

Cal. 46

Cal. 46. 0735

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَذْهَبَاتُ صَدِّقِ الْعُلَمَاءِ وَالرَّاسِخِينَ مِنَ الْأَهْلِ الْأَسَدِ وَالْبَرِّ الْأَمِيرِ الْعَلِيِّ الْأَوْثَرِ الْكَوْنِيِّ الْكَامِلِ الْبَارِئِ الْبَاقِ

وَالْحَقُّ الْمُسْطَفَى
الْمُتَّقَى

وَأَهْلَامُ نَهَارِ مَدَنِيَّةِ بَاهَا رَبُّ تَعَالَى مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَبِهِ الْوَسِيلَةُ خَالِدٌ مُتَّقٍ

مُطَهَّرٌ وَتَعَالَى كُلُّكَ دُنَا
رَبِّكَ أَحْمَدٌ وَكَانُوا فَحْلُ مَطْهَرٍ



الحمد لله على السرا والفرار والشكر لله على اعطاء النصارى والا لامة الصلوة والسلام على صاحب الشريعة الغراء الذي
كان في جمع الانبياء هديا ربه كالبصائر وعلى اصحابه كالنجوم والهدى كالبدر بين الكواكب في السموات
الاعلى بعد نقول البعد الضعيف الراجي الى رحمة ربنا القوي السيد صدر الدين احمد بن سيد كريم الدين محمد العلوي
الموسوي الخفني القادر على البوارى البردوانى عفا الله عنه كچون دين زمان انساوتوا مان بعضه ازال
اين زمان را وديم كه از طريق مستقيم اهل سنت و جماعت عدول نمود و اهل بذرهب باطله نواصب پيدا ساخت
اعترافات ريگه و هريان سرائى ميوه و در حق حضرت مرتضى و سيد الشهداى كه بلا ميكنند و خود را بنظر اهل
سنت ميگويند و حقيقت شني نميتند و زنديه اهل سنت كجا جايز است كه حضرت مرتضى را ناقابل خلافت
و حضرت حسين را باغي پندارند معاذ الله من ذلك و سينه ايشان از محبت نبى اميه اينقدر مملو است كه انكه
فسق نيز پديد و علم فضل ائمه ابيليت مينمايند و ميگويند از ائمه ابيليت نفي حضرت مرتضى و حسن مجتبي و ديگر كسى
امام نبود و ديگران را امام گفتن ناجائز است چرا كه خلافت با ايشان نرسيده و ايشان اهل علم نبودند و كرامت
هم گفته شود ايشان مجروح صاحبزادگان بودند و فزون تر اينست كه نواصب نيز ايشان را اهل علم مى دانستند
جائى اهل سنت كه متقدم ايان اهل سنت از ايشان اخذ علم نموده اند چنانچه تفصيل در مقام خود مذکور خواهد
شد بعضى را سبب خمسين هريان سرائى طلب جاه است تا در نظر جهال بزرگ نمايند و مردم ايشان را حق
انگويند و از عجب سبب كه اينقدر نفي فتنه كنند و علما باعث مصلحت ميشوند چه اهل حق را بر خلافت آن بيان نمودند

انما جباله و حلقه خود ست و در دنیا موجب رسوائی و بخت خسران عاقبت ست پس
 نتیجه این عقیده منجوس و تقریر شوم خسران دلدنیا و الاخره است خیر که دنیا و الاخره را در یک دست
 ایشان ست کسانیکه از احوال خیر مثال ابلهست و اوقف نمیشند اگر بر قول باطل این نواصب بنی ناعتماد نمایند
 و چیزه بگویند فی الجمله معذور اند و طرفه تر نیست که بعض کسان انجمن نیز هستند که باحوال ابلهست و انا تر اند
 و محبت نیز میدارند مگر از راه تعصب یا حب جاه و بخلان عقیده خود تقریر می کنند لاجرم حسبه خدا این کتاب
 تألیف نمودم درین کتاب بعد از ذکر ائمه اثنا عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح تقوی اندوده شد و
 احوال علم فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بیشتر ذکر نموده شد تا با تفصیل معلوم شود که ایشان را در حدیث
 چه قدر اعتبار ست و از که روایت دارند و از انانان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از روایة حدیث
 دیگر علماء این طائفه عالی چگونگی و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر
 کوشش بجای آورده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل قضا هستند یا نه و باید دانست که علم و تقوی
 ابلهست مخصوص درین دوازده تن ندانی اگر چه ایشان بزرگ فضل و تربیت مخصوص اند و دیگر بسیار کسان ازین
 جماعت چه در طبقات اولین چه در متاخرین علماء و ائمه گذشته اند بر اسی نموده قطره از زخاری و اندک از
 بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نمودم تا معلوم شود که چه قدر علماء و صلحا درین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر
 احوال شان جواب بعض اعتراضات نواصب بنی نمایند حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از ائمه
 اثنا عشر در هیچ کتابی مشهور و با نظر نمی آید خصوصا کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر راقم
 حروف نگاشته و نیز تواریخیکه درین دیار شائع است در اکثری آنها فقط بر ذکر کمالات و خوارق عادات اکتفا
 نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمری بعض کثره تحریر و آورده لاجرم اکثر کسان نادانان بوده اند و علم و
 فضل این جماعت گرامی انکار میکنند لهذا خواستم که کتابی شتبلر احوال علم و فضل این طائفه علیه جمع نموده خود
 تا دیگران در حق زن گردد که منبر صلی الله علیه و سلم برای تسکات ایشان در امر دین امر فرموده حیث قال
 انی تارک فیکم ثقلین احدهما علم من الاخر کتاب الله و عترتی می تسکوا بهما لن تضلوا بعدی بگمان نباشند
 و بموجب فرمان قرآنی فاصبوا کثیرا من العلم ان بعض العلم ایمان است اجتناب نمایند چون خواهش این خطیر
 در خاطر فائز این بچهره ای گیر شد از قلت بفاعت خود رسید مدتی در سرع این امر عجز و توقف نمود و شاید
 بعضی از من منصرف نموده است و من بچهره ای گیر شد و من بچهره ای گیر شد و من بچهره ای گیر شد

کاشه نگ بکب را کوشش کرد	نگ خورشید رافضی را موشش کرد
سخن گفتن و بکرجان سفتن ست	نه هر کس سزای سخن گفتن سعه
نه انجیر شد نام هر سید	نه شل و جمیع دست هر چه
گر انجیر خور مرغ بودی فراخ	نماند که یک انجیر بر پنج شلخ

باین نشانی این خواستار ساینده نمیتوانستم تا آنکه برادرم و محنت جگرم سید سرخ الدین احمد سلاسه تعالی
 بزرین اندیشه واقع شده گفت که چون این کتاب تالیف است به تصنیف خون معکوب چه باشد و شما نباشید مگر تامل
 با وصف دستی نقل اعتراض نمودن کاها اهلان است با کمال تالیف این کتاب نهایت و اگر مر نمود و پیوسته است عای
 سید و من این کار را برادر و زود ای انداختم تا آنکه جلیسان من مولوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی
 خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم امین مدرس جلالیه بوبار نوید خواهش برادرم شده متفق
 شدند و دیگر بعضی احباب نیز استند جامع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از هر جانب استند
 و امر فرمودیم و خاطر این اغره برین عزیز بود و خاطر از اندیشه فراغ ساخته متوکلا علی الله درین امر عظیم شرم نمود

چو بازار تنگ گرم تر گشت	و دم زاندریشه بے از دم تر گشت
توکل کردم و جستم بزار	ز بازوی توکل ست یاس

و از مشایخ کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسما و الرجال و تصوف و ادب و عقاید نقل مضامین
 نمودم و چون کجول گویان از هر دس نفه اندوخته و چون مرقع صوفیان از جالبی پاره بردو ختم و برشته
 سناسبت بر یکدیگر کشیدم

شیخ زهر گوشه یافتم	زهر خرنس خوشه یافتم
--------------------	---------------------

و تناس از ناظرین آنکه هر نوی که در غلاف شان خوشگوار آید ذائقه و چاشنی بر دارند و آنچه تلخ نماید بنیاد ازند
 و شمع این تالیف در سلخ شعبان سنه ثانی ثلثا ثبه بعد الالف و اتمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرين
 من فی الحجه ثلث و ثلثا ثه و الف من الهجرة اتفاق افتاد و الحمد لله علی ذلک و کتب با یکدیگر وقت تالیف
 این کتاب پیش نظر بود و چند یاد کردیم تا ناظرین معلوم نمایند که ما خدایان کیست که درین فایده هست که به
 معلوم نمودن مآخذ اگر بدانند که قابل مطالعه هست بر غایت تامل بطالع مشغول نشوند و الا خسر
 مفت میباید و اوقات نمایند بگر

در انصاف شایسته دارم یک	کعبه درین داستان اندک
گر افغان زمین دابر کار دور	در سایه برگستر اندر نور
و گریه نماند و در موج موج	سرش را بگردون رساند باج

از کتب تفاسیر عالم التزیل لایام محی السنه النبوی و کشف زخم شری و در منشو جلال الدین سیوطی و کلیل
 فی استنباط التزیل للسیوطی و اتقان فی علوم القرآن للسیوطی و جامع البیان فی تفسیر القرآن للسید معین الدین و
 روح البیان للشیخ آتمیل حقی و غرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشهور تفسیر نیشاپوری و تفسیر ابن عباس
 و تفسیر کبیر فی تفسیر الدین رازی و تفسیر محی الدین محمد ابن عربی و تفسیر طاحسین کاشفی و تفسیر فتح العزیز از شاه عبدالعزیز
 دهلوی و تفسیر ابو سعود و از کتب احادیث صحیح بخاری و شرح آن فتح الباری لابن حجر مستطانی و از کتب
 القسطانی و تفسیر القاری للشیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق الدهلوی و صحیح مسلم و شرح آن نوادی و خلاصه نسائی
 و شرح شفای قاضی عیاض للملا علی تجاری و حساب معتمد بنی و بهشت اللغات فی شرح مشکات
 للشیخ عبدالحق الدهلوی و شرح سفر السعادت للشیخ عبدالحق الدهلوی و ما ثبت من السنه فی ایام السنه
 للشیخ عبدالحق الدهلوی و تعقیبات علی الموضوعات للسیوطی و غیر هم و از کتب سماء الرجال تاریخ صغیر بخاری
 و استیعاب لابن عبد البر المالکی و انسد الغایه فی معرفه الصحابه لابن اثیر الجزیری و تمذیب الاسماء للنوادی
 و تقریب التمذیب لابن حجر مستطانی و اصحاب فی تمیز الصحابه ایضاً للمستطانی و میزان الاعتماد للذهبی و
 خلاصه التذیب و تمذیب الکمال للحافظ صفی الدین و کشف الاحوال فی نقد الرجال لمحمد غوث المدراسی و از
 کتب سیر و تواریخ الکمال لابن اثیر الجزیری و مروج الذهب للسعودی و ترجمه فتوح اعظم کوفی و ترجمه تاریخ مجنون
 جبر طبری و کتاب المعارف لابن قطیب و وفیات الاعیان لابن خلکان و ترجمه صواعق محرقة فی الرد علی الکفر
 لابن حجر المیشی و تاریخ دول الاسلام للحافظ الذهبی و اخبار الدول للقرمانی و کتاب العرقی تلخیص العرب العجم و المبرک
 لابن خلدون و ترجمه فتوح اعظم لواء قدی و فتح شام لواء قدی و کتاب السیره لابن هشام و مواهب لدین
 للقسطانی و در وصف الاحباب فی سیر النبوی و الال و الاصحاح للشیخ جمال الدین محدث و در وصفه مصفا
 حاکم و شاهجه در وصفه الشهداء للحسین لواء اعطاء کاشفی و حلیج النبوة لمعین الدین الهروی و در باب النبوة للشیخ
 عبدالحق الدهلوی و اخبار الاخیر فی اسرار الابرار ایضاً من وجذب القلوب الی ديار المحبوب ایضاً من تاریخ خلاصه
 للسیوطی و از کتب اخفا عن خلاصه المخلصین و لی الشیخ محدث الدهلوی و شواهد النبوة لالان عبد الرحمن البکامی

و نجات الانس من حضرت القدس ایضاً للجامع و در فضایل الیاضحین فی حکایات الصالحین للامام عبد اللہ السیّد
و تکملہ آن و علامتہ الفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر الیقین الیاضح فی تذکرۃ الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار النیشابوری
و کتاب الطبقات للشعرانی و کتاب الطبقات خاتمہ الحافظ ابن حبیب و کتاب طبقات الخفیفہ للماعنی قارے و
شیخ المودہ سلیمان الحسینی السبکی القندوزی اعلام الاجانب لکھنؤ و الکفوی و اعراس و منتخب السیر و شجرات عدین لبحر
علی بن حسین الواعظ الکاشفی و جواہر الجور فی تاریخ مصر للعینی و منتخب التواریخ لیوسف الانانی و خزینۃ الایضاح
لفتنی غلام سرور لاہور و تاریخ فرشتہ ملا محمد قاسم و ائین اکبری و اکبرنامہ لابی الفضل العلّامی و مرآت الخیال لشیخ
مودے و غیرہا و از کتاب تصوف فقیدہ الطالبین للشیخ عبد القادر الجیلانی و کیمیای سعادت للامام محمد الغزالی
و اجماع العلوم الیقینانہ و کشف المحجوب علی الغزنوی العجوری و غوارات المعارف للشیخ شہاب الدین سرور
و فتوحات مکیہ لابن العربی و از کتب عقائد اہل سنت و جماعت تمیید ابو شکور سالمی و شرح فقہ اکبر لملا علی
قاری و شرح عقائد نسفی للعلّامہ سعد الدین التفازانی و اتمام الدرایۃ لقرآۃ التفہیم للسیوطی و عقاید جلالی لملا
جلال الدین الدوانی و تکمیل الایمان للشیخ عبد الحق الدہلوی و تحفہ شہادۃ اللہ لشیخ عبد الغزیز الدہلوی و از کتب
ادب الکامل للمہر و قلیوبی و مستطرب و از کتب امامیہ کشف الغم فی معرفۃ الائمہ العیسیٰ ارسلی و ارشاد شیخ مفید و
حقائق المصیبتہ لمحمد خضر موجبی الشبلی چون از ارشاد شیخ مفید و کشف الغم دیگر متقدمین اہل سنت اخذ روایت
نمودہ اند و حقائق کتابے ست کہ مؤلف آن اگرچہ شیعی ست مگر اکثر اخذان کتب اہل سنت و جماعت ست
و مؤلف تعصب مذہبی را راہ ندادہ لاجرم در بعضی مقام مضامینک مخالف مذہب اہل سنت نیست ازین سہ
کتاب نقل نمود شد و چون این کتاب فقط و ذکر احوال اولادہم تفسوی کہ دران بیشتر فرع مصطفوی اند و ہودہ است
لاجرم این کتاب را وایح المصطفیٰ من از ہار الرضی نامیدہ شد یا نہ التوفیق التماس از ناظرین بکین
انکہ یہ قلت بضاعت این بچہ ان نظر نمودہ این کتاب را از پایہ اعتبار ساقط سازند بلکہ بدان نظر کنند کہ
ماخذ ان کیست و نقل صحیح شدہ یا نہ انظرالی ما قال لا انظرالی من قال

نشايد بدین فتد رگوہر گشت	کہ از دست بمقدری آید بدست
کے اقتدا بعامان قرآن شکست	اگر خواہدش بے خرد کو د کے

ہر چند کہ این کتاب بدلائل از کتب متفقین اہل سنت و جماعت ست و خلاف عقیدہ این مذہب چیزی نیست امید
چنان ست کہ کسی نہ کہ باہل بیت بنوی عقیدہ صفائی دارند بمطالعہ این کتاب خوشوقت خواہند شد مگر کسی نہ

سینه شان بولای نبی امیر ملوک است ناخوش خواهند شد و جاهلان قاطبته نخواهند نمود پس درین مقام سخن چگونگی تفصیل کنیم :

نشدند از حدیث من - شادان مصطفی را روان زمین آسود غضب او بگو مرا چه زبان وز سحر جمل رشخند کنند اچو متشران نهد در تعظیم مصحف محمد را بانگ قدیم	بخورم غنیمت که آبل بونفیان چون زمین شد خدای من خوشنود مالک و دینج اربو و غضبان جاهلان جمله ناپسند کنند ایکمه باشد سخن شناس حکیم خواندند کاسته ز جدول پریریم
---	--

مقدمه کتاب باید دانست که امام هر چند معنی استعمال میشود اول خلافت که آنرا امامت کبری گویند چون امامت خلفای راشدین و دوم امامت فی العلم مانند امام ابوحنیفه و شافعی و احمد حنبل و مالک و محمد بن اسماعیل بخاری و نسائی و غیر جم سوهم امام فی الصلوة که او را امام مسجد نیز گویند پس مراد از این اثنا عشر کدام امام است بدانکه فیض امامیه امامت کبری مراد است نزد اهل سنت و جماعت بعد از حضرت مرتضی و حسین با وصف استحقاق بقا بلایت خلافت امامت فی العلم و التقوی مراد است و در حق زید شید و محمد بن عبد الله که لقب نفیس زکیه است و حسین بن علی صاحب فخ اهل سنت متوقف اند در کتب اهل سنت تصریحی بان دیده نشد مگر از عبارات متقدمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پنداشته اند گوایم ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اهل سنت ایشان را بچو دند ایشان خروج نمودند و دیگر شروط امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باطنی بودند و بحث این طول و طویل است و آن خارج از وضع این کتاب است باز هم در حق ایما اثنا عشر بعد از حسین زتن که مانند اول ایشان علی بن الحسین و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکری است اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کدام فن امام بودند و تعداد ایشان در کدام طبقات است جوابش اینست که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند لهذا ایشان را علی العموم امام گویند و ابوحنیفه و اشاعه ایشان را امام فی الفقه گویند چنانچه شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشریه تصریح بدان نموده باجماع اهل سنت بدان قابل آنکه آن زتن بعد از صحابه کبار افضل بشمارند در وقت خود چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجهی که هر کس حاضر بود مگر ایشان دعوی امامت نکردند و بیعت ایشان نیز واقع نشده و قاضیه نیز در این باب
و بعضی ایستادند ایشان امام بودند مگر از تصرف ممنوع بودند چنانچه ابن صبیح مالکی کتابی درین مبحث تألیف نموده و از
فصول المهمه معروفه الایمه نام نهاده و آن کتاب را دوازده باب قرار داده هر بابی برای اثبات امامت و مناقب یکی
از ائمه دوازده گانه که اول آن مرقی و آخر آن محمد بن الحسن عسکری است مقرر داشته اند و امام شافعی را بمیل تشیع
متمم ساخته اند و همچنین این خلکان برای امام ابو عبد الرحمن نسائی نیز گفته کان تشیع و سبب این اتهام که بیشتر مناقب
ابلیس است است و الا ایشان ازین اعتقاد بهتر اند و درین زمان نیز هر کسی که زبان بمناقب ابلیس می کشاید یا کتابی که
در آن مناقب ایشان بیشتر باشد مصنف آن را نیز تشیع مسمی سازند با تخریفات و حروف از اعتقادات شیعه و تواتر
که مخالف مذموب ایست است تشریف می نماید و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدری و سدا و موصوف و دو زمین بود
حدود معروف و سوسین حکم و حیا مذکور و چارین علم و شجاعت مشهور است و آنرا ولین مردمان عجب برادر است باز مذموم
و از دو سوسین کفار عجم اسلام یافته اند از سوسین مسلمانان مرده احوال شدند و از چارین مشرکان عرب و خواج و هر دو آن
شدند و درست یکی تخریب و از دیگری استیصال کیا سر و از دیگری جمع قرآن و از دیگری فتح خراسان و از دیگری
تیک دارد و هر یک را مقدمه خودی پندارد و الحمد لله و الله باز باید دانست که چون حکم غیر تسک با ابلیس نمودن
واجب است چرا مقتدایان ابلیس در فقر و علوم دینی از ایشان گم تسک نموده اند و حال آنکه ایشان علم الناس بودند
جواب گفت که سبب تسلط بنی امیه و بنی العباس از ایشان گم تسک نمودن توانستند چنانچه حسن بصری را
پرسیدند که در حدیث انقدر از سال چهره می کنی و نام راوی را چنان می بری گفت این نیست که ای کس تا این زمان از من
نه پرسیدند و بلکه احادیثی که سال می گیم اند از حضرت مرقی روایت دارم و علم اهل بیت و ایت دست مگر از خود بنی امیه
انکار کن کردن نمیتوانم که زمانی انکار می کردم اما کن زمان بنی العباس
در آن وقت از روی روایت کرد و دیگر کسی را هم یاد نمی نمود که زمانی از بنی امیه و از بنی العباس و از بنی امیه و از بنی العباس
ابلیس روایت نموده اند و اگر از بنی امیه پرسیدند که زمانی از بنی امیه و از بنی العباس و از بنی امیه و از بنی العباس
سیکوشند و آن امر رفته رفته باعث رخت شان ایشان گردید که زمانی از بنی امیه و از بنی العباس و از بنی امیه و از بنی العباس
ابلیس هم بسیاری نمودند و پس شده باز رسیده و حال تسک نیز اینجا معلوم توان کرد و هر قدر که سبب استیصال و از بنی امیه و از بنی العباس
ما بخوبی آنچه در اعتقاد و حق ابلیس میدادند و ایشان در زمانه امیر در یک شهر سکونت نموده اند و مگر کتاب تواریخ و پیش از این در آن
نشد که با ایشان تات الفاتی اقتاد و از میان شان محبت نمودند که در شش پنجمی از ایشان بیعت کردند و چون در آن زمان جمیع محبت

جلد اول و اتم المصطفی من از هزار مرتبه

باب اول

اسیر المؤمنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہ وی امام اول است از ائمه اثنا عشر امام وی در اسلام و جنت علی است و کنیت او ابو الحسن و ابو السبطین ابو الریحانین و ابو تراب است و القاب او بسیار است بجز آن هادی و مهدی و امین مرتضی و شریف و ذی الاذن الواحدیه و میسوب لامتو الدین و حمید روحیتہ الیلد و صدیق اکبر و فاروق و امیر ائمه و کما غیر فرار و سید العرب و اسد اللہ اقبال است و غیر ذلک مدح و الثناء آورده که منیر صلی اللہ علیہ وسلم او را صدیق نام نهاد و در نهائش نسائی آمده که آنجا بفرمود که انا الصدیق اکبر لایقو لها غیره او بعد از الیه کاذب او منقر و سیوطی در تاریخ بخلاف گفته که بجای او اب از سہل بن سعد روایت کرده که رسول صلی اللہ علیہ وسلم او را ابو تراب کنی کرده بود و ازین سبب حضرت مرتضی را چون کسی ابو تراب خواندے شادمان شد احب کنی نزد یک او ابو تراب بود او پس ابو طالب ابن عم و دوا و حضرت رسالت است و برادر او است از ماه موافات و دو بار حضرت رسول در میان اصحاب موافات نمود و بہر دو بار حضرت مرتضی را گفت کہ تو بہادر منی در دنیا و آخرت ہے

دو برابر چو موسی و ہارون

دور دندہ چو اختر و گردون

شوہر فاطمہ زہرا سیدہ النساء العالمین است مادر وی فاطمہ زہرا است و او اول کسی است کہ از دو ہا متولد شدہ چنانچہ در اولیات او باید ولادت او و چون کعبہ بود بعد از عام الفیل نبی سالی روز جمعہ سیزدہم ماورجیب شہادت او ہفتیم رمضان شب چہ ہجری من الحجرت وقت الصبح و عمر شریف او آنوقت ۶۳ سال بود و اقوال دیگر نیز گفته اند او را نوزدہ کنیز بودند مناقب آنجا بسیار است چون خدا و رسول ص کی گوید و از دوسے را منی باشد دیگران را چہ حد آن باشد کہ در ان میدان کیست قلم و داند بع مراتب آفتاب چہ محتاج بمقتل است نہ و علیا کے کہ بغیر از خواص و ہر فرق کتب و رسائل ساختہ و پڑختہ اند کتب سیر و تاریخ از تذکرہ آثار و مشحون است کسانیکہ از کبار اہلسنت و مناقب او تصانیف کردند

بسیار از این است که بنام چندی بنویسم امام ابو عبد الرحمن سنانی و ابن اثیر و مسعودی و حافظ و ابی
 دقاسی و شهاب الدین و دولت آبادی و صاحب تفسیر بحر موانع و غیر هم آنچه بنویسم بجز تکیه بر هیچ تصور نخواهد
 شد لهذا قلم را از اطاعت آن معصوم گدازانید براه انحصار شافیه تمینا و تبرکات و آنرا که خیر و ابرار و انجم و باطنه التوفیق
 اولیات حضرت رضی الله عنہ است که از دو باطنی متولد شده اول غلیظه است زبنی با ششم و اول کسی است که اسلام
 بر قول مرجع بعد از نبی و اول کسی است که پنج کشته بر کفار دیکر رسول خدا صلعم و اول کسی است که کافر بکشت و درین
 اول کسی است که نکس بیعت او نموده شده و اول کسی است که بخاریه باغاث نموده و اول کسی است که زندان
 بنا کرد و اول کسی است که گفت سلطونی عماد و نالغش اول کسی است که استخراج مسکه عالم نموده و اول کسی است
 که در میراث غنمی مثل فتوی داد و اول کسی است که قصا کرد و بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنحضرت قصا
 و اول کسی است که در کلام عرب اصولی فاعده و بی بنا کرد و اول کسی است که طرق حصول الی الله از وی جاری شد که
 سلاسل و لیله الله بوی ختمی میشود و اول کسی است که دارالامارت مدینه ترک نموده کوفه را دارالامارت ساخت اول
 کسی است که نفس رخ را در راه خدا بفرخت و اول کسی است که بنی با ششم لایالت داد و اول کسی است که چرخ را در راه
 کند پیش خدا و در دنیا است و اول کسی است که بر جوش و دروغ و خوار شد و اول کسی است که با رسول خدا صفا و خوار شد
 و در قیامت و اول کسی است که نشا و از قبر بقیی بگریختن و اول کسی است که در قیامت بر خیزد ازین است

فصل فی الایات التمری فی شأنه و ما یعمل بهما

سوره البقره و من الناس من یبغی نفسه فاجعل من مات الله و الله و وقت باطنی و جماعتی از علای کبار بران فقه
 که حق حضرت رضی الله عنہ و نصیحت نامل شد و چنانچه ابن غیره را سید الخبایه از تعلیمی در تفسیر شاکر و در تفسیر کبریه و است
 ابن عباس و حمد و فقه الاحیاء معارج النبوة آمده که آیه کبریه در حق آنجا باشد گشته و در سوره ایهله و آمده اول من
 نفس الله علی منی الله عنه و فی الینابج عن موفی بن احمد بسند عن حکیم بن حمیر عن علی بن الحسین قال اول من شری
 اتبعوا رضات الله علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و جبره الخوینی و خرمه بعینه و علی و ابی نعیم بسند عن ابن عباس انما
 فی علی و ذکر البقیه و قصه اش آنست که چون سید کائنات برای هجرت مامور شد رضی الله عنہ مودع و بخواند مصطفی
 بخت و حضرت مصطفی صلعم راه هجرت پیش گرفت و کفار قریش گرد یکدیگر و خاند شمشیر با کشیده بقیه حضرت مصطفی صلعم ایستاد
 بود و حضرت بر تفسیر را دیدند که بچای مصطفی فرار گرفته است چون تفسیر در چنین محله خجالت قدمی ننمود

و نفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در معاد این آیه نازل کرد و نیز بحکم شریک کمال فرمود
تا محافظت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند بخج اسی پسر ابو طالب کیست شل تو که حق تعالی تبه با
کرد بر ملائکه و تفصیل این قصه در کتب مذکور مذکور است و این قصه را چنانچه شعلی در تفسیر خود آورده و چنان
ابن عقیله در موطا و ابوالسعدات فی فضائل العشرة و انوار فی الاحیاء با سنا و هم ایزد نموده اند کذا فی الینابیح
در سوره بقره رکوع سی و نهم پاره سوم الذین یقیون اولهم الایة و اسد الغاب لابن اثیر از مجاهد از ابن عباس آمده
که ای کریمه الذین یقیون اولهم باللیل و النهار سر و علانیة فلم یجرم عبدکم لانهم علیهم و لا هم یخفون لعل
فی علی و در روضه الاحباب گفته که اتفاق جمهور است که آیه در شان حضرت مرتضی نازل گشته و سبب آنکه
و سه از شماع خود چهار درم باز گرفته یکی در روز و یکی در شب و یکی در سر و یکی در علانیة قصد نمود چون
صورت صدقه بیرون ازین چهار صورت ندید هر چهار طریق اختیار نمود و تمنا می آنکه یکی هم مقبول شود حق تعالی
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول آن صدقه به و رسانید و سبب نزول آیه مذکور گشته و موافق
بن احمد الحنفی و الشعلی و المالکی و ابو نعیم الحافظ بسند هم عن مجاهد آخره و آنها نزولت لعلی رذ کذا فی الینابیح آیه
کریمه و یطمون الطعام علی وجه مسکینا و یتماؤن و سوره دهر که از اهل اتی و انسان نیز گویند و بزرگ است
و نهم است در روضه الاحباب گفته که بسبب طعام سه روز متواتر بسکین و یتیم و اسیر رایة در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی و از دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشته و قصه آن تفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پی سنائی بیک در غیث سوره هل اتی و ادرا
تشریف و فی الکشاف و تفسیر الکبیر آنها نزولت فی علی ابن ابی طالب فی العالم عن مجاهد و عطاء عن ابن عباس
انها نزولت فی علی بن ابی طالب در سوره مائده انما ولیکم الله و سوره الایة در روضه الاحباب گفته که بن آیه
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بر روایت ابو ذری از رو که در حق مرتضی نازل گشته و در
این آیه شیعه و سنی با هم اختلاف بسیار دارند و تفسیر کبیر و صواعق محرقة تحقیق آن بوده است اگر چه در
معنی آن اختلاف دارند مگر در نزول آن در حق وی رضی الله عنه قول مرجع است انشی -

و هم در سوره مائده الذین یقیون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون در روضه الاحباب گفته که بسبب
تصدق نمودن حضرت مرتضی خاتم را و در حالت صلوة این آیه نازل شده و در تفسیر معالم گفته از ابو علی بن ابی
طالب مرتبه سأل و هو را کع فی المسجد فاعطاه فاتمه و کشاف و تفسیر کبیر و اللیل للسیوطی و نیشاپوری علی بن ابی

للسيد معين الدين بروایت ابن عباس ابو ذر و عبد الله بن مسعود
 در میان بخود خود او کرد و در سورہ حج رکوع دوم پاره هفتم ایه کریمه بدان خصمان اختصاصی بهم باتفاق مفسرین
 در شان و بی قرطای و بی نائل شد و یوم بدر و زواله الخفا آورده که قال قیس فیم انزلت بدان خصمان
 قال هم الذین تبارک و یوم بدره و علی و عیسیه و ابو عبیدہ بن الحارث و شیبہ بن ربعیہ و عیینہ و الوعیث
 عقبه و اخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال ان اول من یخیر من یدی الرحمن للخصم
 یوم القيمة و تفسیر کبیر و جامع البیان و تفسیر النیشابوری همون روایت مذکور است و در سورہ رعد آخر
 رکوع اول جزو سیزدهم ایه کریمه انما انت منذر و کل قوم بادر و انما الخفا آورده که قال علی رسول الله
 و انما الندای و فی جامع البیان من بعض السلف المادی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و الیقانی فلک شد
 لکن قیل فیہ نگارہ شدیده و فی التعلیل لسیوطی عن ابن الجبیر عن علی بن ابی طالب و ذکر ابن جبر عن ابن عباس قال
 لما نزلت هذه الاية وضع عليه الصلوة و السلام یدہ علی صدره فقال انما الله و اوابیہ الی منکب علی فقال
 انت المادی با علی یک بیتدی اہستد و ن من بعدی در سورہ مجادلہ خبر نخست و ہشتم ایه کریمه یا ایہا الذین
 امنوا اذا ناجیتم للرسول فقدر مواہین یدی تجوی کم صدقہ و راز الہ الخفا آورده عن علی بن علقمہ عن علی رضی الله
 عنه قال لما نزلت یا ایہا الذین امنوا الاية قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه مر من ان
 قال کم یا رسول الله قال بربنا قال لا یطیقون قال فیکم قال الشیخ و فقال لہ رسول الله صلی الله علیه وسلم
 انکم لیزید فانزل الله تعالی لاشفقتم ان تقد مواہین یدی تجوی کم صدقہ الاية کان علی رضی
 الله عنه یقول خفت لی عن هذه الاية و جامع البیان عن علی رضی الله عنه ہذا ایتہ لم یعمل بہا احد قبلی و لا احد ھل
 بہا یعنی کان عندی و نیار قصیرتہ بعشرہ و را ہم گفت اذ اجئت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قصدت
 بربہم ففخت فلم یعمل بہا غیرہ و فی العالم عن مجاہد قال نہ عن المناجات حتی یتصدق فلم ناجہ الا علی رضی الله
 ثم نزلت الرخصة فكان علی رضی الله عنه یقول ایتہ فی کتاب الله لم یعمل بہا احد قبلی و لا لعل احد بعدی و ہی
 ایتہ المناجات و فی تفسیر الکبیر بعد ذکر روایت الذکور قل القاضي و الاکثر فی الروایات ان علیہ السلام انفرج ثوبہ
 قبل مناجاتہ ثم ورنسج و فی تفسیر الی سود و روح البیان و کشاف مشد در سورہ بحدہ جز بست و یکم
 رکوع اول ایتہ کریمہ من کان موثا کن کان فاسقا لا یتوون و ر و نة الاحباب آورده کہ ما بین علی رضی
 الله عنه و ولید بن ابی معیط سخن بود پس گفت ولید کہ تو داخل صبیانے زبان من از زبان تم فصح تر و سنان

من انسان تو تیر ترست حضرت امیر گفت که خاصش باش که تو فاسق می باشی تعالی تعصبتی قول حضرت رضی نمود
 ابن ابی فرسناد و من کان مومنا الایة فالعالم علی رضی الله عنه و الطاسق الاولی و ولید زمان عثمان رضی الله عنه ثم
 خورده با ماست نماز با دادر کو نه قیام نموده بود فسق او باطل و جوی ظاهر شده فی العالم و جامع البیان و روح البیان
 انسانرت فی علی الاولیدین الی معیط السبب المذکور و فی دشتو السیوطی بطرق متعدد و ثابت گشته که ایضا کرده و در
 حق تر رضی و ولید بن ابی حمزة نازل گشته و بیان طرق با نموده در سوره حاقه رکوع اول جز است و ثم ایه کریمه و تسبیحا
 اذن و اعیمه فی تفسیر الکبیر و الکشاف و جامع البیان روح البیان و العبدرة لکشاف عن المبین صلی الله علیه و سلم
 ان قال علی رضی الله عنه عند نزول هذه الایة سألت الله ان یجعلها اذکب یا علی قال علی رضی الله عنه فاست
 شیا بعد باکان لی ان انسی و زبونی روح البیان و فی رواية اخذنا من علی بن ابی طالب و قال هی هذه ذکرة
 النقاش و فی انالته الخفا نقلا من العوارف من عبد الله بن الحسن قابل جین ترتت هذه الایة قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم سألت الله تعالی الی اخر الحديث المذکور در سوره تحریم جز است بهتم ایه کریمه فان الله
 و جبریل و صلح المؤمنین فی تفسیر و منشو السیوطی اخرج ابن ابی حاتم بسند ضعیف عن علی قال قال صلی
 الله علیه و سلم فی قوله و صلح المؤمنین قال هو علی بن ابیطالب اخرج ابن مردویه عن اسماء بنت عیس قالت
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول صلی المؤمنین علی ابن ابی طالب اخرج ابن مردویه و ابن عساکر
 عن ابن عباس فی قوله و صلح المؤمنین قال هو علی بن ابیطالب فی روح البیان عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه
 یقول ان فی قوله صلی الله علیه و سلم صلی المؤمنین علی ابن ابیطالب فی روح البیان عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه
 كما قال الله تعالی و کلا جعلنا صاحبین فی قافل حکایة عن یوسف الصدیق علیه السلام الحق فی صاحبین فادان کان
 علی بن زبیر و یارون فهو صاحب شلانی کلاهما صاحبین فی البیان فی یسایع عن ابی نعیم و انشع فی ابن اسامه بن عیس عن ابی
 صلی الله علیه و سلم قال علی لا یرکب انک قرینة جبریل فم قرأ هذه الایة فقال فانت و المؤمنون من اهل بیتک
 الصالحون در سوره مدیم رکوع ششم پاره شانزدهم کریمه جعل لهم الرحمن و دانی الکشاف روی ان النبی
 صلی الله علیه و سلم قال علی رضی الله عنه یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عمدا و اجعل لی فی صدور المؤمنین
 مودة فانزل الله هذه الایة در سوره احزاب پاره بیست و یکم رکوع بیست و یکم فی البیان فی المؤمنین انقال کان الله
 قویا غیر انی فی تفسیر و منشو السیوطی اخرج ابن ابی حاتم و ابن عساکر و ابن مردویه عن ابن مسعود کان انما یروون
 کفی المؤمنین انقال علی بن ابیطالب معارج النبوة اورد که در روز خندق چون حضرت رضی عمر بن

لکھا اور احتیاج نہ کر کے غافل رہا۔ تشریف فرما حضرت علیؑ نے فرمایا کہ جو شخص اس حدیث کو سنا کر غافل رہے وہ اپنے لیے ہلاک ہے۔
 علی بن ابی طالب ہم انھیں صدق ناقص بن اعمال یعنی اسی یوم القیوم کو جو عرس مبارک مرتبہ راہبوسہ مذہب و ان
 مسعود بن خدیجہ السدوسی نے کہا کہ میں اس حدیث کو غرضاً دیکھنے کے لیے بیابانِ نخل سے نکلا۔ میں نے ابنِ عباسؓ سے کہا کہ میں نے یہ حدیث
 سنی ہے۔ علیؑ نے فرمایا کہ میں نے یہ حدیث سنی ہے۔ علیؑ نے فرمایا کہ میں نے یہ حدیث سنی ہے۔ علیؑ نے فرمایا کہ میں نے یہ حدیث سنی ہے۔
 و عن خدیجہ بن الیمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من غلب علی فی یوم القیوم غلب علی کل شیء
 و سورہ اخلاص کی چھ اہم آیتیں ہیں۔ ایک یہ کہ اگر تم اللہ سے ڈرو اور اس کی راہ میں خرچ کرو تو ہم تم کو سب سے زیادہ پسند کریں گے۔
 ابوسیدہ الخدردی و جامعہ من التامعین حکم جابر و قتادہ و غیرہ اسے انہم علی و فاطمہ و الحسن و الحسین رضی اللہ عنہم
 عنہم و عن عائشہ ام المؤمنین قالت خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات غداۃ و علیہ طرہ من شعرا و فاطمہ و الحسن و الحسین
 فی ثوب واحد فلیس فادخلہ فی ثوب واحد فلیس جابر و حسن فادخلہ فی ثوب واحد فلیس جابر و حسن فادخلہ فی ثوب واحد فلیس جابر و حسن
 نزولت انما یرید اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حسن و حسین فقال ہولاء لای یجوز علیہما ان یصلی علیہما
 اللہ انما من اہل البیت قال نعم انشاء اللہ قال زید بن ارقم اہل بیتہ من حرم الصدق علیہ بعدہ ال علی و ال عقیل
 و ال جعفر و ال عباس رضی اللہ عنہم و در شان نزول ابن ابی عمیر اختلاف اس حدیث در صواعقِ عرقہ مبسوطہ و
 مفصلہ بیان نموده تہجہ قول مذکورہ نموده بیگوید کہ اہل بیت علیہم السلام انما یصلی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیہم و علیہم السلام
 کہ ایہ در شانِ چاکس نازل شد تا غیر صلی اللہ علیہ وسلم علی و فاطمہ و حسن و حسین علیہم السلام ہر زمانہ الخدیجہ
 کہ حدیث بابت یہ نظیر تواتر است و در سورہ ص ایہ کہ یہ و الذی جاب بالصدق و صدق بہ فی تفسیر
 ذر زینب و السیوطی ابن عساکر من مجاہد فی قولہ الذی جاب بالصدق قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 سلم و صدق بہ قال علی بن ابی طالب و سورہ مائدہ رکوع چہارم کہ یہ کہ یہ یا ایہا الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما یغضب ربنا انہ و اللہ یغضبک من الناس ان اللہ لا یرید للقوم
 الکافرین فی تفسیر الکبریٰ فی الوجہ الثانی فی التفسیر پوری من ابی سید الخدری العجاء الکلبیہ نزولت الایہ فی نفس علی بن ابی
 طالب رضی اللہ عنہ و ما تزلت ہذہ الایہ اخذہ بیدہ فقال من کنت مولاً فعلی مولاً اللہم قال من و ملا و عادن حاداً فلیس
 یعنی اللہ عنہ فقابل بئساکما ابن ابی طالب صحت مولای و مولی کل مومن و مومنہ و ہو قول ابن عباسؓ للبراء بن
 عازبؓ عن علیؑ و فی تفسیر فتح البیان عن ابی سید الخدری قال کنت ہذہ الایہ یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب عن ابن مسعود قال
 من قبل علیؑ علی حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما

بلغت رسالت آیه کریمه کفی بالهدیهد انشی و نیکم من عنده علم الکتاب بنیای از تعلیمه و ابن المغازی آورده
 که بقول امام محمد باقر مرو از من عنده علم الکتاب علی مرتضی است و تعلیمی از او نیستم مگر حنیفه روایت نموده که مراد از آن
 علی بن طالب است و فیصل بن یسار از باقر مرو را به نموده که احسان است فی علی م از علم هذه الامة و در روایتی منوی
 از علی مرتضی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که من عنده علم الکتاب هو علی بن ابی طالب عن ابی سعید الخدری
 عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم کفی بالهدیهد الایة هو علی بن ابی طالب بقول امام موسی کاظم زید بن علی و محمد حنیفه و
 سلمان فارسی و ابی سعید الخدری و اسماعیل میگفتند که مراد از ابی علی مرتضی است و در سوره ال عمران رکعتی هم پاره
 سوم آیه کریمه من حاجک فیه من بعد ما جاو من العلم نقل فاعلوا نوح انما وادنا وکم الایة فی العالم و جامع البیان
 با بناء الحسن و الحسن بنی ساء و فاطمه و انف اعنی نفسه و علی رضی الله عنه و العرب سیمی ابن عم الرجل نفسه سیوطی و در تاریخ
 آورده انج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الایة نزع انباء وادنا وکم و عارسل الله صلی الله علیه وسلم
 علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال لهم هو لاء اهل در باب بن ابی در صو (من) مفصلا و مبسوطا مستور است و در سوره
 واقعه السابقون السابقون اول منک المقربون فی جنات النعیم و بحال و دیگر تفا سی گفته که مراد از السابقون سابقان
 اسلام اند با سابق البحر و با سابق و صلوات الحسن یا کسی که در قبلتین نماز گزارده اند با لحاظ تکریمه در شان هر جا هست
 که باشد حضرت مرتضی را در ان نصیب کل وجهه او فراست و سیوطی و در تاریخ الخلفاء روایت طبرانی و ابن ابی حاتم از
 ابن عباس آورده که گفت ما نزل الله یا ایها الذین امنوا لا و علی امیر ما و نرسنها و لغت عاب الله صاحبیه فی غیر
 مکان و ما ذکر علیا الا بحیر یعنی نازل نکرد خدا یا ایها الذین امنوا مگر که علی امیر شریف انجاعت است و هر آنکه غاب
 کرده است خدای تعالی صاحب محمد را بجای دیگر و مذکر کرده است علی را و کفر و ابن عباس از ابن عباس روایت
 نموده که گفت نازل نشده است و حق بیچکس از کتاب الله آنچه در حق علی نازل شده است و گفت ابن عباس
 نازل شده است و حق علی سر صد آیه در سوره الاحزاب انما یفعل نموده که به فساد آورده و در شان حضرت مرتضی نازل
 گشته تنبیه بد آنکه آیات مذکور را اگر چه بر روایتی و حق مرتضی نازل گشته مگر در ان اختلاف است با جمله و حق حضرت
 مرتضی بخصوصه آنکه نمیتوان یافت که در ان اختلاف نیست بر آنست مولف بسبب ابن غلبه بنی امیه و بنی عباس
 بود که علای وقت مغلوبشان بوده بعضی کلمه حق بر زبان آوردن توانسته روایات مخالفه که از حق دور است قبول
 نموده و جرم ترک ان بر او قایل الا طایلی نموده بر اینیکه موافق حضرت مرتضی است نقل نموده شده و الله اعلم بحقیقه
 الحال و در سوره فتح رکوع چهارم پاره بیست و ششم آیه کریمه محمد رسول الله فی قوله تعالی ترا هم که با سجده آسفت

روح البیان عن الحسن تراجم رکعاً سجداً علی بن ابی طالب علیه السلام وادار به تزکیه احرام از خلوت با سماع
خادمان معتبره علیه اش می رسید.

فصل فی الاحادیث الواردة فی فضل و خلافة فی تاریخ اختلاف السیوطی قال الامام

احمد بن حنبل ما ورد لاهل من اصحاب رسول الله صلعم من الفضائل ما ورد علی رضی الله عنه اخرجه الحاكم و انخرجه
عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلعم خلف علی بن ابی طالب علی غزوة تبوک فقال یا رسول الله خلفت
فی النساء و الصبیان فقال ما ترضی ان تكون انی بمنزلة ما روى عن موسى الا انه لا ینبی بعدی و اخرجه ابن
بن سعد ان رسول الله صلعم قال یوم خیر لا یطعن الراية عند آرجل یفتح الله علی یدیه بحمد الله و رسول الله و بحمد الله و رسول
فأعط الراية علی بن ابیطالب فی رواية قال رجل کذری غیر فانیج الله علی یدیه بالی انرا یت (و لا تخرج عن الی طفیل
قال قال جمیع علی الناس فی الرحبة ثم قال نعم انشد الله کل امرئ مسلم مع رسول الله صلعم یقول یوم غدیر خم قال لما قام فقام فقیل
من الناس فشدوا انزل الله صلعم قال من کنتم مولاه فاعلموا علی مولاهم قال من الله و عاصم و عاصم و عاصم و عاصم
بهذا و گفت مصطفی بانه کای خداوند زلال بن و الله دشمنی ده انگند در چاه هم بر میان عاصم و عاصم

و احمد بن محمد بن مسلم عن علی قال و الذی فلق الحیة و برأ النسمة انه لعبد النبی الامی الی الله لا یکنی
الا من و لا یخشیه الا منافق و انخرجه الترمذی عن الی سعید الخدری قال کننا نعرف المنافقین یغضون علیاً و اخرجه
الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و انخرجه ابو یعلی و البزار عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله
صلعم من اذی علیاً فعدا فانی و انخرجه الطبرانی بسند صحیح عن ام سلمة عن رسول الله صلعم قال من احب علیاً فقد احب الله
و من ابغضه فقد احب الله و من ابغض علیاً فقد ابغض الله و من ابغض الله فقد ابغض الله و انخرجه احمد و الحاكم و محمد بن
سالم سمعت رسول الله صلعم یقول من سب علیاً فقد سب الله و انخرجه احمد و الحاكم بسند صحیح عن الی سعید الخدری
ان رسول الله صلعم قال علی انک تقابل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و فی اسد غزاة لابن غیر
عن اخر قال ابدی الی النبی صلعم فقیل اللهم آیتی باحب خلقک الیک فجا علیاً فاکل سع و عن زید بن جریج عن
علی قال قبل یا رسول الله من یوم بعدک قال ان قوموا ایاکم یجود امنیاء ابدانی الدنیا راغیانی الالبنة و ان
تومروا فمجدد قویاً امیناً لا یخاف فی الله لو مته لاثم و ان تومروا علیاً و لا اراکم فاعلمین تجدوه با و ما بعد یا اخذ
یکم الله المستقیم و عن علی قال قال رسول الله صلعم انت بمنزلة الکعبة توتی و لا تاتی فان اتاک بولاء القوم
فسلموا بالیک یعنی خلافة فاقبل منهم و ان لم یأتواک فلا تأتمم حتی یأتواک و عن الی سعید قال کنا مع رسول الله صلعم

فانقطع شمسنا عند ما على الصلح فخصي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان منكم رجلا يقاس على اهل القرآن كما قاتلت على نزيلى
فانستشفع لهما القوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاصف النعل فجاء بنشرناه بذلك فلم يرفع برءا ساكنا شمسنا قد سحر
منه النبي صلى الله عليه وسلم وعمن ابي سعيد الخدري قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال الناكثين في المارقين فقالنا
يا رسول الله اقمنا بقتال هؤلاء من فقال مع علي بن ابي طالب مع قتل عمار بن ياسر وعمن نخعت بن سليم
قال اتينا ابا ايوب الانصاري فقالنا قاتلت بسيفك المشركين مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جئت قتال المسلمين
قال امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتل الناكثين في المارقين وعمن يقول علي المنة عهد الي رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان اقاتل الناكثين في المارقين وعمن ابن عمر حين حفره الموت ما اجد في نفسي من الدنيا الا اني
لم اقاتل الفضة الباغية في اسد الغناد والاستيعاب عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم علي بن ابي
طالب الفيتة الباغية ومات مسروق حتى تاب الي الله عن خلفه عن القتال مع علي بن ابي طالب وعنه الاخبار بطرق
صحاح وفي الاستيعاب عن عبد الله بن عمرو العاصي انه كان يقول مالي ولفظي مالي ولفظي مالي ولفظي مالي ولفظي مالي
هو دوت اني مت قبل هذا بنشرين ثم يقول والله ما ضربت فيا بسيف ولا طعنت برمح ولا رمت بسهم بودت
الي لم احزن منها شيئا واستعقر الله غرول من ذلك وتوب اليه الا انه ذكر انه كانت بين الراية يومئذ فندم
ندامة شديدة على قتال مع موه وحمل يستعقر الله من ذلك وتوب اليه واعتذر من شهوده صفين في قسم انه لم يرم
فيما كبر مع سهم وانه انما شهد بالعزلة ابيه وفي اسد الغابة في ذكر العمار بن ياسر عن ابي هريرة البشري عمار تفكك الفضة الباغية
وروى عمار بن خزيمة بن ثابت قال شهد خزيمة بن ثابت البس وهو الايسل سيفا وشهد صفين لم يقاتل قال
عمار قال حتى يقتل عمار فانظر من يقتله فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقتل الفضة الباغية فما قتل
عمار قال خزيمة طرقت لي الضلالة ثم تقدم فقاتل حتى قتل ولما قتل عمار اجترأ ان اعيدا بقتل كل منهما بآلة انا
قتلته فقال عمر بن العاصي والله ان يقتلهم الا في المناداة الله ودوت اني ست تبيع هذا اليوم بعشرين سنة
وفي الزيناب من فارق عليا فارقته ومن فارقته فارق الله ابلي واود ومن قاتل عليا على الخلافة قاتلوه كذا
من كان الذي يلي على امام الهرة قال الفخرية منصور من نصره فخذل من خذله للحاكم وفي جامع الصغير للسيوطي قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمل فقتل الفضة الباغية تدعوهم الى الجنبه ويدعونك الى النار رواه البخاري
في النسبة الاسماييلة والبرقاني وفي الاستيعاب في اثر الاخبار عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تقتل عمار الفيتة
الباغية وهو من اخباره بالغيب علم النبوة صلى الله عليه وسلم وهو من اصحاب الاحاديث وقال النوادي في تهذمه ثبت

فی الجحیم بذل الخیر نکانت النصا بتمیحه حیث توکل علیهم یا من مع الفیئة العاولة بمنزلة الخیر فی الاسر الخاقله
فتی انزل الیه الخیر ان یوکلوا ابوعلی احمد و غیرهم و هذا الملقب فی علی عن قیس بن حازم قال مرث عایشه با ابی
حازم فقال له الخیر فبیت علیه الکلاب فقالت ماذا قالوا ما ابی عامر فقالت روونی روونی سمعت رسول
صلی الله علیه وسلم یقول کیف باحد لکن اذا تجت علیها کلاب الخواب فی الکمال لابن اثیر شکره و در وقت
الاجاب آورد که چون ام المؤمنین عایشه استعدای مرافقت برای سفر بصره از ام المؤمنین ام سلمه نموده ام
سکه گفت ای عایشه گواهی میدهی که آنحضرت رسالت شنیده که علی خلیفه علیک فی حیاته و ماتی فمن عصابه
فقد عصانی گفت عایشه ای بعد از آن ام سلمه گفت کاسی عایشه ای ادا حضرت شنیده که فرمود بستی مگذرو
از شب با و روز با که سگان خواب بر یکی از اذنوح من صیاح و نبیح کنند و آن زن که او را این واقعیه پیش آید و میان
اهل نبی و فساد باشد از شنیدن این واقعیه از غایت اضطراب انامی پر اب که در دست داشتیم میقتاد و من
سبب آن از من معلوم نموده و بیستم فرموده بجانب تو نگاهی کرد و گفت گمان می برم که آن زن تو باشی ای
حمیرا عایشه تصدیق این حدیث نموده از غریمت خود متعاقب شد بعد از آن حسب امر ام عبد الله بن الزبیر بگوید
و ران کتاب مسطور است متوجه بصره شد و کلاه ابد البیوة نذ کو درست که آنحضرت روزی باز اذنوح طاهرات
گفت که ام از شما یار خداوند خدایه که پیشانی وی پر تجم باشد بیرون آید تا آنجا که سگان خواب بروی با بگفتند
بسیار سه بردست راست وی کشته شوند و بسیاری بروست چپ وی و وی هم نزدیک بان رسد اما
نجات یابد و آنجا انست که اشارت بهمین قصه فرموده است صلی الله علیه وسلم که بیرون آیند قوی باک
شدند و سگان خلیح نیابند پیشوای ایشان زنی باشد پیشوای ایشان در بر شست باشد و از آنجا انست که حضرت
رسالت خود کاظمی زد باشد که همان تو عایشه چیزی واقع شود و آن اشارت بحکم اجماع و امیر المؤمنین علی بنی الله گفت
یا رسول الله این قصه واقع شود از میان صحابه سوال صلعم فرمود کسی گفت که پس من بخت ترین صحابه شرم سوال صلعم فرمود
نه چنین است ولیکن چون آن واقع شود بروی مسطر شود ویرا با من و سه یا کرده آن لاجرم چون
ابوالموین علی رضی الله عنه و یوم المجل فخر بافت و یا با احترام تمام بپوشید و حاجت فرمود و فی الکمال لابن اثیر
و اخرج الذیاب المسعودی و العبارت المسکون و قال علی بن الزبیر یوم المجل ما ذکر یوم تقیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی نجی بیاضه و هو ما کتب محمد فطک لے رسول الله صلی الله علیه وسلم و فطک انت مو قعت انت
یا رسول الله یا من علی زهوه فقال لک لیس بزهره و انما زهره از بر فطک علی و الله لاجله فقال لک انک ذاه

سینه قاطعاً دانت نه ظالم فقال المیرزا مستغفر الله لو ذکرتهما ما خرجت (فرج حسن الحلی لفته) و در ذمّه الاجاب
 که حضرت قاضی زبیر گفت ابا با دوری که حضرت مصطفی صلعم باو گفت ای زبیر علی او دست میداردی و جواب
 گفتی یا رسول الله چگونه دوست ندادم او را و علی انکه زبیر قال انست انسر و زبیر بود و زبیر باید که این دوستی
 را بر طرف کرده با وی بجنگ بیرون آئی و او اب فتنه و تخم ریش و ستم و تشویش بر روی وی بکشی زبیر
 گفت ای ولیکن فراموش کرده بودم بیاد من او روی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد و نیز که بخاطر داری که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فلان محله از محلات نبی با شتم با تو فرمود که من نبوت می نهم که شیوه ستم
 را پیشه خود ساخته بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی و در ای زبیر ساعته سر و پیش انداخت
 بعد از آن گفت یا علی حدیثی از عهد قدیم بیاور من حدیثی که اگر پیش ازین ساعته آنرا امتنع کنی بودم سرگزیان
 مگر که حاضر نیستی و سوگند می داد که درم که بخار به دیگر با تو نایم و انس رضی الله عنه را فرمود که بطلی و نیز حدیثی که
 مسعود خود را بر ساند و آن است که انکما مقاتلان علیا و انکما ظالمان و در ترجمه صواعق احمد که بصحت
 رسیده از عالم و بیقیه از ام سلمه رضی الله تعالی عنها که رسول صلی الله علیه و سلم ذکر خیر و ج امهات المؤمنین
 کرد انکما عایشه رضی الله تعالی عنها میسره نو و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انظری با حیران
 لا کم لست انت ای حیران نظر کن که ان زن تو باشد باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت ان
 ولیست فی امری با شکیا فارقی بها اگر دیر خیزد و اے امر عایشه گودی با او رفتی کن و ایضا را و یمن کن و یمن
 از اے الاسود روایت کرده اند که گفت حاضر بودم (یعنی در بوم الجبل که زبیر راون آمده علی رضی الله عنه
 به جست نگاه علی رضی الله عنه گفت ای زبیر بخدا سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم نشنیده
 که گفت تقاد دانت نه ظالم اے زبیر ایا علی متقالم خواهد افتاد و در آنوقت تو ظالم خواهی بود و زبیر چون این
 سخن شنید باز گردید و در روایت ابو جلی و بیقی انکه زبیر گفت بی شنیدم و بے فراموش کرده بودم و بزار و ابو
 نعیم از ابن عباس بنام فرعون روایت کرده اند که آنحضرت بازواج مطهرات خطاب فرموده گفت که ام یکم از
 شما که صاحب تل امر باشد خروج کند و در موضع جواب سگان انموضع بروی بانگ زنند و در حواله او بپسار
 از مردم کشته گردند و در باب مار صحن و خار به نهران نیز احادیث آمده حاسی در شواهد النبوة آورده که این
 علی رضی الله عنه مقداری زبیر از یمن پیش رسول صلی الله علیه و سلم فرستاده بود و انجناب عصبه آن دانت
 بود که ناگاه شخصی چشم با مفاکے فرو برده رخسار را بر آمده باریش کشید بر موسی آمد و گفت ای محمد هزار

خدای تعالیٰ پیغمبر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که فرمان خدای تعالیٰ که بر او امری خاص شود خالص الیه
 رضی الله عنه حاضر بود و اجازت قتل وی خواست نیاخت پس شخصی رومی بگردانید و برقت رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که انا صلی بن شیخ مرتبی می پیداشوند که قرآن خوانند اما از کلمه های ایشان درنگند و دایل اسلام را
 بقول ازند و عابدان مضام را بگذرانند بیرون من الاسلام که یاقی السهم من الریت یعنی از دین اسلام بیرون
 ایند همچون بیرون آمدن تیر از شکاری و فوج از اصل وی بودند لاجرم ایشان را مار قین گویند و فی الکمال
 لابن اثیر و مرج الذهب للمسعودی و شواهد النبوة للجبائی عن جنید بن عبد الله الازدی و در روضه الاحباب
 عن عبیده سلیمان و العیارات للروضه عبیده سلیمانی گوید که من در رکاب نصرت اقتساب علی بودم که نزدیکی
 نهروان رسید و در آن حسین شهنشاه را دیدم که خواجه از اب گذشته اند و آنحضرت نماز میگذارد و چون از نماز فارغ
 گشت فرمود اینچنین غیره و واقع است قوم از اب بگذشته اند و مشاعر ایشان درین طرف ایست باز جمعی از لشکر
 که پیش رفته بودند بعضی رسانیدند که مخالفان از اب غور نمودند آنحضرت فرمود که والله ایشان از اب نخواهند
 گذشت من هرگز دروغ نگفتم و یا من دروغ نگفتم اند محله ما سے قتل ایشان در بجانب نهر است و از شما
 از ده کس نکشتند و ایشان هم زیاد از ده کس را ندیدم چون دیدند مخالفان را با بی نظرت بافتند چنانچه حضرت فرمود
 فرموده بود و در شواهد آورده که جنید بن عبد الله یگوید که در جبل و صفین من با علی بودم و مرا شک نبود که حق
 بجانب او است لیکن در نهروان شک بجای من افتاد چون این تکرار شد اند با خود گفتم که الحمد لله که میراست
 درست من افتاد و آنکه از رسول صلی الله علیه و سلم خبری شنیده است با کذاب است ولی اگر مخالفان از
 سرگذشته باشند اول کسیکه با دوسه مقاتله کنند من با شتم چون دیدم که مخالفان را بی نظرت اند دانستم که حق
 بجانب اوست و حضرت مرتضی دست پر پشت من رسانیده گفت ای فلان اکنون حقیقت کار بر تو
 معلوم شد گفتم ارے اسی امیر المومنین گفت بر تکیل ثابت باش و روضه الاحباب آورده که حضرت
 پیوسته که امیر المومنین علی پیش از شروع بقتال بر زبان همایون گذارید که درین موقع که کشتگان مردم ما را دید
 احادیث و تیره عشرت نرسد از مخالفان ده تن جان سلامت بیرون بفرزد و چنان شد که از مخالفان تن
 زنده ماندند و از لشکر حضرت امیر تن کشته شدند و فی الکمال و مرج الذهب مثله در روضه الاحباب مذکور است
 که حضرت مرتضی بیش از حرب نهروان فرمود که قومی از دین گریز چنانچه تیر از کان اگر چه قرآن خوانند اما
 قرآن از حلقی انجاعت درنگند و دل ایشان را بر احکام فرقه نماند و بان خدای که دانه را بشکست

و دوم از آنکه گریه نمود و لباس وجود داد که رسول تحت با من قرار داده و مرا اخبار نموده که تو با ایشان
 محاربه خواهی کرد و اینطریق از بادی ضلالت پنج هدایت باز نیامید همچون تیر فتنه که پیشست باز نگردد و دولت
 آنکه در میان با نجافت موی باشد که یکدست منکب او گوشت باره بود مانند پستان زنمان که بر سینه آن همها
 باشد مانند سبست گریه عیب که گوید که چون حضرت رضی حدیث ذوالشیه را بیان فرمود من سه نوبت
 آنحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را از رسول صلعم شنیده ای حضرت امیر در هر سه نوبت سوگند یاد کرد که شنیدم
 و در مروج الذهب و الکامل و در فضیله الاحباب آورده و عبارت روضه است که چون خواب در مکانیکه شاه وقت
 اشاره بدان کرده بود بقتل رسید فرمود که ذوالشیه را در میان کشته گان طلب کنند و جمعی هر چند در مقام
 تجسس او برآمدند یافتند و معروض نمودند که شخصی که در میان قتیلمان نیست فرمود بخدا سوگند که ذوالشیه
 در میان ایشان است باریک تجسس لشکر کشید تا او را از تحت جبل قیل بیرون آوردند و الیه المومنین علی رضی الله عنه جدا
 و جدا ان ملعون سجده شکریا آورد و در ترجمه صواعق آورده که ذوالشیه که حضرت سید المرسلین علیه و سلم از آن خبر داده بود
 کشته گان پیدا آمد و فرزادای در سفر سعادت آورده علی رضی الله عنه جدا و جدا ان ملعون سجده شکریا
 انجیح احمد علی طارق بن زیاد قال فخرجنا مع علی بن ابی طالب فقتلتم ثم قال انظر و ان قال بنی الصدی علی علیه و سلم قال انی فخرجت مع
 شیطان و باحتی لایحی خلقکم فخرج من الحق کما یخرج السم من الرمیه سیاه من ستم جلاد سود فخرج الیه بنی بیه
 شورات سود امکان بود فقتلتم ثم ان الناس فان لم یکن بود فقتلتم خبر الناس فیکتلت ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا
 المذبذب فخرنا سجد و خر علی معنا ساجدا و فی سلاسله لابن اثیر عن عمار بن یاسر یحدث طویل سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال یعلی علیه من اجبک صدق فیک و دیل لمن البغضک و کذب علیک فاما الذین
 اجبک و صدقوا فیک فم حیرانک فی دارک و رفقاؤک فی قصرک و اما الذین البغضک و کذبوا علیک ففی غلبه
 ان یوتقهم موقع الکذابین یوم القیمه و در صواعق از طبری از ام سلمه نقل نموده که چون ایه طهارت نازل شد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیه و سلم و حسین بن علی و عباس بن علی و علی بن ابی طالب و اهل بیت
 و خاندان اذین غنم الرحمن و طهرتم تطهیر انا حرب لمن عاربهم و سلم لمن سالمهم و عد لمن عادهم المحدث
 فی علی علیه و سلم که حضرت رضی الله عنه در روز شهادت باقی علی بن ابی طالب بودی چشمه چنانچه خود بارها فرموده
 که با معاص رسول الله صلی الله علیه و سلم فی فی هذا ما ذکره رسول الله و قاضی و بعد وفات سید کائنات
 قدره اب چشمه مبارک او بر خانه چشمه سرد بود حضرت مرتضی از زبان آنرا پاک کرد و ابواب علم از برکت آن

برای بخشد و چون در وقت ولادت حضرت قاضی رسول صلی الله علیه و سلم اول لعاب دهن مبارک نمود و در بان
او ضاوه حق تعالی پر کرت ان علم و تجاعت و قوت با دانندانی داشت و حافظ او انقدر درست بود که هر چه شنید
فراموش نگردی چنانچه در تفسیر او و تعبیر او از و اعمه گذشت حکیم سنائی در بیان او خوش گفته

مهر انگشت بر دبان آورد	قطره آب بر زبان آورد	سر انگشت خویش را ترک کرد	او انگلی در دبان حیدر کرد
داود مدوی و علم حفظ سخن	سر انگشتش ازین قاف خن	بود از بهر سود و سر بالیش	سر انگشت مصطفی وایش
سر انگشت بر شگاف آمد	نطق حیدر چو کوه قاف آمد	بر وقع آن هزار و پانچ سیخ	کرده اسلام را همه یک تیغ
بود تیغی ز زبان گوهر پاش	که بدو کرد علم عالم فاش	او یگری زده انفقار بران بود	اکافت جهان شیر غان بود

فی اسد الغابۃ لابن اثیر و تہذیب النوادی روی علی عن النبی صلی الله علیه و سلم عنہ بن الحسن والحسین و محمد بن الحنفیہ و عمرو
ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر و عبد اللہ بن جعفر و زید بن ارقم و جابر بن عبد اللہ و جابر بن
سمرة و صہب حدیث بن الاسبید و سفینہ و عمر بن حرث و البراء بن عازب و جریر بن عبد اللہ و عمار بن شعیب
و عبد الرحمن بن ابزہ و طارق بن شہاب طارق بن شیم و عبد الرحمن بن اشیم و عبد اللہ بن ثعلبہ ابو
موسی الاشعرے و ابو سعید الخدری و ابو النعمان و ابو رافع و ابو ہریرہ و ابو لیلیہ و ابو الطفیل و ابو جحیفہ و ابو ہریرہ
صحابیون الابناء محمد و عمر فانما من التابعین من النابییین سعید بن السبیب مسعود بن الحکم الزاتی و قیس بن
ایبہ حازم و عبیدۃ السمانی و علقمہ بن قیس ابو الاسود الدیلمی و زید بن جمہیش و ثمریہ بن ہاشم و اشہب
و شقیق و خلق من الصحابہ و التابعین عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال یسئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم اے الیمن فقلت یا رسول اللہ یسئلی اے الیمن و یسألون عن القضاء و لا علم لہ قال او ان
نفوت حضرت بیدہ علی صدرے ثم قال الهم ثبت لسانہ و اہ قلبہ فلما الذی خلق المحبتہ و برأ النسبتہ ما
شکلت فی قضا و بین شین کما فی اسد الغابہ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انا ہریتہ العلم و علی باہر من اراد العلم قلبا بالیاب قال السیوطی ہذا حدیث حسن علی الصواب قد بنیت
حالہ فی التعقیبات علی الموضوعات لا موضوع کما قال النوادس و ابن الجوزی و لا صحیح کما قال الحاکم
و فی اسد الغابہ عن سعید بن المسیب باکان من الناس یقول سلونی غیر علی ابن ابی طالب و عن
عبد الملک بن سلیمان قال قلت لعطاء کان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال لا و اللہ لا علم قال
ابن عباس لقد اعطی علی تسعة اعشار العلم و اکرم اللہ لشا کرکم فی العشرۃ العاشرۃ فی الینابج اخرجا

ابن المنار لى وموفق الخوارزمي وموفق بن احمد باسانيد هم عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
فصل من علم على فقال قسمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعة اجزاء والناس جزوا واحدا وهو العلم بالمش
الباقى واخرج موفق بن احمد بسنده عن سلمان بنى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعلم امتي
على دني الدنيا بـ كانت الصحابة يرجعون اليه في احكام الكتاب وياخذون عنه الفتاوى كما قال ع
بن الخطاب رضى الله عنه في عدة مواطن لولا على الملك عمر وعمر بن عباس بن بيجان عليا كان لما
من ضرب فاطم في العلم وكان لا البسطة في العشرة والقدم في الاسلام والفهر الرسول الله صلى الله عليه وسلم
والفقه في السنة والجمعة في الحرب والجود بالمال عن ابن عباس قال اذا ثبت له ان شئ عن علي لم
تعد الى غيره واخرج السيوطي في تاريخ الخلفاء عن ابن سعد عن ابن عباس قال اذا حدثنا ثقة عن علي
الفتيا ولا نعدو با وعمر بن سعيد بن المسيب قال كان عمر بن الخطاب تجوز بالمد من مفضلة ليس لها احسن
وعن علي قال والله ما نزلت اية الا وقد علمت فيما نزلت واين نزلت وعلي من نزلت ان بابي وب
بى قلبا عقدا لا ادبنا طفا وعمر بن الخطاب قال قال علي سلوني عن كتاب الله فانه ليس من اية الا وقد
ببليل نزلت ام بهرام في سهل ام في جبل وعن محمد بن سيرين قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
ذلك الكتاب كان فيه العلم وفيه علم طويل وفي الدنيا بـ ذكر علي رضى الله عنه عند عائشة فقالت
هو اعلم بالسنن بقى من الصحابة وفي الاستيعاب عن جبر ما قالت قالت عائشة من افتاكم يوم
عاشورا قاتوا علي بن ابي طالب قالت اما ان اعلم الناس بالسنة وعمر بن سعيد بن وهب قال قال
عبد الله بن ابي المدينية بالفرايض علي بن ابي طالب عن غير قال ليس احد منهم اقوى قولاني بالفرايض من
علي وكان شيخه صاحب الفرائض عن ابيه العبد قال ثبت عمر بن الخطاب فـ امة من ابن عمر فقال اية
عليما فاسئله وذكر الحديث وفيه قال عمر ما جد لك الا ما قال علي وعن سرج بن هانئ سالت عائشة ان تقول
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال شددت عليا بـ عليا بـ يقول سلوني فوافد
لا تسألوني عن شئ الا انتمكم وفيه النيا كان موكيتب فيما نزل اليه من علي بن ابي طالب فـ ذلك فلما بلغه ذلك قال
زوب الفقه واعلم بـ ابن ابي طالب قال لعنة الله على من سألني عن شئ من شئ من علي بن ابي طالب
عن خلفاء الراشدين فقال ثلثة الاول كان قاتلهم ثم قال علي كان والله مدلي طما ودار الزمر الخفا وروى
ووزا حيا علوم هـ الحسب كجمعا وقرآن ساكفوا انحضرت صلى الله عليه وسلم وسلم وترتيب داود بن ابي بكر

فقیر مسیحی و ان تشذیخ ابو عمر عن محمد بن کعب القرظی قال کان من جمع القرآن علی عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو جی عثمانی علی وغیرہا و جمعی از تابعین قرآن را از علی روایت کرده اند و روایت ان جمع تا حال باقی است قال ابو حنیفہ فی شرح السنہ و الطراء المعروفون اسندوا قرآنہم الی الصحابہ فاستماعہم و تفرغہ الی علی وغیرہ و ہولاء و تفرؤا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم نماز ہر و عبادت و شجاعت و سخاوت و معروف و مشہور است کہ چنانکہ از انہای روزگار بغیر حضرت مصطفیٰ از وی مسابقت نمیتوانست نمود حضرت مصطفیٰ نوای خود و موطن کثیر بود عطا فرمود و در احد و حنین ثبات قدمی نمود و جمعی کثیر از مشرکان را بکفر فرستاد و فتح یتیم بردست او بوقوع پیوست و قد ثبت فی الصحیح انہ اعطاه الرایت فی یوم خیبر و اخر ان الفتح کیون علی یدہ و کعبہ و رسولہ و یکما اللہ و رسولہ الی اخر الحدیث و نصف فی بدر گویا از دست حضرت مرتضی واقع شد و سیرت ابن ہشام سطور است کہ در بدر و خیبار مشرک بقتل آمدند بخاندان سہی و سہ کہ را خاصہ حضرت مرتضی بلا شکر ت احمدی بقتل آورد و دو کس از شکر دیگر بقتل آورد قال الکوفی کان علی بنی اللہ عنہ سبع الجواب بیہی الخطاب و کان حجة من حجرت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقرہ فی العلوم و شجاعتہ فی الحرب کان مطیعاً و متقاداً و مقراً علی اللہ علیہ وسلم و فی تہذیب النوادی اما علیہ کان من العلوم بالحدیث العالی روى عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمساً من حدیث وستہ و ثمانین حدیثاً اتفق البخاری و مسلم منها علی عشرین و انفراد البخاری بتسعة و مسلم بخمسة عشر و سوال کبار الصحابة لہ رجوعہم الی فتاویہ و اقوالہ فی المواطن الکثیرہ و المسائل المعضلات مشہور و اما زہدہ و نوم من الامور المشہورۃ التي اشترک فی معرفتها الخاص و العام و فی الصواعق و استیعاب انزالہ التماساً قال معاویۃ لخصراء بریح حمرة البیدی او الصدای رضی اللہ عنہ یا مزارعت علی علیاً قتل اعفنی یا امیر المؤمنین قال انصفنہ قال لا بد من نصفہ فکان واللہ بعید المدی شدید القوی یقول فصلاً و حکم عدلاً لا یغیر العلم من جوابہ و تنطف الحکمتہ من فوجہ سیفہ و خش من الدنیا و زہر تہاد فی نسخہ زینتہا یا نثر باللیل و حشہ و کان غریز الجبرۃ بلول الفکرۃ یجیبین العلم باحضر اللہ العالی ما نحن و کان فینا کما فیہما انفا سالناہ و فینا اذا استینا و یا تینا اذا عوننا و نحن و اللہ مع تقریب ایانا و قرعہ منا لانکا و کلکہ بمعیتہ لہ یعلم اہل الدین و یقرب المساکین بالبطیع القوی فی باطلہ و لا یتاس الضعیف من عدلہ و اشدہ بقدر ایتہ فی بعض موافقہ قدر انھی اللیل سدولہ و غایت بخود متا بقدا علی بحیث یملک تملک السلیم و یکبار الخیرین و یقول باوینا غیری اللہ تعرضت ام اسے تشوقت بہیات ہیما ت قد بانیک شلباناً رجبہ فہا فخرک قیہ و خضرک خفیرہ من قلعة الزاد و بعد السفر و حشہ الطریق فیکے سما و یدہ قال رحم اللہ ایا حسن کان و اللہ بذلک

قال فكيف شريك عليه بضار قال خزن من فنج واحد باني حجر يا مينة معاوية مزار را که یکی از صحابه بود گفت که
 علی را وصف کن من را گفت که مرا معاف دار معاویه گفت هر آینه ترا وصف باید کرد و گفت اگر با ضرر باید گفت
 پس بود و الله عالی به ستمت تو نمند قول او فصل بود و حکم او عدل علم از اطراف وی سفر میشد و بگفت لسان
 و س ناطق میگشت متوحش و متغیر بود از دنیا و نازکی و زینت آن و انس میگرفت و در شب و وحشت تنهایی
 آن و آشک بسیار از چشم او در میخفت بود و از فکر کننده لباس تنگ و طعام منقراعت و انقفا میکرد و بود و در میان
 مانند یکی از ماهرگاه پیوندا میم اجابت میکرد و بهرگاه درخواست انتظار کشی میکرد و کم انتظار مایکشد و ما و الله
 با وجود قریب که بوسه میداشتیم نزدیک بان بود که از بهیبت بوی تکلم کنیم اهل دین را تو غییم می نمود و عساکین
 نزدیک میشد و قول باطل مرد قوی را اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نمیکشت و من گوئی
 میدهم که هر آینه دیدم او را و بعض مقام که فرومشته بود شب و امان خود را و پنهان شده بود ستاره های
 او و علی رضی الله عنه ریش خود گرفته اضطراب میکرد مانند اضطراب مارگزیده و گریه میکرد و گریه اندوگین و
 میگفت ای دنیا فرب و دیگر یا بسوی من پیش اندی با من مشتاقی بهیبت بهیبت ترا سه طلاق و دوم
 و طلاق باین که هیچ رجعت ندارد و عمر تو کوتاه است و خطره تو بسیار است اه از قلت زاد و دوری سفر و وحشته
 طریقت پس بگریست معاویه و گفت رحمت کن خدا بر او احسن بود همچنان پس گفت معاویه مزار را که پس
 چگونه هست خزن تو برد گفت خزن مادر یک که یک پسر دارد و او را در کنار مادرش فنج کنند و فی اناسی عاب
 سئل الحسن بن الحسن البصری عن علی ابن ابیطالب فقال کان علی و الله سها صایبا من مرضی الله
 عز وجل علی عده و بائنه الامه و ذافضلها و ذاسا بقتها و ذاقربتها من رسول الله صلی الله علیه و سلم لم
 یکن بالنور من عن امر الله و لا بالملو من فی دین الله و لا بالسروق لمال الله اعطی القرآن خیر من فاض منه بایض
 من رفقه و لک علی ابن ابی طالب بالکعبه و عن عبد الله بن ابی البریل قال رايت علیا خرج و علیه قمیص
 از برای اقدام کم قمیص بلخ اے النضر و اذا ارسل صارا اے نصف الساعد و عن ابن جریر عن ابی قال رايت
 علی ابن ابی طالب یخرج من سبی الکوفه و علیه قطریان من زبأ واحدة فزیبا بالآخری و انزله الی نصف اساق
 و هو یخوف بالاسواق و مودرة بامرهم یقوی الله و صدق الحدیث و حسن الذرع و الوفا و البکلی و الخزان و عن
 عطاء قال رايت علی علیه قمیص کزبیس غیر صلیل و عن ابی الهذیل قال رايت علی علیه قمیص از برای و از برای بلخ
 اطراف و ما و الله اخلاقه و الله له بسف و فضائله لا یحیط بها

فصل فی خلافت ائمه خلافت او بر طوطی طویل است کتب غیر و تواریخ از ان مملو شده است
 این اثیر در الکامل و مسعودی و در مروج الذهب و انعم کوفی و در فروع و سید جمال الدین محدث و در کتاب فقه الاحبار
 و خاندن شاه و در روضه الصفاد و زهری و در کتاب مل و محمد بن جریر طبری و تاریخ خود و غیره مورخین کتب باری
 طویله و در فخر روضه ساخته و پیوسته اند و مشروحا و مبسوطا احوال خبر بال و باستقلال حال خلافت باطل
 او تجریر در آورده اند هر کرا حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکوره رجوع نماید این مختصر تحمل ان شدن
 نمیتواند و نیز از تحریر ایشان سزاوارتر است لاجرم عنان قلم از تفصیل ان مغرور ساخته اجمالا چند سطر بر
 روی کاغذ می ارم

همه کرده شب مینو خرام درین یک ورق کاغذ ارم تمام

گفت ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله
 عنه را کاره نمودند بعد از آنکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفته بکعبه آمدند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در کعبه
 بود او را بر داشته بجانب بصره نوج نمودند و طلب خون عثمان را کردند چون این خبر بسمع علی رضی الله عنه
 رسید عثمان غمگین بجانب عراق عزیمت نمود و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان طاقی شد
 و در جمادی الاخر سنه سست و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس که یکی از آنکه طلحه و زبیر
 بودند در ان واقع که مشهور است بواقعه الجمل کشته شدند و علی رضی الله عنه پانجاه روز در بصره اقامت فرمود و نگاه
 بنویس که کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خرج نمود و علی رضی الله عنه بجانب کوفه
 نمود در ماه صفر سنه سبع و ثلثین در صفین طاقی دست داد و در ان موضع ایام قتال ستادی شد خلق کثیر
 اندک نگاه اهل شام با ستصواب و کینه عمر بن العاصی رفع مصاحف کردند و ستر چنین شد که عمر بن العاصی
 از طرف معاویه و ابوموسی اشعری از طرف علی رضی الله عنه حکم یافتند و در سال آینده فریقین در موضع ازین مجتمع
 شده در حال است نظر کنند و باین مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام و عمر بن العاصی بجانب کوفه
 مراجعت نمود و بعد از ان جمعی کثیر از اصحاب حضرت مرتضی که بخوار مشهور اند بروی خروش کردند و گفتند که حکم
 الله اند و در جرود که قرین است از قربات کوفه شکر گشته نمودند و حضرت مرتضی ابن عباس را نزد انجا دعوت
 فرستاد و مباحثه و محامله با انجا دعوت نموده ایشان را ملزم ساخت و بعد از ان تمام جمعی کثیر از ان عقیده

رجوع نمودند قوی با اعتقاد فاسد خود ثابت ماند و نبروان رفتند ایگاه حضرت مرتضی بر سر پنجاعت رفته ایشانرا
بقتل رسانیدند و او اشهدیه که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده بود در میان گشتگان پدید آمد و این واقعه
در سته ثمان و ثلاثین بود و در شعبان همین سال بمحیی و عده مردم و انجمن متجمع شدند و سعد دقاص
و عبد الله عمر و غیره از اصحاب در آنجا حاضر شدند انگار عمر و عاص مکرری نموده با ابو موسی گفت توازن افضل
و بزرگتر می باید که در تکلم و برین امر تقدم نمائی ابو موسی فریب خورد و پیش منی نموده مرتضی را از امارت خلع نمود
و چون نوبت عمر و عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم برین پنج متفرق شدند و حضرت
مرتضی از غایت غضب انگشتان مبارک خود میگزید و میگفت اعصی و بطاع معاویه مردم بمن عصیان نموده
و اطاعت معاویه میکنند و معاویه و تاریخ الخلفاء السیوطی و تهذیب النوادر و اساس الغایه لابن اثیر از
سعيد بن المسیب آورده که چون عثمان رفعت مقتول شد آمدند صحابه نزد حضرت مرتضی و گفتند بیعت تو سیکون
که تواحقه بان پس گفت این اختیار اهل بدر است پس هر کسکه ایشان را در ارضی باشند او غلیفه است
پس نه باتی مانده اهل بدر کس مگر که آمد نزد مرتضی پس چون دید مرتضی این امر رفت بسوئی مسجد و
بر منبر شد و ادل کیسکه بیعت او نمود و طلحه بود بعد از آن زبیر بعد از آن دیگران انتی -

فصل فی شهادت و کیفیت شهادت حضرت مرتضی و بدینگونه است که سیوطی در تاریخ الخلفاء
از مستطوک حاکم از سکه نقل نموده که عبد الرحمن ابن بلجم المرادی بر زنی قطامه نام عاشق شد و از آن
سه هزار دینار و قس علی رضی کا مین خود مقرر نمود و انشقی قبول اینصی نموده و در تهذیب نوادی و دیگر تواریخ
آورده که در تاریخ مهفهم رمضان وقت سحر که انجناب بر ای نماز بر آمده بود و انشقی شمشیر مسوم بر پیشانی
همایون او زد و بدافش رسید و انجناب بشب یکشنبه متوجه فردوس اعلی شد و زخم انجناب در شب جمعه
مهفهم رمضان وقت صبح سته اربعین بود و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر غسل و تکفین او نمودند و در سه
بارچه که در آن پیر میان و عمامه بود و امام حسن علیه السلام بر وی نماز گذارد و دو وقت صبح و قش نمودند و گویند که
ترو قش بقیه از حنوط رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و وصیت نمود که او را بایان محنوط سازند و چون از وصیت
خارج شد گفت السلام علیکم رحمة الله و برکاته و بعد از آن تکلم نکرد مگر بلاء الله الا الله تا آنکه وفات یافت
قال الفزوق

ظلم از مهر آسافته دو ساحتهم کهر قطامه بن غیر معجم

ثلثه الاف وجسد وقینہ
 و مرعب علی بالحق المسمم
 فلا فہرہ غلے من علی زان غلی
 ولا فکک دون فکک ابن بلغم
 وبعد از شهادت حضرت مرتضیٰ الشیخ را مشہد نمودند و در توبرہ ساختہ بسوختند و از پنجاب آتش جہنم رسید
 و حدیث الشیخ الاخرین بروی صادق المدحکم سنائی میگوید -
 مردد برز بہر عشق ز نے
 اندر افکند در جہان منہ
 رفت ز می کو فی از پیہ انکار
 انجان خاک را بے مقدار
 انجان اہل جہل معنی
 خیرہ بگزید خون چون علی
 مشکہ کردند مر و را پس از ان
 رفت سوی جہنم اورا جان
 و فی الاستیعاب قالت عائشہ رضی اللہ عنہا قتل علی رضی اللہ عنہ تفضع العرب شاد فلیس لہا حد نیا ما
 و عن ایبہ قیس الازد سے قال اور کت الناس وہم ثلث طبقات اہل الدین یحبون علیاً و اہل الدین
 یحبون معاویۃ و خواج -

فصل فی کونہ لقبہ الصدیق الاکبر و الفاروق

بر آنکہ لقب انجذاب صدیق اکبر است و فاروق است فی خصائص انسانی عن عبادین عبد اللہ قال
 قال علی رضی اللہ عنہ انا عبد اللہ و اخو رسولہ و انا الصدیق الاکبر لا یقول لہا بعدی و فی نسخہ غیر الاکاذب
 صلیت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضۃ الاجاب گفته کہ مراد از قبل ناس کسیانی
 اند کہ داخل سیاق نمیشد چہ در میان اسلام حضرت مرتضیٰ و دیگر سیاق اینقدر زمان نبود و فی المینابج
 نقل از عن الحموی نے بسندہ من ابیہ رافع من ابی ذر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلم
 انت اول من امن بے وانت اول من یصافی یوم القیامہ وانت الصدیق الاکبر وانت الفاروق الذی
 یفرق بین الحق و الباطل وانت یعسوب المسلمین و المال یعسوب الکفارہ در روضۃ الاجاب اور وہ کہ را باب
 سیر رحمہ اللہ بروایت ابوذر غفاری و سلمان الفارسی رضی اللہ عنہما ایراد فرمودہ اند کہ حضرت مصطفیٰ صلی
 اللہ علیہ وسلم دست امیر المؤمنین علی گرفتہ گفت اهل المؤمنین و فاروق الدنہ و یعسوب المؤمنین و اول
 من یصافی یوم القیامہ ہذا الصدیق الاکبر و ہم در روضۃ الاجاب از مسند امام احمد حنبل روایت کردہ کہ
 گفت ابن عباس بقول علی رضی اللہ عنہ انا عبد اللہ و اخو رسولہ و انا صدیق الاکبر لا یقول لہا بعدی لا کاذبا و اخر

ولقد صلبت قبل الناس سبع سنين وفي الينابيع روى في الحديث ان ابا جعفر القمي في مسنده و ابو بصير القمي في مسنده
 والمجيب اخبر جميعا باسانيدهم عن عباد بن عبد الله عن ابي عبد الله المكي عن ابي عبد الله المكي عن ابي عبد الله المكي عن ابي عبد الله المكي
 بنار از ابن عباس رضي الله تعالى عنه آورده كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه العهد يقون ثلاثية
 خرقيل مومن ال فرعون وحسب بنار صاحب آل حسين وعلى ابن ابي طالب شيخ عبد المجت در دراج النبوة
 از رياض المنيرة نقل نموده كه پيغمبر صلي الله عليه وسلم اورا صديق نام نهاده وفي الينابيع نقل عن الاصحاب
 عن ابي ليلى النخاري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سنكون من بعدى فتنه فاذا
 ذلك فالتموا على ابن ابي طالب فانه اول من امن به واول من يقضي في يوم القيامة وهو الصديق الاكبر وهو
 فاروق بنه الامته وهو عيسوب المؤمنين والمال عيسوب المنافقين و احمد في مسنده و ابو بصير و ابن المغازلي
 و موفق النخاري اخبروا بالاسناد عن ابي ليلى وعن ابي ايوب الانصاري رضي الله عنهما قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم العهد يقون ثلاثة حبيب النجار هو المومن الذي قال يا قومي اتبوا المرسلين
 و خرقيل مومن ال فرعون الذي قال القتلون جلا ان يقول في الله وعلى ابن ابي طالب هو افضلهم حضرت
 مرتضى يكي از عشره مبشره است و يكي از خلفاء راشدين است و يكي اذان شش كس است كه عمر
 بر اے خلافت مقرر داشته و يكي از خطباء معروف و يكي از زهاد مشهور است و يكي از سابقان
 اسلام است كه بغير خيال بهيچ كس بروے سابق نيست بقول صحيح مختار و يكي از منظران خلافت است
 كه حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم بادي معامله منتظر الحلافة نموده رضي الله تعالى عنه و سلام الله
فصل في الامامة و اقدے در فتوح شام از عرف بن مازن روايت نموده كه عمر رضي الله عنه اورا
 نامه داد كه اين را بوالے شام برسان و چون انوقت عمر رضي الله عنه بكار ديگر مشغول بود گفت
 كه بايد كه جواب اين درميان سه روز بيارے اين مازن از بهيبت گفتن نتوانست كه درين عرضة ميل
 چگونه قطع اين مسافت بعينه نايم نزد عباس بن عبد المطلب فت تا با عمر فرم دين باب سخن گويد انوقت
 عباس و حضرت مرتضى و حسين در مسجد نبوي تلاوت قرآن مشغول بود و چون عباس اين سخن شنيد
 مرتضى بگفت كه عمر در حالت غفلت اينكم داد بايد كه تو با عمر درين باب سخن گوئي و ميست مناسب بگيرے
 حضرت مرتضى گفت نيخواهم كه مخون عمر شوم بلكه ز خدا و خدايكم كه اورا باين عرصه تا بشام رساند و باز
 كه او بر بهر امور قادر است بايد كه چون بن مناجات كنم شما حسين امين بگويد چنان كرد بعد از ان رفتن

بابن مازن کہ گفت کہ برو خدا سے تھا لحد سے علی و عباس و حسین را رو نخواہد کرد پس ابن مازن روز
سیوم سحر گاہ ۱۰ شام مراجعت نموده نزد عمر رفت و جواب نامہ باد او گفت عمر رضی اللہ عنہ کیست
این مرد گفت ابن مازن گفتہ غر سہ و راست بشام فرستادہ بگویم گفت آری گفت پس ابن جواب
کر کجا اوروی او تمامہ قصہ بیان نمود بعد از تفطیش معلوم شد کہ او صادق است

اکرامات حضرت علی رضی بسیار است

فی تاریخ الخلفاء للعیوطی روایت کرده است عبد الرزاق ارجحہ سی کی گفت جگر گفت مرا علی بن
ابطالب چہ خواہی کرد و قتیکہ مامویشوی بر اے لعنت من گفتم آیا این چنین خواہد شد گفت اسے
گفتم پس جگر گفت وقت گفت لعنت کن مرا و نہ بیزارشوی از من (یعنی بزبان لعنت کن) و ازل بزرگمن
گفت جگر پس امر کرد مرا محمد بن یوسف برادر جلال کہ امیر من بود کہ لعنت کنم علی مرتضی را پس گفتہ کہ امیر
امر کرد مرا کہ لعنت کنم علی را پس لعنت کیند او را کہ لعنت کرده است خدای تعالی او را پس نہ دریافت
رضی این سخن مگر مردی در روایت کرده است طبرانی در اوسط و ابونعیم و در دلائل از زنادان کہ علی رضی اللہ
عنه مخفی گفت پس تکذیب کرد او را مردی پس گفت علی رضی کہ دعا کنم بر اے تو اگر کاذب باشی گفت
کہ دعا کن پس دعا کرد بروی پس برخواست از جای خود تا آنکہ رفت بصحارت او و نایا شد و
شواہد النبوة آورده کہ بروایت صحیح ثابت شدہ است کہ علی رضی اللہ عنہ چون پاسے مبارک بر رکاب
بے پناہ قنات تلاوت قرآن میکرد و چون پاسے دیگر بر رکاب میرسید و بردایتے بر بالائی ستور است
بے نشست ختم تمام میگوید و حرف کہ ابن بن قہیل قضیہ بسط زمان است کہ نسبت بہ بعض اولیاء اللہ
واقع میشود چنانچہ در نفحات الالاس در ذکر شیخ موسی سدرانی ابن را از شیخ الشیوخ شہاب الدین
سردر کہ بالتفصیل بیان نموده روزے در کوفہ بعد نماز صبح شخصے را فرمود کہ بظان موضع رود و آنجا مسجد است
در پہلوی مسجد خانہ است انجمن و مردے با ہم نزاع و اندازند ہر دور از مردم حاضر کن چون ان ہر دور
اورند گفت امشب نزاع شمار از نش جوان گفت اے امیر المؤمنین ابن زن را نکاح کردم چون پیش
وے رفتم مرا و وے نفرتے اندازد و وے جسم با من آغاز جنگ و نزاع کرد تا از میان کہ فرمان خود رسید
امیر کہم اللہ و جبر و بسوے حاضران خلکس کرد و گفت کہ بسیار سخنان ہست کہ انکس کہ بان غلط

میشود و نخواهد که دیگران بشنوند همه بر قند و آبجو ای وزن بماند روی بان زن کرده و گفت ایچان را ایشان کسی گفت
 نه فرمود که من ترا بگویم اما باید که منکر نشوی تو فلان بنت فلان هست فلان عی داشته باو سے حج شدی
 و از ان البستن گشته و این جز با در خود گفته و از پدر نمان داشته چون وقت وضع حل رسید شب بود
 مادر تو ترا از خانه بیرون برد چون فرزند آمد در خر قه عیدی و در بیرون دیوارها که محل تقصای حاجت مردمان
 بود و انداخته سگهای آمد و دیوار بود میگرد سگهای بسوی ان سگ انداخته و بر زن کودک خورد و بشکست مادر تو پاره
 و از ان خود بدرید و بر سر دے بست پس ویرا بگذاشتید و بر قید و دیگر احوال وی ندانستید از ان گفت
 حال چنین است ای امیر المومنین بعد از انان گفت پس فلان قبیلان کودک را بر پروردند تا بزرگ شد و بکوفه آمد
 و ترا از ان کرد این جوان همان کودک نست پس انجا از ان گفت سر خود بر پهن کن اثر شکستگی بران ظاهر بود گفت
 پس سر خود را بگیر و برو خدای تعالی انچه برو سے ترام بود از ان محفوظ داشت بار سے اهل کوفه از طنیانے اب فرات
 پیش و سے رضی الله عنه شکایت کردند حضرت مرتضیٰ جبه حضرت مصطفیٰ پرورش و برود سے در بر و عامه
 و بر سر دے عصا سے و سے درد دست گرفته اسب سواره بکنار فرات رسید و اولاد وی نیز همراه او بودند
 انجناب از دست نماز مخففت گذارد و ببالا پل برآمد و حسنین با وی بودند پس با عصا بکباب اب اشارت کرد
 یک گرا که شد رسید که اینقدر رس است گفتند که نه باز بصاحب کباب اب دوبار اشارت کرد اب دو
 گز دیگر گم شدند چون تکه گز کم شد مردمان او از برداشتند که بنقد رس است ای امیر المومنین شهنش را از احوال
 و سبب از ان و از ان که ترا بفلان موضع بر فلان درخت ترا مصلوب خواهند کرد مچنانکه فرموده بود بعینه واقع شد
 کینین بر سر دے رضی الله عنه چون جان مستغنی برای قتل حکم داد گفت که حضرت مرتضیٰ مرا خبر داده بود که قاتل
 من تو را خواهی کشت و از ان جان کردن و سے بنزد عینین چون جان قتل مولا سے حضرت مرتضیٰ را گرفت
 و حکم بقتل سے شد و گفت که حضرت مرتضیٰ مرا خبر داده بود که مظلوم کشته شوم و در سفر بصره قبل از درو شک
 کوفه گفت که دو دانه هزار و یک مرد سے اینچون شمرند بعینه بود بے کم و بیش در وقت توجبه بعضین اصحاب
 و سے محتاج اب شدند و در قرب ان اب بنود از انجا تا اب و در فرنگ بود بعد از انان چون قدر سے بر رفت و دیگر
 ظاهر شد حضرت مرتضیٰ نزدیک ویرجائی اشارت کرد که آنرا بکاوید چون قدر سے خاک برداشتند سگ
 بزرگ پیدا آمد که هیچ اتی بران کار نمیکرد و کسه را طاقت برداشتن کن شد حضرت مرتضیٰ ان سگ را و در
 انداخته آنرا بپا کیت صافی و شیرین و خشک ظاهر شد لشکر سیراب شدند و آنقدر که خواستند برداشتند

با حضرت رضی اللہ عنہ را بلای چشمہ نہاد و پیغمبر خود تا خاک برد و آنگند را بہ این دیر از دیر فرود آمد و رسید
کہ تو پیغمبر منی فرمود کہ بے گفت تو فرشتہ مقربے گفت کہ نے پس گفت کہ توجہ کسے فرمود من و می
پیغمبرم سلم محمد بن عبد اللہ خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم را بہ گفت دست بہار کہ مسلمان شوم او بر دست
حضرت امیر سلام او دو گواہی ابو حدایت خدا و رسالت مصطفی و وصایت مرتضیٰ ہدایت بعد از ان از وی
پرسید کہ تنبیل سلام او رون تو چہ بود گفت ای امیر المؤمنین بناے این دیر از براے کنندہ این سنگ است
پیش از من بسیارے درین دیر بودہ اند زیرا کہ در کتب خود دیدہ ایم و از علماے خود شنیدہ ایم کہ دینی حق
چشمہ است کہ ظاہر نکند از لکیر پیچیدہ او می اد پس چون من این را دیدم باز روے خود رسیدم حضرت مرتضیٰ
از شنیدن این قصہ بسیار گریست و گفت الحمد للہ الذی لم یکن عنہ منسیا و کنت نے کتیبہ مذکور را
بعد از ان را بہ ملازمت حضرت مرتضیٰ اختیار نمود تا بصفین شہید گشت و حضرت مرتضیٰ در حق
وے بگفت کہ وے مولاے منست در شواہد آوردہ کہ خداے تعالیٰ دو بار براے او دشمن کرد
یکے در محمد رسول صلعم و یکے بعد از وفات وے ام سلمہ و اسمانیت عیسیٰ و جابر بن عبد اللہ انصاری و ابوبکر
خدرے را بر روایت کردہ اند کہ وحی بر ان حضرت آمدہ بود و انس و انوقت تکبیر بر ان مرتضیٰ را کردہ بود و سر
نداشت تا کہ آفتاب غروب کرد مرتضیٰ رضہ نماز عصر را نشسته گذارد با اشارہ چون رسول صلعم این حال
معلوم نمود بر مرتضیٰ فرمود کہ دعا کن تا خداے تعالیٰ آفتاب را برابر گرداند تا تو نماز دیگر بروقت بگذاری مرتضیٰ
دعا کرد و آفتاب بانوضع کہ نماز دیگری باشد باز گشت و مرتضیٰ نماز خود را در وقت بگذارد و اسرار نبوت عیسیٰ
گوید کہ از آفتاب در وقت غروب او ازے می آمد همچون ادا زہرہ و در جاے دیگر شواہد گفت کہ آفتاب بر وی
مرتضیٰ دعاے حضرت مصطفیٰ صلعم باز گشت و مولف آن کتاب در قصیدہ نعتیہ میگوید -

چون فوت شد عمر از علی از بہر حق از کمالی	گشت از دعایش نیچہ از حرب شمس خاوران
--	-------------------------------------

و حافظ ابن حجر عسقلانی در صواعق اوردہ کہ رسول صلعم دعا کرد کہ اللهم انہ کان فی طاعتک و طاعت رسولک
فارود علیہ الشمس فطلعت بعد ما غربت علی دے و قاضی و شفا گوید کہ حدیث روشنس صحیح است و شیخ الاسلام
ابو زرعہ گوید حدیث حسن است و غیرہ از علما متابعین او نمودہ رد کردہ اند قول جمعی را کہ گفتند این حدیث
موضوع است و دراز الالب الخفا و ردہ کہ میوطی و در جز کشفت اللبس نے حدیث روشنس گفته کہ حدیث روشنس
سجۃ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است و صحیح کردہ است این را علی اوے و غیرہ و از خراط کردہ است ابن جوزی

مدین حدیث تا انکہ اور وہ بہت اندر در کتاب الموضوعات و غتہ است شاگرد محمود و مشتقی جزو فریق السیر
 عن حدیث رضا شمس بدلا کلین حدیث را لکھاوی و شرح مشکل الاثنا عشر اسماء بنت عیسیٰ و دو طریق روایت
 نموده و گفته است کہ این ہر دو طریق ثابت است و روایات ان چنانچہ اتات اند و نقل نموده است و ہر کدامی مبین
 در شفا و حافظ ابن سید الناس فی بشری السبب حافظ علاء الدین غلطانی در کتاب زہر الہاسم تصحیح کرده است
 از ابو الفتح از وسع و تحسین کردہ است ابو زرعمہ عراقی و سیوطی فی الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشہورہ و طبرانی
 در کبیر و گفته است حافظ احمد بن صالح سنن دار سیفہ انکس را کہ اہل علم باشند کہ مخالفت کنند اندر حدیثی
 حمیس چرا کہ این از اہل علم است نبوت است و تحقیق کہ انکار نموده اند حفاظ بر این جزوے بسبب ایراد او
 این حدیث را در موضوعات انتہی و بر اسے ابن حدیث علماء بحث و تکرار بسیار پیش آورده اند و از انکہ
 و صواعق و تحفہ اثنا عشر تفصیل ان بودہ است من از اطاعت اندیشیدم بدانت مولف حدیث
 روشمس صحیح نیست چرا کہ بر اسے ابن وقوع عظیم فقط و چہا کہس راوی بودند چہ میخند و در دوسے با است
 کہ یہود نصارے نیز در کتاب ہای خودے نوشتند کہ در فلان تاریخ ابن واقع شد اگرچہ ایشان بخبر گویند مگر
 از واقعہ انکار کردن توانند و الداعلم بحقیقۃ الحال و بار دوم در شواہد آورده کہ در وقت توجہ بعضین قریب
 بابل چون خواست کہ از فرات بگذرد نماز عصر را محاب و سے فوت شد بدعاے حضرت مرتضیٰ با زعود نمود
 تا مسلمانان نماز گذاردند چون سلام بانہا و ندا و از سے ہولناک میکرد این قصہ نیز مانند قصہ اول است
 در تحفہ اثنا عشر بہ انان انکار نمودہ و الداعلم در شواہد آورده کہ روزے از روز ہاے صفین مذا فرمود کہ
 یا یا مسلمانہ یعنی ابو مسلم کجا است محمد حیدر رضی اللہ عنہ گفت کہ و سے در آخر صفوت است فرمود کہ اسے
 فرزند مرا دمن از ابو مسلم خوانے نیست مقصود من از صاحب پیش است کہ از جانب شرق پارایاست
 سیاہ پدید آید چند ان ہمارے کہند کہ خداے تعالیٰ بواسطہ و سے حق و مرکز قرار دہد خوش وقت
 انما کہ با و سے موافقت کنند در اعلا و دین و گونہ سارے ظالمان جد و جہد نمایند و رؤفہ نیز این حکایت
 آورده ابلاخر ہچنان شد کہ ابو مسلم مروزی از جانب خراسان بارابات سیاہ برآمد و دینار از پیش
 شامت بنے امیر پاک ساخت و ان مقام خون حسین عم و زید شہیدان ظالمان بوجہ احسن گرفت (خ)
 اہل کوفہ تہا ید محمد بن ابی بکر در سفر رفتند و فرمان حضرت مرتضیٰ را طاعت نکردند و در حق ایشان
 دعا کہ کرد کہ بار خدا یا کیست را برین طایفہ مسلط گردان کہ ہرگز بر ایشان رحم نکند یا گنہت غلامی از حقیقت

برایشان گماز همان شب حجاج متولد شد و با اهل کوفه رسید از وی آنچه رسید کذا فی الشواهد سیوطی
و تاریخ الخلفاء و جانے در شواهد آورده و عبارت للجمعی است که روزی گفت که دو کس حضرت
رسالت را صلے اللہ علیہ وسلم بخواب دیدم گفتیم یا رسول اللہ چه نعمتها و خصوصتہا که اذا است
تو بمن رسید فرمود که برایشان دعا کن گفتیم خداوند ما بهتر از ایشان عوض ده و بدتر از من برایشان گماز
و زهرمان ابام شیبہ فرمادے تے بچنین کرامات و خوارق عادت بسیار از وی سر زود شده بر من
قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمہ الزہراء بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سیدۃ النساء العالمین مادر وی خدیجہ بنت خویلد است و شوهر وی علی مرتضی و وی
اصغر نبات واجب اولاد حضرت سید کائنات است و مادر حسنین سید اشباب اہل الجنۃ است
حکاج وی با حضرت مرتضی حسب زعمان وحی بوده در وقتہ الاحباب ادرہ کہ انس منی اللہ عنہ
روایت مے کند کہ نزد حضرت رسالت نشسته بودم کہ انار وحی بران سرورم ظاہر شد بعد
از انجلاے ان فرمود کہ جبرئیل مین گفت کہ ان اللہ تعالیٰ یا مرک ان تزوج فاطمہ بن علی این عقد
در سند امام ضیل نیز ایراد نموده قیل از ورود وی ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و رسا
تشریش خطبہ فاطمہ نموده بودند آن سرور گفته بود کہ در باب فاطمہ انتظار وی میکشم و بعد
از حکاج و حق وی و شوهر وی دعا ہائے جن نموده بخل ان این دعا نموده کہ جمع اللہ بیکما
و اسعدہم کد و بارک علیکما و انسج منکم اکثر اطیباً و شیح تزویج او طول طویل است و قد اکتفا
و محتاج النبوة و دیگر ترتب بالتفصیل مسطور است افضل زمان و اہل بہشت است بقول صحیح
و احادیث افضلیت متعارض آمدہ از امام الک پر سید نہ کہ عایشہ افضل است یا فاطمہ گفت فاطمہ بقیۃ
است و لا افضل علی بصیۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدی و فی اتام الدراہلسیوطی روی الطبرانی عن علی رضی اللہ
عہ عنہ ان کان یوم یقیمت قیل یا اہل الجنۃ غصوا ابصارکم حتی تفر فاطمہ بنت محمد فی ہذا الاحادیث و لای علی تفصیل
بلے مریم خصوصاً اذ اقلنا بالاصح انہا تم کن نبیہ و قد تقررت فی الامۃ افضل من غیر ما و فی ہذا الاحادیث عن جابر
بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہتدوا بالشمس فاذا غاب الشمس فاسندوا

بالقمر و اذا غاب القمر فاهندوا بالنهره و اذا غاب النهره فاهندوا بالغرقدان فقال الحسن نادوا القمر على وادى فاطمه
 وافرقدان الحسن والحسين وشیخ عبدالحق ودهلوی در نگین الایمان از کتاب خصائص السیوطی نقل نموده که از امام
 عظیم الدین عافی منقول است که گفت فاطمه و برادر و سه ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفاے اربعه
 و فی الینایع انجیح احمد و الحاکم عن الموسوی بن مخزومه مرفوعاً فاطمه بضعة منة یغنیها ما یغنیها و یسبطنها ما یسبطنها
 و ان الانساب یقطع یوم القیامة غیر فی سبب و صهری و انجیح البرز و ابو یعلی و الطبرانی و الحاکم عن
 ابن مسعود مرفوعاً ان فاطمه احصت نفسها و فی الصواعق فرجها فمرها الله فزیتم علی النار و انجیح احمد و الشیخان
 و ابو داود و الترمذی عن الموسوی بن مخزومه مرفوعاً ان فاطمه بضعة منة یغنیها ما یغنیها و یسبطنها ما یسبطنها
 و الحاکم عن ابن النضر مرفوعاً ان فاطمه بضعة منة یغنیها ما یغنیها و یسبطنها ما یسبطنها و انجیح الشیخان و فی طه
 مرفوعاً یا فاطمه لا ترضعین لن تکونی سیده نساء اهل الجنة و انجیح الترمذی و الحاکم عن اساتین زید مرفوعاً ان
 اهل فاطمة در در و ضة الاحباب از امام حسین بن علی المرتضی روایت نموده که گفت دیدم مادر خود فاطمه را که در شب
 جمعه در محراب بسی خانه خود نماز میگزشت و تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مؤمنین و مومنات را بسیار
 دعا میخیزد و در نفس خود راجع دعا میگوید گفت ای مادر من بران چگونه است که بر اے نفس خود هیچ دعا نکردی
 گفت یا بنی الحارثم الدار کثیبت ادام محمد و القاب او مبارکه و ظاهره و زاکیه و راضیه و مضیه بود و در کشف
 آورده که صد لقیته الکبری لقب او است انتی و ولادت او در سال سی و پنجم بعد از واقعه فیل پنج
 سال پیش از نبوت و نکاح او با علی مرتضی در سال دوم از هجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت زید و
 زفات در ذی الحجه و الوقت فاطمه پیمده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب شنبه سته
 احدی عشره و عرا و الوقت بست و هشت سال بود بعد از پیغمبر صلی الله علیه سلم شش ماه در غایت حزن آن
 زندگی کرده در نیت یکس از شادمان و خندان ندید و روز وفات خود تقسیم شده بود و دفن او حسب
 وصیت او در مشب نموده و یکس از نامحرمان در تدفین او شریک بودند و روز دیگر ابو بکر و عمر و سایر اشراف
 صحابه حضرت مرتضی را عتاب نمودند که چرا ما را خبر نکردی تا شرف نماز بروی و در لقمه انتخاب معذرت نمود که
 حسب وصیت او چنین کردم کذا فی بروضة الاحباب جذب القلوب الیه و یا اللجوب بذکره و تاریخ ولادت
 و تزویج و وفات او اختلاف است آنچه مختار را تم انخروفت افتاد ثبت نمود و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم واقعات بسیار گذشته مثل معامله فک و سقط شدن حمل و و تهدیه نمودن عمر خطاب ی با شمل

کہ خانہ حضرت زہراؑ اجتماع نمودہ بودند و تالو و شیون نمودن حضرت زہراؑ پیش انصار طوے دار و ذکر کش ناکردن اوے تر نست و وصیت نمودن حضرت زہراؑ کہ یکس بر جنازہ او حاضر نشود دلیل صریح است بر آنکہ حضرت زہراؑ از زہد و ملول از دنیا رفت اکنون تاویل ہر چہ خواہند بکنند الغرض باز مشاجرات صحابہ عنان قلم تصرف نمودیم و احادیث و تفصیلات و سہ رضی اللہ عنہا و اقوال علماء و تفضیل و بر سائے نام بسیار است ما بر او مختصار و قیم بندے نہ تحقیقات ابن امر و فتادے سید علی و تکمیل الایمان شیخ عبدالحق دہلوی بودہ است و در قیام او اختلاف است بالقطر یکس معلوم نیست ارجح اقوال و در جنت البقیع نزد قبر امام حسن علیہ السلام بودہ است و تفصیل و تحقیق ان در جذب القلوب اے دیار الجویب کہ تاریخ مدینہ منورہ از شیخ عبدالحق دہلوی است بودہ است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال سلام اللہ علیہا در روضۃ الاحباب آورده کہ مرویات وی در کتب متبرہ مشہورہ پیچیدہ حدیث است از آنکہ یک حدیث متفق علیہ است و تتمہ در سار کتب مرویست انہی و حضرت زہراؑ بعد از وفات پدر بزرگوار خود خانہ و در جنت البقیع گرفتہ از انبیت المحزن مقرر نمودہ اکثر ایام در آنجا پیروی و مرتبہ بر اسے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انشا نمودہ یک بیت از اول - ان قصیدہ این است

صبت علی مصائب لو انہما	صبت علی الایام صرن لیا لیا
------------------------	----------------------------

و حضرت مرتضیٰ بعد از وفات حضرت زہراؑ ت بسیار بخودہ و این دو بیت انشا کرد -

لکل اجتماع من خلیلین فرقتہ	وکل الذی دون العنصر اقل
و ان افتقادے فاطمہ بعد از محمد	دلیل علی ان لایہ دم خلیل

و ناز جنازہ وی حضرت مرتضیٰ کذاب و بگو عباس کذاب فی روضۃ الاحباب

احسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما
--

امیر المؤمنین سید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در یحانہ و آخر الخلفاء قبضہ صلی اللہ علیہ وسلم مادر و بیہ فاطمہ سب بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ نساء العالمین و جدہ و جدیہ اکبر فضل زبان ہن شہادت اسب مناقب و فضایل زاد بیشتر از ان است کہ استقصای مان توان کرد کہ بہت او ابو محمد است و نقب او

مجتبے و سید و تقی و یکی از خلفا سے راشدین است و امام دوم است از ائمہ اثنا عشر شش باد و چند
روز خلافت کرد و سیوطی در تاریخ الخلفاء اورده کہ بعد از شہادت حضرت مرتضیٰ حسن رضی اللہ عنہ مباہلت اہل
عراق خلیفہ شد بعد از ان خروج کرد بروئے معاویہ پس تسلیم امر نمود حسن معاویہ را بشتر طیکہ خلافت بعد از معاویہ
حسن را با شد و مطالبہ نکند کہ سے ساند اہل مدینہ و اہل جہاد و عراق انچہ او در زمان پدرش دانکہ دیون او
ادانہ پذیر پس قبول نمود معاویہ پس صلح شد بران قرار داد و ظاہر شد معجزہ بنویہ صلے اللہ علیہ وسلم
مروفتہ الاحباب گفتہ کہ حسن رضی اللہ عنہ براے خلافت این شرط نمود کہ خلافت بعد از معاویہ پر شود
گذارد و چپکس را وے عہدہ نکند و گفت حسن رضی اللہ عنہ اگر خواہش خلافت بودے اکنون ترک ان نکرے و باید کہ
معاویہ در بارہ حسن و برادرش حسین و سر و علانیہ بری نمیزدیشد و کہے را گوید و مسلمانان از دست و زبان
او سالم باشند و شہید علی از او مامون باشند و خراج فارس را سال بسال بدو رسانند و حضرت مرتضیٰ
را سبب نکنند معاویہ بجلد شرط را قبول نمود الا سبب و معن ہواے مومنین اگر گفت کہ در مجلس
باشند و ران مجلس سبب نکنند اہاناکہ خبر من سبب علیا فقد سنے با و تر سیدہ چنانکہ حدیث من اذی علیا
فقد اذانے با و تر سیدہ والاچہ مجال کہ در ایدانے حضرت مرتضیٰ باقصی الغایت میگویند ازے حدیث عامر
باسر کہ تقلک القیۃ الباغیۃ با و تر سیدہ چون مجتہد بود تاویل نمود کہ اورا علی کشت و در اسد الفایۃ اورده کہ در اسد
او در نصف رمضان سنہ ثلاث من الهجرة بودہ و توفی بالمدینہ سنہ تسع و اربعین و در وقت الاحباب بنہ حسین
شب پنجشنبہ سبت و نہم صفر گفتہ و اقوال دیگر نیز ہست ابن اثیر و سیوطی و دیگر موفین میگویند کہ از سہم ہجرو
روز و جہا و جہد ہفت اشعت بن قیس را زہر داد سیوطی میگوید کہ بفرمودہ بنی ہاشم معاویہ زہر داد و جامی در
شواہد النبوة و سید جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب میگوید کہ بفرمودہ معاویہ زہر داد و جائے میگوید کہ ہاشم
مشہور است و ابن عبد البر در استیعاب گفتہ کہ جامعے بران رفتہ اند کہ معاویہ جہد را بفریفت تا و زہر
واند اعلم و مردان انخواے این امر نمودہ حسب فرمودہ پدر باشد یا پسرا و ابان امر شیخ تجربین نمودہ و حال
از فغان ان بنی امیہ ہر دن نیست حکیم سنائی میگوید۔

کہ بر او باد تا ابد بعنہ

ان کہ بودہ کہ یافت این فرصت

<p>حق بخونیم من از کہ اندیشم بو نوی لپسند و عقد بر دارید کین نسکہ عقد بر ترا دادم گر تو این شغل را تمام کنی یہ پس مر ترا دہسم بزنے</p>	<p>انچے باشند یقین شدہ پیشم کہ زمیراٹ ہاے بند رسید تو بخشیدم و نہ ستادم خوشن را تو نیک نام کنی مر مراد خترے و جان و تنے</p>
<p>ازین بیات مستفاد میشود کہ بغیر مودہ معاویہ نہر داوید را کہ روایات حدیث از انجناب بسیار اند بخوان انچه در تہذیب نوادے و اسد الغابہ بن اثیر و اعیانہ این چرا و در وہ نیست کہ روئے الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث و عن ابیہ و انصیہ الحسین و خالہ ہند بن ابیہ حالہ و عنہ عائشہ و جامعہ من الانا بعین شہم ابنہ الحسن بن الحسن و ابن اثیر علی بن الحسین و ابنہ عبد اللہ و الباقی را بسطہ الجہار سے ربعہ بن سنان و الشیخ و ابو داؤد و محمد بن سیرین و عکرمہ و حمیر بن نفیر و ابو جاز و حمیرہ و ابن مریم و سفیان ابن اللیل و سوید بن غفلہ و شفیق ابن سلمہ و المسیب بن یحییٰ و الاصبغ بن نباتہ و معاویہ بن خدیج و اسحاق بن بشار و غیر ہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شہیداً بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن عقی عنہ یوم سابع و خلق بشعرہ و امران تیصدق بزرگ شہرہ فضیلتہ و ہو خاسر اہل الکساء قال ابو احمد العسکری سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان باہم قال لم یکن ہذا الاسم یعرف فی النجاشیہ روى عن ابن الاعرابی عن الفضل قال ان اللہ تعالیٰ جبسم الحسن و الحسین حتی سخی بہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتیہ الحسن و الحسین و ان الحسن رمج حجات ماشیاً و کان یقول انے استحق من اللہ تعالیٰ ان القاد و لم امش الے بیتہ (قال السیوطی اخرج الحاكم عن عبد اللہ بن عیینہ بن عمر قال لقی الحسن فسا و عشرین حجتہ ماشیاً و ان النجاشیہ تقادمو و اخرج ابن سعد عن علی بن زید بن جریان قال اخرج الحسن من مالہ مہرتین و قاسم اللہ مال ثلث مرات حتی انہ کان یعطی نعلاً و یسک نعلاً و یعطی خفا و یسک خفا قال النوادی کان الحسن علیا کر با و رعاد عاہ و رعہ و حلہ الے ان ترک الدنیا و الخلافۃ لہ تعالیٰ و کان من المبادرین الی نصرہ عثمان بن عفان یعنی اللہ تعالیٰ عنہ و الے الخلافۃ بعد قتل امیر علی رم و کان قتل علی ثلث عشرہ بقیت من شہر رمضان سنۃ اربعین و با یو اکثر من اربعین ایفا کانوا با ہوا اہاہ</p>	

وہی بخیر سمعتہ اشہر خلیفۃ النبی زوالہ منہ و عروق و خراسان و غیر ذلک و کان وصی اے انجیل الحسید رحمہ
 و دنیا فی صحیح البخاری و مسلم عن البراء قال رايت النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی عاتقہ وہو یقول اللہم انی احبہ
 قاجہ و فی صحیح البخاری عن اسامہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یاخذہ فیقعدہ علی فخذہ و لقیعہ الحسن علی فخذہ
 الاخرے ثم یضمہما ینقول اللہم انے ارجہما فارعمہما و فی البخاری ایضا عن ابے بکر قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر
 و الحسن اے حبیبہ یظہر لے الناس مرۃ و ایمرۃ یقول ان ابنی ہذا سید عمل اللہ یصلح بہ بین فبتین
 عظیمتین من المسلمین و فی البخاری عن انس بنی السد عنہ قال لم یکن احد اسمہ بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم من الحسن
 بن علی و فی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہما یحیا تہما من الدنیا یعنی الحسن و الحسین و فی البخاری عن
 ابن عمر قال قال ابو بکر رقبہ احمد آفی اہل بیتہ و فی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانا ما ک
 فیکم الشقیلین و ہما کتاب اللہ فیہ الہدی و النور فیہ و الکتاب اللہ و المستمسکوا بہ فمحت علی کتاب اللہ
 و رغب ثم قال اہل بیتہ اذکرکم اللہ فی اہل بیتی و عن ابے سعید الخدری عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 الحسن و الحسین سیدا شباب اہل الجنۃ رواہ الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و عن اسامہ بن زید قال طرقت النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم ذات لیلۃ فخرج وہو شمل علی شئ قلت ہذا انکشفہ فاذا حسن علی در کینہ فقال ہذا انما و انما بتی اللہم انے
 اجہما فاجہما و احب منکم ہما رواہ الترمذی و قال ابن عمر حدیث حسن فی تاریخ الخلفاء للسیوطی الخراج الحاکم عن ابن عباس
 قال قبل النبی صلی اللہ علیہ وسلم و حمل الحسن علی رقبۃ فلقبہ رجل فقال نعم المکرک ربک یا غلام فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الکرک ہو ونا کثیرہ و

فصل در کرامت امام حسنؑ

در خواہد انبوتہ اور وہ کہ در بعضہ از موصوفہ اسم ج پاسے مبارک او بسبب پیادہ رفتن در دم کردہ بود یکے از
 موالے وے گفت کاشکے چندان سوار شوی کہ درم پاسے تو فرو نشیند انرا قبول نکرد و گفت چون
 بمنزل برسے ترا سیاہی پیش خواہد آمد کہ مقدس روی روغن داشتہ باشد از وی بخور و مکاس مکن مولای وی گفت
 پدر و مادر من خداے تو با و پرچ منزلے کسے را ندیدیم کہ ویرا این دو باشد درین منزل از کجا خواہد بود
 کہ خواہد بود چون بمنزل رسیدند سیاہی پیدا شد فرمود کہ انکہ ان سیاہی کہ میگفتم بر دو از وی روغن بخور
 بگوہ چون ان مولای پیش ان سیاہ آمد در روغن طلبید گفت ای غلام این را از براسے کہ میخاہی گفت
 از برای حسن بن علی گفت مرا پیش وے ببر کہ من مولای دیم چون پیش دے رسید گفت کہ من مولای

تو ام و ثمن بنحکم لکیم لیکن خاتون مراد روزہ گفتہ است دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا پس سے تمام ندامت فرمود کہ بتزل خود باز کہہ کہ خدای تعالیٰ ترا پنهان پس سے کہ خواستہ داد چون ان سیاہ نجانہ خود رسید حال را چنان دیکہ فرمودہ بود و آنرا بخلہ اخست کہ روزے با یکے از اولاد نبیر رضی اللہ عنہ و رسفری بود و بخلہ تا بکہ خشک شدہ بود فردا مدبر برای امیر المومنین حسن عم در پاسے یک بخلہ فرش انداختند و برآ فرمود کہ در پاسے بخلہ دیگر زیری گفت کاش برین بخلہ خرماسے تر بودی تا بخوردی امیر المومنین حسن عم فرمود کہ خرماسے تر میخوای زیری گفت آری دست بدعا برداشت و در زیر لب چیزے بگفت کہ کس ندانست فی الحال یک محل سبز شد و برک برادر و بخرماسے تر بار در شد شتر بائے کہ با ایشان بود گفت کہ این سحر است و السلام امیر المومنین حسن عم فرمود کہ این سحر نیست لیکن دعائیست مستجاب کہ از فرزند پیغمبرے واقع شدہ است و چون مردم اورا بسبب صلح با معاویہ ملامت کردند گفت کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم منکشف شد کہ بنے امیہ بر منبر ادرے ایندیکہ بعد از دیگر سے این بروے دشوار اراہ حق تعالیٰ بوی فرو فرستاد کہ انا اعطیناک الکوثر یعنی فی الجنة وانا انزلنا فی لیلتہ القدرو ما وریک لیلتہ القدرو لیلتہ القدرو یعنی من الف شہر مراد از الف شہر مذت ملک بنے امیہ است و سے گوید کہ مدتی کہ ملک ایشان را حساب نمودیم ہزار ماہ بود حسین بن علی الرضی عنہما سبط رسول اللہ صلعم دریانستہ امیر المومنین در شواہد النبوة آوردہ کہ وے ابو الایمہ است و کنیت آو ابو عبد اللہ و لقب او شہید و سید ولادت او در مدینہ بودہ روز شنبہ چہارم شعبان سنۃ اربع من الهجرة انتی و ابن اثیر از ابن سعد روایت نمودہ کہ ولادت او پنجم شعبان بودہ و شہادت او روز جوہر عاشوراء سنۃ احدے و پنجم بکر ملا تاریخ شہادت او صاحب مرآۃ النجیال چہ خوب گفتہ -

سال	تاریخ گفت غم گینے	سردین را برید بے و بنی
	مولانا عبد الرحمن جامی گفت	
چون از میانہ رفت سر سالکان	گو خرقہ پاکبو کنند اہل خانقاہ	
سر سالک سین الف است و عدد ان شصت و یک است سالک رفت یعنی سنۃ شصت و یک شہید شد و دی کیے از مشہور و با بختہ است و یکے از اہل کنا است و امام مطلوب نیز لقب او سبت برین تقدیر اذ وقت شہادت او پنجاہ و شش سال و پنجاہ و شصت		

بن پس ملاقات نمود با من روز بے پس گفت عمر مرا که ندیدم که انکس می امیر المؤمنین آمده بودم و تو به معوی
 خلوت نمیداشتی پس گشتم با بن عمر گفت نواحق نادان عمر زسته است موسی بر سر من گر بسبب
 شما بعد از این رنعت نیافتم که بسبب شما و سندان صبح است نزد خطیب و مردیست از ابن حشر
 که ابن عمر زسته بود در سایه کعبه چون دید حسین را که پیش می آید گفت این مرد امر فرزند احب اهل من
 است نزد اهل اسلمان و در اسد الغابا آورده که یکی از اهل عراق ابن عمر از خون پشته سوال کرد پس
 گفت ابن عمر بنید بسو انیکس می پرسد از خون پشته و بکشتند پسر رسول الله صلعم را دشمنیدم
 از رسول صلعم که میگفت حسن و حسین و یحییٰ بن زکریا و دینا و شل این روایت است از ابو هریره و عن یعلی
 بن مرثد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین بنی دانا من حسین احب الله من احب حنیاحین
 سبط من الاسباط بنی الحدیث ایضا و در فی تهذیب النواوی و قال الترمذی بنی احادیث حسن و عن انس
 بن مالک قال اتی عبید الله بن زیاد براس الحسین بن علی بن عبد المطلب فی طست فخل بنکمت علیه و قال فی
 حنہ شیئا قال انس کان اشهرهم برسول الله صلی الله علیه وسلم و کان یخضو بالابو سمته هذا حدیث متفق
 علیه عن الاوزاعی عنی انکس قال و الله لا ازال احب علیا و الحسن و الحسین و فاطمه بعد ان سمعت رسول الله صلعم
 یقول فیمم ما قال لقد رايتنه ذات یوم و قد حببت النبی صلی الله علیه وسلم فی بیت ام سلمه فجاو الحسن
 فاجلسه علی فخذہ الیمنی و قبله ثم جاو الحسین فاجلسه علی فخذہ الیسری و قبله ثم جارت فاطمه فاجلسها
 بین یریه ثم دعا بعلی ثم قال انما یرید الله یریب عنکم الحسن اهل البیت و یطهرکم تطهیر اقلت لو ائمتہ بالکرب
 قال الشک فی الله عز وجل قال معمر بن یقار ان الاذاعه علم یرد فی الفضائل حدیثا غیر هذا و کذا الترمذی
 لم یجرو فیما الاحادیث و احدا کانا یخافان نبی امینہ و فی الاستیعاب عن ابی هریره قال ابصر
 عینا من ہاتان و سمعت اذ نای رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو اخذ بکفی حسین و قد ماہ علی قدم
 رسول الله صلعم و هو یقول برق عین یقیمتہ قال فرقی الغلام حتی وضع قدمی علی صدر رسول الله صلعم
 ثم قال لہ رسول الله صلعم انی فک ثم قبلہ ثم قال الہم احبہ فاحبہ و قال مصعب الزہری عنی عن الحسن بن علی
 رضی الله عنہما حبسا و عشرین مجامعا ثم اذاعہ فی الاستیعاب کان الحسین فاضلا و ینا کثیر الصیام و الصلوٰۃ
 و الحج و فی اسد الغابا و تهذیب النوادر کان الحسین فاضلا کثیر الصوم و الصلوٰۃ و الحج و الصدقۃ
 و افعال الخیر جمیعہا و فی سدا بنیہ کان الحسین کار بالما فعلہ اخوہ الحسن من تسلیم الامر انی معاویہ و قال

الشک الله ان تصدق احد و ثمة معاویه و مکتب احد و ثمة ابیک فقال لا الحسن اسکت انا اعلم بهذا الامر بک
 و در تحفه اثنا عشر بر آورده که انجناب بعد صلح حسن رضی الله عنه گفت بوجزانی که ان اجابی مما فعلت و
 در سوره رحمن آیه کریمه مرج البحرین یلتیقان منبیا بر رخ لای یغیان یخرج منهم اللو لو و المرهان فی تفسیر
 السیوطی مرج البحرین یلتیقان علی و قاطر بینما یخرج لای یغیان رسول الله صلی الله علیه و آله یخرج منهم اللو لو و المرهان حسن حسین
 و فی معارج النبوة و ذکر اسماعیل علیه السلام قول تعالی قد نیاہ بنج عظیم یقبل امام جعفر صادق رضی الله تعالی
 مراد از ان حسین ابن علی است و در نه گشته چه قدر انذار در حق تعالی او را بچ عظیم گوید و تفصیل در این کتاب مذکور است
 و آیه کریمه جمله و فصلا لثلثون شهرا در حقائق آورده که نزلی فی الحسن بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما در شواهد
 اسم انخابه و اصحابه آورده که حسن بن حسین رسول الله صلی الله علیه و آله میگویند حسن ابیگفت رسول صلح بکیر حسن را پس گفت علی
 که یا رسول الله چرا میگوئی که بکیر حسن را گفت انکس جبریل حسن میگوید که بکیر حسین را و می گویند عن ابی بنی صلی الله
 علیه و سلم عن ابیه و اسم و خاله هند بن ابی ہاله و عن عمر و عنده اخوه الحسن و عنده علی بن العابدین و فاطمه و
 سکینه و حفصه الباقی و الشیخ و علمه و شیبان الدوس و کرز الیمینی و اخرون میگویند مولف این او را قی که
 در اسم انخابه حدیثی از طلحه بن عبید الله از حسین بن علی مرویست و در استیعاب از سنن ابن ابی شنان
 از حسین بن علی حدیثی مرویست ازینجا معلوم شد که طلحه بن عبید الله و سنن ابن ابی شنان از وی روایت
 دارند و فی الخلاصة روی عن جده ثمانیه احادیث و عن ابیه و اسم و عمر و عنده ابنه علی و ابن ابنه زید و بنته سکینه
 و فاطمه پس از انجناب روایت حدیث امام حسن المجتبی و امام بن العابدین و امام باقر و زید شید و شیخ و علمه
 و شیبان دوس و کرز الیمینی و طلحه بن عبید الله و سنن ابن ابی شنان و فاطمه و سکینه نموده اند احادیث در
 مناقب او و دعای سید کائنات در حق ابن و در برابر بسیار آمده قدس و در ذکر برادرش گذشته و قدرتی
 درینجا مذکور شد و قدرتی در ضمن احوال او در اخر فصل مسطور خواهد شد و باقی بسبب اطالت متردک
 نموده شد و در قصه مقتل او اختلاف بسیار است و طول و طویل است اعظم کوفی در تاریخ خود و ابن اثیر در
 الکامل و مسعودی در مروج الذهب و محمد بن جریر طبرستان در تاریخ خود و سید جمال الدین محدث در روضه الاتحاف
 مشهور و جابیان نموده اند هر جامع تر و روضه الاحباب است انقدر تفصیل در بیج کتاب دیده نشد هر که اهل مطالعه
 ان قصه باشد باید که در ان کتب نظر کند انجا مختصر بیان نموده میشود و الله التوفیق فی الاصابه بالحق انظر
 بعد و اقامت حسین در مدینه تا آنکه بیرون رفت با پدر بزرگوار خود بهسوی کوفه حاضر شد در هر سه مجاری

جمل مصنفین نے نہروان و ماندا باؤا انکہ شہادت یافت علی بعد از ان بماندا براور خود حسن تم تا انکہ تسلیم امر نمود بمجاہد پس
 باز امر براور خود بمدینہ و قاصبت نمود در انجا تا انکہ مرو معاد پس بیرون رفت بسوی مکہ پس ام نامہای اہل عراق باین مضمون
 کہ بیعت نموده انجا و بعد موت معاویہ پس فرستاد بسوے ایشان پس عمر بن خطاب و سلم عقیل را پس گرفت و بیعت
 ہمیشان و فرستاد خبر بسوے و سہ پس متوجہ عراق شد پس بود قصہ او انچہ بود گفت عمار ذہب کہ گفتیم امام خود
 را کہ جزوہ مرا از مقتل حسین چنانکہ حاضر بودم در انجا گفت امام باقر کہ مرو معاویہ و ولید بن عقبہ بن ابی سفیان
 و اے مدینہ بود پس طلب کرد حسین را تا بیکر و بیعت او در شب پس گفت حسین از راہ رفت کہ تاخیر کن مرا پس
 تاخیر کرد او را پس بیرون رفت بسوی مکہ و اندر رسولان اہل کوفہ کہ ما متوفییم بیعت بر اے تو ما بر اے جمعہ
 حاضر نشویم باو اے بیا بسوے ما و نعمان بن بشیر انصار اے والی کوفہ بود پس فرستاد حسین سلم عقیل را و گفت
 بیہن چہ نوشتہ اند بمن اگر راست باشم بروم بسوے ایشان پس رفت سلم و آمد بمدینہ و گرفت از انجا دو دلیل
 یعنی راہ دان و رفت در خشکے و تشنہ شد نہ از ایشان و یکی از راہ دانان بمر دو قدم آورد و بکوفہ و دارو شد
 بر نحو سجد چون اہل کوفہ بدیدن سلم خبر یافتند رفتند نزد وے و بیعت نمودند باو وے دو وزہ ہزار کس پس
 برخاست مروے کہ محبت نیرداشت بسوے نعمان و گفت کہ تو ضعیف و تحقیق فساد شدہ در شہر گفت
 نعمان در طاعت خدا ضعیف باشم دوست ترست نزد من کہ قوی باشم در معصیت او و افشاے
 راز نمیکنم پس نوشت انمودید نیزید پس بچاند نیزید مولاے خود سر چون را و طلب شہرت نمود از و در این امر گفت
 کہ براے کوفہ نزار ترا ز عید السدین زیاد و یحییٰ کس نیست و نیزید بروے خشنماک بود و مغزول نموده بود او را
 از بصرہ پس نوشت باین زیاد کہ را ضمیمہ از تو و اضافہ نمود کوفہ را و بفرمود او را کہ سلم را طلب کند اگر دستیاب
 شود بکش او را و ابن زیاد با اعیان بصرہ بکوفہ رسید پس نگذشت بر کسے مگر کہ سلام کرد او را اہل مجلس کہ
 علیک السلام یا ابن رسول اللہ گمان بردہ بودند کہ حسین ۴ رسیدہ است و چون ابن زیاد بقصر مارت کوفہ
 منزل گرفت غلام خود را سہ ہزار درم داد و گفت برو و پیرس از شخصیکہ اہل کوفہ باو بیعت مینمایند پس داخل
 شو بروے و گوئی او را کہ از اہل محض ہستم و بدہ مال او را و بیعت کن باوے پس بود غلام کہ لطف و بقی
 میکرد و یاروم تا انکہ نشان دادند و با بر شخصیکہ دوست مے داشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
 خدا ہدایت کرد ترا و خوشنود بشدم و حال انیست کہ امر ما ہنوز مستحکم شدہ و داخل کرد او را بر سلم پس
 بیعت نمود و مال نیز داد و بیرون رفت و اندر ابن زیاد و خیر داد او را از سلم و حال انکہ مسلم بعد رسیدن

این زیاد از مکانیک بود بمکان دیگر نقل نموده بود و دارو شده در مکان های بن عوده مراد می و عقیده اسد با اهل کوفه گفت که حال است که هانے نزد من می آید پس محمد اشعث با رؤسای کوفه نزد هانے رفت و بهر روز شسته بود گفتند اما که امیر بارتو می کنند و از نو شکوه دارد که نیروی بسوی او پس بر دوز و پس ایشاد با ایشان تا آنکه اندزد این زیاد و نزدیک او شیخ قاضی بود چون سلام کرد بر دے گفت ای هانے مسلم عقیل کجا است گفت بنیدانم پس بیرون آمد فلام او که مال سلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بخدا که او را بخوانده بودم لیکن اندزد من و انداخت خود را بر من گفت بسیار اندزد من چون هانے را نزد او و دوزند زد او را بعضا و مجوس کرد و او را چون ابن خبر فاش شد و بمقام هانے رسید مجتمع شدند قوم هانے بر دوازده قصر چون شنید این زیاد و او را ایشاد را گفت قاضی شیخ را بیرون رو بسوے ایشان و واقف گردان قوم را که من هانے را حجت استحق مسلم مجوس داشته ام و برای او پنج خون نیست چون ابن خبر ایشان رسید همه متفرق شدند و مسلم عقیل بشار خود داد و چون بشار مسلم شنیدند مجتمع شدند نزد او و جیل هزار کس از اهل کوفه و سوار شد و خبر فرستاد این زیاد و دوز و رؤسای کوفه پس مجتمع شدند نزد او و قصر امر گردان زیاد ایشاد را که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند مردم نادقت شام نزد مسلم شمر و قلیل ماندند چون تاریکی در یافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم تنها و نزد شد و راه به شب اندید و از دزنے و گفت آب ده مرا چون اب اشامید الیاده باند از زن گفت اسے بنده خدا چه حالت است ترا که نیرو دے گفت من مسلم عقیل ایام نزد تو جاسے سکونت من خواهم شد گفت ارے و دخل کرد و او را بجان خود بود و او را پس از مولی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و خبر داد و او را پس نیا سوده بود مسلم مکان محاصره شد مسلم چون این برید بیرون آمد با تیغ خود و دفعے نمود ایشان را از خود پس امان داد محمد و او دوزند این زیاد و پس حکم کرد با بالاسے قصر بکشند مسلم را و هانے را و بزدان کشیدند و ایشاد را گفت شاعری حق ایشان

کان کنت لا تدیرین الموت خائفی	اسے ہانی فی السوق و ابن عقیل
یعنی اگر نیدانی که موت چه چیز است پس بنیدیدر بازار بطرف هانے و مسلم عقیل و ابن خبر حسین نرسیده تا آنکه از قادیسیه مسل فاصل بود که حنین نزد او طاقی شد گفت باز گرد و خبر کوفه گفت پس اراده باز گشتن نمود برادران مسلم که همراه او بودند گفتند که باز نیکو داریم تا انتقام خود بگیریم یا کشته شویم و روان شنید و ابن زیاد که لشکر فرستاده بود طاقے شدند بکربلا و ہما بخا فرو داد و بود یا حسین و جیل و پنج اسب	

یزید بدشوق نا کریم اہلہ و سارہ و بیعتہم الی المدینہ و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی لما قتل الحسین و بنوا یربعث ابن زیاد
برو سہم اے یزید قہر قبایم و اولا تم ذمہ لما مقتہ المسلمین علی ذلک و الغزوہ و حق لہم ان یرفعوا اہلہ و بنوہم الا انہ
آوردہ کہ بشر بن مالک نزد یزید مباحات نمود و این را خبر گرفت

انے قتلے الملک المحجب	المار کا بے ففتہ و ذہب
و خیر ہم اذید کرون النبا	و من یصلہ القبلتین فی الصبا
فی الارض بخدا و حرا و شیر با	قتلت خیر الناس اما و ابا

و چند بیت دیگر کہ متعلق بر شرف نسب و حسب حسین ۴ بود بخواند یزید و خشم شد و گفت اگر سید است
کہ حسین باین صفات موصوف بود چرا گشتے از من تو بیخ مرزد مگر انکہ نزاد برسانم پس بفرمود تا گردش
زدند و ابن اثیر در الکامل گفت کہ سنان بن انس شخصی بنشین اد لین در کر بلا گفتہ بود و در
اسد الغابہ و استیعاب آوردہ کہ خوئے این ابیات نزد ابن زیاد گفت و اسد اعلم و فی الاصابع
عن ابراہیم الخفانہ کان یقول لو کنت فیم قاتل الحسین ثم دخلت الجنة لا تحیت ان انظر الی وجه رسول لہ
صلی اللہ علیہ وسلم عن ابن عباس راایت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیما یری النائم نصف النہار
افغیر بیدہ قارورۃ فیہا دم فقلت یا بنی دای یا رسول اللہ ما ہذا قال ہذا دم الحسین اصحابہ لم ازل التقطہ منذ
الیوم فکان ذلک الیوم الذی قتل فیہ و عن ام سلمہ انہا سمعت الحسن بن علی بن حسین بن علی فی الصلوات
عن ام سلمہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم کہ میگردد و سر و وجہ مبارکش خاک اودہ است پیدم
کہ سبب این گرہ چیست گفت احوال حسین را گشتہ رواہ الترمذی و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی اخرج ثعلب
فی المالہ عن ابیہ جناب الکعبہ قال آیت کر بلا فقلت لرجل من اشتراف العرب اخبرنی بما یخفی انکم تمون
نوح الجن فقال تالمی اھدا الانجرک ان سمع ذلک قلت فاخبرنی بما سمعت انت قال سمعتم لیلون -

سبح الرسول جبینہ	قلہ بریق فی الخدود
ابو اد من علیا قریش	و جدہ خیر الحبہ و د

و در وقتہ الاحباب آوردہ کہ چون بل قریش حاضر بہ قریش بجاوشند اشغول شدند و از نوحہ شنیدند کسی یزید را بجلد یک بیت این است
نسا و الجن اسعدن مع نسا و الما شریا

نبات المصطفیٰ احمد امام الکبریٰ است

و فی الکامل لابن اثیر فی سماع بعض اہل المدینہ لیلۃ قتل الحسین منادیا ثادی -

<p>اینها اتفاقاً ملون جلا حسینا کحل اهل السماء یدعو علیکم قد نعتتم علی سنان ابن ذاکو</p>	<p>ایشوا بالغذابت والتمکلیل من نبی و ملائک و قبیل و موسی صاحب الانجیل</p>
<p>در شواهد و دفته الاحباب آورده که در یکی از کتابهای روم نوشته یا فتنه که</p>	
<p>اترجو انتم قتلتم حسینا</p>	<p>شفاعة جده یوم المعاد</p>
<p>چون پرسیده که که نوشته و کجا نوشته بقتند نیدانم و در رفته الاحباب گفته که در بعض کتب میرز هست که قبل از بیعت محمد مصطفی بر سر صد سال نوشته بود و تاریخ نوشتن آن در تحت این بیت بوده و فی الاستیعاب زعموا ان البیت یعنی ترجو انتم قتلتم حسینا قائله و فی الصحاح عن منصور بن عمار که در راه شام همی که حسین را میبرد و در مدخل اول که نزول کردند از دیوار دست پیرون آمد و قلمی از این به اندست بود و انجا بخون بیت مذکور را نوشت یعنی ترجو و مر و بست که پس صد سال قبل از بیعت رسول صلی الله علیه و سلم در کعبه بارض روم یافته اند که این بیت بر سنگ نوشته بودند و کتاب آن معلوم نیست و در منابع آورده که طبرانی در کبیر نسبت بیت هذائیه از جده آمدن دست از دیوار چنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتیکه حسین ۴۰ میبرد و از راه او از سه شنیدند که کسی میگوید ترجو انتم قتلتم حسینا شفاء جده یوم المعاد و فایده را ندیدند و طریق جمع اینست که این همه بوقوع آمده یعنی میتوان که در کعبه و روم نوشته یا فتنه و از دیوار هم برآمده بقلم بخون نوشته و از جده از سه صدای شنیدند که این بیت بخواند و فی اسد الغاب عن سلمی قال دخلت علی ام سلمه فسمعت تنکی فقلت یا بکیک قالت رایت رسول الله فی المنام و علی راسه و لحیته التراب فقلت مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین الفداء عن الاعشى عن عماره بن عیفر قال لما بی براس ابن زیاد و اصحابا فحدثت فی المسجد فاستیت الیهم و هم یقولون قد جادت قد جارت فداؤهم فحدثت قد جارت تخلل الروس حتی دخلت فی منحر عبید الله بن زیاد فمکثت مهنه ثم خرجت فذهبت حتی فعلت ثم فاولا قد جارت قد جارت ففعلت</p>	
<p>خاک مرثین او ملائک قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح أخرجه التلثمه در رفته الاحباب آورده که نام شافعی در کتاب مرات الجنان ماحده که این مکافات آن صل بود که یا برام حسین نموده بود و این نشانهای عذاب اشکاره اداست و بلا شک این عبرت است از برای او که الاطهار و عبید است از برای این داروغه هست نسبت با آنچه فاده کرده و هدای تعالی</p>	

برین غلہ از عذاب نار۔

فصل فی علامات الشہادت والاحادیث الواردة فیہا فی البیان نفع لقلاعن الشکاکة عن ام
الفضل وقلت بوہ علی البنے صلے اللہ علیہ وسلم وضعت الحسین فی حجر ثم غانت عنہ التعماتہ فاذا عینا
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم تہرقان الدمع فقلت بارسول اللہ یا بے وای مالک قال اتانی جبرئیل
فأخبر عنی ان اتی متقی بنی ہذا فقلت ہذا قال ثم وانا نے تربتہ حمرا وادہ البیض و فی جمع الفوائد عن عائشہ
رفعتہ ان جبرائیل اخبر عنی ان بنی حسینا مقتول فی الارض الطفت وان اتی سفینت بکعدونی الاصاب عن
انس بن الحارث قال سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول ان ابنی ہذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال
لہا کربلا فمن شہد فکلم فلینہ فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بہا مع الحسین و فی الصواعق
احمد روایت نوید کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فرشتہ نزد من آمد کہ قبل ازین نزد من نیامدہ بود و گفت
کہ این پیغمبر تو حسین کشتہ خواہد شد و اگر خواہی از خاک ان زمین کہ متقل و بیست بشما بنمایم را وے گوید
بعد از ان خاکے منجی بیرون آورد و نبوی و بزم از حدیث انس رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ فرشتہ کہ موکل است
بباران از خداے تبارک و تعالی اذن خواست کہ زیارت پیغمبر آید و در ان نوبت ام سلمہ بود و آنحضرت م
ام سلمہ را گفت کہ در روزہ خانہ را محافطت کند کہ کسی نکند کہ بر سر و روی او بوسہ میداد انکادہ انفرشتہ گفت اورادوست
مسلم انداخت وان حضرت دیر انشا ند و بر سر و روی او بوسہ میداد انکادہ انفرشتہ گفت اورادوست
میداد کہ فرمود بلی گفت زدو کہ است تو اورا خواہند کشت و اگر نخواہی مکان قتل اورا بوجہایم و بعد از انکہ
مکان را نمودنستہ رمل با خاک سبخ آورد و ام سلمہ انرا در جامہ بست ثابت گوید در انوقت یکفتر ان پیر
اگر بلا است و ابوجاہم در میج خود و احمد مانند ان نیز روایت کردہ و عبد بن حمید و ابن احمد نیز این حدیث
روایت کردہ اند لیکن درین دایت مذکور است کہ انفرشتہ جبرائیل بود و در روایت ثانی مذکور است کہ پیغمبر
صلے اللہ علیہ وسلم ان خاک را بویید و گفت سبخ کرب و بلای بوسہ محنت و بلایزین خاک سے آید و در
روایت ملا ابن احمد و زیادت السنہ چنین آمدہ کہ ام سلمہ گفت بعد از ان کفی از تراب احمر بن داد کہ این
خاک از زمین است کہ در ان کشتہ خواہد شد و ہر گاہ این خاک بخون منقلب شود دید انکادہ کہ حہ شدہ
است ہم سلمہ گوید کہ ان خاک را در قاردر کہ دم و نزد خود نگاہ داشت و بانو گویم کہ روزیکہ این خاک
بخون منقلب شود روزی عظیم خواہد بود و در یک روایت انکہ ام سلمہ گفت کہ روز قتل حسین را در یافتیم کہ

که آن خاک همچون متقلب شده بود و ابن سعد از شنیدن وایع نمود که وقتیکه مرتضی بصفین می رفت زمین بجا
 گذشت گریه بسیار کرد بعد از آن گفت که وقتی نزد رسول صلی الله علیه و سلم رفتم دیدم که آنحضرت گریه میکند
 گفتم سبب این گریه چیست گفت که جبرئیل بن خبر داد که ولد من حسین در حواله فرات که آنرا کر بلا گویند
 کشته خواهد شد و قدری خاک از آنجا بمن داد چون بوییدم بے اختیار اشک از چشمم جاری شد
 و احمد مختصر از حضرت مرتضی همین روایت کرده و طار وایت کرده که حضرت مرتضی بموضع قبر حسین رفت و گشت
 و گفت لشکر ای اهل محمد و نیز مرگشته خواهند شد که آسمان و زمین برایشان گریه
 کند و اصحاب خود را نمود که این موضع جاسے خوابیدن شتران ایشان خواهد بود و این مقام هاسے
 رجال ایشان است و این مکان جاسے ریختن خون ایشان است و رشو اورد که امیر المؤمنین علی
 مرتضی بر این عازب را گفته بود که فرزند من حسین را بکشند و تونزه باشی و دیر انصرت نکنی و همچنان شنید
 که گفته بود برادرین سبب اظهار ندامت میکرد و از آنجا انس که در بعض سفر هاسے خود بکر بلا رسید و برآ
 و چپ نگر نیست و گریان گریان از آنجا بگذشت پس گفت و السلامیت محل خوابیدن شتران ایشان و
 موضع مردن ایشان و اینجا قومی را بکشند که بے حساب بهشت در آیند هیچ کس تاویل آن ندانست تا آنکه
 واقع حسین هم واقع شد و در وقت ملا حجاب از موقع انجم کوفته مثل این نقل نموده و زیاده کرده است بدان
 که بعد از آن حضرت مرتضی فرمود چه افتاده است مرا بال ابو سفیان حسین ۴ را طلبید و گفت اے
 پسر ترا بر بلا حاجت باید کرد و پدرت ازال ابو سفیان چه دیده است و میندی و تو تر خواهم دید و ایتضا طلا
 و امام محمد بن افضال نهایش روایت نموده اند که جبرئیل و فرشته که قبل ازین نیامده اند و پیوسته خبر دادند که حسین در کر بلا
 کشته خواهد شد و قبضه خاک از مقتل و سے با سر و رو داد ابو نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از
 نصرت از وی روایت کرده که گفت در وقت شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما خون بارید چون وقت
 صبح رسید دیدم که جاده ها و سبزه ها و کوزه ها سے اب پر از خون بود و همچنین درین باب احادیث دیگر غیر
 این حدیث مرویست و از قبل علامتے که در روز شهادت و سے رخ ظاهر شد آن بود که در آسمان سیاه
 عظیم پدید آمد چنانچه بر روز ستارها سیدیدند و هیچ سنگ بر نمائند مگر آنکه در زیر آن سنگ خوسے تازه پدید
 آمد و فی تاریخ اختلفا لسیوطی و صابر الوریس النذی فی عسکرهم را و آنرا و آنرا فی عسکرهم نکا نوایر و آن
 فی کما مثل التیران بنحو باقتضای مثل العلم و فی الصواعق ابو شیخ روایت کرده که فلان ازین در آنوقت

بجانب عراقی میرفت چون لشکر نزدیک ان بجانب میرفت ایشان در افق نمودند بجز زمین رفاقت بعضی
 از دشمنان اهل قافله کس بعد از شش تمام آنها را گستره منقلب شد و آن عینی از جده خود نقل کرده که
 بعضی از دشمنان که در س ایشان و مان قافله را گستره شده بود و در آن زمین خبر داد و در آن لشکر شتری
 کشتند و گوشت نفر پخته بود و بعد از آنکه خنجر تلخ بود مثل علم که گویا هست در غایت تلخی و آسمان آن
 روز سرخ شده بود و آفتاب منکشف گشته بود و چنانچه در روز ستاره با میدیدند مردم من آن کردند که قیامت
 قائم شده و در شام پنج گنگی بلند استند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود و عثمان ابن ابی سبیه و ابی
 کرده که آسمان بعد از قتل حسین هفت روز گریه کرد و گریه او سرخی او بوده بمرتب که از شدت سرخی آسمان
 بوی او را با عمارت در زمین شبیه بلجاف با عاصف شده بود و اشوب و کواکب از آسمان چندان نازل
 میشد که بر یکدیگر می افتادند و این جزو از ابن سیرین روایت کرده که گفت دینا سه روز تا یک بود بعد
 از آن سرخی در آسمان ظاهر شد ابن سیرین میگوید که خبر ما چنین رسیده است که سرخی آسمان قبل ازین
 نبود تا وقتیکه حسین ۴ ر شبیه کردند بعد از آن ظاهر شد و ابن سعد گفته که ابن سیرین قبل از قتل او نبود و
 این جزو گوید حکمت درین است که اثر غضب از سرخی و وجه ظاهر میشود و چون خداست تعالی
 منزله است از جسمیت اثر غضب خود بر قاتلان حسین ۴ در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار آنکه آنرا
 ابن ام جنتایه عظیم و گناه بزرگ است ابو نعیم و ثعلبی و ابو سعید گفته که از آسمان خون بارید و وقت صبح
 دیدیم که ظروف و چاه ها پر از خون است و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی لما قتل الحسین مکث الدینا سبعة ایام
 الشمس علی الخیطان کالملاحف العصفرة و الکواکب یغرب بعضها بعضاً و کان قتل یوم عاشوراء و
 کسفت الشمس ذلک الیوم و احمرت افاق السماء ستة أشهر بعد قتلهم لازلالت الحرة تری فیما بعد
 و لم تکن تری فیما قبله و قیل ان لم یقلب حجر بیت المقدس یومئذ الا دبر تحت دم عبید و صار الورس
 الذی فی عسکرهم را و انخر و انا قتل فی عسکرهم فکانوا یرون فی لجمائش البزان و طنجو فاصارت مثل
 العلم و نکم رجل فی الحسین بکلته فرماه السدیکو کسین من السماء فلس لهره و فی الصواعق از هر سه مر و بیت
 که گفت از قاتلان حسین بجا بماند مگر آنکه در دنیا خداست تعالی ایشانرا عقاب کرد و قیل عقاب آخرت
 بالقتل یا بعی یا بسیاهی روزه یا بزال ملک و مانند زمانه و ابوالشیخ روایت کرده که جنج با یکدیگر می گفتند
 که یکس بر قتل حسین ۴ اعانت نکرد مگر آنکه خداست تعالی او را بجای مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقاً

پیری گفت که من امانت کردم بهج بلائی بتمنا شد م و بن امانت برخاست که اصلاح چراغ کند و حال
 انش در وی افتاد هر چند فریاد کرد که آتش انش سودی ندارد نگاه خود را در اب فرات انداخت و مع ذلک
 از ان بلا خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و سبط ابن الجوزی از سدس نقل نموده که شصت مرد و یار در کربلا ضیافت
 کردند و جمعی که در آن خانه بودند میگفتند که یکس در خون حسین شریک نشد مگر آنکه باقی و جمعی بر دشتخص همان
 از کار این می نه نموده تکذیب انجماعت نمود و گفت که من از آنجا بودم نگاه و خرب را برخاست که اصلاح چراغ
 کند نه آن حال انش در جسد افتاد و سوخت سدی تدریجاً علیه گوید که والد که جسد را دیدم مثل خم شده
 بود و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از معاذیان قتل حسین م برض تشنگی که خنار شدند بر تبه که اگر یک
 مراد و یاب میخوردند میبیدند و بعضی ذکر ایشان در از شد بطریق کف در وقت سواری مثل ریسائی برگزین
 خود می بست و سبط ابن الجوزی از او قصه روایت کرده که مردی پیر و قتل حسین م حاضر شده
 بود و پی آنکه معاودت بر قتل و س کند یاد فله در آن داشته باشد بجز و همین حضور در آن ایام نابینا
 شد نگاه مردم از سبب ان پرسیدند گفت من غیر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که دست با می مبارک
 خود بالا برده بود و دشمنی را داشت و نزدیک آنحضرت نفی افتاده بود و در کس از قاتلان حسین م
 مذبح ساخته نزد آنحضرت افتاد بود چون نظرش بر من افتاد مرا سب و امن کرد و بواسطه آنکه سیاهی لشکر
 قاتلان حسین م شده بودم میله از خون حسین م در چشم من کشید چون روز شد ائمه بر خاستم و ایضا
 کرده که شخصی از قتل حسین م مبارک و برادر پیش کو بنزین خود او بخت بود و بعد از چند روز و سیاه
 شد اقر با س و س گفتند که تو در بیان عیب تازه رو س و نیکو منظر بود ترا چه دفع شد گفت
 از آن روز که سر حسین را برداشتم هیچ شب بر من نگذشت مگر آنکه دو کس آمده مرا میگفتند و من گفتم و میان
 انش افروخته اندازند باز بیرون می ایتم با این حال که س بینید بعد از ان آنخص باقی و جمعی
 بر دو ایضا روایت کرده که مردی پیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که طشتی پر از خون نزد من
 نهاده بود مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون آلوده می ساخت تا وقتیکه نوبت
 من رسید گفتم یا رسول الله من قتل حسین م حاضر بودم گفت بیل ان دشتی و از او دست میداد
 نگاه با گشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا شده بودم و احمد روایت کرده که شخصی
 گفته بود که خدا س تعالی ساسق بن لاسق حسین را بکشت نگاه خدا س تعالی از آسمان دو

اندرخت بر چشم وے زد تا اورا نابینا ساخت و در بعض کتب دیده شده که شخصی رسول مصلیٰ السلام علیہ وسلم را بخواب درید که حسین ۴ بار در انوشسته با تفصیل حال ان ظالمان بیان میکند و یک یک از فرزندان خود را اینیاید که بچہ طور مقتول کشته و ان سرور میگودید که افریویم با سیف و احر قویم بالنار و صواعق آورده که حاکم بطرق متعدد روایت کرده که پیغمبر مصلیٰ السلام علیہ وسلم گفت که جبرئیل علیہ السلام گفت که حق تعالیٰ مے فرماید که من بوض خون یحییٰ بن زکریا علیہ السلام هفتاد هزار کس را کشته و بوض خون حسین بن علی هفتاد هزار کس را خواهم کشت و این جوی که حکم بوضع این حدیث نموده در موضوعات شمرده درین حکم مصیبت و قتل این عدد بسبب فضل حسین ۴ مستلزم نیست که بقدر عدد قاتلان وی باشد زیرا که گفته قتل وے نجر شد به تعصبات و تقاطعاتی که دفابین عدد میکرد و در وصفه الاحباب گفته که حق تعالیٰ گفت که بوض خون حسین و دویار هفتاد هزار کس را خواهم کشت -

اما کرامات و خوارق اات انجذاب بسیارست بملا ان نیست حافظان جبرئیلی و صواعق آورده که سر در شمع اب از حسین رضی السلام عنه و محباب او کردند در ان ایام تحفه از لشکر اعدا و بر گفت بهین که خود را چنان مے داند که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره اب از آسمان مے بار و که بخشد تا به تشنگی نخواهند و حسین ۴ گفت اللهم استعظنا بآبار خدیجا و آتشه بمیزان بعد از ان انشخص هر چند اب میخور و از اب سیر نمیشد تا و فیکه مرد و ایضا مر ویست که حسین ۴ ابے طلبید که بیاشاند آنگاه مرد مے حاصل شد میان او و خوردن اب به تبریک انداخت و بر چپک وے زد حسین ۴ در حق افر و نیز و عاکرو که بار خدیجا و ابر فرض نشکست که رقرار سازد از اب هرگز سیر نشود آنگاه حرارت و رشکم او پیدا مد و برودت در پشت او و بر تنه که برت و باد بنین از پیش روی او نهاده همیشه تبرید میکرد و در عقب او تواتر آبش بخورد و فریاد عطش میزد و سویق و اب شیرین این مقدار نزد او مے آوردند که اگر بیخ کس میخوردند کافی بود انشخص تمام انمارا بخورد و فریاد العطش میزد تا و فیکه شکش منشق شد و در و رفته الاحباب او را که حسین ۴ در شب تا سوعا با او باند گفت چنانچه هر دو لشکر بشنیدند که خدا یا ایا الهبیت و ذریه رسول تو ایم و اما از ظالمان بتان این اشعت او را و او گفت که ترا چه خویش است پیغمبر که هر ساعت لالت میزند حسین ۴ از ر وے غیرت بر اشفت و از سر نیاز با حضرت بے نیاز مناجات کرد که خدا یا کبر اشقت قطع نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو نمیداند فارغیت مے ایوم فلا عا جلا مے بار خدیجا بنما تو مرا روز

اولت و خوار گشتن و آشتانی دعای وی مستجاب شد و علی الفور باطن ان ناپاک تقاضای حاجت ظاهر
 شد از کرب فرود آمد بجاست انسانی مشغول شد که تروی سیاه بام حضرت العیسی برالت اوز و بان
 سبب مکشوف العورت در میان نجاست میگردید و التمش جنان ورم نشد که کسی شج و دبه ادران
 نجاست جان از تن او جدا شد و دیگر عجزه مرئی پیش آمده او از داد که اے حسین این اب فرات
 را منے بنی که چگونہ میز نذ بخدا سو گند که از قطره بچشے ناز تشنگی هلاک شوے حضرت حسین ۴۱
 سخن شنید اب و روید بگردانید و گفت اللهم انی عطشنا بار خدا با او را تشنه بمیران فی الحال سپیش بے
 سببے در رسید و او برخاسته در پیے پیش میدوید تا تشنگی بر او غالب شد و العطش العطش
 میگفت و هر چند اب بلب او میرسید نمیتوانست که بنوشد تا از تشنگی بر دوئی الکال لابن اثیر
 شد عطش الحسین فدنا من الفرات لیشر بفراده عین بن زید بسم فوقع فی ذی فجل تلقی الدم بیده
 به اے السماء ثم حمد الله و اثنی علیه ثم قال اللهم انی اشکوا الیک ما یضیع با بن بنت نبیک اللهم حصم عرو
 و اقلکم بدو و الاق منکم احد او قیل الذی به راه رجل من بنی ابان بن و ارم فکث ذلک الرجل لیسیر اثم
 صلب الله علیه الظلم و جعل لایروسه فکان یسروح عنه و یرول و الما و فیه السکر و عاس فیما العین بقول
 استقون فیعطی القلته او العس فیشر به فاذا شر به فطعم نهته ثم بقول استقون فیقلته الظلم فالیث الایسیر
 حتی ان قدرت بطنه القدر و بطن البیعر و نادى عبد الله بن ابی الحسین الازدی و عاده فی بکله با بن
 اما نظر اے الماء لا تذوق منه قطرة حتى نموت عطش فقال الحسین اللهم اقمه عطش ولا تغفر له ابراه قال کمر
 فی هجده فیکان لیشر الماء القلته ثم یقی ثم یجود فیشر حتى تیفرغ ثم یقی ثم یشر فایروسه فما زال کدک
 حتی مات و خرج ابن حوزة فقال انیکم الحسین فلم یجبه احد فقاما تلوا فقالوا نعم فما حاجک قال یا حسین
 ابشر بالنار قال لکذب بل اقدم علی رب جیم و شفیع سلع فمن انت قال ابن حوزة فوقع الحسین یدیه
 فقال اللهم حمی اے النار فغضب ابن حوزة فاقم فرسه فی نهیمها فتعلقت قدمه بالركاب و حالت
 به الفرس فسقط عنها فانقطع تحتها و ساقه و قدمه و بقی جنبه الاخر مسلطا بالركاب بغرب بکل حجر فحم
 حتی مات در رفته الاحباب او رده که چون بفرمان حسین م خندق در گرد خیمه کنده بهنرم و مان ساخته
 و در وقت غار باناش دران زود تا اهل حرم از تعرض بیگانه امین باشند و بحالت مالک بن حوده
 بحالت سوار بے اسپد پیش رانده گفت اے حسین پیش اناتش ان سوار این اتش مسود که

امام مظلوم گفت دروغ گفتی اے دشمن خدا گمان داری که من بد فرج روم و تودو بهشت پس روی
 بقبله دعا و روزه گفت اللهم اجره اے الناس فی الحال حکم انکند دعوة المظلوم سحاب دعائے او تخاب شد
 پاسے اسپش بسو رانچی فرو رفت او بکایب اسفل میل کرده شامل شد و غنائش از دست رہا شد و پایی
 او دور کباب بمانده اسپ بر سو میدوید تا بکنار هفتاد شش رسیده و دانش انگند و خود جابے دیگر
 گرخت در وقت الاحباب او روزه که جابر بن یزید فاطمین بعد از قتل برداشته بر سر نهاد و بخون شد
 تا انکه او را اسبلاسل مقیدے داشتند و محمد بن قید برد و اسود بن حنظله شمشیر او را گرفته مجروح شد و خود
 در تمام اعننا سے و سے افتاده سقط گشت و ملک بن یسار جوشن او گرفته از عقل بیگانه شد و یاده
 گوے گشت مردم باوے سخنرب میگردند سنگ بابر وے میزدند عاقبت کسے به بازے سنگ بردی
 انداخت که بران سبب مغزش بر ایشان گشت و بر دوفی الکامل لابن اثیر مالک بن النیسر مزب الحسین
 علی راسه باسیف قطع البرق و اوجی را استلوا البرق و ما قاتل له الحسین لا اکلک یهاده لانت
 و حشرک المدح الظالمین و النقی البرق و لیس الفلنسة و اخذ الکندی البرق فلما قدم علی اهل بغداد البرق
 فیصل الدم عنه فقاتل له امراته اسلب ابن رسول الله قتل متبی اخرجه فی قال ظلم نزل ذلک الرطل
 فقیرا بشر حتمات و لما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوة الکفری قبرص بعد در شوال الهنوة
 و دیگر توایح آورد که چون حسین نزد این زیاده رسید انلعون سر مبارک را بر زانو سے خود نهاد و قطره خون
 از بویگیه بنا و جبے و از ار اسوراخ نموده بگوشته ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمد و تحت
 رسید و تحت اسوراخ نموده بر زمین افتاده غایب شد بوضع سوراخ ران او جراتی پیدا کرد
 اصلا علاج پذیر نشد و بوسے بدرین ادبیکه بیکس رطافت محل ان بود که لند میجوست
 بموضع جراحت مشک و زعفران مالیده چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر در شب تاریک باین عکاس
 او را شناخته بقتل آورد و در شوال الهنوة او روزه که چون حسب فرمود این زیاده را امام حسین همراه
 بر نیزه کرده در کوچه باسے کوفه میگردد ایندزدین در غرقه خانه خود بودند و سوره کف میخواندند چون برابر
 من رسیدند سروسه شنیدند که میخواندند حسب ان اصحاب الکف و الرقیم کانوا من ایتانما عباد
 الله یسبحون بر اندام من برخاستند که مردم که والدا این سرتست یا این رسول الله و امیر
 تراست صاحب رفته الاحباب میگوید که اکثرے ارباب سیر این حدیث را از زیاده رقم و اسب

کرده اند و در نوشته الاجاب آورده که چون سهراب در کوشک ابن زباد رسا نیند غریزی وید که که مبارک حسین بیچیند چون گوش فراداشت ابن ایت تلاوت میکرد لاجسین السد غافلما جعل الظالمون چون سهراب بجران رسید بجه حراسه که سپودنی بود بدیدن لشکر آمد وید که لب مبارک حسین عیچیند نزدیک رفقه گنتر فراداشت ابن ایت بشیند سبعلم الدین ظلموا ای متقلب قلبون و قدرے زرد بار بارے حسین عیچند چون خواستند که با هم تقسیم نمایند آنها خرف شده بود و یک طرف ان نوشته بود که لاجسین السد غافلما جعل الظالمون و دیگر طرف نوشته بود سبعلم الدین ظلموا ای متقلب قلبون -

من اجتناره و اخلاقه در نوشته الاجاب امام علی الدین نسفی نقل نموده که در تفسیر تزیل آورده که روزی حسین عیچنی اثرن عرب را خیانت نموده بود همه بر خوان نشسته بودند که خادش کاسه اش گرم در مجلس آورده از غایت درشت پایش بجاشیر بساط بلغزید و کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و اش بر سر و روی مبارکش فروریخت حسین عیچ از روی تادیب دروے نگریست خادم تبر سید ناگاه از زبانش بمبارک حسین الغیظ حسین عیچ فرمود و فرودم خادم گفت و العافین عن الناس حسین عیچ جوابے او عفو کردم خادم گفت و السد یحسین حسین عیچ گفت از مال خودت ازاد کردم و مؤنت و حیثت تو بر ذمه کرم خود لازم گردانیدم حضار مجلس منجب شده گفتند السد اعلم حبیب محفل رسالته علامه شهاب الدین قلیوبه حکایت کرده است که زوجه عدی بن حاتم ام خالد نام داشت زنی بود جمیله بزیربن معاویه او را بدید و بروے عاشق شد و مرض عشق چنان دامنش گرفت که زنی فراموش شد مردمان عبادت او سے نمودند و مرض او شناخته نمیشد -

علت عاشق و علقها جدا است	عشق اسطرلاب اسرار خدا است
بعد از تفتیش بمشوره عمر و عامس مادرش انوے پرسیده حال را معلوم نموده معاویه را اطلاع داد و معاویه عمر و گفت که چه جلد است بر اے حصول ابن ام گرفت بذل اموال و خلعت تا حدی از مریه پر شق باید از رخورد و والد و شیدا کند	خاصه مغلس را که خوش رسوا کند

من معاویه بر طبق فرموده عمر و عمل نمود تا حدی بد مشق رسید بعد از ان پاز معاویه از عمر و پرسید که ان چه جلد است گفت چون فرود بیاید بر تو پیرس اندوے که یا زن داری چون بگوید که اری طبا بخی سے او یزن ذی کبریا بیج گوچون معاویه بچنان کرد و عدی سے بیرون رفت عمر و عیچ را بدید که بر دهنده

ایستاده است عدی که پرسید که این چه معامله بود که خلیفه با من چنین کرد گفت ای عدی ایستاده است
 که دختر خود با مال فراوان نبوده و تو میدانی که دختران طوک برضای پدر و انبلا داخل نیشون گرفتند عدی که
 پس چه باید کردم گفت عمر که چون فردا نزد او بروی و اگر از تو باز پرسد بگو که ای عدی ایستاده است
 زن ندارم پس روز دیگر باز معاویه پرسید که ای عدی زن داری گفت نه گفت معاویه که بگو
 اگر زن داشتی با شتم او بطلاق باین مطلقه است عدی گفت ای عدی پس گفت معاویه بکتاب خود
 که بنویسد این سخن عدی را پس نوشتند انساب بعد از آن چون عدی شش ماه معاویه ابوهریره را
 با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح بیزید نماید چون ابوهریره در مدینه رسید نخست عبد الله بن عمر
 برین ماجرا واقف شده با ابوهریره گفت که پیغام نکاح من هم برسان بعد از آن عبد الله بن عمر بن خطاب
 شده با ابوهریره گفت که پیغام نکاح من هم برسان بعد از آن حمزه بن علی مرتضی علیه السلام نیز پیغام نکاح
 نمود بنوعیه ابوهریره فرستاد و چون ابوهریره نزد ام خالد رفت قصه طلاق داد و شوهر او عدی را میانه نمود
 هر چهار پیغام بدو رسانید گفت ام خالد که احوال این چهار کس بیان ناگفت که زید دنیا دار و بلادین ابن
 عمر و ابن زبیر دین دنیا دار و در دین و دنیا دار و دنیا دار و گفت که تزویج کن مرا یکی از این چهار
 با هر که خواهی گفت این اختیار تست گفت ام خالد که اگر تو نمی توانی ترا بر اے مشورت طلب میدارم
 چه جاسی آنکه خود اے طریق صواب بمن بنامی پس گفت ابوهریره و الله که تقدیم و ترجیح نمیدهم هر چند
 که رسول خدا و ابو سیده باشند و ان حمزه است پس تزویج کرد او را با حمزه و مال بنوعیه
 داد و نزد معاویه مراجعت نمود و از قصه ام خالد خبر داد گفت معاویه صحت مال بر اے غیر خود نمود پس
 ابوهریره که این اموال از پدر خود میراث نباشتی مال از آن خدا و رسول او بوده پس از ابرار اے پسر
 او صحت نمود عدی بعد از آن عدی نیز از وجدان دختر معاویه یا یوس شده بفریاد باز آمد و نزد حمزه
 نشست و او سر و انزول برد و برابر پس گفت حمزه که مرا ام خالد را بداد نمودی گفت ای عدی
 حمزه ام خالد را بچاند و گفت ایازا منس نموده ام گفت نه پس گفت حمزه که تو مطلقه اکنون نکاح
 کن عدی را و بدان اے عدی که مرا درین غرض نبود و نکردم این مگر فقط جهت هم بود و تو مطلقه را از من
 این قصه را او رده بانند که اختلاف که در آن گفته که رسول ابو موسی اشعری بود و ابوهریره
 و ابو موسی خود را رده نکاح داشت با ام خالد وقت پیغام مذکور قبضه خود میسر نمود ام

گفت بے ابو موسیٰ تو پاس طبع از میان بر کن و شیرین شو که ازین چهار کلام اختیار کنم پس هیچ
احوال هر یک بطوریکه کوشش در بیان نموده گفت دیگر هیچ نیکویم اکنون تو اختیار واری ام خالد
گفت من با بعضی رسول دیگر میا بر این میگویم و بر او دیگر بزرگتر نمیشم با حسین م نکاح نمود بعد از آن چون
عدی از معاویه استدعای و دختر نمود گفت این امر بے مرضی بنزد شدن نمی تواند چون نزد بنی شد
نمود گفت که تو با ام خالد که بر ارباب انخواهم حمله بود و فاکر دے با خواهر من کی وفا کنی تو لایق دامادی هستی
و بعد از آن چون حسین طراز عکب صلی با زواد نایره غضب بنزد مشتعل شد گفت اگر حسین دست
با هم بوض این کار بکشم و ارا عداوت حسین م رد دل خود حای داد و عداوت بنزد بر حسین م فقط
حمت خرد بود بلکه وجو مات دیگر نیز بود و بخدا ان کیے ابن بود دیگر گرفتن نار بر رد واحد نیز بود و خانی
تفصیل در فصلی علیحد بیان نمود و خواهد شد میگوید مولف که قصه عدی نهایت ضعیف و از عقل
بغایت بعید است چرا که مراد ازین عدی که ام کس است عدی بن حاتم طای است با دیگر
اگر عدی بن حاتم طائی باشد غالباً قصه غلط است چرا که عدی بن حاتم طائی سکون و قبیل طای
داشت از تواریخیکه اینک پیش نظر است معلوم نمیشود که سکون در مدینه داشته دیگر آنکه او را کبار اصحاب
رسول صلی الله علیه و سلم است و از ارباب کیا است و فراست بود از خصوصان حضرت مرتضوی بوده و در هر
جمل و صفین نروان با حضرت مرتضی بوده و یکی از ارکان انجباب بوده چه جای اندازد که با نسون مرد خاص و رفیق شود
و بغیر از کتاب مذکورین که محض غیر معتدست در هیچ تواریخ که اینک پیش نظر است و دیده نمیشود اگر دیگر کدامی سکون
حکم باشد که سکون در مدینه داشت احوال و معلوم نمیشود و الله اعلم بحقیقه احوال فی القلیولی که حسین بن علی علیهما السلام
تشنه کمری بر کسی نشسته میگفت که بر سید از من از ما نشسته عرش پس گفت حسین م یا نهاموی مای
ریش تو جفت است یا فرو پس او خاموش و متحیر ماند پسر گفت آن شخص که خبر ده مرا ی پسر و دختر رسول خدا
از آن پس گفت حسین م که اوجفت است بقوله تعالی و من کل شی خلتناز و حسین در روضه الاحباب آمده
که شهر بانور اکبر کے بود شیرین نام من و جمال در غایت کمال داشت روزی حسین م با شهر بانو گفت که
شیرین چه جمال نیکو دارد شهر بانو گمان برد که شاید انجباب را بد و سیله بوده است گفت که شیرین با تو بخشنده
حسین م دانست که او چه گمان کرده است گفت من دورا الله از او نمودم و فیه ایضا که چون معاویه
خواست که خلف ناعلی خود بنزد او م عهد گردانید با حسین م گفت که من اگر دیگر پادشاه ایست این

ابن امر میفرمود که من میگویم حسین م گفت ایسته باشن اسے معاویہ کہ مردم بہتند کہ من را
ابن کا نہ ہم تقیس خویش و ہم بہادور ہم پدیر بر پیر تور جمانے و اندر معاویہ گفت مگر این سخن خود را بخجای
حسین م گفت اگر خود را خواہم دور نیست معاویہ گفت ایچہ گفتے کہ عا در پدیر تو بہتر از مادر و پدر نیز است
درین شک نیست اما بخدا سو گند کہ دقتا مست لوارم سلطنت و قوا عد خلافت نیز بد از تو بہتر است حسین م
گفت طرف حانتے است کہ عمار و فاسق و فاجر است از من یہ باشد معاویہ گفت ایسته باش اسے
حسین اگر تو نیز دیر نہ کور گوی بغیر نیکوی و مایہ تلون گویہ حسین م گفت من ایچہ در باب او میدانستم گفتیم و نیز
ایچہ از من بداند بگوید اسے آخر بقصہ در رفتہ الصفا آوردہ کہ بعد از وفات معاویہ ولید بن عتبہ چون
حسین م را بر اسے بیعت بزیاد گفت و ایچہ اب انرا موقوف بردقت دیگر گذاشت بیرون رفت روز
دیگر مردان بن الحکم با حسین م ملاقات نمودہ گفت یا ابا عبد اللہ صلاح حال تو در انست کہ باز بیعت
کنے حاضر رہے تو نرسد و از وی احسان و انعام بشمار تو رسد حسین م فرمود و لیک بامردان مرا بخجای
و با بیعت کسے دعوت مینمائی کہ ظلم و فسق و فساد اورا میدانے و از تو چہ توقع توان داشت کہ پیش اندانے
تو متولد شوے رسول صلی اللہ علیہ وسلم تو را لعنت کردہ است و نسبت معاویہ و نیز بد سخنامے خشت
ایزہ گفت نامردان گفت باز بیعت کنی و از تو باز ندرام حسین م فرمود کہ دور شو از نزد من اسے پلید کہ مالزہ بیعت
طہارتم و در شان ما بن ایتہ نازل شدہ کہ انما یرید اللہ لیزہب عنکم الی الجس اہل البیت و بطہرکم تطہیرا
مردان بیج جواب نداد بعد از ان حسین م فرمودے پس ز فافرا خدا اسے تعالے تو را دیر دیر اسواخذہ
خوابد نو کہ چرا میان حسین و حق او جائل شدید و فیہ ایضا بعد از کشتہ شدن حجر بن عدسے چند کس بہ
اہل عراق بدینہ بخدمت حسین م بسر میبردند و اسے مدینہ صورت حال را بمعادیہ نوشت کہ من از فتنہ ایشان
اندیشنام کہ معاویہ در جواب نوشت کہ بیج حال متعرض حسین م مشوکہ او با ما بیعت نمودہ و غالب ظن انکہ
در نقض عہد نخواہد کوشید و مکتوبے بحسین م نوشتہ باین مضمون کہ از تو خبر ما بن رسانیدہ اند کہ لایق مجال
و طور تو نیست و ہر کہ دست بیعت کیسے داد من را و چنان است کہ بان وفا کند متوقع و مامول از تو نہیں
است کہ مادام کہ مروہے از بجانب تو نرسد از تو امرے کہ موجب تفرس باشد صادر نگرود و وظیفہ
انکہ بقولان جمع سفہاک طالب فتنہ اند عل نماہے و اسلام حسین م در جواب نوشت کہ من بیج نوعی غم
و دغا الفت تو ندرام بآید کہ خاطر جمع داری و در تحفہ شاعر عشریہ آورده کہ زیاد بن ابیہ کہ از قبل معاویہ اسے

عراق بود در پی پناہی سعید بن مسیح که از مخصوصان حضرت مرقضوی بوده افتاد سعید بمیدین گریخت و بخدمت
 سید اشعری رسید پناہ گیر شد زیاد خانہ او و نقد و جنس او ضبط نمود بعد از ان حکم داد کہ خانہ او بشکند و بسوزند چون
 این ماجرا بگوش حضرت امام حسین رسید مکتوبے در سفارش سعید باین عبارت نزو زیاد قلمی فرمود بن حسین
 بن علی اے زیاد ما بعد نقد عدت الی اجل من المسلمین لہ ما لہم و علیہ ما علیہم نہدست دارہ و اخذت مالہ و عیالہ
 فاذا تاک کتابے ہذا فاین دارہ وارود الیہ مالہ و عیالہ فانی فدا جرئت شخصی فیہ یعنی از حسین ابن علی بسوز زیاد و نام
 بس قصد کردی تو بسو مردی از مسلمانان کہ اورا ثابت ست جہی کہ ثابت ست ہمہ مسلمانان را و بر ذراست
 انچه بر ذمہ است پس ویران کردے خانہ او و گرفتے مال و عیال او پس چون رسید ترا این خط من پس
 و گذار خانہ او را و بازہ بسوی او مال و عیال او پس برستی کہ من پناہ دادہ ام او را پس سفارش من قبول
 کن در حق او ان شی در جواب نوشت من زیاد ابن سفیان اے حسین بن فاطمہ ما بعد نقد اتانی کتابک
 تدار فیہ با سبک قبل اسی و انت طالب للحاجتہ وانا سلطان انت سوتہ و کتابیک لانی فاسق لا بودی لافاسق شملہ
 و شہد من ذلک اذ اناک و قد اوتیتہ اما انت منک علی سوء الراعی و فی ذلک وایم اللہ لایستغنی سابق و
 لو کان من جلدک و لحمک فان احب لحم انی ان اکلہ اللهم انت فیہ فاسکۃ تحریرتہ اے من ہوا و اے بھنگ
 فان عفوت عنہ لم کن شفعک فیہ و ان قتلنا اقلکۃ الاحبہ اباک یعنی از زیاد ابن ابے سفیان بسوی حسین
 ابن فاطمہ ما بعد رسید نامہ تو بن کہ ابتدا کردے در وے نہام خویش از نام من و حال انکہ تو طلب داری
 مطلب را و من حاکم و تورعیتے و نوشتن تو مرد مقدس فاسقی کہ امان نہ بد او را مگر فاسقی همچنان و بدتر ازین
 منک بپیش تو وجاہے دادی اورا ایتادہ از تو تر بدتر زشت خود را منی شدہ باین کار قسم بخداست کسی
 نخواہد رسید برو سے پیش از من اگر چه باشد در میان گوشت و پوست تو پس برستی کہ خوشتر من گوشتے
 مرا انکہ بخورم از اہرایتہ گوشتے است کہ تو در میان انی پس بسپار او را با گناہ او بسوے کیسکہ و تفرغ زیاد و
 دار و بروے از تو پس اگر عفو کردم از وے نخواہم بود شفاعت تو قبول کرد و در حق وے دار کہ بشتم او را
 نمشتہ باشم او را گم بسبب محبت او پدر ترا چون مکتوب نامرغوب ان ناپاک بان پاک رسید بغایت
 براشت و انکہ جنس نزد معاویہ فرستاد و نوشت کہ من زیاد را چنان نوشتہ ام و خواہم
 چنین و ان معاویہ ابن نامہ را دیدہ براشت و بدست خود و اے زیاد نوشت من معاویہ ابن ابی سفیان
 اے زیاد ما بعد فان حسین بن علی بحث ابی یکتا یک ایہ جواب کتابک ایک نفعی ابن مسیح مکتوبت

بین از حسین را می من ابلی سفیان و دای من سیمه اما ایک من ابلی سفیان حکم دغرم و اما الذی من سیمه فلک یکن
 رای شلسا و من فلک کنا یک ابلی حسین شتم باه و تعرض له بانفسق و عمری ابت اولی بانفسق من حسین
 و الا بولک از کنت تنسب اسے عبد اولی بانفسق من ابیه و انکان الحسین بعد باسره استقامتک فلان
 ذلک لم یفک و اما شفیعه فماتفع نیه نقد و فته عن نفسک انی جی و اولی برنگ فاذا ناک کتابے
 ہذا فخل بافی یدک بسعید بن سیرج و ابن لہ دارہ و لا تعرض لہ و ارد و علیہ مالہ و عیالہ نقد کتبت اسے الحسین ان
 بخبر صاحبہ بزرگ فلان شتا و اقام عندہ دان شتا و حج اسے بلذہ فلیس لک علیہ سلطان بید و سان اما کتاب
 اسے الحسین باسره و انفسیہ الی ابی بل الی اسے فان الحسین و لیک سن لایری بہ الرجوان افا ستصغرت ایاہ
 و ہو علی بن ابی طالب ام الی اسے و کلتہ دہی فاطمہ بنت الرسول تتکلم فخر لہ ان کنت تعقل و السلام بنی
 از معاویہ بن ابی سفیان بسوسے زیاد و اما بعد پس تحقیق رسید نامہ حسین بن علی نزد من بانامہ تو کہ فرستادی
 بسوسے و در جواب خطا د کہ بسوی تو بود و در مقدمہ این شرح پس دانستم کہ تو کشاکش داری و در میان
 دو عقل یک عقل از طرف ابی سفیان عقل دیگر از طرف سیمہ اما عقلیکہ داری از طرف ابی سفیان پس دباری بہمت است
 اما عقلیکہ از سیمہ داری پس ہیچان است کہ می باشد عقل بخین کسان از انجملہ است خطا تو بسوسے حسین شتم میکنی و در
 و تعرض میکنی بروے بنافسق تو سیمہ جان من تو اولی تری بانفسق از حسین و بر سیمہ تو و فیکہ نسبت داسوسے عطا
 است بنام فسق از پدر او اگر حسین ابتدا کردہ باشد بنام خود بلند شمرہ خود را بر تو پس بدستیکہ ازین سبب
 پست نشوی اما قبول سفارش او در مقدمہ کہ سفارش کرد پس این نیکی را دفع کردے از خود و حالہ
 کردے بسوی کیسکہ اولی تراست بانکار نیک از تو پس چون رسید این نامہ من بنزد تو بگذار ہر چه بہت
 در دست تو از ملک سعید بن سیرج و رہا کن خانہ او را و تعرض شو او را باز دہ مال و عیال او پس
 بدستیکہ من نوشتم حسین را کہ خبر دہد اشناے خود را باین نوشتہ من کہ اگر خواہد اقامت کند نزد او مگر
 تو او را باز اید بسوسے شمر خود پس نیست ترا بروے عمر فی نہ بہت نہ زبان و اما خطا نوشتن تو بسوی حسین
 محض نباد و اما نہ نسبت نیلے او را بسوسے پدر او بکہ بسوسے مادر او پس ہر انیہ حسین دای بر تو یاد
 انکسے است انگندہ نمیشود او را و در بدیا باکم شمر دے پدر او کہ او علی ابن طالب است تا بسوسے
 مادر او و او را کہ دے او را کہ ان فاطمہ دختر رسول اللہ است پس ابن زیادہ فرزند اسے اگر ترا عقل باشد
 و السلام و فی الکامل لم یزود دے مال از من نزد معاویہ بدستی صرفت چون گذر جمالان بر مدینہ افتاد

حسین این علی کریم انما را تقسیم نمود بر اہل بیت خود و نوشت معاویہ را کہ من حسین بن علی امی معاویہ
 بن ابی سفیان را بعد خان غیر امرت تمام اہل مال و عیال و غیر اہل یک لتو و ہما خزان و شوق و شغل بہا بعد
 اہل نسل نبی ایک ہوائی آنجست ایسا فاخذ تھا و اسلام یعنی از حسین بن علی بسوے معاویہ بن ابی سفیان
 اما بعد بدستیکہ شتران چند میگذاشت بر ما کہ بار داشت مال و زیور و عیور و بوسے ہاے خوشی و سرف
 تہ تو تا کہ تو دہبت کنے بخزانہ و شوق و بیکار گذارے از آدمین و خلق بودم بان پس گرفتہ من اوراد اسلام
 پس نوشت بسوی او معاویہ بچواب آدمین عبد اللہ معاویہ امیر المؤمنین امی حسین بن علی سلام علیک
 اما بعد خان گنا یک و در علی تذکران غیر امرت بک من الیمن کل مال و عیال و غیر اہل نسل ابی لاد و عیال خزان
 و شوق و اہل بہا بعد النسل نبی ابی و انک آنجست ایسا فاخذ تھا و کم کن جد را باخذ ہا و نسبت ہا ابی لان
 اہل اے حق بالمال تم علیہ المخرج منہ و ایم اللہ تو کرمت ذلک حتی صار الی اللہ جنسکہ خلک منہ و لکنی طننت
 یا این نامی ان فی ساسک نزد دیودی ان کیون ذلک فی زمانے فاعرف لک قدرک و انجا و عن ذلک
 و لکنی و اللہ اخوف ان تبلی بمن لا یبزرک فواق ناقہ و کتب فی اسفل کتابہ یا حسین بن علی لیس ماجبت
 فی اسباب یومانی طعن فذلک لعل لم تو مرہ ان نہ از من حسین کل قدر اجزا ما دلم تنصب لہا و اقلنا من حسین
 ما فعل یا حسین بن علی و الال لک بعد سے و تہ لعل دیودی انہی شاہد ہا فالہا منک بالخلق لابل
 انہی اہل ان تعلی بمن عنده قد سبق السیف لعل یعنی از معاویہ امیر المؤمنین بسوی حسین بن علی
 اما بعد بدستیکہ نامہ نوین رسید کہ نوشتہ بودے تو دوران کہ شتران بگذشت بر تو از من کہ با کردہ شدہ
 و دوران مال و زیور و عیور و بوسے ہاے معاویہ من تا کہ دو بیت خیم بخزانہ و شوق و بیکار گذارم از
 بعد غمشیدن پسراں پر خود و تو محتاج بودی بدان پس گرفتہ تو از او ہودے تو سستی ان چون نسبت
 کردے انما را بسوے من چرا کہ دلمے سزاوارست بہاں بعد از ان بروے است صرف ان و
 سو گند بخدا اگر میگذاشتے از تا کہ رسیدہ من نہ باز داشتے نصیب نہ از ان گر گمان کردہ می پسراں کہ ہر
 میشود و چنین در زمان من چرا کہ میشا سم قدر ترا و تجاوز نمودم از ان مل مگر سو گند بخدا کہ تیر سم کہ بتلاش
 بکسی کہ نہ بیند بسوے تو نوشتہ و زیر نامہ اے حسین پسراں نیست انچہ اور دے
 تحقیق کہ اجازت دادم انرا و غضب نکردم بر اے ان و کل نمودم از حسین انچہ کرد اے حسین بن علی
 امین ایسا بعد از من کل کردہ نشود و ادا کردہ شود من شاہد ہا ہم

وینتر کہ با کسید خود او دست تفسیر بران و فی الحقیق چون حجر بن عدس و اصحاب تہا کہ شتہ شدند
پس اتفاق ملاقات افتاد و در آن سال از حسین ع با معاویہ پس گفت معاویہ یا اباعبد اللہ یا نہ رسید ترا آنچه
کردم با جہ و یاران اواز شبعہ بد تو گفت گفت کہ شتم ایشان را و کفن و دوم ایشان را و نماز کرد و دوم ایشان
پس بخندید حسین ع گفت خصوصت کنند انعم تر از قیامت اسے معاویہ سو گند بخند اگر من واسے
سیک شتم بر شیعہ تو نہ کفن میدادم و نہ نماز میگذا ردم بر ایشان و تحقیق رسیده است بمن افتاد تو در پی
علی مرتضی و ایستادن تو دوران و اعتراض تو بر بنی ہاشم در عیوب و سو گند بخند کہ کشیدی کہان یزد
و تیر انداختی بے نشان در سیدے بعد اوت بمکان فریب و اطاعت نمودے مردیرا کہ نہ سہقت
و اسلام دارد و نہ از اتفاق میراست و نہ دیدہ بسوے تو پس حسین بر اسے خود و ولعت تعرض نمودن

سخن عمر و عاص را و بن خطبتہ فی مجلس معاویہ سعد النبر فی المدینہ و علی بنی صلی اللہ علیہ وسلم
رجل یقول من ذالذی خطیب فقال الحسن بن علی بن خرب المدینہ العابدون و عمرہ رسول اللہ الامیر
و اہل بیتہ الطیبون و احد الثعلین اللذین حملنا رسول اللہ ثانی کتاب اللہ تبارک و تعالی الذی فیہ تفصیل
کل شیء لایا تبہ الباطل من بین یدیر و لدین خلفہ و المعلوم علینانی تفسیرہ و لایمطانا و لایلہ متبع حقایقہ
فاطیحو نا خان طاعتنا مفروضہ اذ اکانت بطاعتہ اللہ و رسولہ مقبوضہ قال المدینہ و جل طیبو اللہ و طیبو الرسول
و اوے الامم ملکم فان تنازعتم فی شیء فرددہ اے اللہ و لے الرسول و لوردہ اے الرسول و اولی الامر
منہم بعلمہ الذین سنبطونہ منہم و لول فضل اللہ علیکم و رحمۃ لا یتعم الشیطان الا قلیلا و اذکرکم الامصار اے
ہوے الشیطان یکم فانکم عدو بین فکانوا کاولیاء الذین قال لہم لا غالب لکم الیوم من الناس وانی
جاکم فلما تراءت الفقیان مکس علی عقبیہ و قال انی بری منکم فلقون للسیون و مرزا و المراج و زود اللہ
خطا و الکسام عرضا ثم لایقیل من نفس یا کما نام لکن انت من قبل او کسبت فی یا کما نخر اقل معاویہ
یا اباعبد اللہ فقد ابخت
من کلام علیہ السلام

با و ہرات لک من خلیل خیل	کرم لک بالاشراق و الاصل
من صاحب و طالب و قلیل	والہر لایقن بالتبیل
انما الامر لے الجلیس	وکل جی سالک سبیل

تاہل کان و تیرہ وین الحسن و السلام کلام فقیل الحسنین اوصل علی اخیک نمودا کہ بر منک فقال سمحت جدے

بقول ایما جری دنیا کا نام طلب احد تاضی الاخر کان ساجدانی الجند واما کمره ان اسبق اکی اکابر مبلغ
 قول الحسن فاما عاجلانیے بود در میان او وادش حسن م سختی پس گفتند حسین را کہ برو نزد برادر خود کہ او از تو
 بزرگتر است پس گفت حسین م کہ شنیده ام از جد خود کہ میگفت ہر جا کہ در میان دو کس سختی در میان آید کہ یک
 اول طلب رضا سے دیگر میناید اول در پشت دخیل خواہد شد پس من مکروہ دارم کہ سبق نہ کنم بر بزر
 خود پس چون این سخن بحسن رسید اندر حسین تعبیل گفتند و کتب الیہ الحسن یلو مہ علی اعطایا لشعر و کتابت الیہ
 انت اعلم منی بان خیر المال ما فی العرض و از کتاب انس الجاس نقل نموده کہ چون فرزدوق شاعر اموان
 حکم کہ امیر مدینہ بود حکم باخراج از بلد نمود بایستہ خرج راہ بخدست او حاضر شد انجباب چہار صد شہرے
 با کمال عذر خواہی بوی انعام فرمود بعضی از حضار مجلس گفت ابن قدر و نیاز براسے یک شاعر فاسق و حاج
 منرا و انیسست حسین م فرمود کہ بہترین اموال انت کہ مردم عرض خود را از سوز و مقال محفوظ دارد و بچہ کہ جد بزرگو
 و بارہ عباس بن مرد و اس شاعر فرمود کہ زبان او را از من قطع کنی و فی الناقب لابن شہر آشوب در بیان
 حسین م و ولید بن عبت براسے زمینہ نماز عتہ بود پس بکشید حسین عامہ ولید را از سر او چھیدہ در گردن او
 و انوقت ولید امیر مدینہ بود پس گفت مردان ندیدم مثل ابن ر و زجرات مردے بر امیر خود پس گفت و یہ
 کہ گفتے تو این سخن از راہ شفقت بلکه حسد برو سے تو بر ظلم من و پدرستی کہ زمین از ان حسین است پس
 گفت حسین م کہ زمین از ان تست اے ولید و برینا است و از خطب غوار ز من نقل نموده کہ در کتاب
 مقتل ال رسول آورده کہ ادعا اے نزد حسین م و گفت اے پسر رسول خدا من دیونم و از ادای آن
 عاجزم یا خود گفت کہ سوال کنم از سخی ترین ادمان و ندیدم از اہلبیت رسول سختی تر کسے را پس گفت حسین
 م شے برادر عرب بر رسم از تو سہ مسئلہ پس اگر جواب دہی یک مسئلہ را عطا کنم ثلث دین تو و اگر از
 دو مسئلہ جواب دہی عطا کنم دو ثلث دین تو و اگر از کل جواب دہی عطا کنم کل دین تو پس گفت اے
 اے پسر رسول خدا تو از من مسئلہ پسر سے و حال آنکہ تو اناہل علم و شرف هستی پس گفت حسین م کہ
 ہر سے شنیدم از جد خود کہ معروف بقدر معرفت است پس گفت اے پسر انچہ خواہی یا جواب دہم یا
 یا موزم از تو پس گفت حسین م کہ ام اعمال بہتر است گفت اے ابی ایمان بالمد پس گفت حسین پس چہ
 باعث نجات است از مملکت گفت اے ابی مکتون خدایس گفت حسین م پس کہ ام چیز نیت مرد است
 است علم یا حکم گفت اگر بنا شد گفت پس مال یا مروت گفت حسین م ہا اگر این ہم ثابت گفت پس

فقر با صبر گفت حسین اگر نباشد این گفت ایرانی که از آسمان هماغه قلم باید و سوزد و او را که اولان اینست پس
 بخندید حسین و داندخت کیسه هزار دینار بسوی او افتاد انگشتی که قبضت آن دو صد دریم باشت و گفت
 حسین که دینار بدایان خود و انگشتی را صرف خود کن پس گرفت ایرانی و گفت السلام علیکم و علی
 أهل بیاتکم و از عمر بن دینار استقبال است که اسامه بن زید را که از شاه صحابه است مریض شد و حسین
 هم بعد از او رفت اسامه انهار غم و الم نموده گفت یا این رسول الله شصت هزار دریم دریغم و ازادی
 آن عاجزیم و میترسم که درین مرض مدیون میمیرم حسین هم گفت ادای دین و تو قبل از موت تو بر من است پس
 از مجلس برخاست مگر آنکه دین او تمامه داد نمود و نام غزاسی در کیمای سعادت آورد و در رقاق از تفسیر عیسی
 نقل نمود و عن سعد که حسین را بر جاش از ساسان گذشت و حال آنکه ایشان گلیم خود را نه اخته تابانها
 انداخته بودند پس گفتند یا این رسول الله اینجا میا پس رفت نزد ایشان و بخوار و باریشان بی از آن ابن ابی
 تلوت نمود که آن الله لایحک استکبر یعنی خدا دوست نیندارد و استکبرین را پس گفت شما دعوت نمودین
 اجابت نمودم اکنون شما اجابت نمائید و دعوت مرا گفتند بل یا این رسول الله پس برخاستند با او تا آنکه از
 بنزل و سه پس گفت حسین ع مکنیز خود که بیار آنچه داری و از ابو الحسن مداینه روایت نموده که در ساسانی
 از سالها حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم غزیت سفر حج نمودند و روزی در آنجا رسیدند
 در احوال و انتقال خود جدا گشته تر شده و گرسنه بجان عجزه رسیدند و در کمال بے تایی آبی طلب نمودند
 عجزه که سفند شیر دار و در آنجا ایشان بدو نشیند و بنشیند و گفتند دیگر از ماکولات چه داری گفت که بجز
 این گو سفند چرست ندارم و از بچ کیند و پوست کیند تا من طبع کنم و میا سازم چون طعام میباشند صوفند
 نمودند زمانه در خانه عجزه بسر بردند و وقت عصر از خانه او بر آمدند و باو گفتند که ما از قریبیم اگر خداوند سالما
 ما را باو طمان خود که مدینه است برساند و تو اگر اینجا بای پادشاه جیل خواهی یافت چون شوهر او بخاند
 گو سفند را ندیده این ماجرا شنیده زن را عتاب کرد که ما بجز همین یک گو سفند اشتیم از ما هم با شما صوفند
 سلف نمود و بعد از آن پس از مدتی بسبب فتنه مشیت ناقه و حیل که داشت زن و شوهر بهر هم با
 آن بدیند و رفتند و در لوه چارک مدینه میگردند که گذرش بر در خانه حسن افتاد چون چشم آنجناب بر آن
 زن افتاد او را بشناخت و او را طلب داشته پرسید که مرا میشناسی گفت لا والله نیشناسم فرمود که نیکاز
 همانان تو هستم زن گفت پدر و مادرم فداست تو باو پس آنجناب هزارا شرف و هزار گو سفند باو عطا فرمود

گفت چنین که من غلام را انداخته بودم و این مال و بستان جای غلام بنفیدم پس گفت زن آن یهودی بخیر
 اسلام آورد و من خود بشوهر خود بخشیدم پس گفت یهودی من هم اسلام آورد و این مکان خود بنزد من
 و در آن خانه ابو الفرج اصفهانی از ابن کلی نقول است که قیس بن فریح بن طریف اللیثی که معروف بخون
 است برادر رضاعی حسین م بود و مادر قیس را خناب را شیر داده بود بعد از آنکه بدو عشق لیلی بنت جناب
 کلین بتلاگردید و اشعار او درین باب شایع شد و از او پدر قیس رسید پس را طلبیده گفت ای پسر من
 در نهایت حسن و جمال و صاحب ثروت و مال است مناسب چنان است که او را بجهت تو خطبه کنم قیس
 از شنیدن این مقال پرایشان خاطر و بهیچر انشاده در فکر وصال محبوب خود برآمد و چاره کار خود بدان شخصه
 که توسل بحسین م نماید و بعد مدینه آمده احوال خود پیش ان مقتدا سے زمانه عرض نمود و خناب بلا توقف
 بخانه پدر لیلی رفت و در مقام خواهش قیس برآمد پدر لیلی عرض کرد که جان پدر و مادر و خود و خرم خدا سے
 مقدم تر نیست تو با دوی از ان میترسم که پدر قیس از ان انکار نماید و ما را تنگ و عار سے بود.

دانی که عرب چه عیب جویند	اگر این چنین کنم مرا چگویند
--------------------------	-----------------------------

اگر اے مبارک بران قرار یابد که پدرش را بجهت خواستگار سے امر فرماید او سے و انسب است انتخاب
 منوجه حسانه ذریع که پدر قیس است شد و در مقام خواهش برآمد تا پدر قیس امتثال الامر اطاعت نمود
 بخانه پدر لیلی شانه دخترش را خطبه ساخت اما زهد و عبادت او سابق برین که شد که ابن عبدالرزاق
 استیاب و نوادی در تهذیب سے گفته که حسین م بست و پنج حج پیاده گذارده و در اسد الفار مذکور است
 که مصعب میگویی که حسین بست و پنج حج پیاده گذارده و تنبیه در مدینه بود قبل فحل اقی سپر گذارده باشد
 چرا که از عراق پنج نهار و بعد از آنکه از عراق بمدینه آمد نوزده سال و چند ماه زنگار سے کرد چرا که بسنبل و یک
 از عراق بمدینه مراجعت نمود و بادل سنده شصت و یک شصت یافت و کان الحسین رضی الله عنه فاعلم
 کثیر الصوم و الصلوة و الحج و الصدقة و افعال الخیر جیسا و در حقایق از کتاب عقد از ابن عبد جو در مہوف
 از سید بن طاووس روایت نموده که از علی بن ابی طالب بن امیر مازقلت اولاد پدر و برادرش سوال نمود و گفت
 کسیکه شبانه روزی هزار رکعت نماز گذارد جاسے تعجب است که کثیر الاولاد باشد و کتاب جامع الاخبار
 نقل نموده که چون حسین م وضو نمود سه چهره او متغیر شد و در عرشه بر مفاصل او افتادی پس گفتند و را که
 که این چه حالت است گفت حق است بر من که چون در پیش جبار پادشاه تازنگ او زد و شود و عرشه

بر نظام و سے ہوا و از بنات قبائل و از انفق و انفقہ کہ پزیریدہ شد حسین کہ چرا انقدر خوف خدا دار می گفت
در قیامت امن نیاید یک کور دنیا از خدا نترسد و در روضه ملاجباب اورده کہ حسین ع در کربلا گفت ایسا
انسان حق بجا نماند تعالی کذاب را حرام گردانید و من بہرگز دروغ نگفتم ام و نیگویم و وعده خلاف نکرده ام
و پنج مسلما نے را بنیاد زده ام و تا قلم تکلیف بر من جاریہ گشتہ فرایض الہی را ترک نکرده ام و ان نسب
عائے کہ من و ام و کہے دار و من مردی بودم از دنیا افترا نہ کرد و بلانہم روضہ ہدیہ زگو ان خود گشتہ مرا بخار
نکر و دید بضرورت ترک مدیتہ کردہ پناہ بچشم بدم و بعبادت پروردگار خود مشغول و م تار سولان فہمائے
شما بمن رسید اے انو انخطبہ بعد از اتمام خطبہ عمر سعد تیرے بسوی حسین انداخت و گفت گواہ باشید کہ اول
تیرہ جانب حسین من انداختم حسین ع محاسن مبارک خود بہرست گرفت و گفت کہ غضب خدا پرورد و قے منو
شد کہ گفتہ غیر پس خدا است و بر نصاری و قے متوجہ شد کہ گفتند عیسیٰ ابن الدراست و غضب الہی
بر اے شما معدومیا است کہ قصد قتل فرزند پیغمبر میدارید انتہی لشکر مخالفان بقول صحیح بہت و دہزار
و لشکر حسین ع بقول اکثر و شہر ہفتاد و دو تن سوا کے انجناب بودند از پنجانب جماعہ کسان شہر بہت شہادت
نوشیدند و این اثبر گوید کہ از لشکر مخالفان ہشتاد و ہشت تن مقتول شد سوائی بحر و جان کہ علاوہ ان
یو دند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عن اہل بیتہ بعد دیدن قصبہ پر غنیہ او بدون دیدن قصہ مختار تقفے دل و تان
اہلبیت گاہے اسام پذیرد و انکہ مختار را ہنہم سازند کہ دعوی نبوت نموده بدانت مولف نجات است
دروغ بے فروغ و سبب این اقرا انت کہ چون حق تعالیٰ اورا بران ظلمت فتح و فیروزی داد و حاضران
کربلا بر سر کہ دست یافت نبوی علیہ السلام را بد فروغ فرستاد کہ باعث عبرت عالمیان گشت و دشمنان
او بسیار شدند و انچہ توانستند در حق او افترا بازی نمودند تا از چشم مردم بیفتند و چون محمد حنیفہ را امام پیدا
شد چنان غیر کیسان بہر مخالفت او شدند و اہلسنت بسبب این دو فریق در ورطہ غلط افتادہ و غبنان
و دشمن اورا باور نمودند و لعن و طعن نمودند اگر خود او دعوی نبوت نمودی محمد حنیفہ را بگاوند امام خود میدانت
و طلب خون حسین ع چنان نمودے و غور و احاطہ نہ باشد بہر حال حق تعالیٰ بر دو کس رحمت کند یکی مختار
تقفے کہ ظالمان انتقام حسین ع کشید و دیگر ابو مسلم و زری کہ دنیا را از بوث حکومت بنی امیہ پاک و جماعہ اللہ
فصل پاید و انت کہ بسیار کسان از راہ تعصب و عناد بعضی از راہ جمالت میگونیہ کہ خوب حسین
مجاہز بود و قتل انجناب مباح بود معاذ اللہ من ہذا القول و من ہذا الاعتقاد و ہذا احوال شفق بہا اہلسنت

چندی درین مقام نقل نمودم بگویند و در طریقات نیستند و بال التوفیق فی شرح فقد اکبر الشیخ علا علی قاتل
قتل غیر الانبیاء و کبیره عند اهل السنه و الجماعة الا ان یکون مستحلاً و هو غیر متفق باحسین و نحوه من ان قتله بطلان
امر لا یطعن علیه الا ذو الجلال و انما کان قتله نظیر قتل عمار بن یاسر اما بقوله بعض الجمله من ان الحسن کان
باغیاً فباطل عند اهل السنه و الجماعة و عمل به ان ذی یانات الخوارج الخوارج عن المجاد ثم قال و انفقوا علی
جوهر اللعن علی من قتلها و امر به و اجازه و رضی به فقیه بحث لان مع کونه بظاهره منافقاً لما قد مر من ان
الخلافه من اهل و جواز اللعن الاجماعی یان یقال لعنة الله علی قاتل الحسن و الرضی به فلا کلام فی قولوا
اللعنة الله علی الظالمین و فی شرح عقاب النسخه للعلاء سجد الله بن القنار انی انفقوا علی جوهر اللعن علی
من قتلهم و امر به و اجازه و رضی و ان من یزید قاتل الحسن و استبشاره بزرک و امانه اهل بیت النبی م موات
منه و ان کان انما صیله احاد و نحن لا نتوقف فی شأنه بل فی ایمان لعنة الله علیه و علی انصاره و اعدائه
و فی تمیید ابی شکور السامی قال اهل السنه و الجماعة بان الحسن و علی کان الحق فی ید و قد قتل ظالماً و قال
بان حسیناً کان باغیاً لان خرج علی امامه ثم قال خلاصه هذا کانت الخلفه بعد الحسن معاویه و تخلف معاویه بنیهم
یزید کان خلیفه باغیاً و معاویه اعلم ان اختلاف مساویه فی یزید علی سبیل طلب البیعت و من اعلم ان لو کان استخلافه
لا یحتاج الی البیعت ثم یسمی به و المسلمون لم یثقی علی یزید مثل عبد الله بن زبیر و محمد الخنیفه و الحسن بن علی رضی الله
عنهم و اکثر من اهل البیعت لم یتفقوا علیه فلم یکن امام عادلاً فصیحاً بنده ان حسیناً رضی الله عنه لم یکن باغیاً و لم
یخرج علی امام الحق و الدلیل علی ما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یکسب حسین و الحسن فقیل له
ما یکسبک یا رسول الله فقال نقل الفیثه الباغیه فالنبی صلی الله علیه و سلم ساهم باحسین و الی الحسن
کان علی الحق ثم اختلفوا فی اللعن علی یزید قال بعضهم بخیر لانه کفر بالله تعالی حیث اجاز قتل الحسن و معاویه
بذلك و قال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسن و انما یأمرهم بطلب البیعت او باخذة و حملة الیه و قتلوه
من غیر امره و ما رضی بذلك و الاصح ان نقول بان یزید لم یقتل الحسن رضی الله عنه او قتل من غیر امره و
رضی بذلك و جوهر اللعن علی اهل البیت فانه بخیر اللعن علیه و الافلا و در مصوات ایچا آورده خلاصه ان نیست
که علی بعد از اختلاف و کفر یزید و اتفاق یزید و اختلاف کرده اند و چون بر او بغیر حسن و حسین سب می کردند
کرده اند از جمله این جزو است که از امام حسن و غیره نقل کرده چنانچه در کتاب سب می باشد و علی اصحاب الغنبد المذبح
من ذم الزینیین آورده که سیلی از من سوال کرد از حال یزید بن معاویه گفت که یزید را چیزی که باوست است

و قبائح اعمال گفت ایابن بروی جائز است گفتیم علی بن موسی مجتبیٰ زکریا را بخلاف احمد بن حنبل است که در حق
 بنو مرثدہ چیزے گفته کہ زیادہ یمن است بآبر این جوڑے از قاضی ابو یعلیٰ نقل نموده کہ او در کتاب متقدم و اصول
 از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده گفت آن پدر خود پر یہ کہ قوسے نسبت میدهند بار اتولا سے چید
 ابن حبیث پدرم گفت لمے پس ایاتولا سے بنو مرثدہ کیسکہ ایمان بخدا داشته باشند و چرا یمن نیکند کیسکہ
 خدا سے تعالے اور او کتاب خود یمن کرده گفتیم کما است در کتاب الله گفت و قوله تعالے فمهل ستم
 ان تولیتهم ان تفقدوا فی الارض و تقطعوا اراکام اولئک الذین یمنعونکم عن الصلوة و اعی البصائر ہم ستم
 ایادنا و ای اعظم از قتل است و بر روایتی کہ اے پسر حکوم در شان کیسکہ خدا سے تعالیٰ اور یمن کرده
 در کتاب نمود بعد از ان آیت مذکورہ بخاند قاضی ابو یعلیٰ کتابے تصنیف کرده در ان کتاب ذکر کیسکہ
 مستحق یمن اند نموده و نیز بداننا جمله شمرده و این حدیث روایت نموده من اخاف اهل المدینة ظلمنا اخافه
 و علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و السلام و اع خلاصے نیست و اینکہ بنو مرثدہ شکرید نہ فرستاده
 اخاف اهل المدینة نبود بجلد علی انفاق کرده اند بر آنکہ کیسکہ قاتل حسین است باقر نقیض شے نمود و باخوینا
 کرده یا بان را نشی شده یمن را و جائز است بنے آنکہ نام بنو مرثدہ بر منشیج عبد الحق و دهلوی و تکیلیس الایان
 اور ده که بعضے در عنایت بنو مرثدہ نیز توقع کنند و بعضے بر او غلو و افراط در شان و سے و موالات وی
 رند و گویند کہ و سے بعد از آنکہ با اتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت و سے بر امام حسین واجب شد نمود
 اسد من هذا القول و من هذا الاعتقاد کہ با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر دی کی شد
 حتی از محارب کردن ان او بودند و ادلا محارب همه منکر و خارج از اطاعت و سے بودند نم حیاتی از مدینه مطهره
 بشانم نزد و سے کہ با وجہ رفتند و او جایزه با سے سنی و مائده با سے بنے نزد ایشان نموده بعد از آنکه حال
 قباحث مال او را دیدند بمریدہ باز اندر دخل بیعت و سے کردند و گفتند کہ و سے حد و الحدیث رب الخیر
 و تارک صلوات و زانے و فاسق رستل محارم است و بعضے دیگر گویند کہ و سے امر بقتل آنحضرت نکرد و بنو
 راضی نبود بعد از قتل و سے و اهل بیت وی مسرور و متشیر نشده و این سخن نیز مردود باطلست چه
 صلوات الله علی سبطات با اہلبیت نبوی و استبشاری بقیل ایشان و اولاد و ابانت و ابانت ایشان
 و بعد تو اثر منوی رسیده و انکار ان تکلف و مکارہ است و بعضے دیگر گویند کہ قتل امام حسین گناہ کبیرہ
 است و قتل نفس موسن جاتی گناہ کبیرہ است و کفر و عنف مخصوص بکافرانست و اینست شعرے

منعت چرا بجا آمد و بمقتضای امر که میفرمودند تا آنکه از دست او خلاص
 سخن نیز نشانی از غایت بهالت و حماقت است و مشغولست بحسب الهییت نبوی و از شرط موت
 نبی امیه چون دیدند که جواب های نه بانات دیگر علمای اهل سنت با حسن وجه و برونه اند اعراض دیگر را دور
 لها بر نوز عی که مسرعا بد اعراض حسین م متوجه شود جواب این بچند وجه است اول آنکه انجناب بقصد محاربه
 بکر بلا نرسیده چون امانی عواقب او را با مامت دعوت نمودند انجناب متمسک قوم را قبول نموده بطوریکه مذکور
 شد روانه گشت تا انجناب رسیده احوال را معاینه نماید اگر مردم بروی جمع شوند او خلافت را قبول نماید و اگر
 سنت او را حاصل گردد بخار به اعدا پردازد و در اثنا راه انقوم غدر نموده او را بکشند و انجناب در همه
 امور تسلیم نمود چنانچه سیوطی و دیگر مؤرخین ایراد نموده اند که عرض علیهم السلام و الرجوع و المعصی
 بیزیر حق یعنی برهمنی و فدا بخواه اقله پس چون انجناب بیخ چاره اندید مجبوراً جنگ و افه نمود و برای فحاشی
 جان و مال و اولاد و ناموس خود ناتوانست کوشش نمود و با اتفاق مذاهب حرب و افه جان زیست
 بل ضرور در روضه الاحباب آورده که وقتیکه حسین تمنا شد پیش صف مخالف باستاد و گفت اے
 قوم تبر سید از خدا یک شب بر دور و زار و فزنده گردانید و بیکدیگر باین خدا اقرار دارید و بر سوال و محصل علم
 که بدین است تصدیق میکنید بر من ستم نکنید و بیداد سے را فراموش دارید و باز میشد که در قیامت جد و بد
 نادین بر شما خصم کنند و شمار از حوض کوثر اب نهند اینک بقا و دو وقت از برادران و خویشان اهل
 و اولاد من کشید و اکنون قصد ما دارید اگر نزع شما از بر اے مملکت است سر راه مرا بگذرید تا
 بخشایم یا ترکستان روم و اگر راه ندیدم مرا قهر سے اب و بیکدیگر عیال مرا تشنگی بے حال خراب است
 تا فردا سے قیامت بر شما خصم نکند و اگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نیایید تا حکم صادر ضیاً بقضای الله تذکر
 انجناب میدانست که مال این چه باشد و بار با پیش ازین گفته بود باز هم عاده ان نمود بر اے انمام
 حجت پس چون حسین دانست که قوم از عداوت باز نخواهند آمد در میان دو وصف اده ند اے اهل من
 مبارکند و او تمیم بن قحطبه که یکی از امرای شام بود پیش آمد و گفت اے پسر علی تا که خصوصت کنی
 فرزندان و برادران و یاران تو ز هر طایف نوشیدند و فوتها مانده هنوز خیال جنگ دار سے تو بک تن تنها
 با بست هزارلس جنگ نتوانی کرد حسین م فرمود اے شامی من بیک شما نیامده ام بلکه شما بیک من
 آمده اید من سر راه شما نگرفتم ام بلکه شما سر راه من گرفتید و برادران و فرزندان مرا بقتل رسانیدند

الکون میان ما و شما خبر شنیدید و چون بسیار مگو چون بجنگ آمده بجا تا چو داری و سفاک اهل لابن شمر
 حسین م با لشکر مخفی افغان خطبه بلند خواند که خلاصه اش اینست که ای قوم نسبت کنید و برینید که من کیستم
 بانفس خود مراجعت کنید که ایا احلال است شما قتل من و کشتن من ایا نیست من پسر دختر غیر شما
 و پسر زنی ادا و ابن عم او و اوست المومنین بالهد و تصدیق کننده بر رسول او ایا نیست حمزه سید الشهدا
 پدر من با بخت جعفر طیار در بشت عم من ایا نرسیده است شما را قول پیغمبر گفته بود بر اے من و برادر
 من که شما هر دو سید جوانان اهل بشت هستید و باعث خنک چشم اهل سنت هستید پس اگر تصدیق من
 کنید آنچه گفتم بدان این راست است سوگند بخدا و رسول خدا و من تا که دانستم که خدا اے قلماسے
 خشم میگوید بسبب دروغ و اگر نکند یب من نکند پس اگر در میان شما کسی هست که اگر بر پسر ازان خبر
 و پدر شما انبیا و اولاد بر پسر سید از جابر بن عبد الله ابو سعید یا سسل بن سعد بازیر بن انعم یا انس را تا خبر
 و هند ایشان شما را شنیده اند از پیغمبر علیه السلام پس اگر شما شک و تردید دارید آنچه گفتم که پسر دختر شماستم
 پس سوگند بخدا که از شرف تا غریب هیچکس نیست که پسر دختر پیغمبر باشد غیر از من اکنون خبر دهید مرا که چه
 چیز از من طلب میکنید یا کسی را کشته ام که قصاصش با شما از من بخوراید یا مال کسی گرفته ام که از
 من طلب دارید یا کسی را زخمی کرده ام تا بداند ان از من یکبار یا پس هیچکس جواب ندادند بعد ازان گفت
 اے شیه بن ربه اے حجار بن ابجر و ان قیس بن الاشعث و اے زید بن الحارث با زمانه کرد و ایا
 شما بمن بر اے فدوم من گفته اند که نه کرده ایم گفت حسین ع که البته کرده اید و قتیله ایضا گفت حسین ع
 مخفی افغان را که اختیار کنید از من یکبار یا نه کار را با آنکه برگردم من بکایتیکه از اینجا آمده ام با آنکه دست
 بردست یزید نه می دینم و یزید و یزید بریدنا بیعت او کنم یا در شهر های مسلمانان مرا بید بهر شهر که میخواهند
 پس با ششم من یکی از اهل ان شهر آنچه برای اهل ان شهر است بر اے من نیز باشد و از عقبین
 سحان مرو بست که جمع خطبه های حسین را شنیدم من همراه او بودم از آنکه تا آنکه شنید شد پس سوگند
 بخدا که گفته بود که دست خود بردست یزید نه می دهم بلکه نه قدر میگفت که بگذارد مرا از مکانیکه اقامت با شما باز گردم
 یا بگذارد مرا سر درین زمین عریض نه می دهم و پیغمبر ام مروان پر چه قرار میگردد پس نکرده مخفی افغان پس ازین رعایت
 صاف ظاهر شد که قره العین رسول بقصد محاربه بکربلا نرفته و اصلایس محاربه نداشت چون انخلایس
 پیغمبر نوع دست برداشتند و عازم قتل او و اولاد او شدند تا چو در حالت اضطراب و نا ارامی

مخالف را انکار منع نمود و این بالاتفاق جایز است و اما آنچه گویند که اگر کسی لایق بایم کرم اهل التملکة ازین
 عمل منع میکنند جواب اول اینکه خود را قصد از تملک میکنند و دومی آنکه منعی است که بر غلط فهمیده اند منعی است
 که امام غزالی و دیگران سعادت گفتند بن عباس ر.م میگوید که مال نفقه کنیده در راه خدا می خورد و جل و هلاک
 نشود و باین معنی است که گناه کند نگاه گوید که توبه بن پذیرند و ابو عبیده میگوید که منعی است
 که گناه کند بعد از آن پنج خبر کند و در چهار و ابودکر مسلمانان خود را بر صفت کافران زند و جنگ کند تا او را بکشند
 اگر چه این خود را در تملک انگند نیست لیکن چون در آن فائده بود که او نیز کسی را یکشده تا دل کفار شکست
 شود که گویند مسلمانان بر تنهین و نیز در بن ثواب بود اگر نایبانی یا عاجزی خود را بر صفت زندقه و ابودکر بن
 بے فائده خود را هلاک کردن است انتی و فی العالم الفقوا فی سبیل الدار ادبه الجهاد کل خبری سبیل الد
 لکن اطلاق تصریف اے الجهاد و لا تقوا بایم کرم اے التملکة اے نفسکم اے التملکة اے لا تقوا و انفسکم
 اے التملکة اے المملک و قبل التملکة کل شیء یصرف عاقبت الی المملکة قبل التملکة ما یکن الا حذر عنه و المملکة
 ما لا یکن الا حذر عنه اختلفوا فی تاویل هذه الایة فقال بعضهم بذاتی الجمل و ترک الاتفاق بقول و لا تقوا بایم کرم
 اے التملکة تبرک الاتفاق فی سبیل الدار و قول حذیفه و الحسن و قتاده و عكرمة عطاء و قال ابن عباس
 فی هذه الایة انفق فی سبیل الدار و قال اسکندریة انفق فی سبیل الدار و لو عقالا و لا تقوا بایم کرم اے التملکة
 و لا تقوا لیس عندی شیء یقول سید بن السبب و مقاتل بن حیان لما امر الله تعالی بالاتفاق قال بل
 امرنا بالنفقة فی سبیل الدار و لا نقضا و اما انما یقینا فخر افانزل الدار هذه الایة و قال مجاهد فیما لا یستعمل من
 نفقة فی حق خیفه المیله و قال زید بن اسلم کان رجال یخرجون فی البعث بغیر نفقة فاما ان یقطع بهم
 و اما ان یكونوا عیالا فامرهم الله تعالی بالاتفاق علی انفسهم فی سبیل الدار و من لم یکن عندی شیء یقول
 فلا یخرج بغیر نفقة و لا قوة یلقی بیده اے التملکة فامسکة ان یملک من الجمع و اعطش او امسک و قبل
 نزول الایة فی ترک الجهاد و قال ابو ایوب الانصار سے نزولت فیما باعشر الانصار و ذلك ان الله تعالی
 لما عز و جهن و نصر سوا قلنا فیما بیننا ما قدر ترکنا اهلنا و اموالنا حتی فشی الاسلام و نصر النبیه فلو رجعنا الی ما بیننا
 و اموالنا فافتننا فیما فاصنع مننا فانزل الله تعالی و انفقوا فی سبیل الدار و لا تقوا بایم کرم اے التملکة
 فامسکة اتفاقا فی الاموال و ترک الجهاد فزال ابو ایوب یجاد فی سبیل الدار و قال مجاهد بن
 و عبیده السلام فی لاتقوا الی التملکة هو القبول من حر الله تعالی قال ابو قتابة هو الفصل یصیب الذنب بقول

قد کنت کس فی قوتہ فقیس من حجتہ السید و ہمک فی المعاصی فمنا ہم السید تعالیٰ علیہ ذلک نازل السید
 انہ لایاس من روح السید الا القوم الکائنون فی الکشاف المعنی عن ترک الانفاق فی سبیل السید لانه
 سبب السید ان من الاسرار فی الفقه حتی یفقر نفسه ویفیع عیالہ و عن الاستقلال والاحظار
 بالنفس او عن ترک الخواریزس ہو قوتہ للعدو و روی ان رجلا من المهاجرین حل علی صف العید و صلیح
 بہ الناس اتقی بیدہ الی اہمکنت فقال ابوایوب الانصار سے نحن اعلم بہذہ الایۃ و انما انزلت لنبینا عجبتنا
 رسول السید علیہ وسلم فصرناہ و شہدنا معہ الشاہد و اثرناہ علی ہالینا و امواتنا و اولادنا و انما
 فشا الاسلام و کثر اہلہ و وضعت الحرب اوزارہا رجعتا الی ہالینا و اولادنا و امواتنا فصلیمہا و نعیم فیہا
 انکانت اہمکنتہ الاقامتہ فی الابل و المال و ترک الجہاد پس از نفسیہ ابن ایتہ صاف ظاہر شد کہ انجسہ
 متعصین از معنی ابن ایتہ فہمدہ اند غلط است بلکہ مراد ایتہ برخلاف مدعا سے شان ست پس جناب
 سید الشہد ابرخلاف فرمان قرآنہ عمل نکرو بلکہ موافق ان عمل نکود کہ ترک جہاد نہی عنہ است و جہاد عام
 ست خواہ باغات باشد یا کفار و چون بانفاق عملایے مہست ثابت شد کہ انجناب بر حق بود و اعمالی
 او باغی باشند و قتال باباغی ضرور است بلکہ اگر ترک قتال نمودے عاصی شدے یعنی متعصین این
 زمان اعتراض دیگر میکنند میگوند کہ چون بحدیث صحیح مشہور ثابت شدہ کہ خلافت را شدہ بعد بنی علی السید علیہ وسلم
 تا سی سال باشد بعد از ان ملک و امارت ست بقول علیہ السلام ان خلافتہ بعد سے ثلثون سنۃ ثم یموت بعد
 عضو ضا پس چون زمانہ خلافت نبود حسین مہاجر اطلب ان برخواست بالفرض اگر یا و رسید از جملہ ملوک
 عضو ضا شدی دوم انکہ چون خلافت نبود سلطنت بود و سلطنت ارث جاری است پس بزرگوار
 ملک پدر خود بود حسین مہاجر او میراث او منازعت کرد جواب انیست کہ این اعتراض ہم از جہانت و کتب
 منقرض است میراث چنانچہ و خلافت جاری نیست همچنان در سلطنت ہم جاری نیست بہر حال میراث
 جاری میشود ان ملک است بکسریم و ان سب و ہم بہر جائز است اگر در سلطنت حکومت میراث
 جاری شدے بچ و ہم نیز جائز بودے و ان باطل است بالاتفاق۔

ملک میراث نیاید کے	تا نزد تنج دو دستی سے	نت
و انچہ گویند کہ در و خلافت متفقہ شدہ بود یعنی ان ہم غلط فہمدہ اند یعنی ان ان نصیبت کہ اگر کسی قابل خدا	ہم باشد او ہم ملک عضو ضا است پس لازم خواہد آمد کہ مدعی انرا از ان دعویٰ علیہا السلام نیز ملک	

عضوض باشند باطل بالاتفاق بلکہ بخلاف انیس که خلافت را شصت و نهم سال باشد بعد از آن
دوره ملک عضوض است گاه خلیفہ باشند گاه ملک لما فی شرح عقائد النبی للفقہان فی الرداۃ الخلافۃ
الکاملۃ التي لا یشوبها شی من الخلفۃ وقیل عن المتابعۃ بکون ثلثین سنۃ و بعد ما قد تکون و قد لا تکون
و اگر گویند کہ چرا امام حسین ۴۰ قامت نفرو و تا ازین بجا بارستہ شدے و باعث قتل البیت نشدے
جواب انست کہ خود حسین ۴۰ معذرت این امر بیان نموده و قیل کہ ابن زبیر ادا شوی و او کہ دم کہ ساکن باش
گفت ان ابی حدیثی ان لما کبش استحل حرمتها فما احب ان اکون انا ذلک الکبش و الله لان قتل منها
بشبر احب الی من ان اقل فیہا دلان اقل عابجا منها بشبر من احب الی من ان اقل عابجا منها
بشبر و ایم الله لو کنت فی حجر مایۃ من هذه الامم لاستخرجونی حتی یقضوا الی حاجتہم و الله لبعثن کما
اعتدلتہ یهود و نساء البیت کذا فی الکامل لابن اثیر و یحیی بن چون عثمان رخ وقت محامره غیور بن شعبه
شورت و او کہ در کہ ساکن شو گفت نمیتوانم چرا کہ از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام کہ در کہ شخصی مدخول
شود کہ او را عذاب نصف عالم باشد کذا فی روضۃ الاحباب بن سبیل الخبایب قامت در کہ تو انست نمودن

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رخ در شواہ النبوة و روضۃ الاحباب آورده کہ و سہ امام
چهارم البیت از ائمہ اثنا عشر گنیت ادا ابو محمد و ابو الحسن و ابو بکر و ابو القاسم نیز گفته اند العکاب الخبایب بن العابدین و
سید العابدین و سجاد و ذوالنقبات است و ابن حسام مر قوم ساخته کہ زرکے و امین نیز از علماء القاب و است
ابن خلکان گوید کہ یقال لہ علی الاصف در شواہ آورده کہ ولادت او در مدینہ اتفاق افتادست و ثلث و ثلثین و قبل سنۃ
ست و ثلثین و در روضۃ الاحباب آورده کہ ولادت او بر دایت اصبح نجم شعبان و ثلث شعبان بن خلکان نیز در جمیع کتب
و ثلثین و قبل سنۃ سبع و ثلثین و قبل ست و ثلثین و قبل ثلث و ثلثین در مدینہ اتفاق افتاد و در روضۃ الصفا آورده
و در یوم البیعتہ و یقال بوم النیس فی نصف من نبادی الاخر و قبل تسع خلون من شعبان و فی روضۃ الاحباب طاب
جنباب بر دایت اول کہ فتح را اکثر ارباب اخبار است در زمان شہادت امیر المؤمنین علی رخ و سبب کہ بود

و در وقت وفات امام حسن را ده هزاره ساله و در عایشه که بلاست و سه ساله از ان حادثه
 سی و چهار سال دیگر عمر یافته در مدینه منی سنه خمس و تسعین انتقال نموده و برقیع پهلوسه عثم خود امام حسن
 مدقون گردید و در قبر عباس علم رسول صلی الله علیه و سلم مدفون است مدت عمر پیرش بدین روایت
 پنجاه و هفت سال باشد و اوقات امامت سی و چهار سال بقول امام یاقمی و دیگر مورخان انتقال
 او در سنه اربع و تسعین اتفاق افتاد و به اخذ الذم می در شواهد النبوه همین روایت مأخوذ است ابن
 خلکان گوید توفی سنه مبع و تسعین و قبل ثمنین و تسعین محمد الله مستوفی گوید که با اعتقاد علی
 شیع و دیدن جد الملک او را زهر داد و از ان سبب انتقال یافت که زانی و روفه و فی طبقات انصراف
 لا قتل نبوه کان عمر ثلثه عشر سنه و توفی فیما بالقیع سنه تسع و تسعین و جو ابن ثمان و خمین سنه
 و حملت راسه الی مصر و دنت بالقرب من مجراه الماء الی النطقه بمصر القتیقه راین هر دو قول
 محض ضعیف است چرا که کتب نوین بخانجه در وقت تالیف این کتاب پیش نظر است و ان اصلا ذکر پیدان
 سر انحضرت مذکور نیست و علاوه ان در دافعه که بلاسن انجذاب بر روایت اصح و اکثر است و سه ساله دیگر
 امام محمد باقر و اوقات سه ساله بود پس یزیده سالی صورت زبند و غالباً طائشته و عشرين سببه بود دست
 از سه و کاتب حرفین اخیرین یاد نون ساخط شده باشد و الله اعلم و مادر و سه شهر بانو است و دختر زو
 جردا و ملوک بنم که از اولاد نو شیردان عادل است که زانی انشوا و پدر و سایر الکتاب علی الاتفاق و در وقت
 الاحباب از مرآة انجلمان و فصل الخطاب از برج الابرا از مختصری نقل میکنند که در زمان عمر بن الخطاب
 که سیایای فارس در مدینه رسیدند و دختر زو جردان میان بود و امیر المومنین علی فرمود که یا مائت
 ملوک ان معامله توان کرد که با دیگران امیر المومنین فاروق اعظم را بر سید که طریق بیع و شراست ایشان
 چگونگی است امیر المومنین علی را جواب داد که قیمت این هر سه دختر مقرر باید کرد تا مردم من ایشانرا معلوم
 نموده هر کس که خواهد اداای ان قیام نماید امیر المومنین عمر بن مویب فرمان داد و امیر المومنین علی ان سکه
 دختر را خرید و یکی را امام حسین و دیگری محمد بن ابی بکر و سیومی بعد از مدینه عمر بن مویب و حسین را از طعن
 او علی بن الحسین و محمد را از ان مستوره قاسم و عبد الله را از ان عقیقه سالم متولد شدند پس علی بن الحسین
 و قاسم بن عمر و سالم بن عبد الله پسران خاله یکدیگر میباشند و فی تاریخ ابن خلکان گویند که از روایت و ماوراء
 بن الحسین بر روایت مشهور شهر بانو نام داشت و قبل شهر بانو و قبل شاه زنان و قبل سلاخ و قبل غزاله

و از این حسام مملکت که نام او خلدی التی سبابا امیر المومنین علی شاه زمان در تخرجه قوی علی المواقفی
آمده که چون لشکر بانو در میان سلبایا مخصوص بر سر فرزند رسید در آنوقت کبرایه محاسب از مهابج
و انصار در آن محل حاضر بودند و شهر بانو با علم و ظل شاهانه رو بروی امیر المومنین عمر بایستاد و بختاب
فرمود که زیور با سه دوی باز گیرند و او را در بیج من بزمید و از دست شخصی از حاضران مجلس نزد دوی
رفت باز زیور با زوی باز گیر و شهر بانو شش بروی زد که آن شخص بروا افتاد امیر المومنین در غضب شد و
گفت که تمام این ازین دختر باید گرفت امیر المومنین علی که از حضور مجلس بود برخاست و گفت که من
از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اگر متواتراً غریز قوم ذل و غنی قوم افتقد و عالمایعب ایچمال
و شک نیست که این دختر از غرق قوم ذل و غنی ایشان است این زمان ذلیل و فقیر گشته پس خوب
فرمان نبوی مورد مراحم است امیر المومنین عمر این تفریح خوش آمد از سران مقام او در گذشت بعد از آن
گفت این دختر را که در میان شما نگاہی بجای نه دختر نمودید که پوشیده نگاہی بحسین ابن علی را
دارد امیر المومنین بخندید و گفت این دختر حنفت خود نمود و پسند نمود که دیدم که پوشیده نگاہی بحسین میدارد
از سه خوب پسند نمود که حسین درین محل نسبت به کس حسن و طایفه دارد که دیگران ندارند و نسبی
ماست سیرت پاکیزه دارد پس بحسین علیه السلام نمود و گفت این دختر حنفت زیور است و لباس و مع
کنزگان بپوشاید و از جانبین بدست بسوی تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیر المومنین
علی را برخواست شکرانه امیر المومنین عماد افرومود و انداخته از آنجا نمود و بر دو حسین سپرد و بی تاریخ ابن فلکان
دیدی عتاه بن مرید بن ولید الاموی المعروف بالناتق دکان قتیبه بن مسلم الباهلی امیر خراسان را با حق
و دولت افرس و قتل فرزندین بزر و در المدکور بیت با نیش اے حجاج بن یوسف النخعی دکان پوشید
امیر الحارثی و خراسان و قتیبه نایب بخراسان فاسک الحجاج احدی البتین نفسہ دارسل الاخری
اے الولید بن عبدالملک خالده بن مرید الناقص و اسمها شاه فرید و عک المبرور نے کتاب الکامل اشار
بر دوی عن رجل من قریش لم یسم نتاکال کنت اجانس سید بن السیب قتل یوسف بن یوسف بن یوسف بن یوسف
قتلت اخی قاتله بکانتی نقصت فی عینیہ فاحملت حتی دخل سالم بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب فلما
خرج من عنده طلبت باعم من هذا فقال یا سحمان اللہ العظیم تحمل شیء هذا فاجانس تو مک هذا سالم بن عمر بن الخطاب
بن عمر قتلتمن ارفقال قتلہ قال فما تاه انفا سم بن محمد بن ابی بکر الصدیق مجلس عنده ثم مضی

قلت یا عم من هذا قال الحسن بن ابی طالب عجب هذا القاصی محمد بن ابی بکر قلت نفس امه قال فتاة
 فامهت شیاً حتى جاده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سلم علیه ثم ضمن قلت یا عم
 من هذا فقال هذا الذی لایسع مسلماً ان یجمله هذا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام قلت
 من امه فقال فتاة قلت یا عم را بنی نقصت من عینک مین قلت لک امی فتاة انما یسوی لاد اسوة
 قال فجللت فی عینیة جدایین شهر بانه یادریر یا ناقص است بوقیته بن سلم البابی میر خراسان
 هرگاه آخر شد دولت فرس و کشته شد فرورین یزد و در فرستاد و در خورش را بسوسه محاج بن
 یوسف الشقی که بود انوقت امیر عراق و خراسان بوقیته نائب او در خراسان پس نگاهداشت حاج
 دختر را برای خود و فرستاد دیگر بایسوسه و یزد بن عبد الملک پس انکید یزد ناقص را و نام ان
 دختر شاه فرید بود و حکایت کرده است مبر و نیست مثل ان از مردی از قریش و نه نام برد او را گفت
 بودم من بنشین سید بن السیب پس گفت سعید روزی بمن کیست احوال تو پس گفتم مادر من جاریه
 است پس گویا ناقص شدم در چشم او پس مہلت دادم حتی که داخل شد سالم بن عبد المہدی بن
 عمر بن الخطاب پس هرگاه بیرون رفت از نزد او گفتم سعید را لے عم کیست این شخص گفت سحان المد
 یا نیدانی مثل کسی این کس از قوم تست این سالم بن عبد المہدی بن عمر است گفتم پس کیست مادر او پس
 گفت مادر او جاریه است گفت فرشی که پس آمد قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق پس نشست یزد و سعید
 بعد از ان رخصت شد گفتم لے عم این کیست گفت ابانید اسے نویشا و ندان خود را مانند این مقام
 است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتم کیست مادر او گفت مادرش جاریه است بعد از ان مہلت
 دادم زمانے ما که آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پس سلام کرد و بروی بعد از ان
 رخصت شد گفتم لے عم این کیست گفت ابن نمکس است که مسلمان را گنجایش نمکند ناد و سکن این
 علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیه السلام گفتم کیست مادر او گفت مادر او جاریه است پس
 گفتم یا عم دیدم که ناقص شدم در چشم تو و قیتمه گفتم تو که مادر من جاریه است یا نیست مرا بایشان
 آتد گفت پس بزرگ شدم در چشم او هر انہ و فی کتاب الحارث لاین قتیبة ان ام زین العابدین سند
 سبوح قال لما سالتہ و يقال لما غزاة حلب لما بعد الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
 بن زبید فموا علی بن الحسین الامامہ روی علی بن محمد بن عثمان بن علی بن ابی طالب امه من مولاه

مدعی جبار بن قریظ بن کعب بن عبد الملک ابن مردان بن غیر و بزرگ مکتب البیزین العابدین بقدر کان کرم فی
 الله اسوة حسنة و قد افحق رسول الله صلی الله علیه وسلم صفیة بنت حمی بن اخطب و تزوجها افحق زید بن
 حارثه و زوج بنت عنته زینب بنت جحش یعنی حکایت کرده است عطاء بن قتیبه در معارف که مادر زین
 العابدین سیده بود ناشی سلامه و گویند غزاله خلکاح و او را بعد از پدرش حسین بانی سید مولی حسین بن علی بن ابی طالب
 پس بعد از او برادرش علی بن الحسین آورد و این حکایت کرده است علی بن محمد از عثمان بن عثمان که نکاح کرد ابو علی بن الحسین
 خود را با غلام خود و از او کرده جاریه خود را و نکاح کرد او را زین العابدین بنی شت عبد الملک ابن مردان غیرت و داند او را
 پس نوشت زین العابدین بسوی وی که بود شمارا اقتدا سے نیک بر رسول الله بدرستی که از او کرد رسول
 الله صفیة بنت حمی بن اخطب را و نکاح کرد او را از او کرد زید بن حارثه را و نکاح کرد با و دختر عمه خود زینب
 بنت جحش را میگویی و گفت که این قتیبه درین روایت متفق است و در هیچ کتاب دیگر دیده نشد و اتنی و در حقایق المصیبتا و درده که
 امام زین العابدین را مادی رضای بود از جوری پدرش او را بود افحق که بلا نکاح زید داده بود و انتی میگویی
 مولف که دل گواری میدم بر راسته ابن روایت در شهر بانو انوقت عمر او از پنجاه تجاوز نموده قریب
 رسیده و صاحب اولاد بود و ضرورت نکاح و موقع ان نداشت و الله اعلم بحقیقه الحال و فی روفته المصفا
 عن برج الابرا که امیر المومنین علی حریت با بن جابر خنفر را بکومت بعضی از بلاد مشرق فرستاد و درین
 دو و تفرقه و خبر و راه دست آورده بخدمت آنحضرت آورد و حضرت مقدس امیر المومنین علی شهر بانو را بفرقه
 خود حسین داد و دیگر را که ساقه بکیان بانو بود به محمد بن ابی بکر انسانی داشت تا بخواست از یک خواهر امام
 زین العابدین تنوید شده و از خواهر دیگر قاسم ابن محمد تاهامی اولاد حسین رضاز علی بن الحسین است از فرزندان
 دیگر عقب نموده قال ابن خلکان لیس الحسین عقب الامن و دل زین العابدین بنده او و او احد الایته اثنا عشر
 و در روفته الاحباب مذکور است که باتفاق جمیع موفین نسبت سایر ائمه معصومین و جمیع سادات حسنی
 بعلی بن الحسین که ملقت است زین العابدین ملحق میشود و از دیگر اولاد امام حسین اولاد نموده پس امام
 زین العابدین جامع است در میان نبوت و سلطنت و ولایت و امامت و قال ابن خلکان کلان
 بقال زین العابدین ابن ابی خرقین لقوله صلی الله علیه وسلم مد تعالی من عباده خیرتان فیخرج من العرب
 قریش و من العجم فارس یعنی گفت ابن خلکان و بود که گفته شد بر اسم زین العابدین پس و نیک است
 بقول بنی علیه اسلام که خدا را زبنه گان و نیک است غیرت عرب و قریش است و غیرت بنی عجم فارس است

امام شافعی

قال ابن خلکان مناقبہ کثر من ان تھوکان اہل المدینۃ یکرمون الخاندات الاموال وحتی نشانیہ علی
بن الحسین ۴ وقاسم بن محمد و سالم بن عبد اللہ فقاوا الناس فقھا ودرما فرغبت الناس فی السراوی یمنی
مناقب او پیش تر از ان است کہ حجر کردہ شود و بود و نماہل مدینہ کراہت میداشتند از گرفتن اہم ولد تا آنکہ
پیدا شد و میان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد اللہ پس فائق شدند بر مردمان از بدہ
فقہ و وسع پس راغب شدند بر گرفتن جاریہ در صواعق او و ردہ کہ زبن العابدین بن الحسین رفق خلف صدق
ابا و جد او خود بود و از روی علم و علم و زہد و عبادت در روضۃ الاحباب او ردہ کہ علمای اہم و فضلاء بنی
اوم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رفق با حسن ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری
و کثرت طاعت و پرہیزگاری از کافہ سادات عالم و منتسبان حضرت فاطمہ الانبیاء امتیاز تمام داشت و
ہموارہ ہمت عالی نہمت بر تشیید تو اندیشہ شریعت و تہذیب ملت حنیف و اشاعت جو و نہایت
و اضافہ لطف و حرمت میگذاشت اما از فضل و سیادت علامات علم و سعادت از انصاف بہ انوش سابع و انوار سروری
و امامت انار دین پروری کرامت از حدین شایع سنت سیدہ مصطفویہ از حرکات و سکناتش ظاہر و سرور فیہ و تقویہ و فیہ
و قولہا من حسن خلق امام حسن احسان فدا نش پید و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش بود

سر و گلزار دین امام علی	با طش پر ز فیض لم یز
ذات او منظر صفات رسول	بر و در معجزہ علی و قبول
بود چون حسین عرفانش	شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان سپہر کرامت بر منہ مشید امامت بموجب وصیت اہل بزرگواری مقرر بود و در روضۃ
الاحباب از مستحقین و در روضۃ الصفا نقل کردہ کہ ابو علی زیاد بن رستم گفتہ کہ در مجلس امام جعفر
صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المومنین علی رضہ در میان آمد گفت صادق کہ یکس را طاقت علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم از امت نہا شد کہ علی را اگر چہ آنکس علی مروی کند کہ روی او در میان بہشت و فیض
باشد یعنی از ثواب او اید و از عذاب او خائف باشد و یکس از فرزندان داہلیت انحضرت
با و انقدر مشابہت نہ داشت در لباس و علم و تقوی کہ علی بن الحسین داشت در صواعق و حرمت و تاب
خلکان در روضۃ الاحباب و ہمزہ در بسیارے از کتب معتبرہ و تحقیق فرزند قی شاعر و بروی ہشام

بن عبد الملک شہرست و مولانا عبد الرحمن جامی تاملی قصیدہ مع ترجمہ قصیدہ منظم صادر ہو اور لا قصیدہ منظم نقل کنم بعد از ان ترجمہ او و قصہ او از نظم مولانا جامی کے کہ در سلسلہ الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط ان ظاہر شود اصل قصیدہ از ابن خلیکان نقل افتاد

<p>ہذا الذی تعرف البطحا و طائتہ ہذا ابن خیر عباد اللہ کلمہ اور اتر قریش قال قافلہا یمنی الی ذرۃ الفرائی قصرت یکاد یسکہ عرفان راحتہ نہ کفر خیز ران ریجہ عنق بہنہ حیا و او بہنہ من مہابتہ نیشق نور اللہ عن نور غرتہ منشقتہ من رسول اللہ متعہ ہذا ابن فاطمہ ان کنت جاہلہ اللہ شرفہ قدما و عظمہ فلیس تو لک من ہذا بضایرہ کلتا یدہ غیاث عم نقصا سہل الخلیفۃ لا تخشے ہواورہ حال انقال اقوام اذا قد حوا ماطل لا قضا الا فی نشدہ لا یخلف الوعدا مولیٰ یقینہ عم البر تبالبریۃ بالاحسان من شہر جسم دین و بغضہم ان عد اہل النبی کا ذوالیتمہ</p>	<p>والبیت بعرفہ والحل والحرم ہذا النقی النقی الطہا ہر العلم الے الکرام ہذا نبی الکرم عن یلمہا عرب الاسلام والجم رکن الحظیم اذا ما جاریہ سلم من کف اروع فی عنینہ ششم فما یحکم الاحسین تبسم کاشش کجاب من اثرا فما انظم طابت عناصرہ والنجم والشم بجدہ انبیاء اللہ ختموا جری بذاک لسنہ لودہ العظم العرب تعرف من ما کرت والجم تستوکفان ولا یعود ہما عدم یزینہ اشنان من الخلق والشم حلوا الشایل تحلو عندہ نعم لولا التشمہ کانت لا وولہم رحب الفضا وادیب عین یقرہم عنہا انیاد اللہ طاق والشم کفر و قرہم سہم و مقصم او قیل من خیال اللہ قیل ہم</p>
---	---

لست قطع جواد بعد غایتهم
هم اینوقت اذ انا از ته از دست
لانیقص بالقریب من اکنهم
مقدم بعد ذکر السد ذکرهم
یاب لم ان کل الذم ساقتم
ای الخلاق لیست فی رقابهم
من بعن السد یعن اولیته
پو عبد الملک بنام هشام
مینزد اندر طواف کعبه قدم
استلام حجر ندادش دست
ناگمان نخبه بنه دوسه
در کسار بها و حله نور
هر طرف میگذاشت بهر طواف
زد قدم بهر استلام حجر
شاهی کرد از هشام سوال
از جهالت در ان تطل کرده
گفت شناسش ندانم کیست
بوفراس ان سخن ورنادر
گفت من می شناسم نیکو
آنکس است اینکه که دلمی
حرم دحل و بیت در کن حلیم
مرده سعه صفا حجر غزات
هر یک ادب قدر او عارف

جاء

ولا بدایه هم قوم و ان کر مراد
والا نسا اسد الثری و الباس مقدم
سپه نذ لک ان اثر و دوان عدم
فی کل بدیه و مضموم به الکلم
حتی کریم و اید بالندسه و یم
لا ذلیته حسدا اولهم
والدین من میت هذا ناله الالم
در حرم بود باها سیه شام
لیکن از اردو هام اهل حرم
بهر نظاره گوشه نبشت
زین عباد بن حسین علی
بر حرم حرم فکند عبوره
در صف خلق فی فناد شکاف
گشت حاسه ز خلق راه گذر
کیست این با چنین جبال جلال
در شناسایش تجا اهل کرد
مدنه یا یانی با کس است
بود در جمع شامیان حاضر
زد چه پسته لبوی من کن رو
نزد فو نویس و خیم و منسا
ناد و ان مقام ابراهیم
پسبه و کوفه کر بلا و قرابت
بر طلو مقام ه و واقف

تقوۃ العین سید اشهد است
 میوه بلخ احمد مختار
 چون کند جان در میان کش
 که بدین سر در ستوده شیم
 ز دره عزت است منزل او
 از چنین غرور دولت نسا هر
 جدا و را بسند تمکین +
 لایح از روی دی فرخ پری
 طلعتش آفتاب روزافروز
 جدا و مصداق هدایت حق
 ز حیا ناید شش پسندیده
 خلق از و نیز دیده خوابانند
 نیست بے سبقت تبسم او
 در عرب در عجم بود مشهور
 همه عالم گرفت پر تو خور +
 شد بلند آفتاب برا فلاک
 برنگو سیرتان و بدکاران
 فیض ان ابر بر همه عالم
 هست از ان معشر بلندایمین
 حسب ایشان دلیل مدعی فاق
 قرب شان پای جلود جلال
 گر شمارند اهل قوسے رایج
 اندر ان قوم مفتدا با شند

ز هر که شایخ دو حد دهر است
 لاله راغ حیدر کرار +
 رود از خنجر زبان قریش +
 بنهایت رسید فضل و کرم
 حامل دولت است محل او
 هم عرب هم عجم بودت صر
 قائم الانبیا است نقش و نگین
 فایح از خوسے و شیم وفا
 روشنائی خنرای و ظلمت سوز
 از چنان مصدق شده مشتق
 که کثا بد بر و کس دیده
 که نهایت نگاه نتوانند
 خلق را طاعت تکلم او
 کومانش منقل و مغسور
 گر ضریری ندید از ان چه ضرر
 بوم از ان گرفت بیه چاک
 دست او ابر سویت باران
 گر بریزد و نگر دد کم +
 که گذشتند از وج طیمین +
 بغض ایشان بیل کفر و فاق
 بعد شان مایه عتو و ضلال
 طایبان رضای موعے را
 و اندر ان خیل پیشوا با شند

گریه پر سندان سنان کفر
 بر زبان کو اکب و انجم
 هم غیو ث اندی اذ و بسوا
 ذکر شان سابق است در خواه
 سر بر نامه رار و اج افزای
 ختم بر نظم و نشر را الحقی
 چون هشام ان قصید و غز
 کرد از آغاز تا باخر گوش
 بر فروق گرفت حالے دق
 ساخت و چشم شامیان خواش
 اگر کش چشم راست بن بود
 دست بیداد و ظلم نکشادی
 ز اسان مهربی دهر پر تو
 ز اسان شمس و رخشد فاش
 قصه مدح بومسراس رشید
 از درم بهر ان نیکو گفتار
 بو فراس ان درم نکره قبول
 بود از ان مدح بے نوال و عطا
 همه جا از براس هر سبج
 تا فتم سوے این بیخ عنان
 طلقه خالصا و حبه السد
 قائل زمین العباد و العباد
 زانکه ما اهل بیت حسا نیم

سالی من خیار اهل الارض
 پنج نطقه نماید الا هم
 هم یو لک شامی اذ انبوا
 بر هر خلق بعد ذکر السد
 نام ایشان است بعد نام خدای
 باشد ازین نام شان رونق
 که فروق همین نمود انشا
 خوش اندر رگ انقص و جوش
 بچو بر مرغ خوشش نو و عقیق
 حبس فرمود بهر ان کارش
 راست کردار و راست دین بود
 جاسے ان حبس غلغش دادی
 بر زمین سگ همین زند و عو
 بر زمین کورے شود و خفاش
 چون بدان شاه حق شناس سید
 کرد حالے روان ده و ده هزار
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکه عمر شریف راز خطا
 کرده ام صرف در بیخ و بیج
 بهر کفارت چنان سخنان
 لا لان استفیض ما اعطاه
 مانودیه عوض لا زتا و
 هر چه دادیم باز نستانیم

قطره از باها نگرود باز	اگر بودیم بر شیب و فتنه
نقشه مکتس مادر گسوی ما	افتابیم بر سپهر مسدود
گشت بینا قبول کرد درم	چون قزوق بان و قاذو کر کم
هر چه آمد از و چه رود چه قبول	از برای خداے بود رسول
میکنم من هم از قزوق و ق	بود از ان هر دو قصدش الحقیق
که رسیدش از ان خسته مال	رستمه زان سحاب لطیف و نوال
پندم از دولت ابد طر فنی	زان حرفیم اگر سر بزنم
چون شنید ان نشید در از شن	صادقے از مشیلخ خرین
بس بود این عمل قزوق را	گفت نیل مرا مخفی حق را
بر نیاید نجات یافت نجات	گر بزنیش زو فرزند جنات
مستحق شد ریاض رضوانرا	مستعد شد رضاے رحمن را
کرد حق را بر اسے حق ظاهر	ز انکه نزدیک ساکم جایز

و در تصوات او درده که قزوق در ایام حبس نهشام را بچو کرد چون واقف شد بانیم کسی فرستاد تا او را بیرون کند
 اما حاکم در عهد عبادت و سخاوت او رضا بن حبس در مصوات او درده که امام زین العابدین
 عفو بسیار کرد و فرمود از کسانیکه با دے خصومت دے او بے سبک و دزد چنانچه مردیست که ششے و سبب
 اکبر و تلافی نمود و او را بر دے خود نیاورد از دے او اعاض نمود و آن شخص بنا بر از او دے گفت که ترا
 کردم امام فرمود من نیز از ان اعاض نمودم این اشاره است بقول خداے تعالی خذ العفو و امر بالمعروف
 و اعرض عن الجالبین و از سخنان دے است که گفت اگر ندلت و غواری یا بکم از کسے شادی و مسرت
 من بیشتر است از انکه شتر سرخ مویا بکم در دوفته الصفاد و ده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرده که ششے
 از اهل بیت نزد علی بن الحسین رفته با دے سفاکت بسیار کرد و او را بجای فسوت گردانید اما علی
 بن الحسین رم باو بیخ نفع سخن گفت و بجواب دے قیام نمود و بعد از مراجعت آن شخص بانجے که در دست
 او بود گفت نیز اتم که با من بیاید تا جواب انرد گویم هر قبول کردند امام نعلین در پاسے کردم با و هفت
 و میگفت انکاملین الفیضا و الصالحین عن الناس و اندک حجب سنین پاران ازین سخن دانستند که هیچ

از انجناب ظاهر خواہد گذشت کہ موجب انزال مودی باشد چون بہ وقت افاق اور سیدہ را کرد و اے غلام
 انشخص با خاطر بریشان بیرون آمد چہ قصہ کرد کہ امام چہ انتقام آئندہ امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من انچہ گفتے اگر نفس من موجو باشد از ان استخفا میکنم و دوست و درامن تو بہ و انابت
 نیز کم و اگر موجو نیست خداے تعالیٰ ترا بیا مژدہ و از تو عفو کند و مژدہ من چوں ابن سخن شنیدہ می
 ہر دو چشم او بوسہ او و زبان تناسے او کشادہ و گفت بل قلت نیک بایس نیک انا حق بہ
 و بامرہ تو گفتہ خبر یکہ در تو موجو نیست و من بدان سزاوارترم آدی گوید کہ این شخص یکی از اولاد حسن علی بود
 اما سخاوت انجناب کہ شہد از ان و نقد ززدق گذشت کہ براے قصیدہ کہ در عرج انجناب
 گفتہ بود و دوازہ ہزار درم عطا فرمود و فی اعلام الاخبار للکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات و مرقانی
 و اخبار الدول اور دہ علی بن الحسین تصدق سر او بقول صدقۃ السیر لطفی غضب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا ناس من اہل المدینۃ ہمیشون لایرون من این معاشم غلامات علی بن الحسین رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ نقدہا کا کا نو تو ن لیلہا اے منازل ہم علمہا ان معاشم کانت من علی بن الحسین رضی اللہ
 عنہ یعنی علی بن الحسین رم صدقہ میداد مخفی و میگفت صدقہ مخفی فروئے نشانہ غضب پرور و کار را و
 گفت محمد بن اسحاق کہ بود در مردمان از اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نمیدانستند کہ از کجا معاشش ایشان
 ہم میرسد پس چون ببرد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ کم کرد و انچہ میافتد شب و در منازل خود پس نشند
 کہ بود معاشش ایشان از علی بن الحسین رضی اللہ عنہ -

اما عبادت انجناب جدی بود کہ بچشم از انہای روزگار از مسابقتہ نیست نمود و در محو احق آورده کہ ابن مثنیٰ از عبادہ خود
 کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم شستہ بود و حسین در کنار آنحضرت بود و مرا گفت اے جابر بن
 راسبے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید سنا دی ندا کند بایکہ سید عابدین خیر
 سپر حسین کہ نام او علی است بر خیز و اے اخر الحدیث و منتخب السیر و روضۃ الصفا آورده کہ ذوالنفات
 اور اوجہتہ الگویند کہ از کثرت عبادت موضع سجود سے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواہد النبوت و منتخب
 و روضۃ الاحباب آورده کہ سبب آنکہ و بر این العابدین تعجب کردند کہ کیشب در نماز تہجد بود و شیطان
 بصورت آرد ہا تمثیل شد تا ویرا از عبادت مشغول سازد و بوی بیج التفات نکرد آمد و انگشت پاسے
 ویرا گرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد کہ دردناک شد ہنوز نماز خود را قطع نکرد پس خداے تعالیٰ

امام شافعی

قال ابن خلکان مناقبہ اکثر من ان تحصروا کان اهل المدینۃ یکرهون الخافا مات الاموال وحتی نشا و نیم علی بن الحسین ۲ وقاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و فاقوا الناس فقیہا و وصفا و غلب الناس فی السراۃ ینی مناقب او پیش تر از ان است کہ جعفر کردہ شود و بود و نداشت مدینہ کراہت میداشتند از گرفتن ام ولد تا آنکہ پیدا شد و میان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پس فائق شد و بزم مردمان از مدینہ فقه و علم پس ماغب شد بگرفتن جاریہ و صواعق آوردہ کہ زین العابدین بن الحسین رخصت صدق اباء و اجدا خود بود و از روی علم و علم و زہد و عبادت و در روضۃ الاحباب آوردہ کہ علمای اہم و فضلاء بنی اہم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رخصت ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری و کثرت طاعت و پرہیزگاری از کافہ سادات عالم و منتسبان حضرت خاتم الانبیاء امتیاز تمام داشت و بمواریہ بہت عالی نہمت بر تشییع تو از مدینہ شریف و تہنید ملت حنیف و اشاعت وجود و نجابت و اضافہ لطف و محبت میگذاشت امارت فضل و سیادت علم و سعادت از ناحیہ بیاویش سالیق و انوار سروری و امامت انار دین پروری کرامت انجمن پیش لایع سنت سیدہ مصطفویہ از حرکات و سکناتش ظاہر و سرور فیہ و تقویہ و فاعل و اتقان پیش چہ حسن اخلاق امام حسن احسان فرادانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش پیدا

سر و گلزار دین امام علی

ذات او منظر صفات رسول

بود همچون حسین عرفانش

با طش پر فیض لم یز س

بر و در بحر علی و قول

شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان سپہر کرامت بر منہد مشید امامت بموجب وصیت امامی بزرگوار مقرر بود و در روضۃ الاحباب از مستقصہ و در روضۃ الصفات نقل کردہ کہ ابو علی زیاد بن رستم گفتہ کہ در مجلس امام جعفر صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المومنین علی رضہ در میان آمد گفت صادق کہ یکس را طاقت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از امت نباشد کہ علی را اگر چہ آنکس علی مروی کند کہ روی او در میان بہشت دفع باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد و یکس از فرزندان او بہیت انحضرت باد انقدر مشابہت نہ داشت در لباس و علم و تقوی کہ علی بن الحسین داشت و در صواعق و محرقہ قلاب و خلکان و در روضۃ الاحباب و غیرہ در بسیارے از کتب معتبرہ و کتب فزوق شاعر و بروی ہشام

بن عبد الملک پشاور است و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصه رابع ترجمه قصیده بنظم سادورد و اولاً قصیده در کمال
نقل کنم بعد از آن ترجمه او و قصه او از نظم مولانا جامی که در سلسله الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط
ان ظاهر شود و اصل قصیده از ابن خلکانی نقل افتاد

هذا الذي تعرف البطحا ووطاة
هذا ابن خير عباد الله كلم
اواراة قریش قال فاهلها
يمني الی ذروة الغراتی قصرت
يكاد يسكه عرفان راحت
نفي كفه خيزران ريح عنق
يفض حيا و يفضي من مباحث
يشق نور الهدى عن نور غرة
منشقة من رسول الله بقة
هذا ابن فاطمة ان كنت جابله
الله شرفه قدأ و غلبه
فليس قولك من هذا بضايه
كلما يدري غياض عم نقصا
سهل الخليفة لا تخشع بواوره
حال انقال اقوام اذا قد حوا
ما حل لا قط الا في نشده
لا يخلع الوعدا مون يقينه
عم البرية البرية بالاسان نقشت
من مشرجه دين و بغضهم
ان عد اهل التقي كانوا يتهم

والبيت بعرفه والحل والحرم
هذا النقي النقي الطاهر العلم
الملك الكرام هذا بيتي الكرم
عن نيلها عرب الاسلام و النجم
ركن الحطيم اذا ما جالستهم
من كفت اروع في عرينه ششم
فما يكلم الاحسين تبسم
كاشش كحاجب عن اثرا فانا انظم
طابت عناصره و النجم و اشيم
بجده انبياء الهدى قد ختموا
جری بذاك رنة نوحه العظم
العرب تعرف من ما كرت و النجم
تستو كغان ولا يعرف بها عدم
يزينه اثنان من الخلق و اشيم
حلوا اشيايل تحلو عنده نعم
لولا التشهد كانت لاؤه لهم
حب الضاء و ديب عين يقرزم
عنما انفياء و الد طاق و اشيم
كفره قرزم بنم و بنم
او قيل من خيال لا راض قبل بهم

لست خج جواد بعد فاتیسم
 هم انیوشا اذانا زمت ازمت
 لا تیقص العشر بطن من اکفتم
 مقدم بعد ذکر الله ذکر هم
 یابے لهم ان کل الذم ساقتم
 ای الخلاق لیست فی رتابهم
 من بعون الله بعون اولیته
 پور عبد الملک بنام هشام
 یسر داند رطواف کجسم قدم
 استلام حجر ندادش دست
 ناگهان نخبه بنه دوسے
 در کار بها وصله نور
 هر طرف میگذاشت بهر طواف
 زو قدم بهر استلام حجر
 شامی کرد از هشام سوال
 از جالت در ان تعطل کرده
 گفت شناسش ندانم کیست
 بو فراس ان سخن ورنادر
 گفت من می شناسم فیکو
 آنکس است آنکه که دبطی
 حرم دخل و بیت در کن حطیم
 مرده سے صفا حجر نبات
 هر یک ادب بقدر او عارف

جاء

ولا بداییم قوم دان کر مواه
 والا سند اسد الثری والباس محمد
 سیان ذلک ان اثر و دان عدم
 فی کل بدو و عثوم به الکلم
 حتی کریم وایر بالندے ویم
 لا ذلیته هذا اول نعم
 والدین من بیت هذاماله الام
 در حرم بود باها مایه شام
 لیکن اندر دها م اهل حرم
 بهر نظاره گوشه نبشت
 زین عباد بن حسین علی
 بر جریم حرم گفت عبور
 در صف خلق فی قناد شکاف
 گشت خایه خلق راه گذر
 کیست این با چنین جلال و جلال
 فرخنا سایش تمهیل کرد
 مدینه یایانی باکے است
 بود در حج شامیان حاضر
 زوچه پرسی لبوی من کن درو
 نه درم تو قمیس و خیم و مناس
 نادوان مقام ابراهیم
 طیبه و کوفه کر بلا و فرات
 بر علو مقام اود واقف

قمره الصبیح سیدانشده است
 میوه باغ احمد مختار
 چون کند جاس در میان پیش
 که بدین سر در ستوده شیم
 ز رده عزت است منزل او
 از چنین غرور دولت ظاهرا
 جدا و را بسند تمکین
 لایح از روی دی فروغ پری
 طلعتش آفتاب روزافروز
 جدا و مصدر هایت حق
 ز حیا ناید شش پسندیده
 خلق ازو نیز دیده خوا بانند
 نیست بے سبقت تبسم او
 در عجب و در عجب بود مشهور
 همه عالم گرفت پر تو خور
 شد بلند آفتاب بر افلاک
 برنگو سیرتان و بدکاران
 خفیض ان ابر بر همه عالم
 هست از ان مشربند این
 حسب ایشان دلیل مدعی فاق
 قرب شان پابه علو و جلال
 گر شمارند اهل قوسه را
 اندران قوم مقتدا باشند

ز هر که شاخ دو حذر به خواست
 لاله راغ حیدر کرار
 روز از خمر بر زبان قریش
 بنهایت رسید فضل و کرم
 حال دولت است محل او
 هم عرب بهم عجم بود و تاص
 خاتم الانبیا است نقش و نگین
 فایح از غوسه و شیم وفا
 روشنائی فزای و ظلمت سوز
 از چنان مصدری شده مشتاق
 که کثابد بروی کس دیده
 کز مهابت نگاه نتوانند
 خلق را طاقت حکم او
 کومانش منقل و مفسر و
 گر ضربی نید از ان چه ضرر
 بومندان گریافت بهره پاک
 دست او ابر موسیت باران
 گر بریزد نغمه نگر و دم
 که گذشتند از وج طبعین
 نبض ایشان بیل کفر و نفاق
 بعدستان مایه متو و ضلال
 طالبان رضا و سوسه را
 و انده ان خیل پیشوا باشند

گرچه پرستند از اسنان باقرض
 بزبان کواکب و انجم
 هم فیوض الهی اذوبند
 ذکرشان سابق است در خواه
 سر بر نامه راجع افزای
 ختم بر نظم و نشر را الحقی
 چون هشام ان قصیده غز
 کرد از اغذتا باخر گوشتش
 بر فروق گرفت حالمی وق
 ساخت در چشم شامیان خویش
 اگرش چشم راست بن بود
 دست بیداد و ظلم نکشادی
 ز اسان سهری دهر پر تو
 ز اسان شمس درخشند فاش
 قصه مدح بومسراس رشید
 از درم بهان نیکو گفتار
 بوخراس ان درم نکرد قبول
 بود از ان مدح بے نوال و عطا
 همه جاز براسی هر سیم
 تا فتم موی این مدح عنان
 قلته ظالم و حبه السد
 قال زین العباد العباد
 زانکه ما اهل بیت احسانیم

سایلی من خیار اهل الارض
 بیج نفی نیاید الا حس
 هم لیوناشا شرمی اذنبوا
 بر همه خلق بعد ذکر السد
 نام ایشان است بعد نام خدای
 باشد ازین نام شان رونق
 که فرزدق همین نمود انشا
 خوش اندر رگ از غصبت جوش
 همچو بر مرغ خوشش تو اعقق
 جس فرمود بهران کارش
 راست کردار در است دین بود
 جانے ان جس خلقتش دادی
 بر زمین سگ همین زند و غو
 بر زمین کور می شود و خفاش
 چون بدان شاه حق شناس سید
 کرد حالمی روان ده و دو هزار
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکه عمر شریف را از خطا
 کرده ام صرف در مدح و مباحی
 بهر کفارت چنان سخنان
 لا لان استیفیض ما اعطاه
 مانودیه عوض لا زتا و
 هر چه دادیم باز نستانیم

ابرجو دیم بر شیب و فرزند	قطره از ما با نگرود باز
انتخابیم بر سپهر مسند	نقشه عکس ما و گرسوی ما
چون خرقه بان و ظا و کرطه	گشت بینا قبول کرد در دم
از برای خداے بؤ و رسول	هر چه آمد از و چه رود چه قبول
بود از ان هر دو قصدش الحق حق	میکنم من هم از فرز و قوق
رشته زان سحاب طاعت و نوال	که رسیدش از ان خسته مال
زان حربیم اگر رسد نرزنه	پندم از دولت ابد طرغنه
صادقے از مشایخ خرین	چون شنید ان نشید در از نشین
گفت نیل مرا سخی حق را	بس بود این عمل فرز و قوق را
گر خزانیش ز و فرزندات	بر نیاید نجات یافت نجات
مستعد شد رضاے رحمن را	مستحق شد ریاض رضوان را
ز انکه نزدیک سا که جایز	کرد حق را بر اسے حق ظاهر

و در صواعق آورده که فرز و قوق در ایام حبس بنشام را بچو کرد چون واقف شد بانمی کسی فرستاد تا او بیرون کردند
اما حاکم فیه و عبادت و سخاوت او رعنا بن محمد در مواعق آورده که امام زین العابدین
عفو بسیار که فرمود از کسانیکه باده خصومت دے او بے میکردند چنانچه مردیست که شغف و سبب
کرد او تغافل نمود و او را بروے خود نیاورد از وے اعراض نمود آن شخص بنا بر از اوے گفت که ترا سبب
کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خداے تعالیٰ هذا العفو و امر بالمعروف
و اعراض عن الجالین و از سخنان وے است که گفت اگر مذلت و خواری یا بکم از کسے شادی و مسرت
من بیشتر است از انکه شتر سنج مو یا بکم در روفته الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرد که شغف
از اهل بیت نزد علی بن الحسین رخ آمده بادهے سخاوت بسیار کرد و او را بجایب فسوت گردانید اما علی
بن الحسین رم با او بیخ نوع سخن گفت و بجا او وے قیام نمود و بعد از مراجعت آن شخص باینکه که مزاج
او بود گفت بنحو اجم که با من بیاید تا جواب انفر و گویم همه قبول کردند امام طلعین در پاسے کرد و پیاده رفت
و میگفت الکاملین الفیظ و العانین عن الناس و الدعیب الحسنین یا ران ابرین سخن و استند که هیچ

از انجناب ظاهر بخاطر آنکه گشت که موجب انرا مودعی باشد چون بدو قاق اور میسند اگر که اسے ظان
 انشخص باظاطر ایشان بیرون آمد چه قصه کرد که امام چه انتقام آئند امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من آنچه گفتی اگر در نفس من موجود باشد از ان انکشاف میکنم و دوست در دامن تو به و انابت
 میزنم و اگر موجود نیست خداے تعالیٰ ترا بیاورد و از تو عفو کند و مودعی چون ابن عمر شنید در میان
 هر دو چشم او بوسه داد و باقی شناسه او گشت و گفت بل قلت نیک بالیس نیک انا حق به
 در باره تو گفتیم چنانچه که تو موجود نیست و من بدان سزاوارترم و او کی گوی که این شخص کی باز آمدن منی علی بود
 اما سخاوت انجناب که شمه از ان در قصه زرد قی گزشت که بر اسے قصیده که در بیج انجناب
 گفته بود و دوازده هزار درم عطا فرمود و فی اعلام الاخبار الکفوی کان رضی الله عنه کثیر الصدقات و قوامی
 در اخبار الدوله او رده علی بن الحسین تصدق سر و بقول صدقه السر لطفی غضب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا اناس من اهل المدينة یعیشون لایرون من این معاشم طلا مات علی بن الحسین رضی
 الله تعالیٰ عنه فقد دامکانوا یو تون لیلای اسے مناز لهم فعلوا ان معاشم کانت من علی بن الحسین رضی الله
 عنه یعنی علی بن الحسین رم صدقه میداد غنی و میگفت صدقه خفه فروسے نشان غضب پروردگار را و
 گفت محمد بن اسحاق که بود در مردمان از اهل مدینه که زندگی میکردند و نمیدانستند که از کجا معاش ایشان
 بهم میرسد پس چون بمرد علی بن الحسین رضی الله عنه گم کردند آنچه میافتند شب در منازل خود پیش نشاندند
 که بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی الله عنه -

اما عبادت انجناب بجدی بود که بچشم از انبای روزگار از وسایقته منتوانست نمود و مودعی او رده که ابن دنی از عابدین روایت
 کرده که نزد رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بودم و حسین در کنار منخضرت بود و مرا گفت اسے جابر بن
 زبیر سے خواهد شد که نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید که سید عابدین بخیز
 سپر حسین که نام او علی است برخیز و اسے اخرا الحدیث در منتخب السیر و روضه الصفا آورده که ذوالنفات
 او را بجهت آنگونه که از کثرت عبادت موضع جود و سے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواهد النبوه و منتخب السیر
 و روضه الاحباب آورده که سبب آنکه در یازین العابدین تعجب کردند که یکشب در نماز تجمیع بود شیطان
 بصورت آرد و تامل شد تا ویرا از عبادت مشغول سازد و بویچ التفات نکرد و او را گمشد پاسے
 ویرا گرفت نیز التفات نکرد و پس جهان کرد که در دناک شد هنوز نماز خود را قطع نکرد و پس خداے تعالیٰ

بروی منکشف گردانید که آن شیطان است پس شام داد و طہانچہ زد و گفت دور باش خوار و ذلیل می ملون
 چون دور شد بر فراہ سہتاد و رنودا و ساز و دو تمام کند و از سہ شیند و قابلی را ندید کہ میگفت انت زین
 العابدین سہ بار و شہادۃ النبوة و زوہ کہ در میان شب سیالی میگفت ابن الزاہدون فی الدنیا و الزاہدون
 فی الاخرہ از جانب بقیع ہاتھے او اندو کہ او از ویرانے شیند و ویرانیدیکہ وہو علی بن الحسین در صراعت
 و شہادہ و غیرہ آمد کہ ہر گاہ وضو ساختہ گوندے زرد شد و لرزہ بر اندام و سہ افتادی چون یا
 ازان پرسیدندے فرمودے کہ میدانید کہ پیش کہ خواہیم ایستاد و شہادہ گفتہ و تہ در خانہ نماز میگذازد
 انش افتاد و وے در جہدہ بود ہر چند فریاد کردند کہ بابن رسول اللہ النار النار سہ خود از جہدہ بر نہشت
 چون آتش نبشت از وے پرسیدند کہ چہ چیز تر اغافل گردانید ازین آتش گفت آتش آخرت و
 فی خیار الدول للقرآن و سقط ابن لہ فی ہر فزع اہل المدینۃ لذلک حتی استرجوہ و
 کان قایما یصلی فی الحراب نمازال عن مکانہ فقیل لہ فی ذلک فقال ما شرت
 لانے کنتہ انما جی ربنا عظیماینے قرمانی در اخبار الدول آوردہ کہ افتاد پسر وے در چاہ پس جریخ فزع
 نمودند اہل مدینہ براسے اذنا کہ براوردند او را و بود کہ ایستادہ نماز میگذازد و در حراب پس تجنبید از مکان خود
 پس گفتہ شد برای او در ان امر گفت فرار نہ کرد چرا کہ بودم من کہ مناجات میکردم رب عظیم را و فی
 دول الفرائض و روضۃ الصفا کان یلیل فی الیوم واللیلۃ الف رکعتہ یعنی در ہر شب بارہ روزی ہزار رکعت
 نماز گذاردی در خلاصہ الحافظ صفی الدین و روضۃ الصفا از سفیان بن عیینہ منقول است حج علی
 بن الحسین فلما احرم اصفر و انتفض و ارتعد ولم یستطع ان یلبہ فقیل ما لک لا یلبہ فقال انشے ان اہل
 البیک فیقول لا بیک فقیل لہ لایب من ہذا فلما لبی فشی علیہ و سقط من راحۃ فلم یزل معتزلاً ذلک حتی تقی
 حج یعنی کہ گفت امام زین العابدین قصد حج کرد و چون ہنگام احرام خواست کہ تلبیہ کند رنگ او زرد
 گشت لرزہ بر اعضاے او افتاد و بیک گفتن دست نہاد پرسیدند کہ چہ ابیک نیگوئی فرمود از حق
 انکم بیک گویم و جواب ابیک آید این سخن گفتہ بگریہ و رافتا و گفتند از تلبیہ گفتن چارہ نیست چون یکبار
 زبان بیک بکشا و بخود گشتہ میفتاد تا فضلے جمیع ارکان حج و طواف ابن حال از وے کم نشد و فی
 تاریخ ابن خلکان کان زین العابدین کثیر البراۃ حتی قبل لہ انک من ابرائیم بابک و سنا تراک
 ناکل سمعنا فی حقہ فقال اخاف ان سیتی یری اے ما سبقت الیہینما فاکون قد عفتما یعنی بود

زین العابدین کثیر نیکی گفته و با مادر خود حتی که گفتند او را کج تو از نیکی کارترین مردمانی با مادر خود و سیبم
 مادر دیدیم که ترا بخوری با مادر خود و در یک خان گفت میترسم بانیکه پیچیده دست من میخیزد که پیشه
 گرفته است لعشتم او پس شوم من کنان را بی کردم و او را و فی طبقات اشعرات و کان رضی الله عنه یقول
 اذا نصح العبد الله تعالى في مساوئ عمله فتناسل بذنوبه عن معائب الناس
 و کان یقول کان من المصحات لا تتبع انما یاتی الرجل بورتة عند المیز فقوم الرجل المحتب فیکتب له من
 اول البصره ثم یحیی غیره حتی یم المصحف و کان اذا شئته لا تجاوزه و فخره ولا یخاطب به و کان اذا باذ عن احد
 ان یقتطیع بذ سبب الیسی منتره و یتلطف به و یقول یا هذا ان کان ما قبله من متعاف غیر الله و ان کان
 باطلا فینفخ الله لک و السلام علیک و رحمة الله و بركاته و کان الرجل یقف علی سر فی المسجد فابکر
 شیئا الا و یقول فی نفسه و هو ساکت لا یرد علیه ثم فلما ینصرف یقوم الرجل و راه و یلزمه من خلفه و یسک فقول
 لا عدت تسبیح منی شیئا مکره فانه و کان ینشد ماشیه احب الیهم اذا شتمهم الکریم من الجواب و کان یقول
 فقه الا جته غریبه و کان یقول عباد الله انزلوا لیکن الا شکمکم الله لا تخافوا ولا تحزنوا و کان یقول
 کیف یکن صاحبکم من اذا شتمکم یمسه فاخذتم منه حاجتکم فلم ینشرح لذلک و کان رضی الله عنه یقول صحابه
 احبوا حب الاسلام الله عزوجل فانه باج نباحکم ته صار علینا عار و کان رضی الله عنه یحیی ان لا یصینه
 علی ملوره و الله و کان یستی الاما و یطوره و یخبر قبل ان ینام و کان لا یرک تیمام اللیل الا سرفه و لا حفره و
 کان یقول ان الله عزب المؤمن الذنب السائب و کان فی شمی علی ابی بکر و عمر و عثمان و تیرحم علیهم و کان
 یصلی فی کل یوم و لیاته الف رکعت و کان الی شیح فخر منشی علیه و السلام حج قال لیک فوج منشی
 علیه شتم و استمال علیه رجل و طاول فقا فل عنه فقال لا الرجل ایاک منی فقال له علی زین العابدین
 و عنک اذا اغضبته و فوج یوأس من السبی فلیقه رجل فسیه و بالغ فی سبه فبادرت الیه العجید و الموالی
 کلکم عنه و قال نعم اعلی الرجل ثم قبل علیه فقال استر عنک من امرنا اکثر لک حاجه فیکفک علیما فاتی
 الی عمل فالتی البیضه التي علیه و امره لعلها فوق الف و هم فقال الرجل اشهد انک من اولاد الرسول علیه
 الصلوٰة و السلام اما علم ان جناب مراد علماء زمان خود بود و حتی سجان و تقاضی و او را علم
 کیسه و لدر نه برود و عطا فرموده و دوسه انگبائرتا بحین است و در وقت الاحباب او را در که و قیام
 امام حسین ابن علی رضی الله عنه با تنباید با او و در وقت بغیر زین العابدین کس نبود چون بعد از آنما دید خواست

که بمصافحہ روز از غایت بیاری و بر بخوری که متواتر میکشید و از ضعف بی نهایت و ناتوانی بی نهایت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حالتی روزی بمصافحہ نمود پدرش و او را مانع آمد و گفت ای پسر من
 بیاد کردی بحرب شتابی مکن که از چهره پدرت مایه خود شنیده ام که نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی نماندی
 تنهایی شد و نسل تو نایب است منتظر نخواهد شد اکنون من ترا و می خود کرده ام بر بلبلیت میگذارم
 و عورت را و امانتی که از پدر بمن رسیده است بنوی سپارم و آن محافظت قرآن که کلام الهی و مجمع
 حقایق نامتناهی است و دیگر احادیث رسول صلی الله علیه و سلم است و علم دین و آخرت و مصحف فاطمه
 و جعفر ابیض و جاسع و جعفر حمیر و علم قیامت و مذکور و باقی علوم که غیر از اینها نیست کسی را بران اطلاعی
 نیست بدو سپرد و تقوی و طلب رزق و وصیت کرد و قتی اعلام الاخبار لکفوی عن محمد بن سنان
 زین العابدین ثقتی ما و نا کثیر الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عالم کین من اهل البیت
 شله روزی الحدیث عن ابیه و عمه و جابر و ابن عباس و المدور بن مخزومه و ابی هریره و صفیه و عائشه
 و ام سلمه اعمات المؤمنین مدینه روایت است از محمد بن سعد که بود زین العابدین گفت و
 و ما مون و بسیار حدیث گفته از بنی علیه السلام و عالم نبود مدینه و زمان او از ابلبیت مانده
 او روایت حدیث کرد از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخزومه و ابی هریره و صفیه
 و عائشه و ام سلمه اعمات المؤمنین و در منتخب السیر آورده که از عیسان سادات اهل
 بیت و غلبه تابعین است و ابن السیب و غیره از وی روایت کرده اند ایات
 و علامات شرف و بزرگواری او از خیر تعداد بیرون است و تفسیر التواریخ علی
 بن الحسین رضی الله تعالی عنهما مذکور فی المختصر فی باب ائمه المرأة هو ابو الحسن و قیل ابو الحسن و قیل
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی التابعی المعروف بزین العابدین رضی الله
 عنه صح اباء و ابن عباس و السور و ابا رافع و عائشه و ام سلمه و صفیه و اراج النبی صلی الله علیه و سلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن السیب و آخرین من التابعین روی عذ ابوسلمه بن عبد الرحمن و یحیی الاکثر
 و الزهری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکم بن حمیر و ابنه ابو جعفر محمد بن علی و غیره و بقول جلالتی کل
 شی قلن یحیی الاکثر هو افضل هاشمی را یتة بالمدينة و قال الزهری لم ادرك بالمدينة افضل منه و قال
 حماد بن زید کان افضل هاشمی او گفته و قال ابو بکر بن ابی شیبة اصح الاسانید کما الزهری عن علی

زین العابدین کثیر نیکی کنندہ باماد خود جسے کہ گفتمہ اور کہ تو از نیکی کا ترین مرد بلے باماد خود و سبتم
 ماکہ ویدمیر تر اگر بخوری باماد خود و ربک خان گفت میترسم بانیکہ پیچے کیہ دوست من پیچہ کیہ پیشہ
 گرفته است کچشم او پس شوم من کہانانی کردم اورا و فی طبقات ۲ اشعارے و کان رضی اللہ عنہ یقول
 اذا نصح العبد لمد تعالیٰ فی سواد اللہ تعالیٰ علی مساوی عملہ فتشاعل بذنوبہ عن معائب الناس
 وکان یقول کانت المصاحف لاتباع انما یاتی الرجل بورقة عند المہ فیقوم الرجل المحتب فیکتب لہ من
 اول البصر ثم یجی غیرہ حتی یم المصحف وکان اذا مشی لاتجا وزیدہ فی ذل ولا یخطر بیدہ وکان اذا باخ عن احد
 ان یقتضی بذبیب الیہ فی منزله ویلطف بہ ویقول یا ہذا ان کان ما قبلتہ فی حق فیغفر اللہ لہ وان کان
 باطلا فیغفر اللہ لک و السلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ وکان الرجل یقف علی اللہ فی المسجد فابکر
 شیئاً الا ویقول فیہ وہو ساکت لا یرو علیہ رم فلما ینصرف یقوم الرجل وراہ ویلزمہ من خلفہ ویکلمہ یقول
 لا عدت تسمع منی شیئاً کمزہ فقل وکان ینشد اشعہ حب الیم اذ شتم الکریم من الجواب وکان رم یقول
 فقلہ الا جتہ غرتہ وکان یقول عبادہ الاحرار لا یكون الا شکر اللہ لا خوفنا ولا رخصتہ کان یقول
 کیف یكون صاحبکم من اذا شتمکم کیسہ فاخذتم منہ حاجتکم فلم یشتر لذلک وکان رضی اللہ عنہ یقول اصحابہ
 احبونا حب الاسلام لہ عزوجل فانه بائع بنا حکم تہ صار علینا عار وکان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یحینہ
 علی ملوہ اللہ بکان یستقی المار لیلوہ ویمقرہ قبل ان ینام وکان لا یتبرک تیام اللیل لاسفر او لاحقر او
 کان یقول ان اللہ حب المؤمن الذنب السائب وکان رضی اللہ عنہ علی ابی بکر و عمر و عثمان و تیرحم علیہم وکان
 یصلی فی کل یوم و لیاتہ الف رکعتہ وکانت الی شیح فخر منشیا علیہ ولسا حج قال لیک توقع منشیا
 علی شیم و استدال علیہ رجل فطاول ففائل لا الرجل ایاک منی فقال لہ علی زین العابدین
 وعلک اذا غصبتہ وخرج یوما من المسی فلیقہ رجل فسبہ و بالغ فی سبہ فبادرت الیہ البعیدہ و الموالی
 فکفم عنہ فقال معا علی الرجل ثم قبل علیہ فقال استر عنک من امرنا اکثر لک حاجۃ فینک علیما فاتی
 الیہ فالتی البیضۃ الی علیہ و امرہ لعلہ فوق الف و رہم فقال الرجل شہد انک من اولاد الرسول علیہ
 الصلوۃ و السلام اما علم ان جناب سرمد علما سے زمان خود بود و حق سبحانہ و تعالیٰ اورا علم
 کہے و لہو نہ ہو و عطا فرمودہ و دے انکبار ما بعین است و رد و فتہ الاجابہ اور دکر و قتیکہ
 امام حسین ابن علی رضی اللہ عنہما با و د و وقت بغیر زین العابدین کسے جو د چون پدہ آ منا دید خواست

کہ بمضاف رو از خفا چندی جاری و بر خوری که متواتر میکشید و از ضعف بی نهایت و ناتوانی بی نهایت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حالے زوے بمضاف نهاد پدرش اورا مانع آمد و گفت ای خدا جان
 پادشاه گرد و بجزب شتاب کن که از جد و پدر ما و خود شنیده ام که نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی نماند البت
 خواهی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواهد شد اکنون من ترا و می خود کرده ام بر بی بیست و یک سال
 و عجرات را و امانتی که انجد و پدر من رسیده است نبوی پیام و ان محافظت قرآن که کلام الهی و مجمع
 حقایق نامتناهی است و دیگر احادیث رسول صلی الله علیه و سلم است و علم دین و آخرین و مصحف فاطمه
 و جعفر ابیض و جاسع و جعفر حم و سلم قیانه و مذکور و باقی علوم که غیر از اینها نیست کسی را بران اطلاع
 نیست بد و سپرد و تقوی و طلب رزق و صیست کرده و فی اعلام الاخبار و لکنفی عن محمد بن سعد بن
 زین العابدین ثقت ما من اکثر الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عالم کین من اهل البیت
 مثله و سے الحی بیت عن ابیه و عمه و جابر و ابن عباس و السور بن محتره و ابی هریره و صفیه و عائشه
 و ام سلمه اعمات المؤمنین یعنی روایت است از محمد بن سعد که بود زین العابدین گفت و
 و ما من و بسیار حدیث گفتند از بنی علیه السلام و عالم نبود یعنی در زمان او از البیت مانند
 او روایت حدیث کرد و از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و سوزین محترمه و ابی هریره و صفیه
 و عائشه و ام سلمه اعمات المؤمنین و منتخب السیر آورده که از اعیان سادات اهل
 بیت و غلبه سے تابعین است و ابن السیب و غیره از و سے روایت کرده اند آیات
 و علامات شرف و بزرگواری او از خیر تعداد بیرون است و سے تمذیب التواریخ علی
 بن الحسین رضی الله تعالی عنهما ذکر کرده مختصر فی باب ائمة المرأة هو ابو الحسن و قیل ابو الحسن محمد
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماشی المذنب التامی المعروف بزین العابدین رضی الله
 عنه سمع اباه و ابن عباس و السور و ابا رافع و عائشه و ام سلمه و صفیه و اراج النبوی صلی الله علیه و سلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن السیب و آخرین من التابعین روی عنه ابو مسلم بن عبد الرحمن و یحیی الاصفهانی
 و الزهری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکم بن عیمر و ابنه ابو جعفر محمد بن علی و غیرهم ابو علی جلالتی علی
 شکیان یحیی الاصفهانی هو افضل هاشمی روایت بالمدينة و قال الزهری لم ادرك بالمدينة افضل منه و قال
 حماد بن زید کان افضل هاشمی او گفته و قال ابو بکر بن ابی شیبة اصح الاسانید کما الزهری عن علی

بن الحسین بن ابی سعید علی بن ابی ذر السدس مطلق و قال احمد بن محمد بن صالح ولد الزهری و علی بن الحسین بن
سنة واحدة سنة تسعين و قال يعقوب بن سفيان ولد سنة ثلاث و ثلاثين و روي عن محمد بن
سنة قال كان ثقتا معا و كانا كثيري الحديث عاليا ريفيا و روي عن هشيب بن عمار قال لا توفي علي
بن الحسین و جدوه بقوت ما به اهل بيت بالمدينة بالسرقون بالمدينة سنة اربع و تسعين و في تقريب
العقود علي بن الحسین بن علي بن ابی طالب زين العابدين ثقتا ثبت عابد فقيه فاضل
مشهور قال ابن عيينة عن الزهری ما رايت قرشيا افضل منه يعني علي بن الحسین بن علي بن ابی طالب
زين العابدين بود ثقتا ثبت عابد فقيه فاضل مشهور و روایت است از زهری که ندیدم من قرشی
افضل از دو انچه شیخ ملا علی قاری نے شرح الشفا للقاضی عیاض نے حدیث الشمایل علی بن الحسین
بن زین العابدين روایت عن ابیه و عایشی رضی الله تعالی عنهما و ابی هریرة و جمع و عنه بنوه محمد و
زید و عمر و الزهری و ابوالنضر و خلق قال الزهری ما رايت قرشيا افضل منه انچه له الایمة است
قال المسعودی کل عقب الحسین فهو من علی بن الحسین و او روي است شیخ ملا علی قاری و شرح
شفا عیاض و حدیث شمایل علی بن الحسین بن زین العابدين روایت کرد از پدر خود
و عایشی رضی الله تعالی عنهما و ابی هریرة و دیگران و از دوسه پسران او محمد و زید و عمر و زهری و ابوالنضر و خلق گفت
که زهری ندیدم من قرشی بهتر از خود روایت کرد از پدر خود صحابان صحاح ششگانه گفته است
مسعودی جمیع اولاد حسین از نسل علی بن الحسین است و فی خلاصة التذیب للمحقق صلی الله علیه و آله و سلم
صلی الله علیه و آله بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی ابو الحسین زین العابدين المدنی
عن جد و مرسله من ابیه و عایشی و صفیه بنت حمی و ابی هریرة و ابن عباس و طایفة و عنه بنوه محمد
و عمر و عبد الله و زید و الزهری و انکم بن عیینة قال الزهری ما رايت قرشيا افضل منه و ما رايت
انفة من و قال ابن المسیب ما رايت اربع منه و قال ابو جعفر من ابیه انه قاسم الله تعالی
و شواهد البهنة و درود که در تکیه کربلا علی بن الحسین را یاد میکرد و میکرد و میگفت و زین العابدين است در
صوت حق آورد که در تکیه از هر که کتاب سبز و از بول ان ترک اهل و عیال گفته اواره شد علی
بن الحسین رضی الله عنه و راغت نامید شدن تو از رحمة و اسوالمی کتاب از ان بزرگتر است
زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و بخانه خود بازگشت پس مے رضی الله عنه روایت کرده

از پدر و عم خود و جابر و ابی عباس و سہر بن خرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ و ام سلمہ اہل بیت و ام المومنین
و جماعتی و از دوسے پسرانش محمد و زید و عمر و بن الحسین و ہرے و ابوہریرہ و اہل بیت و اہل بیت و اہل بیت و اہل بیت
اخراج حدیث از دی کردہ است و شاہد و لے السور از اتہ الخفا و تفسیر قولہ تعالیٰ فاما توہم من
خشی اے قولہ تعالیٰ و لمن صبر و عفر گفتمہ اشارہ است بچند از علمائے اخیر کہ رئیس ایشان امام
بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی اللہ عنہ و عن ابائہ الکرام

و در صواعق آورده کہ طبرانی نے از امام

زین العابدین روایت کردہ کہ چون بعد از واقعہ پدرش حسین رضی اللہ عنہ و یارانش کربلا شام بروزند شخصی
از اجلات شام و شہر بادے ملاقات کردہ گفت الحمد للہ کہ خداے تعالیٰ شمارہ مقتول و ستا
گردانید و قطع فتنہ شد امام زین العابدین مران شخص را گفت ایانندہ قتل لا اساکم علیہ اجر الا المودۃ
نے القربے ان شخص گفت قریبے درین ایام شمارہ گفت بے مراد ازین قریبے ما یم دور و وقتہ الاحباب
اور وہ کہ چون اہلبیت و شہر و شوق آمدند گذر از ایشان بہ مسجد جامع افتاد و برور مسجد پیر سے بود با جماعت
سفید چون چشمش بر امام زین العابدین افتاد و ان عورت اور ہودج بدید گفت شکر مر خدا را کہ اکابر
شمارہ ہلاک گردانید و مردمان را از فتنہ شمارہ سایش داد و یزید را بر شمارہ ستولے ساخت امام زین العابدین
روسے بوسے کرد و گفت ای پیر قرآن خواندہ گفت آرسے گفت ابن ابیث را از قرآن دیدہ کہ قتل لا
اساکم علیہ اجر الا المودۃ نے القربے گفت دیدہ ام امام زین العابدین فرمود عن ذہو القربے
یعنی ما یم ان خویشاوندان رسول کہ دوستے ما بر مسلمانان لازم است شاہ زادہ بار و گیر گفت ای
شیخ ابن ابیث را نیز خواندہ کہ انما یرید اللہ لہد ہب عنکم الرجس اہل البیت و بطہرکم تطہیرا ہر گفت آری
خواندہ ام شاہ زادہ گفت ما یم ان اہل بیت کہ بایت طہارت اختصاص یافتہ ایم ہر چون ابن
سفن بشیند زمانے از شرمندگی سر در پیش انگند و گریہ و غلبہ کرد و گفت اے فرزند رسول خدا
مغفورم دار کہ ندانستہ بودم کہ شما چہ کاینکہ از گفتمہ خود پشیمان شدم و از ان گفتار بیہودہ توبہ
کردم پس روسے بقبلہ اور وہ گفت ای از دشمنی انیقوم توبہ کردم و یزید شدم از دشمنان ایشان
و تولا دارم بدوستان ایشان پس بر نماست و خود را در پای شتر امام زین العابدین انداخت

و در حال بنعلید و میگفت خدایا اگر تو پس قبول کرده و از من خوشنود گشته باشی بگو و از بھانم برود و عا
 پیر تقصاے ملک قدر و دافعی افتاد و نعره زود و دردم جان برادر خوش از ابلتیت برادر و امام
 زین العابدین بر حال و سے بگرمیت و فے دول الاسلام لذیذ سبے مات الامام زین العابدین سے
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب عالم اہل زمانہ سستہ اربع و تسعین و اما عنایت ایزدی
 و سے بسیار بود چنانچہ چند بار ویر از شمر ظاہر نگاہ داشت فے اعلام الاخبار للکفوے کان زین العابدین
 مع انبیہ بکر یا ناستبقی لصفو سہ لانہم قتلوا کل من اتیت کما یفعل بالکفار قاتل السد فاعل ذلک
 واجترأه و لغنه و اقدم بھید السد بن زیاد بقتله ثم صرف السد عنہ و اشار بعض العجزة علی زید بن معاویہ
 بقتله ایضا فجماء السد منہ ثم ان زید بن معاویہ صار یکرمہ و یعظم و یکلمہ و لا یأکل الا و ہ و عنده ثم بھتہ
 الی المدینۃ و کان معظما محترما و تفصیل ابن اجمال انکہ اولاد کر بلا محفوظ ماند و روضۃ الاحیاء وہ
 کہ بعد از شہادت حسین رم شمر ذی الجوشن علیہ اللغۃ دست بشارت اصحاب امام حسین بر کشود و خوا
 کہ امام زین العابدین بقتل رساندان بے دین نعرہ میزد کہ قتلہ علی فرستہ یعنی بکشید
 ابن پسرا بر بہین فراش کہ یکہ دارد و میدہ بن مسلم گنداشت و گفت دست ازین کودک بھار بازدا
 کہ او خود نزدیک موت است امام زین العابدین اوراد عا سے خبر گفت کہ خبریت با حمید خیر او
 یعنی گویند کہ عمر بن سعد مانع شد و گفت کہ مناسیے کنند تا بچمہ زمان بیچ احدی از سپاہ فاجعت
 در نیاید و متعرض این جسی نشود و دست از غارت باز دارند و آنچه برودہ باشند باز دہند ابن سخن
 کہ نشیند و غارت برودہ باز نداد اما دست از غارت یار کشیدند و دوم چون بحفل ابن
 زب و رسیدند و ان شتے متوجہ امام زین العابدین شدہ رسید کہ این کیست گفتند بن حسین
 است گفت کہ شنیدہ ام کہ خدا سے تعالیٰ بکشت علی بن الحسین را گفتند ان علی اکبر بود کہ قتل
 رسیدہ امام زین العابدین فرمود ان لم مطالبایوم القیامۃ ارے ان برادر بزرگ من بود کہ کشتہ
 شد بخدا کہ کس اورا خواہد بود کہ مطالبہ خواہد کرد و خون دیر ابن زیاد در غضب شدہ گفت کہ این
 را برادر کونشک برودہ گردن زیند و برش نزدیک من آرید موکلان قصدا و گردن زینب بر سفت
 و بر بھید و گفت اے پسر زیاد ہنوز سیر نگشتہ از کشتن اہلیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و بس
 نبود ان خون ہا سے ناچی کہ ریختے کہ این کودک را بکشتن میفرمائی اگر او را خواہی کشت دبر چہین چون

ناحق اقدام خواہی نمود بہت مرا بہت رسانی امام زین العابدین گفت اسے عمر تو زمانہ فانی خاموشی باش
تا جواب اومدن بہ ہم پس روی باین را بدو گفت تو مارا از رشتن پیتر ساسے و قتل تہدیر میکنے و
نہیدانے کہ ماریستن و مردن را از تہدیر حق تقدیر سیدانیم بیخ و راحت ساہرا رادت اوسے شناسیم
قتل و قتل از عادات ما است و در بافتن شہادت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون ابن
سخن از زین العابدین بشنید زمانے در فکر شدہ ملازمان خود را گفت کہ مرا از گفتگوی این جماعت خلص سازید
و ایشانرا در فلان منزل خود را بیدار کذا فی الروضہ در روضۃ الصفا آوردہ کہ ابن زیاد از زین العابدین پرسید کہ توییستے
جو ابداد کہ علی بن الحسین ابن زیاد گفت چو نیست کہ خدای تعالیٰ تو را نکشت امام زین العابدین جواب دے
تو ادا ابن زیاد گفت چرا ای سخن نمیکنے امام زین العابدین فرمود برادری داشتیم از خود بزرگتر کہ بر دوست شما
بقتل رسیدہ و من فردا سے قیامت خون ادا ساز شما طالب خواہم کہ وہ بیدار شدہ گفت اورا حضرت باریجا
کشتہ ز ما امام زین العابدین فرمود و اللہ تو فی الانفس حین موتہا و لکان لنفس ان تموت الا باذن اللہ
بعید اللہ بن زیاد گفت انت و اللہ شہم الکاہ گفت احتیاط کنینہ کہ این پسرین باو غ رسیدہ است بانے
از حاضران مجلس مروان بن معاویہ الاحمر سے شرط نمخص بجائے آوردہ معروفہ داشتہ کہ بان شدہ است
ابن زیاد گفت اورا بقتل رسان بعد از ان بطوریکہ مذکور شد از سر خون او در گذشت سہوم در روضۃ
الاجاب آوردہ چون اہلبیت در محفل نیز ہر رسیدند و سے توجہ امام زین العابدین شدہ یہ رسید کہ ابن
کیست گفتند کہ ہمیں را علی بن الحسین گویند گفت شنیدم کہ علی بن الحسین کشتہ شدہ گفتند اورا سے
پسر یزدند علی اکبر و علی اصغر این ہر دو شہید شدند و این علی اوسط بیمار بود اورا گرفتہ اور ویم نہ پر گفت
اسے پسر کہ تو میدانے کہ چہ تو میخواست کہ بر منا بر با خطبہ بنام او خوانند و سند خلافت تمام
او باشد شکر خدا را کہ بقصود نہ رسید امام زین العابدین گفت اسے بزرگوار بنام پدر ان بنام دادہ
یا پدر ان تو خلافت از پدر ان مایہا تر بود کہ نبی و ولی خدا بودند و در ساہ خدا جہاد و اجتہاد میکردند یا از
پدر ان تو کہ بدرگاہ الہی شکر سے اور دنیا ما خاطر جمع دار کہ ہم ما تو دور قیامت پر سیدہ خواہد شد
و سید عالم الذین ظلموا سے منقلب تہلکون یزید از بن جن در غضب شدہ سہ ہنگے را گفت کہ ابن
کووک را بیرون بردہ سرش بر وار و سہ ہنگے دست امام زین العابدین را گرفتہ خواست کہ بر خیزد و
بیرون بردام کلثوم فریاد بردارد و گفت اسے پسر زادہ ہند دست ازین کووک بردار کہ دایہ بیکس

نمازہ است کہ دختران یونینیت محمد رسول اللہ صلی علیہ وسلم مخرم باشند الا ان کو دیکھیں نہ زیادہ برکت

حسینک مقبول و نساک ضائع

انا و یک یا جدہ خیر مسل

چون یزید علیہ اللعنة این نوہ ہشید لرزہ براعضائے او افتاد بغرود تا دوست ازو بازداشتند و نزدیک
خودش بچو ازو در پہلو سے پسرخو و بنشاند و فی الکمال لابن اثیر کہ چون ابن زیاد اہلبیت را بدشتی نرسا
نہیں بردستہای و گردن امام زین العابدین نہاد و انجناب وراثتہای را دچیز سے گفت چون محفل یزید بیک
گفت کہ اگر رسول خدا را مقبول دیدے ہر اینہ میکش او این را از من گفت یزید کہ راست گفتے
بس بغرود کہ بندہ سے او بکشاند بعد از ان زین العابدین گفت کہ اگر رسول خدا را بد بردی ہر اینہ
دوست میداشت کہ مرا نزدیک کردے پس یزید اورا نزدیک نمود و طلبید چہ ارم و را قو حمرہ در و فلیہ صفا
اور وہ کہ چون مسلم بن عقبہ از قتل و نہب اہل مدینہ فارغ شد امام زین العابدین را طلب کرد
و مخفیت حاضر گشتہ مسلم اورا بتعلیم و تحجیل نمود و باوے در بکفر اش نشست گفت امیر ترا سلام
میدساند و میگوبد کہ نیکو کردے کہ از اہل فتنہ اجتناب و اتر از نو و سے و یقین بدان کہ جزا سے عمل تو نزد
من ضائع نخواہد شد امام زین العابدین فرمود کہ اتے گنت لما فعل بالمدینۃ کار ہا و چون انجناب
مزم زنتن کرد مسلم رکاب استرا و اگر فتنہ سوار شد و فے مرفج الذہب للسعودے با بیع الناس
انہم عبید بن ربیعہ من ابی ذک و اورہ مسرت علی السیف غیر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
الاسجاد و علی بن عبد اللہ بن العباس بن عبد المطلب و نظر الناس الے علی بن الحسین السجاد
وقد لاذا القبرہ ہویدو غالی با الے مسرت و ہو متعلق علیہ قبرا منہ و من ابایہ فلما راہ و قد اشرف علیہ
ارتعد و قام لہ و اتبعہ الے جنبہ و قال لہ سلنی حوائجک فلم یال فی احد الا من قدم الے السیف
فشققہ فیہ ثم انصرف عنہ فقیل علیہ را یناک تحک شقیک فما الذی قلت قال قلت للہم رب
السموات السبع و ما اظلمن و الاضمین السبع و ما اظلمن رب العرش العظیم رب محمد و الہ الاہل ہر من عبدک
من شرہ و اورا یک نے نحو اساک ان تو تینہ خیرہ و کیفینہ شرہ و قبل مسرت را یناک تشہ
ہذا الغلام و سلفہ فلما اتی بہ الیک رفعت منزلة فقال ما کان ذلک لرائی منی اقد ملی قلبی منہ رعباً
یعنی بیعت نمودہ مرویان برائیکہ ایشان غلامان نیریدند و کسیکہ انکار کرد و ان حکم کرد مسرت بر شمشیر
سواہی علی بن الحسین بن علی بن علی طالب و علی بن عبد اللہ بن عباس بن عبد المطلب و دیدند

نیز شنیدند که پیش از این پسر خود را نشان داده و گفت که یارانی وسط میوه است که با پدر من کرده است و بنویس
است که گرسنه ام از این امام زین العابدین گفت کشته گرفتن سهل است هر یک را آنچه بدقت در نظر تو
مخارج کنم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تا شایم کنی بیزاری تن فرو مانده برداشته این تن با این
که برادر خود امام زین العابدین بود و واقع گشت درین محل نقاره شام فرو کو فتنه پسر نیز گفت ای
پسر حسین ابن نوبت پدر منست که منبواز ندنو بت پدر تو کجا است امام زین العابدین فرمود زبانه
تامل کن تا جواب تو باز دهم ناگاه اواز نقاره فرو نشست موزن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین
گفت اسب سوارم بریدان و نگاه باش که نوبت جد و پدر من است که پنج وقت همین نواخت می نوازند تو
بنوبت پنج روز و فغان غری از سر دور کن و غزه مشو که درین امر اسه فاسی هر کسی پنج روز نوبت او
امانوبت تا قیام قیامت باقیست و در انضرب امامت سکه سعادت بر نام ماخواهند زد و
بر نام برزت و کرامت خطبه فضیلت تمام ماخواهند خواند

تا دور و ز کار بود و دور و یا است	تا نام کانیات بود نام نام است
-----------------------------------	-------------------------------

پسر نیز چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زیان شاه اوده زین
و زیان تعجب مانند و در روضه الاحباب اوده که میان امام زین العابدین علیه السلام و پسر پسر
بسیار مباحثات واقع شد که تفصیل آن موجب تطویل است القمه سخن بجایه رسید که علی بن سیر
گفته که ای زید در خانه با جبرئیل فرو داده یاد رخا نشا و بیت بطهر کم تعلیم ادب ما نازل شده یاد
حق شاد نواز شامه ذو القربی در باره با است یاد باره شامه همچنین میگفت تا ریشه بریزد افتاد
و سستی بر اعضا و طارے گشت گفت با ابن الحسین ازین سخنان در گذر و از من حاجت بخواد تا
روا کنم امام زین العابدین گفت قائل پدر مرا بن ده تا انتقام پدر از و بکشم زید سر و اران کوفه را
طلب نموده دران امر گفتگو با کرد که تفصیل آن در روضه الاحباب است عاقبت خود شفع شد و رو
بیزین العابدین کرده گفت حاجت دیگر بخواد گفت حاجت دیگر انست که سر پدرم را با سر با
بر دران و خویشان من ده تا ببرم و با تن با ای نشان ملحق سازم گفت این حاجت رواست
حاجت دیگر بخواد امام زین العابدین گفت مرا با بل من اجازت فرماست تا بعد نیه رویم و بر سر روضه
بعد از رگوار خود باشیم و خود را بعبادت و طاعت حق بجان تعالی مشغول سازیم زید گفت ابن مرا دهم

حاصل است از اسناد ششم از دوسه دیگر چیست گفت فردا روز دینیا است مرا اجازت فرمای تا بر
 منبر جدی زرگو خطبه مشعلی و شناسه باری تعالی صل و علاو مع و نعت رسول صلی الله علیه وسلم با انصار سامع
 یزید گفت این از دوسه که تو نیز برآمدی و خطابت فردا تو بگذاردم چون روز دیگر شد یزید از وعده خطا
 امام زین العابدین شیان گشت و خطیب صحیح شافی را مقرر کرد و خطبه بخواند و منادی کرد که مردمان
 در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان نماز حاضر شدند خطیب بر منبر رفت زبان بستایش ایل ابوسنیان
 بکشود و در غمست ال ابوطالبی بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد و حقیقت و ادبیت
 یزید را عیان کرد امام زین العابدین بی حیاقت شد و خود را نگاه توانست داشت و از او که پیش
 انت تقوم مینه اے مرد شناسے تو بد خطیب بسته مرا بن قوم را که شناسے مخلوق را اختیار کرد و سه
 بر غضب خالق و دین بدیناے دون از دست داد و سه -

پیر دوسه نفس و هوا میکنے	را دحق انیت خطا میکنے ۶
در حق اختیار نگوی سخن ۶	درست اثر را ادا میکنے ۶
ال عبا از همه فاضل ترند	دوم چنین قوم چرا میکنے ۶

پس امام زین العابدین دوسه یزید کز ده گفت و وعده کرده بود و سه روز مرا بفرمود و نما کن و
 دهم عدد دے که بر خود بسته از دمنمود و اکن اجازت و دعا بر میزایم و چنان خطبه کرد رضا خدا و رسول
 بدان باز بسته باشد بخوانم و کلماتے رستمعان مست امانے ان گشته مشاب و ما جور شوند ادا کن و اول
 یزید گفت که بر منبر رفتن حاجت نیست بم انا بر این استاده سخن که خوابی بگوی بعد از ان حسب استدعا
 اهل و مشق و اشرف شام اجازت داد امام زین العابدین بایلاے منبر برآمد و خطبه مشعل بر آمد الی و
 نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم ادا فرمود و بر وجهی که امام ادا نمحاکے شیرین زبان
 بعد از تعریف ان نرسد و بصا بر شما بر بلغاے زیر بیان با سر توصیف ان راه نیاید بایع الفاظ و کلمات
 چون و دایع مسایل اهل دین برخوا معض بلاغت محتوی و حقایق معانی جان فزایش مانند و قایق
 دلائل ارباب یقین بر رعایت براعت و فصاحت شت و منطوقے -

لوانع کلماتش چو مرغان گیسر	طریقۃ تمناش چو ماه نور افزاے
بین لطافت و خوبی ادا کرده	پاسل یزداد و صاف خواهد و سرا

بعد از حمد و صلوة و سجدات فرمود که بعد از دعا از تاثیر این نغم و مجموع سینه از شعله تعزات و سگرم شدن پس از آنکه دید با اشکبار و دلنایب قرار و بے آرام گشت فرمود که اے اهل شام هر که مرا خداوند اندو آنکه مرا خداوند اند-

انا بن رسول الله مختار

انا بن المصطفیٰ سید انبیاء

منم پر صاحب مویح و خداوند تاج و دون و منم فرزند را کب البراق و انقلس همه پیبران بالاتفاق و منم پیبر مسافر سبحان الذی امر سے و پیبر مجاور حرم قباب تو سین او اوست و منم پر خلیف غادجی الی عبد و ما و جی و منم پر غنایب گلشن علم شید القوس و منم پر خواجہ شرب و بطحا منم پر صدر سینه اعتبار و منم پر حبیب الله یعنی محمد رسول الله و منم پر شمس و انبیا اهل انی و شریار تحت گاه لافتنی و منم پر صاحب مناصب و منم پر غائب علی ابن ابی طالب و منم پر وحی و فی باها و منقلع خزانه نارینه العلم و علی باها هر گاه که این شاهزاده زین العابدین گفتند انا بن حسین غریو از خلق برادر سے و بعد از آنکه جد و پدر فرمود و منم پر و ترخیز المرسلین سید و نساء العابدین منم پر گوهر برج فاطمه بقتل سنه و اختر برج من اذ ابا فدا و اے منم پر مادر سادات و شیخ عرصه عصمت قبول عذرا یعنی فاطمه زهرا و منم برادر زاده سبط رسول و قره العین توالی امام متحن یعنی امام حسن و منم پر شید مظلوم و غریب مہموم و نور مصطفیٰ و سرور سینه منم پر تفسیر بتدائس کرب و بلا یعنی کربلا و تحیل خروش و فغان از اهل نیاسنجاست و از اذ و گریستن مردمان غریو در شهر و مشق افتاد ازین غلغلہ یزید تبر سید و از بیم غوغا برنج و بلزیز و نود را اشارہ کرد و تابانگ نماز گوید و سخن را بر امام زین العابدین منقطع کرد و از موزون بنهاست و گفت اے اکبر الله اکبر امام زین العابدین گفت نعم لاشی اکبر منه موزون گفت اشهد ان لا اله الا الله امام گفت نعم سید و و بعض روایت گفت شمس به لحنی و دومی موزون گفت اشهد ان محمد رسول الله امام زین العابدین گفت نعم محمد رسول الله و عا م از سر برداشت و نزد موزون انگشت و گیسو با سه شکیں پر گذر کرد و گفت اے موزون بحق این محمد بر تو سوگند که بک زمان توقف کن موزون خاموش شد شاہزاده روی یزید کرد و فرمود که اے پر سنا و یه این رسول صلی الله علیه و سلم چه تو بود با جد من اگر گوی چه تو بود و روغ میج است و تمام عالم میداند که روغ گفته باشی و اگر گوی که جد من بود پس ترا چه خبر بران داشت که پدرم را که بهترین عشرت رسول صلی الله علیه و سلم بفرمودی تا شید که فند و مخدرات سر و قات عصمت

وطهارت سا چون اسلحه بلتر بلیده برگردانید و مرا چشم ساخته و غنچه درین جدم انداخته باین حجره
 میگوئی و روی بقبله من ار نه نماز میگذازلے پس دست دراز کرد و گریبان جامه برید و گفت ای
 مردمان خدا ما راست گویند که پیکس از شما هست که جدا حق غیر و حبیب خدا بوده باشد غیر از من فرما باز
 مردمان برآمد و گریستن بر اهل شام افتاد و اے اخره و در روضه الاحباب آورده که انجناب رازیة عظیم
 و توقیر کرد و با سر بایه شهادت و ابلیت روانه دین ساخته انجناب سده بایه شهادت اگر قه تبارخ
 بستم صفر بکربلا رسید سر بایه شهادت را بابدان ایشان بحق ساخته مدفون ساخت مولود میگویی
 که از دواتمه کربلا تا بستم صفر حمل روز است درین عرصه طلیل از کربلا کوفه و از انجا بدمشق رفتن و سکونت
 نموده باز آمدن صورت زنده و غالباً ستونم کاتب باشد و الله اعلم و بعضی از کتب تواریخ مسطور است که
 که روزی امام زین العابدین را باز از مدینه میگذاشت بدو کان قنایه گو سپند بایه شهادت دیدار اقصا
 پر سجد این گو سپند را چه میکنی گفت درج خواهم کرد گفت چند روز خرمه گفت سه روز گفت درین سه روز
 او را زاناب و دانه و گاه سیر داشته گفت اے امام زین العابدین بگریست و گفت اهل شام چرم
 را ازین گو سپند هم کمتر داشته اند که او را تا سه روز تشنه و گرسنه و هشتاد و دو سال و اقربا
 و احباب بکشتند و اگر اهل سیر آورده اند که امام زین العابدین کثیر البکا بود و دایم الطرح چنانچه نقوست
 که شش کس گریزگان شده اند که ایشانرا بنقمت نموده اند اول اوم علیه السلام که از فراق جنت سده
 سال بگریست که از اب چشمان او گریاه و در قحان رویند دوم یعقوب علیه السلام که از فراق یوسف
 علیه السلام چهل سال بگریست که بیضت عیناه من اخزن سیوم یوسف علیه السلام نیز از فراق یوسف
 چهل سال بگریست زان میان هفت سال در زندان بود که زندانیان از گریه او تنگ آمدند چارم یحیی بن زکریا علیه السلام
 که از خوف و فزع حاتم بگریست و زمانه نیا سویم حیرت فاطمه بود که از فراق پدر بعد وفات ان سرور شب و روز گریسته بود
 از گریه بیانیاد و کسی او را خندان ندید الا روز وفات خود خندان شد ششم امام زین العابدین علیه السلام بعد از دواتمه کربلا
 دایم گریسته چنانچه اهل مدینه باو گفتند یا ابن رسول الله چندین گریه چرا میکنی گفت یعقوب و او از ده
 پس بود و یکبار از ان میان کم شد و یقیناً موت او معلوم نبود باین همه چقدر گریه واقع است پس کسیکه
 بقفا و دو و تین از اقربا و احماد و پیش و سے ناحق کشته باشند چقدر گریه مناسب است هـ

و این حدیث از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

ۛ و درخواحق آوردہ کہ امام زین

العابد بن علی بن الحسین رحمہ اللہ وایہا الناس اجبنوا حب الاسلام
فوالہ باج بنائیکم حتی صار علینا عاراً وفسے روایتی حتی نقصتمونا الی الناس یعنی اسے مروان دوست
دارید مارا مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کیند با کہ خدا و رسول خدا بان امر کرده اند و از حد شرع
مگذر انید اسلام را پس بخدا سوگند کہ این دوستی با فراط شایع تر رہید کہ عیب و عار شد بر ما و در روایت
دیگر انکہ دوستی مجددی رسانند کہ نقص ذوم باکر دید و در دوم یعنی نسبت داوید باہل بیت چیزے چند
کہ ایشان از ان بر نمی عری بودند و آنرا نقص خود میدانستند۔

اما کرامات و خوارق عادات او بسیار است در شواهد النبوة از بعضی نقارث آورده که
روزی بدرخان علی بن الحسین رحمہ اللہ فرستاد کہ اواز دهم بنشستم تا برون آمد بروے سلام
کرد و دو عالم گفتم جواب من باز داد پس بپای دیوار سے آمد و گفت اسے فلان ابن دیوار را می بینی
گفتم بلے یا ابن رسول اللہ گفت روزے تکیه برین دیوار کرده بودم و اندوه گین بودم تا نگاه دیدم کہ
مردے خوب منظر با جامہ های نیکو و پیش روی من ایستاده و در من نظر میکند بعد از ان گفت
یا علی بن الحسین چرا ترا اندوه گین می بینم اگر اندوه تو از برای من است و دنیا طرقتے است حاضر
کہ میخوردن از ان بردن چیز گفتم اندوه من از برای من نیست و دنیا چنانست کہ تو میگوئی پس گفت اگر
اندوه تو از برای من است آخرت است ان وعدہ ایست صادق و حکم خواهد کرد و در ان پادشاهی قاهر گفتم
اندوه من نہ از برای من نیست و در آخرت چنان خواهد بود کہ تو میگوئی پس گفت اسے علی اندوه تو نہ

بر اس صفت گفتہ مترسم از مقتدا بن زبیر گفت اے علی بچکس را دیدے کہ خداے تعالیٰ
 چیزے خواست کہ بوسے نزد گفتہ بچکس را دیدے کہ خداے تعالیٰ ترسید و کفایت
 کمار دے نہ کہ گفتہ نے بعد از ان غایب شد مرا گفتند یا علی بن الحسین این خضر بود علیہ السلام کہ
 بالقرآن میگفت این قصداً الحج سقانی نیز در اصابہ و ردہ و از انجملہ است کہ ہمیں دی گفتہ است کہ رویش علی بن الحسین بود
 اندر عنہ جوتے از عصافہ گرد وے میگشتند و بانگ سے کہند فرمود کہ اے فلان بیچ میدا نے
 کہ این عصافہ میگوید گفتہ نے گفت تقدیس پروردگار خود میکنند و قوت امر و نه خودے طلبند و
 از انجملہ است کہ روزے با جتے از اولاد و مواسے و غیر ایشان بعضا بیرون آمدہ بود سفرہ نہادند تا
 چاشت خورند اہو سے آمد و نزدیک ایشان بایستاد و بوسے کرد کہ من بن حسین بن علی بن
 ابی طالبم و مادر من فاطمہ بنت رسول اللہ است میا و با چاشت بخوران اہو آمد و بایشان خیرے
 خورد چہنہ ان کہ خواست پس بکیس و رفت بعضے از غلامان وے گفتند کہ باز دیر بخوران فرمود کہ دیر ازینا
 خواہم داد و زہار مرا باندازد گفتند یا ندانیم گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم مادر من فاطمہ بنت
 رسول اللہ است بہا و با چاشت بخوران اہو باز آمد و بایستاد و بایشان خیرے خوردن
 آغاز کرد و یکے از انجاعت دست بر پشت وے نہاد وے بر مید علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ
 عنہما با وے گفت بر انداختے زہار مرا ہرگز دیگر با تو سخن نخواہم گفت و از انجملہ است کہ روزے نافہ
 وے در راہ کاہلی میکرد و نئے رفت دیر انجو بانیہ و تازیانہ و عصافہ بوسے نمود و گفت تیر تر برو و اگر نہ
 ترا باین تازیانہ و عصافہ بر خیم ان شتر نیز قن گرفت و بعد از ان دیگر کاہلی نکرد و از انجملہ است
 کہ روزے با صحابہ خود در محراب نشستہ بود ناگاہ اہو سے آمد و برابر وے بایستاد و دست خود بر زمین
 میزد و بانگے میکرد و حاضران گفتند یا بن رسول اللہ این اہو بچہ چہ میگویہ فرمود میگویہ کہ فلان قرشے
 دیر و بچہ مرا گرفتہ است و من از وے بازویر اشیر نہادہ آم در دل بعضے حاضران انکارے و آمد
 کسے را بفرستاد ان قرشے را آورد و فرمود کہ این اہو از تو شکایت میکند کہ دیر و بچہ ویر گرفتہ
 و از وقت و بر اشیر نہادہ اکنون از من درخواست میکند کہ از تو درخواست کنم تا بچہ ویر اہو سے یا زہوی تاثیر
 و چون شیر دہد تو بازگردان زن قرشے بچہ را حاضر کرد و بر اشیر داد علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ از ان قرشے سوال کرد کہ ان اہو بچہ بوسے بخشد بخشید و علی بن الحسین نیز ویر ابادش بخشید

ہو یا بچہ دروان شد و بالکے میگرد گفتند یا ابن رسول اللہ چه میگوید فرمود که شما را دعا میکند و میگوید جزا
 کم اللہ غیراً و از آنجمله آنست که در شبیکه وفات میگرد و فرزند خود محمد باقر را گفت اے پسر مرا سے بن اب
 وضو بیار اور گفت اب دیگر بیار که فرین اب جانور سے مرده است شب تاریک بود چراغ اورد و آید
 کرد و موشتی دران اب مرده بود اب دیگر اورد و وضو ساخت و گفت اے فرزند اشب و عده من سید
 است و ویرا وصیت کرد و از آنجمله آنست که ویرا ناته بود که چون بکے میرفت تانہ یا نانه پیش پالان دے
 می او نیت بیج حاجت بان نے شد کہ در بر نڈ تا الوقت کہ باز بید نہ زیر سید چون دے وفات
 کرد ان نافہ بر سر قبر سے آمد و سینہ بر زمین نهاد و ناله میگرد امام محمد باقر رضی اللہ عنہ آمد و گفت بر خیز
 کہ خدا سے تعالیٰ برکت دہا و ترا بر نخواست گفت ویرا بکذا رید کہ میر دوستہ روز انجا بود بعدہ برد و از آنجمله
 آنست کہ در طواف دست زدن و مرده سے بر تیر الاسود چسپیدہ بود ہر چند جہد کردند از انجا باز نہ مردم
 گفتند و ستمائے ایشان را سے باید برید ناگاہ دران میانہ علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ انجا
 رسید و انرا دید پیش آمد و دست مبارک بر ایشان مالید و ستمائے ایشان کشادہ شد و بر تیر
 و از آنجمله آنست کہ منہال بن نمک گوید کہ بچہ رفتہ بنو دم بر علی بن الحسین رم در آمد منہال بن پر سید کہ حال خریہ
 بن کمال الاسد چسیت گفت کہ ویرا در کو فرزندہ گذاشتہ ام دست بدعا بر اور دگفت اللهم اذقہ خراش
 اللهم اذقہ خراش یعنی بار خدا با بچشان اور اگر سے این دے خدا سے من بچشان اور اگر می تش
 چون بکوفہ باز گشتم مختار بن ابی عبیدہ خرمج کردہ بود باو سے سابقہ دہ سے داشتہ سوار شدم
 تا باو سے ملاقات کنم چون بو سے رسیدم سوار میشد باو سے ہمراہ شدم بہوشتی رسید و بایستاد
 و انتظار کسے بر دنا گاہ خریہ صاحب فرزند مختار گفت الحمد للہ کہ خدا سے تعالیٰ مرا ب تو مرست
 داد و جلاد را طلب کرد بفرمود تا دست ہا سے ویرا برید و پاسے ہا سے ویرا برید بعد از ان
 تش بیارید تش اور دہ و خرمج را در میان ان کردند و تش در انجا زدند تا او سے بہوخت چون انرا
 مشاہدہ کردم گفتم سبحان اللہ مختار از من پر سید کہ چرا سبحان اللہ گفتے قصہ دعائے علی بن الحسین ما
 رم باو سے گفتم مرا سو گندہ داد کہ تو خود شنیدے انرا از دے گفتم بی فرو د آمد و دو رکعت نماز گذارد
 و بعد از ان سابتے دنگ کردہ سر سجده نہاد و جلو پر سے در سجده بود پس برداشت و روان شد
 دھن نیلوی روان شدم ماکہ و بر وفانہ بن اقلاد ویرا مراعاتہ کردم کہ فرود ای کہ دعائی مرا گفتم گفت ای

شمال مرا خبر داد که خداے تعالیٰ دعاے علی بن الحسین را رد اجاب فرمود پس میگویی که بیاتما
 چنینے نوریم امروز روز انست که روزہ داریم شکرانه آنرا که خداے تعالیٰ مرا این توفیق داد و در
 روضتہ الاحباب و شواہد البتوۃ و بسیارے از تواریخ آورده کہ بعد از قتل امیرالمومنین حسین رضی اللہ
 بن الحنفیہ رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم توام و بن از تو بزرگترم و بامامت مرفراز
 ترم صلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمن دہ علی بن الحسین را گفت اسے عم از خداے تعالیٰ
 تہرس و دعوے پنجہ حق تو نیست مکن دیگر بار محمد بن الحنفیہ مباغثہ کرد فرمود کہ اسے عم بیاتما پیش حاکی
 رویم کہ میان ما حاکم کند گفت ان حاکم کیست فرمود کہ حجر الاسود ہر دو پیش وے آمدند فرمود کہ اسے عم سخن
 گوی سخن گفت ہیج جواب نیا مد بعد از ان امام دست بدعا برداشت و در بعضیے روایت دو کعبت
 نماز گذارد و خداے تعالیٰ را با اسمائے عظام بخواند و طلب ان کرد کہ حجر الاسود را بسخن او پس
 روسے حجر الاسود کرد و گفت بحق انخدا ایکے موثیق بندگان خود را در تو نہادہ است کہ ما را خبر کن کہ کعبت
 و وصایت بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود بن جوہر بنیہ چنانکہ نزدیک بود کہ از جاسے خود مفقید
 و زبان ۲ بے فہمیہ گفت کہ ای محمد مسلم دار کہ امامت و وصایت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
 و در صواعق محرقة و شواہد البتوۃ آورده کہ بعد الملک بن مروان بجاج نوشت کہ از قتل نبی عبدالمطلب
 اقتناب نامی کہ ال ابو سفیان در ان مباغثہ نمودند مدت ملک ایشان زد و منقطع شد و ان نوشتہ
 را پنهان بجاج فرستاد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ ان گاہ شد بعد الملک نوشت کہ فلان روز
 فلان ساعت بجاج مکتوبے چنین چنین نوشتے رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا خبر
 داد و ان نوشتہ را بغلامے داد و در برابر جملہ خود سوار کرد و بوسے فرستاد چون عبد
 السلام از موافق کتابت خود یافت دانست کہ ان حق است بسیار شادمان شد و ان را حملہ
 را انقدر و راہم کہ طافت داشت بار کردہ بوسے فرستاد و در صواعق گفتہ کہ چون کتاب بعد الملک سید
 دید کہ تاریخ ان موافق تاریخ کتابتے است کہ او بجاج نوشتہ وہان و حقے کہ رسول خود را نزد ججاج
 روانہ کردہ بود غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بروے ظاہر شد کہ زین العابدین علی بن الحسین
 را صاحب کشف است و اینفے برو منکشف شدہ انگاہ ویران خوشحالی دست داد و یکبار مکتوباتش دین
 ہمدہ غلام امام کردہ جہت و فرستاد و التماس نمود کہ از دعا خیر اورا فراموش نکند رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

لا طیلان جناب نقوش خاتمہ دینی و عیسائی دوسے نے اخبار الاول للقرآن نے کان اسمہ ترقیاً قصیراً و نقوش
خاتمہ و توفیقہ الالباسہ و سنے روضۃ الاحباب نفی فاعل الخیر و نے دول القرآن نے کان رضی اللہ عنہ یقول
لادلاہ یا نبی اذا صابکم مصیبتہ من الاینا و نزل کلم فاقہ و امر قانح طلیتہ و ضارجل تنکلم و منوہ للصلوہ لیل
اربع رکعات و کرتین فاذا فرغ من صلوتہ فلیقل یا موضع کل شکوی یا سات کل نجوی یا شانے
کل یوس یا عالم کل خفیۃ یا کاشف مایسا و من کل لمیۃ ادعوک دعا و من اشتدت فاقۃ و صفت قوتہ
و قلت حیلۃ دعا و الغریب الفرق الفقیر الذی لا یجد لکشف ما ہو فیہ الا انت یا رحم الراحمین لا ال الا انت
سبحانک انے کنت من الظالمین قال رضی اللہ عنہ لا یدعو بہ احد اصابعہ بل لا الا فوجہ اللہ عنہ۔
و من دعاہ رضی اللہ عنہ الم کما اسات فاحسنت الے فاذا اعدت قعد علی اما اولاد و انجناب
از باب اخبار و ان اختلاف بسیار کردہ اند بعضی را عقیدہ انکہ انجناب را پانزہ فرزند بود شست
پسر و ہفت دختر و کمال الدین محمد بن طلحہ و عبد اللہ بن جناب اعتقاد کردہ اند کہ انہم بن العابدین را سلا و دختر
بنودہ و تربیان گزیدہ مسطور است کہ بروایتی ان امام عاے گمر پانزہ پسر و نہ دختر داشت و از اسات
اولاد کور انجناب ہشت اسم و اکثر کتب اہل خبر است برین موجب کہ مذکور میگردد و محمد الباقر کہ از امام علیہ
فاطمہ بنت الحسن قبولہ شدہ بود و زید کہ دو کوفی سعادت شہادت رسید و عمر و عبد اللہ و حسن
و علی کہ بقول گزیدہ افسس لقب داشت و نام مادر بن ہفت المم را و انجناب را پنج منہ اوہ
ایست کہ نوشتہ میشود و حدیث و فاطمہ و ام کلثوم و از تربیان گزیدہ چنان مستفاد میگردد کہ نام امام حسن
طایکہ نیز از جلا ساسے نبات امام زین العابدین است سلام اللہ علیہ کذا ثر روضۃ الاحباب
للسید جمال الدین محدث۔

محمد بن علی بن الحسین رضی اللہ عنہ

در شواہد النبوہ او روہ کہ وے امام نجم است کینت آداب و جعفر است و لقب و سہ باقر و سہ بزرگ
لبقرہ فی العلم و ہو توسع فی تاریخ ابن خلکان انما قبل لہ الباقر لانه یتقر فی العلم اے توسع و اتقر
التوسع و یقر یقول الشاعر۔

یا باقر العلم لایل التقیۃ و غیر من لیت علی الاجل

و انجا عدل قرانی اند کہ ابن عمر و علی گفتہ دہوا جد الایۃ الاثنی عشر فی غفاد الایۃ النبویۃ باقر و ہفت از بقرہ لایں

مگر گفته اند یعنی شکاف زمین و غنیات انرا بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را با فلز ان جهت میگفتند
که انما غنیات کتور معارف و تحقیق احکام و لطایف حکم میفرمود و چنانچه مخفی نیست مگر به کسیکه بصیرت
و شش و سریت و کس فاسد گشته باشد و انان جهت در شان او گفتند که و س باقر
و جامع و شاهر و رافع عالم بود و صفای قلب و ذکا و علم و طهارت نفس و شرافت خلقت و شرف
عمر شریف نمود و او طاعت خدا و تعالی صرف می نمود -

و در وقت الاجاب بقیش باقر لقب بزرگ لقبه اے تو س در علم و قبول کمال از بن بن طلحه
با دی تیز زجله القاب انجباب است دخی الشواهد و اخبار الاول للقرمان و در وقت الاجاب مادر و س
فاطمه بود نسبت الحسن بن علی بن ابی طالب و ابن خلکان گفته ام امام عبدالسند بن الحسن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام در منتخب السیر آورده که مادرش ام عبدالسند بن الحسن بن علی بن ابی
طالب و با بکلام امام محمد باقر باشد است از دو پادشاه تولد نموده و علوی است از دو علوی و پوچ و
آمده که اے در وقت الاجاب در شواهد و در وقت الاجاب آورده که ولادت او
روز جمعه سیوم صفر سنه سبع و خمسين من الهجرة در مدینه
اتفاق افتاد پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه بمیه سال و وفات وی در سنه اربع
عشره و فی تاریخ ابن خلکان تو نے نے شهر ریح الاول سنه ثلاث عشره و مایه و قبل فی التمان و عشره

من صفر سنه اربع عشره و قبل سبع عشره و قبل ثمان عشره بالخمسة و نقل اے المدینه و دفن
بالقیع فی القبر الذی فی ابوه و علم امیر الحسن بن علی صلوات الله و سلامه علیه فی القبره اے قیسا

قبر العباس رضی الله عنه و دفن دول الاسلام لذلک ہی فی سنه اربع عشره مات الامام ابو جعفر محمد
بن علی بن الحسین العلوی الباق الفقیه و له ثمان و خمسون سنه و فی وقت الاجاب و شواهد

ابو جعفر و وقت شهادت امام حسین ۳ ساله و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین ۳۱ و شست
ساله بود و در سنه اربع عشره و مایه فوت شد و بدین روایت که اصح اقوال است مدت عمر غریز شش و پنجاه

و هفت سال باشد و غیر ابن زبیر گفته اند متخلف السیر آورده که وفات و س و در ذی الحجه سنه اربع عشره و مایه
و مدت عمرش پنجاه و نه سال بود و در ترجمه صوابی گفته سن او پنجاه و هشت سال بود و فی وقت الاجاب
زمان امانش نوزده سال و تاریخ نزدیکه مسطور است که روایت علامه شیخ هشام بن عبد الملك

در حدیث شامیل گفتہ محمد بن علی بن ابوجعفر الباقری نے بتقریر سے معلوم کیا کہ اسے توسعہ قلبی و روحانی ہوئی و جابر و ابن کرم طایفہ و عنہ ابن جعفر الصادق و الزہرے و ابن جریج و الادراعی و اخرون انجح الامالیہ است یعنی محمد بن علی یمن است ابو جعفر باقر نامیدہ شد بان سبب تقریر و در علم یعنی توسعہ دل و روایت کردہ است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گروہی و از اسے روایت کردہ اند پس ابو جعفر صادق و زہرے و ابن جریج و از اسے دیگران و روایت کردہ اند بر اسے اسے صاحبان صحاح شمسگانہ پس امام باقر و جابر و انس و ابن عمر و ابی سعید خدری و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد اللہ بنت الحسن و علم پدر خود محمد بن الحنفیہ و سعد بن المسیب و غیر ہم روایت دار و از اسے پس شیخ جعفر صادق و ابو اسحاق سیبے و عطاء بن ریح و عمر بن دینار و اصح زہرے و ربیعہ و ابن جریج و ابو زائے و مخول بن راشد و غیر ہم روایت دارند و ترجمہ صواعق گفتہ کہ باقر رضی اللہ عنہ در مقامات عارفین چندان رسوخ داشت کہ السنۃ و صفین از وصف ان گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار دار و یمن شریف و بر کافی است کہ ابن مدر نے از جابر روایت کردہ کہ ابو جعفر باقر اگر گفت و در قفسک سنیر بود کہ پیغام ترا سلام میرساند خصما تجلس گفتہ اسے جابر کہ کیفیت از بر اسے ما واضح کن جابر گفت نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستم بودم و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت اسے جابر حسین را پس خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادے نہ کند باید کہ سید عابدین بر خیزد پس حسین کہ نام او علی است بر خیزد باز فرمود کہ ابن علی را پس اسے خواہد شد نام او محمد خواہد بود اگر زمان او را در بابے سلام من باور سانے و رشواہد البنوۃ و روفقہ الاحباب ^{و العبارۃ للوفیۃ} قدح کہ روایت میکند از جعفر صادق رضی اللہ عنہ و از پدر خویش باقر رضی اللہ عنہ نقل میفرماید کہ گفتہ زہرے پیش جابر بن عبد اللہ انصاری اسے در آمد و او مکفوف البصر بود سلام کردم بہ جواب مباہرت نمودہ پرسید کہ نو کیستے گفتہ محمد بن علی بن حسین کہ گفت نزد یکای میثی او نتم سہ دوست مرا پیوستہ و چون خواست کہ پاسے مرا بوسد و تر شدم گفت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا سلام میرساند گفتہ علی رسول اللہ السلام و رحمۃ اللہ وبرکاتہ انی صورت چگونہ بود یا جابر و بچہ کیفیت آنحضرت مرا یاد کردہ گفت روزے در خدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودم فرمود کہ ہلک بقیۃ جتے بقیۃ رجلا من ولد ی بنی ہاشم محمد بن علی بن حسین سبب اللہ النور و الحکمتہ فاقرہ منی السلام یعنی اسے جابر شاہد

ہائے امان نزلان کہ ملاقات کئی بایکے از اولاد من کہ اور احمد بن علی بن حسین
 گویند خداے تعالیٰ دیرانور حکمت و ہدایت اور اسلام از من برسانے و بعضی
 از نقلہ اخبار جنین روایت کرده اند کہ جابر بن عبد اللہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم بامن گفت او شک بقی حتی تلتی ولد امن الحسین بعثت الی محمد
 یصحبہ علم الدین بقرآن اذ اقیمتہ فاستراہ منی السلام یعنی اے جابر شاید
 کہ تو بمانے تا با فرزند من کہ از نسل حسین باشد ملاقات کنے کہ اور احمد گویند علم
 دین را یکشاید وقتے کہ ملاقات کنے اور آپس برسانے اور از من سلامے دے
 ریختہ الاحباب کہ احمد بن محمد بن یحییٰ روایت کرد کہ جابر بن عبد اللہ
 انصارے در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بود و عمامہ سیاه بر سرستہ
 و کاتب نماز میگردید کہ یا باقر و مردم مدینہ میگفتند کہ جابر سخن بہودہ میگوید و اسے
 کہ مے نماز و بر زبان میراند جابر میگفت بخدا سوگند کہ این سخن بہودہ نیست
 زیرا کہ از رسول خدا شنیدہ ام کہ بامن میگفت ستر کہ رجلا منی اسمہ اسے
 و شمالیہ شمالی میفرماید بقرآن یعنی در بابے مردیر از من نام من نام دوست
 و وصلت و وصلت من استگانہ علم را شکافتنے و در شواہد آورده کہ در بعضی روایات جنین
 آمدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم جابر را گفت کہ بقاے تو بعد از ملاقات
 من اندکے خواهد بود ہم در ان چند روز جابر وفات کرد رضی اللہ عنہ این حدیث
 بسیارست از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آورده اند چنانچہ صاحب
 المروءۃ الصفا و اخبار الدول للقرمانی و منتخب السیر و غیرہ اشقی و فی توفیر
 المستطاع نے محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر السافرقی
 قاضی من الرابعۃ مات سنۃ بضع و عشرۃ و فی خلاصۃ التذہیب للفاطمی الذی
 محمد بن علی ابو جعفر المحدث الامام الموقوف بالباقر من ابیہ و ابی سعید
 و جابر و ابن عمرو طالقہ و عنہ ابنہ جعفر و الزہرے و نحوہ ابن راشد و خلق قال
 ابن سعد ثقۃ کثیر الحدیث و وثاقہ الجلی قال ابو نعیم تو نے سنۃ اربع عشرۃ وایاتہ۔

در
کتاب
الکافی
جلد
اول
صفحه
۱۱۲
در
باب
الاعتقاد
فصل
در
اخبار
امام
محمد
باقر
علیه
السلام

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام و نذیری ز کلمات او فی مطالب اهل
 امام کمال الدین الشافعی عن جابر بن جعفر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر بن
 مشغول عالم گفتیم چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسیکه داخل شد و قلب او خاص
 دین خدا مشغول نگردد اند او را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
 آن مگر مرکبی که سواری می کند برو و پارچه کمی پوشد آنرا دزدی که عاشق او شده است
 ای جابر مومن بر بقای دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
 ذکر خدا غافل نماند آنچه شنیده است از گوش خود از اخبار رفته و با بنیان نگیرد و از نو خدا
 آنچه دیده است بچشم خود از زینت آن پس رسیده اند ثواب برابر بر سببیکه اهل تقوی
 بکثره بن مردمانند از راه مومن و اکثر اند بر اے شما از راه مومن اگر فراموش کنی
 تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنی تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند بر اے حق خدا
 بسکه قائم کنند گانند امر خدا را پس بساز دنیا را که وارو شده تو در اینجا و رفتی
 از اینجا یا مانند ما که رسیدت و در خواب و چون بیدار شدی نیت با تو چیست
 از آن محکاه دار خدا تعالی را در چرخه کی طلب رعایت تو کند و دین خدا و حکمت او
 و گفت علیه السلام که غنا و غرت حلال می کند و قلب مومن پس چون سیدند
 در مکان توکل و امن گرفت در اینجا و گفت زیاد دین خشمه که گفت امام است که من
 می رسد مومن و غیر مومن را و نمی رسد ذاکر را و روایت کرد مسمی از امام باقر
 گفت که شنیدم که می گفت پس خود را که دور باشی از سستی و تنگدلی
 که اینها کلید هر شرانند اگر تو سستی کنی از ادا حق بازمانی و اگر تکلیف
 شوی بر حق صبر نتوانی کرد گفت اقلع مولی ابی جعفر که برآمد با امام باقر
 برای حج پس چون داخل مسجد شد دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
 شد و آواز گریه او پس گفت هم پدر و مادرم خداست تو با مردمان می بینند نبوی تو

عہد ملک
مکتبہ
۱۱۴
بکراک
پتہ
کلی
بکراک

عہ فی طبقات الشعرا نے

وکان رضی اللہ عنہ یقول ان الصواعق تعیب المؤمن وغیر المؤمن ولا تعیب الذکر لہ غرض وکان
رضی اللہ عنہ یقول ما دخل قلب امرئ شی من الکبر الا نقص من عقده مثل ما دخل من ذلک الکبر واکثر وکان
رضی اللہ عنہ یقول ما من عبادة افضل من صیئة یطین ما وفتح وکان اذا محک قال اللهم لا تمیتنی وکان
بقول یس فی الدنیا شی اعون من الاحسان الی الاخوان وکان لایل قط من مجاستم و
کان رم یقول یس الاغ برحاک غینا و یقطعک فیرا وکان رم یقول اعز الودۃ فی القلب حبک
بالہ من قلبک وادوی رم ان کیفن فی تمیہ الذہن کان یصلی فیہ و فی اخبار الدول للقرمانی قال
رضی اللہ عنہ ما غرقت سین من خشية اللہ الا حرم اللہ غرضہ وجہ صاحبہا علی النار یعنی نہ پراب
شد چشم از خوف خدا مگر تہرام گردا ید اللہ تعالیٰ و جل چہرہ صاحب اور ابرائش فان سالت
علی الخدین دموہ لم یرہق وجہہ فتر ولا ذلۃ پس اگر سیلان کند اشک و خسارہ لاحق نشود چہرہ و اسیا و ذلۃ
و ما من شی الا جزاء الا اللہ معہ فان اللہ تعالیٰ یکفر بباہجہ الخطایا و نیست چہرے مگر کہ براسے ان جزو نیست
الا تشک کہ خداے تعالیٰ کفارہ کند بان دریا با سے خطار اذ لو ان با گیا کیے نے امتہ محرم اللہ ملک الامتہ
علی النار و اگر گر نیدہ بگرید براسے استے ہر ایزہ تہرام گرداند اللہ تعالیٰ ان امتہ را برائش در رونقہ الاجتہاد
و رونقہ الصفا و ردہ کہ از سخنان باقر علیہ السلام ست کہ مردم بجمت ان کینہ و عداوت مایسوزند کہ ما
اہل بیت رحیم و شجرہ نبوۃ و معدن حکمت و جاسے نزول فرشتگان و محل فرود آمدن وحی و از
کلمات اوست کہ بلا سے مردم بر ما عظیم است و از ظلال و بطیم اگر ایشانرا میخوانیم اجابت نیکنند و اگر
ترک ایشان میگیم از غرہ راہ بجای سے برزد و فرمود کہ ما خازنان علم خدا و ندیم و ما دایان امر حقیم و خدا
اسلام بمانع کرد و ما ختم خواہد بود پس از مایا موزید کہ با خدایکے نبات را از دہر و یانید و آدمیر اید
کہ علم خدا کسے را نیست الا مارا و از انفاط گوہر بار اوست کہ سخن ما دشوار باشد و مردم از احسان
نہم نکند احتمال ان نکند مگر فرشتہ مقرب یا نبی مرسل یا بندہ کہ باری سجاد تعالیٰ دل اوست و اتقان
کردہ باشد براسے ایمان و اخلاص اہو دانستہ و از کلمات اوست کہ بخدا سو گندہ کہ ما خازنان
خدا ایم و آسمان در زمین نہ برزد و بقرہ بل بر علم او خازنیم کہ علم حق ما دایم و در صواعق و تکمیل الایمان

اور وہ کہ امام باقر از اہل شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما سوال کردند گفت آنے اتولا ہما من ایشا بزمیت
 دیار سے خود فرار کرتے ام انکاء تحفے از حضار مجلس گفت شیعہ زعم کرده اند کہ مدح و تولا شیخین از شما
 بسبیل تقیہ صادر می شود فرمود انما یجأت الاحیاء ولا یجأت الاموات فعلی اللہ بشام بن عبد الملک
 خداوند کند امروم از زندگان سے ترسند از مردگان خدا سے تیارک و تعالیٰ بشام بن عبد الملک
 چنین و چنین کن۔ و اد الدار فتنے و فی الصواعق عن السفیان برداتی صحو و ارد شدہ کہ وقتیکہ عرضی اللہ عنہ ثوب پوشیدہ
 شدہ بود علی رم گفت صلی اللہ علیک یا عمرو د عاکر د برو سے بعد از ان از امام باقر رسیدند کہ اباجنین نیست
 کہ صلوة بر غیر بنیامنی عنہا است گفت این چنین شنیدہ ام دیرین کلام قابل اعتراض دارد است پس
 توجیہ ان باین طریق است کہ مختل است علی رم قابل بعد م کراہت باشد و بقول رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ فرمود اللهم صل علی ابی ادنے عمل کرده باشد

اما کرامات و خوارق عادات از وی بسیار شدہ در شواہد النبوة و در فتہ الاحباب و فتہ الصفا
 اور وہ کہ ابو بکر کہ مکفوف البصر بود گفتہ کہ روزی مر باقر رضی اللہ عنہ گفتم کہ شما ذریت رسول اید فرمود
 کہ ارے پرسیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم داشت علم جمیع انبیاء بودہ جواب داد کہ ارے گفتم کہ شما
 نیز میراث گرفتہ اید علم پیغمبر اصلہ اللہ علیہ وسلم گفت ارے گفتم شما اقد رت ان است کہ مردہ را
 زندہ گردانیدہ کور مادر زاد و ابراہیم را مبرا کنیدہ کور سے دبر ص و خبر کنیدہ مردم را از انچه دغا نامی خود
 میخورند و ذخیرہ سے نمنہ فرمود کہ ارے باذن اللہ تعالیٰ بعد از ان فرمود کہ پیش نشین پیش نشستم دست
 مبارک بر رو من فرود آورد و گفت یا شائے چشم من بنیاشد چنانکہ کوہ دشت و آسمان من
 را دیدم بعد از ان دست برو سے من فرود آورد و حال خود باز گشتم فرمود کہ این دو حال کہ ام را
 میخواہے انرا کہ چشم تو بنیاشد و حساب تو بر خدا باشد و اگر خواهی کہ چشم تو نابینا باشد و جیسا
 در بہشت و رای گفتم ان میخواہم کہ چند روز نابینا باشم و جیسا در بہشت و رایم در شواہد اور وہ کہ
 فیض بن مطر گوید کہ بر ابو جعفر محمد بن علی رضی اللہ عنہما در آدم و میخواستم کہ دیر از نماز شب در محل سوال
 کنم چون در آدم بے آنکہ سخن گویم فرمود کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل علی الراحۃ مصیبا
 توجبت یعنی بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میگذازد بر راحلہ ہر سو کہ متوجہ میشد و آنرا بخلہ
 است کہ جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ روزی پدر من فرمود کہ از مدت عمر من پنج سال مشی

نمانده است چون دس وفات یافت حساب کردیم راست، بے زیادت و نقصان و نمانده نیست
که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه بر ابراهیم بن ابی طالب بگذشت در آنوقت که چپای آن میکردند
فرمود که والله این دار خراب کرده شود و الله که خاک این را از اینجا نقل کنند و الله که هر آنکه شکسته
بناے این ظاهر شود چون شبام وفات یافت بفرموده و دید بن هشام را خواب کرد و خاک را بر سر او برد
چنانکه شکسته بن نمانده شد چون برادر و برادر رضی الله عنه بر ابی بگذشت فرمود که و الله این کوخ خروج کند و بر ابی بگذشت
و سید را بگرداند و باخیزاند و بر سر قصبه کنند و مانع بگرداند که در مدینه قصبه نمود و دیگر چون
سرور آوردند قصبه نیز آوردند و از آنجا است که جعفر بن محمد گفت رحم که پدر من وصیت کرد که چون من
بیرم تو مرا غسل کن زیرا که امام را جز امام نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود باشد که دعوی
امامت کند و مردم را بخود خواند ویرا بگذارد که عمر دس که تو ماه خواهر بود چون پدر من وفات کرد و برادر من
عبد الله دعوی امامت کرد و چندان از نسبت چنانکه پدرم گفته بود و از آنجا است که دیگر
گفته است که اجازت خواستم تا بر ابو جعفر رضی الله عنه درایم گفتند تعجیل کن که نزدیک دس
جماعتی اند از اخوان تو چندان بر نیامد که دوازده مرد پیرون آمدند قبا با سبک و بر و موزه با پای
سلام کردند و بگذشتند بعد از آن من برو دس در آمدیم و تقیم آنجا عت را که از پیش تو پیرون آمدند
نیشناسم ایشان چه کسانی فرمود که این برادران شما اند از قوم جن پر سیدم که ایشان
بر شما ظاهر میشوند فرمود که ارے همچنانکه شلپیش ماے آئید و از حلال و حرام می پرسید ایشان
نیز می آیند و سب پر سید و از آنجا است که دیگر گفته است که با محمد بن علی رحم میان مکد و مدینه
میر فتم دس بر بغله سوار بود من بر دراز گوشه ناگاه دیدم که گرگ از بالاے کوه فرو داد تا نزدیک
محمد بن علی رسیده دس بغله خود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بغله نهاد و دادیر
با دس سخن گفت و دس گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که میخواسته گرگ رفت
و با من گفت میدانه که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسول و ابن رسول اعلم یعنی خدا و رسول او و
پسر رسول او و انا ترند فرمود که دس میگفت که جفت مرا درین کوه دروزه سخت شده است عا
کن تا خداے تعالی ویرا خلاصی دهد و سب تن را از نسل من بر شیعه تو مسلط نکند و اند من گفتم که عا
کردم و از آنجا است که یک از سلف گوید که در مکد بودم اشتیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه

بر من غالب نشد فاصبر از بر اے رستم بهرینہ رفتم در ان شبیکه بهرینہ رسیدم مر باران و سرما سخت گرفت نیم شب بود که بر سر آب و صے رسیدم و در فکر بودم که همان ساعت در کوچه ای میرم تا به راه بیرون آید ناگاه اواز سنے آمد که گفت اے جاریه از بر اے فلان در را بکشائے که دیر است شب سرد و باران رسیدہ است جاریه آمد در را بکشاد من در آمدم و از انجمله انست که دیگرے گوید بر سر اے وے رفتم مراد ستور سے خدا و غیر مراد ستور سے داد بسیار اند و گمین بچانہ خود نمیر و مر خواب ننے آمد و در فکر شد م و با خود گفتیم بکہ از گردم اگر بجماعت مرجیہ باز گردم ایشان چنین میگویند و اگر بقدریہ باز گردم ایشان چنین میگویند اگر بحوریہ چنین و اگر بزیریہ چنین سخن یکے بے فساد ی نیست درین فکر بودم نا بآنگ نماز بامداد گفته ناگاه اواز آمد کہ کسے در میگوید بگفتم کیست گفت رسول محمد بن علی بن الحسین برون رفتم گفت اجابت کن کہ ترا بخواند جامہ پوشیدہ و بر نفتم چون بروے در آمدم گفت اے فلان نہ بمرجیہ باز گرد نہ بقدریہ و نہ بزیریہ نہ بجا باز گرد و از انجمله انست کہ دیگرے گفته است کہ از باقر رهن پر رسیدم کہ ماحق المؤمنین علی السنیین پیست حق مومن برخدار وے خود از من بگردانیدے بار مکرار از ان سوال کردم بار سیوم گفت حق مومن بر خداے تعالیٰ انست کہ اگر ان نخلہ را گوید کہ بایاید چون در ان نخلہ اشارہ کرد نظر کردم دیدم در حرکت آمدن بایاید بسوے وے اشارہ کرد کہ بجایے خود قرار گیر کہ باین سخن آمدن ترا بخوانم اسم و از انجمله انست کہ دیگرے گفته است کہ بر خاندان باقر رضی اللہ عنہ رفتم و در بکو رفتم کینرے بیرون آمد کہ پستان وے در خانہ خاستن بود دوست بر سر پستان وے زدم و گفتم کہ مولاے خود را بگوے کہ فلان بر در است از درون خانہ اواز داد کہ درون ای کہ مادر مباد ترا درون رفتم و گفتم کہ من بان بدے میزند لیسیدہ بودم فرمود کہ راست میگوئی اما اگر شما گمان مے برید که این دیوار کہ پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکہ پیش ابصار شما است پس میان ما و شما چه فرق باشد زنهار کہ دیگر چنین نکنی و از انجمله انست کہ دیگرے گفته است کہ جنابہ والیہ بر باقر رحمہ در آمد فرمود کہ چرا پیش ما میرے ای جنابہ گفت کہ بر سر من سفیدے پیدا شدہ است کہ خاطر مرا مشغول میدارد و باقرہ فرمود کہ از این شما بوی نمود دست مبارک بان فرمود اود دسیاہ شد پس فرمود که مینوی بوی پیدا داند دید کہ موی دی سیاه شدہ است و از انجمله انست کہ دیگرے گفته است کہ قریب پنجاه تن بودیم در حضور

رنه ناما گاه شخصه از کوفه در آمد که کار و سوان بوده است که دانه را می فروخته است. و سوان با قرقر
 کرد که هلاکس در کوفه چنین گمان دارد که با تو فرشته است که کافر از مومن و شیعه ترا از عدلی
 تو جدا می سازد و ترابان شناسا ساعه گردند با قرقرم از و سوان پرسید که حرف تو چیست گفت گند من فرو
 فرمود که دروغ می گویی گفت گاه گاه جو نیز می فروشم فرمود که چنین نیست که می گویی بلکه حرف تو راست
 که دانه را می فروشی ان شخص گفت که ترابان که خبر کرد فرمود که فرشته است زمانه که شناسا
 میگرداند به پیش من و حد من و تو نخواهی مرد مگر بفلان علت را و سوان میگوید که چون بگویم باز قسم
 از احوال ان شخص پرسیدم گفته سه روز است که و سوان مرده است بهمان علت مرده بود که با قرقرم
 فرمود دیو از انجا انست که دیگر گفته است که روزی با قرقرم سوار شد و من نیز با و سوان
 شدیم چون اندک به پنجم دو شخص پیش آمدند با قرقرم فرمود که اینها دزدان اند اینها را بگیرید و محکم
 بنیدید غلامان و سوان هر دو شخص را محکم بستند یکی از مستمندان خود را گفت باین کوه براس و بر بالای
 ان غار است با بنیاد را سه هر چه یابید بیاوران تمهید برفت و دو جامه و ان پر از رخت آورد و یک
 جامه و ان دیگر از موضع دیگر بیرون آوردند با قرقرم فرمود که از صاحبان این جامه و انهای که حاضر است
 دیکه غایب چون بدیدید با گشتن صاحبان دو جامه و ان نخستین جامه را تمهید کرده بود و دای
 اینها را عقاب میگرد با قرقرم فرمود که اینها را عقاب مکنید و ان دو جامه و ان را صاحب انها و او
 فرمود تا دزدان را قطعید کرد دیکه از ایشان گفت الحمد لله که قطعید و تو بمن بروست فرزند رسول
 صلی الله علیه و سلم واقع شد با قرقرم فرمود که دست بریده تو به نسبت سال پیش از تو به بهشت
 رفت و ان شخص بیست سال دیگر نبیست و بعد از سه روز صاحب انجامه و ان دیگر آمد با قرقرم فرمود
 که در جامه و ان تو هزار دینار است از ان تو و هزار دینار از ان دیگر و از جامه و ان چنین و چنین
 گفت اگر بماند که نام صاحبان چیست راست یا شد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن و و
 مروی صالح است کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و اکنون بیرون شهر است و انتظار تو ان شخص را
 بود گفت است با الله الذی لا اله الا هو و ان محمد اعمده و رسول و سلطان شد و از انجا انست که
 که ابو بصیر روایت کند که با قرقرم فرمود که من مرده را می شناسم که اگر بکنار دریا برسد همه دوباره
 بحر اموات و غمات و حالات ایشان را به انظار هر که از ان مرده نفس خود گرفته و الله اعلم و از انجا انست

کہ دیگرے گفتہ کہ باجماعتی بد بلیغ خانہ باقر مراد و مریم و شنیدیم کہ کسے بلغت سر پائے چیزے بخواند
 باوز خوش و دیگرے گیان برویم کہ مگر اہل کتاب چیزے بخواند چون و مریم بچکس بود گفتیم شنیدیم
 کہ کسے بلغت سر پائے چیزے بخواند باوز خوش گفت مناجات فلان بنے را یاد کروم و خوانم
 مرا گریانید و از آنجہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ ابن عکاشہ اسدے بہ باقر مراد و مریم و فرزند
 و سہ جعفر مراد پیش و سہ ایستادہ بود ابن عکاشہ باقر مراد گفت جعفر بن سن رسیدہ است
 کہ ویرازن ہی چرا ویرازن نیدہ ہے و پیش باقر مراد مراد و سہ مراد ہر سہ مرادہ بود فرمود کہ ویرازن نزدی
 از بر برنخاستہ خواہد آمد و در فلان موضع نزول خواہد کرد چون دیگرے بار بروے و مریم فرمود کہ شمار انگشت
 بود کہ تخاخی اہل مدامدہ است بروید و باین مرہ جاریہ را بخیرد چون پیش نخاس رقم گفت ہر چہ دہشتم
 رقم کرد و کینک کہ ہر یکے از دیگرے بہتر است گفتیم ہر دون ارمائیم ہر دورا ہر دون اور دیکے را
 اختیار کرویم و گفتیم کہ بچند سیف و شے گفت کہ ہفتاد و نینار گفتیم کہ چیزے کہ کن گفت کہ بیج کم شکیم پس
 ما گفتیم کہ ہر چہ درین مرہ باشد مے خرمد و نیدانیم کہ درینجا چندست و نزدیک نخاس مرادے بود
 ایض الراس واللحیہ گفت کہ مرہ را بکشاید و وزن کیند نخاس گفت بکشاید کہ اگر یک جہ
 از ہفتاد و نینار کم باشد نخواہم فروخت و دیگرے بار آن پیر مبالغہ کرد کہ وزن کیند مرہ را بکشایدیم
 و وزن کردیم ہفتاد و نینار بود بے زیادت و نقصان پس جاریہ را گرفتیم و بہ باقر مراد و مریم و جعفر
 پیش و سہ ایستادہ بود باقر مراد را از آنچہ گذشتہ بود خبر کردیم شکر خدا سہ تعالیٰ گفت پس از ان
 جاریہ پر سید کہ نام تو چیست گفت حمیدہ فرمود کہ حمیدہ سہ الدنیا و محمودہ سہ الاخرہ یعنی در دنیا و
 آخرت ستودہ پس گفت مرا خبر دہ کہ بکرے یا شب گفت بکرے فرمود کہ این چون بودہ است
 کہ بیج جاریہ از دست نخاسان سلامت نے حمیدہ گفت ہر گاہ کہ این نخاس پیش من سہ آمد و تصد
 من میکرد ہرے ایض الراس واللحیہ سہ آمد و ویرا طبا بخیز و از پیش من دو سیکرد و ایضویت
 تکرار واقع شد پس باقر مراد جعفر را گفت بیکرین کینک را اندوی تمولد شوغیر اہل الارض موسی بن جعفر
 و از آنجہ انست کہ روزے در مدینہ باجماعتی نشستہ بود کہ ناگاہ سہ خود در پیش انگشت ویرازن
 سہ را آورد و گفت حال شما چون خواہد بود و تھے کہ مرادے مہدیہ شما یاد باجماعت ہزار مرادے
 روز قتل کند مقاملان شمار و ازو بے ہلا سہ عظیم بنید کہ نتوانید کہ دفع ان کیند و این بدر سال

اینده خواهد بود ازین خبر گنید. و یقین بدانید که آنچه منتم راست است اینها اهل مدینه سخن دے انفات
 انکروند و گفتند این هرگز نخواهد شد مگر نفری اندک و بنو هاشم خاصه زیرا که ایشان میدانستند که هر چه
 دے میگوید حق است چون سال دیگر آمد باقر رم و سایر بنو هاشم عیال خود را گرفتند و از مدینه بیرون رفتند
 و نافع بن الاندق آمد و کرد آنچه فرموده بود پس اهل مدینه گفتند بعد ازین هر چه باقر رم گوید ازین تجاوز
 نمایم که اینان اهل بیت نبوة اند هرگز هیچ گویند مگر حق و صدق و از انجمله است که دیگرے گفته است
 که با باقر رم و سید رسول م بودم در انروز با که علی بن الحسین رم وفات کرده بود ناگاه داد و دو بن سلیمان
 و منصور دو انقه در آمدند داد و پیش باقر رم آمد و داد انقی جاے دیگر بنشست باقر رم گفت که
 که داد انقه چون پیش ما نیامد داد و غارے گفت فرمود چندان بر نیاید که داد انقه و اے
 امر خلق شود مالک شرق و غرب گردد و در از یابید و چندان کنوز جمع کنند که پیش از دے کسے نکرده باشد
 داد و بر خاست و از اباد داد انقه گفت و داد انقه پیش دے آمد و گفت مرا هیچ از آمدن پیش
 تو باز نداشت مگر عظیم و اجلال تو پس پرسید که ان چه سخن بود که داد و گفت فرمود که راست است
 و چنان خواهد شد دیگر پرسید که ملک ما پیش از ملک شما خواهد بود فرمود که ارے دیگر پرسید
 که بعد از من هیچ یک از فرزندان من رسد فرمود ارے دیگر پرسید که مدت ملک ما بیشتر باشد
 یا مدت ملک تنے امید فرمود که مدت ملک شما دراز تر باشد و هر ایند بگنیزد ملک را کو دو کابن شما
 و بان بازے کنند چنانکه باگوی کنند اینست که آنچه از پدر من بمن رسیده است و چون ملک بدو انقه
 رسید از قول باقر رم تعجب مے نمود این قصه در صواعق نیز مذکور است و قرمانے در اخبار و دل و
 جاے در شواهد النبوة آورده و حدیث بعنضم قال کنت من مکة و مدینه فاذا انابشتی یلوح تارة و یخفی
 اخرے تحت قرب مما لمته فاذا هو غلام سباعی او ثمانی قلم علی فردت علیه السلام فقلت
 من انت قال رجل عربی قلت ابن سے قال قرئے قلت ابن سے قال علوی ثم انشأ
 و جاے گفته است که اول پرسیدم من این قال من البدر فقلت اے این قال اے
 البدر فقلت ان ادک قال التقرے فقلت من انت قال انارجل عربی فقلت ابن سے
 قال انارجل قرئے فقلت ابن سے قال انارجل هاشمی فقلت ابن سے قال انارجل
 علوی ثم انشد

تمن علی الخوض زواده	تزوود سعد و زاده
نفا از من نفازالا نسا	وماخاب من جبننا زاده
و هم زمانے دو شعر دیگر آورده	
فمن سدا نائل من السور	ومن ساء ناسا و سیلا و
ومن کان غاصبا حقنا	قبوم القیمة سیسا و

تم قال اما محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ثم القیت فلم اراه فلما ادرت نزل
فی الارض ام سعد فی السما و یغنی که در میان که و درینہ بودم که ناگاہ از دور
سیا ہے بنود گا ہے ظاہر میشد و گا ہے نہان میگشت چون نزدیک رسیدم دیدم کہ کودک
ہفت سالہ بیشت سالہ بر من سلام گفت جواب دادم بعد از ان گفتم از کجای گفت از جانب خدا
گفتم کجا میردے گفت بسوے خدا گفت تو شہ تو چیست گفت ترس خدا پس گفتم کیستے تو گفت
من مردے ہے ام گفتم پسر منے گفت من مردے قرشے ام گفتم پسر منے گفت من مردے
باشے ام گفتم پسر منے گفت من مردے علوی ام بعد از ان اشعار مذکورہ گفت بعد از ان گفت
کہ من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب چون بسوے او التفات نمودم ندیدم من او را
نمیدانم کہ با سمان بالا شد یا بزین فرو رفت۔

اما صاحب النخب قال القرائی انما الدلائل القامۃ من النسخ فخر ب لادن علی فرواد منی بالمد حسن
والینے المؤمن وبالوجہ ذی المین باحسین و احسن و فی روضۃ الاحباب نقش خانم و
الفرجۃ المد جمیعاً بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

محمد بن محمد الصادق

درستوار الشوہ آورده کہ دے امام ششم است و کنیت دے ابو عبدہ الصدوق و قبل ابو ہریر
ولد القاب اشهر بالصادق و تاریخ ابن خلکان لقب بالصادق الصدوق نے مقاتلہ و تنقہ ذکر کرتا لا
للعطار کنیت ابو محمد الشیخی دے ام فروہ است بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدوق و فی و ما ورام
فروہ اسما است بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدوق و لہ نک قال الصادق لہ و لہ نے ابو بکر
مرتبن ولادت دے در مدینہ بودہ است در سنہ ثمانین من الهجرة و قبل ثلث و ثمانین

نے یوم النین ثلث مشرعیۃ بقیت من غیر ریح الاول وفات دے نیز ذریعہ بودہ است
 یوم النین النصف من رجب سنہ ثلث وارتعین و ماتہ و فی روضۃ الاحباب سوال سنہ
 مذکور گفتمہات حیات انجناب شخصت و پنجبال و بقولے ائمہ شخصت و ہشت بودہ مدفن ہانوش
 مذکورستان بقیع است نزدیکی قبور پر نور اباسے بزرگواران امام عاے مقام و در تلیح کزیدہ مسطور
 کہ بقیہ علماء شیعہ انجناب را منصور عباس زہر واد و السلام و بایہ دانست کہ در جنبہ البقیع
 قبہ ست شہواقبہ عباس و ان قبہ قبر عباس عم نبی صلی اللہ علیہ وسلم چونی فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
 سلم و بقولے فاطمہ بنت اسد مادر امیر المومنین علی و حسن ابن علی و امام زین العابدین و امام
 محمد باقر و امام جعفر صادق مدفون اند الصدورہ من قبر اکرمہ و اشرف اعلیٰ قدرہ عند اللہ تعالیٰ
 اما مناقبہ فی الشواہد کے از عظماء اہلبیت است و علماء ایشان حتی ان من کثرۃ علومہ و الفاضلۃ
 علی قلبہ صارت العلوم ناقص الانعام من الاواطۃ بما نقصت الیہ یروے عند قد قبل ان کتاب
 الجفر الذی بالغرب توارثہ ابو عبد المومن ہومن کلامہ رم این کتاب جفر شہ و روشل است بر علوم
 و اسرار ایشان و ذکر ان در کلام امام علی بن موسی الزہرا رم صرح است انجا کہ گفت چون ہون میراد
 حمد خویش ساخت الجفر و انجا معنہ بدلان علی خلافت ذالک و کان الصادق رم یقول علمنا غامرہ
 مذکور و نکت فی القلوب و فہر فی الاسماع و ان عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابيض و مصحف فاطمہ علیہا
 السلام و ان عندنا انجا معنہ قیامہ ما یحتاج الناس الیہ فسل عن تعبیر الکلام فقال اما الغابر فعلم
 ما یکون و اما الزہور فاعلم بالکان و اما النکت فی القلوب فوالا انعام و اما المنقر فی الاسماع فمحدث اللہ
 علیہ السلام نسیم کلامہ و انہی انما صمم و اما الجفر الاحمر فو عادیہ سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و لمن یخرج حتی یقوم قائمنا اہل البیت و اما الجفر الابيض فو عادیہ تورتہ موسی و انجیل عیسی و زبور داود
 کتب اللہ الاولیٰ و اما مصحف فاطمہ علیہا السلام فیہ یکون من احادیث و اسما و کل من یملک لے
 یوم القیمۃ و اما انجا معنہ فہو کتاب طولہ سبعون ذراعاً علاوہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق فیہ
 و خط علیہ ابن طالب رضی اللہ عنہ بیدہ فیہ و اللہ جمیع ما یحتاج الناس الیہ اے یوم القیمۃ حتی ان
 فیہ ارش اللہ فی الجلد و لہفت الجلد و از بعض نقات زندہ گفتمہ است کہ شنیدم از جعفر بن محمد رم
 کہ میگفت سلسلہ قبل ان تفقد و نے فاند لایہ تکم احد بوسے پیش حدیثیہ و در روضۃ الاحباب

آوردہ از امام جعفر بن روایت است کہ سیرمود حدیثی حدیث اجل و حدیث اسبے حدیث جدی حدیث
جدی حدیث ابیہ الحسین و حدیث حدیث امیر المؤمنین علی ابن طالب و حدیث امیر المؤمنین علی حدیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قول اللہ عزوجل و فی اللہ
از اولاد امام محمد باقر شش کس کہ ماند افضل و اکمل ایشان امام جعفر بود و از آنست ویرا خلیفہ و وصی خود است
در علوم ظاہر و باطن مکمل بود علم او در جمیع بلا و اتشاریافت و اکابر علمائش یکی بن سیدہ و ابن جریج مالک
و سفیان بن ابی حنیفہ و شعبہ و ابوب سبختانے رحمہم اللہ تعالیٰ تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق
رم نمودند و نے اخبار الاول کان را سانی حدیث روی عنی یکی بن سیدہ و ابن جریج و مالک ابن
انس و الثوری و ابن عیینہ و ابی حنیفہ و شعبہ و ابی یوسف سبختانے و غیر ہم دسنے و فتنہ الاحباب
طایفہ از مشاہیر علمائے ملت احمد سے از دے روایت میکنند چون یکی بن سیدہ الفارسی و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینہ و شعبہ و یکی بن سیدہ القفطان و غیر ہم از ایدہ اسلام و بر نیابت ذکر و فحاست
قدر و اتفاق دارند پس امام جعفر از پدر خود امام باقر و جدی و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عطاء و فاضل و محمد بن النضر و سید
و عمرہ و غیر ہم روایت سے دارد و از ہر جنبے پسرانش موسے کاظم و علی و یکی بن سیدہ انصاری
و یکی بن سیدہ قطان و سفیان بن عیینہ و شعبہ و امام مالک امام ابو حنیفہ و ابن
جریر و ابی یوسف سجستانی و محمد بن اسحاق و غیر ہم روایت میدارند و نے تاریخ ابن خلکان کان من سادات اہل بیت
لقب بالصادق و نے مقالہ و فضلہ اشہر من ان نذکر کہ کلام نے منعمۃ الیکبیا و الزہد و الغلال و کان
تلخیصہ ابو موسے جابر بن جہان الصوفی الطرسوسے قد الف کتابا بایشتمل علی الف و ترقی فی سبیل
جعفر الصادق ہی خمسۃ رسائل یعنی شاگرد او ابن جہان الصوفی کتابے تالیف کردہ است فتوی
و مشتمل بر رسائل ان بزرگوار عالیقدر ہم و منطوسے بر بالی قدر سالہ و ہم کہ از آنے رختہ الاجتہاد
و ایضا فیہ بخارے در تاریخ و توحید و تحقیق و در علم از و صاگر شدہ و در کتاب
کشف المحجوب بطور است کہ امام جعفر صادق عالیقدر و بلند مرتبہ و نیکو سیرت و صانی سیرت بودہ
و اورا اشارات و فنی الحدیث علوم و مشہور است در میان مشایخ بدقت کلام و تانت مضہ و دیرا
کتب معروف است در میان ارباب طریقت و اصحاب حقیقت و نے تقریب
العسقلانے جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الباشع ابو محمد محمد المعروف

بالصداق صدوق فقیہ امام من السواد مات سنۃ ثمان واربعمین وکفی میزان الذی ہے
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الماشی ابو عبد اللہ احد الامتہ الاعلام برصادق کبیر الشان
 لم یجئ به البخاری قال یحیی بن سید جالد احب الی منہ فی نفسہ من شیء وقال مصعب عن الدراورث
 قال لم یرد مالک عن جعفر حتی ظہر امر بنی العباس من مصعب بن عباس کان مالک
 لا یروی عن جعفر حتی یغیرہ اے احد وقال احمد بن محمد بن سید بن ابی مریم سمعت یحیی یقول کنت
 اسئل یحیی بن سید عن جعفر بن محمد فقال لے تم سألے عن حدیث جعفر قلت لا یریدہ فقال لے
 ان کان یحفظ عند شیخ امیر المسند وقال ابن عیین ہو ثقہ ثم قال خرج حفص بن غیاث اے
 عبادان و هو موضع رباط فاجتمع الیہ البصریون فقالوا لا تجد شیئا عن ثلثة اشعث ابن عبد الملك و عمر بن
 بسید و جعفر بن محمد فقال اما اشعث فموکم انا اترککم و اما عمر فاتم علم و اما جعفر فلو کنتم بالکوفہ لافدکم
 النعمان المطرقہ و روے عباس عن یحیی قال جعفر ثقہ مامون قال ابو حاتم ثقہ لا یسأل عن مثله
 فی تنزیب النوادر جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہ مذکور فی المختصر فی قسم الصدقات
 و فی الشهادات و فی المذهب فی اخر صدقة التطوع و فی باب تعیین الاجیر ہو الامام ابو عبد اللہ
 محمد بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم الماشی المدنی الصداق
 امام فروہ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم روے عن ابی القاسم
 بن محمد و نافع و عطاء و محمد بن النکدر و الزہری و غیرہم و روے عن محمد بن اسحاق و یحیی الانصاری
 و مالک و السفیانان و ابن جریج و شعبہ و یحیی القطان و اخرون و الفقہاء علی امامتہ و جلالتہ
 و سیادتہ قال عمر بن ابی المقدام کنت اذا نظرت الے جعفر بن محمد علمت ان من سلالۃ نبین
 قال البخاری فی تاریخہ و لد جعفر سنۃ ثمانین و توفی سنۃ ثمان واربعمین و مایۃ و فی خلافتہ
 التہذیب للحافظ صفی الدین فی ذکر جعفر بن محمد ہو الامام الصلوٰۃ المدنی احد الاعلام عن ابیہ و جدہ
 ابیہ ام القاسم بن محمد و عودہ و عنہ خلق لا یحسبون شتم ابنہ موسی و شعبہ و السفیانان و مالک
 قال الشافعی و ابن عیین و ابو حاتم ثقہ و تہذکرۃ الاولیاء فزید الدین عطار اور وہ است کہ اگر
 صفت او تنہا گویم بزبان و عبارت من است پیاد کہ در جمیع علوم و اشعارات بے کلک
 بکمال بود و قد وہ جملہ شیخ بود و اعتماد ہمہ بروے بود و مقتداے مطلق بود ہمہ اپہا تراشیخ

بود و ہم محمد یا زنا مام و ہم اہل ذوق رہیں شرو بود و ہم اہل عشق را پیشوا ہم عباد را مقدم بود و ہم ہمارا
مکرم ہم صاحب تصنیف حقایق بود و در لطافت تلمیذ و اسرار تزلزل بنظر بود۔

من اجنارہ و کلماتہ و وصیتہ

فے طبقات الشرائع کان رم یقول باریع المینہ شریف ان یا نف منا قیار من مجلسہ لایہ و خدمتہ لصنیفہ
وقیا مہ علی واتبہ و لو ان لہ ما یتجد و خدمتہ لمن تعلم منہ و کان رضی اللہ عنہ یقول لایتم العرف و الا شلا
خصال ان تصغرہ اذا صنعتہ و تشرہ و تجدد و ذلک لانک اذا صغرہ فظن و اذا سترہ اتمہ و اذا عجلتہ ہتہ و کان
رم یقول اذا اتبعت الدینا علی الانسان اعلمتہ محاسن غیرہ و اذا ادبرت عنہ سلبتہ محاسن نفسہ
و کان یقول اذا لم یفک عن انیک ما کثر بہ فاطلب لہ من عذر و احد اے سببین عذر آ فان لم تجد عذر
فقل لعل عذر الا عذر و قل علیہ الثوری رم فرای علیہ جیہ من تخر فقال لہ انکم من بیت نبوہ تلمسین ہذا فقال
ماترے ا دخل پرک فاذا تحتہ مسج من شتر شتر نم قال یا ثوری ار نے ماتحت جب تک فوجہ تمہا قیہ صائر
من بیاض البیض کل سفیان نم قال یا ثورے لاکثر اللہ یقول علینا یفرنا و تفکر و دخل علیہ ابو حنیفہ رم
فقال یا ابو حنیفہ بلغنی انک نقیس لا تفعل فان اول من قاس المیس و کان رم یقول اذا استعظم من
مسلم کلمتہ فاحملوہا علی حسن یا تجدون حتی لا تجدوا لہا مملات و لو انفسکم و کان رم یقول لا تأکلوا من برجات
تم شبت و قال لرجل من قبیلۃ من سید نہدہ البقیلہ فقال الرجل انما قال لو کنت سیدہم ما قلت اناد
کان یقول اذا ذنبت فاستغفر فانہا ہی خطایا مطوۃ نے اعناق الرجال قبل ان یخافوا من الملک کل
الملک الا ہر علیسا و کان رضی اللہ عنہ اذا احتاج اے شی قال رباه انا محتاج اے کذا فایستمر دعا و
الا و ذلک اشئ عجیبہ موضوعا و کان رم یقول من استبطا رزقہ فلیکن من الاستغفار و کان رم
یقول من اعجبہ شی من اموالہ و اراد یقاوہ فلیقل ماشا و اللہ لا قوۃ الا باللہ و کان لمیس النجیہ یلینہ
تقصیرہ من الصوت علی جسدہ و الحلیۃ من الخمر علی ظاہرہ و یقول لمیس کجنتہ کجنتہ و انہ لکم فکان مد
افضیاء و باکان لکم ابدیاء و کان رضی اللہ عنہ یقول ادعی اللہ اے الدینا ان احدے من خدمتی
و اعیہ من خدمک و کان یقول الفقہاء و المناہد الرسل مالک یا تو ابواب السلاطین و کان یقول لہم
ازرقنہ موصافہ من فترت علیہ رزقک و کل ما انا فیہ من فضلك رضی اللہ تعالیٰ عنہ
در وقتہ الصفا و روضۃ الاحباب اور وہ کہ سفیان ثوری گوید کہ از ابو عبد اللہ جعفر بن محمد الصفاق

انہاس کروم کہ مروی ہے کہ تاجی فطرت ان قیام نہایم شاید کہ بواسطہ ان از عنایت الہی منتفع کروم
گفتہ اسے سفیان دروغ گوئی را مروت نیست لاجسود را راحت ہے و بد خوئے را یزرگے
و سیاست نے و ملوک و سلاطین را انخت نے گفتہ اسے فرزند رسول خدا زیادہ کن فرمود کہ نفس
خود را از محارم حضرت الہی باز دار تا عابد باشی و با پنج خدا و نبیل ذکرہ نصیب تو کند راضی باشی یا بے نصبت
خدا تصفت باشی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نہائے تا فرین برینت اسلام گروسے و با هیچ فاجر
مصاحبت مکن زین تا با زکاب گناہ مبتلا نہا کرے گفتہ زیادہ کن اسے نور دیدہ رسول خدا و ای تنقید
رہنما فرمود اسے سفیان ہر کہ خستے خواہد بے عشرت و ہمتی جو بد بے سلطنت باید کہ بیرون آید از عزت
صحبت گفتہ زیادہ از بن بخوانم گفت مصاحبت نمودن یا ہمیشہ بد خوج از جادہ سلامت است
و مجاہست نمودن بابے با کائنات سلم نہ تممت و علامت و عدم محافظت سان موجب شامت
و مذامت باشد و در وقتہ الصفا آوردہ کہ روزے امام حق نا طعی جعفر صادق نششہ بود بر زمین
و یسار خویش و فقیر اجاے دادہ و رشتاے ابن حال از تو نگران کی مجلس وے و را اند شخص
را در مقابل نبشاند و عورت تو گم کرے فرمود ابراہان داشت کہ از انجہتہ کلماتے شکایت امیر بنیاد
کرد امام فرمود کہ اسے فلان ابن فیران سرداران و شک کریشان حضرت با و شاہ علی الاطلاق اند
و هیچ پیے نہا شد کہ رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امر اسے خویش برانوے ادب
نہشتیند و فی اخبار الدول للفرمانی بن کلامہ سفیان الشورے یا سفیان اذ انعم اللہ علیک نیعتہ و
اجبت بقا و فاکثر من الحمد و اشکر علیہا فان اللہ عزوجل قال فی کتابہ انفریز لیئن شکر تم لازیدکم
و اذ استبحات الرزق فاکثر من الاستغفار فان اللہ تعالیٰ یقول استغفروا لکم ان کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدر الا لایہ و اذ خرک امر من السلطان او غیرہ فاکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ
فانہا مفتاح الفرج و کثر من کنوا الحنبۃ یعنی امی سفیان ہر گاہ انعام کند نہا خداے تعالیٰ نیعتہ و دوست
داری بقاء از ایں بسیار کن ثنا و شکر برا و چرا کہ اللہ تعالیٰ فرمودہ اگر شکر کنید ہر اتیہ زیادہ کنم
مر شمارا و ہر گاہ در گئے کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چہ کہ اللہ تعالیٰ کفہ طلب امرزش
کہیند از پروردگار خود بر سیکہ او بسیار را مرندہ است میفرستد آسمان بر شما یا زندہ اسے آخرہ
و ہر گاہ ممکن شوے بر اسے امر سے از جانب سلطان یا غیران پس بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ

چرا کہ این کلید کشادگی است و جوهر نیست از جوهر خجسته و کان رضی اللہ عنہ بقول لا تم المحدث
 الا بثلاث تجلید و تصفیہ و سترہ یعنی امر بالمعروف و نہی عنکر و مگر بسبب خبر طبری بان خوردن و خوردن ان با
 و سخته داشتن انوائے اخبار الاول للقرآن و دروے از وقوع الذباب علی وجه المتصور مراراً
 - مسمکاً ذبہ عادتے انجبرہ بفضل علیہ تلک اس عنہ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقال یا
 اباعبد اللہ لم خلق اللہ الذباب فقال لیذل بہ ابجائزہ فسلک المنصور یعنی واقع شد مگس بر روی
 منصور عباسی بار بار و ہر بار کہ میرزا باز اعادہ میکرد تا آنکہ برہم شد منصور پس در آمد بروے دژ و
 امام جعفر صادق رہ پس گفت اے ابو عبد اللہ چرا پیدا کرد خداے تعالیٰ مگس را پس گفت صادق
 رہ تا آنیکہ دلیل کند بان ظالم از پس خاموش شد منصور و روی ان قال لمولاه نافذ اذ اکثرت
 رقتہ او کتابا فی حاجتہ و اردت ان تیج اللہ حاجتک فاکتب فی راس الرقعة یقلم غیب بدیدہ
 بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ الصابرين المنج ما لک من الرزق من حیث لا یحسبون جعلنا اللہ
 وایاکم من الذین لا خوف علیکم ولا یحزنون قال نافذ فکنت افعل ذلک تقضی حوائجی یعنی گفت امام جعفر
 بسلام خود کہ نافذ نام داشت کہ ہر گاہ کہ بنویسی قم بطیلع و حاجت خواہی کہ روا کند خدای تعالیٰ حاجت ترا پس
 بنویس در سر رقعة بقلم بے سیاہی -

بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ ان یخزنون گفت نافذ بودم من کہ میکردم از پس روا میشد حاجت
 من و فی تاریخ ابن خلکان و کان المنصور او استخاضہ اے العراق معہ عند سیر من المدینہ
 فاستغفاه من ذلک فلم یعفہ فاستاذن فی المقام بعدہ بابا یصلح امور محلہ فابے علیہ فقال لہ
 جعفر الصادق علیہ السلام سمعت ابے یحدث عن ابیہ عن جہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 ان الرجل یقوی اکلہ و یتقضی اجلہ فلیصل رحمہ فیزاد فی عمرہ قال تا اللہ تعہ سمعت ذلک عن ابیک
 عن جدک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللهم نم فاعفاه من الشؤم و اقرہ بالمدینہ و اجازہ
 و وصل یعنی بود منصور کہ ارادہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن او
 مدینہ پس استغفانمود از ان پس عفو نکرد او را پس طلب اذن کرد کہ بگذارد او را در مقام چند روز
 بعد ان تمام صلح کار ہائے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ شنیدم
 از پدر خود کہ حدیث میکرد از پدر خود از جد خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدستیکہ موباتی کند

قال ان مکنا من ملوک الارض سبق من نمره ثلاث سنين وصل رحمہ مجلدا السنین سنہ قال ہذا
 ابو محمد یث الذی اردت ابن البلاد وحبکم فواللہ لاصلن رحمی الیوم قلت المدینہ فوجنا اسے المدینہ
 وکفانا المدینہ وکان من دعا علیہ السلام صین وصل علی النصور اللہم بک استفتح و بک استفتح و بک
 عندک و رسولک التوجہ و اعوذ بک من شرہ اللہم سئل اخرونہ و ذل بے صعوبتہ و اسٹن من انہ اکثر
 ما رجا و اکتفی من الشکر اکثر ما اخاف فی حکایت کرد قاضی ابو علی حسن بن ابی القاسم غوغی در کتاب
 فوج بعد الشدۃ ان یونس ارا بے یعقوب گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد از دین خود بسوے گوش من
 گفت ہر گاہ قتل شد ابراہیم گفت عبد اللہ بن حمزہ قید کرد مرا منصور از مدینہ پس نگذاشت کسے از
 فرزندان محمد را تا آنکہ داخل شدیم کہ بوز پس توقف کردیم باہی ترس قتل داشتیم پس بیرون آمد بسوے
 اربع حاجب گفت کجایند ان علویان داخل شوید بر امیر المومنین دو کس پس داخل شدیم
 من و حسن بن زید ہر گاہ شدیم روبروے او گفت مرا تویی کہ میدانی غیب را گفتیم یکجس نمیدانند
 غیب مگر اللہ تعالیٰ جل جلالہ گفت تویی کہ خواہد آمد بسوے تو این خراج گفتیم بسوے تو خواہد آمد یا
 امیر المومنین گفت میدانی برای چہ شمار خواہم گفت نہ خواندم شمارا اگر نمیدم کم رابع شمارا غارت
 کنم فے شمارا و فردا دم شمارا ۴ نہ دوست دار شمارا بعد ازین از اہل جبارنا اہل عراق پس
 ضم کنم پس گفتیم ای امیر المومنین سلیمان را عطا دادند شکر کرد و ابوب را قبلا ساختہ پس صبر کرد
 و بر یوسف ظلم کرد و غوغو و نو فسل تو با ایشان مے پیوند پس تبسم کرد و گفت اعادہ کن بر من پس اعادہ
 نمود پس گفت شل تو بے شوضا من تو م تحقیق غوغو کردم از شما و بخشیدم شمارا خراج اکنون حدیث کن
 مرا بخیرینے کہ حدیث کردے تو مرا زید تو از پدران تو از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت حدیث کرد
 مرا پدر من از پدران خود از رسول اللہ کہ گفت رسول خدا صلہ رحمی میکند و بار او را میکند عمر را و کمتر
 میکند عمارات را اگر چہ باشند کفار گفت این نصیت گفت حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم گفت رسول اللہ رحم معلق است بعرض نہ میکند بار خدا یا پیوند با کسی کہ
 پیوند دہن گفت این نصیت گفت حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت
 رسول خدا رحم چا در خدا است گفت اللہ تعالیٰ پیدا کردم من نعم را و شفیق گرداندم بر اسے نامی از اسما
 خود پس کسی کہ با پیوند دہن با پیوند دہم و کسی کہ قطع کرد او را من قطع میکنم اورا گفت این حدیث نیست

انتم حدیث کردید من از پدر ان خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت رسول خدا بر ستمکاران پادشاهی
 بود از پادشاهان که باقی بود از عمر او سه سال پس او صلوات رحم نمود پس گردید این پادشاه سی سال عمر گرفت همین
 است که ستم از کدام ملک دوست تراست نزد شما پس سگند بخدا که هر این صلوات رحم کنم امروز گفتند
 پس مراجعت کردیم ما و کفایت کرد ما را الله تعالی بحسن او و بود بعض دعاے او علیه السلام و قیام
 داخل شد بر مشهور اللهم کب استغفر الله اخره وعن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسی بن
 یحییہ ہو بویہ بنده الوصیة و کان ما حفظت منها قال یا بنی استغفر وصیة و اقبل قائلے فانک ان
 تنظمنا نقیض سید و موت سید یا بنی از من تمنع بما قسم الله استغفر و من مدینه الے ید غیره ما
 فقیر او من لم یرض بما قسم الله انهم الله نه قضا و من استغفر له نفسه استغفر له غیره و من کان
 مذللک مالک و من کشف خباب غیره انکشف عورات بیت و من سل سیف بنی قتل به و من استغفر لاجیه
 بر او تمنع فیما و من دخل بسفها و تقرو من فانیط العلماء و تقرو من دخل السوء انهم یا بنی قال الحق
 ملک و علیک وایاک و الیمیة فانتما تو نزع الشحنا فی قلوب الرجال یا بنی اذ اطلبت الجود فعلیک و مثل
 اشهر من ان یذکر یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت دخل شدیم بر جعفر و موسی و بر روی او بود و وصیت
 میکرد او را بن وصیت و بود من که یاد داشتیم بعضی از ان گفت الے پس من یاد کن وصیت ما و
 قبول کن سخن ما اگر تو یاد کن از ان زنده کنی سید و میر سید الے پس من انکسکه قناعت کرد پنج
 قسمت کرده است او را خدا نموده شد و انکسکه کمشت و چشم خود بر دست غیر خود میزد و هر کسکه راضی
 نیست بدانچه قسمت کرده است الله تعالی بر الے او تمت نهاد بر خدا در قضاے او و هر کسکه حقیر
 و ذلیل کرد نفس خود را تعظیم نمود غیر او را و کسیکه انچه کرد مالک شد و کسیکه کشف کرد پرده دیگر را
 منکشف شود پرده خانه او و کسیکه تیغ بغاوت کشید آخر کشته شد بان و کسیکه چاه
 کند بر الے برادر خود را خود بنفتد بدان چاه و کسیکه داخل شد با احمقان یعنی دوستی
 نماید با احمقان و جاهلان حقیر شود و کسیکه دوستی نماید با علما مخز شود و کسیکه داخل
 بدارد تنهم شود الے پس گفتن حق بر الے تو واجب است بر تو و باید که دور باشی از
 غمازے چسب که میکند تقسیم عداوت در دل مردمان الے پس من هرگاه طلب
 کنی جود را پس مضر شود ترا و عطار و ذکر که الاولیا آورده که داود طای علیه الرحمة در پیش صادق رمز

برو و او را شناخت صادق گفت چند بود گفت هزار و نیا را و انجانا برو و هزار و نیا را و او بعد از ان
 هزار و نیا را و او را با جاس و دیگر یافت ز صادق را باز برگشت من غلط کرده بودم صادق گفت ما همه چه اویم با یکدیگر
 بعد از ان از یک پرسید که او کیست گفت جعفر صادق رضی اللہ عنہ مردان نخل شد و برفت کسی پیش
 صادق آمد و گفت خدا بمن نماے گفت آخر تو شنید که موسی را گفتند من ترانے یعنی ہر اینہ بیٹے
 مرا گفت ارے اما بن ملت ملت موسی است کہ یکے فرایا میکند کہ ارے قبلے رہے یعنی دید و دل
 من رب مرا دیگوسے نعرہ میزند کہ اعبده رب اولم ارے یعنی عبادت میکنم پروردگار خود را منے نیم اورا صادق
 گفت اورا بہ بندید و در جلد اندازید بہ بستند و در جلد انداختند اب اورا فرو برد باز برانداخت گفت
 یا ابن رسول اللہ الغیاث الغیاث صادق گفت لے اب فرو برش فرو برد و دیگر برد اورا چند کرت
 ہمچنین فرو برد و برے اورا و اپناہ بصادق مے اورا تا از ہمہ در ماند چون در جلد غرق شد
 ایسا از خلق منقطع کرد این نوبت کہ ایسا دیر انداخت گفت الہی الغیاث الغیاث صادق گفت
 اورا بیا یرسیا و زندہ ساعتے بگذاشتند تا بقرآن مد پس گفت حق تعالی را ویدے گفت تا دست
 و خلق میزدیم حجاب میسود چون یکے پناہ برو بروم و مضطربم روز نہ در روزن دلم کشاود شد انجا
 فرو گزیدم بدیم تا مضطرب نبود ان نبود کہ ام من بحیب المضطر اذا عاہ صادق گفت تا صادق را میخواست
 کاذب بودی اکنون ان روز نہ را نگاہ مے دار و گفت ہر کہ گوید خداے بر خیر است یا خیر است او کافر
 بود و گفت ہران معیست کہ اول او ترس بود و از او عذر بندہ را بحق نزدیک گرداند و ہران طاعت
 کہ اول ان امن بود و آخر عجیب ان طاعت بندہ را از خدا باز دار و مطیع باعجب عاصی است و عاصی
 با عذر مطیع از دوسے پرسیدند کہ درویش صابر فاضلتر یا تو نگرش کہ گفت درویش صابر کہ تو انگر اول
 با کیس بود و درویش را با خداے تعالی و گفت عبادت خبر تو بہ راست نیاید کہ خداے تعالی
 تو بہ را مقدم گردانیدہ بر عبادت کا قال اللہ تعالی الثابون العابدون و گفت ذکر تو بہ در وقت ذکر
 خداے تعالی غافل ماند نست از ذکر خداے تعالی و خدا را بحقیقت باو کردن ان بود کہ فراموش
 کند و جنب خداے تعالی جملہ اشیا را از بہت انکہ خدا اورا عوض بود از جملہ اشیا و گفت در سنے
 اب و یحیی بر جنت من بشاء خاص گرداند بر جنت خویش ہر کا خواہد واسطہ و علل و اسباب از میان
 برداشتہ است تا بدانند کہ عطا محض است و گفت مومن است کہ ایسا دہست یا نفس خویش و عمارت

انت که ادایتاده با خداوند خویش و گفت هر که مجاهده کند نفس بر نفس برسد بکرامات خداوند
 هر که مجاهده کند نفس بر نفس برسد بکرامات خداوند گفت الامام از اوصاف مقبولانست و
 استدلال ساختن که بے الامام نبود از علامات زندگانیست و گفت مگر خداے تعالی
 در بنده نشان تراست از رفیق مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک و گفت عشق الهی نه
 است و نه محمود و گفت سر معاینه مرا انگاه مسلم شد که رقم دیوانگی بر من کشیدند و
 و گفت اینک منتهی مردیکه انت که خشم او خرد منداست و گفت از صحبت پنج کس خدا کن یک
 از دروغ گوی که همیشه با وے در غرور باشی و دوم احمق که هر چند سود تو نخواهد زیان تو بود
 و نذر اند سیوم غم که بهترین وقتی از تو برود چهارم بدول که در وقت حاجت ترا ضایع گذارد پنجم
 فاسق که ترا بیک تقدیر فرود شد و بکثر تقدیر کند و گفت حق تعالی را دزینا بهشت است
 و دوزخ بهشت عافیت است و دوزخ بلا عافیت بهشت است که کار خود بخند
 بگذاری و دوزخ آنکه کار خود بنفس خویش باز گذارے و گفت من لم یکن بستر فردی
 و گفت اگر صحبت اعدا مضر بودے اولیا را اسیر را مضر بودے از رفوع و اگر صحبت
 اولیا نافع بودے اعدا را منفعتی بودے زن لوط را وزن فوح را ولیکن پیش از قبضه و پیش
 نبود و در تحفه شاعر مشرق آورده که از رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه کوفی مرید است
 که گفت قلت لابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله اهل نوح الله الاموال
 البس و فقال الصادق من ان یفوض الربوبیة الی الله العباد فقلت بل جبرهم علی ذلک
 فقال بنی لاجبر ولا تفویض ولا کره ولا تسلط یعنی ایا حواله کرده است خدا کار بسوی بندگان
 پس گفت خدا بزرگتر است از آنکه حواله کند ربوبیت بسوی بندگان پس گفتم یا مجبور کرده است ایشان را
 بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکه مجبور کند ایشان را بران کار پس گفتم این چگونه است گفت
 بین من است زبردستی است و نه حواله اختیار است و نه خواسته است و نه برکنشند
 مذرب اهل سنت و جماعت برین قول است فی قلبی و فی حیاة حیوان الکبر للقاضی و میر فی ذکر فی قال
 و قلت انما ابو حنیفه علی جعفر الصادق فقلت له هذا رجل من فقهاء العراق فقال لعل الذی یقین الله من اهل
 اهل النعمان بن ثابت و كنت لا اعرف الله فسکت انا فقال ابو حنیفه نعم هو انما ذاک الله

انسہ فقال اتق الله ولا تقس الدين بنفسك فان اول من قاس به ابراهيم ليس حيث قال انا خير من هذا
 في قياسه وفضل فقال لا تعين بنفسك راسك من حيثك قال لا ثم قال لا يا هذا خبرني لم حصل الصلوة
 في العيين والمرارة في الاذنين والماء في الالف والعذو تبرئني الشفتين فقال لا ادرى فقال جعفر
 ان الله جعل ذلك منا على عباده لان انبيس تحتنا لو لم نطعم الاذنا والمرارة والاوين للمواظم فلو لم نطعم الاكلىنا والموت
 لا شئت شاق الريح الطيب والروى فلو لا الماء وفيها لم يشما واشتقتين للطوم فلو لا العذو يبرقها لما
 حصل الذوق بها ثم قال لا يا هذا خبرني عن كلته اولها شرک وخرها ايمان فقال لا ادرى فقال جعفر
 لا الا الله ثم قال لا يا هذا خبرني عن الامرين اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنيفة القتل فقال فلم ان الله
 في القتل شاربين ولم يقبل في الزنا قتل من اربعة نسك فقال لا جعفر اى الامرين افضل الصوم و
 الصلوة فقال ابو حنيفة الصلوة افضل قال فلم وان الله جب على الحائض قضاء الصوم واسقط عنها قضاء
 الصلوة نسك ثم قال لا يا هذا اتق الله ولا تقل في الدين براك فانما نقضت عدا بين يدي الله وقول
 قال الله وقال رسول الله وقول انت واصحابك شفاء وانا نافع في الله بنا وكم ما يشاء يعني گفت این
 تیرم داخل شد من ابو حنيفة جعفر صادق ثم پس گفت من شخص ویک از فقما عاق است
 پس گفت شاید انکس است این که قیاس میکند دین را برای خود یا این نعمان بن ثابت است
 و بود من که نیدانستم نام او پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنيفة ارے منم نعمان صلاحیت و پند
 تو را پس گفت تبرس از خدا و قیاس مکن دین را برای خود بدرستی که اول کسی که قیاس کرد برابر
 خود ابراهیم بود که گفت من بهترم پس خطا کرد و قیاس خود و گمراه شد پس گفت او را یا پسند میکنی
 باینکه قیاس کنی بر خود را از بن خود گفت نه پس گفت او را من خبرده چرا الله تعالی ساخت ملوحتہ او و در
 چشم و لمبني و دو گوش و اب درینے و شیرینے و دو لب پس گفت منیدانم پس گفت جعفر بدرستی که
 الله تعالی نماده است منت بر بندگان خود چرا که دو چشم از گوشت از منم است اگر نه بودی ملوحتہ و
 که اخته شد و دو گوش بر آسے حرثات الارض پس اگر نمی بود تلخے دران بخورند می و دو بینی
 برای شمیدن بوے خوش و بوے بد پس اگر نبودے اب دران نه شیده شدے و دو لب برای
 طعام پس اگر نبودے شیرینی در میان آنها هر آینه حاصل نمیشد لذت بانها پس گفت خبرده مرا از کلمه
 که اول ان شرک است و آخر ان ايمان پس گفت ابو حنيفة منیدانم پس گفت ان لا اله الا الله است

پس گفت صادق خبر ده مرا از دوا امر که امام عظیم است قتل یا زنا پس گفت ابو حنیفه که قتل عظم است
پس گفت صادق پس چرا الله تعالی قبول کرد و قتل دو شاہد و برائے زنا قبول نمیکند کمتر
از چهار پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت امام جعفر از دوا امر که امام افضل است صوم یا صلوٰۃ پس
گفت ابو حنیفه که صلوٰۃ افضل است پس گفت صادق که چرا الله تعالی واجب ساخت برای
قضاے صوم و ساقط کرد قضاے صلوٰۃ پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت صادق برای مرد
تبرس از خداے تعالی و مگرددین برای خود پس بر رستیکه من ایستاده شوم فردا پیش خدا میآیم
و گویم گفته است خداے تعالی و گفته است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو بمنین دیدیم و نمیدیم
و بکنده الله تعالی با دشما با نچه که خود را و صاحب کتاب از دیدن سائل التقلید از مضرت نقل نموده
که امام محمد باقر از ابو حنیفه پرسید که شنیدم تو در سائل دین بقیاس عمل میکنی گفت
ابو حنیفه که یا ابن رسول الله از تو سوال دارم گفت ان کدام است گفت زن مورد
مراحم است یا مرد گفت که مرد بعد از ان گفتنن زیاد و ناپاک است یا بول گفت بول
گفت صوم افضل است یا صلوٰۃ گفت صلوٰۃ گفت اگر من بقیاس عمل نموده بایست
که زنم را دو حصه دادم و بعد بول غسل کردم و زنا را بقضاے صلوٰۃ فرموده حال
آنکه این چنین نمیکم پس مذہب من بمنبر کتاب و سنت است بعد از ان با ترضی الدین
از دے معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگردد مؤلف که این قصه بسمت
ترسیده و سندان مجہول است و قصه امام جعفر با ابو حنیفه صحیح است یعنی از خفیان
تبعصیب برائے وقع عیب از ابو حنیفه این قصه را وضع نموده اند و الله اعلم بحقیقۃ الحال در بعضی اشنا
عشر یہ آورده که روی ابو الحسام بن محمد بن علی با سنادہ الی ابی الجحیری شعی قال دخل ابو حنیفه علی ابی
عبد الله السلام فلما نظر الیہ المصادق قال کانی انظر الیک وانت یحیی سنی بعدی بعد ما ندرست و
مکون مغرراً کل لمون وغیما کل موم بک سیکل التجر و ان اذ و قضا و تسدیم اے واضح الطریق
انما تجر و فاک من الله العون التوفیق حتی سیکل الربانیون بک الطریق یعنی روایت کرده است ابو الحسام
شیخے که گفت داخل شد ابو حنیفه پائی عبد الله جعفر صادق پس چون نگاه کرد بسوے او امام گفت چنان بنیم
ترا که تو زنده خواهی کرد سنت جدم بعد از آنکه منموشده باشد و خواهی بود گرگاه هر مضطر و فریادکن هر محزون بسوے

تو بخواند رفت حیرت زده گمان چون ایستاده بماند و راه نمائی ایشانرا بطریق واضح چون تیر شود پس ترا
از طرف خدا و دو توفیق با و تا برونده اطلبان بیلیب تو در راه و انقیاد فیہ نطقا عن کتب الامامیہ ان
ابا حنیفہ کان جاسا فی المسجد الحرام و حوله زحام کثیر من کل الافاق قد اتبعوا یساکونہ من کل جانب
یجمعیم و کانت السائلین فی کثیر جہاینا و لما توقف علیہ الامام ابو عبد اللہ نقطن بہ ابو حنیفہ فقام ثم
قال یا ابن رسول اللہ لو شعرت بک اولا ما وقفت لانا انی اللہ جاسا و انت قائم فقال لہ ابو عبد اللہ
ابن ابی ابا حنیفہ واجب الناس فطی فی ذلک و کنت آتائی فیہ بود ابو حنیفہ نشسته در مسجد حرام و گرد او دوام
بسیام بود تمام مردم اطراف جمع بودند کہ سے پرسیدند اور از ہر طرف پس جواب میداد و شانرا
بود نہ سوالات درستیوں او پس بیرون میگردانرا و میباید مردم پس ایستاد بر سر او امام جعفر صادق
پس آگاہ شد بروے ابو حنیفہ پس ایستادہ باز گفت لے پسر رسول خدا اگر خبر سے یا فہم یا تیان
تو بیشتر تو ایستادہ نے ماندے ہمیدہ خدا سے تعالیٰ نشسته و تو ایستادہ باشے پس گفت
امام جعفر ثنیں لے ابو حنیفہ و جواب دوم ہم ایس سہین شغل یافتہ ام پران خود را سے گوید و گفت
ابن ہر دو قصہ غلط و موضوع است چرا کہ با قصہ عبد اللہ ابن شہرہ مطابقت ندارد و عبد اللہ را کتب
اسناد الرجال صدوق وثقہ گفتہ اند و راوی این قصہ شیعی محبوب الاحوال است قد بین د کتاب الترقیہ فی سایل التعلیل
اور وہ کہ صاحب بحر السعادت در کیفیت وضع مذہب و تہذیب و ترتیب احوال ابو حنیفہ گفتہ کہ
اول کسیکہ قرع باب ارشاد نمود و مہراز گنج اجتہاد برداشت و راہ دین بر روی خلائق کشود و وہ دین
کتب فقہ کرد و بجا و مذہب و درس و فتوے نہادہ و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفہ کوئی
بود رحمۃ اللہ علیہ و او شاگرد امام ائمۃ المسلمین زبدہ اہل بیت الطہیین الطاہرین سرکردہ مومنان
صادق و موحدان سابق امام بنی ہاشمی جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علی رضی اللہ عنہم و ابو حنیفہ
بنو علم و ہدایت از انہا سے عمر شریف و یکمانہ دور ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمانہ بود و ہر اولیا التجا بانحضرت
اور وہ متعدی میشدند و اکثر حالات و بیشتر اوقات بار بار باب جلال ہمیر سر و دو نقش از ان غیر تر بود کہ
تہذیب و وضع مذہب پروردند۔

لقب او است ثابت و وثاق کامل و اکمل جہان بودہ	انکہ او بود جعفر صادق فاضل و فاضل زمان بودہ
--	---

عالم علم باطن و ظاہر ہر
بر سر شمعان دین قاہر

ابو حنیفہ جہانگیری طائیفی انجذاب بودہ از و اخذ علم میکرد و امام باو سے نظر سے خاص داشت و ہمیشہ
 توتیش علم نظر داشتہ از شریعت علم خود دل عطشان اورا سیراب می ساخت چون علم و فضل ان امام بحق
 مناطق در عالم اشتہار گزشت جسے از علمای یهود و نصاری با ہم شوری نمودند کہ دین محمد صلعم روز بروز
 قوت میکرد و بکر سے و غدر سے ابن دین بہم بزیتم و اختلاف فاحش میان اہل اسلام در انگیزم باشد
 کہ دین ایشان بہم براید و اخبار سے این مجمع فتنہ از ابرین انعقاد یافت کہ کتابے ترتیب دادہ چہ خیری
 از ادیان زائغہ و مذایب باطلہ با ولای چہ از قرآن و حدیث و ران دین کردند و ان کتاب و کیسہ نمودہ
 و کس از جماعت بسبیل امانت بدست ان امام وقت سپردند و باز نیا مدندانکہ ان امام ہمام وقت
 و دواع فرار سید فرزندان را وصیت کرد کہ دست از قرآن و حدیث باز نہ دارید بعدہ ازین عالم فانی بجوار
 رحمت یزدانے انتقال فرمود و در قیام مدفن گشت و از ترکہ غیر از کتابے چند چیزے گذاشت فرزندان
 آنحضرت کہ نو و قد وہ اہل علم و عالم بودند احتیاطاً کتب میگردند و ان کتاب امانت بدست افتاد و ران
 چند سخنان غیب و دیدند کہ گاہے مثل ان از پذیر بزرگوار خود نشیندہ بودند ابو حنیفہ جہانگیری گفت کہ من التلمذ
 و خدمت آنحضرت بودم ہرگز کلام ازین کلمات نشنیدم و نیدانم کہین کتاب از کجاست جسے از بتدیان
 کہ بخد مت و صحبت امام نور سیدہ ہنوز تحصیل علم و معرفت جناب او نکردہ بودند تصور کردند کہ مکرر مدہب خاص
 او چنین بودہ است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسے کاظم با چندین برادران و ابو حنیفہ
 انکار ان کتاب کردند و خبر کار بشماست ان کتاب خالفت بسیار پیدا شد امام موسے کاظم با برادران و خوئی
 از عجمان غریت مدینہ کردند و باینکہ از پذیر بزرگوار دیدہ و شنیدہ بودند بعبادت و ریاضت اشتغال
 گرفتند و جماعت مذکورہ کتاب مسطورہ را در میان آوردہ در ان بحث و جدال قلیل و قال شرفی کردند
 جسے از نادانان جاہل و کور و دلان غافل را دین امر با خودیارساختہ خاک اوبار بر فرق روزگار خویش
 پیچندہ بشنیدن این اخبار کہ خلاف دین و شریعت بود امام ابو حنیفہ بسیار میرنجید چون دید کہ اکثر سے
 از جاہلان فریفتہ ان سخنان میشوند و عین دین دامن دل او حکم گرفت و در قرآن و حدیث و تفسیر
 بنیاد نساند و تو بعض ان کتاب و بعض کتب تواریخ معتبرہ دیدہ است مگر وقت نامیست
 ان کتاب نام ان کتاب از خاطر بکلی رفتہ کہ نہ منو جہا سے چون خواہست کہ امام ابو حنیفہ را قاضی کند

وادار بن امر با نمود و گفت که من قابل ابن افریتم اگر درین قول صادق بودم ملائق را قضا بنماید و او اگر کاذب
 کاذب را قاضی بنماید که او وقت منصور و ار را با نمود و بعد از روزی چند حمله نموده زنی را قتل نمود
 نزد ابوحنیفه فرستاد و از زن نزد ابوحنیفه رفته گفت شوهر من مرده است و اهلک فردا ان گذارشته
 و بمن وصیت نموده که اوستی بهتر و شمشیر لاثانی و هزار دینار یکسوی دی که افضل زمانه باشد پس
 از تو مشورت میکنم که ان اموال بکه و هم گفت با امام جعفر صادق بده که افضل زمانه خود است انهمی و اهل
 شد ابوحنیفه بر امام جعفر صادق و گفت یا ابن رسول الله تو از ابو بکر و عمر ترا نموده و پیر از حبه
 گفت معاذ الله گفت ابوحنیفه که اهل کوفه این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر بایشان از
 مقصد خود در حق شیخین خبری نویسی شاید ایشان براه راست باز آیند گفت ای ابوحنیفه اگر بگویم
 ایشان هراینه قبول خواهند کرد است و امام ابوحنیفه همیشه مدح و ثناء امام صادق نمودی و گفته
 لولا انما انما و در تحفه اثنا عشریه آورده که این قول از وی مشهور است مگر اتم حجت
 گوید که ازین قول چگونه مدح حضرت صادق صادق آمده چرا که لفظ اگرستان بضم سین و تشدید نون
 باشد یعنی ان دوست باشد و اگر بکسر سین فتح نون باشد مراد د سال باشد پس معنی
 این سخن انست که اگر نبودی دوست یا دو سال هراینه هلاک شدی نشان گیر خیر نصی
 بالا ای ان بوده باشد که دلالت کند بر مدح صادق و این نصی بنظر اتم حجت نماید و بنیست
 بدانکه در ملاقات نمودن ابوحنیفه با صادق رم روایات متنوعه دارد گشته بقول صاحب بحر السعادت ابوحنیفه
 از طفلی ملازم امام صادق بوده اخذ علم نمود و بقول ابن شهر مر و قتی ملاقات ابوحنیفه با صادق رم
 اتفاق افتاد که انوقت ابوحنیفه بفتوی و اجتماع داشت خال منی و در تحفه اثنا عشریه آورده که ابوحنیفه تمییز
 امام باقر بود و اجازت فتوی و اجتماع از ان جناب گرفته و از زید شهید نیز اخذ علم نموده و بقول صاحب
 معمرات و قتی ابوحنیفه را با باقر مد اتفاق ملاقات افتاد که ابوحنیفه انوقت بفتوی و اجتماع مشغول بود
 انکه ابوحنیفه تمییز امام صادق بود و از وی روایت حدیث نموده و اخذ علم کرده درین شک نیست چرا که
 مومنین و علما بشود دهنی هر دو منفق اند برین دهنی تواند که بصحبت امام باقر و برادر زید شهید و
 برادر جعفر صادق رسیده از همه اخذ علم نموده باشد مگر از طفلی ملازم صادق رم بودن قول ضعیف
 است شاید بعد از تحصیل علوم تکمیل ان از حضرات مرقومین نموده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال

و نیز باید دانست که آنچه صاحب بحر السعادت گفته که بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بیرون آمدن کتاب اختلاف درست پذیرد پس او امام موسی کاظم را برادران خود غیبت مدینه نمود و این قول نیز صحیح معلوم نیست و چیرا که این قول بقیعین می شود که وفات انجمن در شهر دیگر بوده باشد تا کتب خانه او در آنجا بود و فرزندان او از انجمن مدینه آمدند و حال آنکه خود صاحب بحر السعادت گفته و با اتفاق مؤرخین ثابت است که وفات انجمن در مدینه و قبر او در بقیع اتفاق افتاد و اگر غیبت مدینه از مدینه صورت نگیرد شاید در اصل کتاب عبارت چنان بوده که امام موسی بعد دیدن اختلاف سکونت مدینه اختیار فرمود و از سهو قلم کاتب بجای سکونت لفظ غیبت برآمده علاوه بر این قصه خود غلط فاحش است ثبوت و اعتماد در آن شاید چیرا که سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلاً مثبت نرسیده فرزندان امام جعفر بوضیفه یکس واقف نبودند اگر واقف بودند علم نمودند و اختلاف پذیرد یا مدی پس صاحب بحر السعادت از کجاء دانست که این حادثه پیش آمده تا این قصه را بیان نمود و الله اعلم الشیء در معارج النبوة آورده که ای کریم و فدایا بنج عظیم در قصه حضرت اسماعیل مراد از بنج عظیم چه باشد گویند پس در این محل که حق تعالی او را بنج عظیم گویند بقول امام جعفر صادق که تفصیل آن در معارج مذکور است مراد از بنج حضرت حسین است علیه السلام است و انجمن چنانچه مجمع علمائے شریعت بود و همچنان مقدس اهل طریقت بود هر صوفیه نسبت خود با انجمن میرسانند میگویند که ابو الحسن خرقانی از بنج ابی زید بسطامی تربیت شده و ابوزید نیز از روح پر فتوح امام جعفر صادق فیض یاب گشته و امام جعفر را دو نسبت است یکی از پدر خود و از پدر خود همچنین تا علی رضی الله عنه و از رسول صلی الله علیه و سلم و دیگرے از بعد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق من سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق رضی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم که آنرا الرضیات و قوت القلوب و قول الجمیل با جمله در هر فن مدک داشته و همیشه اوقات خود را در استحکام شریعت معروف می ساخت و عمر گرانایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و از دگر اندوخت و هرگز منقول نشده که از انجمن گاه می آمد صادر شده که موجب اعتراض از جانب شریعت باشد رحمه الله علیه -

ابن محمد یوسف بن اشخ ابی الفرج بن جوزی و ہجویر و سہ من مولفہ اجازۃ کانت قرأتہ فی شعبان من سنہ
ستہ و ثمانین و ستمائتہ ہداری المطلقہ فی بعد او عمر ہا اللہ تعالیٰ غرض اینکه این حدیث از جملہ
صحیح و در کتب میر سلطنت منقول است از علماء بزرگوار و اعلم عند اللہ الفقار و رشواہد النبوتہ و روضہ
الاجاب از منصف بن عمر روایت کردہ کہ گفت روزی با صادق رحمہ اللہ میر قمر ناگاہ بزرے بگذشتیم
کہ بیش و سہ گادے مردہ افتادہ و ان زن با جعبے از کوہ کان خود میگریستند صادق رحمہ اللہ از وی پرسید
کہ حال چیست گفت من و فرزندان من باین گادہ و شیر و سہ معاش میگذرانیدیم و و سہ ہر دو تن
در کار خود حیران شدہ ام صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ خدا سے تعالیٰ از از زندہ گردانہ گفت
باسن سخریہ میکنے باین مصیبت کہ مرا رسیدہ است فرمود کہ سخریہ نیکم بعد از ان دعا کرد گا و سخریہ ز دو
ادار داد و روانے برخاست نذرست صادق رحمہ اللہ بیان مردم در ادوان زن مذکور است کہ و سہ کے
بود و رشواہد النبوتہ و روضہ الاجاب از علی بن حمزہ روایت کردہ کہ گفت من با امام صادق رحمہ اللہ
در پائے نخل خشک فرود آمدم صادق ال محمد علیہ السلام لب سے جنبانید و من نینداستم کہ او
چہ میگوید ناگاہ روے بان خرابان آورد و گفت مرا طعام کن از انچہ از تو تعالیٰ در تو و و یعت نہادہ
است از روزے بندگان خود من دیدم کہ خرابان بسوے و سہ میل کردہ و از و سہ خوش ہا
ادینجہ بود از خرابے تر مرا گفت بیش اسے و بسم اللہ الرحمن الرحیم گوید بخور من بموجب فرمودہ عمل
نمودم ہرگز خرابانی ازین شیرین تر و خوشتر نخوردہ بودم اعرابے انجا حاضر ہو و گفت من ہرگز سحرے کہ
امروز دیدم نہیدہ بودم جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ نے نہ فرمود کہ ما و ارثان پیغمبر انیم و ربیان ما سحر
و کاہنے نبیباشہ ما و عا میکنم کہ خدا سے تعالیٰ اجابت میکنہ اگر خواہی دعا کنم تا حق تعالیٰ ترا
سرخ گرداند و سگ سازد اعرابے از بیلکہ داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
دعا کرو فی الحال ان اعرابے سگ شد و و سہ بخاند خود نہاد و امام صادق رحمہ اللہ فرمود کہ در عقب
و سہ برو من بر خرم دیدم بخاند خود را مدہ و بیش اہلیہ و الدخودم سے جنبانید چو بے برداشتند و او را
بازند من بارگشتیم و انچہ دیدم بعض امام علیہ السلام رسانیدم ان سگ نیز باز آمد و پیش امام رضی
اللہ عنہ در خاک میں علیہ و اب از چشم او میرفت امام صادق رضی اللہ عنہ بروے ترخم فرمودہ دعا
کرد تا بصورت خود نمود کرد ناگاہ گفت اے اعرابے با انچہ تو گفتی پاچان آورد و سہ جواب داد کہ لاری ہزار بار

بلکہ دو ہزار بار در شواہد النبوة و روضۃ الاحباب از یونس بن لیثیان روایت کرده کہ گفت با جماعتی در سلاطین
صادق رضی اللہ عنہ بودیم پرسیدیم کہ چون خدا می تعالیٰ از پیغمبر علیہ السلام را گفت کہ خدا ربعتہ من الطیر
نصرت من الیک انحرغان از یک مجلس بودند یا از اجناس مختلفہ پس فرمود کہ میخوام کہ اشکل ان شمارا بنمایم گفتیم
ارے فرمود اے طاؤس نے الحال طاؤسی حاضر شد پس فرمود کہ اے خواہ خواہ حاضر شد پس
فرمود کہ اے بازبانے حاضر شد پس فرمود کہ ای کبوتر کہوترے حاضر شد پس فرمود تا ہم را بکشتند
وریزہ ریزہ کردند یا یک گیر میخفتند و سر اے ایشا زانگاہ داشتند بعد از ان سہ طاؤس را برداشت
و فرمود کہ اے طاؤس دیدم کہ گوشت و استخوان و پر ہاے دے از یک گیر جدا شد و ہر دے چسبید
و دین دے راست شد و زندہ گشت و بان سہ مرغ دیگر ہمین معاملہ کرد ہمہ زندہ شدند و در شواہد النبوة
و روضۃ الاحباب و مصداق آوردہ کہ منصور خلیفہ برج را فرمود کہ جعفر بن محمد را حاضر گردان چون برج و براہمن
ساخت منصور گفت قلنے اللہ ان لم اقلک یسے بکشد مرا خداے تعالیٰ اگر بکشم ترا چند بجلیہ فتنی
ایگزیرے و یخوابی کہ خون مسلمانان ریزے صادق رضی اللہ عنہ گفت و اللہ من ہیج نکردہ ام و نخواستہ ام
اگر تو چیزے رسیدہ است از زبان مرغ گوی رسیدہ است و اگر عیاذ باللہ ایچہ گفتے کردہ باشم برو
علیہ السلام ظلم کرد و عفو کرد و ایوب علیہ السلام سیلا متبلا شد و صبر پیش آورد و سلیمان را اعطا و اوند
شکر گذاری نمود و اینان پنجراند و نسب تو با ایشان باز میگردد و منصور گفت راست میگویی و ویرا بالا
خواند و بر پہلوئے خود بنشانند پس گفت فلان بن فلان ابن سخن از تو بمن رسانیدہ است پس فرمود
تا ویرا حاضر کردند از دے پرسید کہ تو خود شنیدے این سخن را از دے گفت ارے گفت سو گند
میتوانے خورد گفت بلے پس آغاز سو گند کرد کہ باللہ الذی لا الہ الا هو عالم الغیب و الشہادۃ صادق رضی
اللہ عنہ گفت یا ایرالمومنین من ویرا سو گند میدہم گفت تو سو گند دہ بان شخص گفت بگوے برست من
مول اللہ و قوتہ و النجات الی ولی دقوتی قد نسل کذا و کذا جعفر قال کن و کذا جعفر ند کے استثناء نمود و آخر سو گند خورد ہم و مجلس تمام
و بر منصور گفت پامی بر ایشا و از مجلس بیرون بریدہ اللہ علیہ با صادق گفت تو مبرا و منتر ہے از انچہ
ورق تو گفته اند و عند خواہی تمام کرد و در وقت رفتن برج کہ خادم خلیفہ بود خطے فاخر و جائزہ نیکو برداشتہ
ہمراہ صادق رہا و سالما و غانما بمنزل تشہر رفت و در برج گوید کہ چون صادق رضی اللہ عنہ منصور دزدان را
خود میجنبا نید و ہر چند لب خود میجنبا نید غضب منصور فروے تشہرست تا ویرا نزد یک خود نشاند و از وی

خستند و شد چون از پیش و بیرون آمدند و رسیدم که ابن مروشمناک تر از هر کس بود بر تو چون
تو را مدعی لب می جنبانید و چپ بخواند که دم بدم غضب و خروشست گفت دعای
جد خود حسین بن علی را یعنی السلام علیما یومنا و انما یومنا که یا عدو الله شدت و باغوشه مندرگرتی از منی بکنیک
اللی لا تمام و اکنفنه برکنک الذی لا یرام بیج گوید که ابن دعا را یاد گرفته ام هرگز مرا شدت پیش نیاید مگر که
ابن دعا را خواندم و از آن شدت فوج یا قتم و تم بیج گوید که از صادق رم رسیدم که چرا نگذاشتی که آن شخص
سوگند خود را تمام کند و ویرا سوگند داد و فرمود که چون بنده خداست تعالی را بیگانگی و بزرگوار
باد میکند با و علم و رزق و تأخیر عفویت و میکند و ویرا سوگند داد و با پنج شیند و خدای تعالی
و بزرگوار گرفت در صواب و شواهد آورده که داود بن علی بن عبدالمعز بن عباس رضی الله عنهما یکی
از موالی صادق را رضی الله عنه قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی الله عنه بروی در آمد و در
خود در زمین میکشید و فرمود که مولا را کشته و مال ویرا گرفته و الله که بر تو دعای بدخواهم کرد و داود
بر سبیل استنرا گفت ملا از دعای خود می ترساند صادق رضی الله عنه بخانه بازگشت و همیش
تا بسوی پیدار بود در قیام و قعود چون وقت سحر شد شیند که بر داود دعای بد کرد و ساعته بنهار که ویرا
بکشتند و از آنجمله نسبت که در شواهد و اصحابه نمی آید الصحابه آوردند که چون زید را رضی الله عنه کشتند و بر داود
کردند حکیم ابن عباس کلبی این دو بیت گفت

سلبنا لکم زیداً علی بنی کلمه	ولم ارمده یا علی بنی عیصیل
تقیتم عثمان علیاً سفا به	و عثمان خیر من علی و ایطیب

چون این دو بیت بصادق رضی الله عنه رسید دست بردار داشت و فرمود اللهم ان کان عبدک
کاذباً فسلط علیه کلما من کلابک بار خدایا اگر بنده تو کاذب است پس مسلط گردان بروی سگ از
سگان خود را بنی امیه ویرا بکوفه فرستادند شیر ویرا در راه بدرید چون ابن خبر بصادق رضی الله عنه رسید
در سجده افتاد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله ما بعد از این شکر خدا را که دفا کرد ما را با پنج وعده کرده بانه
آورده که از جمله مکاشفات صادق رضی الله عنه آنکه ابن عم و عبد الله یحیی که شیخی بنی هاشم بود
پسر و داشت ملقب بنفس ذکیه و در آخر دولت بنی امیه و ضعف ایشان بنو هاشم بخوانستند
که بن محمد و برادر و بیعت کنند صادق رضی الله عنه از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تمت بوسه کردند

که از روی حسد بیعت نمیکنند صادق رضی الله عنه گفت و الله که خلافت زمین خواهد رسید و زبانشان
 بلکه خلافت از صاحب قبا که زر خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بان باز میگردانند باشند
 و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبا که زر پوشیده بود چون این سخن از صادق شنید عیش
 این سخن و خاطر او بود تا وقتی که خلافت باور رسید و الله جعفر محمد باقر هم تبرقیل از روی این سخن خبر داده
 بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب روی زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید اے
 آخره که امر چون خلافت منصور رسید از قول باقر و جعفر تعجب کرد چنانچه در شواهد آورده که روزی منصور
 با حاجب خود گفت و تویی که جعفر بن محمد بر من در آید پیش از آنکه من رسد ویرا بکش روزی صادق
 رضی الله عنه بر روی در آمد و پیش و نشست منصور حاجب را طلبید آمد و دید که صادق رضی الله
 عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه برفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم و چه
 سوگند خورده ام ویرا ندیدم مگر پیش تو نشسته نه در وقت در آمدن ویرا دیدم نه در وقت بیرون رفتن
 و از آنجمله آنست که یکی از مقرران منصور گوید که روزی پیش و سه در آمد ویرا متفکرا بافتمم گفت یا ای محمد
 موجب تفکر تو چیست گفت ای فلان جمعی که در از علویان فاسد ساخته و پیش و اے ایشان را گذاشتم
 گفتم ان کیست گفت جعفر بن محمد گفت و سه مرد ایست مشغول بعبادت خدای تعالی و اصلا نظر بر دنیا ندا
 گفت من دانسته ام که تو با ما مت و اعتقاد دارے اما ملک عظیم است من سوگند خورده ام که
 بشب درینا بزم ما خاطر خود را از و سه فارغ نسازم سیاف را بخواند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
 هرگاه که من دست خود بر سر خود نهیم باید که ویرا قتل کنی پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
 کنند در وقت در آمدن بوی پوستم دیدم که لب می جویانند اما ندانستم که چه بخواند لیکن تصور
 را دیدم که بجنبش در آمدن کشته از تلامذات و بجز منصور را دیدم سر دپای برهنه و لرزه بر اندامهای
 و اعتقاد استقبال و سه کرد باز و سه ویرا گرفت و ویرا ساد و خود نشاند و گفت یا ابن رسول
 الله باعث آمدن تو چیست فرمود که چون مرا خواندے آدمم گفت حاجت که دارے بخواه فرمود حاجت
 من آنست که مرا بخوانے تا من اختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم آنگاه برخاست چون بیرون
 رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بخسپید و نمازها از و سه فوت شد چون بیدار شد نمازها
 را قضا کرد مرا پیش خواند و گفت ای انوقت که جعفر بن محمد حاضر شد از و بانی دیدم که یک لب و سه

بر زمین و یک بر بالا سے قصر من زبان فصیح با من گفت کہ خدا سے تعالیٰ فرستادہ است کہ اگر
بصادق یعنی عبدالعزیز گزرتے رہا نہ تیرا وقتہ وافر و برم حال بر من تنفر شد چنانکہ دیدے من گفتم
کہ این سحر است گفت گو کہ این سحر است کہ این خاصیت اسم اعظم است کہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
کہرہ بود کہ ہرچہ بخواست چنان میشد و از آنجملہ آنست کہ ابو نعیم گوید کہ بعدینہ در آمدم و کینہ کے ہمراہ بود با
جمع شدیم چون بیرون آمدیم کہ بجام روم دیدم کہ جماعتی از اصحاب بزیارت صادق رضی اللہ عنہ توجہ
نمودہ اند بایشان ہمراہ شدیم چون بخانہ صادق رضی اللہ عنہ در آمدیم و چشم و سہ بر من افتاد
فرمود کہ اے ابو نعیم مگر نہ آنستہ کہ در خانہ پیچیدان و فرزندان ایشان پنجبت در سنہ باید آمد گفتم با
ابن رسول اللہ اصحاب را دیدم کہ مے آمدند تر رسیدم کہ این دولت از من فوت شود تو بہ کہ دم کہ دیگر
ہرگز چنین نکند و بیرون آمدم و از آنجملہ آنست کہ دیگرے گفتہ است کہ دوستی داشتیم کہ منصور ویرا
جس کردہ بود صادق را رضی اللہ عنہ در موسم حج در وفات دیدم بعد از نماز عصر از من پرسید کہ حال
دوست تو کہ در جس منصور بود چہ شد گفتم بچنان در جس فے است دست بدعا برداشتہ چون ساحتے
برا آمد گفت واللہ کہ دوست ترا بگذاشتند را اے گوید کہ چون از حج باز گشتم از دوست خود پرسیدم
کہ ترا کس گذاشتند گفت روز عرفہ بعد از نماز عصر و از آنجملہ آنست کہ دیگرے گفتہ است کہ در کہ برو
خریدم و بان جنم کردم کہ انرا از دست نہ ہم تا بعد وفات کفن من باشد چون از وفات بزدلف باز
گشتم از من غائب شد بسیار منموشدم چون بآمد از نزدلف بنیہ اہم در مسجد خیف نشستم ناگاہ
کسے از پیش صادق رضی اللہ عنہ آمد کہ تر میطلبہ زود پیش وے رفتم و سلام گفتم و نشستم و سہ
بن کرد و فرمود کہ بخواہی کہ ترا برو و ہم کہ بعد از وفات کفن تو باشد گفتم اے کہ برو من ضایع
شدہ است غلام خود را آواز داد غلام دے آمد برو دے اور چون دیدم ہمان برو من بود ہمینہ
فرمود کہ این را بگیر و خدا سے تعالیٰ سپاس گوے و از آنجملہ آنست کہ شخصے پیش دے دہ ہزار دینار
اور دو گفت کہ من بچ میروم ازین براے من سہراے بخر کہ چون از حج باز گردیم باہل عیال خود
در انجا متوطن شویم چون از حج باز گشت و پیش صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ براے تو سہرائی خریدم و درشت
کہ ہد اول ان منتہی بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم مے شود و تانے بہ علی و ثمالث بحسن و رابع بحسین
رضی اللہ تعالیٰ عنہم و انیک صک نوشتہ چون ان شخص از اہل بیت گفتم رضی اللہ عنہم با من

بسند چون بنزل خود رسید بپا شد وصیت کرد که ان حک را باو دے در قبر سنجون وفات
کرد و ان حک را باوی در قبر نهادند دیگر روز بامداد دیدند که حک بر روست قبر دے است و در پشت
نوشته که بنفرت بن محمد دفانمود با پنج وعده کرده بود و از انجا است که ششصد از دے و انکس و عاکر و خدا
ویرا چند ان چیز دے و هر که بسیار حج گذارد فرمود که خداوند او را چند ان بره که پنجاه حج گذارد و ان شخص پنجاه
حج گذارد و در پنج پنجاه و یکم پنجه رسید و خواست که غسل کند سیل ویرا در بود و در ان برود اما نقش
خاتم امام بن است انت عظمی من الناس گذارنی رفته الاحباب و الله اعلم

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضه الاحباب و در شواهد الیقین و تاریخ ابن خلکان گفته که دے امام هفتم است از امیرا نشی
عشر در روضه الاحباب گفته که کینست او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و گفته اند که ابو اسماعیل
و ابو علی نیز از جمله کمینتا دے است و در شواهد آورده که لقب او کاظم است در روضه الاحباب آورده
که صالح و صابریه لقب او است و قال ابن خلکان نقل عن تاریخ خطیب البغد او کان موسی یروی العبد
الصالح پس نام دے موسی و کینست او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی و
لقب او کاظم و عبد الصالح و صابریه و صالح و زین المجتهدین است در روضه الصفا آورده که در زین المجتهدین
میگفتند در مدینه و مادر دے اجم و ولد بوده حمیده بر بریه نام و ولادت وی در ابو ابو د میان مکه و مدینه
یوم ان حدیث خلون من صفر سنه ثمان و عشرين و مایه و مات فی حبس هارون الرشید بغداد
یوم الجمعة خمس خلون من رجب سنه ست و ثمانین و مایه گذارنی الشواهد و در روضه الاحباب آورده
که امام موسی در وقت فوت امام جعفر بست ساله بود و بر روایت اصح و اکثر در رجب سنه ثلث و
ثمانین و مایه در بغداد از عالم نقل نموده و بدین روایت مدت امامتش سی و پنج سال باشد و زمان
حیاتش پنجاه و پنج سال و در روضه الصفا آورده که بقول صاحب ریح الاربار مدت حیاتش چهل و
پنج سال بود و قال الشیخ طاعلی قاری نقل عن المسعودی مات سنه ست و ثمانین و هو ابن اربع
و خمسين و نسی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلاثاء قبل طلوع الفجر سنه تسع و عشرين و مایه
و قال الخطیب سنه ثمان و عشرين بالمدينة و توفی فی المحسن بقعین من رجب سنه ثلث و ثمانین

و مایه و قبل سنته ست و ثمانین بنجد او و قبل از توئی سموا و قال الخطیب توسی فی المجلس و دفن
 فی مقابر الشؤیز فی خارج القبة و قبره بناک مشهور نیز او علیه شمه عظیم فی فنادیل الذهب و انفضت
 و انواع الالات و آخرش لا یعد و هو فی الجانب الغربی و در روضه الاحباب او رده که بقول اکثر ارباب
 اخبار کاظم رضی الله عنه البفر موده بارون الرشید سکر بن شامک بایگی بن خالد برکت زهر واد
 و بدان واسطه ان جناب روی بفر دوس اعلیٰ نناد و فیه ایضا نقلاً عن تاریخ گزیده که بوقتیه بعضی
 از علای شیوس رب و یاقوم ان امام ریخته و بدست بے شرمی ریشنه فرغ زیش را بگمستند
 مدفن پر نور امام کاظم رضی الله عنه و خطه بخدا و مشهور است مطاف طوائف تبو و خلائق نزدیک
 و دور و فی اخبار الدول للقرمانی کانت و من است سنه ثلث و ثمانین دمایه فلما اتی فی المرارید
 بوضع نقشه علی الجسر بنجد او بنادی علیه بناموسی بن جعفر الذی یزعم الشعبه انه البیوت فاما نظر و الیه
 میثاقم و من فی مقابر قریش و له من العمر خمس و خمسون سنه و شیخ عبدالحق دہادی و شیخ شکات
 او رده که امام شائنه گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق مجرب است و اجابت و عاراً -
 اما مناقب ان جناب ت العمر پانچ شریعت بود و در ویج روایت نه بطریق صحیح نه بطریق ضعیف مرده
 نشده که از انجناب امر که موجب غرض از جناب شریعت باشد صادر شده و در شواهد النبوه
 او رده که عابدترین اهل زمان خود بود و فقیه ترین ایشان و سنی ترین و کریم ترین ایشان و قال بن
 حککان قطاعن حلیب البخدا دکان موسی علی عید اصالحا لعباده و اجتماعه و انما لقب بالکاظم
 علمه و تجاوزه عن المعتدین و در روضه الاحباب او رده که نسیم مکارم اخلاق ابن امام عالی شان
 اطراف جهان را و مشام جهانیان را معطر گردانیده بود و اشعه محاسن ادب ان مقتدای
 بلند مکان شام ظلمت اندوز طوائف انسان را بصبح عالم افروز رسانیده و نور زهد و عبادت و نش
 افزون از قوت و طاقت بشر و کمال علم و فضیلتش بیرون از احاطه استطاعت علمای دانش
 پرور و عجائب کراماتش محجز از معجزات رسول و غایب غایب عوارق عاداتش معجز طباء عقول و تقوی طبع
 برای عالم را این مقصوداتش فیض انابی و مقصوداتش و فی اخبار الدول للقرمانی هو الامام الکبیر القدر الماود الحی الساهر
 لیله قاتلاً قطع نهاده صایماً مسی لفرط علمه و تجاوزه عن المعتدین کاظم او هو المعروف عند اهل الحق
 باب الجوانج لانه انا باب التوسل به فی قضاء حاجه قط و کان له کرامات ظاهره و مناقب باهره

آنترن محمد الشرف و علا ہار سائے ابوح الزیاء مبلغ اعلا ہا و درصواعتی اور دہ کہ موسے کاظم رحمہ وارث علم و فضل و کمالات پر بخود گشت و دیر کاظم ازین جہت گفتہ کہ علم بسیار داشت و خشم فرو سے بردوار مردم تجاوز و دغوسے نمود و نزد اہل عراق مشہور بود و در باب فضائے جویح نزد خدا سے قضاے عہد اہل زمان خود بود و سخاوت و سے نیز از ہر ایشان زیادت بود و فی تاریخ ابن خلکان روی اند و کل مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجد سجدت اول اللیل و سبع و ہویقول فی خود عظم الذنب عند علی بن الغفیر من عند کبار ائمہ اہل التقوی اہل غافر المغفرۃ فیصل یہ و باحتی اجمع و کان بنیام کر با و لا اخبار و نوادر کثیرہ و نے اخبار الدول للقرمانے و قد اکثر الادباء نے رایحہ من ذلک قول ابی الفتح -

خیمہ کان فیصلی سلا سے

انما لیسید الشریف غلام

فانا النحر والزمان غلامی

داؤا کنت لاشریف غلام

و در روضۃ الصفا و رود کہ امام موسے قرآنرا بغایت نیکو خواند سے و در قرآن خواندن بگریست و سامان نیز بگریستند سے و در ان زمان تجوید و ترتیل او بیکیس کلام الہی را قرأت نیکر و در مدنیہ او ازین ابجدین میگفتند و از امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ با و لا خود کردہ گفت اینا فرزندان منند موسے سید ایشان است و ہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در بارہ امام موسے فرمودہ کہ موسے بابے است از ابواب الہی و از و سے بیرون خواہد آمد کسیک غوث دین امت و نور ہر ملت با و بہترین کل مولود و فاضل ترین جمیع موجود بود و مامون از پدر خود روایت کند کہ در شان امام موسے کاظم بابے ان خود گفت کہ این مرد امام مردم است و حجت حق بر خلق و خلیفہ بر کاذب عباد و بن امام جماعتی ام بحسب ظاہر از و سے قمر و غلبہ و بخدا سوگند کہ امام موسے سزاوارتر است از من و از سایر خلق بجائے رسول و من این سخن نہ بختہ ان میگویم کہ ہم ملک و کار خلافت را سہل می انکارم و اسان نے شمارم و اللہ کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت و نزو چشم او را از حد قد بیرون کنم کہ ملک عیقم است لیکن اسے مامون ابن موسے وارث جمیع انبیاء است اگر علم صحیح خواہی از و سے باید خواست مامون گوید کہ چون این نختان از پدر خود شنیدم نہال محبت از طبیعت در و فر جان نشاندم و جان شیرین از ہر اسے طلب مر ضات ایشان فشاندم و نے طبقات الشرائع کان رضی اللہ عنہ یقول اذا صحبت رجلا و کان موافقا لک ثم غاب عنک فلقوتہ فاضرب قلبک علیہ

فابح الی نفسک فانظر فان کنتم اعوججت فنب و ان کنتم مستقیماً فاعلم انه ترک الطريق و تحق
عند ذلک ولا تقطع منہ فی یستبین لک ان شاء اللہ تعالیٰ و کان یکنی بالبعد الصالح لکثرة عباد
واجتماعہ و قیامہ باللیل و کان اذا بلانہ عن اعدائہ یؤذیہ بیعت الیہ کل من دنیہ
الاستقلال من موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی ابو الحسن الماسی المحدث کاظم
صدوق عابد من السابغہ مات سنۃ ثلث و ثمانین و قال الشیخ ملا علی الفارسی نے شرح اشفا
للغاضی عیاض موسیٰ بن جعفر بن محمد العلوی کاظم ر دے عن امیہ و عبد اللہ بن دینار و لم یجب
و عنہ ابنہ علی الرضا و اخو علی و محمد و ابوہ ابراہیم و اسماعیل و حسین قال ابو صالح حاکم نقیہ امام ہاشم
نے جس الرشید اخرج لہ الترمذی و ابن ماجہ و فی میزان الذنب موسیٰ بن جعفر بن
محمد بن علی العلوی الملقبہ بالکاظم عن امیہ قال ابن ابی حاتم صدوق امام و قال ابوہ ابو حاتم
نقیہ امام قلت ر دے عنہ نبوہ علی الرضا و ابراہیم و اسماعیل و حسین و اخوہ علی و محمد و اخوہ ر دے
لان التعلیل ذکرہ فی کتابہ و قال حدیثہ غیر محفوظ یعنی فی الایمان قال اعل فی علی ابی الصلت
و لہ ر دے قلت فاذا کان اعل علی ابی الصلت فاذا بن موسیٰ نے تذکرہ و فی سند شہاب
باب سنا و ظلم اے سل بن ابراہیم عن موسیٰ بن جعفر عن امیہ عن جہد متصلاً قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء قبل الطعام یغنی الفقیر و بعد منیہ الهم و یصح البصر و جاء عن موسیٰ عن
اباہ مرفوعاً انہم المال النحل الراسخات فی الوصل المطعمات فی الجبل و قد کان موسیٰ من ابوہ و کلما
ومن عیاد الاقبیاء و لہ مشہد معروف بنجد و مات سنۃ ثلث و ثمانین و ثمان و ثمان و ثمان
ستہ و حدیثہ قلیل جداً و فی خلاصۃ التذیب للحافظ صفی الدین موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن
بن علی بن ابی طالب الماسی ابو الحسن کاظم المدنی عن امیہ و عنہ ابنہ علی الرضا و اخوہ
و محمد و ابنا جعفر بن محمد طائفۃ قال ابو حاتم نقیہ صدوق امام من ائمتہ المسلمین قال یحییٰ بن الحسین
العلوی بلغہ عن رجل یؤذیہ بیعت الیہ بصرۃ فیما الف و دینار -

اما سخاوت و حلم و انجذاب

و رخصہ عن دورہ کہ سخاوت او انہا بل زبان او زیادہ بود و فی تلخیص ابن خلکان کان سخیاً کریماً و کما

بلعنه عن الرجل ان یؤذیه فیبعث الیه بصره فیما لعل و تبار و کان بصره یلثمها و تبار و اربعاً یتیم و یتیم
 ثم یقسمها بالمدریة و در وقتہ الصفا و ذکر کاظم آوروہ کہ اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باو
 سمیہ اراستہ و باخلق پسندیدہ پیراستہ یچود و احسان شہور بہر امتنان نہ کور نویتے بسبع
 شتر لعل و سہ ساینڈ نہ کہ فلانکس پیوستہ بغیبت تو مشغول است نے الحال ہزار و نیار
 برسم انعام نزد او فرستاد ابو محمد ابن یحیی علوی روایت میکند کہ شفعہ از اولاد عمر بن الخطاب
 رحمہ امام موسیٰ بن نجایہ سے و امیر المومنین علی را بہ شنام دادے بعضی از متشیبان ابن بیت
 باو گفتند کہ ما را زخصت فرماے تا ابن شخص را یکشم و انتقام اہل بیت ازوے یکشم جناب
 امام بیانغہ تمام و الحاح مار کلام ایشان ازین حرکت منع فرمود و پرسید کہ انہر دکیا است گفتند
 بر سر ضیعت خود رفتہ است امام بیانغہ تمام بجانب ان ضیعت روان شد و چون بدانجا
 رسید مرکب در فرسہ او اندام ابن عمر از دور فریاد بر آورد و تشیع آغاز کرد کہ مرکب در گشت
 زار مردمان مران امام موسیٰ التفات بہ سخن او نکرد و همچنان میرانند نابد و رسید و از مرکب فرود
 آمدہ پیش او نشست و در روے او تبسم گشتہ پرسید کہ تو را درین زراعت چند خرج
 شدہ باشد گفتہ دو بیت و نیار باز امام استفسار نمود کہ چند امید میدارے کہ ازین
 مزرعہ بتور سد جواب داد کہ دو بیت و نیار امام بر فور صرہ شتمل بر سیصد و نیار بیرون آوردہ
 پیش او نہادہ فرمود کہ این سیصد و نیار را بہستان و امید از زراعت خود منقطع مگردان انہر د
 بر فاسق و سر امام را بہو سیدہ و اکناہان گذشتہ عفو و اغماز طلب نمود و گفت ہچاس در
 فضیلت و کرم بر اولاد بنی دو بے سابقت تو اند حبست و امام موسیٰ کاظم چون بمثل خود با
 گشت با مخصوصان خویش کہ قصد انتخض داشتند صورت حال را بیان کردہ فرمود کہ ابن فضل
 کہ ازین صادر گشت بہر بود یا انچہ شما تصور کردہ بودید۔

اما ابتلاوہ سہ بار در انجوس نمودند اول آنکہ دشواری البینوۃ و اخبار الدول للقرانی و در وقتہ الصفا و صواعق محرقہ و تاریخ خلون
 فلکان اوروہ فی ذکر الکاظم ثم کان لیکن المدیریہ فاقدر المدی بہرند و جنبہ فراسے نے النوم
 علی بن ابی طالب رحمہ و ہو بجول یا جوہل عینم ان تولیتہم فی الارض و نقطہ و اعلم قال البرج
 فارسل اسے لیلا فراسے ذلک نخبۃ فاذا ہو بقرابہ الامیۃ و کان احسن الناس صوتا و قال علی

موسیٰ بن جعفر ختیبہ برقعانہ و اجلسہ اے جنبہ و قال بابا الحسن انے رایت امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بقرۃ علی کذا فتوئے ابن تہجد علی او علی احمد بن اولاد سے فقال والحد
 لا فعلت ذلک ولا ہونج شائے قال صدقت اعطیتمہ الا ان دینار و ردہ اے المدنیہ قال الرج
 حاکمت امرہ لیسنا فاصبح الاد ہونے الطريق خوف العواقب یعنی عبد سے بن منصور ویرا از مدینہ
 بنجد اور و جس کرد شبے امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در خواب دید کہ فرمود با محمد بن مسلم عتیم الایہ
 یعنی ایاشا پر توقع انست از شما اگر بخود گیرید مومر و ما را یعنی حاکم خلق شود انکہ فساد کند و زمین
 از روئے تکریم و عظم و قطع رحم نماید بنا بر تخریج و نظام بیع گوید و شب بود کہ مر اطلبید چون پیش و سے رقم
 شنیدم کہ این ایت را بخواند با و از خوش گفت حالے برو دموسے بن جعفر را بار رقم و اور دم
 دیر معاقلہ کرد و بنشاند خواب را با و سے گفت پس گفت مع توانے کہ مرا بمن گردانے از انکہ
 بر من و فرزند ان من خرج کنے فرمود کہ والہ ہرگز نگارہ ام و از شان من نیست کہ بکنم گفت سیت
 میگویی پس بیع را گفت کہ دیر اس ہزار و بروایتیہ وہ ہزار و دینار بدو و ساختے و سے کن تا
 بدینہ رود بیع گوید کہ ہم و شب کار و سے بیا ختم و دیر روان کردم پس نہ بیع کرد مگر اور راہ
 از خون انکہ مبادا ماننے پیدا شود انتہی دوم نے مروج الذهب للمسعودی ذکر عبد المدین مالک
 الخراجی و کان علی دار الرشید و شرطتہ قال آتانی رسول الرشید نے وقت ماجا فی مذبح
 فاستر عنی من مومنی و منہنی من تغیر ثیابے فزاعی ذلک فلما مرت اے دار سبقتی الخادم خوف
 خبرے فاذا ن یے فی الدخول فدخلت فوجدتہ قاعدا علی فراش فسلمت فسکت ساعتہ فلما
 عقلی و فصاحت الخراجی ثم قال لے با عبد المدین ترے لم طلبتک فی ہذا الوقت قلت لا و المدین یا
 امیر المؤمنین قال انے رایت الساعۃ فی مناسک کان جبرئیل قد اتانی و معہ حرقۃ فقال ان
 لم تحل عن موسیٰ بن جعفر الساعۃ و الا تحریک بہذہ الحرقۃ فاذهب فحل عنہ فقلت یا امیر المؤمنین
 اطلق موسیٰ بن جعفر لا تا قال ثم امض الساعۃ حتی تطلق موسیٰ بن جعفر و اعطی ثلاثین الف
 و ہم وصل لہ ان اجبت المقام قبلنا فلک عندے ماتحب وان اجبت المفضی اے المدنیہ
 فاذا ن فی ذلک الیک قال فمضت اے الحبس لانہ جہ فلما راتے موسیٰ و شب الی قایما
 فونن انے فدا مرت فبہ بکر وہ فقلت لا تحف فدا مرت امیر المؤمنین باطلا تک وان اوقع الیک

تلاشیں اہل دہم و ہول قبول رکھ ان اجنبیت المقام قبلنا فلک ما محب وان اجنبیت الاغفران فلان
 نے ذلک مطلق الیک و اعطیتہ التلاشیں اہل دہم و ہولیت سبیلہ و قلت لا تقدرایت بن امر کہ عجبا
 قال فانہ انجرک بنیانائیکم اذا اتانہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال موسیٰ صلیتہ منطلو ما قتل ذہ الکلا
 فاکم لا تمیت ذہ الیلہ نے جس قفلت باسے و امی ما اتول فقال قل یا ساح کل صوت و یا
 سابق الفوت و یا کاسہ الفخام لہا و نشہا بعد الموت اسالک با سما نک احسنہ و با سکا الاعظم
 الاکبر الخزون المکنون الذی لم یطلع علیہ احد من المخلوقین یا حیا ما ذواتا لا یقوس علی اناتہ با ذالمعدود
 الذی لا یقطع ابد او لا یحصى عدد او اخرج عنی فکان ماتری یعنی ذکر کرد عبد المہد بن مالک انخرای و بود و ان
 رشید و صاحب شرط وے گفت امدمرا فرستادہ رشید و رفیقکے نیامدمرا و انوقت گاہی پس
 بکشیدمرا از جاسے من وضع کردمرا از تغیر لباس پس رعایت کردمرا و ان پس ہر گاہ شدم بسوے
 خانہ سبقت کردمرا خادسے پس دانست رشید خبر من پس اذن و ادما در دخول پس داخل شدم
 یا فتم اورا نشستہ بر فراشش خود پس سلام کردم پس ساکت ماند ساعتے پس بر پرید عقل من و و
 گو نہ شد خراج پس تر گفت مرا سے عبد اللہ با میدا ہے کہ ترا برا سے چہ درینوقت طلب کردم گفتتم نہ
 بخدا یا امیر المومنین گفت دیدم درین ساعت و در خواب کہ حبشی امدمرا و با و حریا ست پس گفت
 اگر نیکدار سے موسے بن جعفر را درینوقت اکادہ باش کہ ترافج یکنم باین حرے پس برو دیکند را و پس
 گفتتم یا امیر المومنین ابا بکدارم موسے بن جعفر را بارینے مکر رہ بار بر سیدم گفت اری بکدار
 در انوقت دیدہ اورا سے ہزار دہم و بگو اورا اگر خواہی مقام کن نزد ما قبول کردم کہ برا سے تست
 نزد ما پنجہ تو دوست داری و اگر خواہی کہ بروے بسوے مدینہ پس اجازت است ترا و ان گفت
 عبد اللہ پس فتم بسوے زندان ما نیکہ بیرون فتم اورا پس چون دیدم مرا موسے بر جست بسوے من
 ایستادہ و گمان کرد کہ مگر من مامور شدم باد بکروہے پس فتم کہ ترس تحقیق کہ امر کردمرا امیر المومنین
 باطلاق تو دانکہ بدہم ترا سے ہزار دہم و میگوید ترا امیر المومنین کہ اگر خواہی مقام کتے نزد من قبول کردم
 کہ برا سے تست انچہ تو دوست داری و اگر خواہی کہ مراجعت کنے بسوی مدینہ اختیار ترا ست و دادم
 اورا سے ہزار دہم گنڈا شتم اورا و فتم اورا کہ تحقیق دیدم در بارہ تو امری عجیب گفت پس من خبر فتم
 ترا کہ من در خواب بودم کہ ناگاہ امدمرا بغیر صلے اللہ علیہ وسلم پس گفتہ موسے بخونس شد سے

مظلوم پس بگو این کلمات را بدرستی که نباشند تو استیجاب و زندان پس بگویم پدر و مادرم فدای تو
 باو چه بگویم گفت بگو با سماع کل صوت الی آخر الدعاء الذکور پس بود آنچه دیدی سیوم در صومعت
 آورده که چون بارون الرشید بج آمد بخدمت از مردم سعادت دید گویی امام موسی کاظم زودوی کردند
 که از هر جانب احوال از جهت دسائی و از نزد خیا نچه کالاسی هزار دینار طلا خرید نمودند باین
 بارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که داسی بصره بود فرستاد و مدت
 یکسال ویرا حبس نمود و نگاه بارون الرشید در باب قتل دسائی کتابت بواسی بصره نوشتاد
 از یمنی بآگرد و گفت ادا دعای ندارد و بحال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسی را
 بفرستد تا امام موسی را تسلیم دسائی و اگر کسی را ندانست فرستاد و را خواهم گذاشت که هر جا خواهد
 برود بارون الرشید چون کتاب دیدارید سکین شاکم را فرستاده تا امام موسی را تسلیم او
 نماید و سفارش دسائی کرده بود که باو بچند بعد از آن هم در محام کرد و بصری را نزد کسب در طبرستان
 و بکرده بعد از سه روز وفات یافت و عمرش شصت و پنج سال بود و دفن تاریخ ابن خلکان قالم
 بالمدینه است ایام بارون الرشید غرضی در رمضان سنه تسع و سبعین و مائة و ثمان مائة بغداد
 و جبیه ایامی ان تو سنه تسع و سبعین ایامت کرد موسی در مدینه تا زمان بارون الرشید غرض
 کرده شد در رمضان سنه یکصد و هشتاد و نه پس برود و راهم راه خود در بغداد حبس کرد و را
 تا آنکه وفات کرد و زندان درین دور وایت منافات دارد از عبارات صواعق متبادر میشود
 که زندان بصره وفات یافت و از روایت ابن خلکان و غیره موافقین بالاتفاق معلوم میشود که در مدینه
 بغداد وفات یافت پس شاید خیمه یمنی میشود که سکین شاکم از زندان بصره گرفته در بغداد بوده
 باشد اگر چه صاحب صواعق تصریح بیان نکرده و نیز اختلاف است و آنکه صاحب صواعق میگوید که
 او را گرفته در بصره فرستاده و یکسال در آنجا محبوس ماند و ابن خلکان میگوید که همراه خود گرفته در بغداد
 اینطور بوده باشد که همراه خود گرفته از مدینه روان شده از انشای راه و بصره فرستاده بعد از یک سال از آنجا بصره
 بن شاکم در بغداد طلب کرد و در این صورت لا شافات و اما علم عبارت ابن خلکان نیز اندک
 غیر موطوع شده شاید از سه قلم کاتب دو یک لفظ را گذاشت شده باشد و گفته میرود
 الذی لم یسعد دسائی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بغداد

سومائیس عشرہ سنہ خلت من ملک الرشید ستہ ست و تمانین و مائتہ و ہوا بن اربع و تمانین
سنہ و قد ذکرنا فی رسالتہ بیان اسما الایمنہ الفطیمہ من الشیعہ اسماء و اسماء و اسماء و اسماء و اسماء و اسماء
و تقادیر اسماء ہم و کم عاش کل واحد شہتمت امیہ و من ادرك اجدادہ علیہم السلام و کلشوم لعلالی فی الرشید
من آیات -

امام کہت بغیر نبانہ

و عین خبط بالبریتہ فہما

واسع یقطانا بیت ہما ہما

عصا الدین ممنوع من البرود ہا

سوا علیہ قریبہا و بعید ہا

لہ فی الحشا و مستودعا بکبد ہا

مولف گوید باعث محبوبیت امام کاظم بار سیوم نقطہ ہمین یک سعابت نبو و بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ان
افست کہ در صواعق آورده کہ ہارون الرشید امام کاظم را دید کہ نزدیک کعبہ نشسته باو گفت کہ تو می کہ
در سہ از مردم بحیث بیگیری کاظم رفہ گفت تو امام حبسودے و من امام قلوبہم دیگرانیکہ -

فی تاریخ ابن خلکان و صواعق محرقہ ان ہارون الرشید حج فانی قیرا بنیہ صلی اللہ علیہ وسلم

زلیہ را دوحہ من قریش داننی القبایل و موسی بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول اللہ یا

ابن النعم فقال موسی السلام علیک یا اب فقیہ وجہ ہارون الرشید و قال ہذا ہوا الفخر یا اب الحسن فقال

یعنی حج کرد ہارون الرشید پس آمد نزد قریبہ صلی اللہ علیہ وسلم و گرد او قوسے از قریش بودند و ہلاک

کرده بود قبایل را و بود ہمراہ او موسی بن جعفر پس گفت ہارون السلام علیک یا رسول اللہ یا ابن النعم

و کاظم رفہ گفت السلام علیک اسے پدر من پس متغیر شد چہرہ ہارون و گفت ابن فخر راست

اسے ابو الحسن و در صواعق آورده کہ ازین سنہ در ہم شد و باین سبب او را ہمراہ خود ببغداد

برود و در انجا محبوس ساخت و بیرون نیاد و تا وقتیکہ وفات یافت مولف گوید کہ در قصہ حبس

سیوم امام کاظم مورخین را طر فخطبے ضبط واقع شدہ چہ صاحب صواعق یکبار گفت کہ بسبب

سعابت بگویی از انکہ او را بسوسے بھر فرستادہ و انجا تا یکسال محبوس ماند بعد از ان سکہ بن یک

اورا سوسم گردانید و انجا میگود کہ از مدینہ او را ببغداد برد و محبوس کرد و بیرون نیاد و تا وفات یافت

علی بن ابی نقیاس عبارت ابن خلکان نیز در مقام اندکے غیر مربوط است بر ناظر محفی نخواہد بود ابن خلکان

یکبار گفت کہ وزمان مدسے محبوس شدہ بسبب دیدن خوابی امیر المومنین علی (ع) او را رہا کرد و بعد

از ان تازمان ہارون الرشید فرمدینہ بود کہ ہارون و برابار محبوس کرد و در زندان برد ازین سبب معلوم میشود کہ قید و بار اتفاق افتاد و باز خودشان از مسودے نقل میکنند کہ ہارون و برافیدہ کرد و خواب حبشے اورا ہا کر پنجانی بالانگشت بعد از ان خودشان نقل میکنند از حطیب کہ امام کاظم در بس بقاد و مرد پس بالفرو قید سہ بار باشد کہ یکبار در زمان ہمدے و دوبار در زمان ہارون الرشید کہ یکبار بیدین خواب اورا ہا کرد و دیگر ہا نکرد و در باب حبس سیوم نزد موافق اقرب بعد اب چنان سے ناید کہ انی طور گفتہ شود کہ ہارون ہر اسے گذاردن حج یا عمرہ بکہ آمدہ بود بسبب غمازے برگوی کہ ادر گفت کاظم رضی اللہ عنہ مال فراوان جمع نمودہ کالاسے سے ہزار دینار طلب خریدہ ازین سبب ہارون متوہم شد بعد از ان چون کاظم رضی اللہ عنہ را نزدیک کعبہ دید گفت کہ توئی کہ در سہ از مردم بیت یسکیری کاظم رضی اللہ عنہ گفت تو امام حبودے و من امام قلوبم ازین سبب ہارون و خشم شد و اورا ہمراہ خود گرفتہ بیدینہ رفت و در انجا چون بمقابل فیتر شریعت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم رسید ہارون گفت السلام علیک یا رسول اللہ یا ابن العم کاظم رضی اللہ عنہ گفت السلام علیک یا ابنت چہرہ ہارون متیو شد و گفت ابن فخر است اسے ابو الحسن و خشم او زیادہ شد و حبس او فرمان داد و ہمراہ خود گرفتہ روانہ بغداد شد از انشاے راہ اورا در زندان بصرہ فرستاد و در انجا یکسال محبوس داشتہ بذریعہ سکن شاکم و ربغہ او طلب کردہ بنویس ساخت و در انجا بسبب مسوم شدن امام موسے روے بغر دوس اعلیٰ نہاد و در نتیجہ ورت جمع بین الاقادیل ہم میشود و بے ربطے عبارت ہم بر پیغزو اللہ علم بحقیقۃ الحال -

من اچنارہ در صواعق آورده کہ ہارون الرشید کاظم را رضی اللہ عنہ گفت چگونہ شما سگوئید کہ ما نوربت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ایم و حال انکہ شما اولاد علی ابن ابی طالب و امام موسے ابن ایت بر خاندن من و تربہ داد و دو سیکان اسے قولہ عیسیٰ چون بنام عیسیٰ علیہ السلام رسید گفت عیسیٰ را علی نبینا و علیہ السلام پدید بود و حال انکہ خدا اسے کھائے اورا از ذریت ابراہیم خواند و ایضا خدا اسے تبارک تعالیٰ فرمودہ من حاجب فیہ من بعد ما جاو ک من العلم نقل تعالوانع انبار و انبار و کم الایتمہ نینے و قییکہ خدا اسے تعالیٰ امر فرمود کہ پیغمبر صلوٰۃ اللہ علیہ بالفار سے مبارک کند انحضرت غیر علی و فاطمہ و حسن و حسین را رضی اللہ عنہم مبارک بخواند پس حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ

عنہما لیسر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اندر بہ ابن حجت کہ گفتیم و ما از اولاد حسینیم رقم و نے اخبار
الدول لاقرانے سالہ الرشید یو ما فقال یا موسیٰ لم یلقتمنا کم اقرب ابے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
منافقال یا امیر المومنین لو ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطب اسے کر تیک ہل کنت بحبیہ
فقال سبحان اللہ و کنت انتخذک علی العرب و اعجم فقال لکنہ لا یخطب اسے ولا از وجہ لانه و اللہ
لا اولدکم فلذک نحن اقرب الیہ منکم ثم قال و ہل کان یخولہ ان یدخل علی حرم و ہن منکشفات
فقال لا قال لکنہ کان لہ ان یدخل علی حرم و یخولہ ذلک فلذک نحن اقرب الیہ منکم یعنی پر سید ہونے
بارون از دے کہ اسے موسیٰ چرا یگویند کہ شما قریب ترید بسوے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
از ما پس گفت یا امیر المومنین اگر رسول خدا خطبہ نمود بسوے تو و خرت را ایامید او سے و اجابت
میکردے تو ادر گفت سبحان اللہ اگر چنین میشد فخر میکردم بر عرب و عجم بدان گفت موسیٰ مگر خطبہ
نکند رسول خدا بسوے ما و نہ ہم ما و اچرا کہ او پدر شما پیشین سبب با قریب تریم بسوے
آواز شما باز گفت کہ ایاجایز بود رسول خدا را کہ در ایہجرم شما و زنان شما منکشف باشند گفت نہ
گفت موسیٰ لیکن داخل شدن بر حرم ما جایز بود و در اہل حالت پس باین سبب ما قریبیم با قریب شما و
نے روضۃ الصفا یو ب بن حسین الماسی رایت میکند کہ نفع انصارے کہ مردے بد نفس
ہرزہ گوے بود تعرض مردم شکر روزے با عبد الغزیر بن العمر بن عبد العزیز و جمع دیگر بر روزہ قصر
بارون الرشید نشستہ بودند کہ امام موسیٰ بر مرکبے سوار طالع گشت و حاجب رشید تقدیم عزاز
و اہلال پیش آمدہ باستقبال اورفت و سایر مردم نیز شرا بط تعظیم و تجلیل بجایے اور وند و حاجب
بے توقفت رخصت ملاقات حاصل نمودہ امام موسیٰ مجلس رشید در اندیفع با عبد الغزیز گفت
کہ من عاجز تر از عباسیان ندیدم کہ باشخصے کہ دشمن ایشان است و بیم ان دارند کہ ملک ایشان را
بزبان آورد انہم تعلق و فروتنی نہانید و ہمین لحظہ کہ امام موسیٰ از نزد رشید بیرون آید من اورا
بخطابے لالیق مخاطب ساختہ خاطرش را ملکین گردانم عبد الغزیز نفع را نصیحت کردہ گفت
تعرض او مشو و ادب را نگاہ دار کہ انبطایقہ از اہل بیت پیغمبر اند گاہ باشد کہ در جواب کسی
کہ بایشان تعرض نماید سخنی گویند کہ تا قیام قیامت ما را ان بر صفحات روزگار باند و چون امام موسیٰ
از پیش بارہن الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفع از جای خود جریبہ انجام مرکب امام را

را بگرفت و از روی غلظت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم باو فرمود که اگر مقصود تو آنست که نسب
خود بیان کنم من پسر محمد مصیب السمر بن اسماعیل بنیج السداین ابراهیم خلیل السدام و اگر از شهر من پسر
شهر من آنست که حق سبحانه تعالی بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمره ایشان بشرطی که سیدانم که
حمیدانے واجب گردانیده که بزمارت و طواف انجاردند تا در آخرت با حراز مشوبات اختصاص یابند
و اگر اظهار امانت غرض است و مفاخرت پیش خلق بجا سوگند که شهرکان و یار ماراضی نشدند که
مسلمانان مدینه و بربرایشان دریافته اند گفتند که اے محمد کفای ما را بیرون فرست و این سخن
امام موسی اشاره بیان بود و در روز بدر که عتبه و شیبه و ولید از صف خود بیرون آمده مبارز
طلبیدند و کس از انصار در مقابل ایشان رفتند بعد از آنکه شهرکان دانستند که ایشان مردم
مدینه اند گفتند آنچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما آنکسایه هستیم که خوب
فرمان اهل ایمان و اقیان بر ما صلوات میفرستند و اگر تو مسلمان میگوئی اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکنون دست از مرکب من بازدار تا برود لرزه بر آستانه قلع انصار و افتاد رسوای قضیعت
بارگشت در رفته نصف و در نوکر غریب نیز نقل نمود که امام موسی کاظم هم در وقتیکه از
اعداد اگر خنجر پوشیده و پنهان در اطراف جهان میگشت گذار و بقره از قرایه شام افتاد و در آن
محل کوهی دید بغایت عالی که جمعی اینو از انصار و متوجه قلعه الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جای است و شما کجا میرید گفتند برین کوه دیر است و در انجاریا پیوسته است که
هر سال یکبار بیرون می آید و مار از حلال و حرام شریعت میسوزد و گاه میکند و شکلی که باشد مل سازد
امام موسی بایشان مراجعت ننموده بریلاسه کوه رفت و چون بدرجی رسیدند پیر سحر
تیردن آمد و بر موضع مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسی بن جعفر افتاد نور دید که
از فرق های یون تا آسمان مرتفع شده و از نیصورت تعجب شده پرسید که از شنائی یا بیگانه
گفت از شنائیستم گفت مگر از است مروجی گفت بل راهب باز پرسید که از علمای ایشان یا
از جهال موسی جواب داد که از جاهلان نیستم راهب گفت اسامی که ام تسانے یعنی من پرسم از
تو یا تو پیر من از من موسی گفت ذاک الیک انضیا ترا است راهب گفت من پرسم
امام فرمود هر چه خواهی پرس راهب گفت ادشما میگویم که در بهشت درختی هست که از اطوبی گونا

و ما یملکونکم که اصل ان در سبک عیسی است و زعم شما انکه در منزل محمد است و علی کلاً تقدیرین
 و بهشت بقعه در غنیمت که شانه از ان درخت شنبه اکنون بگویم که مثال ان در دنیا چیست
 امام وقت مثال ان در دنیا قناب است که چون بوسه آید با بعد از پنج بقعه بجا شد که شیبای
 از اشعه ان در اینجا بقعه را به گفت راست گفته و در شش را نیکو سفت و از هر جانب او را نیکین
 برآمد باز پدید رسید که میان ما و شما اتفاق است که اهل جنت و بهشت طعام و شراب
 میخورند و از مطوعات و شروبات کم نمیشود و اگر میدانی بگو که مثال ان در دنیا چیست امام گفت
 مثال ان در دنیا کتاب خدا است و موهل که هر چند اهل تفسیر و تادیل و بطون ان سخن گویند و در
 کتاب و تالیق ان کتبایر و از دنیا تمایز بسیار عجیبان بر حقیقت خود باشد را به استحسان نموده
 گفت ما و شما بگویم که اهل بهشت طعام و شراب میخورند و ایشانرا بول و غایب نباشد مثال
 ان در دنیا چیست امام جواب داد که مثال ان در دنیا این است که در شکم ما و از طعام و شراب
 که ما و شما در دنیا میخورید و غایب از دست ما و زنگر دورا به گفت راست بیان کرد
 اکنون از خبر ده که یکصد بهشت از زرست با سیم امام گفت از چنگام بلکه زبان بنده مومن است
 که در زمین بگویم که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله را به گفت اکنون مسئله دیگر پرسیم که در
 جواب ان فرموده امام گفت اگر جواب با صواب بگویم بدن ما و رای گفت بلی و برین عهد کرد
 انگاه برادر را به گفت مرا خبر ده از ان دورا که در یکشب از ما و رسول شد ندیکر و بزنجار رحمت است
 پیوسته شد و در صحن موت اند و برادر یک و دو بهشت سال عمر داشت و دیگر صد سال امام در جواب
 گفت ان دورا در یک غریب و دیگر غریب و در پیران شهر حیا که بیک شکم متولد شدند و بعد از
 پنجاه سال که با هم آبسرد غریب و در یک بهشت میرفت و با و سه قدر سه انچه و انکور و عیسیر و شیر بود و گفرا و
 بر تریه از قرصه رسام افتاد که خدا سے تعالی اهل انرا هلاک کرده و قریه را و بران ساخته بود و غریب
 و زرا به ان نظر کرد و گفت انسی کی نه در الله را به موتها پس در اینجا جواب رنت و بار می تعالی روح
 او را قهر از بود و وجه او را از چشم مردمان پنهان داشته و نگاشت او را به سبب حاج و دوش
 حرام گردانید و ان طعام و شراب همچنان تازه ماند که هیچگونه تغییر و تبدیلی نداشت و هر کس
 از دنیا هلاک شده و بعد از وفات غریب بچندین سال حق خود ملا با تمام یک از ملک ان تریه را با و ان خست و بعد از

[illegible]

الامارات وخواصها واثباتها و

در شواهد البیوتہ و در فضیلت الاحباب در کتب خبرہ در هوایق و اخبار الموالی القرائی اردو کہ ابن سنیق نے

کہ گفت و تبلیغ تسبیح و تہجد و نماز و حج و عمرہ و زکوٰۃ و صدقہ و سیدم جو اسے
 دیدم خوب روئے گندمگون بالای جامہای خود پوشیدہ پوشیدہ و شکر برکت زود و عظیم در پاکر وہ و از
 میان مردمان بیرون آمدہ و تنہا نشستہ بانو گفتم این جوان از صوفیہ میناید ہفتا تا کہ میخاند کہ درین ماه
 برگردن مسلمانان بار باشد بروم و ویرا سرزنش کنم تا ازین باز ایستد چون نزدیک وی رسیدم
 فرود و کرایہ شقیق اجتنوا کثیر اسن الطن ان بعض الطن اتم پس مرا بگذاشت و برفت بانو گفتم انجیل کابے
 شد نام مراد مافی الغیر مرا بگفت ہر اینہ بندہ ایست حال بوی رسم و ازوے بجلی خواہم ہر چند تیر برقم بوے
 ز سیدم چون بنزل دیگر رسیدم دیدم کہ در نماز است ازہ بر اعضاے دے افتادہ و اشک
 از چشمای وی روان شدہ گفتم بروم و ازوے بجلی خواہم صبر کردم تا فاع شد چون روی بوی
 نہاد و گفت اے شقیق بخوان این ایت را کہ انے لغفار لمن تاب و امن و عل صاحبہ اتم اہدے
 پس مرا بگذاشت و برفت گفتم این جوان از ابدال است دوبار شد کہ از سر باطن من خبر مے دہ
 چون بنزل دیگر کہ از راز بالا میگفتند رسیدم دیدم کہ بر سر چاہے ایستادہ و در دست دے
 رکوہ ایستہ میخاہد کہ اب بگیرد ان رکوہ از دست دے در چاہ افتادہ با سمان نگر نیست و گفت

انت ربی اذ طست المسار

و قوتے اذ اروت الطما

اللہم سیکدایے غیر باطلہ تھا والد دیدم کہ اب چاہ بالا آمد دست و راز کرد رکوہ را پر اب گرفت
 و وضو ساخت و چہار رکعت نماز گذارد بعد از ان بجانب توبہ از ریگ سیل کرد و بدست خود ریگ
 میگرفت و در رکوہ میریخت دے جنبا بند دے آشنا میدیش دے رقم و سلام کرد و جواب داد و گفتم
 مرا طعام کن ان زیادے آنچه خداے تعالیٰ را انعام کردہ است گفت اے شقیق ہمہ نعمتہاے
 خداے تعالیٰ چہ ظاہر و چہ باطن بایر سدن خود را با خداے تعالیٰ نیکو گردان بعد از ان رکوہ را
 بمن داد بیا شایدم سوئی و شکر بود والد کہ ہرگز از ان خوشتر و لذیذتر چیزے نیا شایدہ بودم
 سیر شدم و سیل گشتم چنانکہ چند روز مرا با طعام و شرب حاجت نیفتاد بعد از ان ویرا ندیدم
 تا کہ چون بکر رسیدم دیدم کہ در نیمہ شب در نماز ایستادہ بود و بخشوع تمام و زارے سوگریر میکرد ہمہ
 شب چنین بود چون صبح دیدم نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت و رپے دے برقم دیدم کہ
 بر طواف کند در راہ بود ویرا مواے و خدم بود و مردمان گروے و را اند و ہر وے سلام

سیکته پر سید بن کسک گفتند موسی بن بزین محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنہم جمع گفتند
 پنجاب غریب از مثل این سید علی غریب نیست یعنی نماز که فرشتے کا ذکر نماز قبلوں تمام شب گزراوی
 اگر ایندن بقدر مضمون در شواہد و روئے الاحباب زیادہ است در دیگر کتب مذکور نیست و نام منزع گیر کر
 کر بالاست در معانی مذکور است در دیگر کتب کورہ مذکور نیست فقط در روئے الاحباب ذکر غلام علی بن موسی الرضا
 رضی اللہ عنہ بود نقل کرده کہ گفت روزی اسحاق بن عمار و آد و زید موسی بن جعفر نشست
 دوران وقت سخنے از مردم خراسان نیز از ان دخول طلبید و مجلس شریف رسیدہ بانجانب بختے
 تکلم نمود کہ بکلام خوب مشاجرت مثل من مسموع نشد و بود امام کاظم رضی اللہ عنہ بہان زبان اورا
 جواب دادہ اسحاق انجانب را گفت من ہرگز تا ایندم این کلام نشنیدہ بودم امام فرمود کہ این کلام
 اہلے چین و تبت است پس گفت اسے اسحاق تعجب نمود سے این اسحاق گفت محل تعجب است
 فرمود کہ ترا خبر دهم از انچہ ازین عجب تر باشد بدستیکہ امام میداند منطق الطیر و منطق ہر ذی
 روح را کہ از او قائلے اورا خلق کردہ است و مخفی نیست بر امام چیزے و قیادیتا عن مفضل بن
 عمر کہ چون صاوق رضی اللہ تعالی عنہ وفات یافت و عبد اللہ بن جعفر بخلاف وصیت پدر دعوی
 امامت کرد و کاظم رضی اللہ عنہ نیز ہم بسیار در ساحت سراسے خویش جی سادت عبد اللہ را طلب
 داشت و فرمود تا آتش و ان ہیزم ہار و نہ تا ہم ہیزم سوختہ شد آشت گشت انگاہ موسی بر خفا
 بانواب خویش در میان آتش و آندہ نشست و بجانب ماظران متوجہ شدہ آغاز رکعات نمود
 و بعد از ساعتی از انجا بیرون آمد و جام خود را بقیانہ و مجلس جمع کرد و عبد اللہ را گفت اگر تو گمان
 سے بری کہ امامت بعد از پدر تو رسیدہ بشین وین آتش چپا کہ من شستم تا او سے گوید کہ رنگ عبد
 از شنیدن این سخن متغیر گشتہ بر خاست و از مجلس کاظم رضی اللہ عنہ بیرون رفت و در شواہد البیوت
 کہ ہارون الرشید علی بن یقظن را جامہا سے فاخر داد و از انجا در اعلیٰ بود از خرساوا زر بخت علی بن
 یقظن بنا بر کمال محبت کہ نسبت بر کاظم رضی اللہ عنہ داشت چیزے از اموال کمالیہا فرمود و ہمہ
 را پیش و سے فرستاد و ہمہ را قبول کرد و جزو اعلیٰ را کہ رو کرد و گفت کہ این را انگاہ دار کہ ترا بکامیابیدان
 بچند روز علی بن یقظن بریکہ از غلامان خود غضب کرد و از پیش ساڈا غلام پیش رشید آمدہ گفت
 سید من موسی بن جعفر امام میدارد و براے و سے مال بسیار میفرستد از انجا در اعلیٰ است

کیا میرا لوہین ویرا بان اکرام و احترام کروا ست چون رشید نرا شید غضب بروے مستوی
 شدنی الحال گماشتہ بطلب وے فرستاد چون حاضر شد اندوے پر سیدان و راعہ را کہ ترا
 پوشانده بودم چہ کروے گفت نزدیک منست یا میرا لوہین فرمود کہ وہا حاضر کن غلامے را طلبید
 و گفت بھلان خانہ رود از سر اسے من بکشد از ان فلان کینرک بطلب و در ان خانہ مذکورے است و
 سر ترا بکشائے و در ان صندوق ظرفے است سر میرا نرا یا غلام زد و ان ظرف را حاضر کرو رشید
 فرمود تا میرا برابر داشتند ان و راعہ را وید بوجہ پاتی خوش مطیب ساختہ غضب وے فرو نشست
 و گفت ابن را بجاکوے باز فرست و خوش باش کہ من بعد سخن بچکس را و در حق تو خواہم شنید و
 از انجملہ انست کہ شنیے گفتہ است کہ در کرت اول کہ منہے کاظم را رضی اللہ عنہ بفرمود و طلبید مر فرمود
 کہ بعضے از حوایج را از بازار بخرم چون من نظر کرد مرا بسیار منوم و محزون دید گفت ای فلان چہیست کہ ترا
 منوم سے نیم گفتم چون منوم نہا شتم کہ پیش این ظالم میرود و معلوم نیست کہ سر انجام چہ خواہد بود فرمود کہ بیچ
 باکے نیست کہ در فلان ماہ و فلان روز باز خواہم آمد تو در اول شب منظر من سے باش و ایم ماہ
 و روز سے شرم تا روز کہ موعود بود رسید انتظار میرودم تا نزدیک غروب بچکس را ندیدم شیطان
 و سوسہ در خاطر من انداخت تبر سیدم کہ شکے در دل من را و یا بد اضطرابی عظیم در من افتاد ناگاہ دیدم
 کہ از جانب حوایج سیاہے پیدا آمد و کاظم رضی اللہ عنہ در پیش ان سیاہ بر نعل سوار او از دا و کلاے
 فلان گفتم لیک یا ابن رسول اللہ فرمود کہ نزدیک بود کہ شکے در دل تو افتد گفتم چنین بود پس گفتم آج میر
 کہ از من ظالم بسلا متھے خلاص شد فرمود کہ یکبار دیگر مرا خواہند برد کہ خلاص نیایم و از انجملہ انست کہ
 دیگرے گفتہ است کہ در مدینہ مجاور بودم و خانہ بکرایہ گرفته بودم ملازمت مجلس کاظم رضی اللہ عنہ سے کروم
 روزے باران عظیم سے اہد احرام ملازمت وے بستم چون بروے درآمد و سلام کردم جواب داد
 فرمود کہ اسے فلان نجائے خود باز گرد کہ خانہ تو بر بالائے سراج تو فرو آدہ است باز گشتم دیدم کہ خانہ فرو
 آدہ است جمعے بکرایہ گرفتہ متاع مرا از زیر خاک بیرون کردند بیچ حیرتے گم شد مگر مطلقاً چون بآمد
 پیش وے آدم فرمود کہ بیچ چیز از خانہ تو گم شد گفتم مگر مطلقاً کہ بان وضو میساختم زمانے سب و ہمیش اگلند پہ
 سرب را و دو گفت کہ کان سے برم کہ تو نہ را جانای فراموش کردہ برو و از کینرک صاحب سے سوال
 کن و بگوی کہ مطلقے را تو برداشتہ بمن باز دہ کہ تو باز خواہد داد چون باز گشتم پیش کینرک صاحب

سراسر آدم گفتیم ملکی فلان جاے فراموش کرده بودم تو را مدد و برداشتم بمن باز ده که میطلبم
 که وضو سازم نے احوال رفت ادبیا در دوازا بجلالت کردیگرے گفتے که در الوقت که ویرا بفرجه بودند
 نزدیک بمداين باوے در کشته نشستم در عقب کاشته بود که دروے زنی بود که باشو هر خود زقات
 کرده بود در دوازا شاور و غوغاے بود فرمود که اینچه شوراشت گفتیم که عروسے بے برنچون سامتی براسد
 شنیدیم که فریادے برادر پرسید که اینفر با دصیت گفتند که ان عروس خواسته است تاشته
 اب بردارد دستر اند زمین از دست او در اب افتاد است فریاد کرد دست فرمود که کشته
 را نگاه دارید نگاه داشتند دیگر فرمود که طاح ایشانرا نیز بگوئید کشته ایشان نیز نگاه دارید نگاه داشتند
 بکنار کشتی آمد و زیر لب چیزے بخواند پس فرمود که طاح ایشانرا بگوئید تا فوط بندد و باب در آید وان
 دستواند بگریه چون نظر کردیم ان دستواند بر دوسے زمین نیود و اندک ابی بر بالاسے ان طاح در آمد
 بگریه و زاری بجلالت کردیگرے گفتے که یکے از اصحاب صد دینار با من همراه کرد کتیش کاظم زنی
 عنه برم و مرا نیز چیزے بود چون بدین رسیدیم اب بر خود نیم و بضاعه خود را بشستم و از ان از انیز
 مشک سو و برانچا شیم چون بضاعه انرا در شرم فرو دند و نیا بود دیگر با شرم هم با ان بود که نیا
 دیگر از بنو بشستم و بان ضم کردم و در مرده کردیم بنیانکه در شب بروے آدم گفتیم جان من ندانے تو با انک
 بضاعه دارم که بان تقریب میجویم بخداے تعالے گفت بیا و ما نیز خود پیش دے بردم پس گفتیم
 تو فانیس چیزے با من همراه کرده است گفت بیامره و نیار را پیش دے بردم فرمود که بر زمین
 بر نیم دست خود را برانگنده ساخت و دینار مرا جدا کرد فرمود که وے زمین را اعتبار کرد است عدد
 را و از ان بجلالت کردیگرے گفتے که علی بن نقیون کس دیگری گفت که بکو فرو و فلا نے را با خود همراه
 کن و دور حله بجزید و انیال را و انیکتوبات را ابو سے بن جعفر رسانیدن بکو نزد تو باد کس و احله
 خریدم چون بدین نزدیک رسیدیم چائے فرود آمدیم و چیزے خوردیم ناگاه دیدیم که موسے بن جعفر بفرقه
 سوار ظاهر شد بر خاستیم و بروے سلام کردیم فرمود که بیا و اینچا بشما است هر چه داشتیم پیش
 بردیم پس کتوبات را بوے دادیم کتوبی چند را آستین خود بردن کرد فرمود این جواب باے
 کتوبات شما است باز گردید در حفظ خداے تعالے گفتیم که را و اقام شده است و بدین نزدیک
 است اگر اجازت باشد زیارت رسول ملی الصلایه وسلم کنیم تو شے نیز بردیم فرمود که باشا

سبح را و باقی مانده است گفتیم۔ س فرمود که پیش آمد پیش آوردیم از ابدست مبارک خود گرفت فرمود که این
 را و شما تا بگویند بسند است باز گردید و حفظ خداست تعالی بار شتم دان تا و تا بگویند ما را است بود و علم
 و از آنجمله است که در این چون زهر و او زهر فرمود که مرا زهر و او زهر فرمود که مرا زهر و او زهر فرمود که مرا زهر
 زهر و سبب نفع خود بد شد و پس خود سیاه خواهد شد انگاه خود هم مرد و چنان شد که فرموده بود و سبب
 بن خالد بر که در طب زهر و او زهر فرموده بار و ان الرشید در صواعق آورده که سکنین سبب
 بفرموده بار و ان سبب در طعام او کرد و بعضی بر آنکه سبب در طب کرد و تب کرده بعد از سه روز و فاق
 یافت و مدت عمرش شصت و پنج سال بود و فی مخرج الذهب قبض موی مسوگابند و با عقاد بعضی
 شد و سبب در طلق او نختند بدان سبب وفات یافت شاید هم بر وقوع آمده باشد و الله اعلم
 بحقیقه الحال اما نقش خاتم و سبب حیدر بوده است گذارنے روضه الاحباب۔

علی بن جسی الرضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ در شواهد النبوة آورده که و سبب امام هشتم است و فی تاریخ
 ابن خلکان هو احد الائمة الاثنا عشر علی العقاد الائمة و کنیت ادبوا عمن است و لقب اورضا
 است و سبب اخبار الدول للقرآن صابر و زکے نیز از انقاب او است و در روضه الصفا آورده که
 که مرتفع نیز لقب او است و سبب روضه الاحباب فایز لقب او است پس نام او علی و کنیت
 ادبوا عمن و لقب او رضا و صابر و زکے و مرتفع و وفا نام رضا و نام و کنیت و لقب موافق امیر
 علی مرتفع است رضا در شواهد آورده از کلام رضی اللہ عنہ آنکه فرموده است که او را عطا و مکتب
 خود و سبب الشواهد و الروضة الاحباب نقل عن فضل الخطاب قبیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی

اللہ عنہ ان ایاک سماه المامون الرضا و رضیه بولامیه حمده فقال بل اللہ سماه الرضا لانه کان رضا
 عز وجل فی سماءه و در رضا رسول صلی اللہ علیہ وسلم فی ارضه و فضل من بین ابایه الامیین بذک

لانه منی بالانفالون کار صبی بالموافقون و کان ابوہ موسی الکاظم رضی اللہ عنہ یقول او عوی لدی
 و او اخا طبعه قال یا ابا الحسن و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته علی الرضا یوم الجمعة فی بعض

شهر سنه ثلث و خمسين و مائته بالمدينة و قبیل بل ولد سبع شوال و قبل ثمانه و قبل ستاوس
 سنه احدی و خمسين و مائته و سبب روضه الاحباب بروایت اکثر علماء ولادت او در ذی الحجه
 سنه ثلث و خمسين مائته بمیدان اتفاق افتاد و سبب روضه الصفا ولادت او در سنه ثمان و البین

دما تبه و قبل ماند و ولد واحد کے عشو و یلته فلت من ذی القعدة یوم الحجۃ سنۃ ثلث و حسین دما تبه و فی شوال
 ولادت اور مدنیہ بود و زینب علیہا السلام یوم ریح الاخر سنۃ ثلث و حسین دما تبه بعد وفات جد الصالح
 بنحس سنین و قبل یزید لک و در منتخب السیر آورده که ولادت علی رضا در شنبه یازدهم ذی القعدة
 سنۃ احدی و حسین دما تبه بمدنیہ بود و وفات او در دو شنبه ہفتم شوال سنۃ ثلث و یحییٰ
 بطوس بودہ باین تقدیر عمر او پنجاہ و یک سال و دو ماہ و بیست و ہفت یا شش روز باشد چنانچہ خود
 صاحب منتخب بدان تصریح نموده پس دیتاریخ حسن و زہد ولادت او چہ قول آمد جمع یا پنجشنبہ یا سہ سنۃ
 اربع روز جمع است شہر ذی الحجۃ یا ذی القعدة یا ریح الاخر یا شوال اربع یا زہدیم ذی الحجۃ است سنۃ
 ثلث و حسین او واحد کے و حسین او عثمان دارمیں دما تبه الاول ہو الصالح اما وفات او در شواہد
 آورده کہ وفات و کے در ولایت طوس بودہ است و در قریہ سناباد از روستاق نوقان و قریہ
 و زینب قبر بارون الرشید است و در قبہ کہ سراسر عید بن تحفۃ الطای است ذلک فی شہر رمضان
 تسع یقین منہ یوم الحجۃ سنۃ ثمان دما تین و نے روضۃ الاحباب سنۃ ثلث دما تین و قبل سنۃ
 ثمان دما تین و نے منتخب السیر یوم الاثنین سابع شوال سنۃ ثلث دما تین در طوس بودہ و فی تاریخ
 ابن خلکان تو نے نے آخر صفر سنۃ اثنین دما تین و قبل بل تو نے فاس ذی الحجۃ و قبل ثالث
 عشر ذی القعدة سنۃ ثلث دما تین بمدنیہ طوس و صلی علیہ الامون و وفۃ ملائق قبرا بیه الرشید
 مختار را تم حروف روز جمع یستم یا بیست و یکم رمضان سنۃ ثلاث دما تین بود برین تقدیر بر غیرش
 چہل و نہ سال و نہ ماہ و دیکر و نہ کم و بیش باشد علی اربع الاقوال اگر در روضۃ الاحباب گفته کہ عمرش
 چہل و ہشت سال و بقول صح قریب پنجاہ سال و نے اخبار الدول عمرش و خمس و خمس و نہ سال و نہ ماہ
 و روضۃ الاحباب گفته کہ علی رضا وقت وفات امام جعفر پنج سالہ و در وقت وفات امام کاظم سی سالہ بود
 والد اعلم و در سبب وفات دی احتمالات است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موتہ انہ اکل غنما
 فاکثر منه فیل بل کان سمو گا فاعل منہ و مات رحمہ اللہ تعالیٰ ما تبه قعدة وفات او در فصل ولی محمد
 او خواہد آمد انشاء اللہ تعالیٰ و در شواہد و روضۃ الاحباب آورده کہ مادر وی با اتفاق موخین ام ولد
 بودہ است ولما اسما و منها روے و نجد و سمانہ و ام البنین و استقر اسمها علی کتم و فی روضۃ الاحباب
 نقل عن حافظ عبد الغفر کہ ناشی سکیتہ تو یہ بود و بعضی خبر رحمان موہ گفته اند و نقض شفا است

وقبل غیر ذلک وقتی الشواهد و روضۃ الاحباب گویند کہ وے کینرک جمیدہ بود مادر کاظم رضی اللہ عنہ ثبے حمیدہ
 مصطفیٰ را صلی اللہ علیہ وسلم خواب دید فرمود کہ تجھ را یہ پسرخود موسے بخش کند و با شد کہ از وی فرزند
 بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد و از ام رضارضی اللہ عنہ روایت کنند کہ گفتہ چون بھما مالہ مسلم
 ہرگز از خود نقل نکل و دنیا فتم و در خواب از شکم خود او از تسبیح و تہلیل میشنیدم ہول و ہیبت بر من علیہ
 میگرد و چون بیدار میشدم بچہ او از منے آمد و در زمان ولادت دستا بر زمین نہاد و روے ہاسان
 کرد لب مبارک بے جھنایند چنانکہ کسے سخن گوید و مناجات کند و ہشام بن احمد کہ از خواص کاظم رضی اللہ
 عنہ بود روایت کردہ کہ مرا گفت کہ بچہ دانستہ کہ از تاجران مغرب کسے آمدہ است گفتم نہ دانستہ ام
 فرمود کہ آمدہ است باوے سوار شایم و بر قتم تا بان مغربے رسیدیم ہفت کینرک بر اعرض کرد و بچہ
 کدام را قبول نکرد فرمود کہ دیگر عرض کن گفت دیگر نامندہ است مگر کینرک بیار است فرمود چہ شود کہ ویرا
 عرض کنی قبول نکرد پس باز گشت روز دیگر مرا فرستاد و گفت ویرا بگوئی کہ غایت سخن وے
 چیست ہر چہ بگوئی بان بخرم پیش وے فتم گفت از چنین و چنین کم نمیکم گفتم کہ بانیہ گفتے خریدم گفت کہ
 تو فرو ختم را بگوئی کہ ان مرد کہ وی ہر اہدوی ہر اہدوی ہر اہدوی کہ غایت سخن وے
 بنی ہاشم گفتم پیش ازین نمیدانم ظاہر اہل اہل و اخفا داشتہ گفت ترا خبرے بگویم چون این کینرک را ازاتھا
 بلا و عرب خریدم زنے اہل کتاب را وید گفت این کینرک چیست گفتم کینرکے است کہ از براے خود و خود
 ام گفت این کینرک از ان میل نیست کہ از ان تو باشد میباید کہ این نزدیک بہترین اہل ارض باشد
 کہ از وے در اندک وقتے فرزندے پیدا آید کہ از شرق تا غرب شل وے نہا شد را و اے
 گوید کہ چون ویرا ورم اندک روزگارے پیش وے بود کہ رضارضی اللہ عنہ متولد شد میگوید
 موحت کہ توفیق باین دورہ ایت باین رت میشود کہ گویم کہ امام موسے کاظم رضی اللہ عنہ اولان جاریہ
 فرمودہ مادر خود براے خدمت مادر خود حمیدہ خریدہ بود بعد از ان حمیدہ حسب فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم ان جاریہ را یہ پسرخود موسے بخشید بعد از ان امام رضا متولد شد و اللہ اعلم بحقیقۃ احوال
 امامنا قبہ فی الشواہد و روضۃ الاحباب عن موسے کاظم رضی اللہ عنہ قال روایت رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم فی المتنام و امیر المؤمنین علی فمہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ہانک
 بینظر نور اللہ عزوجل نطق بحکمۃ یھیب ولا یخطف مہل علم ولا یجھل فہل علم و علما یعنی روایت است

از موسیٰ کلم گفت دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواب میبرد و منین علی رضا بادی میگوید گفت من رسول الله
 صلعم علی بر بنیست نظر کند بطور خدای غرض من میگوید از ملک خدا و تعالی صواب کند خطا نکند و عالم باشد
 بمالست نکند تحقیق پر کرده شده است از حکمت و علم و فی روضه الاسباب که اقارب و اباناب
 از مشرق تا مغرب برو نور علوشان و مومنان ان امام و افلا حسان اتفاق داشته اند و وزیر
 و اقامی دادانے بلکه جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاخران حمیده ماثربصا ائت ضاربکا شته
 اند و می نگارند که انش از هر چه تصور توان کرد زیاده بود و غنی نماند که مراد از جمیع افراد انسان متفقدان
 نبوت باشند و ذکر اکل اراده البعض گرفته باشند و فی اخبار الدول للقرمانے کان رضی الله عنه
 قلیل التوم کثیر الصوم و کان جلو سر فی الصیف علی حصیر فی الشمار علی جلد شاة و بود فی الله
 انک خواب و بیشتر روزه دارنده و بود در روز گران شست او بر پوریا و در سمر ما بر پوست گوسپند
 و در صواعق آورده که علی رضا رضی الله عنه اعلم و اکل و اجل قدر بود و ازین جهت بود که مامون خلیفه
 تعظیم و اجلال او بسیار می نمود و او را دوست می داشت و دختر خود را در نکاح او در آورد و در
 مملکت خود سر یک ساخت چنانچه تفصیل من خواهد آمد و مودون کرخه که او ستاد سر سقسط بود
 بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و منی منیر ان الذبیعی علی بن موسی بن جعفر
 بن محمد الماسی العلوی الرضا عن ابیه عن جدّه قال ابن طاہر یاتے عن ابیه بعجا ب قلت اما
 انشان فی نبوت انس الذی الافا اجل تکذب علیه و فی علیه من سائر ما کذب علیه الصاداتی فردی عنه ابو بصلمت
 النعمی احمد بن محمد بن ممدی القاضی عن نسخته لابن محمد بن سلیمان الطحالی عن نسخته بقره الدواد بن سلیمان
 القزوی عن نسخته بات سنه ثلث و مائتین قال ابو الحسن الدار قطنی اما بن مبان نے کہا ہے
 قال علی بن موسی الرضا یرد عن ابیه عجایب سیم و یخلف و فی تقرب العقلائے
 علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الماسی یلقب بالرضا بکسر الراء و فتح الهمزة
 و اخل من و عن من کبار العاشرة مات سنه ثلث و مائتین و لم یکن الحسین -
 و فی الخلاصة علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماسی ابو الحسن الرضا
 عن ابیه و عنه عبد السلام بن صالح و جماعة عدة نسخ و کان سجد فی با شتم و کان المامون یظفر بکلی
 و عدل با خلافة و اخذ العبدات مسوما بطوس و مشبه بهما معروف -

دھواحق و اخبار الدول للقرانی تعالیٰ تاریخ نیشاپور آورده کہ امام علی بن موسی الرضا چون نیشاپور
 آمد باز نیشاپور بنکست شد و جمیع خلائق حجت زیارت و سے بیرون آمدند و امام حجت دین و آفتاب
 پروردہ بر سر کشیدہ بود کہ تپکس ویرا نیدیدہ و از جای کابر علما و محدثین مشیخ ابو ذر و رزمی و محمد بن اسلم سی
 و ران شہر بودند ایشان بافتنے بے نہایت از طلبہ علوم و اہل حدیث بلا زمت و خفرت شنافتہ التماس
 نمودند کہ روی مبارک خود با ایشان نماید و حدیث از بابا و جہود خود و حجت ایشان را روایت کند بعد از رفع
 بسیار امام قبول این منہ نمودہ استری شنبہا کہ بران سوار بود و باز داشت و غلامان را امر فرمود کہ پردہ
 از روی مبارکش برداشتند و چشم خلائق را بر روی طاعت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
 چون بدو کیسو و سے کہ بدو شمشاد و انداختہ بود افتاد و بفرع و زاری و آواز مدہ بعضی گریہ و فریاد مینمودند و بعضی
 خود را در خاک انداختہ بودند و بعضی ہم استریش را بوسہ میدادند انکاه علما فراد بر او روہ گفتند استے متناشر
 ماس زمانے ساکت با شید چون ساکت شدند شیخ ابو ذر و محمد بن اسلم کہ ہر دو حافظ حدیث بودند
 باز اعادہ التماس خود نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر من موسی کاظم پدر خود و جعفر صادق کاظم پدر خود و ابوتراب
 زین العابدین علی الحسین از پدر خود حسین داد و از پدر خود امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ
 عنہم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت خبر داد مرا تہر بل علیہ السلام کہ گفت از رب العزت جل جلالہ شنیدم
 کہ میگفت لا الہ الا اللہ حسنی فمن قال ما دخل حصن من و من دخل حصن من بن عدا یے یعنی لا الہ الا اللہ کہ
 کلمہ توحید است بنزد حصار است از جانب من ہر کس کہ ابن کاظم انصاف کہ گفت در حصار من داخل شد
 و ہر کس کہ در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از ان امر فرمود کہ پادہ انداختند و روان
 شد مروے است کہ عدد و جمعہ کتلم و دو ات آوردہ این حدیث را نوشتند قریب بہ بیست
 ہزار میشد و در روایتی کہ حدیثی کہ در ان وقت روایت کرد این حدیث بود کہ الایکان مؤمنہ بالقیل
 و اقرار باللسان و عمل بالا ارکان و احتمال دارد کہ دو واقعہ باشد میگو بدقیقہ شاید ہر دو حدیث یکو
 گفتہ باشد چیکہ حدیثی نقل نمودند از امام احمد فضل رح منقول است کہ گفت اگر این اسناد بر مجونے
 یمنو اندم ہر ایتہ از ان مرض خلاص میشد و سائر اہل تقویٰ اخبار الدول للقرانی تعالیٰ
 اتصل بہا حدیث بندہ السند ببض امراء السامانیۃ فکلبتہ بالذہب و اوصی ان پدر من معنی قبول کرد
 بعد موتہ قلیل ما فعل اللہ بک قال غفر لے تیلفظہ لا الہ الا اللہ و تصدیقے بان محمد رسول اللہ استے

و مثل این حدیث که مروی است سلسل بن ابی بلیس و علیہ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 نے صفۃ الصلوٰۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہند شیخ ملا علی قاری در شرح شفا کے قاضی میاض آورده
 حال التلمسانے ہذا اسناد شریف لاند مروی عن اہل البیت و مثلہ الاسناد المروی فی صفۃ الصلوٰۃ
 علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی قال فیہ الایتۃ الاسناد و ذکر علی ذی علتہ او حمی لبری او علی مصاب
 لافاق دو برقی بر ماسوع لبری یعنی ابن اسناد شریف است کہ مروی است از اہل بیت ایہ
 اسناد و گفتہ اند اگر باو کردہ شود بر مریضے ہر اینہ شفا یابد اگر بر صبیبت زدہ ہر اینہ افاقہ سکند
 و اگر تعویذ نویسد برافت زدہ ہر اینہ نجات یابد بعد در ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضانیہ
 از پدر خود موسی کاظم روایت دارد و از موسی ابوالصلت المروسی و یعقوب بن محمد بن القاسم
 و ابی احمد عامر بن سلیمان الطائی والد او و بن سلیمان القزینی و الحافظ ابو ذرعتہ الرازی و الحافظ
 محمد بن مسلم الطوسی و عبد السلام و حجج کثیر و میگوید فقیر احتمال دارد کہ پسران و برادران انجناب نیز از وی
 روایت دارند و انجناب نیز از اعمام خود و دیگر مشایخ روایت دارد اگرچہ کتب ہائیکہ درین وقت پیش نظر
 است در ان تصریحی بدان نکرده و اللہ اعلم در شواہد النبوت و روضۃ الاحباب از مولف راوندی نقل
 کردہ کہ ابو اسماعیل شند گفت کہ شنیدم و مرا رسید کہ خدای تعالی را بچتے است در میان عرب
 از شند بقدم طلب بیرون آمدم مرا علی الرضا و ولایت کردند پس بلا زتمش رفتہ بزبان شند بروی
 سلام کردم زیر اک عربی نمیدانستم و امام ہمین زبان جواب فرمودہ ہرچہ بلفت شند بروی عرض
 کردم بہمان لفت جواب شنیدم در ان اشاع عرض کردم کہ من در سند شماع نمودم کہ حضرت ایو را
 بچتے است و رعب و یطلب او از وطن بیرون آمدہ ام فرمود کہ رسید کہ بمطلوب و منم انکس پرس
 ہرچہ بچو ہی پس من ہرچہ راودہ و شتم ازوے سوال کردم و در وقت برخاستن گفت کہ من بلفت عرب
 دانانیتسم بچو ہم کہ دعا کنی تا خدا سے تعالی بدان زبان بلہم کرد اند تا با اعاب بعربے سخن تو انم گفت ہمیں
 دست خود را بر ہر دو لب من مایدان و وقت بلفت عربی شکم شدم و نے روضۃ الاحباب من ابی
 الصلت زیلان المروسی کہ گفت علی الرضا رضی اللہ عنہما و ہم سخن کے کرد بلفات ایشان و اللہ اعلم
 فصیح ترین دم بود و نابا ترین ایشان بہر زبانے و بفتے و من رفوزے اور انم کہ کیا ابن رسول اللہ من
 تعجب میگویم از معرفت تو بلفات مختلف پس گفت یا ابوالصلت انما حجتہ اللہ علی خلقہ و نیستہ اند کہ از تو بچند

کے رہے بغلق خود جنت ساز کہ عارف بلغات ایشان نباشد یا تو نرسید و است که امیر المومنین
 علی رضی اللہ عنہ گفت او دنیا فصل الخطاب و ہل فصل الخطاب الا معرفة اللغات و در خواہد
 آوردہ کہ دیگرے گفتہ است کہ غزیت حج کردم جارہ من براے من و در توب لم
 تریب کردہ بود کہ در ان احرام بندم چون وقت احرام رسید مرا در خاطر و غنہ پیدا
 شد کہ احرام در توب لم جار است با نے ترک ان کردم و جارہ دیگر پوشیدم چون ہمکہ
 رسیدم بسوے رضا رضی اللہ عنہ کتابتے کہ دم و ہمراہ ان چیز بابوے فرستادم و فراموش کردم
 کہ در اینجا ازوے سوال کنم کہ احرام در توب لم جار بہت با نے با وجودانکہ در خاطر داشتہم چندان
 بر نیامد کہ فاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و انرا ان نوشتہ کہ بیج با کے نیست اگر محرم جامہ لم پوش
 انتہی و انجناب مدت العمر بر جاہ شریعت ستقیم بود و چیزیکہ وجب اعتراض شریعت باشد برگز
 از انجناب نقول شدہ و سلاسل جمع طرق اولیاء اللہ بغیر حشمتیہ کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ حسن مہر
 سجہ بامیر المومنین علی رضی اللہ عنہ میرسانند بانجناب منتہی میشود و کرامات انجناب بسیار بہت
 برینے انان مذکور شد و ما بقیہ در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ۔

اما ولی محمد بن حنیف و زمان مامون عباسی و ما تعلق بہانے تواریخ الخلفاء للعلامة جلال الدین
 الاسیوطی نے سنتہ احدے و ما بتین خلع المامون اخاہ المومنین من العدد و جل ولی العهد
 من بعدہ علی الرضا بن موسیٰ کاظم بن جعفر الصادق حملہ علی ذلک افراط فی التشیع تھے قبل از
 ہم ان خلع نفسہ و یفوض الامر الیہ و ہو الذی یلقبہ الرضا و ضرب الدرہم باسمہ و روجہ انتہ و کتب الے
 الاتفاق بذلک و امر تبرک السواد و لیس انخفہ فاشتم ذلک علی نبی العباس جد او و خرجوا علیہ و بالہیکل
 بن المہدی و لقب المبارک بن المامون تقالہ و جرت امور و حروب و سال المامون الی الخو العراق
 فلم یشب علی الرضا ان مات فی سنتہ ثلث یعنی در سند و وحدہ یک خلع کرد مامون
 برادر خود مومن را از دے عہدے و نمود ولی عہد بعد خود علی رضا پسر موسیٰ کاظم پسر جعفر صادق
 را آورد و ابیرین افراط و در تشیع تا انکہ گفتہ اند کہ ارادہ داشت کہ خلع نماید خود را و تفویض نماید
 امر بسوے وسے و دوست کہ لقب کرد او را رضا و جزو در ہم بنام او و تزویج کرد دختر خود را با دوتو
 بسوے اتفاق جان دامن کرد تبرک شعار سیاہ و پوشیدن لباس سبز پس ہر چند گران آمدن

امریزی عباس و خروج کردند بر او و بهیت کردند با برادر هم بن محمد بر او لقب کردند مبارک پس تجرید قتال کرد
 مامون و جبار شد انور و حروب و سیر کرد مامون بسوی عراق پس بانکه فرستی علی رضا
 وفات کرد در سنه دوهصد و سه و سی و پنج ابن خلکان و کان المملون و جایی علی رضا
 ابنه ام جمیه نے سنه اثنین و مئین و مجلدی عمده و ضرب اسم علی الدنبار و المرحم و کان
 السبب فی ذلک انه استخفر اولاد العباس الرجال منهم و النساء و هو بمدينة مد و کان عدد هم
 ثلثه و ثلاثین الفا مین الکبار و الصفا و استدعی علیا الذکور فانزل احسن منزله و مع رخص
 الاولیاء و اخر هم انه نظر فی اولاد العباس و اولاد علی بن ابی طالب علیه الصلوٰۃ و السلام فامجد و فی
 وقتہ احد افضل و لا احق بالامر من علی رضا فباع له بولایت عمده و امر بازائه السواد من اللباس و
 الاعلام و لبس الخفزة و فی الخزانة من بالوات من اولاد العباس فعملوا ان فی ذلک خرج الامر منهم فعملوا
 المامون الی اخره یعنی مامون تزویج کرد دختر خود ام جمیه را در سنه دوهصد و دو و ساخت اولاد علی
 عمد و ز نام اولاد بر دینار و درم و بود سبب ان که حاضر کرد اولاد عباس را مردان ایشان و زنان
 ایشان در شهر مد بود عدد ایشان از خود و کلان سنی هم هزار و دعوت نمود علی رضا را و فرود آمد و بمقامی
 نیکو و جمع کرد براسه اولیاء و خبر کرد ایشان را بدستی که او نظر کرد در اولاد عباس و در اولاد علی
 ابن ابی طالب علیه الصلوٰۃ و السلام پس نیافت در وقت او هیچکس افضل و احق و امر خلافت از علی رضا پس
 بهیت کرد براسه اولاد بولایت عمد خود و امر کرد دیگر سواد از لباس اعلام و استعمال سبز و سعایت نمود
 شد این خبر نزد کسانی که از اولاد عباس بودند و عراق پس دانستند که در ان خروج امر است از ایشان
 پس خلع نمودند مامون را الی اخره و فی روفته الصفا که خلاصه ان انیت چون از استیلا
 حسن بن سهل اطراف بمن و حجاز پر آشوب شد و در هر کجای علویان خروج کردند فضل بن سهل اخبار
 که تعلق بمبادوش داشت با مامون میگفت اما میگفت که در هر شهر شخصی از اولاد علی دعوی
 خلافت میکند و مردم متابعت ایشان کرده برج میزدند و عیب راه یافته تدبیر این فتنه باید که پیش
 از آنکه کار از دست رود و بعد از تقدیم امر مشاورت ما بیا بران قرار گرفت که مامون شخصی را از
 اجملة سادات که بعلوم دینش و زهد و روح سواد و فزایش باشد و بعد گرداندا علویان بقدوم تسلیم
 تا دفاع پیش آمده و دیگر تیغ فتنه بکفند و بعد از تامل و تدبیر و اقتیاد بر امام عالیقدر علی بن موسی

الرضا قدا که ادا نماند و قاضی بفضیلت و تقدیم او اعتراف داشتند و آثار پادشاه و اجانب در بزرگی و سخاوت او سخن نداشتند و در سزای بن مامون خال خود و جواهر بن لھاک و دیگرے از مخصوصان خود را که هر دو بخصاصت بیان و طلاقت لسان از نو اور دو لان بودند بطلب امام رضا بیدینه فرستاد و درین سلسل هم کسان با طراف و اقطار دیار اسلام روان کرد تا اکثر اولاد عباس را از مغیر و کنیز برد آورند و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب بخل رایت مامون مجتمع گشتند و امام رضا در کف محبت و سلامت و عزت و حرمت بر در سید بعد از ان مامون با و لیاس دولت گفت که هر چند و اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علی بن ابی طالب نظر کردم بچکس را سزاوارتر بجلالت از علی بن موسی الرضا رفیع نیافتم و چون مامون در دل خلیای جاے گیر آمد اور او را لے عمد گردانید و در تخر و دام الفضل را به پسر و س محمد داد و فرمود تا حاضران موقت خلافت اعلام و ثواب اسود را بر ایات و لباسهاے سبز مبدل گردانند و امثله و احکام تمامت دیار اسلام فرستاد و حکم کرد تا مغیر لباس کرده بکاسے رایت سیاه علمماے سبز نصب فرمایند و دست مبالغت در دامن متابعت علی بن موسی الرضا از نذمار و زمره در سایه علم حضرت خیر البشر جاے داشته باشند مجموع قطان امصار و سکان بلدان و اقطار فرمان مامون را بقدم رضا پیش آمدند مگر جمیع از بنی عباس و بعضی از غلات شیعه ایشان که بر بغداد ستیلا داشتند و چون ان جماعت خبر ولایت عبدالمعتمد شنیدند بر مامون بر شتافتند و بابر ابراهیم بیعت نمودند و واقعه بادیش اورند که تفصیل ان در روضه انصاف مذکور است مگر فضل از مامون این اخبارات را محقق میداشت و کسے را یارای ان نبود که باون بگوید یا روزی امام رضا با مامون خلوت گیر و ه هر واقعه که از بدایت امارت حسن بن سئل تا این غایت در بغداد و روے نموده بود بشیخ و بسط درخیز تقریر اورد و مامون گفت که فضل یا من چنین گفت که ابراهیم با نفاق حسن بن سئل در کار امارت دخل کرده امام رضا فرمود که فضل یا تو دروغ گفته و خیانت کرده سخن اینست که من میگویی مامون پرسید که بچکس غیر تو برین تهنایا و قوت وارد امام جواب داد که یحیی بن سعاد و عبد الغفر بن عمران و خلف معمر بن فلان و فلان از ثقات و معتقدان تو برین وقایع اطلاع دارند و مامون انجماعت را در سه طلبداشته از ایشان استکشاف احوال نمود و متفق الکلمه تصدیق امام رضا نمودند و گفتند که ما از خوف فضل تا این زمان نگفته بودیم چون کابری

حالات واقعت گشت غنیمت بغداد نمود و فضل از سعادت ایمان آگاه شده تبادیبا ایشان مشغول
گشت و امام رضا ششم از جرأت فضل سبع مامون رسانید مامون گفت همت من بعد ازین بتدارک
مانات معصومین خواهد بود بعد از ان مامون بخرس آمد و از انجا بعد واقعه فضل بطوس آمد و در انجا
امام رضا از او بنیاد ابرقار حلت فرمود و در شواهد البیوة آورده که چون مامون بروی عرض فلانست میگفت
و من قبول نکرده و این استدعا و ابادت دو ماه برداشت اخلاص چون مبالغه از حد گذشت
دو عید و تهدید انجا مید قبول کرد و در ان باب فصلی نوشت و در احترام ثبت کرد که انجمن و الحیا مغنیه
علی ضد ذلک و مادی یا فیصل کولا بکم ان الحکم الاسلامی بقول الحق دهر خیر انفا صلیبن لکن استتلت الیه
و اثرت رضا و الدعیضه و ایاه و در روضه النفا آورده خلاصه ان اینست که چون بیعت رضا فرمایان
نهیج قرار یافت که بعد از مامون او خلیفه خواهد شد و هلال عید روی نمود مامون بر رضا پیغام فرستاد که
بعید گاه رود و نماز عید و خطبه رضا بخواند امام رضا انکار نمود و بعد از امر مامون قبول ننموده گفت
چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم میرفت اگر اجازت شود بهمون طریق روم مامون رخصت داد و
حکم کرد که ارکان دولت و اعیان مملکت بر در سرکار رضا صبح حاضر شوند بر طبق فرموده او جمعی
کثیر حاضر شدند و زنان و کودکان بر پا نهادند و اقامه قرار گرفته انتظار مقدم شریف او میبردند امام رضا
غسل کرده با ماسه مطیب پوشیده و دستار بر سر مبارک بسته علاقه و پیش و دیگر در میان
و دو کتف همایون خود بگذاشت و عصای بنین دست گرفته فرمود تا جمیع مواسی او بدین سباز
عمل نمودند و فرمود تا مواسی پیش پیش می روان شدند و خود پا به برهنه در حرکت آمد و آواز می
یسا قبل بر کشید و خود را چست کرده اندک برنت دروے سوے آسمان کرده میگفت و موالی
باوے موافقت کردند و باین هیأت بر در سراے خود آمده بایستاد و مراجع ویرا با بصورت دیدند
همه از مر کبب بر زمین آمدند و موزه کفش از پا به بیرون کرده برهنه پا ایستادند امام میگفت خلق
موافقت نمودند و غلغلہ در شهر مرقا و مامون را از انجیل خبر شده متوهم شد و امام را از حقین مصلحا
منع نمود امام رضا باز آمد و نماز و انتظام نیافت نه موج الذهب مسود و نه سنته ناچین
بعثت المامون بر جواد بن ابی الفحاک و یا سرکاهم الی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الحسن بن علی بن
لا شفا من الیه کما و فیما امر المامون باجتماع ولد العباس من رجالهم و بنو صغیرهم و کبیرهم و کما

عدد و هجدهم ثلاثه قتلین الفاء وصل الی المامون علی بن موسی الرضا و هو بمدينه مرو فانزله المامون احسن ال
 و امر المامون بجمع خواص الاولیا و انجریهم ان نظرنی ولد العباس و ولد علی بن فاطم بحمدی و قته احد الفضل
 و لا احمق بالامر من علی بن موسی الرضا فباع له بولایته اعمد و ضرب اسم علی الدینا بنو الدراهم و زوج محمد بن
 علی بن موسی الرضا بانیته ام الفضل و امر بازالعه السواد من اللباس و الا اعلام و بنی ذلک الی من العراق
 من ولد العباس فاعظموه اذ علموا ان فی ذلک خروج الامم عنهم و حج بالناس ابراهیم بن موسی بن جعفر
 انوا الرضا بالمر المامون و اجتمع من بمدينه السلام من ولد العباس علی خلع المامون و مبايعته ابراهیم بن محمد
 المعروف بابن سکه فبویع له یوم ثیس غلون من اللحم سنه اثنتین و مائتین و قبل ان ذلک سنه
 ثلاث و مائتین و فی سنه اثنتین و مائتین قتل الفضل بن سهل فی عام غیلته و ذلک بمدينه حریر
 من بلاد خراسان و ذلک دار المامون فی سیره الی العراق و مضی علی بن موسی الرضا بطوس
 معتب اکله و اکثر سنه و قبل ان کان سمو ما و ذلک فی صفر سنه ثلاث و مائتین و صلی علیه المامون
 و هو ابن ثلاث و خمسين سنه و قبل سبع و اربعین سنه و سنه اشهر و کان مولده بالمدینه سنه
 ثلاث و خمسين و مائیه للهجرة و کان المامون یزوج ابنته ام حبیبه بعلی بن موسی الرضا و کانته احدی
 الاختین تحت محمد بن علی بن موسی و الاخری تحت ابیه اما تغیر مامون از امام علی رضا بن در و فته اصفها
 و روفته الاحباب اورد که بعضی گفته اند که سبب تغیر مامون بامام رضا ان بود که چون مقرر کرد که بعد از
 وفات او امام رضا خلیفه باشد عباسیان پریشان خاطر و غمناک شدند و گفتند که مامون بی تکی
 بمرد تو همه اولاد عباس و اهل بیت خود را از نعمت حکومت محروم کرد ایند و کار بجای رسید که طایفه از
 هو انوا همان خاندان عباسی سلوک سطر لقی بنی و عناد نموده با عم مامون ابراهیم بن محمد بیعت کردند
 و نام مامون را از خطبه و سکه بنگیندند و مامون اینوا قهر را از فضل بن سهل میداشت چه او در استخلاف
 امام رضا مبالغه و الحاح تمام نموده و همین توجیه بعد از ابی اشاره مامون فضل بن سهل در زمر خس قبل
 آمد و بعد از انهم لغیر موده او امام رضا مسموم گشت و بر سر آن مورخان چنین گویند که امام رضا مسموم بقضای
 قتل الحقی و ان کان مراد نصیحت مامون مبالغه نموده و مداهنه جایز ندانسته چنانچه روزی امام رضا
 بنامه مامون درآمد و دید که وضو میساخت و غلامی ابی بردست و پا سه او میریخت فرمود که ای امیر المؤمنین
 در عبادت خدای خود علاقه بیکس با خود شریک مگردان مامون بجهت انکار امام رضا اعلام را از ان کار باز

وضو را با تمام رسانید و نماز گذارد و هر چند مامون بحسب ظاهر متابعت مطلقه امام نمیداد اما بغیر احوال
 و تقاریر حاشیه غیر او نمی نشست تا بعد از ترک آن این حرکت شنیع از وی در وجود آمد و دیگر آنکه
 اگر چه بواسطه تحریک فضل بن سهل مامون علی بن موسی الرضا را در عهد گردانید اما هرگاه که مامون
 ذکر فضل و حسن برادر او کرد مامون از کمال دیانت و نیک اندیشی فصاحت اعمال و قبح افعال ایشان را
 مامون گفت و او را منع کردی که سخن آن دو برادر را مورد ملوک و ملت نشنود ایشان را بشنیده اطلاع پیدا
 کرده بواسطه وی بواسطه بغیر امام مشغول شد و تا بواسطه آن بدکیشان اندیشه بدخاطر مامون راه یافت
 و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون با هم طعمای خوردند و امام رنجور شد مامون نیز اظهار مرض
 کرده عجد الدین را فرمود که دست از ناخن چیدن باز دار تا دراز شود و عجد الدین گوید که چون ناخن پای
 من بلوی پیدا کرد مامون چیزه مانند تر مندی بمن داد و فرمود که این را بهر دو دست خود خیر کن و بال
 من چنان کردم بعد از آن بوقت من در آن مکان امر فرموده برخاست و پیش امام رضا رفت و ازاله
 پر سید امام رضا فرمود امید دارم که بهتر شوم مامون گفت الحمد لله که من امری بهتر شده ام و اکنون
 کس پیش تو نخواهد آمد که بجا بقیام نماید امام گفت هیچکس پیش من نیاید مامون و خشم شد و گفت امر فر
 اب اینار باید اشتهای نگاه مرا طلب داشته گفت مقدار سه انار بیاور من با خود انار آوردم
 گفت که و شما که این انار را بهر دو دست بقیشار بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بدست پیش
 آن انار را با نام داد و تا بخورد و بعد از دو روز وفات یافت در روضه الصفاء و روضه الاحباب دشوار نبود
 او روزه که ابو الصلت هر سه گفته که روزه پیش رضا یعنی الصد عنه ایستاده بود مامون گفت برین
 قیامه سو که قبر بارون الرشید در اینجا است از چهار جانب آن خاک بیار و بمقحم و خاک او بدم بویید تا بمقت
 گفت زود باشد که اینجا بر اے من حفر کنند و سنگی بگذارند و اگر هر کسندی که در آنجا سانسست بیارند
 آنرا بگذارند بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار و در دم فرمود که از بر اے من درین موضع حفر
 کن و بگوی تا بمقت درجه فروزند و در میان قبر شقی کنند و اگر نگذارند بفرمای تا محم کنند و از او ذراع و
 شکر سازند که آنرا خدا فرخ گرداند چند آنکه خواهد در وقت حفر از بالا سر من تر سه پدید آید و هر چه
 بکلا یک که ترا تعلیم یکم تکلم کن کتاب بخوشد و حدیث پراید و در باب ما میان خود بینے اینا که تو میدهم نزد من
 و در باب انداز تا آن ما میان بخورند چنانچه هیچ نمائند پس پاشی بزرگ بیرون آید و آن ما میان بخورند و ما چندی

چنانکے چنانکہ انگاہ غائب شود چون غائب شود دست برآب نہ و با پنجه گفتیم نکر کن تا اب کہم شود و بیخ نمازد و پنجه
گفتم نیکے مگر و حضور مامون بعد از ان فرمود کہ اے ابو الصلت خود را بر مامون در خواہم آمد اگر چنانچہ بر ایم
و چیزے بر سر خود و پوشیدہ باشم با من سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداختہ باشم با من سخن
نگوی ابو الصلت گوید کہ چون رضارضی الصدعہ بآمد و کرد جامہا پوشیدہ و منتظر نشست تا غلام مامون
بطلب آمد چون بر مامون درآمد و پیش مامون طعنا مے نمود نہادہ بود و دزد و خوشہ انگور و دست
داشت و پیچید و چون دید از جامے خود بر جست و یا معاقلہ کرد و بر میان دو چشم و سے بود و او را
نشانہ و انخوش انگور را بوسے داد و گفت یا ابن رسول اللہ ازین انگور خوبرو دیدہ رضارضی الصدعہ
فرمود کہ انگور نیکو در بشت باشد پس مامون گفت کہ ازین انگور بخور رضارضی الصدعہ فرمود مرا معاف
دار مامون مباقلہ کرد و گفت منع چیست مگر ما را تنہم پیدا کرد و انخوشہ را بستہ بعضی از ان بخورد و دیگر
بار بر رضارضی الصدعہ داد رضارضی الصدعہ دوسے دانہ از ان بخورد و بانداخت و برخاست مامون گفت
ایکجا میرے فرمود بانجا کہ فرستادے چیزے بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آید با و بی سخن
گفتم ہر گز خود درآمد و بفرمود تا در سر آید بندہ و بر فراش خود نینجست و من در میان سکہ ایستادم گلین
تا گاہ دیدم کہ جوآنے درآمد خوب رو و مشک بوسے بسیار شبیبہ بر رضارضی پیش و سے دیدم گفتم
از کجا درآمدے کہ در بستہ بود فرمود کہ آنکس مراد آورد کہ بیک ساعت از مدینہ اور و پرسیدم
کہ تو کیستے فرمود کہ منم حمزہ السدس بن علی و پیش پرورد آمد و مرانہ گفت در اے چون رضارضی الصد
عہ ویرا دید برخاست و معاقلہ کرد و بستہ خود کشید و میان دو چشم و سے پوشیدہ و برادر بستر
خود بیرو و سے نیز و سے بر دمی پرورد نہاد و بادے سخنان پنهانی گفت کہ من ندانستم بعد از ان بر
دولب رضارضی الصدعہ کفے دیدم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی اللہ عنہ انرا سے یسید بر بان خود
پس دست در میان جامہ پر دسینہ او کرد و چیزے مثل عصفور بیرون اور و فرورد و رضارضی
الصدعہ در گذشت محمد بن علی ہم گفت ای ابو الصلت بزخیرہ از خزائن بیتہ یا گفتم در خزائن است و تختہ فرمود و بیخ
میگویم بکار در خزائن قم و تختہ یا تنم بیرون در دم و خود تنم کہ ویدم دوم فرمودی ابو الصلت با من سے
دیگر ہست کہ مدد میدہد و برا غسل کرد فرمود کہ در خزائن جامہ دانی ہست و روی کفن و خطو بیرون از تنم
و انجا جامہ دانی دیدم کہ ہرگز ندیدہ بودم بیرون اور دم ویرا انگفین کرد و نماز گذارد پس گفت تا بوقت بیار

گفتم بروم و بخار بگویم تا تابوت برآید گفت در خزانه در ختم تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم و در دم
 دیدم و تابوت کرد و در رکعت نماز آغاز کرد و هنوز تمام نکرده بود که تابوت از جای خود برخاست و سقف خانه
 بشکافت و تابوت از آنجا بالا رفت گفتم یا ابن رسول الله مامون بهم درین ساعت بیاید و ویرا طلب
 دارد ما چه گوئیم فرمود که خاموش باش که تابوت زود باز خواهد گشت پس فرمود که ای ابو الصلت پیچ
 چنین بر نیست که در مشرق مرده باشد و وصی و س در مغرب باشد و میر و مگر که خدای تعالی
 میان اجساد ایشان و ارواح ایشان جمع کند این سخن تمام نشده بود که باز سقف خانه بشکافت و تابوت
 فرود آمد و ویرا از تابوت بیرون آورد و بر فراش خود بنجا بایند چنانکه گویا دیرا نداشت اند و کفن نکرده
 پس فرمود که بر نیزه در بکشای بکشادم مامون و غلامان بر در بودند در آمدند گریان و اندوهگین گریان
 میدیدند و طبا بچه بر سر میزدند مامون میگفت با سیداه بعد از آن تکبیر و سجده و تهنیت و مشغول شدند
 بفرموده ما بفرموده است حال نمایند من در آن موضع حاضر شدم هر چه بفرموده رضی الله عنه گفته بود بمنظور
 شد چون مامون ان اب و ما بیان بدید گفت رضایم چنانچه در حیات خود ما را عجایب می نمود در
 محلات خود هم می نماید یکی از مقرران مامون گفت میدانی که ابن اشارت بحیث اشارت بانست
 که ملک شما ای بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماه بانست چون وقت
 اجل با شما آید و زمان انقطاع انار شما نزدیک گردد خدای تعالی مردی از ما بر شما مسلط
 گرداند تا شمار افغانی سازد و مامون گفت که راست میگوئی دیگر ابو الصلت گوید که چون مامون در بن
 رضی الله عنه فارغ شد گفت انکلام که گفته مرا تعلیم کن گفتم که انرا همان ساعت فراموش
 کردم و راست گفتم فرموده ما هر بس کرد مدت یکسال و حبس با ندم عیش بدن تنگ شد گفتم با ندم
 بحق محمود ال محمد که مرا فرجی روزی کن منور عار تمام نکرده بودم که محمد بن علی الرضا را دیدم و را مدو
 تنگ دل شد ای ابو الصلت گفتم ای رضی الله عنه گفت بر نیزه دیر و ن رو دست بر بندایم که مرگ
 بود و همه بکشاد دست مرا گرفت و از آن سراسر بیرون آورد و عارسان و غلامان مرا میدیدند و من
 که با من سخن گویند پس گفت بر در رمضان خدای تعالی و دو بعت او که دیگر تو
 با و ترس و او و تنویر اختلاف است در آنکه انجناب بوقت بطعی و فاع
 یافتند مامون و نیز باید دانست که اگر مسموم بود بفرموده مامون مسموم شد یا بسبب عذرات و دیگری

اکثری از شیعه و بعضی از اهل سنت قائل آنکه بنفروده مامون مسوم شده وفات یافت و قول صحیح
نزول اهل سنت موت طبعی است که سبب آن ابن خلکان نوشته که آنکوزایدنورده مرئیس شده
مردن و مولف این کتاب مسوم نمودن مامون انجناب را بقاب بعید می نماید چه مامون نهایت
عقیدت و محبت با انجناب داشت و دختر خود ام حبیبه را بوسه داد و ولی ممد خود گردانید پس بچسب
داماد عزیز خود را که او را بجای پسر زنده عهد خود سازد و بلا وجه معتد به قتل او را و نمیشود و آنچه گویند
که سبب امر بالمعروف نمودن انجناب مامون از روی شکر بر تقدیر صحت آن ادنی منافعت
در آن کافی بود و بر تقدیر صحت مسومیت انجناب شاید دیگر سبب اطلاع مامون این فعل بعمل
آورده باشد و البتة علم بحقیقه الحال -

اما چهارم

در صوابی و زید بن موسی کاظم بر مامون که یکی از خلفا سے بنی عباس بود خروج کرد مامون
برو سے ظفر یافته اور اگر گرفت و نزویادش علی بن موسی الرضا رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرستاد علی بن
موسے و براتویج و سدر نش بسیار کرد از انجمن ابن بود که گفت ای اگر تو خون مردم بریزی و راههار
مخوف سازے و آل مردم بگریزے بناحق خود را جواب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چه خواهی
داد و مگر حقان اہل کوفہ ترا مغرور ساختند دیگر آنکه رسول صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ را رضی اللہ تعالیٰ
عنہا گفت ان فاطمہ احضرت فرجی الخرم اللہ ذریعہ علی الناس یعنی بواسطہ پاکدامنی فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ
عنہا خدا می تبارک تعالیٰ حرام گردانید و رحمت و برابرتش و مرغ و دین و باب حسن و حسین رضی اللہ
عنہما است که از بطن وی بیرون آمدند و مخصوص با ایشان تناسلست نہ از برای من و تو و بخدا سوگند
که ایشان این مرتبه نیافتند مگر بطاعت خدا سے تعالیٰ و اگر تو خواهی که بمعصیت حاصل کنی آنچه ایشان
بطاعت حاصل کردند پس لازم آید کہ تو نزد خدا سے تعالیٰ از ایشان گراے تر باشی و فی تاریخ ابن
خلکان و کان قد خرج اخو زید بن موسی علیہ السلام بالبصرة علی المامون و فک باہلیا فارسل اللہ
الیہ اخاه علیاً الذکور یروہ عن ذلک فجاہ و قال لہ و لیک یا زید فعلت بالمسلمین بالبصرة ما فعلت و
ترجمہ انک ابن فاطمہ نبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اللہ لا شد الناس علیک رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم یا زید بنی لمن اخذ برہم الہدایۃ یعنی بربیع کلامہ المامون مکی و قال کہذا نہیں ان کیون ابن

در روضۃ الصفا از یاسر روایت میکند که مامون با امام رضا پیغام کرد که تو را با ما بحکم باید رفت امام از زمین
 حمام با دو امتناع نمود بارے دیگر مامون تعذیر نوشت و التماس نمود را مگر کرد امام رضا جواب داد که در کس
 رسول خدا را و جواب دیدم که مرا از نقیض گریه درین روز منع فرمود و حال آنکه تو را و بفضل تو را نیز غنی یافت
 مامون نوشت که صدقت یا ابا الحسن و صدق رسول الله نیز بخوانم وقت اما بفضل در کار خود دانا
 تر سبب یا مگر گفت که در شب پیش امام رضا حاضر شدم فرمود بگوید تعذیر مامون شد ما نیز ل هذه الیام
 و چند نوبت این کلمه را بر زبان بگذازید چون نماز با ادا بگذارد مرا گفت بر امام رود معلوم کن که چه واقع
 است من بوجوب فرموده عمل نمودم که ناگاه او از گریه بگوش من رسید که هر خطه زیاده تریش درین اثنا
 مامون از راهی که میان منزل او و امام مفتوح بود در آمد و گفت با سید یا ابا الحسن خیر داری که بتی
 فضل بن سهل را در حمام کشته اند و سبب کس را گرفته اند کی از آنها پیبر خال او است و نقل است
 که مردی با امام رضا گفت که تو بهترین مرد است فرمود که خدایت واقع میگویی هر که از من پرستگار باشد
 از من بهتر است و این آیه منسوخ نشده که ان الکریم عند الله تفکرم و دیگرے باوست گفت که پنج کس
 از روے آب شریف تر از تو نیست جواب داد که شریعت پران ما بواسطه تقوی بودنی تایید این خاکان
 قال الامون یومنا علیه بن موسی الذکور یقول یو بیک فی جدها العباس بن عبد المطلب فقال ما تقول
 فی رجب فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعة علی نبیه فافرا بالعباس ان در هم یعنی روز
 مامون از علی بن موسی الرضا رضی پر رسید که ابناے پدر تو در شان جد ما عباس چه میگویند فرمود
 چه گویند در شان کسی که خداے تعالی بر همه خلائق اطاعت رسول خود را و فرض ساخته و انهم
 را با طاعت او ابر کرده مامون که این سخن شنید مقدار هزار هزار در هم تحفه نزد امام فرستاد امام فرمایا
 و بگوید خود و تحفیه نموده که فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعة علی نبیه انما کونهم طاعة بدو نظر
 راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خداے تعالی طاعت خود را بر پیغمبر یا فرض نمود طاعت
 ان فرد را بر پیغمبر فتد بمرور روضۃ الصفا آورده که مامون بر او را امام را که بجهت خروج محبوس داشت
 مطلق العنان گردانیده بخدمت او روان کرد و گفت یا ابوالحسن بگوئید که جرم او را بکشته خاطر شریف تو
 بخشیدم در روضۃ الاحباب از ابوالصلت هر وے مرویست که گفت از و عجل شنیدم که گفت
 چون ابن و و بیت را بر امام رضا رضی الله عنه خواندم

خروج الامام لاجل حاله خواجه
یمنیر فبنا کل حق و باطل

بقوم علی اسم السد و البرکات
و تجری علی النمار و النعمات

بگرفت گریسته سخت بعد از آن سر بالا کرده گفت باز اعمی نطق روح القدس علی سنانک
بهذه البین ایا میدانی که کیست ابن امام و کی بیرون خواهد آمد گفتیم نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که
امامی ظهور خواهد نمود از شما که زمین را زلزلد پس گفت ای و عمل ان امام بعد از من خداست پس
من و باز پس از محمد پس او است علی و بعد از علی و لا و او است حسن و بعد از حسن ابنه الحجة القا لیم شمر
فنه عیبه الطباع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول السد ذلک الیوم حتی یخرج قیلاً الارض
عدلاً لاکملت جوراً و هم در روضه الاحباب مذکور است که مردی از خراسان امام رضا رضی الله عنه را
گفت که ای بن سول الله دیدم سول خدا را و خواب گویا میگوید که یعنی انتم اذ دفن فی ارضکم یضی و احکم و یتجی و یجی
و یحکم لخمی پس امام رضا هم او گفت منم که مدفون خواهم شد و در زمین شما دفنم بعضو از پیغمبر شما دفنم ان دو بعیت
و لحم پس انکس که تیره نماز یارت کند و حالیکه بداندا آنچه واجب گردانیده خداست تعالی از حق من و
طاعت من پس من و پدران من شفیعیان او خواهم بود و روز قیامت انکس که باشم ما شفیع او و روز
قیامت نجات یابد از چه باشد بر و گناهان بمقدار جن و انس و نقد حدیثی ابی عن جدی عن ابی سلا
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تبش فی صورتی و لا
فی صورة احد من اوصیائی و لا فی صورة احد من شیعتهم و ان الروایة الصادقة خیر من سبعین جزء من البقرة
الوشیهة ما ندک این روایات بر اصول اهل سنت مطلق قابل اعتماد نیست اوکی آنکه ابو الصلت هر که
شتم ست روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام مددے اگر چه مقبوله از فقیهین یعنی شیعه
و سنن است مگر اهل سنت بحديث امیر المومنین علی بنی الله عنه تمسک شده میگویند که ان امام
از نسل امام حسن مجتبی رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر اند چنانچه بندی از ان ذکر کرد اما
دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا نقل نموده
که من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تبش بے او فی صورتی انبقر نزد اهل سنت مقبول است بعد
از ان ان الروایة الصادقة خیر من سبعین جزء من البقرة این نیز مقبول است مگر در آن صورت
او صیای و لا فی صورة احد من شیعتهم نزد اهل سنت مردود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی

غالباً یقیناً حقائق شیعیان باشد و اسرار علم بحقیقتہ احوال و قیام اخبار الدول للقرانی کان رضی اللہ عنہ
اسود اللون لان امرکانت سودا و دخل یوما حاکما فینما ہونی مکان من الحاکم اذ دخل علیہ جنبہ فی نذر ال
عن موضعہ و قال صب علی راسی یا اسود فصب علی راسہ فدخل من عذر فصاح یا جنبہ ی بکلت بکلت
انتی ذم ابن نبوت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و امام المسلمین فان شئتہ یجنبہ فی قبیل رطلیہ یقول
ہذا عیسیٰ لے اذ امرکانت فقال انما المشوبہ و ما ردت ان اعصیک فیما اتاب علیہ ثم انشاء یقول

لیس لے ذنب ولا ذنب لمن	قال لی یا عبدا و یا اسود
انما الذنب لمن البسے	ظلمتہ و هو الذی لا یحمد

و امام غزالی و کیسیامی سعادت ہمین حکایت رابع تلیف نفرتہ آورده وان انیکہ علی بن موسی الرضا
رضی اللہ عنہ را رنگ سیاه جرد بود و در رخاۃ او در نیشا پور گریاہ بود چون او بگریاہ شکہ غالب
کرد و یک روز خالی کرد و او در گریاہ رفت و حامی غافل ماند و دستاخی در گریاہ آمد و او را یہ پنداشت
کہ ہندوی است از خادمان گریاہ گفت برخیز آب بیا و بیا و در گفت بجز گل بیا و بیا و در چنینین
او را کار میفرمود و او میگرد و چون حامی بآمد او از روستا می شنید کہ با و حدیث میکرد و تبرید و بگریخت
چون بیرون آمد گفتند حمانے گر بخت ازیم این واقعہ گفت بگو مگر نیکو جرم ان راست کہ تخم فرزندان
کنہز کے سیاه بناد و فی جذب القلوب الی ذی الجوب للشیخ عبدالحق الدہلوی بو کتاب فی تاریخ
المدینتہ قبل علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ علمنی قول الیغاف کا ملا اذ اذرت و احدا منکم فقال اذا
صرت الی الباب فقف و اشہد الشہادتین و انت علی غسل و اذا دخلت و رايت القبر فقف و قل اللہ
اکبر ثلاثین مرۃ ثم امش تلیلاً و علیک السکینۃ و التوقار و تقارب بن خطاک ثم ففت و کبر اللہ ثلاثین مرۃ
ثم اهل من القبر و کبر اللہ سبعین مرۃ تمام ہایتہ مرۃ ثم قل السلام علیکم با اہل بیت الرسالۃ فبکلت
الملایکۃ و مہبط الوحی و خزان العلم و منشی الحکم و معدن الرحمۃ و اصول الکرم و قوادۃ الامم و غنام الابار
و دعاتیم الانبیاء و ابواب الایمان و امناء الرحمن و سلالتہ فاتم النبیین و عترۃ صفوۃ المرسلین و حرۃ اللہ
و برکاتہ السلام علی ایمنہ الہدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذی الجی و الہی و رحمۃ اللہ و برکاتہ السلام
علی محال رحمۃ اللہ و مساکن برکتہ اللہ و معاون حکمتہ اللہ و خفطہ ستر اللہ و حملتہ کتاب اللہ و دوتہ
رسول اللہ و رحمۃ اللہ و برکاتہ السلام علی الدعاة الی حکم اللہ و الاء و لا علی مرضاة اللہ و المظفر علی اللہ

و نهیه و انجاصین فی توحید الله و رحمة الله و برکاته انمی مستشفع بکم و مقدمکم امام طلبه و ارادتے و سلیطه و حاجتے الله انی مومن بمرکم و علایکم و انی ابرأ الی الله تعالی من عدو و عدو ال من احد من الجن الانس صلی الله علی محمد و ال الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا . فی تاریخ ابن خلکان ان بعض اصحاب ابو نواس قال لما رايت اخرج منک ! ترکت خمر و لاطر و لا سنی الا نلت فیہ شیئا و هذا علی بن سید انقرضانی عنک لم تمل فیہ شیئا فقال و الله ما ترکت . انک الا سخطا له و لیس قد زعمی ان یقول فی مثلہ ثم انشد بعد سائمتہ ہذہ المایات

قیل لے انت احسن الناس طرا	فے فنون من المقال البلیہ
کاک من جید العرفین مدیح	بشیر الدرسے بری معتنیہ
فعلی ما ترکت مدح ابن موسی	والفصال اتی تبیین فیہ
قلت لا استلیط مع امام	کان جبریل خادما لا بیسہ

وفیه یقول ایضا

یلمزون نقبات جوبہم	بحری الصنوءۃ ملیہم انہما ذکر و
من لم یکن علوبا حین تنسبہ	فالنہ فی قدیم الدہر استخضر ط
الہ لا برا خلقت فالتقنسم	صفاکم و الصطفاکم ایہا البشر
فانتقم اللہ الا علی و عندکم	علم الکتاب و ما جادت بہ السور

اما کراماتہ فی اخبار الدول للقرمانی رومی الحاکم باسنادہ عن ابی حبیب قال رايت النبی صلی الله علیہ وسلم فی المنام فی سجود میں بدی طبع فیہ تمہیحاً نے فو قفت بین بدیہ ققیض یے قبضتہ من التمر و نادینہا فعد و نھا فوجدتہا ثمانی عشرۃ ثمۃ فتا و لت الی عیش عدتھا ثم بعد ایام جاو علی الرضا من الدینیۃ فمضیت الیہ فاذا ہونی الموضع الذی رايت النبی صلی الله علیہ وسلم فیہ جاب و الطبق و التمر بین بدیہ فتا و لنی قبضتہ عدتھا کقبضتہ النبی صلی الله علیہ وسلم فقلت زونی فقال یوزا و ک رسول صلی الله علیہ وسلم شیئا لک و ذاک و صواعق ابن عیارت است یفنی حاکم روایت کردہ از محمد بن عیسیٰ از ابی حبیب کہ گفت رسول الله صلی الله علیہ وسلم ادخواب ویدم و در منترے کہ در بلکہ

ما خجاج در اینجا نزول میگرداند نگاه با حضرت سلام کردم طبقه دیدم که از نخل مدینه ساخته بودند پیش
 آنحضرت نساہد خرامے صبحانی دایره و آنحضرت پشت خرامان بن داود من از ناویل کردم که
 بعد و این خرامان زنده خواهم بود و بیست روز ازین حکایت گذشت ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد و در
 همان منزل نزول فرمود و مردم مسارعت نمودند به سلام دے آمدند من بخدمت وی رفتم دیدم که
 در همان موضع که رسول الله صلی الله علیه وسلم بخواب وید بود و من پشت دست و از طریق مذکور همان
 نوع از خرامان وارد و زور دے نهاد و چون سلام کردم شسته از آن خرامان بن داود چون شمار کردم همان مقدار
 بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب بن داود بود و گفتم زیاده کن امام رضا گفت اگر زیاده
 الله صلی الله علیه وسلم زیاده کرده بود دے من نیز زیاده میکردم در شواهد النبوة ایقعه را آورده
 باین طریق که یکی از ابالی بناج گفته است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب دید که بناج آید
 است در مسجد که حاجیان فرود می آیند فرود آمده است اسے اخرو در حدائق آورده حاکم روایت
 کرده که با مردم دے گفت اسے بنده خدا اسے تعالے راضی شو به انچه اراده خداے تعالے است
 و مستعد پذیرے شو که از آن ناچار است و بعد از سه روز از روایات یافت و فی اخبار الدول
 للقرآنے مر علیه جعفر بن عمر العلوی و مورث الکتبه فصحک من بعض من حفرة فقال رضی الله عنه و
 عن قریب بن حذم و چشم فلم یفهم شهر الا و قد دے المدینة فحسنت حاله یعنی بگذشت بروے
 جعفر بن عمر علوی و بود او شکست حال پس خندید بروی بعض از حاضران پس گفت رضا بنی الله
 عنه زود به بنمید او را با حذم و چشم پس بگذشت ماسے مگر که واسے مدینه شد پس احوال و خوب شد
 جاسے در شواهد النبوة و قرآنے در اخبار الدول آورده که چون مامون و یار وے علم خود ساخت
 هرگاه که قصد ملاقات مامون کرد وے خادمان و حاجیان استقبال وے کردند و پیرده را
 که بر دربار نگاه مامون او نیخته بود دے بالا داشتند دے ماسے در آمدی و آخر الامر بنا بر تعاقب که
 میان اصحاب نفس و هوا و ارباب صدق و صفای باشد ایشانرا نفرته از رضای رضی الله عنه واق
 شد با یکدیگر اتفاق کردند که بن بعد بقاعده و منو و استقبال دے نکنند و پیرده را بالا برند چون بگریه رضای الله عنه آمد و
 ایشان تشنه بودند بی اختیار چستند و استقبال کردند و پیرده را بالا داشتند چون بی درون فت با یکدیگر گفتند
 اینچه بود که ما کردیم و یکدیگر اتفاق کردند که کرب و دیگر این کنهم چون کرب و دیگر آمد بر خاستند و سلام کردند

اما در برداشتن پرده توقعت نمودند خدا می تعالی بادی برنگیخت که ان پرده را برداشت پیش از آنکه نشان
برسد اشتند چون و س در آمد ان باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد و از ان باد برفت
وان پرده را بالا داشت انجاعت چون انرا دیدند گفتند هر که را خدا سے تعالی عزیز گردانید بچسب خوشنویس
و بعد از صبح نمود خود کرد و رفتی انشواهد کی کی ان کو فیان گفته است که ان کو ذی بعزیت خراسان بیرون آمد
و دختر من حله بن داد که این را بفروش و برای من فیروزه و بجز چون بدرسد مدد علامان رضارضی المدینه
آمدند که کی از خدا مان و س فوت شده است حله که دارے بما بفروش تا کفن وی سازیم گفتیم
بیخ جامه دارم برفتند و دیگر باز آمدند که مولای ما ترا سلام میرساند و میگوید که با تو حله هست که دختر تو
تو داده است که بفروشی و فیروزه خرے انیک بها سے انرا آورده ایم حله را با ایشان دادم و بان خود گفتم
که انرا مسلک چند پرسم بنیم که چه جواب میداد چند مسئله بجای نوشتم و با او برد رفتم وی قسم انرا بخام
مردمان بحال ان نشد که ویرا بنیم چه جاسے آنکه پرسم تیرا ستاده بودم ناگاه خلا سے بیرون آمد
نام من برودن و دختر من داد که اسے فلان این جواب سائل تست چون نگاه کردم جواب سائل
من بود و انرا بخلا است که دیگر سے گفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخوانم از رضارضی
المدینه دستوری خواهی که بروی درایم و امید میدارم که مرا بنامه پوشانند از جامه های خود و در پی من
چند از آنها که نام وی زده اند عطا فرمایند او سے گوید که چون پیش رضارضی المدینه در آمدم منور بچ گفت
بودم که فرمود که ریان بن ابی الصلت میخواهد که در آید و امید میدارد که ویرا جامه پوشانم و از ورای من
که بنام من زده اند چیزی سے بوس و هم ویرا در آید ریان در آمد ویرا و جامه و س در هم عطا فرمود و
انرا بخلا است که قطاع الطريق تاجری را در راه کرمان در برت گرفتند و دوان ویرا پر برت کردند زبان
و س ایضا رفت چنانکه با سانسے سخن نیتوانست گفت چون بخراسان رسید شنید که رضارضی المدینه
عنه در نیشاپور است بان خود گفت که و س انرا اهل بیت است پیش و س روم شاید که این
را علاب سے تواند کرد شب و خواب دید که پیش رضارضی المدینه آمد و طلب تنگاری فرمود که بستان کی کوفی
و سعتر و لمع و انرا باب ترکن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابے ان خواب در آمد و از ان خواب
اعتبار سے نگرفت چون نیشاپور رسید رضارضی المدینه بیرون رفته بود و بعضی را با طمانزول
کرده ان تاجر بخدمت و س رفت و قصه خود را باز گفت و ذکر خواب نکرد رضارضی المدینه من بود که

دو آتوبان است که در خواب با او گفته ام گفت یا ابن رسول الله بخواب که دیگر بار شنوم فرمود که شهبان
 کوئی و سقرو لمح و باب ترکن و دو ست بار در دهان گیر که شفا یابد ان شخص بچنان کرد و شفا یافت
 و از آنجا که دیگر گفته است که روزی بارضار رضی الله عنه در حایطی بودم و باو سخن میگفتم ناگاه
 عصفورے آمد و خود را پیش وے بر زمین انداخت و مانگ میکرد و اضطراب یمو و رضار رضی الله عنه
 فرمود که میدانی که بن عصفور چه میگویی گفتم الله در سوله و ابن رسول الله فرمود که در اینجا مارے و رآمد
 و فرمود که فرزند ان مرا بخور پس فرمود که برخیز و اینجا و رای و ان مار را بکش بفاستم و با نخانه صاعظم یم
 که مارے بگردانخانه میگردد و از آنجا که دیگر گفته است که خاتون من حامله بود پیش
 رضار رضی الله عنه و رادم و گفتم دعا کن که خدای تعالی ویرا پسری گرداند فرمود که خاتون تو پدر و فرزند را
 است چون بر گشتم و مضاطر من افتاد که یکے را عجز نام نهاد و یکے را علی مراد و از او که یکی را علی نام کن او یکی
 را ام عمر و چون آن فرزندان بر زمین آمدند یکی پس بود و دیگرے و قتر طے دام عمر نام کردم روزی از ملور
 خود پرسیدم که ام عمر چه نام بوده است مادر من گفت که نام مادر من ام مرزومه است و از آنجا که
 که دیگر گفته است که در خراسان از رضار رضی الله عنه شنیدم که سے فرمود که چون مرا از مدینه
 طلبیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشانرا فرمودم که بر من بگریزند تا بشنوم ای زنان دوازده هزار
 درهم قیمت کردم و گفتم که دیگر هرگز بسوے شما معاودت نخواهم کرد و از آنجا که گفت که عمل بن علی فرنگی
 رحمة الله علیه از شوالے ضیح ان عصر بود گوید که چون من ان قصیده را گفتم که مدارس ایات خلعت
 من طافه از پیش رضار رضی الله عنه بروم و در خراسان در انوقت که دے مدامون بود چون از
 بخاندنم استحسان کرد و فرمود که این را پیش من بکس دیگر بخوان مگر آنکه من گویم و غیر من با من سید
 مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت که مدارس ایات را بخوان من معلن کردم فرمود که رضا
 رضی الله عنه حاضر کردند گفت یا ابا الحسن و معلن را از قصیده مدارس ایات پرسیدم خواند رضار رضی
 الله عنه فرمود که ای و معلن را بخوان بخواند استحسان نمود بخواب هر روزی و بروایت موصوفه الاحباب
 چناه هزار و دویست و او رضار رضی الله عنه بهمین قدر عطا و دمن گفتم با سید بن خواهم که از آنجا که
 خود چیزے بختے تا کفن من باشد مرا پیرن داد که پویشیده بود و منشقه داد بغایت لطیف و فرمود
 که اینها با نگاه دار که بان اما فات نگاه داشته خواهی شد بن از ان قصد مرا صحت بواق کردم

در راه بعضی از گردان بیرون آمدند تا ظفر غارت کردند چنانکه با من پیرهن کنه ماند و پس در میان چرخ
 تا سفت نداشتیم که بران پیرهن و منشفه و دوران سخن که رضای رضی الله عنه فرموده بود که این مانگه دار
 که بان نگاه داشته خواهی شد متفکر می بودم ناگهان دیدم که یکی از گردان بر اسب من سوار و جامه
 بارانی من و برآمد و نزدیک من بایستاده و منظر آنکه محاب و سه جمع شوند و این بیت را خواندن
 گرفت که مایس ایات فلت من تلاوة و گریه آغاز کرد با خود گفتم عجب است این که درومی از گردان
 طریق محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم می در زد پس طمع کردم که شاید پیرهن رضای رضی الله عنه
 و منشفه و سه بر دست من آید ویرا گفتم با سید این قصیده را که گفته است گفت ترا این چکار گفتم
 مرادین سری هست که تو با هم گفت گفت صاحب این ازان نشو است که گس نذاذ گفتم کیست آنکس
 گفت و عیسی بن علی شش احوال رسول صلی الله علیه و سلم گفتم اے سید و الله که و عیسی تمم داین قصیده
 را من گفتم استیعا و بسیار کرد و اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود همه گواهی دادند
 که این و عیسی است هر چه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و پنج نگاه داشت و ما را بدرقه شد و از محل
 خطر در گذراند پس من و قافله ببرکت آن پیرهن و منشفه ازان بلا برستم و نگاه داشته شدیم قصیده
 و بعضی روایات از پنجاه بیت زیادت است و در اینجا ذکر قبول اهل بیت کرده است چنین روایت
 است که دوران قصیده چون باین بیت رسید -

و قبر یفقد اولئکس و کیتسه	تقضیما الرحمن فی العزوات
رضای رضی الله عنه فرمود که ای و عیسی بدین موضع متقی دیگر احقاق کنم که قصیده تو بان تمام شود گفت بلی با این رسول الله فرمود که -	
و قبر بطوسن لیا من نصیبه	الحب علی الاحشاء بالزوات
و عیسی پرسید که این قبر که خواهد بود با این رسول الله فرمود که قبر من زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و عیسیان اهل بیت شود هر که مر از یارت کند درین عزیت با من باشد در درجه من و زود قیامت امر زیده و چند بیت از قصیده و عیسی نیست -	
و کثرت محل الربح من عفا تبه و قل عی صبری و زوات صنا تبه	فا سکت مع العین بالعبوات رسوم و یار اقهرت و عوات

<p>مدارس آیات خلت من تلاوة لال رسول الله بالخيف بالني وبار على والحسين وجهه وبار غفا باجر كل مساند وبار بعد الله والفضل منوة منازل كانت للصلوات وللقب منازل وحى الله مع من علم منازل وحى الله ينزل حولها فان الاولى شلت بهم غيرة النوى هم ال ميراث النبى اذا انتوا مطاعين في الاعمار في كل مشد اذا لم تلج الله في صلواتنا ايته عدل يتبع بقا اسم تبارك زوتيله بدى وبصيرة وبار رسول الله يصح باقعا وال رسول الله حلت بآبهم وال رسول الله ليحج حرمهم وال زياد في القصور مصنونة قيامه في علم النبى والى لقد امتت نفسك في حياتنا</p>	<p>ومنزلى وحى متفرع العرصات وباب بيت والتعريف والهجرات وحمة والسجاد ذى النقبات ولم تعف بالايام والسنوات سبيل رسول الله ذى الدعوات وللصوم والتطهير السنات سبيل رشاد واضح الطرقات على احمد الروحات والعذوات افانين في الاقطار مختلفات وبهم خير سادات وخير حمة لقد شرفوا بالفضل والبركات بذكرهم لم يغفل الاعمال است ويوم من نسمة زلة العشرات وزوجهم بارب في سنات ودار زياد است ثمرات وال زياد زينا ونبلا است وال زياد امنوا السربات وال رسول الله في القلوات عليكم السلام وايمم النفحات وانى لاربوا الامن من عند مات</p>	<p>و من انزل جبريل الامين بحسب من الله بآياته والبركات</p>
<p>ور روضة الاحباب ابن جندب زيات ست</p>	<p>يقوم على اسم الله والبركات تجربى على النماء والنفات</p>	<p>خروج الامام لاجل له حاج يخير فينا كل حق وباطل</p>

مسعودی گفته است و فی تاریخ ابن خلکان توفی يوم الثلاثاء بحسن خلون من دی الحجه سنه عشرين و اربعین و
 قیل فی سنه عشرين و اربعین بنجد و ترو بر اقصی الحجاز که ولادت او در جمعه هجدهم یا نوزدهم رمضان
 سنه خمس و تسعين و ایتده و وفات و سه روز شنبه ششم دی الحجه سنه عشرين و اربعین
 و عمر نیش برین تقدیر است و پنج سال و دو ماه و شانزده یا بیجده روز باشد و اتفاق مؤرخین قریب
 و سه در بغداد است و در قفا سه هجده او امام کاظم رضی الله عنه در مقابلت قریش بعد از پدر هجده ساله و ده
 روز زندگی کرد شیعیان زمان سازمان امامت او میگویند و ابن خلکان گوید چون دی در گذشت
 و اثنی عشر بن مقصم عباسی بر وی نماز گذارد و وقتیکه پدرش رضا رضی الله عنه در گذشت جوادی رضی الله عنه نه سال
 عمر داشت بگر صاحب روضه الاحباب میگوید که بقول اصح هفت ساله بود این قول هرگز صحیح شدن
 نمی تواند چرا که وفات امام رضا در ستم رمضان سنه ثلث و اربعین و ولادت امام جوادی در نوزدهم
 رمضان سنه خمس و تسعين و ایتده پس سال در میان باشد و الله اعلم حق سبحانه تعالی او را و غیر
 سن علم و ادب و عقل کرامت فرموده در توبه البیوة آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
 با صغیر من مامون مشغول وی شد و دختر خود ام الفضل را بفرستد بوی داد و همراه وی بمدينه روان
 کرد و هر سال هزار هزار درهم بوی میفرستاد و در توبه و صواعق و روضه الاحباب و اخبار الدول
 للقرمائی آورده که بعد از فوت پدر خود رضا رضی الله عنه در سن یازده سالگی در بعض کوچه های بغداد با جمعی از
 کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذری بر آنجا افتاد همه کودکان از
 سر راه بگریختند و جوادی رضی الله عنه بر جا ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید و بر او دید و متوجه
 و پیاد در دل با قبول عظیم داده بود بارگی خود نگاه داشت پس رسید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از
 سر راه نرفتی بر فر جواب داد که ای امیر المؤمنین راه تنگ نیست که برفتن خود از راه تو کشاده گردانم
 و مرا جریمه نرود که از آن ترس بگریزم و حسن بن من تپوانست که بی جریمه از آن بگریزم ز سالی مامون
 را صورت و تکلم و بغایت خوش آمد پس رسید که نام تو چیست فرمود که محمد پسید که فرزند کیست فرمود که فرزند
 رضا رضی الله عنه بن پدر و سه ترجم و ترجمی کرد و با نجانب که میرفت روان شد و با خود باز های شکار
 داشت چون از مقامات بیرون رفت باز می بر تروی انداخت آن باز غایب شد و غیبت وی
 در آن کشید بعد از آن از هو افرو داد و در منقار وی ماهی خود نیم زنده مامون از آن تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته باز گشت چون بانوضع رسید که جواد رضی الله عنه باکو دوکان ایستاده بود و کوکان بدست
 پیش از راه بکیوشد و جواد رضی الله عنه بایستاد چون خلیفه نزدیک رسید گفت ای محمد فرمود
 که لیک یا امیر المومنین گفت اینچیز نیست در دست من فرمود که ان الله تعالی خلق بشیئتین بحر
 قدرت سما صغارا تعصیدا بآیة الملوک و الخلفاء یخیرون بها سلاکة اهل النبوة یعنی خدای تبارک و تعالی
 در بحر قدرت خود و امیران کوچک افریده که باز بای ملوک و خلفا انرا صید میکرده باشند و اهل بیت نبوة
 را بان امتحان بنموده باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر و نگرست گفت
 انت ابن الرضا حق و انعام و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعت ساخت در صواب و اخبار
 المقرمانی و روضه الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در مصر سن بود که در علم و کمال
 بر ترقی نمود که در آن زمان باو یکس برابر نمیتوانست کرد و لاجرم مامون شیفته ان گل نوشگفته
 شده خاطر بران قرار داد که دختر خود ام الفضل را به انکاح ان جناب در اردو نرود عباسیان این
 تقصیر بوضوح پیوست نائره حقد و حسد در بواطن ایشان اشتغال یافت و ترسیدند که مبادا
 مامون ولایت خود را بجا و رض و بدو ملک از بنی عباس انتقال نماید بنا بران نزد مامون رفته مانی انصهر
 خویش بادی نهادند و گفتند وصلت تو با ال ابی طالب موجب زوال مملکت و خلافت رای خلفاء
 صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علی یازن عداوت و دشمنی در چه مرتبه است
 مامون جواب داد که انچه میان او و اولاد امیر المومنین علی رضا که ورت و نزاع واقع شده از جناب
 شما بوده از اندک و اگر انصاف در میان آریزال مرفوضی تکفیل از خلافت از ما سر او اندر نرود تمهید
 بساط عداوت که از خلفا سے سابق نسب بدیشان وقوع یافته موجب قطع صلح حم است و پناه به
 بخدای تعالی ازین کار و ابو جعفر محمد بن علی باو بود و ساسی در علم و فضیلت بر جمیع فضلا عالم فایق
 است لاجرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را باوی و رسلک از دواج کشم عباسیان
 که تو غلط کرده او کو و سک است که هنوز از رفق و معرفت چیزی نیاموخته اگر البته او را و اما دخواهی هست
 چندگاه به کربن تا تحصیل نماید انگاه مقتضا سے صواب دید خود عمل فرمای مامون گفت من کمال
 امین جهان و نا تر م از شما بد رسته که او را اهل بیت است و اگر میخواهید که انخن بر شما ظاهر نشود او را
 بجنور شما امتحان نمایم عباسیان را ازین سخن معقول افتاده گفتند مجلس ترتیب کن و یا یکی از فقها را

میا و دیگر که از محمد بن علی مسبل از علم شریعت سوال نمایند اگر بر طبق صواب جواب گوید و دانش او ظاهر شود
 با و سه وصلت نماید و ملازمین کار اجتناب فرماید و سخن برین قرار یافته انجاست نزدیکی بن اکتفا
 که قاضی زمان ذقینه دوران بود و فتنه او را بر معارضه جو ادب و فضیله مدینه تبلیس نموده قبول کرد و مذکر
 خلاصه خاندان علم و کرم را ملزم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بود و دهند و مامون مجلس عظیم است
 اطمینان محمد تقی را بر مستند پهلوسه خود بنشانند و بر یک از علما و فضلا در موضوع مناسب بصف مجلس
 ارزانی داشت بعد از آن با شارت مامون و اجازت امام بیع مسکون یکی بن اکتفا از آن
 امام مسکن چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد انتر پرسید که چه صیبت حکم محرمی که اقبل صید
 اقدام نموده باشد فقال له ابو جعفر رضی الله عنه قل فی حل او نه حرم عالمی کان المحرم ام جایا مقل
 عدا او خطا احرا کان المحرم ام عبدا صیبرا کان او کیرا بتبیدا بالقتل ام صیدا من ذوات الطیر
 کان الصیدا من غیر ما من صغار الصید و من کیر ما صرا علی ما فعل او نا و ما لیل کان قتل الصید
 او نه را از شنیدن این کلمات فطانت البیام یکی بن اکتفا یکم شده از غایت حیرت ندانست
 که چه جواب گوید خلیفه ازین منتهی به خوشحال شده گفت احسنت یا اباجعفر اگر توفیر سوال
 از یکی کنی اگر چه یک مسکن باشد سی خوب خواهد بود و یک گفت پرسد اگر دهم جواب گویم و اگر ندانم از
 و سه استفادہ کنم امام محرم گفت ای سیک چه میگویی در حق مردی که نظر کند بشبهه در زنی نامحرم
 و در اول روز با نایب زن در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود یا ز نظر در ظهر و در همان روز بر یک
 حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون مغرب آفتاب نماید حرام شود بروی بعد از آن وقت
 عشا حلال شود و در نصف شب حرام شود و وقت طلوع فجر حلال شود و وقت ارتفاع آفتاب حرام شود پس چه حلال شد
 و حرام شد گفت یکی نمیدانم پس گفت ابو جعفر این کیر سه بود تنهنجه را نظر کرو بسوس وی مردی اجنبی در اول
 روز بشبهه و بود حرام بروی پس چون ارتفاع روز شد خرید کرد و او را از مولای او پس حلال شد
 وقت ظهر از او کرد حرام شد باز وقت عصر کراج کرد حلال شد پس وقت مغرب نماز کرد پس حرام
 شد پس وقت عشا کفارہ داد حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجعه داد حرام شد
 و وقت فجر رجوع کرد حلال شد و وقت طلوع آفتاب طلاق باین داد حرام گردید خفا نکد و در اول بود یکی
 تیر شد عجز و بد اهل مجلس ظاهر گشته خلیفه را تقریر و سه بسیار خوش آمد و اتفاقا دش زیاده شد و

[illegible]

در آمد که بعضی ان درخت سدر بود که هنوز باز نیاورده بود کوزه اب طلبید و در پنج انداخت و نوشید
بعد از آن بامروم نماز شام گذارد و چون نماز شام گذارد و وقت بیرون آمدن بپای انداخت
رسید انداخت میوه تازه بار آورده بود میوه شیرین بے دانه مروم آغز به تبر کے میگر فتند و
میخورد و سنے الشواهد للجماعے بسند مجبول کہ یکی از سلف گفتہ است کہ در عراقی بودم شنیدم
کہ در شام کسے دعویٰ پیغمبرے کردہ است ویرا بندها نہیں نہادہ اند و آورده و ز فلان جاسی مجروش
است بانجا رنم و در بانان ساچرے و اوم و پیش وے رنم ویرا با عقل و فہم تمام یا فہم از وی سیدم
کہ قصہ تو چون بودہ است گفت من مروے بودم از شام بعبادت مشغول دران مسجد کہ میگونیذ
کہ سہ مبارک امیر المؤمنین حسین راضی اللہ عنہ انجا نصب کردہ بودند کیشب روی و رقبہ شستہ
بودم و بیکر خدا کے تعالے مشغول ناگاہ دیدم کہ شخصے از پیش روی من پیدا آمد و گفت بنخیز بخام
مرا اندکے راہ بہر خود را در مسجد کو ذ دیدم فرمود کہ میدانے کہ این کجا است گفت ملی مسجد کو فہ است
در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز باخ شہ بیرون آمدن نیز بیرون آمدم و نہ
برفت من نیز برنم خود را در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم یا فہم بر روضہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سلام
گفت و در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمدن نیز باوے بیرون آمدم اندکے رفت
خود را در مکہ یا فہم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمدن نیز بیرون آمدم از من غائب
و من خود را در موضع یا فہم از شام کہ بعبادت مشغول سے بودم از خیال و تعجب بادم و بیچ نہا ستم
کہ ان کہ بود چون سال آئندہ ہما نوقت رسید باز شخص پیدا شد مرا ہمراہ بہر ہرچہ در سال
گذشتہ کردہ بود بجایے اور و چون وقت ہجارت رسید سو گند بروے و اوم کہ بانجا ایکہ
تلا برانچہ مشاہدہ کردم قدرت دادہ است مرا گوی کہ تو کیستے فرمود کہ من محمد بن علی بن موسی بن
جعفرم چون بامروم شد انقصہ را بانان کہ بن تردوے داشتند یا فہم خبر بوالے شام رسید
مرا ہمراہ داشتند با بگہ دعویٰ نبوت میکنے مرا بند بر نہادند و ہمراہ خود بانجا اوروند چنین کہی بنیے
بان والے رنم نوشتم و عرض حال وے کردم بر پشت رنم نوشت کہ انکس را کہ در کیشب ویرا
از شام بکو فہ و از کو فہ بدینہ و از بدینہ بکہ و از بکہ بشام بردگو مید کہ ویرا از مجلس خلاصے و دہان بسیار
بر من گران آمد منم و مخزون شدم چون بامروم کردم بجانب جس روان شدیم تا ویرا از احوال آگاہ

کنیم شکر این دلگاہ بانان ما و واضطرر تام لا تم پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص که دعوے نبوت کرده بود ویراجس کرده بود و ندوش غایب شده است نینداغم که ویرازین فرو برده است یا مرغان اسمانی بروده اند و از آنجا است که چون مامون فوت شد فرمود که فوت مابعد زسی ماه گذشتن او خواهد بود چون از فوت مامون سی ماه گذشت ویرا وفات رسید و از آنجا است که شخصی گفته است که بر جواد رضی السلام و آدم و گفتم فلان صلح و عار ساینده است و از جابها س شهابا طلبیده است که کفن و س کند فرمود که و س از ان مستغنی شده است من بیرون آدم و هیچ ندانم که منی ان سخن چه بود ناگاه خبر رسید که وی پیش ازین بسیزده روز یا چهارده روز مرده است و از آنجا است که دیگر گفته است که یا یکی از اصحاب قصد سفر داشتیم بر جواد رضی السلام و را میم که دواع کنیم فرمود که امروز بیرون مروید تا فردا صبر کنید چون بیرون آمدیم صاحب من گفت که من بیرون میروم که بارین بیرون رفته است من بایستادم و و س برفت شب و را و او که فرود آمد بود سیل آمد و در ان غرق شد و بر داما حلیه پنجاب در اخبار الدول آورده که کان ابیض اللون و معتدل القامة یقی سفید رنگ و میان قد و نفس خاتمه نعم القادر السد تحفه نماند که پنجاب را علما س اهل سنت عالم فتنه و بجمع صفات حمیده موصوف اعتقاد میکنند مگر در کتب اسما الرجال که وقت تالیف این کتاب پیش نظر است اصلا ذکر پنجاب نکرده ازین سبب معلوم شد که پنجاب روایت حدیث از که دارد و از پنجاب کدام کدام کس روایت کرده اند ظاهرا که پنجاب از پاره امام خود روایت دارد و از و س پسران و س و دیگران روایت داشته باشند چون پنجاب در عنوان شباب انتقال فرمود لاجرم اشاعه علم کانیفی از پنجاب نزد نشده و شهرت او در علم حدیث کمتر بوده باشد اگر چه پنجاب اعلم زمانه خود بود بسبب کم عمری عدم اشتها رعی نباشد و السد اعلم بحقیقه الحال -

علی بن محمد بن سید جعفر رضی الله عنهما در شواهد النبوة آورده که وی امام هم است و قال ابن خلکان هو احد الائمة الاثنی عشر عند الامامة و فی شواهد کینت و س ابو الحسن است لهذا ویرا ابو الحسن ثالث گفتندی و لقب و س هاد و س و یسکر س مشهور است و س روضه الاحباب پنجاب و س سم و کینت باعلی مرتضی و علی الرضاه موافق بود و القاب شریفش نقی و هادی و عسکری

و نامح و متوکل و قحاح و مرتضی و قیہ ایضا نقل عن اعلام الوری کہ اعلم و فقیہ و البین و طیب نیز از جملہ
 القاب او است و سنہ روضۃ الصفا کے نیز لقب او است پس نام و سے علی کنیت او ابو الحسن
 و لقب فنی و ہادی و عسکری و نامح و متوکل و قحاح و قیہ و فقیہ البین و طیب کی باشد مگر فنی و عسکری ہر دو مشہور
 و در طلب السؤل گفتہ کہ اشہر القاب و متوکل است و در تفسیر و بعسکری نسبت کہ در ترجمہ صواعق آورده
 کہ او از مدینہ بنویہ سرمن را سے بر وزنہ امر متوکل عباسی و انجا ساکن شد و ان شہر بعسکر معروف
 بود و شواہد البیوۃ و روضۃ الاحیاب آورده کہ ماور و سے ام ولد بودہ سمانہ نام و قبیل ام الفضل بنت
 المامون ولادت و سے در مدینہ بود و سیزدہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین و در روضۃ الاحیاب
 او سطر رجب سنہ مذکورہ را تصحیح نمودہ و وفات وی در زمان مستنصر بود و سرمن را می از نو
 بغداد و روز و شبہ از او آخر ماہ جمادی الآخر سنۃ اربع و خمیس مائتین و قیہ و بیہم در سر
 ولایت کہ در سرمن را سے داشت و فی تاریخ ابن خلکان تو نے یوم الاثنین بحسن یقین من جمادی الآخر
 و قبیل لا ربع یقین منہا و قبیل نے را بعد او قبیل فی ثالث رجب سنۃ اربع و خمیس و مائتین و قیہ
 نے دارہ انچہ اول نوشتہ شد صحیح است یعنی ولادت او سیزدہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین
 و وفات او آخر جمادی الآخر یعنی خمس عشرین من جمادی الآخر سنۃ اربع و خمیس مائتین
 بین تقدیر عمر عزیزش چہل سال و یازدہ ماہ و دوازدہ روز باشد و بعد اعلم مدت اقامت انجا
 و سرمن را سے بروایت روضۃ الاحیاب وہ سال و بروایت ابن خلکان بست سال و نہ ماہ
 و قہ انجا باب اتفاق موخرین و سرمن را سے است چنانچہ بالا گذشت و سنہ الشواہد قبیل ان
 مشہد علی الہادی رضی اللہ عنہ و لیس صحیح و انما الصحیح ان مشہد قائمہ ثبت موسے بن جعفر بن محمد رضی اللہ
 عنہم بلذہ قم۔

فی مناقبہ اخبارہ و در صواعق آورده کہ علی عسکرے از میان اولاد پدر خود وارث علم و سخاوت پدر شد
 و نہیزان الذہبی نے ترجمہ عبدالمد بن محمد بن جعفر بن شاذان روی عنہ ابنہ الحسن العسکری رضی
 فلت و علی القیہ روے عن ابیہ محمد بن علی الرضا و در روضۃ الصفا آورده کہ و سے از اکابر اہل بیت
 است و در روضۃ الاحیاب گفتہ کہ سیر حمیدہ و شیم پسندیدہ و محاسن الجوار و مکارم الثالین
 امام عاے مقدار بسیار است و شرف ذات و مجاہد صفات و علوم مراتب و سمو مناقب

آن قدوه صفار و کبار زیادہ انہما انحصار انوار یا لمن نجبتہ میانش منبر محراب عبادت بود و انار محاسن
 انضامیش حراتب اسباب سعادت بود و فی مروج الذهب للمسعودی حدث ابو عبد اللہ محمد بن حنفیہ النخعی
 قال حدثنا محمد بن زید بن ابی عمیر قال قال المتوکل لابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم بالقول ولد ابیک فی العباس بن عبد المطلب قال
 و بالقول ولد ابی یامیر المومنین فی رجل اقترض اللہ طاعة بنیہ علی خلقہ و اقترض طاعة علی بنیہ
 فامرہ باقتبافہم و انما اراد ابو الحسن طاعة اللہ علی بنیہ ففیہ منی گفت متوکل بعکرسے رہ کہ چہ میگوید
 اولاد پدر تو در حق جد من عباس بن عبد المطلب گفت اسے امیر المومنین چہ گوانہ گفت اولاد پدر
 من در حق شریفی کہ خدا کی طاعت پیغمبر یا بر ہمہ کس فرض ساختہ و اطاعت اولاد پیغمبر فرض ساختہ
 پس فرمود کہ و در ہزار و ہجتم بعکرسے رہ دہند و ارادہ کردہ امام رہ مگر طاعت خدا یا پیغمبر پس
 تعویض کرد انتہی شریفی نماز کہ ہمین سوال و جواب از امام بن عباسی با امام علی رضا بعینہ واقع شد
 چنانچہ در ذکر امام علی رضا گذشت دہن مروج الذهب للمسعودی و تاریخ ابن خلکان
 کان قد سے بابی الحسن علی بن محمد اسے المتوکل و قبلہ ان فی منزلہ سلاھا و کتبھا و غیرہا
 من شیعۃ و اوہم وہ انہ لیطلب الا فرقتہ فوجہ الیہ لیل من الاراک و غیر ہم من ہم علیہ فی منزلہ
 علی غفلتہ من دارہ فوجدہ فی بیت و حدہ معلق علیہ و علیہ درعۃ من شعر و لای طافی البیت
 الا الرمل و انحصار علی راسہ لمحقۃ من العنوت متوجہا اسے رہ یرغم بابات من القرآن الوعد
 و الوعد فاخذ علی ما وجد علیہ و حل اسے المتوکل نے جوف الیل قتل میں بدیہ و المتوکل شہرب
 دہن یدہ کاس ظہارہ غمر و اہلب اسے جنبہ و لم یکن فی منزلہ شیء ما قیل فیہ ولا حالہ یعلل علیہ
 بہا فناء و المتوکل الکاس الذی فیہ فقال یا امیر المومنین ما خامرہ فی دو سے فاختہ منہ فافاہ
 و قال انشد فی شعر استخبر فقال انہ لقلیل الروایۃ لا شاعر فقال لا بد ان منک فاشہد

<p> با تو علی قتل الاجبال تحرسم واستتر لو بعد عن من قلم ناداہم صاخ من بعد ما قبروا این الوجہ اسے کانت شمت </p>	<p> علیہ جال فاضلہم الفصل فادعوا حفرا با بس مانروا ابن الاستر و الیتیان و اکلل من دونہا تفرب الاستار و اکلل </p>
---	---

فانصحب القبر عنهم حين ساء لهم فطال ما اكلوا وهرأنا شربوا وطال ما عمر داود را لتفصم وطال ما كنز والابوال و اچندوا اختم مناز لهم قفر اعطلت	ملك الوجوه عليها الدود يقتل فاصبحوا بعد طول الاكل فاكلوا فما تروا الدود ولا الهين وانتم تلو فخلوا على الاعداء وارتملوا وساكنوا بالى الاجداث قير علوا
--	--

قال فاستفق من حفر على على وقلوا ان بادره بدر منه اليه قال والى لقد كى المتوكل بكاء
حويلة تتي بلى و موعه لحيته و كى من حفره ثم امر برفع المشرب ثم قال يا ابا الحسن اعليك وبن
قال نعم ارجعت الاف ونيار فامر برفعها اليه وروه اى منزل من ساعته مكرما ليعنى سعايت نمودند نزد
متوكل غليغه كه در منزل امام على نفى سلاح و كتاب وغيره از شيعة او بسيار است و در دهم
انداختند و را كه امام رف طالب خلافت است براى خود پس فرستاد بسوى او تركان را
بشعب انكسانيك بچوم نمودند بروى در منزلش بر غفلت او پس يافته شد در خانه تنها و لاكذرا و
بود و بروى لباسه لشيمينه بود و نه بود لبنا ط و در خانه مكرور يا و بر سر او كخانه بود و از پارچه كراپس
شعبه بود بسوى رب خود ترخم ميكرد بايات قراتى در و عدد و عید پس گرفته شد انچه يافته شد
بر وى و او و در و را بسوى متوكل در غير شعبه رو بروى او و متوكل انوقت يشرب خرقه اقام
نمود و در دست پياله بود پس چون ديده او را اعظم نمود و نبشاند بپلوى خود و بنود در منزل و بچ
انچه گفته شده در ان و حالتي چنان بود كه تعطل نمايد بر او پس رسانيد متوكل او را پياله كه در دست
داشت پس گفت يا اير المومنين هرگز مخورند گوشت و خون من مرا معاف دار پس معاف داشت
او را و گفت براى من شوى بگوئى تا اينكه استحسان كنم از او پس گفت كه من قليل الروايت و شرم
يعنى شرميگوييم و شاغريستيم گفت كه البته بايد گفت خيزى پس نه البديهي گفت اشعار مذكوره
بالا پس بترسيدند كسانيك حاضر غفل بودند بگرست متوكل گرستنه سخت تا انكه ترش در ثياب
از آب چشم او و بگرستند حاضران مجلس پس او نمود ببرد اشتن شراب پس گفت اى ابو الحسن يا دين
دارى گفت ارى چهار هزار دنيار پس بفرمود تا دادند او را و باز گرفتند او را همون وقت بسوى
خانه او و غم و مكرم است و قريبت است باين انچه جاسه و شواهد و سيد جمال الدين در وقت الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و چراغی بیرون آورده که اطباء از علاج ان عاجز آمدند و مشرف بر موت میشد و مادر متوکل نزد کر و کرنگر متوکل تغایا بد مال بسیار از خاصه خود بپادوی رزم فرستاد و ز سق بن خاقان که پسر بران متوکل بود گفت که کس پیش پادو میباید فرستاد شاید که و س چیزه و داند کلین را نفع رساند کس پیش و س فرستادند پادوی رزم فرمود که ظلال چیزه را بنجانبه نهد که نفع خواهد رسانید باذن الله تعالی چون بنجر مجلس متوکل آوردند بنصف از حاضران استهزا کردند و بخندیدند نفع بن خاقان گفت که تجربه کردن زبان نیکو داردان چیزه را حاضر کردند بر حرج او نهادند متعجب شدند و آنچه دران بود بیرون آوردند و خبر شفا متوکل بپادویش برزنده هزار و دینار در صد کرد و من خود بران نهاد و بپادوی رضی الله عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون ازین واقعه رفته چند برادر کس شکایت کرد و با متوکل گفت که در خانه پادوی مال بسیار و سلاح بسیار است متوکل سعید حاجب را گفت که باید که نیم شب بخانه و س و رای و آنچه از اموال و سلاح بانی بگردی برابیار س سعید حاجب گفت است که نزد بانه با خود همراه بروم و نیم شب پیام و س بالا رنم و بدیر بچسبای فرو دادم تا بیک بود ندانستم که کجا میباید رفت ناگاه از درون سزاوار پادو س رضی الله عنه برادر کاسی سعید بپاچی خوش تاشقی بیاد نزد چندان بر نیامد که شمع او را زد و او آدم و پیشانی خنجر برانیا خنجر بپاچی برانیا شمشیر بر سر بجا و از خنجر زیر پاچی توجه فیه نشسته فرمود که خانه پیش بست و رای بجا ز پادو آدم از آنچه گفته بود نه سیم نیا خنجر ازان صره که مادر متوکل بوی ز ستاده بود و همچنان سر بر بود بعد ازان پادوی رضی الله عنه فرمود که این مهلا پیش نیست بهین انرا بالا داشتیم در زیران همیشه بود و در غلات همه را گرفتیم و پیش متوکل بروم چون متوکل ان صره را بهر مادر خود دید که کیفیت ان استفسار کرد و گفتند که انرا در وقت مرض تو مادر تو نذر وی کرده بود متوکل فرمود که صره دیگران خنجر کنند و کیسه و شمشیر را نیز بوسه باز فرستاد سعید حاجب گفت است انما پیش وی بروم شمر منده گفتیم یا سید مرین بسیار شوار بود که بے آذن بسرا تو در آدم ولیکن ما مور بودم فرمود که سیدم الذین ظلموا ای منقلب یقلبون اتبی در میان هر دو قصه آنچه فرق است برناظرین مخفی نخواهد بود مولانا عبدالرحمن جاسی ان را در کرامت و س شمار نموده و الله اعلم در وقت الاحباب از ابو العباس فضل بن احمد اسرائیل کتاب نقل کرده که گفت فضل که در ان و ان که پدرم کتاب مستنصر عباسی بود و وز س پادو مجلس مستنصر آدم دیدم که متوکل بر سر

وزبان هطامت مستقر گشاده پس پدرم بایستاد من نیز در عقب او ایستادم مدت مدید و حال آنکه متوکل پدرم با در مجلس خود بجلوس امر میکرد اما ودان روز که غضب بر او سبیل یافته بود نگفته که بنشین و من میدیدم که ساعت بساعت رنگ او متغیر میشد و فتح بن خاقان را میگفت این کس است که میگویی در شان او انچه میگویی و فتح در تسکین کوشیده میگفت که این دروغ است که شما گفته اند عاقبت اشتعال نائرة غضب متوکل سمت از و پا گرفت و گفت والد یکشتم از من ای که زنده بودی را و او آنکس است که بدروغ و عوس امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد از آن چهار کس را طلبید و هر یک را شمشیر داد و گفت هرگاه علی بن محمد بن علی بر من در آید او را یکشده و گفت والد که او را خواهم سوخت بعد از قتل و چون ابو الحسن بان مجلس در آمد لیهاے مبارکش پیچید و آثار کرب و خزع و بشیره هایونش مرئی میگردد و متوکل از بر اے امام از سر بر رفته با ستقبال آمده بجهت قبض دست بر آورده و در میان دو حشیش پوس داده تعظیم و تکریم بسیار نموده گفت با سید یا این رسول الله یا خیر خلق الله یا این عمی یا مولای یا ابو الحسن و هادی منی الله عنه گفت عیذک یا امیر المؤمنین بالله متوکل از انتخاب پرسید که درین وقت خیر التشریع آورده جواب داده که قاصد تو مرا طلب کرد متوکل گفت دروغ گفته همین ساعت باز گردای سید من انگاه فتح بن خاقان و عید الله بن خاقان را بشایعه دادے رضی الله عنه مامور نمود و بعد از محبت امام رضی الله عنه ان چهار شخص را طلبیده پرسید که شما چرا با انچه امر کرده بودم قیام نہ نمودید جواب دادند که شدت بیعت ابو الحسن ما را از ان کار مانع آمد و در حوائی او بیشتر از صد شمشیر دیدم مان گاه متوکل بتبسم شده فتح بن خاقان را گفت هذا صاحبک قل الحمد لله الذی بعین وجهه و آثار عجمه استی بعینه همین کرامت از امام جعفر صادق رضی الله عنه نسبت بمنصور عباسے واقع شده چنانچه گذشت فقط فرق همین است که همراه انتخاب آرد هائی بود که منصور از ان ترسیده در نوبت کشدگان از بیعت او ترسیدند و صد کس همراه امام دیدند و الله اعلم بحقیقه الحال -

در آثار الدول قرانی و شواهد النبوة و مواضع محرقه آورده که در فورے بیکے از ویهاے که در نواهی سر من رای بود رفته بود اعرایے ویرا طلب کرد گفتند که بطلان ده رفته است و در عقب و سه برقت چون پوس رسید از انرا عرابی پرسید که بچه حاجت آمده گفت من از انانعم که بواسطه جد تو علی

بن ابی طالب تسک نموده اند مراد نبی علیهم السلام است که از ادا سہن عاجز و غیر از تو بچسب را نمیدانم
 گمان از گردن بن برادر فرمود که ظاهر خوش در ویرا فرود او بد چون با ما کرد و اعوا بے را گفت با تو سخن
 خواهم گفت میباید که در آن مخالفت من نکنی اعوا بے گفت نکم ہادی رضی اللہ عنہ بدست مبارک خود خط
 نوشت مضمون آنکہ اعوا بے را ببلغ کذا کہ زیادت اندین و سے بود در زمین دین است فرمود کہ بخند
 بستان و چون من بسر من رای مرا جنت کنم پیش من ای و چون در میان جاعے نشسته باشم طلب
 دین خوکن و با من سخن درشت گوئی البتہ میباید دین امر کہ مخالفت نکنی اعوا بے گفت نکم و خط را گرفت
 چون ہادی رضی اللہ عنہ بسر من رای باز آمد و جمعے کثیر از اصحاب خلیفہ و غیر ہم پیش دی حاضر آمدند ان
 اعوا بے حاضر شد و خط را بیرون آورد و چنانکہ ہادی رضی اللہ عنہ وصیت کرده بود مطالبہ نمود و ہادی رضی
 ہا و سے نرم نرم سخن میگفت و اغتذ از من و دو وعدہ ادا سہن ان میگرد و خبر ان بتوکل رسید فرمود کہ سی ہزار ہجرت
 پیش من کرد و چون پیش من آمد و نزد نگاہ داشت تا ان اعوا بے آمد فرمود کہ بکینین ہرا دین خود را ادا کن و آنچه
 زیادت ابد بر عیال خود نفقہ کن و ما را معذور را عوا بے گفت یا این رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ایستد میدستم
 از ثلث آنچه داد سے کمتر بود و لیکن اللہ علیکم جمیعہ بحبل سالمتی و التمام تمام عمر خود بر جاہ شہادت
 و حفظ سنت مستقیم بود و امر کی موجب اعتراض از جانب شریعت ہر او باشد ہرگز منقول نشدہ
 و احتجاج از اکابر علما و اعاظم اولیاد اللہ وقت خود بود و فریقین سننے و شیعوہ اورا افضل زمان خود اعتقاد
 مینماید علما و در عا و تقا و تا و کر ما و سخا و تا و فلقا و تو اضعاف بسیار صفات حمیدہ و کمات پسند ہون میزند و اللہ اعلم
 اما اگر ما تہذیب بر نئے از ان بالا گذشت و بنہدی میگردے شود در وقتہ الاحباب آورده
 کہ جمعے از اہل اصفہان کہ ابو العباس احمد بن نصر از ایشان است روایت کرده اند کہ شیعہ از متوکل
 موضع مذکور کہ عبد الرحمن نام داشت شیعہ مذہب بود و در پدید مذکہ سبب چیست کہ تو با ما است
 علی السادی اعتقاد دارے و نسبت بدیگرے از سادات این عقیدہ ندارے جواب داد کہ من
 از و چیزے شاہدہ نموده ام کہ دلالت بر امامت میگرد و گفتند چہ دیدہ گفت مردے فقیر بودم با بصفت
 جرات و طاقت لسان انصاف داشتم و یکے از شہودان مردم اصفہان مرا و جمعے را جنت
 داد و خواہی بدر گاہ متوکل خلیفہ فرستاد و روزے بر در دار الخلافت ایستادہ بودم کہ ناگاہ حکم شد کہ
 علی بن محمد را حاضر سازند پس از بعضیے نزد یکان پرسیدم کہ کیست این شخص کہ خلیفہ با حضار داد

حکم فرمودہ گفتند مروست ملوے کہ رخصتہ اور امام میندا زنده و بر زبان اور دندک ظاہر آ متوکل اور ابقل
 خواہر رسانید من باخود گفتم کہ ازینجا بیچ طرفے سے رو متا پیچیم کاین شخص چگونہ مروست ناگاہ جناب
 امامت پناہ بر آپے سوار پیدا شدہ و خلائق دین و دینار و طریق ایستادہ و دوسے می نگریستند
 و چون چشم من بروی افتاد مجتیش را در دل جا داده و نفس خود دعا کردم کاین شخص عجب بزرگ
 است اینز و تعالیٰ شد متوکل را از و منافع سازد و ہا دے رضی اللہ عنہ پس از انکہ نزدیک رسید
 بجانب من نگہ کردہ و اقبال فرمودہ گفت استجاب اللہ دعا مک و طول عمرک و کثر مالک و ولدک
 و بعد از طہو این سخن از امام لرزہ بر من افتاد چنانچہ بعضے از حضار بر غیر حال من و قوت یافتہ پر سیدند
 کہ تریا شدہ است گفتم چیزیے است و چون با عصفان باز گشتہم داہب بے منت ابواب رفق
 بر من کشاد و کثرت مال من بر تہ رسید کہ آنچہ در خانہ دارم قیمت ہزار ہزار دہم است سیوا سے
 اسباب و املاک کہ در خارج سہرا من است و خدا سے تعالیٰ وہ فرزند و بلند اندانے داشتہ
 و حالاً افتاد و چند سال از عمر من گذشتہ است و اما اقوال با امامت بذا اللہ سے علم مانے قیلے و تنجاب
 اللہ تعالیٰ دعا و در شواہد النبوت و روضۃ الاحباب اور وہ کہ شہرت پیوستہ کہ در زمان متوکل
 عباس سے واسے مدینہ عبد اللہ بن محمد بر سیل سے بسبب عداوت کے میان اصحاب سعادت ارباب
 شقاقیت پیدا شدہ تھا صدائیدای امام ابو الحسن علی النقی سے شدہ آغاز سعایت کردہ و عریضہ
 مشتمل بر غیبت و تسکایت انصروا ہل ہدایت بر بغداد فرستاد بنا بر ان متوکل یحییٰ بن خزیمہ بن عیین
 را بعد فیہ ارسال داشت تا امام عالی مقام را بر سر من را سے رساند ابو الحسن رضی اللہ عنہ مصحوب
 یحییٰ بر سر من را سے نفقہ ان جناب را در خان الصفا لیک کہ موضعے ناخوش بود و فرود آورد و صایح بن
 سعید کہ بسعادت محبت اہلبیت متعبد بود و در خان الصفا لیک را امام علی نقی در آمدہ گفت
 یا این رسول اللہ جبلت فداک این جماعت در ہر امور جفا و عذر و اطفاسے نور تو بخواہند لاجرم
 ترا درین منزل خوش فرود آورده اند امام فرمود کہ اسے ابن سعید تو ہنوز درین مقامے پس بہت
 مبارک خویش اشارہ کردہ با غمہا سے خرم و جو بہا سے اب روان و تصور فیہا خیرات حسان
 و ولدان کا نعم اللہ و لو المکنون ظاہر گشت صالح گوید کہ از متا ہمہ این حال حیرت بر من غلبہ کرد
 امام فرمود اسے ابن سعید ہر جا کہ ہستم این منزل یا امام است و ما در خان الصفا لیک نیستہم

در صواعق آورده که زنی نزد متوکل عباسی دعوے کرد که من سیده ام متوکل گفت کسے میخوایم که تحقیق این منے از دے کنم آنگاه او را دلالت کردند بر امام علی نقی چون دیر اور مجلس خلیفہ حاضر کردند خلیفہ او را بر تخت نشاند سپلوے خود و التماس نمود که از ان زن سوال فرماید امام گفت که خداے تبارک و تعالیٰ حرام ساخته است گوشت اولاد حنین را بر سبیل اگر راست میگوید که ملاقات سبج کند چون ابن منے بران زن عرض کردند که حال بکذب خود اعتراف نمود بعد از آن بچند روز بخلیفہ گفتند که خبر یابین امر باید نمود خلیفہ امر کرد تا سه سبج آورده در محن قهر دے را کردند و کسے بطلب امام علی نقی فرستاد چون امام تشریف آورده در آن قهر داخل شده در وازه قهر را بستند و قبل از آمدن امام سبج از نعوه و فریادیکه میرودند گوشش مردم را که ساخته بودند چون امام اندر نزدیک دے رفتند و خود را در دے میمالیدند و از ان نعوه و فریاد سکت شدند و امام با سنین خود ایشان را مسح نمود و بالارفته ساعتی نزد متوکل خلیفہ نشست و صحبت داشت و چون پاسبان آمد بهمان طریق اول بان سبج علی نموده بیرون رفت و متوکل جایزه نیکواریت دے فرستاد و آنگاه بمنے از خضار با متوکل گفتند و چون آنکه این علم تو نسیب باین سبج بفعل او زدیم که تو نیز بفعل او دے متوکل بران امر تبارک نمود گفت مگر بخوار بید مرا تقبل آرید و امر کرد که این را از را بکس نگوید صاحب صواعق میگوید که بمنے از حفاط حدیث انی مقصود را با امام علی رضا نسبت میکنند لیکن مسکو گفته که صاحب این قصه نیر علی رضا بود که علی عسکرے باشد و علما قول او را صواب دانسته اند چرا که امام علی رضا و ابام خلافت مامون فوت شده و زمان متوکل در یافت و علامه شیخ شهاب الدین قلیوبے این قصه را بمن عسکرے منسوب ساخته مگر راجع علی نقی است و الله اعلم مولف این اوراق میگوید که صدور این کرامت از امام علی رضا باشد یا امام علی نقی باشد عجیب نیست مگر صدور این کلام که الله تعالیٰ گوشت اولاد حنین را بر سبج حرام ساخته مقام پس نجیب است ضعف و کمالات که درین قول بوده است بر ناظرین پوشیده نیست بر تقدیر تصدیق انی قول شاید مقید بر وقت باشد بشرطی خواهد بود و الا درین وقت اگر صدر بنی فاطمه را پیش سبج اندازند یکے رازنده نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آمد پس باید تا و ایل نمایند یا انکار نمایند از آنکه این قول امام است یا مقید یا مشروط نمایند یا بجا خابے از صوبه نیست و الله اعلم -

در شواهد النبوة آورده که شخصی گفته که مرا فرزندی در راه بود از وے استدعا دعائی کردم که ان فرزند پسر باشد
 فرمود که چون متولد شود و بر آنجا نام کن چون متولد شد پسر بود و بر آنجا نام کردم و آنجا نیت دیگری گفت است
 که مرا فرزندی در راه بود و می التماس ان کردم که دعا کند تا پسر باشد فرمود که بسیار خوشتر از پسر
 بهتر باشد چون متولد شد و مترو بود و آنجا نیت که شخصی از قاضی کوفه پیش وے شکایت کرد
 که مرا ایذا س بسیار میرساند فرمود که دو ماه دیگر صبر کن چون از ان دو ماه برآمد قاضی را عزل کردند و
 از آنجا نیت که متوکل را خانه بود و وے مرغان بسیار که هر کس که یا بخا در آمدے از اختلاف آنجا
 باے ایشان نه سخن کسے توانسته شنید و نه کسے سخن وے هر وقت که با دی رضی الله عنه بانجام
 در آمدے همه مرغان خاموش گشتند و چون بیرون آمدے آغاز او را با کردند و آنجا نیت
 که مشعب از هند پیش متوکل آمد و بود شعبده باے غریب مے نمود و وے متوکل ویرا گفت که اگر
 شعبده پیش ارے که علی بن محمد را قبل سازے ترا هزار و دینار بدهم شعبده گفت تا نے چند تنک
 سبک برآمده ننهد و مرا به پهلوسے و سے بنشایند چنان کردند با دے رضی الله عنه دست دراز کرد تا تا
 برادران مشعب علی کرد که ان نان از پیش دست وے پیرویست باز نعل کرد مجلسیان بخندیدند و
 در مجلس مسوره بود بران صورت شیرے کشیده با دے رضی الله عنه اشارت بانصورت کرد که بگر
 این را انصورت شیرے شد و بر حبت مشعب را فرو برد و باز مسوره آمد هر چند متوکل درخواست کرد
 که مشعب را باز گرداند قبول نکرد و فرمود که و الله بعد ازین هرگز ویرا نه بنید و شمنان خدا برابر و ستان
 وے مسلط میگردد پس از مجلس بیرون آمد و ان مشعب را بعد ازین پنجکس نید و آنجا نیت که
 روزے در ولیمه بعضی اولاد خلیفه بود و بجمع کثیر تغلیط و توقیر و نشسته بودند و در ان مجلس جوانی بود
 که حق تغلیط و یجانی آورد و سخن بسیار میگفت و خندید با دے رضی الله عنه رو بوی کرد گفت یا ایها الضحک و یا ایها الضحک
 ذکر الله فانت بعد ملت من اهل القبور انخوان از ان بی ادے با باز ایستاد و ما چون طعام خوردند و بیرون
 آمدند روز دیگر بیا شد و در ذریعوم وفات یافت و آنجا نیت که روزے دیگر در ولیمه یکے از
 اهل سامر بود و شخصی بے ادب در مجلس سخنان بیوده میگفت و حق تغلیط و بے رعایت نمیکرد
 فرمود که ابن شخص ازین طعام نخواهد خورد و از خانه وے خبرے خواهد آمد که زندگانی را بروی تلخ گرداند
 چون طعام حاضر آوردند و ان شخص دست بست دست و خواست که از ان طعام تناول کند غلام وی

گر بیان چاک و فریادکنان از در و در آمد که مادر تو از نهم افتاده است و بر شرف موت است زود
خود را بخارسان باشد که ویران زنده در یابے آن شخص طعام ناخوردہ بر خاست و برقت
اما علیہ انجذاب و اخبار الدول للقرمانی آورده کان اسم و نقش خاتمہ السد ربے ہو عصمتی من خلقة
و نے روفتہ الاحباب نقش خاتمہ کے المعکف باسد بوده است -

حسن بن علی بن محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہم در شواہد النبوة آورده کہ وے امام یازدہم است و فی تاریخ ابن
خلکان احد الایمۃ الاتنی عشر علیہم السلام و الامامیۃ ہو والد المستطرب صاحب السرداب و بعثت بالعسکری
وابوہ علیہ بعثت ایضا بنہذہ النسبۃ والعسکری یلقب العین المملتہ و سکون السین المملتہ و فتح الکلاک
بعد ہار و ہذہ النسبۃ الے سرین رای و لا بنا با المعظم و اسفل الیہا بعسکرہ قبل لما العسکر و انما نسب
الحسن الذکور الیہا لان المومل انخص ایاہ علیہا الیہا و اقام بہا عشرين سنۃ و تسعة أشهر فتنسب
ہو و ولده ہذا الیہا در شواہد آورده کہ کینت وے ابو محمد است و لقب وے زکے است و خالص و
سراج و وی نیز چون پدر خود بعسکرے مشہور است و نے روفتہ الاحباب امام یازدہم د کینت و نام
با امام حسن بن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہما موافق بود و قبش زکے و عسکرے و خالص و سراج نیز گفته اند
و فی روفتہ الصفا آورده کہ چون پدر خود بعسکرے مشہور است و ویرا حدیث نیز میگونیہ پس نام او
حسن است و کینت او ابو محمد و لقب وے زکی و خالص و سراج و عسکرے و حدیث اسف
باتفاق مورخین مادر او ام ولد بوده مسماہ بسوسن و قبل عفان و قبل ہر سنہ در روفتہ الاحباب شواہد
آورده کہ ولادت او سنہ احدے و ثمانین و دامتین و قبل سنہ اثنتین و ثمانین و دامتین و فوات
وے در سنہ ستین و دامتین بوده و نے تاریخ ابن خلکان تو مے یوم الجمعۃ قبل الاربعاء و ثمانین

لیال خلون من شہر ربیع الاول و قبل جمادی الاول سنہ ستین و دامتین بسرن رای و در روفتہ
فراہیہ علیہ السلام پس ولادت او بقول اربع سنہ احدے و ثمانین و دامتین و فوات او در سنہ
ہشتم شہر ربیع الاول سنہ ستین و دامتین و عمر او بقول صاحب روفتہ الاحباب سی سال یا
سبت و نہ سال اربع قول اخیر است و را با م دولت مستند علیہ السد و فوات یافت و وقت و فوات
پدرش سبت و دو سال بود و ذہب کثیر من اصحابنا علیہ السلام مے مسوماً و لکن لک ابوہ
و جدہ و جمیع الایمۃ علیہم السلام و السد اعلم بحقیقۃ الحال در صحاح و آورده کہ امام علی نقی چہار پسر داشت

افضل و اعلم و اجل انسان حسن خالص بود و فی القلوب علی النقیض خلفت اینین و اینین احسن و اعلم حسن
العسکر و وصف بزرگ لانه سکنه فی مدینه ترمین رومی و بقال لهما مدینا العسکر دکان فردرث اباہ علما
و معروف و شجاع و فی میزان الذہبے سنی و کر عبد الله بن محمد بن جعفر بن شاذان رد الحسن
العسکر عن ایہ علی عن محمد بن مهران الرازی دنی و روضۃ الاحباب محافل لیل و نہار بر قوم
محاسن اطوار و مغاخر آثار ان امام عالمی مقدار پرست و لطایف گفتار فضلاے بزرگوار از کرامت افعال
و محاسن اعمال مفید ستوده صفات نیراست باطن نجستہ اش صیبا انوار شاعرت علوم ربانی
بود و ظاہر فرخندہ ما ترش منظر انوار کرامت اعجازیات نیمود انتمی شدت خوف و خشیت حق تعالی
از زمان صفر سن و اوان طفولیت بروئے غالب بوده و حق تعالی علم و حکمت از صفر سن روزی او
نموده و اکابر علما از و سے متعظ و پند پذیر بر شدہ اند چنانچہ در صواعق آورده کہ در سن طفولیت روزی
گریه میکرد و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند و درین شناہلول رسید و گمانش این بود کہ حسن خالص رضی اللہ عنہ گریه
جست پذیرد و دست باقی افعال است میکند یا و گفت اگر خواہی مثل این بڑی تو خبر کنم تا انرا لعنہ خود ساز حسن رضی
اللہ عنہ گفت یا تبلیس العقل للعب خلقا ای کم عقل ما از جنت باز گردن خلق نکردند سہلول گفت از چه
جنت ما را افریدہ اند گفت للعلم و العبادۃ از جنت علم و عبادت افریدہ اند سہلول گفت اگر بجا این
سخن میگویی دلیل قول تو چیست گفت قال اللہ تعالی انما خلقناکم عبدا و انکم الینا لا
ترجون ایامیندا شتند شما از طرف غفلت کہ شمارا افریدہ ایم بیازے یا از برائے عبادت افریدہ
و مکافات شمارا متر کردہ ایم سہلول گفت مایندے دہ حسن رضی اللہ عنہ بتی چند مو عطفہ امیز خواند
تا و قلیکہ از پا و افتاد و بیوش شد بیخون بہوشش ہما بزد آمد سہلول گفت تو در صغر سنی ہنوز گناہے از تو صادر نشدہ
باعث این بیوشے چیست حسن گفت اے سہلول دست از من بدار کہ ما در خود را دیدیم کہ آتش
سے افرخت بیزم بزرگ و افرختہ نیشد مگر بیزم کو چیک و من سے رسم کہ از ہنرم کو چیک جنم شام
در قلبوے و صواعق محرقا و ردہ ان المتوکل جس الحسن فحصل للناس فخطفا تسقوا ثلثۃ ایام
و لم یسقوا فاما المتوکل فخرج الیہ و دالنصارى مع الناس فخرجوا و معہم راہ فرخ و ذلک الراہب یدہ
اے السماء فمطلت ثم فی الیوم الثانی کذلک فتشک بعض العاصیۃ فی دین الاسلام و ان بعضہم
و حصل للناس ہرج عظیم و شق و ذلک علی المتوکل و امر باحضار الحسن المجوس و قال لہ ادرک امرہ جدک

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یسلکوا فقال مریم بالخروج غدا ویزول الاشکال ان شاء اللہ
فکلم الناس الخلیفۃ فی اطلاقہ من السجین فاطلقہ وخرجہ الناس فی الاستسقاء فلما رجع الراجب یدہ
مع النصاری حصل الغیم فی السماء فامر حسن بقبض ید الراجب فقبضت فاذا فیہا عظم ادمی فاخذہ من
یدہ ثم قال لہ ارفع یدک فرفعها فزال الغیم وطلعت الشمس فحبب الناس من ذلک ثم قال الخلیفۃ للحسن
ما هذا ابا محمد فقال لہ ہذا عظم نبی من الانبیاء طفر بہ ہذا الراجب وازہ ما کشف عظیم نبی اے السماء الا
بالطرقا فتخو اذک فوجده کما قال فزالست شبہۃ عن الناس وعاد من کان ارتداع الاسلام
رجع الحسن اے دارہ غزیرا مکرما ووصل الخلیفۃ حتی مات یعنی حبس کرد متوکل حسن را اتفاقاً در سر من
رای قحطاً فنادی بمرء من رزاستقا نمودند وباران بنباریدیس امر کرد متوکل کہ خلیفہ بود کہ
بیرون دند بیود و نصا سے بامرومان پس بیرون شدند و بودو بایشان ناپسہ کہ چون دست بجا
اسمان برداشتے باران فور ریختے باز و در روز دوم مہین عمل نمود بنابرین شکے در دل بعضی جملہ
دعوام افتادو بعضی از دین فرزند شدند و این امر بخلیفہ دشوار آمد کس بطلب حسن خالص فرستاد
و باحضار فرمان داد و گفت بعد حاضر آمدن او کہ در باب است جد خود و پیش از انکہ ہلاک شوند حسن
گفت صباح بیرون خواہید رفت و انشاء اللہ تعالیٰ انالابن شک از مردم خواہد شد و خلیفہ را
مرومان گفتند کہ ویرا از حبس رہائی دہد پس ہائی داد و ستے الصواعق حسن رضی اللہ عنہ گفت کہ محاب
ویرا از حبس بیرون ارد خلیفہ تمام ایشانرا از حبس آزاد کرد و از جنت استقا بیرون رفت چون
راہب بھمان طریق معمول دست بجانب اسمان برداشت ابر در آسمان پدید آمد و دین انما حق خالص
رضی اللہ عنہ گفت تا دست راہب را بگیرند و پنج دست وار و ازوے ستدہ بیارند چون انرا
بیرون اوروند دیدند کہ استخوان ادمیت انگاہ ماہب را گفت دعا کن چون دست برداشت
ابر از آسمان بر طرف شد و اقامت طلوع کردہ مردم را ازین حال تمیمی تمام دست داد خلیفہ انھیں
رضی اللہ عنہ پرسید کہ کیفیت این قضیہ چیست حسن گفت این استخوان بپنیر بست کہ بدست
این راہب افتادہ و مقررست کہ ہر گاہ کہ استخوان یکے از پیژبران در زیر آسمان بدانند باران می بارد
چون امتحان این سننے کردند چنان شد کہ گفتہ بود و دوسوسہ مردم زایل گشت و مرتدین بدین
اسلام رجوع نمودند و حسن خالص رضی اللہ عنہ غزیرہ مکرم و محترم بخانہ خود رفت و انان جانی خصلات

و عیالی و خلیفہ و ہمہ وقتے بوی میر سیدنا زمانیکہ وفات یافت و بر روضۃ الاحباب از ابو ہاشم
جعفری روایت کردہ کہ گفت ابو ہاشم کہ یکی از مواعے حسن زکے رضی اللہ عنہ رقعہ بانجانب شستہ
التماس نمود کہ دعائی براسے من تعلیم نماید امام بن دعا قلمے فرمود۔

یا اسمع السامعین و یا اذنا من و یا اسع السامعین و یا ارحم الراحمین و یا ارحم الراحمین
صل علی محمد و آلہ و وسیع لے رزقی و مددے نے عمرے امین بر جنگ و جہلنے ممن تنصیر لہ نیک و لا
تبدل نے غیر ابو ہاشم گوید چون این دعا را خواندم با خود گفتم اللهم المستفی نے عبدک و منے زاوہ
پس امام رضی اللہ عنہ بجانب من توجہ فرمودہ گفت انت نبیر البریۃ نے نقدہ زیر کہ تو بخدایان داری
و رسول اور انصاف بینائی داد و لیا سے اور اینشا سے و متابعت میکنے فابشرتم البشر و شواہد
بسنہ مجہول و در روضۃ الاحباب از حسن بن ظریف نقل میکند کہ گفت دو مسئلہ در خاطر من
خلجیان مبارک و میخواستم کہ دو مسئلہ باوجود محمد رضی اللہ عنہ نویسم یکے انکہ ہر گاہ وال محمد نہ طور نماید
بچہ چیز حکم نمائے و چنگ نہ خواہد بود و طریقہ حکم او درین سان مردم کہ امام است دیگر انکہ بنوہم
از کتاب جہنم تبیین پس در محل کتابت از ذکر نماے ربیع غافل شدم و رقعہ را بدو فرستادم
در جواب نوشت کہ سوال کرد و بودی از قایم بدانکہ ہر گاہ از طور نماید حکم خواہد کرد در میان مردم علم خود
انقضای الاولیۃ لا یسأل البیعتہ و بودے تو کہ میخواستے سوال از تبیین کنی و فراموش کردی از
نوشتن باید کہ بر توجہ این ایت را کہ قلنا یا نار کو نے بردا و سلاما علیہ ابراہیم نبویس وان رقعہ را برگردان
نمودم بیا و بر تاضایا بدین بوجہ فرمودہ عمل نمودم ان بیمار صحت یافت استے۔

بچہ تین کرامات و خوارق عادات از وی بسیار ظاہر شدہ بعد روضۃ الاحباب و ثواب البیۃ آوردہ
کہ محمد بن علی بن ابراہیم بن موسے بن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفت است کہ معیشت بر ما
بنایت تنگ شد میر من گفت بتانا پیش ایض و یعنی ابو حمزہ کے رضی اللہ عنہ رویم زیرا کہ ویر مجہود
و ساحت و صف میکند گفتم تو ویرا میشناسی گفت من ویرا نمیشناسم و ہرگز ندیدہ ام پس بقصد
در راہ ایستادم پیر من در راہ گفت پس حاجت منہیم بدانکہ مارا پانصد درہم بدہد و بست و درہم را
جاہم سازیم و دو بست و درہم را از و خیریم و صد درہم را در سار ارجات نفقہ کنیم و من یا خود گفتم
باشند کہ مرا صد درہم بدہد و درہم را جاہم سازیم و صد درہم را نفقہ کنیم و صد درہم را در گوش

بخرم و بجانب کوہستان روم چون بدخاند و سیدیم بے انکہ باکسے سخن گویم غلام و سے بیرون
 آمد و گفت علی بن ابراہیم و پسر و سہ محمد و روان ایند چون در آمدیم و سلام گفتیم فرمود کہ اے علی ترا از
 ماچہ باز داشت کرتا، نیوقت پیش مانیامے پدرم گفت اے سیدے شرم میداشتم کہ باخیال
 پیش تو ایکم چون از پیش و سے بیرون آمدیم غلام و سے در عقب ما آمدید من صرۃ داد و گفت درینجا
 پانصد درہم است و دو بست و یکم ازیراے کسوت و دیت و یکم ازیراے ارد و صد درہم از
 براے نفقہ و صرۃ دیگر من داد و گفت این سیصد درہم است صد درہم ازیراے کسوت و صد درہم
 ازیراے نفقہ و صد درہم بہاے دراز گوش اما مباد کہ کوہستان نردی بفلان جاے روی بانجا
 کہ اشارت کرد زخم و کہ خدا شد و ہما زوزد و ہزار دینار من رسید و در شواہد البیوتہ اور وہ کہ دیگری
 گفتہ است کہ پدر من بیطار بود و چہار پایان زکے رضی اللہ عنہ بیطار سے میگرد مستعین را بفلہ بود کہ
 برچکس از لفلان ویرا ام نمیتوانست ساخت و زین و ککام نمیتوانست کرد تا بسوار سے خود چہ سہ
 یکے از نما اورا گفت کہ چرا نمیگوی کہ حسن بن علی رضی اللہ عنہ حاضر کنند تا و سے این بفلہ را سوار کنی
 و رام گردانیا ابن بفلہ ویرا یکشد مستعین ویرا طلبید چون بسرا و سے در امان بفلہ را در صحن سراے
 داشتند پیش و سے رفت و دوست بر کفل و سے مالید و ق از و سے روان شد بعد از ان پیش
 مستعین رفت مستعین ویرا تعظیم و توقیر جاے اور و ویرا نزدیک خود نشانید پس گفت یا ابا محمد این
 استر را ککام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ پدرم گفت کہ اے فلان ان استر را ککام کن مستعین با و
 گفت کہ خود را ککام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ طلبان بہا و ویرا سرت و ترا ککام کرد و باز آمد و بجاے خود
 نشست باز مستعین گفت کہ ویرا زین کن ابو محمد پدر من اشارت کرد کہ بفلان ان بفلہ را
 زین کن مستعین گفت خود زین کن دیگر بار برخاست و ان بفلہ را زین کرد و بجاے خود باز نشست
 مستعین گفت چہ باشد کہ سوار شوی سوار شد و صحن سراے ویرا را ہوا برانڈ بے انکہ هیچ
 شرکے کند پس فرود آمد مستعین پرسید کہ چون یافتے این بفلہ را فرمود کہ ازین خوبتر بفلہ ندیدہ
 ام مستعین از ان پیش و سے کشید زکے رضی اللہ عنہ پدرم گفت کہ از انیکم و بہر و پدر من از ان گرفت
 بے انکہ هیچ سہرکے کند بہر و ہما زانجا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش زکے رضی اللہ عنہ شکایت
 کردم تا زین بہرست داشت زمین را بان ککام دید و سکر موزی پانصد دینار بیرون اور و

وہن داد و آرا بجلالت کہ دیگرے گفتہ است کہ در زندان بودہ از تنگ زندان و گرانے قید بزرگ
رضی اللہ عنہ شکایتیہ نوشتم و بخواستم کہ از تنگدستی خود نیز چیزے بنویسم اما شرم و شستہ و شستہ
در جواب من نوشت کہ امر و نماز پیشین اور خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون
اور دند و نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصد دوسے اور براسے من عمدہ نیار اور دو ہمراہ
ان کتابتے و در انجا نوشتم کہ ہر وقت ترا حاجتے باشد از اطلب کن و شرم مدار کہ انچہ طلب
کنی بان خواہی رسید انشاء اللہ تعالیٰ و آرا بجلالت کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش و می نشستہ
بودم جوآنے خوب روی در آمد با خود گفتہ کہ این کیست زکے رضی اللہ عنہ فرمود کہ این پسر ام غانم
است صاحب سنگ پارہ کہ ابامی من ہمہ خاتم خود بران سنگ پارہ نہادہ اندہ مہر برادہ است
پیش من نیز آمدہ است تا من نیز نہ خود بران نہم پس روی بان جوآن کرد و گفت سنگ پارہ خود
را بدہ سنگ پارہ را بیرون اور دو بوسے داد خاتم خود را بر موضع نہاد کہ سادہ بود نقش نہاشت
مہر بر اور دو گویا کہ حالانچہ غانم ان نقش را و اللہ کہ الحسن بن علی بود بعد از ان چون ان جوآن بیرون آمد
از دوسے پرسیدم کہ تو ہر گز ویرا دیدہ گفت نے واللہ ویرا گاہ بود کہ آرزو سے دیر از وی دہشتم
درین ساعت جوآنے آمد کہ ویرا ندیدہ بودم گفت برخیز و مرا سے در آمد و آرا بجلالت کہ یگرے
گفتہ است کہ بوسے کتابتے کہ دم و در انجا از منے مشکوۃ پرسیدم و خاتون من حاملہ بود و خواستم
کہ ویرا دعا سے خیر کند و زندہ ویرا نام نہد در جواب ان نوشت کہ مشکوۃ قلب محمد است علیہ
وسلم و از حال خاتون و فرزند ہیچ نوشتہ و در آخر کتاب این بود کہ اعظم اللہ اجرک و خلف علیک
خاتون من فرزندے زاد مردہ و بعد از ان حاملہ شد و پسے اور دے انجا الدول للقرمانے

عن المہتمم بن عدی قال لما امر متز بجل بے محمد الحسن الے اللہ و لکب الیہ ما ہذا انجز الذی بے بنما
انما فلکب بقلمک یا تیکم الفج انشاء اللہ تعالیٰ قتل معترف الیوم الثالث یعنی روایت است
از نفیم بن عدی گفت ہر گاہ امر کرد کہ بردہ شودا بے محمد حسن بسو کو فہ نوشتہ شد بسوا و حیست
این خبر کہ رسید مارا و عنماک شدیم پس نوشت حسن عسکری رض بعد سہ روز خبر کشادگی بیاید
شما انشاء اللہ تعالیٰ پس کشتہ شد معترف روز سیوم و قبہ ایضا سالہ رجل ان یدعول بافتنہ
لفقر مسہ فقال البشرات ابن عمک و خلف ما بآلہ الف و ہم و عن قریب یا تیکم الفوز و انجز عن

قریب و المال معه کان کاذب یعنی استمداع نمود و در روی که بر روی دمای خیر کند که رسیده است مرا قمر پس گفت بنابر این ترا که این عمر و وفات یافت محمد بن ابراهیم میراث گذاشت و قریب است که میراث خود و فلاح و خیر که با و مال است بود و چنانکه گفته بود.

اما حلیه و غیره اینها کان بنی السمر و ابی انیس و اما فتنه قائم وی فی ایضا بحان من له مقالیه السموات و الارض انتم بنی السمر و عمر و ترمه و تحفه نماز که انجناب علم و انچه اهل زمان خود بود و در جمیع علوم مقبول و مقبول و شروع و اصول علوم دین بیکان زمان و یکتای دوران بوده خصوصاً در علم حدیث و تفسیر و فقه بهره دانه و نصیب کامل داشت تفسیر بوسه منسوب است مگر بسبب کم عمر و مجبوسی او اشاعه علوم کامیثه از وی شدن نتوانست همچنین در زهد و عبادت و تقوی نیز نیکو طبع داشت و بر جاده شریعت و عمل بکتاب و سنت بغایت مستقیم و راسخ بود و مانند ابای کریم خود در علم و عبادت و تقوی و تواضع و شجاعت و سایر صفات حمیده و سمات پسندیده موصوف و معروف بود و صد و راکم که موجب اعتراف از جانب شریعت باشد از انجناب منقول نشده است جماعت او از انکه بزرگوار و لیا و علمای صالح میشمارند طال القرامنه بنی انجبار الدول و ابامناقبه رضی الله عنه فاعلم ایا مده فی الدنیا البذلک للناس مآثره و فزایا که کتب اسما الرجال که وقت تالیف این کتاب پیش نظر است در آن انجناب استقلال بدیده نشد و انجناب با اتفاق موخرین بغیر از ابی القاسم محمد اولادی نداشت سیمی ذکره انشاء الله تعالی تیسیر بر آنکه قصه باب گفته شد منسوب است که در زمان محمد گفته شود چرا که خط و زمان متوکل نشده و در آن زمان امام علی نفی در بیات بود و با وصف بودن پدر او و او را در حضرت مفید داشتین و از وی در موقع معضلات استمداد نمودن امید است الیه تخط و در زمان محمد و رسد ستین و ماتین واقع شده باید که انقصه را منسوب بسو محمد نمایند متوکل شاید از سو قلم کاتب بجای محمد متوکل برآمده و در قصه نعل نیز همین شبهه میشود چرا که در آن وقت پدر امام علی نفی بقیه حیات بود و الله اعلم بحقیقه الحال

محمد بن الحسن العسکری رضی الله تعالی عنهما فی تاریخ ابن خلکان هوشانی مشر من الایامه الاثنی عشر علی اعتقاد الایامه المعروف بالحقه و هو الذی بزعم الشیعنه انه المنظر و القایم و المبرر و هو صاحب السرداب عندهم و اتقاد یلم فی کثیره و هم منظر و ن ظهوره فی آخر الزمان من السرداب بسمرقانی

وكانت ولادته يوم الجمعة منتصف شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين ولما توفي به وقد سبق ذكره كان
 عمره خمس سنين واسم امه خط و قيل زخس واشيعة يقولون انه دخل السرداب في دار اميه وانه منظر اليه فلم
 يخرج بعد اليها وذلك في سنة خمس وستين ومائتين وعمره يومئذ تسع سنين وذكر ابن الاثير
 في تاريخ ميفارقين ان الحجة المذكور ولد تاسع شهر ربيع الاول سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل في
 ثمان شعبان سنة ست وخمسين وهو الصحيح وانه لما دخل السرداب كان عمره اربع سنين وقيل خمس
 سنين وقيل انه دخل السرداب سنة خمس وسبعين ومائتين وعمره سبع عشرة سنة واليه اعلم امي
 ذلك كان سلام الله ورحمة عليه وفي شواهد النبوة في الامام دوازدهم است وكنت وسه ابو القاسم
 است ولقبه الامامية بالحجة والاعايم والمهدي والمتنشر وصاحب الزمان وهو عندهم خاتم الانبياء عشر
 اياما وانهم يزعمون انه دخل السرداب الذي لم يزل في دار منظر اليه فلم يخرج اليها وذلك في سنة
 خمس وستين ومائتين وقيل في سنة ست وستين ومائتين وهو الصحيح فاختص الان علي بن محمد
 ما روى ام ولد بوده است صيقل نام قبل سوئي قبل جس وقيل غير ذلك وولادت و سه در
 سمن رامي بوده است في الثالث والعشرين من رمضان سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل
 في ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين حكيم عبد الوهمزكي رضي الله عنه گفته است
 كه روزي پيش ابو جهمزكي رضي الله عنه در آمد فرمود كه اے عمه مشيب در خانه ما باش كه خداي تعالي
 ما را خلفه خواهد داد من گفتم اے فرزند كه نخواهد بود كه در زجس هیچ اثر محل نفي منيم فرمود كه اسي عمل
 زجس شل ام موسه است عليه السلام كه محل و سه خبر وقت ولادت ظاهر نخواهد شد انشب
 انجا بودم چون شب بنيمه رسيد بر خاستم و تهجد گذاردم و زجس بن تهجد گذاردم و بعد از ان با خود گفتم
 كه وقت فجر نزديك رسيد و آنچه ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد رضي الله عنه از مقام خود اواز داد كه تعجل
 مكن اے عمه بانخانه كه زجس انجا بود باز گشتم راه را و پيش آمد لرزه بروي افتاده و بر اسب خود باز
 گرفت و قل هو الله احد و اما انزلنا و اتينا الكرسى بروي خواندم از شك و سه اواز داد كه بر چه من خواندم
 فرزند و سه نيز بخواند و بعد از ان ديدم كه خانه روشن شد نظر كردم فرزند سه بر زمين آمده بود و در سجده
 افتاده و بر بگر گفتم ابو محمد رضي الله عنه انچه خود اواز داد كه اسي عمه فرزند را پيش من انپيش و سه
 بروم ديرا بر كنار خود نشاند و زبان در دهان و سه كه فرمود كه سخن گويي از فرزند من باذن الله تعالي

گفت بسم الله الرحمن الرحيم و تریان من علی الذین استغفون فی الارض و یجلبون لهم و یجلبون لهم
 بعد از آن دیدم که مرغان سبز مارافرو گرفته ابو محمد رضی الله عنه یک را از آن مرغان بخواند و گفت خنده ^{حفظ}
 حتی یا ذن الصدقیه فان الله یبلغ امره از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدم که این مرغان کیانند فرمود
 که این جبرئیل بود و دیگر ملائک رحمت اند بعد از آن فرمود که یا عمر ویرا بباد روی بازگردان که تو سجد کن و لا یخرب
 و تعلم ان وعد الله حق و لكن اکثر الناس لا یعلمون ویرا پیش مادر وی بروم و چون متولد شد ناف زده
 بود و فتنه کرده و بزوراع این وی مکتوب بود که جادو بحق و زهی الباطل ان الباطل کان زهوقاً و حقاً و حقاً و حقاً
 که نزول جبرئیل و بزوراع او مکتوب بودن جادو بحق الایینه نفس بعید است و رکعت ان ظاهر و الله علم دار
 دیگر روایت کرده اند که گفته است چون متولد شد بر دوازده واد و انگشت سبایه بجانب سمان
 برداشت پس عطسه زد و گفت الحمد لله رب العالمین و از دیگری از آنکه گفته است بر ابو محمد زکریا رضی الله
 در ارم و گفتم یا این رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در ارم پس بیرون آمد و کودک بر دوش
 گرفته که گویا ماه شب چهارده بود در سن سه سالگی پس فرمود که ایفلان اگر تو میشی خدای تعالی گرامی
 بودی ای قهرمان خود را تو نمودی نام این نام رسول است صلی الله علیه و سلم و کینت این کینت وی
 هو الذی یملأ الارض قسطاً کما ملئت جوراً و ظالماً و از دیگران که گفته است روزی بر ابو محمد رضی الله
 عنه در ارم بروست راست وی خانه دیدم پرده بان فرو گذاشته گفتم ای سیدک صاحب این امر بعد
 ازین که خواهد بود فرمود تا آن پرده را برداشتم کودک بیرون آمد و رکال طهارت و پاکیزگی و بر زینب
 راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد و بر کنار ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد رضی الله عنه فرمود که ای
 صاحب شما بعد از آن از زانوی دست برخواست ابو محمد رضی الله عنه ویرا گفت یا نبی اذخل الی الوقت المعلوم
 بان خانه در ارم من بوی نظرت کردم پس ابو محمد رضی الله عنه انگشت بر خیز و بین که در خانه کیست
 بخانه در ارم چپکس را ندیدم و از این بخل است که گفته است که تمهید را باد و کس دیگر طلبید و گفت حسن
 بن علی در سمن را سه فوت شده است زود بروید خانه ویرا فرمود که بروید و هر که در خانه
 بنشیند بروید یا بمن آید بر قیم و دیگر او سه در ارم مرا دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی
 که گویا خانه از عمارت ان خارج شده بودند و اینجا پرده دیدیم فرو گذاشته پرده را برداشتم
 سه دانبه دیدیم و اینجا دیدیم و یا نبی دیدیم در انفسا ان حمیر بر و اب انداخته و مرزوب

ترین صورتی بر بلای حصیر و نماز ایستاده بپایج التفات نکردی که اذان دو نفر که با من بودند نریکے سبقت
 گرفت و خواست کہ پیش وی رود و اب حقوق شد و اضطراب میگردانان زمانیکہ من دست دمی
 گرفتم و خلاص گردانیدم بعد از ان نفر دیگر خواست کہ پیش رود ویراین زمان حال پیش آمد ویراین خلاص
 کردم من حیران باندنم پس گفتم ای صاحب خانہ از خدای تعالی و از تو خدیر میخواهم و اللہ کہ من نہ استم
 کہ حال چیست و بکجا می آیم از اینکہ کردم بخداست تعالی باز گشتم ہر چند گفتم من چیج التفات نکرد باز
 گشتم پیش مقدم رفتم و قصہ را باز گفتم گفت این سر را پوشیدہ دارید و الا بفرا میم کہ شمارا گردن زنی
 چون بعضی احوال ویرادانتے بد کہ شیدہ اما میہ وارد او و غیبت اثبات میکنند کی غیبت
 قهری یعنی کوتاہ تر و ان از زمان ولادت و س تا انقطع سفارت است و دیگر غیبت طوبی یعنی
 دراز تر و ان از زمان انقطع سفارت تا زمانیکہ خداست تعالی ظهور ویرا مقرر ساخته است و غیبت
 قهری ویرا سفیران اثبات میکنند کیے بعد از دیگرے کہ واسطہ بودہ اند میان و س و سایر خلایق
 کہ حاجات و سوالات ایشان را بوسع میگرداند و جواب ان سے آوردہ اند و ان سفارت بر
 شخصے علی بن محمد نام ختم شدہ است و وفات و سے در سنہ ست و عشرین و اثنا تہ بودہ است
 و از و سے از مذکہ پیش از وفات خود بخشش روز تو قیعی بیرون آورد کہ محمد بن الحسن العسكري رضی اللہ عنہما
 نوشتہ است کہ نسخہ اش اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علی بن محمد خطیبہ جبر الاخوانک فیک فانک
 میت مابیک و بین ستہ ایام فاجمع احوک و لا توص الے احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد
 وقعت الغیبۃ التامۃ فلا ظهور الا بعد اذن اللہ تعالی و ذلک بعد طول الال و قسوة القلب و تملأ
 الارض و سیاتے من شیعتے من یدعی المشاہدۃ الاقرن و ادعی المشاہدۃ قبل خروج السفینانی و تصحیح
 فہو کذاب مفتر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و پیچکبست
 سفارت نکرد بعد از ان وقت غیبت طوے درآمد الے ما شاء اللہ تعالی و یطائف را و مد غیبت
 قهرے از و سے حکایات بسیار است فقط باید دانست کہ در بارہ محمد بن حسن عسکری رحمہما بین شیعی
 و سنی اختلاف بسیار واقع است امامیہ انچہ اعتقاد دارند بالانگزارش یافت در میان المسلمین
 نیز اختلاف است بعضی میگویند کہ حسن عسکری اولاد داشت و محمد بن حسن بوجود نیامد و بعضی میگویند
 کہ حسن عسکری را پسر محمد نام متولد شد مگر در زمان صغر سن و گذشت و بعضی میگویند کہ چند روز

در سن رشد و بلوغ رسیدہ بسبب تعلیق که خودش میدانست منقوش و در بزرے چند دران اختفا بسر
برده بوقت طبعی از بن عالم در گذشت چنانچه ابن خلکان گفته کہ بردا - تے وقت دخول سرداب کش
ہفدہ سالہ بود و نے روضۃ الاحباب اگرچہ ہنسنت بدان قابل نیستند کہ محمد بن حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ
عنه صاحب زمانست اما بظہر شان و بموجب مکان ان مقتدا سے لطوایف انسان اعتراف دارند و اورا
از جملہ کبار اولیاء می شمارند و نے شواہد البتوۃ و روضۃ الاحباب قال الشیخ علاء الدین محمد بن محمد السنائی قدس
سرہ فی ذکر الابدال و اقطابہم وقد وصل الی المرتبۃ القطبیۃ محمد بن الحسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنه و من
اباء الکرام ایتہ اہل بیت العلمارۃ و ہوا ذاتی دخل فی و اثرۃ الابدال و ترقی مستدرجا طبقہ طبقۃ الی ان
صار سید الاولاد و کان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاد بنفسہ و دفن فی شونیزہ صلی علیہ
بن الحسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہما و جلس فلبس و لبی فی المرتبۃ القطبیۃ تسع عشر سنۃ ثم توفاه
اللہ تعالیٰ بروج و ریحان و اقام مقام عثمان بن یعقوب الجونین الخراسانی و صلے ہو و جمع اصحاب علیہ و
دفنہ فی مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم لے تولد و قبور ہم لا صفتہ بالارض فیہ مشرق و لا منبتہ لا یغیر
فیہ ہم و ہم زیور و نہا کل ستانہی و پڑ ظاہرست کہ در صورت منقوش شدن در صفر سن این ہمہ صورت
نہند و علاوہ ان اگر طفلہ صغیر و ارب یا سرداب بنہند و مادرش بہ بنید کجا تحمل ارد کہ تماشا کنند پس
بقیاس چنان معلوم میشود کہ در سن ہفدہ سالگی منقوش شد بعد از ان پس از طویل و زکیر نفس کہ بدرجہ
رفیعہ قطبیست رسیدہ و زہ سالگی کردہ بوقت طبعی فانیات شیخ علاء الدین و از محققین علما و کبار اولیاء است
و در حفظ سنت کمال تشدد داشت احوال او در نفحات الانس و غیرہ کتب تواریخ مشر و حار و
است سلام اللہ علی محمد عسکری فی ملک کان و چند کرامات اواز شیخہ در شواہد و غیرہ نقل کردہ چون
مولف را عنما و سے نشاندہ ترک ان نمود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال -

باب سیوم

محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیہ رضی اللہ عنہ و سے از مشاہیر ولاد امیر المومنین
علی است و از میان نوان خود بعد از حسین اعلم و اجمد و اسج بود در احوال او اختلاف بسیار
واقع شدہ کیسانہ اور احمد سے موعود اعتقاد میکنند و بعضی میگوند بعد از حسین امامت حق است

و بعض میگویند مجد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق اوست و امامیه و اهل سنت برین معقول
 ندارند و ایضا کیسانیه میگویند که او نموده و جعل رضوی خفیه است علی بن ابی طالب و در حال او مختلف
 شده اند اکنون ترک انما تاویل نموده آنچه نزد اهل سنت ثبوت رسیده نقل کنم و باین توفیق
 فی تنزیب النوا و ستمحمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه و اسم امر خود من سبب نبی
 حنفیه دبی تحول بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبه بن یزید بن بن ثعلبه بن الدول بن حنفیه کفیه محمد
 بن ابوالقاسم یقال ابو عبد الله ولد لستین بقیة من خلافة عمر و قال ابن ابی حاتم ثلث
 بقیة و هو من کبار التابعین و دخل علی عمر بن الخطاب و سمع عثمان و اباه یعنی السد عنهم روی عنه نحوه
 الحسن و عبد الله و ابراهیم و حنون و جماعت من التابعین روایا عنه عن ابیه قال ثلث یا رسول
 الله ان ولده مولود بعدک اسمیه باسمک و الینه بکنتک قال نعم قال احمد بن عبد الله العقيلي الامام
 الحافظ ثلثة یسمون محمدا و خص کنتهم بآب القاسم محمد بن ابی بکر و محمد بن علی و محمد بن طلحة بن عبد الله
 و قال ابراهیم بن عبد الله بن جینة الحافظ لا أعلم احدا اسند عن علی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم کثر
 و لا صح ما اسند محمد بن حنفیه قال عمر بن علی و ابو نعیم نے روایات عنده مات محمد بن الحنفیه سنة
 اربع و عشرين و مائة و قال البخاری قال ابو نعیم مات سنة ثلث و ثمانین و قال یحیی بن بکر سنة
 احدى و ثمانین و قال الدانی سنة ثلث و ثمانین و فی طبقات الفقهاء للشیخ ابی اسحاق
 عن النعمان بن عبد الله سنة ثلث و اربعین و سبعین و فی تاریخ البخاری عن ابی حمزة الباقی
 قال قضینا اسکنا حین قتل ابن الزبیر ثم جئنا الی المدینة مع محمد بن الحنفیه ثلث ثلثة ایام علمونی
 و هذا توفیق قول النعمان فان ابن الزبیر قتل سنة ثلث و سبعین و قبل سنة ثمانین یقال
 لمح هذا بن الحنفیه و یقال محمد بن علی و یقال محمد بن علی بن الحنفیه فینسب الی ابیه و امریجیا
 فعلى هذا یستمر طایفان یوان علی و یتب ابن الحنفیه بالالف و یمون اعابا عراب محمد لانه و نصف
 لمح لا علی و لهذا نظر انتمی و فی تفریب المستقلان محمد بن علی بن ابی طالب
 المات ابو القاسم بن الحنفیه المدنی تقه عالم من الثانیة مات بعد الثمانین فی خلافة الخلفاء صفی الدین محمد بن علی
 بن ابی طالب المات ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیه امره تحول بنت جعفر الحنفیه نسب ایسا و کانت
 من سبب الیها مہ الذین سببها هم ابو بکر و قبل کانت امه لینه حنفیه و لم تکن من انفسهم عن ابیه عثمان

وغيرها وعنه بنوه ابراهيم وعبد الله والحسن وعمر بن دينار وعلق وبنو تايخ ابن خلكان ابو القاسم
محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام المعروف بابن الخنفية له بنوه بنت جعفر بن قيس بن سلمة
بن ثعلبة بن ربيعة بن ثعلبة بن الدول بن حنيفة بن حليم ويقال بل كانت من بني الهامية و
صارت الي علي عليه السلام وقيل بل كانت سندية سودا وكان انت له بنو حنيفة وممكن من نسله انما هم
خالد بن الوليد علي الرقيق ولم يصالحهم علي انفسهم وذكر البغوي في كتاب شرح السنن في باب قتال
ماضي الزكوة ان طائفة ارتدوا وانكروا الشرائع وعادوا الي ما كانوا عليه من الحامية وافقت
الصحابه علي قتالهم وقتلهم وراى ابو بكر ريسه ذرايعهم ولسانهم وساعد على ذلك كثير الصحابة استولوا
عليه عليه السلام جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن علي الذي يدعى بمحمد بن الخنفية ثم لم ينقل
عنه الصحابة حتى اجمعوا علي ان المرتد لا يسبى واما كنية بابه القاسم فيقال انها رقيقة من رسول الله
صلى الله عليه وآله وانته قال لعلي سيولد لك بعدى غلام وقد حملته اسمي وكنتي لا تحل لاحد
من امتي بعده ومن سمى محمداً فكأنى اباً القاسم محمد بن ابى بكر الصديق ومحمد بن طلحة بن صبيد الله
ومحمد بن سعد بن ابى وقاص محمد بن عبد الرحمن بن عوف ومحمد بن جعفر بن بطالب محمد بن طيب
بن ابى لمبة ومحمد بن الاشعث بن قيس وكان محمد المذكور كثير العلم والورع وقد ذكر الشيخ ابو حنيفة
اشير ازى في طبقات الفقهاء وكان شديداً القوة وله في ذلك اخبار عجيبة منها ما حكاه المبرور في
كتاب الكامل ان ابا علي عليه السلام استحال مدعا كانت له فقال لنقص منها كذا وكذا فلقته
فقبض محمد باده يديه علي ذلها وبالآخرى علي نفسها ثم جذها فقطع من الموضع الذي حده ابو
وكان عبد الله بن الزبير اذا حدث بهذا الحديث غضب واعمره الفكل وهو الرعدة لانه كان يحذر
علي قوته وكان ابن الزبير ايضا شديداً القوة ومن قوته ايضا ما حكاه المبرور في كتابه ان ملك الروم
ايام معاوية وجه اليه ان الملوك تملك كانت ترسل الملوك منا ويحبب بعضهم ان يعزب علي بعض
افان لى في ذلك فاذا ن له فوجه اليه برجلين احدهما طويل سيم والاخر يد فعال معوية عمر بن الخطاب
اما الطويل فقد احسبنا كفه وهو قيس بن سعد بن عبادة واما الاخر الايد فقد اجتمعنا الي راك فيه فقال
عمر همارجلان كلاهما اليك فقبض محمد بن الحنفية وعبد الله بن الزبير قال مخوف محمد بن اقرابنا علي
كل طاعنا دخل الرجلان وجه الي قيس بن سعد بن عبادة يعلنه قد غل قيس طاعن مثل بن يدى معاوية

ترج سزا دله درے بہا الی الطبع طلبہا قبلت شد و نہ فاطمہ قریب ان تمیلا لاموہ فی ذلک
وقیل لم تبدلت ہذا التبذل لمحبرة المعاویۃ و ہذا وصبت الیہ غیر بانفعال

اروت لکیما یعلم الناس انہا	سراویل قیس والوفود شہود
وان لا یقولوا غاب قیس و ہذہ	سراویل عادی شمنہ نمود
واسے من القوم الیائین سید	وما الناس الا سید و سود
وید جمع الخلق اصلے و نخبے	و جسم بہا علو الرجال مرید

ثم وجہ معاویۃ الی محمد بن الحنفیۃ مخضہ فخر بادعی لہ فقال محمولوا ان شافوا قیاسا لم یطعن یرہ حتی انقصر
یقعہ فی وان شاء لیسکن ہوا قائم و اما القاعد فاختار الرومی الجاوس فاقامہ محمد و عجز الرومی عن
اتقاده ثم اختار ان یکون محمد القاعد فخذ بہ محمد فاقعدہ و عجز الرومی عن اقامتہ فانصر فامخولون فی کانت
ایہ یوم الجمل میدہ و یحکی انہ توقف اول یوم فی حملہا لکونہ قتال المسلمین و لم یکن قبل ذلک شہد شایفا
لہ علی علیہ السلام ہل عندک شک فی حبش مقدسہ بوک فحملہا وقیل لکمد کف کان ابوک یفکر لہما لک یو
المضائق و دون انحرک الحسن و احسین فقال لانہما کانا عینیہ و کنت یرہ فکان یقی عینیہ بیدیہ
کلامہ لیس حکیم من لم یباشر بالمعروف من لا یجبد من معاشرۃ بداحتی یجعل السد لہ فرجا و لما دعا ابن
الزبیر الی نفسہ و بالیہ اہل السجاز باخللاقہ و عا عبد الصمد بن عباس و محمد بن الحنفیۃ الی البقیۃ فابیانوا
و قال لا لابنا یحک حتی یجتمع لک البلاد و تفرق الناس فاساجوا رہا و حضر ہما و اذا ہما و قال لہما لن تنابعا
اخر کلما بانار الشرح فی ذلک طویل و کانت ولادۃ لستین یقینا من خلاقہ عمر و توفی رحمہ اللہ فی او
المحرم سنۃ احدى و ثمانین للہجرۃ و میل سنۃ ثلاث و ثمانین وقیل سنۃ اثنین او ثلاث و سبعین
بالمدیۃ و صلی علیہ ابان بن عثمان بن عفان و کان والی المدینۃ یومئذ و وفی بالبقیۃ وقیل انہ فرج
الی الطائف بارباس ابن الزبیر فمات ہناک وقیل انہ مات ببلا دایمہ و الفرقة الکلیانیۃ تفتقد امامتہ
وانہ مقیم بکمل رضوی والے ہذا اشار کثیر غرہ بقولہ من حلقہ ایامہ و کان کیانہ الاعتقاد

الا ان الایۃ من قریش	ولادۃ الحق اربعہ سوار
و سبط لایذوق الموت حتی	یقود انخیل یقہ ہما اللوا
تغیب فلا یوسے فیہم زمانا	برضوے عنہ عمل و مار

هم الاسباط لبس بهم خفا و وسبط غیبتہ کر بلا و	۴ علی و ثلاثہ من نبیہ فبط اسباط و
<p>وکان المختار بن ابی بصیر القتیبی مدعی الناس الی اما متہ محمد ابن الحنفیہ دیر عمر الممدی و قال الجوزی فی کتاب الصحاح کیسان لقب المختار المذكور و قال غیرہ کیسان معنی علی علیہ السلام و الکیسان بفتح الهمزة برضوے نے سبع منہ و لم میت و فل الیہ و مواربوا من اصحابہ و لم یوقف لهم علی نیر و هم احیاء یرزقون و یقولون انہ یمتھم فی الجبل من اسد و نحو عندہ عینان نضانتان تجربان مسلا و ما و او انہ یرج اے الدینا فیملو باعد لا و کان محمد بن خضیب باجنا و الکتم و کان یتم فی الیسا و اخبار مشہورہ رضی اللہ و اتقلت امامتہ اے ولدہ ابے باسم عبد اللہ و منہ اے محمد بن علی و والد السفاق و المنصور و بنوے یفتح الرا و بعد ما ضا و حجتہ و بعد الوادعت قال ابن جریر الطبری نے تاریخ البکیر فی وقائع سنیہ الربع و الاربعین مائتہ رخصتو جبل حبشہ و علی سنیہ و قال غیرہ مینما مسیرہ یوم واحد و ہوں من الدنبتہ علی سنیہ مر اعل سیانتمہ طریق الدنبتہ و مسیرہ طریق البر لمن کان مسعد اے کزوہو علی السلیتین من البحر و اللہ اعلم و من رضوی محل حجارۃ المسن اے سائر الامصار قال ابن خول نے کتاب المسالک و الممالک و ذکر ابو الیقظان نے کتاب النسب ان ابن الحنفیہ لابن اسمعیل التمیم و کان موخر عن مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقدر ان یفعلہ و الاخذ فی اللغۃ الاسیرہ الاخذہ یفعلہ المنزہ رتیۃ کا سحر کماکان مسور انتہ کلام ابن خلکان و فی طبقات الشوائب کان رضی اللہ عنہ یقول من کرمست علیہ لم یمکن لدینا عندہ قدر و لما کتب ملک الروم اے عبد الملک بن مروان یتہد و و یوعدہ و یحلف یہ یحلمن الیہ مائتہ الف فی البر و مائتہ الف فی البحر و یوئی الیہ الخمر یتہد عبد الملک اے الحاج ان یتب اے محمد بن الحنفیہ یتہد و و یوعدہ ثم علنہ بما یر و علیک فکتب الیہ فارسل ابن الحنفیہ کتابہ اے الحاج یقول ان اللہ عزوجل ثلث مائتہ و تسعین نظرة اے خلقہ و انما رجوان بنظر اللہ اے نظرة ینفے بہا منک فبعث الحاج بذک الکتاب اے عبد الملک فکتب مثل ذلک اے ملک الروم نقال ملک الروم ما خرج ہذا منک لا کتبمت انت بہ و لانرج الامن بیت النبوتہ رضی اللہ عنہ و انت مخار بہ یعنی محل و صفین و نہروان ہماہر پر بزرگوں خود بودہ باعد اے او مقاتلہ نمودہ اما و جل و اعل توقف نمودہ باز قال کہو مگر موضعین و رقصہ جل اندک اختلا نے نمودہ اندہ قال ابن خلکان و کانت</p>	

راتیہ ایہ یوم پہل بیدہ دیکھے اتھو قف اول ایوم نے حملہ لکھو قتال مسلمان و لم یکن قبل ذلک شہد
فقال لا علی علیہ السلام بل عندک شکک نے پیش مقدمہ ابوک حملہ کامرونے تیاج الکمال لابن
الجزیرے در حضرت القوم اسے قول حتی زحم علی شخص قضا ابنہ محمد و کانت الراۃ معہ وقال لا اقل مقدم
حتی لم یکدمتقد ما الا علی سنان رخ فاخذ علی الراۃ سن یدہ وقال یا نبی بن یدی دنی مروج الذهب
للسخودے بمث اسے ولدہ محمد بن الحنفیہ و کان صاحب رایتہ اهل علی القوم فابطا و محمد علیہ کان
بازایہ قوم من الراۃ یتنظر نفاذ سہامہم فاما علی فعال ہلاکلت فقال لا اجد متقد ما الا علی ہم
اوستان دانے لنتظر نفاذ سہامہم و اهل فقال اهل من الاستہ فان الموت علیک جنتہ
فعل محمد بن کن بن الریح والنشاب توقف فاما علی ضربہ بقائم سیفہ وقال اذ یک عرق من
اکم و اخذ الراۃ منہ دنی و روضۃ الاحباب جناب امیر المومنین لواءے نفیر سیماے خود را بدست
قرۃ العین خوش محمد بن حنیفہ کہ مردم جو بیار حدت و شجاعت و کل منجا رشوکت و مناعت بود داد
و باوے فرمود مقدم سپہنار مدار بوجہ فرمودہ پر برزگوار لوار گرفت و لخط پیش برد انکاء دیشای
راء اتفاقاتانے و تامل و تاثیر و تعلیل نمود و روایتے انکہ گفت ہذہ والسہ الفتنہ المظلمۃ العباسی
یسی امیر المومنین بانگ برہ سے زد کہ اقدم لام لک آکون قنہ ابیک قایدہ۔

ایقہما الطعین ابیک محمد لایخبرنی الحرب اذ الہم توت

پس محمد بن حنیفہ لوار بدست گرفتہ حملہ بجانب دشمن برد و بطین نیزہ و خونخوار و مار از روزگار اہل خمار
براورد و چنانکہ دوست و دشمن مراد و تحمین دافرن گفتند و جناب ولایت ماب ہر اسیت نصاب
ویر برہ سے اولنگاہ میگرد و برنامہ تمش آثار جلالت و ولایت میدید و مضمون الشیل الشیل
الاس در محیایے نورش مشاہدہ کردہ بشکفتے امدار اوے گوید ساعتے محمد بن حنیفہ بطین
سنان و نیزہ جان سنان جولان نمود و انکاء تیغ از غلاف برکشید و در میدان محاربت و مبارزت
داوم دے و دلاورے بداد و بسیارے از مبارزان اصحاب جل را بقرب جراز سر انداز و حسام
خون اشام بھر اسے عدم فرستاد و بعد از ان بمقتضی خویش باز گشت و اما شجاعت انجناب درین
ہم در روضۃ الاحباب مذکور است کہ گریب نام شخصے کہ از شجاعان مشہور الماشام بود و چندان توت
داشت کہ نقش درم را با لیدن زایل گردانیدے سید ابن امدہ چند تن از شجاعان عراق را بشہادت

رسانید و امیر المومنین علی رضی الله عنه متوجه او شده اولاً او را نصیحت و از سخط و عذاب حیار
 حقیقه تحوین نمود آن شقی گفت که باین شمشیر که بدست دارم مانند تو بسیارے را از بانی آورد
 و بر امیر المومنین حمله آورد و اسباب حمله او را در نموده یک زخم و دو لفظاً او را بجهنم فرستاد و از زخم و دو لفظاً
 چنان بر سر او زد که تا قریبوس زین رسید و از تحمین و آفرین از دوست دشمن برخاست و
 هر دو سپاه متعجب شدند آن قصه بعد از گذشته شدن او امیر المومنین علی رضی الله عنه بجای خود ماند
 نموده با محمد حنیفه فرمود که خطه در معرکه قرار گیر که طالب خون کرب خواهد آمد و آن ولد رشید با اشاره
 والد حمید خویش ثبات قدمی نموده یکی از ابناء عیال عام کرب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
 باور رسید پرسید که سوارے که پسر عم مرا بقتل رسانید کجا رفت شاهزاده گفت اینکه من بر نیامد
 او ایستاده ام خصم در غضب رفته بروی حمله کرد و با هم برآوینختند محمد حنیفه او را از پشت زین بر روی
 زین انداخت که بند بند او در هم شکست و بگجے آمد باو ملحق شد چمنین هشت کس که بنه اعام کرب
 بودند راه جهنم میروند تفصیل آن در کتاب مذکور است و فیه روضه الاحیاب نقلست که حضرت
 مقدس نبوے صلی الله علیه و سلم روزے با امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت که حق عز و علا ترا
 از جاریه بنی حنیفه فرزندے خواهد داد اسم و کنیت خود را با و بخشیدم و چون محمد ابن حنیفه متولد شد
 امیر المومنین علی بموجب فرموده علی نموده بارے سبحانه تعالی علم و تجارعت را که اشرف صفات
 ست به محمد بن حنیفه ارزانی داشت گویند که ابو هاشم که پسر محمد حنیفه بود علم اصول ازوے اخذ کرده
 و اصل بن علی که راس و رئیس معتزله است این علم ازوے آموخت و بعد از آن از طریق مدتیقیم عمر
 شده معتزلی شد و فیه روضه الصفا که در سن ست و ستین هجری که مهم مختار در کوفه نشیبت
 پذیرفته عبدالعزیز بن الزبیر محمد حنیفه را تکلیف کرد که باو بیعت کند و هر چند عبدالعزیز میدانست که محمد بن علی
 و عبادت مشغول است و داعیه حکومت و ریاست ندارد اما غرضش آن بود که چون مختار بشنود
 که امام و مقتدرای او با عبدالعزیز بیعت کرده ناچار در مقام متابعت و میابیت آید و محمد حنیفه امتناع
 نموده ابن زبیر گفت اگر بیعت میکنی دل از جان برگیر و چون محمد مضطر گشت از عبدالعزیز بیعت
 طلبید ابن زبیر گفت محال است که ترا یک ساعت مهلت دهم محمد حنیفه گفت سبحان الله مصطفی صلی الله
 علیه و سلم صفوان مشرک را چهار ماه زمان داد و تو مرا یک ساعت زمان نمیدهی و بعد از گفتگوے

بسیار مقرر بر آن شد که قاضی بیعت دو ماه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در کعبه
مخفی بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه که بر سر چاه زمزم ساخته بودند محبوس کرده و پهل کس را
بجز است او متعین گردانید و محمد با یاران و اهل بیت خویش که شریک و سهم او بودند مشورت نمود
و از بران گرفت که دین و اقامه لایله از قمار استمداد نمایند لاجرم محمد حنیفه نامه بمختار فرستاده و در آن
آنصورت آگاهی داد مختار با لغات آنجناب متفخر و مباهست و باستحضار خلافت فرمانداد و چون
مردم مجتمع گشتند مختار نامه امام را بر ایشان خوانده گفت ابن زبیر مدعی را بمحبسه باز داشته
و اکنون بدین احتیاج دارد و بخدا سوگند که من بنوعی مجادلت و مظاهرت و سعی قیام نمایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بهمازان بترتیب و تبحر لشکر قیام نموده طبیان بن عماره
و شخصه دیگر از اعیان اشراف را چهار هزار درهم داد با پانصد کس مقدمه لشکر گردانید و ابوالمهمد و
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم در عقب هم روان گردانید و درین
آشنا متابعان ابن زبیر بفرمان وی بر سر چاه زمزم همزم جمع میکردند که اگر محمد از بیعت تخلف نماید
لبوزانند و چون پنجاه و هشت روز از هملت گذشته و طبیان بن عماره با پانصد کس در حرم حرم
ظاهر گشت و مردم عبدالله بن زبیر بقدر آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست خواستند که دست مختار
بایشان داند کنند و چون سرملکان مختار و احد بعد واحد هر یک با فوجی کامل پدید آمدند سپاه
ابن زبیر تحریر شده و او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از محبس بیرون آوردند و قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشانرا از آن اندیشه مانع آمده و فرمود که در حرم قتال جائز نیست
و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر صورت صلحی
از وی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با وطن خود مراجعت نمایند و چون مختار گشته شد و ابن زبیر
بر آمد خود عروده را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد آماده قتال باشم و آنجناب
دبر بر سخنان خشونت آمیز گفته شد خود را گفت که پراگنده شوی که من از حرم بیرون نخواهم رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالله حکم فرماید و ایشان از مفارقت او استعجاب نموده و مختار
این حال عبدالملک بن مروان مسرعان بکه فرستاده محمد را طلب داشت و محمد با جمعی کثیر از یار
و موالی خویش غریمت و مشق نموده و چون بدین رسید شنید که عبدالملک با عمر بن سعد

بن الاشتر اقی غدر کرده اورا کشته است از این صورت خالیست شہدہ در بعضی از حدود شام
 ساکن گشت و درین اثنا چون عبدالملک مروان شنید کہ مردم بزرگ خیر محمد ضیفہ و فضل وزیران
 میکشاندند از طلب و سہ پشیمان گشتہ رتبعہ بخدیوش ارسال نمود مضمون آنکہ ہر کہ متعلقہ قلاوہ بیت
 گمشدہ باید کہ در قلمرو سن نباشد و انجناب بیکہ رفتہ در شعب ابیطالب نزول کرو و این زیر نبرد
 او قہر فرستاد کہ بر خیز و ازین دیار بیرون بیا برین بے ادبے شیعی ازو سہ رخصت طلبید بزرگ
 باین ہر حال کنند محمد رخصت ندادہ و در شان اود عا کرد کہ خدا بالہاس قل و خوف و روپو شان
 و برو سہ و اتباع و سہ شخصہ بگما کہ بشدت باس و مساوت قاب متصف باشد و بعد از ان
 از شعب بیرون آمد بطایف رفت و در زمانیکہ حاج بجا مرہ عبدالمدین زیر استغفال داشت
 مراجعت نمودہ بار دیگر شعب ابے طالب را بنور جمال و حضور خود منور گردانید و حجاج از آمدن او قہر
 یافتہ قاصد سہ فرستادہ پیغام داد کہ مطلوب و متوقع از تو آنکہ از بیعت عبدالملک ایاد امتناع
 نمائی محمد ضیفہ جو ابداد کہ ہر گاہ اورا خائفی نما من باو سہ بیت کخم و چون عبدالمدین زیر شہادت یافت
 محمد ضیفہ مکتوبے بشام فرستاد و از عبدالملک براسہ خود و متابعان خود امان طلبید عبدالملک نامہ
 بحجاج فرستادہ اورا تعظیم و توقیر انجناب وصیت کرد و محمد بعد از ان متوجہ دمشق گردیدہ با عبدالملک
 بیعت نمودہ انانجا معاودت نمودہ با سہ دیگر بطایف رفت بقو سہ و ان سہ زمین بجا حرمیت
 رب العالمین پیوست و در صواعق اوردہ کہ چون علی رضی اللہ عنہ را زخم رسید فرزندان خود حسن و
 حسین و غیرہما را طلب نمودہ و مقبوس و طاعت خدا سہ تعالی و ترک دنیا و غیرہ اخلاق حمیدہ
 کہ تفصیل ان در ان کتاب مذکور است وصیت فرمودہ بجانب محمد ضیفہ التہنات نمودہ فرمود کہ وصیتہ کہ
 برادران ترا کردم حفظ نمودی گفت بلے باز فرمود کہ ترا نیز وصیت میکنم بمثل آنچه برادران ترا وصیت
 کردم و بانکہ تعظیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطہ حقوق عظیمہ کہ بر تو دارند و بانکہ اعتماد نکنتے بر امرے
 غیر ایشان باز بجانب حسن و حسین رضی اللہ عنہما التفات فرمودہ گفت وصیت میکنم شمار ابو سہ
 زیر کہ او برادر و پسر پدر شماست و میدانید کہ پدر شما اوراد دست میداشت اتمی ازینجا ثابت شد
 کہ جناب ایزد المومنین را بعد از حسین نفسہ عثمانیہ کہ بحال او بود بحال دیگر فرزندان نبود چرا کہ جناب
 مرفوسے ما و را سہ حسین و محمد ضیفہ فرزندان دیگر نیز داشت نسبت یکپس برے نفرمودہ و در

حدیث بنزیده شد که بغیر از حسن و حسین و محمد و آل محمد که از اولاد ائمه انتخاب روایت ندارد و نه در حدیث
فقط همین چهار پسر را در او از انتخاب نوشتند و اندوالمعالم و در صواعق آورده که محمد بن حنفیه
چون خبر توجه حسین رضی الله عنه بکباب کوفه شنید چندان گریه کرد و گفت که جهت وضو ساختن پیش روی
نهاده بود از آب چشم پر ساخت این غایب مبالغه است یعنی شدت گریه نمود و در تحقیق المصیبت بود
که چون حضرت سید الشهدا حسین ع از مدینه طیبه اراده سفر نصیم داد و همه را محاب و خدام با و انفت
نمودند مگر محمد حنفیه و سبیش ان بود که در چند سبیل ازین وقایع از بهای زهره بخت سید الشهدا
یا در زمان آخر حیات قادر بر گزارش هر چه بود و در کجاست آنحضرت فاضل داشت محمد بن حنفیه
فاضل از ابر دست خود بیج نمود و بیک فوت پاره کرد این حرکت عتیق صدره دست لطیفش سایند
که پس از ان قادر بر گفتن مبعث شمشیر و نیزه و مانند آنها بدست نبود و علاوه ان دوران هنگام مرض شد
بود است در تحقیق و در وقت الاحباب آورده که در زمان غریبت امام حسین ع از مدینه محمد بن حنفیه بخت
او مبارک است نموده و اظهار شفقت و دل به زهره و آنچه لوازم اخوت باشد بجا آورده گفت هر
نصیحه بخاطر میگرداند اگر خلعت فرمای بپوش دارم امام حسین ع فرمود که انکدام است گفت بصلحت
انست که تو خود را از زید و بلاد که با نزدیک باشد و ولند از زهره و مردم را به جهت نوشن و شربت
نمائی و اگر با بیعت نمایند بدست خود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و سیرت فاطمه راشد بن میان
ایشان زندگانی کنی و اگر تهمید و طغیان در زندگانی خانه نشینی و با یکس انتظام فرمای و من از ان
اندیش نامم که تو بشهر روی که بعضی از خلق با تو موافقت نمایند و بر شرفی افت و وزند و میان تهمید
طلایف نزاع و جدال واقع شود و تو دوران میان خیال گردی امیر المومنین حسین گفت که نیکو گفته تهمید
مناصحت بجا و روی اکنون چه صلاح می بینی که بجا روم محمد بن حنفیه گفت که حالا بکاشن رفیق فرمای
اگر اهل حرم با تو بیعت کنند فموا المطلوب و الا غریبت من نامی که خلق ان دیار الفار و عجب معتقدند
و پدر و برادر تو انداگر مگر من توان جانشینت پذیرم و الا بطرف کوه پایا و شعاب جبال میل کن و هر چه
بنزری بسر زده منتظر فرج باش امیر المومنین حسین گفت اے برادر بخدا سوگند که اگر در دین هیچ طبعی
و مقرر نیابم یا نیزه بیعت کنم و در تحت امر و منی او در نیایم که رسول صلی الله علیه و سلم در باب
ادابن دعا کرده است اللهم لاتبارک بنی زید بعد از بن عثمان هر دو بگريستند و امام حسین گفت

ای برادر براسه متفردان بصواب تو غنیمت مکه یکم و ابریت و عجبان و فقیان اهل اسلام یا من موافق
اند اگر ترا دایم است که در مدینه اقامت نمای و تمیم شو به یکس نرسد بتواند رسانید مطوع انکه علی
التعاقب والتواکلیات یزید و مردم او اعلام نمای و مراد عاے نیر اداوری و وصیت نامه
نوشته محمد بن ضیفه و او را دایم کو دایم است نام در کتابین المصیبه مذکور است انھی چون الودت محمد بن الحنفیه چنانچه عیون
نوشته اند و بالا گذشت که دو سال باقی بود از خلافت عمر فرم روی خود و وفات امیر المؤمنین عمر در سنه هجریست و سه
هجریست اتفاق افتاد برین تقدیر ولادت او سنه اثنین و عشرين باشد و در واقع حاصل که در سنه
ست و اثنین بود عمر ش با پنجاه سال و چند ماه و در حرب صفین شازده سال و چند ماه و در حرب
سمران هفده سال و چند ماه و وقت وفات پدر بزرگوارش نوزده سال بوده باشد و وقت شهادت
حسین م چهل سال بود وقت وفات خود که سنه احدى و ثمانین من الهجرة بود شصت سال
بود و بخلفی نما که چند تنه در زبان بنگله نیام محمد ضیفه درین دیار شایع است شهادت بی یس ضیفون
و مالک اکاثر سونه بهان و ثمرت بیان و قصه جنگ نامه یغنی بعد شهادت حسین علی با مخالفان محاربه
نمودن محمد بن یغنیه و غیره در زبان فارسی و بنگالی مشهور است که انما اصله ندارد هیچ معلوم نیست
که وجه این شهرت چه باشد و چرا این اقربا نام او نمودند ظاهر گذاریمین وضع نموده باشند و اعظم
بتحقیقه الحاصل

عبدالمعز بن محمد بن الحنفیه ابو اسحاق المدنی قال النوادی روی عن ابیه و فی اخلاصه روی عن ابیه
و عنه سالم بن ابی الجعد قال ابن سعد ثقہ قلیل الحدیث قال جماعة مات سنه ثمان و تسعین
قال النسائی ثقہ و فی التقریب ثقہ قرنه الزهری باخیه الحسن من الرابعه مات سنه تسع و تسعین
باشام و تے ثقہ الاحباب علم هول از پدر خود اخذ نمود و از وے واصل ابن عطا که را س رئیس
مقره بود اخذ نموده از طریق مستقیم مخزن شد و المداعلم

ابراہیم بن محمد بن الحنفیه نے تقریب العقلاء نے ابراہیم بن محمد بن علی بن ابی طالب
الماست ابوہ ابن الحنفیه صدوق من الخا صہ و فی تہذیب النوادی روی عن ابیه و فی اخلاصہ
ہو صدوق عن حدیث سلا و ابیہ دانش عنہ یاسین العللی و عمر مولی غفرہ

عمر بن محمد بن علی القنضی رفته اخلاصہ عن ابیہ و عنہ العباس بن عثمان المشافعی

الحسن بن محمد بن الحنفیہ سے تہذیب النواہی سے ابو محمد الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہم القرشی الماشی المدنی الباقی مع سلم بن الاکوع و جابر بن عبد اللہ الصخیری مع
ابادہ وغیرہ من التابعین روئے عنہ عمر بن دینار و الزہری و اخرون و الفقہاء علی توثیقہ و ہی
لا یخارے و مسلم تو نے سنتہ مابعد اربع و تسع و تسعین و نے تقریب المسائل الحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب الماشی ابو محمد المدنی و ابوہ ابن الحنفیہ ثقہ نقیہ اقبال الاول من تکلم فی الارباب
من الثالثات سنتہ مابعد اربع و قبلہا بسنتہ رحمہ اللہ تعالیٰ و نے الخلاصۃ ہو الفقیہ موثق عن ابیہ
و ابن عباس و سلم بن الاکوع و عن عمر بن دینار و الزہری قال مصعب الزہری روئے عنہ و غیرہ بن
مقسم ہوا اول من تکلم فی الارباب و قال ابن جریر کان یقول من خلع ابابکر عمر فقد خلع السنہ
ابو عبیدہ مات سنتہ خمس و تسعین

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الماشی معروف بحسن شہدے از مشاہیر اہلبیت است
در روضۃ الشہداء و روئے کہ کینیت او ابو محمد است و بغایت جلیل و جلیل بود و زاداعیہ ان شد کہ
یکے از دختران عمر خود حسین بن علی رضی اللہ عنہ در عقد خود را در حسین رضی اللہ عنہ ابن افرطوم
نمود و دو دختر خود فاطمہ و سکینہ را برابر او عنین کرد و گفت اسے پسر برادر من ہر کہ نام ازین ہر دو
دختر کہ خواہی اختیار کن تا بعقد تو دارم حسن شہدے شدہ داشت کہ یکے را اختیار کند سر سارکہ
در پیش از دختر و فاطمہ و شش با سیاہ حسین رضی اللہ عنہ گفت ابن جحی من از برای تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار باد من فاطمہ
را ہر شاہ بہت دارد پس دختر خود فاطمہ را بحسن داد و خدا سے تواسے حسن را از دختر حسین
سے پسر داد و عبد اللہ محض و ابیہم عمر حسن ثلاث و ایشان دختر نمودند بر سادات دیگر کہ بعد مادر
ما حسین است و بعد پدر سے حسن است انتہی انتخاب از کبار تابعین است بعلم و درع مشہور
بود و نے تقریب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی مدوق من الراہضات سنتہ سبع و تسعین
و ارفع و حسن سنتہ انتہی و نے الخلاصۃ للمحقق سنۃ الدین بن ابیہ و عبد اللہ بن
جعفر و عنہ ابناہ الحسن و عبد اللہ و ابراہیم و لے صدقہ علی و کان و می ابیہ تو نے سنتہ سبع و
تسعین قال البخاری سے فی الصحیح اسے نے ایکایز منہ لامات الحسن بن الحسن بن جابر و ابیہ علی بن جابر
ثم نفث نسوا ضایح الابل و بعد و ما فقد و افاجا بہ انحرل میوفا فاعطیوا الحدیث و احد فی کلماتہ بن

در مقابل مصیبت و کشت افیم نے معرفۃ الایمان سے اور کہ انجانب ہمراہ علم و فکر و بلا حاشہ شدہ
 با بعد اعتقاد نمودہ زخمی شد و گرفتار مخالفان گشت و اعدای پیچا بستند کہ اور با شہدای طاعتی ساز
 تا خال او اسما بن خواجه فزاری بر سر وقت اور سیدہ مانع آمد و بشکر گاد خود بر و جوان و یکے
 از معارف کو فوداد بن سعد حسن را با سپردن زمانزدایین زیاد بروادین زیاد نیز او را بدو بخشید بعد از آن
 سالها بزیست کمر این روایت در کتب دیگر که موزین الحسنات تایید نمودہ اند و انیک پیش نظر
 است اصلاً بنظر آید و المداعل بحقیقہ الحال -

عبدلہ بن الحسن بن علی ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم الملقب بکینت اد ابو محمد بود
 و نے العاریت لابن قتیبة کان عبدالمدين الحسن بن الحسن کبني ابائمه و کان خبراً و روی بو مانع علی
 خیفه فیصل فی شرح حال نعم قدس سره عن ابن الخطاب و بن جمل ترجمہ و بین المدفعا و توفی و کان
 ابی العباس و کان له کمراد به النساء و اخرج یوما سقط جوهر نفاسه اياه و اراه بآثار قد نجاه و قال له کینت
 ترے ہذا قال قطعہ

الم تر جواشیا اسے و مینی	تصوراً نفعا لبنة فیصل
یوئل ان یمر عمر نوح	وامر المد یحدث کل لیلہ

نقال لا مثل بہذا و قد رايت فیہ فقال و المد ماروت بہا سوا و لکنہا ابیات حضرت فان بای
 ایہ المؤمنین ان یخمس ما کان منہ قال قد فعلت ثم ردہ الی المدینہ فی تقریب العثمانی عبدالم
 بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الہما سے المد نے ابو محمد فتنہ جلیل القدر من الخاص
 مات فی اوائل سنۃ خمس و اربعین و اثنس و سبعون و فی الخلاء عن ایہ و امر فاطمہ بنت الحسن
 و عنہ یزید بن الہادی و یث بن ابی سلیم و مالک و الثور و ولقاء بن عیین و ابو عامر مات سنۃ
 خمس و اربعین و ما بعد و روفۃ الشہداء و ردہ کہ عبدالم محض شیخ نبی ہاشم بود و در زمان خود
 محض گفتند یعنی نا افس چہ خلاصہ دو سبط بود مادرش فاطمہ بنت الحسن و پدرش حسن بن الحسن و اد
 بغایت شہید بود بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و از و پرسیدند کہ شما چہ جہت افضل مردان
 گفت بآنکہ ہر کس را از و است کہ از ما باشند و ما از و نیمہ کم کہ از دیگران ہاشم -
 محمد و ابیہم عبدلہ بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم امام الملقب

پنہن زکیہ کنبت ابو القاسم ابو عبد اللہ ست کے سینان الدہبے محمد بن عبد اللہ بن حسن
 بن حسن الماشی العلوی الذی خرج علی النصور بالمدينة فی سنة خمس واربعمین وادیة قنصل نیما
 فی المضاف یروے عن ابی الزناد حدث عنہ اللہم حدوے وغیرہ وثقة النسائی قال البخاری
 لا ینایع علی حدیثہ قلت لا احادیث منها اذا سجد فلیضع یدہ علی ركبتيه الحدیث قال البخاری لا ینایع
 علیہ ولا ادرے مع من ابی الزناد ام لا و فی الخاتمة للحماد صفی الدین محمد بن عبد اللہ بن حسن بن
 علی بن ابی طالب العلوی ابو عبد اللہ الممد فی عن نافع و ابی الزناد و عنہ الیاد و فی وجہ العمد
 بن نافع الصلیغ وثقة النسائی قال الزبیری فی سنة خمس واربعمین یا تروہوا بن خمس واربعمین اغنمکم
 حدیث واحد فی تفریق العسقلانی محمد بن عبد اللہ بن حسن بن الحسن بن علی الماشی الممد فی بلقب
 النفس الزکیة ثقتہ من السابعة قتل سنة خمس واربعمین واربعت وثمانون وکان خرج علی النصور
 و غلب علی الدیزی و تسمی بالخلد فی قتل و فی تاریخ خلفاء السیوطی و فی سنة خمس واربعمین
 کان خروج الاخوان محمد و ابراہیم ابی عبد اللہ بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب قنصل سہا النصور
 قتلہما و جماعتہ کثیرة من الالبیت فخانہما فی الیہ راجعون وادی النصور طلقا من العلماء و من خرج معہما
 او امر بالخروج قتلہما و غیر ذلک منهم ابو حنیفہ و عبد الحمید بن جعفر و ابن عجلان و من انہی بخوار خرو
 ح محمد علی النصور و الک بن النسیج و قیل لہ ان فی اعتناقہما بیتہ النصور فقال انما باقیمہم مکرہین
 لیس علی المکرہ بین در و فضا الشدا و رده اما محمد صاحب نفس زکیہ کہ اور ابو القاسم مکی فقتلہ
 و اکابر زمان او امدد کے لقب و ادند چہ نام او محمد کہ کشف ابو القاسم و نام پدرش عبد اللہ و
 حدیث مشہور امدہ کہ ممد کے از فرزندان من باشد نام او نام من و نام پدر او نام پدر من و دور
 دیگر بہت کہ کنیت او کنیت من و خطاے بنی ہاشم ہر بوسے ستطر بودہ کے و ذانی نساب
 از جد خود نقل کردہ است کہ او چہار سال دہ شکم مادر بود و چون متولد شد در میان دو کتف او
 خالے سیاه بود برابر بیضہ او و خروج کرد در مدینہ و امام مالک رح فتوی میداو و دماز کہ با دے
 خروج کیندہ یاری و مددگارے و ہوا دگر او فر و گذارید ابو جعفر و دانقے لشکر سیر او فر ستاد او و بالشکر
 خود با ستقبال بیرون امدہ بخار بہ واقع شد او و از خمار الزیت بقتل رسید و چون حدیث
 واقع شدہ بود کہ از فرزندان من نفس زکیہ با جہا الزیت کشتہ او شد او و نفس زکیہ بقتلہ از خمار

اما ابراہیم قیل یا خیر کینست او ابو الحسن بود و قوت او تا حدی نقیض کرده اند که دم شتر مندر گرفته
 و بر جاس بداشتند دیو دے نیز کہ شتر برفته دوم او در دست ابراہیم باندے و او اکبار علما بوده
 و در شب و دو شبہ غره رمضان سنۃ خمس و اربعین و مائتہ مبعثره خرج کرد و بسے از اکابر تبروت
 کرده بودند چون امام شمس و بباد بن منصور و بخت رسید کہ امام اعظم ابو حنیفہ کوفے رحمہ العزیز
 در بیعت او بودہ و بخرج باو سے و معاونت و نفرت و سے فتوے میداد و پس نو و حاکم و ایاچہ ہزار
 و ہم نزد سے فرستاد و نامہ نوشت و در انجا یاد کرد کہ اگر نہ حفظ امانات و دواعی مردم کہ نزدیک
 منست مراد اسن میگوید و الا بقول الحق شدہ تقویت تو میگوید و این نامہ بدست و دانقے نقاد
 و بر ابو حنیفہ رحمہ اللہ تشریف داد و ایزا سے کرد کہ سبب وفات وی گشت و آورده اند کہ بخورہ بنزد امام اعظم
 ح آمد و گفت تو فتوے داد سے پس مراد بخرج با ابراہیم و اورفت و کشتہ شد امام فرمود کہ کا شکی
 سن بجایے پس تو بودی القصد و دانقے لشکر بسر دے فرستاد و ابراہیم نیز از بصرہ بیرون آمد و لشکر
 و دانقے حماریہ نمود و بعد از انہرام شکر و دانقے تیرے بر پیشانی ابراہیم اندھشید شد و ردیہ
 یا حمیری و او قریب است قریب بکوفہ و این ہر دو برادر ہم را سے بودند و بیعت انبرای محمد بود
 و سے تاریخ الکامل ابن اثیر انجری سے ذکر شدہ محمد و الانخبار قبلہ کان محمد اسم شہید السمرۃ کان النصور
 یسید محمدا کان سیدنا ثجاغا کثیر الصوم و الصلوة شدید القوۃ کان یخطب علی المنبر فاعترض فی
 حلقہ بانتم تخرج فذہب ثم عاد فتمنح فذہب ثم عاد فتمنح فظن ظلم بموضع ما یبصق فیہ فرسے نجاست فی سقعت
 فاسید فالتحق بائید و مسلح منبر الصادق عن امر محمد فقال قتہ اقبل فیما محمد و انوہ لابیہ و امہ بالعراق و امر
 فرسے فی ما زمانا شمس محمد قبض عیسے اموال نبی الحسن کلہا و اموال جعفر فلقی جعفر النصور فقال لرد علی
 قطیعتی من اسبے زیاد قال ایائے تکلم سبدا و اللہ لا یمن نفسک قال فلا یجل علی قد بلغت ثلثا
 و ستین سنۃ و ثمانیات ابی وجہ و علی ابن ابی طالب و علی کذا و کذا ان ریکب بشی وان
 ابقیت بیکہ ان ریت الیست یقوم بیک فرق لا النصور ولم یرو علیہ قطیعتہ فردھا اللہ علی ولده
 و قال فیہ بعد از حدیث عامر لایستے تغشانا سحابة فان امطرنا طفرنا و ان تجاوزتنا الیم فانظر الی وی
 عند اجمار الریت قال فواللہ لقد اطلنا سحابة فلم یطرنا و تجاوزتنا الی عیسے و اصحاب یظفروا و قتلوا
 محمد و اریب و مر عند اجمار الریت و کان قتلہ یوم الاثنين لاربع عشر تخلصت من رمضان سنۃ

نفس و اربعین و مایه و کان یلقب بالمدد و النفس الزکیه قصه خرم نمودن محمد و ابراهیم طوسه و اردوهر
 اراده اطلاع اندازد و پدید که و مروج الذبب السکود و تاریخ الکامل لابن اثیر نیز بر سه که بشخ و بسط تا متر
 مسطور یافته مطالعه نماید چون انقصه خارج از وضع انبکتاب است لهذا ترک نموده شد منصور عباس
 هم کم ازیزید نیست بلکه بالاتر است رحمت الله بر نباش اول در صندب القلوب که تاریخ مدینه منوره
 است للشیخ عبدالحق دهلوی و اردو که نزد مشهد مالک بن سنان که از شهدا که احد است
 معروف نفس زکیه و هو السید الشریف الملقب بالمدد که محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن
 علی المرتضی سلام الله و حقه و برکاته علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقتول گشته و ابن شهید
 خارج مدینه منوره است در شهر قبیله و بروی بنا که مالک است و مسجد که کبیر و در قبله مسجد
 شمله است از عین زرقا که از جانب شرق و مغرب از اوجات بسته اند و چشمه را در میان ان
 چهاره ساخته و در ده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبد الله بن الحسن المرتضی بن جعفر
 که در بسیار از مردم باو که مبیعت کردند منصور عمر بن موسی را با چهار هزار کس از سر و
 فرستاد عیسی بن موسی بر جبل سلج امد توقف نموده و محمد بن عبد الله گفته فرستاد که نزد امان را ایام
 بیا و خلیفه بیعت کن وی گفته و الله مردن و بغت بهتر است از زندگانی که در آن بجوای پس وی
 و اصحاب وی که مقدار سیصد و چند تن باقی مانده بودند همه غسل کامل بر آورده و غسل شدند
 و بر عیسی و اصحاب او حمله آوردند سه بار و از انهم دادند و از سبب کثرت اعدا آب نیاورده
 مغلوب شدند و سبط ابن جوزی در ریاض الاقامه می گوید که عیسی بن موسی سر مبارک او را پیش
 منصور فرستاد و بدین را خواهر از نسیب دختر او فاطمه بطریق غیبه و بقیع دفن کردند لیکن خبر صحیح که
 مستفیض و مشهور است و مطر و اتباع او که کرده اند نیست که دفن او همدین موضع است
 و قتل او نزد اجماع الزیت بود که فریب مشهد سنان بن مالک است و حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم در آنجا برای استسقا دعا کرده گویند که ذوالفقار علی المرتضی سلام الله علیه باو
 بود عیسی بن موسی از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد و او را بر شیده رسید انصه
 گوید که من از او دیدم هرده نفره داشت و فقره در رفت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار
 بحضرت امیر المؤمنین از سرور انبیاء رسیده بود چنانچه در کتب سیر و احادیث مسطور است و در غیر است

که در روز نعل با محمد بن عامر السیسی که از صاحب او بود گفته بود که بکس بر سر با سایه خواهد کرد و اگر با بارید
فتح جانب است و اگر از با بگذشت و بر سر دشمن رسید با بکن خون من بر آجار الزبت افتاده است
محمد بن عامر گوید و الله بچنان شد که وی گفته بود بر سر بر سر پدید آمد و از با بگذشت بر سر عیسی سیکه
اخر الامر ایشان نذر یافتند و محمد را کشتند و خون او بر آجار الزبت ریختند و آورده اند که بجهت وی سلام الله
علیه عیسی بن موسی امام ثالث ماضی بسے بلین کرد که در معاندت و موافقت وی دم نیز نعل

ذکاب الامام الفریسے انتقی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
حسن بن الحسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ الملقب بحسن المثلث کینیت او ابو علی است
در روز غده الشهد آورده که ابو علی حسن المثلث از اکابر و زواید بود ابو الحسین علی عابد از اولاد او است
و از اولاد علی عابد حسین بن علی شهید صاحب فخر است احوال او ذکر او سے اید فی تقریب المستطانی

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب مقبول من السادستہ مات سنۃ خمس و اربعین ہجری
ابن ثمان سنۃ و ستین رحمۃ اللہ تعالیٰ و فی الخلاصۃ روی عن ابیہ و امہ و فائز بن ابی الحسن بن علی
و عن فضیل بن مزوق مات سنۃ خمس و اربعین و بابۃ

موسی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ الملقب بالجوین در روز غده الشهد آورده که
کینیتش ابو الحسن است و جوانی مبارکش اندکے سیاسے ماضی بود مادرش او را چون لقب داد
در نحو حق از مسودے نقل کرده کہ زیر سے کہ از اولاد زیر بود سعایت او نزد ہارون الرشید کرد
و عن میان ایشان بطول انجامید بعد از ان موسی ویرانسم داد کہ بگو بیت من حول اللہ و قوتہ و العزت

اے جوئے و قوتے تقدصل کن و کذا و قال کن و کن و بعد از ان موسی گفت اللہ کہ خبر داد مرا بدین من از
خدم داد و از پدر خود داد و پدر خود علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود کہ یکس یاد نیکند بہ
این صیغہ بخند حول و قوتہ خداے تعالیٰ بری شود و در حول و قوتہ خود در آید و در ان قسم کا ذی باشد
مگر انکہ خدای تعالیٰ در عقوبت وی تعجیل فرماید بیشتر از سه روز و اللہ کہ من در دغ نیکویم و در دغ
باسن گفته اند درین نقل اے امیر المؤمنین کسے را بر من موکل گردان اگر سه روز بگذرد و حادثہ پیش
نہر سے نیاید خون من بر تو حلال است انگاہ باردن الرشید کسے را بر دے گاشت و بنو عیسی
روز نگذشتہ بود کہ زیر سے بر مرض خرازم گرفتار شد و اعضاے او در دم گردش شکستے گشتے باز با کردہ

و در اندک وقتی فوت شد چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و از کعبه مغربا الشق از آن بیرون آمد
 انگار پنجه زوار خس و خاشاک بود و در قهر نه افشند باز در مرتبه ثانی فرو رفت چون خبر سبارون رسید
 رسید تعجب زیاده کرد و جزا رویار ملا جنت موسی فرستاد و از مرگین سوگند پرسید موسی بن عبد
 حدیثی از جد خود علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که فرمود ما من احد کما یف بین
 محمد الله فیما الاکبری من عقوبت ما من احد خلف بین کاذبه نافع الله فیما حوله و قوته الا بجل الله عقوبته
 فی ثلاث یعنی نیست یکس که سوگند یاد کند و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدای تعالی نماید مگر آنکه خدای تعالی
 شرم دارد که ویرا عقوبت فرماید یکس نیست که سوگند دروغ بخورد و نزع کند و در آن سوگند منزل
 و قوه خدای تعالی را مگر آنکه بزودی خدای تعالی عقاب فرماید قبل از آنکه سه روز بگذرد و میگوید مولف که
 مثل این قصه است اندک تغییر و ذکر کرامت امام جعفر صادق رضی الله عنه در حضور منصور عباسی گذشت و فی
 میزان الزبیه موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن العلوی عن ابیه و عنه عبد العزیز الدردی و یومر
 اقرانه و مردان بن محمد الطاهر و ابراهیم بن عبد الله الهردی و جماعة ثرواه یحیی بن معین و اشقیف بعد
 قتل محمد و ابراهیم مدینه ثم طغریه المنصور فخر به ثم غنا عنه قال المخطب روی عن بریشیما کثیرا قال ابن معین
 نقله و قال النجاری فی نظر و له حدیث فی تحکیم الدبر -

حسین بن علی عابد بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی الله عنه نقب و ششید صاحب فخر است از اول
 حسن مثلث از کابر زمان خود بود اکثر علویان او را لایق خدایت دانسته بادیست نمودند و در
 روضه الشهدا وارد که در زمان هادی بنویس کرد و جماعت سادات طوی باو میبودند بادی کس
 فرستاد تا بهرام را ششید کردند از امام محمد تقی زعم منقول است که بعد از تمییز کربلا بیج و اتمه اهل بیت را
 ترازد و اقرار بخود نموده انالله و انا الیه راجعون تفصیل این قصه نیست در روضه الشهدا و در کبرایام
 دولت هادی که از خلفای عباسی ست میان عمر بن عبد العزیز بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بنی
 حسین ابن علی الحسنی بسبب از اسباب نزاع واقع شد و حسین مردم را پیچید و خود خوانده مخالفت
 باو را اظهار کرد و عمر بن کور که از قبل هادی و اهل مدینه بود از پیغمبر خبر یافت و ششید اولاد عباس را جمع
 نموده با حسین از وقت صلح تا وقت استوارب کرد و عاقبت منزه شده اصحاب حسین دست بغارت
 بیت المال بر او روید و همدار و همدار که در موضع بود در میان خود قسمت فرمودند و اهل مدینه و هادی

بوقت خود بسته روز دیگر میان ال ابی طالب و متابعان انبای عباس حربی صعب اتفاق افتاد و
 عباس سیه منفرم گشتند و حسین بعد از طفر یازده روز در مدینه اقامت نموده انگاه بکه رقت و چون
 بحرم کعبه رسید فرمود تا دروازه را باز کند که هر بنده که بخدمت امیر حسین می رسید و از او باشد باین سبب مجموع
 عبید و مالک و زطل را بت او مجتمع گشتند و چون این خبر رسید بادی رسید محمد بن سلیمان عباسی
 را با جمعی کثیر از خویشان خود که خبر میستج داشتند بن حسین مافرو فرمود و محمد بعد از قطع مراحل منازل
 بزمی طوی فرود آمد و انوضع را لشکرگاه ساخت و در روز تروییه میان هر دو فریق تار به روی نموده از
 طلوع آفتاب تا هنگام زوال کشش و کوشش برداشت و در اثنا سه نزع و جدال غباری قوی سالیع
 شد و شیعیان ایستادند و طالب فرار برقرار اختیار کردند چون گرد تسکین یافت شخصی از مردم خراسان
 حسین را در محراب کشته دید سر او را در پیش محمد بن سلیمان آورد و محمدان سرانزد هادی فرستاد ان شخص
 که سر حسین را پیش او آورد گفت این طاعی است از طغات که در حساب بنود هادی گفت از او بن
 سر حسین طع نباید داشت و او را هیچ نداد و نه موی از هبب لیسو در طعنه ایام المادی الحسین
 بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و هو المقتول فی الحج و ذلک علی سته
 ایام من مکرم التروییه و کان علی ابیجیش الذی حارب جماعه من بنی هاشم منهم سلیمان بن ابی جعفر
 و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن علی و العباس بن محمد بن علی فی اربعه الاث فارس فضل الحسین
 و اکثر من کان معه و اما مولاته ایام لم یواروا حتی اکلتم السباع و الطیر و کان مو سلیمان بن عبد الله
 بن الحسن بن الحسن بن علی فاسرته هذال یوم و ضربت رقبته بکعبه و قتل مو عبد الله بن اسحاق بن ابرهیم
 بن الحسن بن الحسن بن علی و الله الحسن بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقه صبرا و اخذ
 بیده الله بن الحسن بن علی و الحسین بن علی الامان فبسا عند جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک و قتل الله
 ذلک فسخط المادے علی موسی بن عیسی قتل الحسین بن علی بن الحسن بن الحسن و ترک المصیر بالیه
 لیحکم فیہ بایرے و قبض اموال موسی و انظر الذین اتوا بالراس الاستبشا فیکلی المادی و جرم و قال
 ایتمو فی راس رجل من الرک والدیلم انه راس رجل من عمره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الامان
 اقل خبرکم عن ذی الاثمکم شیئا و فی الحسین بن علی صاحب من یقول یقول بعض شعرا و ذلک المعص
 من ابیات۔

نیز بن علی بن الحسن بن علی الرضا علیه السلام از شیعیان است که تعالیٰ نعم کند. و ابوالحسن است و ولادت
 او سنه ثلاثین بن الهجرة و شصت و سه است و در سنه ثمانین و دمانه بالکوفه و و اما بنده شکر است

امام حلیل رحمۃ اللہ علیہ سے کہ امیر المومنین ابو جعفر راوی نے تقریباً تھقلا سے زید بن علی سے کہا کہ علی بن ابی طالب الماشی ابو الحسین المدنی فقہ من الراعیۃ وهو الذی فیہ نسب الیہ الزید بن علی نے خلافت ہشام بن عبد الملک فقتل بالکوفہ سنۃ اثنین وعشرون وكان مولده سنۃ ثمانین

وہنے اخلاصہ زید احمد امیتہ اہل البیت و انو محمد و عبد الممد و عمر علی بن علی و حسین من ابیہ و ابان بن عثمان و عن الزہری و ذکر یا بن ابی نایدہ قال ابن جریر ان فی الثقات ای جامعہ من الصحابہ متصل فی ادایں صفر سنۃ اثنین و مایۃ قالہ الیثم بن عدس و الزہری بن بکار و قال خلیفہ

سنتہ احمدیہ وبقیہ مصلوباً اے سنتہ رست و لم تر لہ عورتہ ستراً من المد تھامے و
فی روضۃ الشہداء مناقب وفضائل اور حد حساب گنجہ و اوسنہ یکھد و بست و یک و کو فہ خرچ
کرد و یوسف تقفہ افران ہشام بن عبد الملک بادری بخاریہ بنو و دراشد کہ ملوک یوسف بود و

بر میان دو آب و کوه زود بدان نغمه شید شد و او را بر مهنه بردار کردند و بفرمان الهی آن شب
عناک بروی تنیدند چنانچه حورت او را از ابطار دم پوشیده گشت و فی اربع نال اول اللذی بی فی ذکر
حوادث سنة احدى وعشرين و مائة و قتل زيد بن علي بن الحسين بن علي الماسی بالكون في المص

وكان قد تخرج وبأيد خلق فخر بنائب العراق يوسف ابن عمر فظفر به يوسف وبقية جمده مصلوباً بالبحر
 و في مروج الذهب للمسعودي في أيام النمام استشهد زيد بن علي بن الحسين بن علي كرم الله وجهه
 في سنة احدى وعشرين واربعة مئتين في سنة اثنتين وعشرين وماية و فدا كان زيد بن علي

شاد اخاه ابا جعفر بن علي بن الحسين بن علي فاشار عليه بان لا يركن الى اهل الكوفة اذ كانوا اهل
عذر وكره وقال له بها قتل جدك علي وبها طعن عمك الحسن وبها قتل ابوك الحسين وفيها وفي اعمالها
شتمنا اهل البيت اخبره بها كان عنده من العلم من مد ظله ملك بني مروان وما يتعقبه من الدولة

عبارتیه فابے الاما غم علیه من المطالبته بالحق فقال له انی اخاف علیک یا اخی ان ینکون
غداً المصلوب کما ستمه الکوفه وودع ابو جعفر وعلیه السلام لایلتقیان و قد کان زید وعلیه علی هشام

بالرسانۃ فلما شمل من ید ید لم یزید من ید من جلس فی مجلس حیث استوی بہ مجلسہ وقال یا امیر المؤمنین لیس احدکم
عن نقوی المد والبعث ورون نقوی المد فقال ہشام اسکت لاما کانت الذی تنازکک فکسک
نہ الخلفاء وانت ابن امیہ قال یا امیر المؤمنین ان لک جوابا ان یجبت اجبتک بر وان اجبت
اسکت عنہ فقال ابن جبب قال ان الاممات لا تعدن بالرجال من الغایات وقد کانت ام سائل
امہ لام سائل علی المد علیہ وسلم فلم یجدہ ذلک ان بعثہ الذنبیا وجعلہ للورث ابا فخرج من صلبہ نیر البشر
محمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقول لے ہذا وانا ابن فاطمہ و ابن علی ونام و ہو قول

سترده الخوف وارز سے بہ	کذاک من یکرم حرأ التحبلا د ب
منترق الکفین بشکوا بجوس	تنگتہ اطراف مرو حداد
قد کان نے الموت لہ راحتہ	والموت حستم نے رقاب العباد
ان یحدث المدل دولتہ	یرک آثار العدا کالرماد

نقض علیہا اے الکوفہ وخرج عنہا ومعہ القراء والاشراف فحاربہ یوسف بن عمر النقی فلما قامت
الحرب انزعہم اصحاب زید وبقی نے جامعہ لیسرۃ فقام ام شد قتال و ہو یقول ہتملا
راؤل ایحیاء و غالمات
فان کان لا بد من واحد
و کلا اراہ ملعما و بیسا
فیہ الی الموت سیمیر جملا

و حال المسابین الفریقین فراح زید یمننا بالبحراج وقد اصابہ برسم نے جبہ فطلبوہ من منہج القصر
فانہ بجام من بعض القرے فاستکتموہ امرہ فاستخرج النصل فکانت مکن ساعۃ قد ثبوتہ نے
ساقیتہ ملو وجعلوا علی قبرہ الراب الحشیش واجرہ الما و علی ذلک وحضر الحجام ووارثہ فموتہ الموضع
فلما أصبح مضی الی یوسف متنصفا فدلہ علی موضع قبرہ فاستخرج قبرہ یوسف وبعث براسہ الی ہشام
فکتب الیہ ہشام ان یسایہ ع یا انا فصلیر یوسف کذلک ففی ذلک یقول بعض شعرا و بنی امیہ نجالب
الابی طالب و شیعتم من ابیات -

صلبنا لکم زید اعلیٰ جریۃ خلۃ	ولم ار جہد بائع البغی الی باب
------------------------------	-------------------------------

و بنی تحت خشیه نمود و انهم کتب هشام الی یوسف با حراقه و ذره فی الریاح فی روفه هفا
در سنه احدث و عشرین و مائتة زید بن علی رضی الله عنہم را به بیعت خویش دعوت کرده خافست
هشام اظهار کرد و در بعضی از روایات چنین گفته اند که سبب مخالفت زید بن علی بود که او دود و بن علی
بن عبداللہ بن عباس و محمد بن عمر بن علی المرتضیٰ بدیدن خالد بن عبداللہ انفسه رفتند و ایشانرا
جو انکار کنند و صلوات و پسند داد و چون خالد از امارت عراق مغزول شد یوسف بن عمر بجای او
نشست و به هشام نوشت که خالد از زید ضباعی خریدیده هزار درهم و زر تسلیم نموده ضیاع را نیز باو گذر
است و هشام زید را با داد و محمد هشام طلبیده ازین صورت استفسار نمود و زید در بیعتش سوگند
یا کرد و ندک بغیر از جایزه که از خالد گرفته اندیج صورت دیگر واقع نشده و هشام ایشانرا درین سوگند تصدیق
نمود و اما گفت بعراق پیش یوسف باید رفت و بحضور یوسف و خالد درین قضیه سخن باید گفت و ایشان
بکرامت بجانب عراق رفتی چیزی سه روز بماند و چون رخصت انصراف یافت بقا و سیه رسید
مراسلات کو فیما بین زید رسید که یکوفه مساوت نماید تا زید با هم خلافت در قبضه کفایت او کنند و زید هم
کوفه شده هر چند باریان نصیحت کردند میفید نیفاد و در دانسته اند که چون یوسف بن عمر خالد بن عبداللہ
بن عباس و پیشترش زید را گرفته مطالبه نمودند و زید بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی دود و بن علی
بن عبداللہ بن عباس و غیره از قرش و دینچه چند دارم هشام بنیض دانسته ایشانرا طلبید و از بنیض
استکشاف نموده انجماعت منکر شدند هشام ایشانرا گفت پیش یوسف باید رفت تا بتحقق
پرواز و انطایف گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد هشام بپرسید و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
تو فرستادم باید که ایشانرا بایزید بن خالد موافقه کنند اگر اقرار کنند مقرر از انزومن فرست و اگر انکار
نمایند از زید محبت و بنیض خواهد و بر تقدیر یک زید از قاست بنیض عاقر اید ایشانرا سوگند و چون قسم
داد کنند دست از ایشان باز دار و انجماعت بالفور بعراق پیش یوسف رفتند و یوسف زید
بن خالد را از زندان بیرون آورده با ایشان موافقه کرد و زید در مجلس گفت که میان من و انبطایف
پیچ معامل نیست و بنابر مداد خود شکجه و تعذیب این نوع سخنان انهم و یوسف در خشم رفته گفت
بر من و امیر هشام استنرا میکنی و فرمود بایزید را بنزدان برده چندان عفویت کردند که هلاک شد
دور باره اشراک عرب نیکو و حسان کرده و مان امر زید بن علی را بر همه ترجیح و تفصیل نمود و

زید و داود و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بمدینه رفتند و کوفیان بآغاز
نقته کردند و زید بن علی بانکه سید السنت که بابا و جد او و چه نوع معامله در میان آمد بقول اهل عذر و
مگر فتنه گشته تبسید با طاعت قیام نمود و کوفیان بخدمت او آمد و شد آغاز کردند و گفتند خلا
بارت و استحقاق تو میرسد توقف اجمال نباید و او که ماهم در مقام اطاعتیم زید بدعوت شمول
شده بقول اکثر مورخین چهل هزار کس باو بیعت کردند و این قفیه سبع یوسف که واسطه کوفه بود
رسیده پیغام داد که تو لایق شهر میباید رفت و زید در توقف متمسک بپایان چند شده یوسف
در باب رفتن او الحاح نمود و زید بقادسیه رفته طایفه از معارف کوفه از عقبش رفتند و باو ملحق شدند
گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختن هوس داریم و از اندک مردم شام که درین
ولایت اندر هیچ باک نداریم -

کسیکه بهر توجان باخشن هوس دارد	چونم ز تخمه داندیش از عس دارد
--------------------------------	-------------------------------

اکنون ملتمس آنکه بدست قوی و اعلیٰ تسبیح مراجعت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زیاده بگفت
که من بترسم که بعد خویش دفا نکنند و مرا با عدا سپارید ایشان پلای خود را با یگان بخلط موکه ساختند و
داود بن علی بن عبد الله بن عباس بازید گفت که یا ابن عم ما کفایت اهل کوفه مغرور مشو و بر عهد ایشان عمل
نمائی که این جماعت از اولاد و مردم اند که بعلی مرتضی یو فاینها کردند و بعد از بیعت رد از دوش
حسن و تیغ بر روی حسین کشیدند و کوفیان گفتند که داود بر تو حسد میبرد و گمان دارد که اهل بیت
او به خلافت حق و ادله اند و امثال این کلمات بسیار گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و
داود بمدینه رفت و چون زید بشهر درآمد مسلم بن کحیل باو گفت که تو را بخدا سوگند سیدم که چند کس
با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با چه تو چند هزار کس بیعت کرده بودی گفت هشتاد هزار
کس مسلم گفت که چند کس از ایشان عهد با یان بودند زید گفت که سیصد کس مسلم استفسار نمود
که چه تو فاضلتر بودی یا بنی فرمود که او افضل بود از من مسلم گفت انفرن بهتر بود یا ابن فرن
انفرن مسلم گفت بعد از آنکه مردم انفرن با جد تو دفا نکردند تو ازینا چه طمع داری اکنون مرا
فرمائی تا این دیار بیرون روم با اسب تو را به منیم زید او را رخصت داد و او بیامه رفت
و درین اثنا عبد الله بن حسن شش نیز مکتوبی نصیحت امیر زید فرستاد چون اراده از بیعت بشمارت

او متعلق شده بود و هیچ قایدی بران مترتب نگشت و زید در کوفه بدعت مردم مشغول میبود و هر چند
گاه بیان تبیلد میرفت تا اطلال محرم سنه ثانی و عشرين و دایه روے نمود و درین سال زید مردم
خود را گفت که با استعداد خروج اشتغال نمایند و بمنزله خویش وفا کنید و درین اثنا سلیمان بن ابراهیم
بابلی از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت بزیه رفته بود رفته و از حال زید و اتفاق اباے
کوفه آگاهی داد و یوسف دست بر دفع او مقصود داشته بود و جمعی از مشربان را فرمود تا در
در جستجوی وے مشغول بودند و در خلال این احوال طایفه از عارفت کوفه که بازید بیعت کرده بودند
پیش انجناب رفته گفتند حکم الله در شان ابو بکر و عمر میگوید فرمود که من در باره اند و کس بخیر
نیکوئی پیوسته نیکویم و بعضی از قوم با پیش ازین گفتند که ما منور را تر بودیم بخلاف از ایشان
داند و خلیفه چون مقصد سے این امر شد کتاب خدا و سنت رسول او صلے الله علیه و آله و سلم
عمل نموده بر هیچکس ظلم نکرد و ندانست که گفتند که بنی امیه میگویند که ما کتاب خدا و سنت رسول الله
نیکویم و بر این تقدیر ایشان نیز بر شما ظلم نکرده باشد زید گفت بنی امیه نیست با بکر و عمر ندارند چه
ایستقامت هم بر او هم بر شما و هم بر نفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقرآن حمید و سنت رسول ذی عرش حمید
دعوت یتناهم که سنن او را احیا نموده بدقت را بر اندازیم اگر اجابت نمایند از اهل سعادت باشند
والا غلست علیکم بکسل و انجاعت بیعت زید را شکسته گفتند که امام ما جعفر صادق است نه تو
زید با ایشان خطاب کرد که با تو هم گفتگو نمیکنم بنابرین سخن رسم رافضی بر شریع اطلاق یافت و زید
با اصحاب مقرر فرمود که در شب اول صفر سنه ثانی و عشرين و دایه روے نمود و درین اثنا سلیمان بن ابراهیم
بن عمر گشته حکم بن الصلت را که شتمه شهر بود فرمود که مردم را بسجده عظم او رده محافظت نماید تا بایزید
ملحق نشوند و بگوید فرموده علم نموده دیگران زید را طلب ننمودند و زید و شیب مذکور از سر
معوین بن اسحاق بن زید بن حارثه الانصاری بایستی بیرون آمده آتشها انداختند و شیعان خویش
زبان کشیدند که یا منصور است و بسیار سے از یقینان در مسجد نجوس بودند و چون روز شد تقوی
پانصد کس و بروایتی دویست و هشتاد کس حاضر بودند زید از نینے لول گشته گفت سبحان الله
من دیدم چندین هزار کس شمر دم بایستی مردم کجا رفته گفتند یا این رسول الله یوسف ایشان را
بسجده برده طریق امر و شمر را سجده و کرده است فرمود لا حول ولا قوه الا بالله پیدا است که

از ان جمع کثیر مقدار مردم در سجده باشند و یوسف و نظایر کوفه بر سر تل ایستاده فوج فوج سپاه را از عقب یکدیگر
میفرستاد تا بازیه قتل کنند و هر دو لشکر با هم هویخته زمانه مقتدر را زار کردند و صاحب را بخت یوسف بر
زید مله برده خواست که تمشیر بر او زند اما نصر بن خزیمه پیشدستی کرده بیک ضربت او را از پاس
در آورد و زید بدشت صیادان ابره انجا لشکر تمام صلاح دید و مله بر ایشان برده جمعی را بقتل رسانید
و دیگران منہم شدند و از دشت صیادان بکناسه رفتند و همه با نبوه در ان موضع یافتند و مبارک
خود برهنه کرده بیک حمل سنگ تفرقه در میان انجماعت انداخت و یوسف همچنان بر سر تل ایستاده بود
و یکیک سرنگان را بحرب زید میفرستاد و زید ایشان را از زمینیت کرده نفره میزد که اسے مردم کوفه بوعده
کنید که وقت مدواست و بعضی از ان یو فالیان آواز را شنیده از جاسے خود حرکت نکردند
و یوسف وعده کرده که هر که سر می نزد من آورد هزار درهم بوسے بخشم و شامیان بقتل حریفان تر گشته
اصحاب زید را کشته و اسیر کرده پیش یوسف میبردند و باران زید کتر شده بنصر بن خزیمه گفت که مردم کوفه
با من همان معامله پیش آوردند که با جدم علی بن ابی طالب پیش برده بودند نظر گرفت جلالت فداک یا
ابن رسول اللہ من باری تاجان دارم تمشیر نیزه نمائید اکنون جمعی را کوفه را بد مسجد جامع رسیم و باران خود را
بنصرت خویش خوانیم چه پیشاید که از اصحاب بیعت که در ان موضع اند بجا و نت مایرون آیند و زید نفس
نفیس حمله کرد و بد مسجد آمد و جمعی از شامیان را که در ان محل ایستاده بودند رانده آواز داد که ای اہل
کوفه از دل بغر و از روشنی جو نگری و از پیرای بطریق صواب گرانید جمعی از ان گرده قصد کردند که در
مسجد را شکستہ بیرون آیند زمره ان مخالفان بر بام مسجد دیده لبیک و تیر ایشان را مانع آمدند و بر در
مسجدی هم بصوبت و شدت انجا میدار و سواران زید نصر بن خزیمه و معاویہ بن اسحاق بن حارثہ
وزید بن عبد الرحمن باشخصت و ہفت تن دیگر گشته شدند و سراپا ایشان از بدن جدا کرد و پیش
یوسف بردند و سائر اصحاب او خستہ و مجروح گشته و زید پای ثبات افشرد و همچنان جنگ میکرد
اتر الامر مخالفان تیر باران کرده از ان سهام سے بہ پیشانی ہمایونش رسد و ہذا سب
بیفتاد و او را از سر کمر برداشته بخانه یکے از شیخ بردند چرا سے آوردند کہ تیر از پیشانی سہار کش
بیرون کشیدہ معالجہ نماید و کیلان قضا کار خود کرده بودند علاج مفید نیفتاد و در نہ آبے قبری کند و سب
ہمایونش را دفن کردند و یوسف ہر چند جہد کرد کہ از دفن او نشان یابد میسر نشد تا عاقبت یکے ہمایونیکے

اور ایک ششمن تصدیق کرد و انعام از خوف جان بوضع دفن اور نشان داد و یوسف جثه اش را از گور بیرون
 آورد و سر او را ز بدن جدا نموده پیش هشام فرستاد و حدش را در کذا سه بر وار کرد و زانستی موافق نمیکشاید
 و بعضی تواریخ دیده درین وقت نام الکتاب بخاطر نیامد که زید شمیم دقتی باید بر خود مشورت نموده که
 خروج کنم یا نه انجناب فرمود که تیرسم که گشته شوے انستی در هوا حق محرقه آورده که خلاصه ان اینست که
 زید بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم امامی حلیل بود از طبقه سیوم از تابعین از ائمه الطبیست دعوی
 امامت کرد و پنجاه کس از اهل کوفه باو بیعت نمودند و هوخواهان او را هر چند نصیحت نمودند مفید نیفتاد
 و شیعہ بسبب دوستی او با ابو بکر و عمر غیاثه بالا گذشت گفتند که امام با جعفر صادق است نه تو و تا از
 ابو بکر و عمر ترا نکنت ترا نصرت ندیم زید گفت اذیوا فاقتم الرافضه و از ان روز ایشان را رافضی خوانند و بعد از ان
 جمعه دیگر که باو بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت تقاعد نمودند و باو بغیر از دوست و بیست کس
 بچکس مانند یوسف بن عمر بالشکرے در مقابل او آمد بعد از ان بطوریکه مذکور شد انجناب شهادت
 یافت و در زمین نهد و ان ویرا دفن کردند و اب بران قبر جاری ساختند که علامت قبر زایل شود انگاه
 یوسف ازین جمعه خبر یافته ارقب را بر آورده شش فرزد هشام فرستاد و جسدش را در سنه احدی او
 اشین و عشرين و مائت بر دوازده و پنچمین مدت مدید او بخت بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک برود و زید
 بن زید بن عبد الملک بجای او نشسته جثه اش دفن کرد و بعضی گفته که و زید بجا عمل خود نوشت
 که اعمد اے عمل اهل العراق فخرتم انفس فی الیم نسفا قصد کن و بر و بجانب کوسال اهل کوفه و مسوزان انرا
 ویرا گنده ساز او را در ویرا پراگنده ساختنی انگاه آن عامل مہین عمل کرد و نقل است که در زمانے که زید را
 رضی الله عنه او بخت بود در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیده بودند که بران ساق نخلی
 که ویرا او بخت اند تکیه زده بود و یام مردم میگفت کذا یفعلون بولکمی یعنی انچنین میکنند بفرزند من جمعی از
 روات روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته او بخت بودند و در همان روز عنکبوت بر صورت وی پرده نمیداد
 تا نظر مردم به ان نیفتد و در ترجمه تاریخ طبرے آمده که موسے بن حبیب چنین گوید که زید را از اخیان احدی
 کرد که ان شب بخواب دیدم پس ششمن زید بن علی بس روز که گروھے از آسمان فرود آمدند بالها سکا
 نیکو و بگرداگرد زید ایستادند و دستها بر روئے نیز زدند و میگفتند و یکے زن از ایشان جامه سبز
 پوشیده بود و گفت اے زید ترا بکشتند و ترا بردار کردند لاجرم شفاعت جدت صلی الله علیه و سلم

نیابند و این زن که گفت شفاعت جدت نیابند از یک پسر سیدم که آن زن کیست که جامه سبز پوشیده
 است گفت فاطمه رضی الله تعالی عنہا بنت رسول صلی الله علیہ وسلم و قیہ ایضا چون خبر کشتن زید بن
 علی بن جعفر بن محمد صادق رضی الله عنہما رسید بگریست و گفت قال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله
 علیہ فممن من قضا بنحو و منهم من ینظر و یابدوا تجدوا انهم مردمان گرویده اند و فاکتند بر آنچه با خدا می بخورند
 پیمان کنند بنسبیه صاحب موافق قصه سقوتن نعش زید را تضعیف نموده و حال انکار ابن اثیر جزرے
 و تاریخ کامل و مسعودی در مروج الذهب آورده و البیاضی فی تاریخ طبرستان و البیاضی فی تاریخ طبرستان
 اے یوسف بن عمر بن محمد بن علی العراقی فائز از من خبر ده یعنی چه بود و او حق با نارحم الله الفیلم نسفا
 فامرو یوسف بن فاحرق ثم رفته و حله فی سفینه ثم ذراه فی الفرات انتہی و نے الکامل للبزری ثانیاً انت
 جعفر بن محمد الصادق قبل جرح زید فافترده بیعت زید فقال یا یعہ نو و الله انقلنا و سید بابوشیدہ
 فاما ذکر قصه زید شهید رضی الله عنہ آنچه در کامل ابن اثیر نوشته گویا ترجمان در روضۃ الصفا آورده
 چنانچه بالا گذشت بخوف تطویل لا طایل ترک عبارت الکامل نموده شد و نے کشف الغم فی معرفۃ
 الایام عیسیٰ بجلیه کان زید بن علی بن الحسین عین اخوتہ بعد ابی جعفر علیہ السلام و افضلہم و کان عابد و
 فقیہاً شخیماً تجاراً فظہر بالسیف یا مر بالمعروف و نہی عن المنکر و یطلب شجارات الحسین و عن ابی
 الحارث و یادی بن المنذر قال قدمت المدینہ فجلست کما سالت عن زید بن علی قبل ے ذاک حلیف القرآن
 و روی ہشام قال سالت خالد بن صفوان عن زید بن علی و کان یحدثنا عن نقلت این لقیۃ فقال
 بالرضا فقلت ائی رجل کان فقال کان ما علمت پیکی من خشیتہ الله حتی یحکظ و موعد بخاطره و عتقہ
 کثیر من الرشیعۃ فیہ الامانۃ و کان سبب اعتقاد ہم ذلک فیہ خروجہ بالسیف یرحمہ الله الرضا من
 ال محمد فظنوه زید بن ذلک نفسہ و لم یکن یرید ہا بہ معرفۃ باستحقاق انیمہ الا ما جہ من قبلہ و وصیتہ عند
 وفاتہ اے ابی عبد الله و قیہ ایضا و لا تزل زید بلغ ذلک اے ابی عبد الله الصادق کل مبلغ و
 حزن لہ حزناً عظیماً حتی بان علیہ و فرق من مالتی عیال من اصیب موحد من اصحاب الف و دینار و روی
 ذلک ابو الفوارس علی قال سلم لے ابو عبد الله علیہ السلام الف و دینار و امر نے ان اقسما فی عیال من مصیب
 مع زید فاصاب عیال عبد الله بن الزبیر اخی فیضیل الزمان منہا مبعثہ و نایز و کان مقبل یوم الاثنين
 لیلۃین قبلتا من صفر سنۃ فخرین و ماتہ و کان سنۃ یعم قتل اثین و در عین سنۃ رضی الله تعالی عنہ۔

یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم مروی بود عالم و عاقل و
 باور و تقویٰ و شجاعت و شہادت و صفات حمیدہ موصوف و ہمت پسندیدہ معروف بحدیث جاثی
 و برادراعت نمودہ بخلافت قبول نمودہ بالاخر درجہ رفیعہ شہادت کہ میراث ابائی کرام او بودہ رسید
 اورش ربطہ بنت ابی ہاشم عبد اللہ بن محمد بن خنیفہ شہادت و سنۃ خمس و عشرین او سنۃ ست
 و عشرین وایاتہ الاولیٰ اربع نے مرجع الذہب للسخو و ظہری ابام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان من بلاد خراسان منکرا للظلم و اعظم الناس من الجور فسیر الیہ
 نصر بن سيار و سلم بن احرار المازنی قتل یحییٰ فی المعرکہ بقرتہ یقال لہا ارعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار ابی ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایح کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسیم اصابتہ صدغہ فولی اصحابہ عنہ یوسدوا جرتہ
 را سہ حمل اے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل مسلوبا اے ان خرج ابو مسلم صاحب الدعوة
 الدولتہ الصہبانیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار فانیل جثتہ بجی فصلی علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہ فی حال شہم علی انفسہ من سلطان نبی ابیہ لم
 یولد فی تلک السنۃ بخراسان مولود الا وسمی یحییٰ او زید و لا دخل اہل خراسان البتہ و احرار علیہ
 و کان ظہور یحییٰ فی اخر سنۃ خمس و عشرین و قیل اول سنۃ ست و عشرین وایاتہ و قد اتینا علی
 اخبارہ و ما کان من حروبیہ فی کتاب الاوسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فافغنے ذلک عن اعادۃ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر بن النضل بشعر الخنثا۔

نہیں النفوس و ہول النفوس	من یوم الکربیتہ اصفیٰ لہا
--------------------------	---------------------------

و نے الکمال لابن اثیر الخیر نے و قتل سنۃ خمس و عشرین وایاتہ و فی ہذہ السنۃ قتل
 یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل امیہ بن خنیفہ
 کا سبق و کردہ فاستجی فاقام بہا عند الحریش بن عمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید فکتب
 یوسف بن عمر اے نصر سیر یحییٰ بن زید و بنزل عند الحریش و قال لخذہ اشد الاخذ فاخذہ نصر الحریش
 فطالبہ یحییٰ فقال لا علم لے بہ فامرہ فجلد ستاۃ سو ط فقال الحریش والدہ لو انہ تحت قدمی ما فتمہا عنہ فلما
 اے ذلک قویش بن الحریش قال لا قتل لے انا اولک علی یحییٰ فادہ علیہ فاخذہ نصر و کتب الی الولید
 بخبرہ فکتب الولید یا مرہ ان یؤمنہ و یحییٰ سبیلہ و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

بالفی درهم فسارے شرس فاقام بہا فکلب نعرے عبدالمد بن قیس بن عباد مراد ان یسیرہ عنہا
 فسارحتی انتی الے سیتی وخاف ان یقاتلہ یوسف بن عمر فداو الے یشاپور و بہا عرب زردہ و کان
 سہ کی سیمون جلا فراسے کی تجا را فاختہ ہو و اصحابہ و دواہم و قالوا علیہا انما ننہم فکلب عمر بن زرقا الے
 نصر بنہ فکلب نصر بامرہ بجا رتہ فقاتلہ عمرو ہونی عشرۃ الاف و یحییٰ بن سبعین بجا انہم بھی و قتل عمر و اصحابہ
 و دواہم کثیرہ و سارحتی مرہرہ ظلم یمن لمن بہا و سارخنداد سیر نصر بن سیار سالم بن اعز نے طلب کیے
 فلقمہ بالجوز جان فقاتلہ قالا شدیدہ افری کی یسہم فاصاب جبہ بہ ماہ من عشرۃ یقال الے فیہ فقتل اصحابہ
 یحییٰ عن انہم و اخذوا راس یحییٰ و سلبوہ فی حصہ و صلب بالجوز جان ظلم نزل معلو باحتی ظہر ابو سالم بن عمر سا
 و استولے علی خراسان فانزلہ و صلی علیہ و دفنہ و امر بالیناقتہ علیہ فخراسان و اخذ ابو سالم
 دیوان بنی امیہ و عرف منہ اسما من جعفر قتل کی من کان جبا قتلہ و من کان سیتا خلف نے اہل بسوہ کاوت
 ام کی ربطہ بنت ابی ہاشم عبدالمد بن محمد بن الحنفیہ و در ترجمہ تاریخ طبری اور دہ کی یحییٰ بن زید انکو بگریخت
 باگروہے از شیعہ و ہمدان رفت و انروز کار و بار سے بود از دست یوسف بن عمر کہ نامش نجف
 بود و نامہ یوسف بن عمر بن خنجر ہی اند کی کی را طلب کن و نزدیک کن فرست کہ او بہدین است و بختری
 او را طلب کرد بیاقتش دودہ ہزار درم فداوش و او را گفت از اینجا برو و بجاسے دیگر شوہر جا کہ خواہی
 یوسف بن عمر فرمودہ است کہ ترا طلب کنیم پس کی از مدین برفت و از اینجا بقتلش شد و نزدیک
 مردے فرود آمد کہ نامش زیاد بن القیس سے بود پس از اینجا برفت و بنرخس شد و از اینجا بروشت
 و نصر بن سیار انروز از اینجا بود در سراسر ابو نصر فرود آمد و فرسے چند اینجا بود نامہ یوسف بن عمر رسید کہ کی
 بخراسان آمد او را طلب کن نصر بن سیار اورامی جست و خبر بھی رسید یا ان خویش را گفت بخزید
 و بپراگندیش از گرفتہ ہمدان بپراگندہ نصر بن سیار را گفت کہ کی مرا سے ابو حفص است نصر مردے کو بپراگندہ
 از یاران خویش کہ نامش عصیمہ بن عبدالاسد بود و او را بفرمودہ بپراگندہ ابو حفص و بھی را طلب کن عصیمہ
 برنشست با سوار سے چند بیاد و گرداگرد سر اسے ابو حفص را بگرفتہ و بسیار کس اندران ماری
 بودند بفرمودہ بیا کی یک را بیرون سے اور دند و مردے ایشان را سے بگرفتہ تا یحییٰ بن زید بنی امیہ
 عنمارہ او دیند و بشاقتند لباس پوشیدہ و کلاہے بر سر نہادہ و بالائے بر دوش گرفتہ و عصیمہ
 نامہ یازہ بران پالان زد و گفت اسے خداوند پالان ازین شہر بہرہ ان شویش از انجا بکی نہت سے

ہم آگاہ شد و بیرون رفت در وی بگرگان نهاد چون خواست که بشهر اندر شود مردے اگر گران گفت
 نتوخی ابن زید کے گفت اسے بھی بن زید گفت کہ مرا چگونہ دانستے گفت اکنون نامہ در رسید بصف
 و نعت تو بھی باز گشت و پہنچ شد و نزدیک مردے ارشامیان کہ ناش یوسف بن سہل بود و امیر پنج از روز
 مردے بود کہ ناش عقیل بن مفصل اللہیہ بود خبر یافت کہ کی بشہر است و مردمان را گرداوردہ بیک کت خانہ
 ہارچنین گرفتند و مردم را تباہی از میزدند و طلب سخت میکردند و بزانی بیامد و پدر خود را دید کہ تباہی از
 ہی زدند عقیل گفت اے امیر پدر مرا کمش کہ تزار ہنہوئے کتم اندر مرا کے کہ یوسف بن سہل است
 عقیل کس فرستاد و کی را بیاورد و زد و بند کرد و ادراہنہ از ان کرد و نامہ فرستاد یوسف بن عمرو
 او را آگاہ کرد یوسف نامہ بشام فرستاد و ہشام بخان میر کہ بود چون روز کے چند برین برآمد ہشام
 چون خلافت بولید رسید بفرہن سیار نوشت کہ دست از یکے بن زید بردار و او را بنواز و خلعت
 دہ پس فرہن سیاری بن زید رضی اللہ عنہما را خلعت بیکو داد و دودہ ہزار درم صلت داد و ش و گفت امیر
 فرمودہ کہ بعراق روے و در انجا بنشینے تا آنگاہ کہ فرمان آید یکے گفت سپاہدارم و از مرد و برقت تانیشا
 رسید بیک فرستگے شہر فرود آمد و آگاہے بفرہن زرارہ رسید یاران را گفت بھی از زندان گر بخیت و
 معلوم نیست کہ کارش بچہ رسید بانیہ تا بحرب او رویم بادہ ہزار مرد و روے بوی نہاد بھی رضی اللہ
 چون ان بید بر جست و زرہ در پوشید و یاران را گفت مردانہ باشید و خود در پیش با استیاد گفت
 بحرب آمدہ آید و اللہ من نہ بحرب شما آمدہ ام و مرا دہ ہیزہ بایر دم و ہج سخن با و گفتند و ترے
 بیند افتند یاران یکے گفتند تو حال خود را بانشان بگوی تا ترا معذور دانند یکے سو گند بایشان
 داد و گفت از خداے غوہل تبرید و باز گردید کہ بدستور فرہن سیار بیرون آمدہ ایم بفرمان ولید
 بن یزید دست از من باز داشت و اگر با و رندارید نامہ نویسد بفرہن سیار و از و پیر رسید و من بخلا
 با شما باشم تا جواب شما باز آید ایشان این حدیث را شنیدند و بر بارانش حملہ بردند و حرب در پیش
 سامنے حرب کردند و ابو الفضل برادرش حملہ برد بفرہن زرارہ و او را بیک ضربت بیکند و ہنہوئے
 بر شکر افتاد و بشہر اندر آمد و یکے روی بایران خویش کرد و گفت ما غم داریم کہ بعراق شویم
 اگر میریم اگر زیم و نختے بایران باز گشت و این خبر بفرہن سیار رسید سخت تافتنہ شد و گفت این
 گناہ ولید است و من دانستم کہ یکے چہ کند و من خواستم کہ او را از زندان بیرون کنم پس فرہن

سیار هنگی کرد و بر مقدمه مسلم بن الاخوذ المازنی بنی ساسه هزار مرد روان کرد و خود از پس برفت بامست
 هزار مرد و یکی را یافتند بگورگان و به قصد مرد و باو گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر فرار رسیدند و حرب اند
 پیوست و یحیی بن زید رضی الله عنهما میگفت انا بن علی و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و رضی الله عنهما و حرب میکرد تا نماز پیشین در رسید و گفت ما نماز میکنیم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نمازید مسلم
 بن الاخوذ گفت راست میگویی یا نیکو یا نیکو تا نماز کنیم پس یحیی بن زید با برادران بجای شل شدند و دهنو خشتند
 و نماز بگذاشتند پس بیرون آمدند و صف بر کشیدند و یحیی حمله برد و یاران و خلق بسیار کشتند و تیر اندازان
 رو به بر و نهادند و او را بسیار جراحت رسید و کشته شدند و پنجاه تن یحیی بماندی روی ایشان
 کرد و گفت اے یاران شما را بکل کردم از بیعت هر که خواهد با من بایستد و هر که خواهد با گرد و دوزخ بنیار
 مردمان شود که من اینجا شکار سے نیامم ایشان گفتند یا بن رسول الله ما از توبه نشویم تا انکاء کیلے
 از نمازنده ماندی گفت جزاک الله خیر پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها ماند و تیر اندازان
 از هر سوئی همی آمدند تا از اسب اندر افتاد و مسلم بن الاخوذ بیاد و پرسید یحیی بایستاد تا ان سگان
 سیر یحیی رضی الله عنه ببریدند و بنهر سیار فرستادند و نفر نیز دوک و لید فرستاد و تن یحیی و ابوالفضل
 برادرش را بگورگان بردار کردند و بچیان همی بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشان را از
 دار فرود آورد و کفن کرد و خاک سپرد و ولید نامه نوشت که ایشان را از دار فرود گیر و بقطعه اند بگردان و آتش
 بزن انما الله و انما الیه راجعون و بروفته الشهدا آورده که از یحیی عقب نمانده احوال اولاد سبعین مصطفیٰ
 تا اینجا موقوف داشته با احوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی الله عنه و از هم بعد از غنت از ان
 عنان قلم باین محبوب منعطف خواهد شد انشاء الله تعالی چرا که دیگر علوبان نسبت یحیی فاطمه کمتر اند پس
 مناسب چنان نمود که احوال ایشان اول بیان نموده شود و الله اعلم بالصواب -

فضل ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی الله تعالی عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
 معلوم نشد چرا که کتب تواریخ آنچه این وقت پیش نظر است در تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
 یافته نمیشود مگر در قصه مقتل امام حسین علیه السلام در ضمن نام های برادران مقتولش یافته میشود
 پس معلوم شد که او نامی دیگر دارد و اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او جعید الله باشد چرا که در شرف غنت
 سے ارجحید الله ابن علی مرتضیٰ در کربلا شهید شد مگر در قصه که بلا نام او یافته نمیشود بلکه فضل ابن علی

ذکور است پس معلوم میشود که شاید عید المد لقب بفضل باشد برین تقدیر مادرش یحیی بنت مسعود الدارمی
باشد و المد اعلم باجماع اول کسیکه در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضی شہید شد و بود کذا
روضة الاحباب و رفته اشهدا -

محمد اصغر ابن امیر المومنین علی مرتضی کنیت او ابو بکر است مادرش یحیی بنت مسعود الدارمی است
بعلم و تقوات و شجاعت موصوف و معروف بود همراه برادر بزرگوار خود حسین علیه السلام بکربلا رفت
و شهید شد و در کربلا چون انبیرا و خود اجازت حرب و درخواست انجناب اولاد او را مانع ادا بیکر گفت
لے برادر مدعی است که بخواستم تحفه لایق خدمت تو پیش آورم مگر نیدانستم که چه تحفه لایق تو باشد و روز
سے بنیم کہ ہج تحفه لایق ترا ز جان سمیت بخوام کہ نثار خدمت سازم پس با اجازت انجناب بخار با دعا
شد و محار بہ عظیم نمود و بسیار سے از مخالفان از پای در آور و دست و یکتر خورد و بود عاقبت یمن
نیزہ قدم موصیے یاز برین بدرختے یا بر ختم تیر عبد المد بن عقبہ غنوی از بنمایان رخت بر بست کذا
نے روضۃ الاحباب -

عمر بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بود و مرکب بود عالم و
باور و تقوی اختلاط است و انکہ در کربلا شهید شد یاز صاحب روضۃ الاحباب میگور کہ صحیح
انست کہ در کربلا شهید شد همراه برادر خود و نے اخلاصہ للحافظ صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب اکبر

عن ابیہ و عن بنو محمد و عبد المد و علی و ثقہ بعلی قتل بالعراق مع مصعب سنة سبع و ستين باجماع
عبد المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم نے التقرب مقبول بن السکر

مات نے خلافا للنصور و فی اخلاصہ بقبہ و افن عن ابیہ و خالاسیہ جعفر الباقر و عن المبارک و ابو اسامہ

عاد و ثقہ ابن حنان قال ابن سعد نے نے خلافا للنصور رحمہ اللہ تعالی و نے میزان الزہر عبد المد

بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ابو عیسی العلوی المد نے عن ابیہ و عن ابو اسامہ و ابن ابی ندیک

قال ابن المدینی ہو وسط و قال غیرہ ملاح الحدیث قال سعد بلقب و افن -

عید المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ عنہم نے التقرب مقبول من انما مست

و نے اخلاصہ روی عن ابیہ و خال المد بن علی بن الحسین و عن ابن خال الحسین بن علی و ابن المہدی

نے المد تعالی ہے -

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی القریب صدوق بن الصادق
روایت من جدہ و مسلمات بعد السلاطین و فی الخلاصۃ روئے عن ابیہ و عن ابن جریج و التوری و ثقیف
ابن حبان -

عثمان بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام البین بنت خزام بن خالد بن
دارم بود و صفات حمیدہ معروف و موصوف بود و ہمراہ برادر بزرگوار خود بکربلا حاضر شدہ شریعت
خوشگوار شہادت نوش فرمود و در وقت محاربہ رخبرے گفت کہ ترجہ اش نیست -

امیر عثمان بجنگ تیغ و نادر کین	خوردہ قبل شام پیش برادر یمن
من نہ برادر دیگر خادم و پیا کریم	نشر دیدہ شما خار جہان تیر ذین
شامی بی دین چراتی کشد حسین	نیست دش را مگر دیدہ انصافین
صبح سعادت مید و وقت بدی نیست	مست شوم و مبدوم از قبح جوین

بعد از حرب بیکران بزخم گران نیزہ بطبیعی شد حیات ان چراغ دومان ببا دجل منطفی شد و ان گنج زوایر
معانی نیز خاک فزات پیغی گشت کذا بنی روضۃ الاحباب

عون ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام البین بنت خزام بود و او جوانی
بود خوب صورت و زیبا سیرت صاف نیت و پایزہ طوین حاضر شد برادر بزرگوار خود بکربلا و بعد از شہادت
خلد ز آمد در اثنای قتالہ رخسارہ پیش حسین علیہ السلام آمد انجذاب او را فرمود کہ مجروح شدہ
بچرخہ روزنمای خود را بہ بند گفت اسے برادر بروح جدت کہ مرا از محاربہ تجاز بازدار کہ از تشنگی بہلاکت
نزدیکم دے بیم کہ ساتی کوثر جاسے پر از شراب بہشت دروست دارد و من اشارہ میکند و من زود
میخواہم کہ خود را از تشنگی بہراغم و مبد و رفیق طریق شہادت کہ قافلہ سالار کاروان سعادت است
چکر تشنہ خود را با بزال فرودس رسانم با جازت امام حسین روئے بہر کہ نہاد بعد از محاربہ
غلیظ طبع نیزہ خالد بن طلحہ از بن عالم در گذشت کذا بنی روضۃ الاحباب -

جعفر ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام البین بنت خزام بن خالد
بن دارم بودہ حاضر شد در کربلا در روضۃ الاحباب آوردہ کہ بعد از شہادت عون ابن علی انظم برادران
سلاسیہ و پریشان گشت با جازت امام حسین عروبی بہر کہ قتال آوردہ داد و مرا لگی و جرات بداد

بعد از محاربت بسیار در اندک زمانے همان شہر بہت کہ برادران غریزش نوشیدہ بودند جرعه چشید و بیک چشم نم زدن در مقعد صدق بدیشان رسید۔

عبد اللہ بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما وی برادر حقیقہ جعفر بن علی مرتضیٰ بود حاضر شد و کہ بلا کذا نے کشف النعم بعد از شہادت برادرش جعفر پیش شاہزادہ و دو جهان امد قسداً احسن من قال۔

اے محنت تھم خاد ما نبھا	وصل تو اصل کامرانے ہا
میر دم کوہ ہاے غم بر دل	مے برم از دورت گرا نبھا

گفت اے برادر طاقتم از فراق برادران طاق شدہ و غم از میدان ہجران پایمال فراق گشتہ بجا کہ از زالی فرما شاہزادہ اورا دستور سے داد عبد اللہ بروی بصابت گاہ نہاد و صد و ہفتاد تن راز لشکر مخالف در حملہ کذا ت افگندہ بود و آخر الامر بر غم ہانے ابن شریب حضرت از مرکب در افتاد و توجہ بدرجات جنت نمود کذا فی روضۃ الاحباب۔

عباس بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما دس برادر حقیقہ جعفر و عبد اللہ و عثمان بودہ و بعلام و تقاوت آراستہ و بصفت طلائع نسان پیراستہ و در شجاعت بعد از حسین مایہ اسلام داشت حقیقہ پدر بزرگوار خود بودہ و از مشاہیر فرزندان حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ ۳ بودہ حضرت امام حسین ۳ با او کمال محبت و خلوص داشت در معرکہ عتبات تو سے بر او سیکر و چنانچہ علم انحضرت در کربلا بدست او بودہ و آخر کتے است از برادران حسین عم کہ پیش او جان فدا نمود قصہ مجاہدہ او در کربلا بطوسے وارد و در روضۃ الاحباب بالتفصیل مذکور است باجمہ چون براے گرفتن اب بکنار فرات رسید طاغیان شام بہانوت پیش آمدند محار بہ غلیم نمود و ہشتاد تن رازان اشتیاق بکشت و جمعے را متفرق ساخت و ہر چند ایشانرا نصیحت کرد سودمند فیقا و جمعے کثیر بجار پیش آمدند بیک برایشان غالب آمدہ مشک پر اب نمودہ سے آمد کہ باز اغلا عین پر دے جو ہم اور وند و این اثنا نوفل بن ازرق قدیخ خود را بو سے رسانیدہ دست راست ویرا بچنگند و انجباب مشک بہت چپ گرفت و برایشان حملہ کرد و این رجز بگفت

واللہ لو قطعتم یمنی ۵	رضیت صابراً عن دینے
-----------------------	---------------------

اگر کاست و نمن منی است راست ز خم تیغ نندیشم از مرگ چپ اگر آب یا بجم و گریه کنون	ز دین زرد و بیکم چیزے نکاست که بے آب برگشتن من خطا است سر اندر سر آب کردن رواست
---	---

پس دست چپ او نیز بیکندند شک را بزدان گرفت و دشمنان را بر کاب از پهلوی و سیکر و
دین اثاثی بر سر شک رسیده - در آن شهر آب بنیاد و عباس نیز بنیاد و گفت با اخطا
ادک افک اسے برادر باب برادر خود را و او از او بگوش حضرت امام مظلوم رسید و انست
که عباس شہید شد ہے از دل ان مظلوم برآمد و گفت الان آنکس نظر سے وقت جیتے یعنی اکنون
پشت من شکست و چارہ من اندک شد ائمہ دانا الیہ را چون پس مین ہشت پسران
امیر المؤمنین علی رضی عنہ کی عبارت از فضل و ابوبکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبداللہ و عباس
باشند کہ در کربلا برادر بزرگوار خود امام حسین علیہ السلام شہرت خوشگوار شہادت نوشیدند

مطلوبی و ہینا الہم
فصل در ذکر علویانیکہ در کتب اسما و الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مرتبہ فاطمہ و غیر
بنے فاطمہ را بر خے ازان مذکور شدند و بعضے مذکور میشوند۔

اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی المرتضی الماشی الجعفری کنیت او ابو
موسے است و مولد او مدینہ نے تقریب المستطانی صدوق بن الناسخ و نے اخطا اسحاق
روی عن عبد اللہ بن جعفر الخمری عنہ ابراہیم بن المنذر قال ابن معین ما راہ الا صدوقا و نے
شعب النعمہ نے معرفۃ الامام کا اسحاق بن جعفر بن اہل الفضل و الصلاح و الوع و الاجتہاد و روی
عنہ الناس الحدیث و لا تار و کان ابن کاسب اذا حدث عنہ یقول حدثنی النعمۃ الرضا اسحاق
بن جعفر و کان اسحاق رضی اللہ عنہ یقول با ماتہ اخیر موسے و روی عن امیر النعمہ بالا ماتہ علی
اخیر موسے و در وقتہ الشہد او ردہ کہ او برادر اعیانے امام موسے کاظم بود و در صورت و ہیات
با حضرت رسالت م شاہت تامہ داشتہ و شہادت میکرد و چون سفیان بن عیینہ انا
و نقل حدیث کردے بدینوجہ ادا فرمودے کہ حدثنی النعمۃ الرضا اسحاق بن جعفر۔

اسماعیل بن جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہما کنیت او ابو محمد نقشب ارج کذافی روفۃ شہد

و فی الخاتمہ اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن النسین بن علی بن ابی طالب الساسی الامام مات و ہجو
 صغیر علیہ السلام نے الکتب و کشف النور کان اسماعیل اکبر اخوتہ دکان ابوہ علیہ السلام شدید
 اکبرتہ و البرتہ و الا شفاق علیہ و کان قوم من الشیعۃ یظنون ان القایم بعد ابیہ و الخلیفہ لمن بعدہ و کان
 اکبر اخوتہ سنا و دلیل ابیہ الیہ و کراہ لہ فمات فی حیاۃ ابیہ باعتراف علی رقاب الرجال الی ابیہ
 بالمذنبیۃ حتی و من بالیق و روی ان اباعہ الد علیہ السلام خبا علیہ جزا شہیداً و وزن علیہ خزانہ علیہ
 و تقدم سریرتہ بغیر خدا و دلار و اوامر موضع سر رہ علی الارض قبل و فتر مارا کثیرہ دکان یکشف
 من وجہہ و یظن الیہ برید بزرگ تحقیق امر و فوات عند الظاہین خلافتہ لمن بعدہ و اذ النہ الشبیہہ عنہم نے
 حیات و لامات اسماعیل ح المعروف من القول بالامتہ بعد ابیہ من کان یظن ذلک فیتقدہ من اصحاب
 ابیہ علیہ السلام و اقام علیہ موتہ شہر و متہ لم یکن من خاصۃ ابیہ و لا من الرواہ عنہ و کانوا من الابعاد و الاطراف
 فایامات الصادق علیہ السلام انقل فرق عنہم انہ القول بالامتہ ہو سے علیہ السلام بعد ابیہ و افرق الباقی
 فرنین فریق شہم جو امن حیوۃ اسماعیل و قالوا بالامتہ انہ محمد بن اسماعیل لظنہم ان الامتہ کانت فی
 ابیہ و ان الابن الحق بمقام الامتہ من الاخ و فرق بہو علی حیات اسماعیل و ہم الیوم شاذ لا یعرف الیوم
 شہم احد یوم الیہ و ہذان الفریقان یسمیان الاسماعیلیۃ و المعروف شہم الان من یقول یقولون ان الامتہ
 نے اسماعیل و من بعدہ نے ولدہ و ولدہ ولدہ الے اخر الزمان و در وقتہ الشہادۃ کہ عقب
 اسماعیل از دو پسر و کے محمد و علی است و عقب محمد از اسماعیل ثمانے و جعفر شاعر است و بنو البغض
 از اولاد جعفر شاعر اند و عقب جعفر مغرب بودہ اند و ابیہ مفرک ستوے شہد و حکومت کرد و از نسل
 جعفر بن محمد بن اسماعیل اند و بنو البر از ورطہ از اولاد مستوجہ اند و حسن منوچہ از نسل اسماعیل ثانیست
 و بنو التام نیز در سوا نرسل و نید اما علی بن اسماعیل اولاد او در دمشق و عراق و عرب بسیار اند اتنی بنیہ
 انچہ صاحب خلاصہ کفہ کہ اسماعیل صغیر مرد راست نے آید چرا کہ اگر صغیر مرد کے نسل او بدین کثرت
 چگونہ جاری بودے و انچہ گفتہ از و سے روایتیہ در کتب موجود نیست شاید مراد از کتب کتب الہست
 باشد کہ پیش نظر او بودہ والا اسماعیل از و سے روایت دارند و معلوم نیست کہ در کتب الہست
 روایت از وی اندہ یا نہ چرا کہ ظاہر است کہ بر تاسے کتب الہست کتر کسے عبور نمودہ و الہ اعلم
 بحقیقۃ الحال -

المحققین وقال ہارون بن موسیٰ الاوزنا سلم العلوی قال قال الحسن البصری عن رجل من الناس عن
 علامہ تہ یارہ مک بنی مک حماد بن حمید بن ابی بن سلم العلوی عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یجوز فی
 قال ابن عدس سلم مقل انہ نحو اثنی عشر و بهذا القدر لا یعتبر نہ صدوق او ضعیف لایسا اذالم یکن فیما
 یروہ عنہ قال النسائی بسیر القوی تنبیہ از ابن معین در حق او دو قول آمد بقول صاحب خلاصہ تضعیف او
 نمود و بقول ذہبی توثیق نمود شاید اول تضعیف نمود چون بر غلطی خود متنبہ شد از ان قول رجوع نمود توثیق
 او نمود یا بالعکس اعتبار قول اخیر است شاید کہ دو ابن معین باشد یکے تضعیف و دیگر توثیق نمود و لہذا علی بن ابی طالب
 عبد اللہ بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم از ابیہ بن ابیہ و
 با علم و تقویٰ بود و لقب او بابر بود فی الخلاصہ ۔ و عن ابن ابیہ و عن عمار بن غزیہ و موسیٰ بن عقبہ
 موثق و عن کشف الغمہ کان عبد اللہ بن علی بن الحسین ابو جعفر علیہ السلام علی صدقات رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صدقات امیر المومنین علی علیہ السلام و کان فاضلا فقیہا و روى عن ابیہ عن
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخبار کثیرة و حدث عنه و حملوا عنه الاثر من ذلک ما ہو مرفوع اسے علامہ
 بن غزیہ عن عبد اللہ بن علی بن الحسین انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی کل النبی الذی ذکرک عنہ
 و لم یصل علی صلی اللہ علیہ وسلم عن عبد اللہ بن سمان قال یقوت عبد اللہ بن علی بن حسین فذہبی عن
 ابیہ عن جدہ عن امیر المومنین ہم انہ کان یقطع بر السارق الیمنی فی اول مرقۃ فان سرق ثانیۃ قطع رجا
 الیسر سے فان سرق ثالثۃ فخلعہ السجن در روضۃ الشہداء اور وہ کہ وجہ تلیقب او بابر است از غایت
 غلبائیت نورانیت بر خسار مبارک او و بن لقب ملقب کشت و او با محمد باقر برابر اعیانے بود
 و عقب او از پسرش محمد رقط است ۔

علی بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی التقرب ہو ابو موسیٰ مقبول من کبار العارفین
 مات سنۃ عشر و مائتین و عنہ الخلاصہ ۔ و عن ابن ابیہ و الثوری و عنہ ابن احمد و نضر بن علی الجعفی
 مات سنۃ عشر و مائتین و عن یزید بن ابی جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ و اخیه موسیٰ و الثوری
 و عنہ عبد الحمید الاودی و عن نضر بن علی الجعفی و احمد الہزی و جماعة ما ہو من مشہر کتابة لانے ما
 رایت احد ائمہ نعم و لا من و لکن حدیثہ منکر جدا ما یصح الترمذی و لاسنہ و رواہ عن نصر بن علی
 عن ابن ابیہ عن ابیہ عن اجدادہ اخیر نے ابن قدامہ اجازۃ ان ابن محمد ان ابن ملوک و ابو بکر النخعی

ابو الطیب الطبرسی اما ابو احمد الفطری قدس سرہ عن عبد الرحمن بن المغیرہ عن افر بن علی واما علی بن

جعفر بن محمد حدیثی انی اصابی جعفر بن ابی محمد عن ابی علی عن جده علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی

اللہ علیہ وسلم اخذ بيد الحسن والحسين فقال من احبهم و احب ذین و ابویہما کان معی فی حجتی یوم القیامہ

قال الترمذی لا تعرف الا من یأویجہ و فی کشف النرجان علی بن جعفر رضی اللہ عنہ عن رواتہ

الحديث سدید الطریق شدید الودع کثیر الفضل و لزم افادہ موسی بن جعفر علیہ السلام و کما عنہ شیخ

کثیر اور روفتہ الشہداء اور دو لقب او عریضہ کنیت او ابو الحسن ست عالم بزرگ بودہ و رکود کے

ان پر ہا ز ماندہ و از برادر خود موسی کاظم علم موختہ و نسبت بعلی رضی اللہ عنہ است و ان قریب است بچہا

میل از مدینہ و اولاد او بسیار اند و ایشانرا عریضیون خوانند رحمہ اللہ تعالیٰ۔

عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے اخلاصہ روایت

الا صغر عن ابیہ و عندہ اجاہ علی و محمد و ثقتہ ابن حبان و فی کشف الغمہ کان عمر بن علی بن الحسین قاصدا

جلیلادولی صدقات النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صدقات امیر المومنین علی و کان و رعا شیخا روی

الحسین بن زید قال رايت علی عمر بن علی بن الحسین یشرط علی من اتباع صدقات علی و ان یتلم

فی الحایط کذا و کذا تلمذہ و لا یمنع من دخلہ ان یاکل منه و عن عبید اللہ بن جریر القحطانی قال سمعت عمر

بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب یقول المفطر فی صینا کالمفطر فی بغضنا انا حق بقرابتنا

من بنینا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و حق جعلہ اللہ لنا من ترکہ ترک علیما از نو تا بال منزل الذی نزلنا اللہ

ولا تقبلوا فینا ما لیس فینا ان یعذبنا اللہ فذنبنا و ان یرحمتنا فیرحمہ و فضلہ رحمہ اللہ۔

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے تقریب

ابن حجر مقبول من الثمانینہ و فی اختلافہ روئے عن ابیہ و عنہ ابن ابی فدیك و ثقتہ ابن حبان و

فی روفتہ الشہداء عقب عمر الاثر من ابیہ او علی اصغر محدث است و او از علم زادہ خود جعفر صادق

روایت کنند۔

عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے اخلاصہ روایت

ابیہ و عنہ العباس بن عثمان الشاشی۔

محمد بن علی بن حمزہ بن الحسن العلوی البغدادی رح فی التقرب صدوق من الثانیۃ

عشرۃ مات سنة ست وثمانین فی الخلاء روى عنه ابی حاتم وثقة توفى سنة ست وثمانین
 محمد بن عمر بن الحسن بن ابراهیم بن علی المرتضی المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی القریب ثقة
 سن الرابطة و فی الخلاصة روى عن ابن عباس وجابر وجاعة وعنه سعد بن ابراهیم وابوالجلیات و
 طايفة وثقة بوزعمه والنسای

علی بن محمد ابوالقاسم الشریف الزید بن الحرانی ح فی میزان الذہبی هو شیخ القراء و تلمیذ النفاش
 وثقة ابو عمرو الانی و اتهم عبد الغزیز الکتانی ذکرته فی طبقات القراء -

عمر بن ابراهیم العلوی الکوئی الزید بن فی میزان الذہبی هو الحنفی الشیعہ القریب امام مسجد ابی
 اسحاق السبئی ولد سنة اثنتین واربعمین واربعمائة و اجاز له محمد بن علی بن عبد الرحمن العلوی سمع
 ابی القاسم بن الشواربجی و ابابکر الخلیل و جماعة و سكن الشام فی شعبة مدة و بیع فی العیة
 و الفضایل روى عنه ابن السعائی و ابن عساکر و ابو موسی المدینی و کان مشارکاً فی علوم و هو
 قیصر متقی خیر دین علی برعته و کان یفتی الکوفه و یقول اننی بنی بئرب ابی حنیفة طاهر و یزید مدنی
 و ابو طالب بن المراس الدمشقی عنه انه منج بالقول یخلق القرآن و بالقدرة و قال ابن ناصر سمعت ابنی
 الرستی یقول عمر بن ابراهیم جار و دوی المذہب و لایر فی الفصل من الجنایات مات سنة تسع و ثمانین
 و ثمانم و مملی علیہ ثمنون الفاء قد ترا علیه بالروایة یعیش بن صدقة الفراتی -

محمد بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی میزان الذہبی محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن
 الحسین عن ابيه نکلم فیہ حدیث منہ ابراهیم بن السدر و محمد بن یحیی العدری و فی اے نفسه فی اول
 دولة المأمون و یویع بکته سنة مائین حج حینئذ المقصود و هو امیر فطر فی و اعتقل بغیرة و یقی بها
 قلیلاً و مات و کان بطلانها عاصیه و یوفا و یفطر یوفا مات سنة ثلث و مائین و قد یفین علی
 السبعین و یبر و یجر جان ذکره ابن عدس فی الکامل و قال البخاری اخوه اسحاق اوثق من قلت
 فمن الباطل الذی الصق محمد بن اعین ابی جعفر الصادق انه قال نکل سلیمان الدینا سبایة
 و ستین شهر و ذکر قفلة منکرة اخر جبال الحاکم فی مستدرک فشان الکتاب بها و بائنا لما و فی کشف
 الغم کان محمد بن جعفر خیا شجاعاً و کان یصوم یوماً و یفطر یوماً و یرى راس الزید بن الحارث بن العقیق
 روى عن زوجه حذیجة بنت عبد الله بن الحسن انها قالت ما خرج من عندنا یوم یأقطن ثوب

و بطل حسین کاشف که صاحب رفته اشهد است کینست او ابو عبد الله و نام جدش قاسم بن ابراهیم
 بدانت راقم حروف قول کاشف مرع است چه اگر او تحقیق نسب انجا هست بدو اخته و تاریخ ابن خلکان
 نیز غالباً از نظر او گذشته و لیکن که هر دو کینست یعنی ابو القاسم و ابو عبد الله او را ثابت باشد و
 همچنین جدش اسماعیل و قاسم هر دو نام داشته باشد و الله اعلم بالجله در میان سادات حسن
 خاندان اوده است مشهور معروف و نه تاریخ ابن خلکان کان من اکابر و سائما و شیع فی الزمر
 و الغزل و غیر ذلک ذکره ابو منصور الثعالبی فی کتاب الیتمه و ذکر له مقایع و من جملة ما اوردہ له

خلیلے اپنے لاشریا الحاسد	وانے علی ریب الزمان لواجد
امیہتی جمیعاً شملها وہی ستہ	وافقد من احبته وہو واحد

و ذکر الامیر محمد العوف بالیسکے فی تاریخ معروف قال توفی سنۃ خمس و اربعین و ثلثمائتہ ہجری و بعد تعالی
 و زاد غیرہ لیلة الثلاثاء یسین من شعبان و دفن فی مقبرہ خلف المصلی الجدید بمصر و مرع و دستون
 و طباطبایہ فی الطائین المملکتین و البائین المحدثین و ہو لقب جدہ ابراهیم و انما قبل لوططبا لارکان
 یلتصق فی جمیع القاف طاء و طلب یو ثانیاً بہ فقال لہ غلامہ امی بدراء فقال لوططبا لانی فی تبا تبا فی علیہ
 لقبا و اشتہر بہ و الرسی فی تاریخ الرا و السین المشدودہ قال ابن الصمغانی ہذہ النسبۃ الی بطن من السواد
 العلویۃ و الله اعلم۔

عبد الدین احمد طباطبایہ رحمہ اللہ کینست او ابو محمد است حجازی الاصل است و مصری الدار و النوا
 است و نه تاریخ ابن خلکان کان طاہر اگر ما فیاضاً صاحب رباع و ضیاع و نعمۃ ظاہرہ و عبید و حاکم
 کثیر النعم کان برہیزہ رجل کثیر اللوز من اول النہار الی اخرہ برسم الخلوۃ الی یقعد بالاہل مصر من الاساذ
 کافور الاشندی الی من دوز و یطلق للرجل المذکور دینارین فی کل شہر و کان یسل الی الکافور
 فی کل یوم جاہلین حلوا و غنیفانے مندیل مخموم فحدہ بعض الاعیان و قال لکافور الخلوۃ حسن فالمدار
 فانہ لا یحسن ان یقابک بہ فارس الیہ کافور یخرب فی الشریف فی الخلوۃ علی العادۃ و بعضین من الرعیف
 و کرب الشریف الیہ و علم انہم قد حدہ علی ذلک و قصدوا ابطالہما اجتماع بہ قال ابیدک الله اما
 ما نقد الرعیف تظا و لا و لا تعاطا و انما ہی صبیۃ حسیۃ تعجز بہرہا و تجز فرسہ علی سبیل التبرک فاذا
 کرہتہ قلناہ فقال کافور لا و الله لا تقطعہ و لا یكون توتے سواہ فعدانے ما کان علیہ من ارسال الخلوۃ

والرغیف وکان الشریع المذکور حسن العالمتہ نے معاملتہ حسن الافضال علی من صمیمہ ملاحظہ فرمادے
 الیہم والے سایہ صدقہ و یقینی حقانیت و یطیل الجلوس عندہم عاتنے جامعہ وکان حسن الذہب وکانت
 ولادت سنتہ ست وثمانین واما تین و تونے نے الرابع من رب سبتہ ثمان واربعین و ثلثمائتہ
 بمصر و صلی علیہ فی صلی العید و حضر جنازہ من الخلق مالا یحصى عدوہم الا اللہ تعالیٰ و دفن بقراحتہ
 مصر الصغریٰ و قبرہ معروف و مشہور باجا تہ الدعاوی ان رجلا حج و فاتتہ زیارۃ البنی صلی اللہ علیہ
 وسلم فضاق صدرہ لذلک فراہ نے نورہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقال لہ اذا فاکتک زیارۃ قرز قبر
 عبداللہ بن احمد بن طباطبا وکان صاحب الروایا من اہل مصر و حکى بعض من لہ علیہ احسان انہ وقف
 علی قبرہ وانشد۔

خلفت الہوم علی اناس	و قد کانوا یبشکون کفات
فراہ نے نورہ و قال قبر سمعت ما قلت و جیل منی و میں البیواب و الکماکات و لکن مرلی مسجدے و صل کرعین و لوع یسبج لک رحمہ اللہ تعالیٰ۔	
عیسیٰ بن محمد الہکاری قدس سرہ کینت اذ ابو محمد است و لقب بے ضیاء الدین شریعت است انہ و لا وزیر بن سبط الرسول حسن المجتہد ست رضی اللہ تعالیٰ عنہما از فقہائے زمانہ و اعیان دوران بودہ نے تاریخ ابن خلکان کان احد الامراء بالروانۃ الصلا متیہ کبیر القدر و افرامہ متہ مغول علیہ نے ملار و المشورات وکان نے مہداد امرہ شیعہ بالفقہ بالمدرسۃ الزجا بیتہ ہدیتہ حلب ناقص بالامیر اسد الدین شیر کوہ عم السلطان صلاح الدین و صارا مارہ یصلیٰ بالفرائض الخمس و لا توجہ الامیر سید الدین الے الدیار المصریہ و توالے الوزارة بکا کان فی مجمعہ و لا توالے اسد الدین اتفق الفقیہ عیسے الذکور و الملوا بہا و الدین قرا توش فلما نولے صلاح الدین رای لذلک و اعتمد علیہ و لم یکن یخج عن رایہ وکان شیر الاول علیہ یخاطبہ بالانقذ علیہ غیرہ من الکلام وکان واسطہ خیر للناس تقع لہا بہ خلقا کثیرا و لم یزل علی مکانہ و توقیر حرمتہ الے ان توالے یوم الثلاثاء عند طلوع الشمس التاسع من ذی القعدہ سنۃ خمس و ثمانین و نمسایہ بالیختم بنزلۃ الخرو و تہتم نعل الے القدس و دفن بجاہر بارہ اللہ تعالیٰ وکان یلبس ثوبی الاجناد و یتیم بجامع القضا یصح بن اللہاسین۔	
محمد بن عبداللہ بن قومرث المنصوت بالمدس الہری قدس سرہ کینت ہوا ابو عبداللہ دست	

از اولاد حسن شریف رضی اللہ تعالیٰ عنہ ولادت او یوم عاشورا سنہ خمس و ثمانین واربعمایه واول ظهور
 الروحۃ او سکون عیسیٰ عشره و نمسانید و وفات او سنہ اربع و عشر لیل و نمسانید و دفن او جبل است
 مشهور و مرزا نذیر علی و سے و نہ سال بود و مردست بود عالم محدث فقیہ و شیخ از اصحاب امام ابو حامد
 نوایی و طریحی و غیرہا اندر علم نموده و امر بالمعروف و نہی عن المنکر شعار او بوده و ترک اسباب
 دنیا و التزم مع و عبادت لازمه عادت شریف او بوده و شدید انکار زنی و بیکسکه مخالف شریفیت
 مینمود و کرا و در تاریخ ابن خلکان و از است مانتصفا نمودیم رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ -

ہبتہ المدین علی بن شریف حمزہ الحسن المعروف بابن النجاشی المدینہ قدس سرہ کنیت او
 ابو اسحاق است و از است او شهر رمضان سنہ خمس و ثمانین واربعمایه قنونی بود و تیسرین السادس و العشرین
 من شهر رمضان سنہ اربع و ثمانین واربعمایه و دفن من القدرۃ دارہ بالکعب من بغداد
 و الشجرۃ بنیہ الشیخ الفیہ البیہم بعد از او ہذا النسبۃ اسے شجرۃ و ہی قریۃ من اعمال المدینۃ
 علی سالتنا افضل الصلوٰۃ والسلام و بحمدہ فیما اسمہ جل و قد سمیت بہ العرب من بعد ہا و قد انساب

الیہ خلق بہ من العالم غیر ہم و لا ادری اسے من یتبیب الشریف الذکور منہا بل نسبتہ اسے
 قمر تہام اسے اح اجداد مکان اسم شجرۃ و المد عالم بالجماعہ مذکور بود یا عالم و قمر اسے راستہ امام است
 و نحو و لغتہ و اشعار و طب صاحب تصانیف کثیرہ و تلامذہ کتاب اسے و کتاب الانتصار و شیخ اللع
 و شیخ الشریف و غیرہ روایت حدیث از شیخ متاخرین مثل ابی الحسن مبارک و علی بن محمد و غیر
 ہما بہ یاد و حافظہ او و در کتاب الذیل ذکر او نموده و در تاریخ ابن خلکان ذکر او دراز است از قدر
 از انجا گرفته شد رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ -

سید محی الدین عبید القادر الجمیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کنیت او ابو محمد است علوی بود حسن
 الحسینے از جانب ہر سنہ و از جانب مادر حسینی است بنیرہ ابو عبیدہ المدینہ صوفی است از جانب
 مادر و مادر و سے فاطمہ ام البنین ابوعبیدہ المدینہ صوفی است اما نسب شریف او از جانب
 پدر بنو ہبہ است کہ عبد القادر بن ابی صالح بن بنی دوسٹ بن ابی عبد المدینہ بن بن محمد بن
 بن ہبہ سے الشافعی الملقب بالشایر بن عبد المدینہ بن ہبہ بن ہبہ بن عبد المدینہ بن
 بن الحسن الحسین بن امیر المؤمنین حسن المجتہد بن امیر المؤمنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم انتہی

دین نموده اول قرآن عظیم مبارک را درایت و در علمین بحسب ایتقان تجویز فرمود و از اعلام محدثین و اعظم
 مستندین و علمای متفقین استماع حدیث نموده و تحصیل علوم و تکمیل آن فرموده در جمیع علوم اصول و فروع
 و ذریع و خلافاً جمیع اعلام بغداد بلکه کاف علمای بلاد و گذشت حتی فاق اکثر فاعل و صار مرجع الجمع
 بعد از آن حق عز و علا و ابرار خلق ظاهر گردانید و قبول عظیم و عظمت تمام در قلوب خواص و عوام نهاد و بر مرتبه
 عظمت کبریه و ولایت عظمی مخصوص گردانید و جمیع طوایف را از فقها و علما و طلبه و فقر را از اقطار ارض عالم
 توجّه بجناب عرش باب اود و دو نیایح کلمت از محیط قلب او بر ساحل انسان جاری ساخت اما علم حضرت
 نقل است که روزی قاری ایتی از قرآن در مجلس او برخواند و آنحضرت دجی و تفسیر آن بیان فرمود و وجهی
 دیگر و دیگر تائید و تائید آنجا علم حاضران مجلس همراه او بود و بعد از آن در بیان وجوه دیگر شروع نمود و با تمام ائمه
 وجه افاده فرمود و در وجه استدلالی با اتصال رسانید و هر چه در لیل و لیل و فیصله داد که موجب تعجب
 حاضران گردید و نقل است که جناب آنحضرت مرجع علمای عراق بلکه خط رحال طالبان افاق بود و جمیع اقطار عالم
 فتاوی پیش آنحضرت آمد و در بعضی سابق و مطالعه و تفاجیر با با صواب ثبت فرمود و بعضی را از خدای
 علما و بجا خطا محال خلافت و کلام در آن متصور شود و کما استقصا در اینجا به بلاد و کج که صورت او این بود و چه
 میگویند سادات علما و مردم دست که سوگند خورد به طلاق بر آن که حق تعالی را عبادت کند که در وقت
 اشتغال او بان عبادت هیچ یک از افراد انسانی در هیچ مکانی او را در آن عبادت شریک نباشد که ادم عبادت
 او را نماید که از عمده حشمت این حلف بیرون آید بعد از آنکه علمای عاقین و جواب این سوال تمجید و بجز
 از دریافت آن معترف گشته بودند پیش آنحضرت او را و در بعضی بجز و نظر در آن فرمود و کلی الامطان و لطف
 اسبوعاً و صده و کل مینه یعنی خاسی ساخته شود برای انشخص جاس طوان خانه کعبه تا ملوان کند تنها و
 از عهد پیشین که خورده است بگوید زیرا که طوان عبادت است بیکس از ادب میان در آن زمان باد و هر نسبی
 و کف طبقات انما به لحاظ این رجب قدم بغداد شایع به الحدیث من ابی غالب الباطانی
 و بعضی ائمه و این بیان و ابی طالب و ابن الرسی و تفقه علی القاضی ابی سید الخرمی و ابی الخطاب
 السکونی و ابی قریب و ابی الفاضل ابی عقیل و القاضی ابی الحسن و برع فی المذهب و الخلاف و الاصول
 و غیر ذلک و قرا الادب علی ابی زکریا و ابی الفناکم الرسی التبریزی و صاحب الشیخ حماد الدباس
 الزاهد و درس بدرس شیخ الخرمی و اقام بهای آن مات و دفن به قافل ابن الجوزی

ہندہ المدرستہ لطیفہ فہرست علی عبد القادر فکرم علی الناس لبسانہ الوعظ و طہرہ صیت بالزہد گوانج
 سمت و صمت و ضافت المدرستہ بالناس و کان مجلس عند سور بغداد ستند الی الرباط و توجہ
 عندہ فی المجلس خلق کثیر فمرت المدرستہ و وسعت و تعصبت ذلک العوام و اقام فی مدرسہ
 مدرس الی ان توفی و ذکرہ ابن السمعانی فقال امام الخنابلہ و شیخہم نے عصرہ فقیہ صالح بن خیر الزکری
 و اکمل الفکر مریح المدق کتب عنہ کثیر او کالی لیکن باب الانج فی المدرستہ الی بنیت لہ و کتب
 است شیخ موفق الدین این قدام کہ داخل شدیم در بغداد سنہ احدی و ثمانین و خمسہ و بیست و یکم
 شیخ عبد القادر اگر انتہا شدہ بودید و ریاست علم و عمل و حال و استقامت بود کفایت
 میکرد طالب علم را از قصد دیگران از کثرت ایچہ کہ مجتمع شدہ بود در علوم و مہر بر شیخوں
 وسعت صدر و سیر چشم و جمع کردہ بود الدتھالے در او صاف جیلہ و احوال عزیزہ
 را و ندیم بعد او مثل او و فی سبجۃ الاسرار علی الشطنونۃ الشافعی کہ شیخ
 عبد القادر الجیلانی اخذ فقہ نمود از علی بن عقیل و ابی الخطاب کلوزانی و ابو الحسن
 مسعود و ابو سعید مخزومی رحمہمہا و خلافا و منہ و عا و اصولا و سماع حدیث نمود از جماعت
 ابو غالب با قلانے و ابو سعد محمد و ابو الغنائم رسی و ابو بکر تمار و ابو محمد جعفر و ابو القاسم کرخی
 و ابو عثمان صفہانی و ابو طالب ابن عجم و ابو طاهر و ابو البرکات سقطی و ابو العزہاشی و ابو نصر
 محمد و ابو غالب احمد و عبد اللہ یحییٰ پس ان ابو علی بنیاد ابو الحسن میرنے و ابو منصورت از
 و طلحہ عاقولے و غیر ہم و علم ادب خواندہ بر ابے زکریا بہر نیزے و سبجت داشتہ با
 شیخ عارف حماد و باس و اخذ طریقت نمود از و و خرد گرفت از قاضی ابو سعید مخزومی
 و کسانیکہ از انحضرت اخذ علم نمودہ اند امام ابو مرقشے و شیخ ابو بدین مغربے و قاضی ابو یعلیٰ
 و فقیہ ابو الفتح و امام ابو نعیم محمد بن عثمان و امام ابو حفص عمر فارسی و غیر ہم جماعت کثیرہ
 اما طریق انحضرت در ساوک بحسب شدت و لزوم نظیر داشت و یحسب را از مشایخ عصر طاعت ان نبود کہ باہ
 سہامت جوید و شدت ریاضت و قوت مجاہدت و طریق او تفویض بود و موافقت و تبری از حول و
 وقوت و ذبول و تحت جاری اقدار موافقت قلب و روح و نفس و اتحاد ظاہر و باطن و انسجام و صفات
 نفسانی و غیرہ رویت نفع و ضرر و قرب بعد و ذراغ قلب و روح و نفس و اتحاد ظاہر و باطن و خلوص و تجاہد و شکوک و متابع

بخیار و تشویش بقایا و بقاے تفرقه و اتحاق قول و فعل و معانی اخلاص و تسلیم و حکیم کتاب
 و سنت و زجر خطر و خطره و دار و دھال و ثبوت مع المد فی کل الاحوال و تجسید و توحید و توحید
 نعمت یر با حضور و موقوف بہودیت کہ مستند است از خطہ کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
 با مشاہدہ اس بحقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسی کہ گفت شنیدم از والد
 خود شیخ سید الدین عبد القادر رضی اللہ عنہ کہ در بعضی سیاحت بدشتہ افتاد
 کہ در انجا آب بنود چنہ روز انجا بودم و آب نیا ختم تشنگی غلبہ کرد حق سبحانہ و تعالیٰ
 ابر سے گماشت کہ بر من سایہ کرد و فطرات چند ازوے بچکید کہ بدان تسکین یافتم پس نورے
 ساطع شد کہ تمام افق را در گرفت و صورتے عجیب از انمیان ظاہر شد و ندا در داد کہ یا
 عبد القادر ختم یہ در گار تو حلال کردم بر تو ہرچہ حرام ساختم بر غیر تو بگرانچہ طلبے و بکن ہرچہ
 خواہے گفتم اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در شواے ملعون این چہ سخن است ناگاہ
 ان روشنائے بنا یکے بدل شد و ان صورت دو و گشت و گفت یا عبد القادر
 نجات یافتے تہ از من بواسطہ علم تو با حکام پروردگار و نفہ تو باحوال منازل خود و من
 بخش این واقعہ ہفتاد تن را از اہل انی طریق از راہ بردم کہ یکے از انسا بجائے خود نایستاد
 این چہ علم و ہدایت است کہ حق تعالیٰ ترا عطا فرمودہ گفتم لہ الفضل و المنہ و منہ الہدایتہ فی
 الہدایۃ و النہایتہ اما و غلط انجمن فسمو کہ در اول حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 و حضرت مرتضیٰ را علیہ رضوان اللہ و خواب دیدم کہ امر سر مودند مرا تبکلم و انداختند
 در دہن من عذاب دہن و بکشاہد بر من ابواب سخن و سر مود در ابتداے کار در بقعہ و نام
 مامور و منی بشدم و غلبہ میکرد بر من کلام بجدے کہ بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نہ آتتم
 و حاضر میشد در مجلس من دو سہ افراد ناس کہ از من سخن مے شنیدند عاقبت اجتماع و از وہاں
 مردم بجائے رسید کہ در مجلس جائے نشست نمازد و صلائی شہر میر قمر و سخن میگفتم انجا بگاہ
 نیز بر مردم تنگ شد کہ سے بہرہ دون شہر پرورد و غلامی بے شمار از بہ پیادہ و سوار می آمدند
 و ما در اے مجلس را گرد گرفته مے ایستادند تا آنکہ عدد نزدیک ہفتاد ہزار میر رسید نقلست
 کہ در مجلس و غلط انحضرت چار صد نفر دوات و قلم گرفته مے نشستند و انچہ از وی مے شنیدند

اما یکرند و کلام آنحضرت نوے از سرعت و جبر بود که سامع را رعب و ہیبت و دل می افروزد و آن
جمله خوارن کلام او ان بود که در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و بحسب قریب و بعد
مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم و تکبیر راجز سکوت و انصات گنجایش
نداشت و زود ام کردن بخبر مبادرت با مثال صورت نمی بست و وقتیکه آنحضرت
بکر سے برے ادب انواع علوم تکلم می کرد و حاضران همه از مشاهد ہیبت و عظمت ساکت
و صامت می بودند نقیست که مجلس آنحضرت هرگز از جماعت یهود و نصاری و امثال ایشان که
بر دست او بیعت اسلام آوردند و از طول این عصاة از قطع طریق و از باب بیعت
و فساد و مذہب و اعتقاد که تائب میشدند ظالی خودی از یهود و نصاری بیشتر از پانصد و از
طوائف دیگر بیش از صد هزار بر دست او تائب شدند و از سوار سهریت باز آمدند و از
انعام دیگر خلائق خود چه توان گفت و خضر علیہ السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف
اوست بود و از مشایخ عصر هر کرا ملاقات میکرد و وصیت می نمود و بلازمست مجلس شریف
او و میفرمود من اراد الفلاح فعلیه بلازمته هذا المجلس انتهى کلام اخبار الانبیاء و در اشعة الماعات
شرح الشکات للشیخ عبدالحق افهلوی در ذکر مناقب امام احمد جنبل آورده که از اقواسے
حج و اسناسے براہین علوم مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتہاد این امام اجل و اکرم
آن ست که شیخ الشیوخ قدوة الاولیاء قطب الاقطاب فرد اجاب خوث اعظم شیخ محی الدین
عبد القادر رضی اللہ عنہ و از صفاء حامل مذہب و تابع اقوال او ست و در ہجۃ الاسرا -
تو شتم است و مناقب و سے کان یضیئے علی مذہب الشافعی و احمد بن جنبل و از اینجا
ظاہر می شود که آنحضرت را اجتہاد و سے بود که موافقت داشت بیکے ازین و و مذہب و
مشہور و مقرر است که ایشان جنبل مذہب اند و ذکر ایشان در خلا بلہ واقع و ثابت است انتهى
سلسلہ نسبت ارادت و لمیس خرقہ او بدینو است فی التفات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح علیہ السلام
الجلیل فی السیر الخرقۃ من ید الشیخ ابی سعید المہارکہ بن علی الخرقۃ و هو لبسہا من ید الشیخ ابی الحسن علی بن
محمد بن یوسف القزہبی الکامری و هو لبسہا من ید الشیخ ابی الفتح الطرسوسے و هو من ید الشیخ
ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغزیز التیمی و هو من ید الشیخ ابی بکر الشبلہ قدس اللہ تعالی ارواحہم

و صاحب اعلام الاخبار بعد ازین ابن نسبت را بدین وجه بیان میکند آنچه بکران الشیعه و هوس جنید بعد از او
 و هوس کسرتی من معروف الکافی من داود الطائی بن حبیب العجمی من الحسن البصری بن علی بن ابی
 طالب و صاحب شجرات و صاحب قول المجمل و صاحب توحه القلوب میگوید که معروف کرنی نسبت
 حاصل است یکے آنکه بیان نموده شد دیگر آنکه معروف من الامام علی بن موسی الرضا عن ابیه الامام
 موسی الکاظم عن ابیه الامام جعفر الصادق عن ابیه الامام محمد باقر عن ابیه الامام زین العابدین عن
 ابیه الامام حسین سبط الرسول صلی الله علیه وسلم عن ابیه المومنین علی المرتضی عن ابیه صلی الله علیه و
 سلم و الامام جعفر الصادق ایضا انتساب اے جده اسما القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن
 سلیمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن ابیه صلی الله علیه وسلم تنقیض انتساب اسماء الرجال اگر
 نام نامی انتخاب را زب کتب خود نموده باشند ازین نقض انتخاب لازم نمی آید بلکه کتاب
 شان ناقص و نام نامی است که ازین نام نامی او خالی باشد.

نظم هر نظم و نشه را الحق	باشند ازین نام شان وفق
--------------------------	------------------------

کتاب نغیته الطالبین و فتوح الغیب و دیوان غوثیه نصیف اوست و مافوق طاقته و کتب
 قیامی اگر چه و دیگر کتابها نموده که کلام اوست و سلسله مالیه قادریه که منسوب باوست است و
 سلسله بسیار است از کبر ارا و وصول الی الله یا فیه مقصود و نور سیده اند.

آقامری گزند این طایفه را معنی قصور	خاشا که بر ارم زبانین گایا
همه شیران جهان بسته این سلسله اند	رویه از حیل چه سان بگسلند سلسله

انتخاب مکرر نماید را از اول تا آخر با تمامت شریعت و اتباع کتاب سنت مرت نموده و هرگز از عیب
 و هوایا مرت نموده بلکه سلاطین و اعیان و جمیع ارباب و اندوختار الاخبار را و ده که سلطان
 بنو از انتخاب التماس نمود که اگر باره درین دیر نشرین از ملک سبستان که از انجم روز گویند
 در نه بارت خانقاه نماید و ارم انتخاب استدعا که او را قبول نمود و این قطعه نوشته بدو فرستاد.

چون پیر خجری رخ بخت سیاه باد	خبر فقر اگر بود هوس ملک خرم
ز آنکه که با ختم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بکجونی خرم

اما اخلاق شریعی و اخلاق اخفرت نسخ بود از آنک علی خلق عظیم و مجوده از آنک علی بدی مستقیم

بان جلالت قدر و علو منزلت و صفا علم و رحمت محل که داشت با صفا نجاست کردی و با فقر تواضع
 نمودی و توقیر کردی و ترجم بر صغیر و ابد با سلام فرمودی و بر نجاست اضیاف و طلبه صبر کردی و از
 سادگی و زلات ایشان در گذشته و هر که پیش آنحضرت سوگند خوردی هر چند دروغ گفته قبول
 کردی و علم و کشف خود را بپوشید و با همان و عیالین چندان خوش خلق و کنشاده رو بودی که هیچکس
 نبود که و هر که عصاة و جباریه اغیار اقیام نکردی و هرگز بر درامیر و وزیر زلفی و هیچیک را از مشایخ مصر
 در حسن خلق و وسعت صدر و کرم نفس و عطوفت قلب و حفظ و روضیات عمدت متابعت
 نداشته نقلت که یکبار آنحضرت بعد از شربت کج برآمده بود چون بجله که موضعی است قریب بغداد
 رسید فرمود که در اینجا خانه بنید که فقیر و بیکیس تو و گم نام ترا زونی نباشد اینجا فرود ایم هر چند اکابر و روسای
 انوضع منازل و بیوت عالیه میباشند و التماس شرف نزول نمودند قبول نیفتاد و بعد از انقضای خانه بانه
 که پیری و عجزه و صبیبه و روی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از ان پیر شیب انجا نزول فرمود و بایا و فزود
 از نقود و جناس و حیوانات بسیار آمد فرمود بن از حق خود که درین اسباب دارم بر آدم و برای این پیر
 و آدم حاضران نیز بواجبت آنحضرت از حق خود را اندر تمام ان اموال و اسباب را تسلیم ان پیر کردند
 حق تعالی ان پیر را برکت قدوم او عنای و بکثرت از انی داشت که هیچکس در ان موضع نبود و نقلست
 که روزی آنحضرت فقیر را دید که بخاطر شکسته در گوشه نشسته است پرسید که چه حال داری
 و در چه خیال نشسته هستی که بجان شط رفته بودم و چیز نداشتم که ببلای و بهم تا بکشته نشستم و زب
 بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصی مره بخدمت او رسید و در دست دینار بود مره را فقیر داد که
 بدم را بپیر و ببلای ده بقیه از مشایخ علم و اوصاف آنحضرت نوشته اند که ان شیخ محمد الدین علی القادری
 رضی الله عنه ظاهر الوضو و دایم البشر کثیر البها شدید العیاد و زب الخطاب سهل القیاد کریم الاخلاق
 طیب الاعراق عفو الرؤفا شوقا یکرم المجلس و مبسط الزاره مملوگ و مارا یتد ابن اسانا و لا ینظر لفظا
 منه و یفطنه دیگر نوشته کان سید الشیخ محمد الدین عبد القادر رضی الله عنه سید الدین شریف الشیخ
 اکثر المیه نجاب الدعوة کریم الاخلاق طیب الاعراق بعد الناس عن الفحش اقرب الناس الی
 الحق شدید الباس اذا تمکنت محارم الله تعالی لا یغضب لنفسه ولا یغیر غیره بلا ید سایلوا فی غزواته
 کان التوفیق را یده و التائید فاضله و العلم مذبه و القرب مود و الخطاب مشیره و الخط سفیره و الناس

نذیر والبسطیسمہ الصدوق رایتہ والفتح بقائتہ والحکم بقاءتہ والذکر ونہدہ والفکر سرہ والمکاشفۃ خذائوہ
والمشاہدۃ شفاوہ واداب الشریعۃ ظاہرہ وادب الحقیقۃ سرہ رخی المحدثہ -

اما کرامات خوارق عادات از انجانب از زمان ولادت تا این زمان نہ چند ان سرزد شدہ کہ بحاسب
وہم خیال استقصای ان نہ نمودہ فی النفاذ نقلا عن تاریخ الامام الیائسہ -

واما کرامات یعنی الشیخ عبد القادر خا رجہ عن المحرر وقد اخبر عن من اورکتہ من اعلام الایمۃ ان کرامات توارق
او قربت من التواتر و معلوم بالاتفاق انہ لم یطہر طور کرامات بغير من شیوخ الافاق -

و از شیخ عبد الرحمن طغوسی نقل نمودہ کہ الشیخ عبد القادر سلطان الوقت وصاحب التصرف فیہ واز
شیخ ابو عمر صریفی نقل نمودہ کہ تضرع علیہ اسلام اورا گفت یا ابا عمر عبد القادر سید العارفين وقبلتہ الوافق

فی ہذا الوقت فعلیک بملازمتہ خدمتہ و تعظیم حرمتہ و از شیخ ابو سعید قلیوے اوردہ کہ گفت الشیخ عبد القادر
یہ برے الاکہ والابرص یجی الموتی باذن اللہ تعالیٰ و در اخبار الاخبار از شیخ علی بن ہبئی اوردہ کہ گفت

نذیرم ہیج یکے از اہل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر ہر وقت ہر کہ از خواہد کہ از وی کرامتہ
مشاہدہ کند میکند و خوارق ظاہر میگردد و گاہی از وسے و گاہی بوی و نقاست

از شیخ ابو مسعود احمد بن ابی بکر ترمذی و شیخ ابو عمرو عثمان صریفی کہ گفتہ کرامات شیخ عبد القادر مثل عقد
منصور بچواہ کہ در سبے یکدیگر در رشتہ کشیدہ شدہ اند ہر کہ از خواہد کہ بشمارد کرامات او ہر روز

ہزارینہ بشمارد و چہرہ بے یسا از وی و شیخ بزرگ شہاب الدین عمر و سہروردی فرمودہ است کہ ان
الشیخ عبد القادر سلطان الطرق التصرف فی الوجود علی تحقیق و کانت لہ الید المبسوطة من اللہ تعالیٰ

والفعل الفارق الدائم و از آنحضرت از ہر جنس کرامات نقل کردہ اند از تصرف و نظو ہر خلق دیوانہ
ایشان و اجراء حکم براس وجان و اطلاع ضایر و اظہار سرایہ اعطای مواہب غیبیہ و امداد علیای

لارہیبہ و تہریر و تعلیم حوادث و دواہی و تہریر اکوان بچو و اثبات الہی و اتصاف بصفات
واجبہ و تحقق بعت اقفا و انشاء ایراسے کہ و ابرص و تصحیح مرضی و تشفیہ اعلا و طی زمان و مکان و

نقاذام در زمین و آسمان و میر براب و طہر و ہوا و تہریر اراوات مردم و تعلیم طبایع اشیاء
احضار اشیاء از غیب و اخبار از ماضی و آتی بلا شک و ریب و سایر انواع کرامات و خوارق

عادات بر سبیل اتصال و دوام بن الخاص و العام بر سبیل قصد و اذادہ مطلق بلکہ بر طریق اظہار

و دعوی بر حق و در هر یک ازین امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زمان از تقریر این کتاب
است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف امام محمد باقر علیه السلام بدین فرین و شتون است و آنچه از شلیخ
واقطاب وقت و بلکه از بعضی مشایخ متقدمین که بزبان وی رضی الله عنه بطریق کشف و اعلام الهی
از وجود شریفش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان انحضرت و انقیاد و اطاعت
و حکام و اوامر و خصوصاً در قول او قدس بنده علی رقبه کل ولی الله و صدق او درین قول و بودن
او و امور من عند الله صادر شده است بیشتر از آنست که تصور توان نمود جمله انان و زبده الانما که تخب
بجته الاسرار است و در ده ایم رجاء اللقبول و وسیله لا ینفک لکن یگوید که ما خبر دادن مشایخ با آنکه انتخاب بگویند
قدس بنده علی رقبه کل ولی الله و همه اولیای وقت و وضع رقاب نمایند و تسلیم کنند بسیار است در
تغیاب الانس و در وصف الیهامین نه حکایات الفانیین للامام الیافیه بالتفصیل سطور است
حاجت با عاودند و دیگر متاخرین اختلاف نموده اند که لفظ کل ولی الله عام است مراد لای دقت را
و غیران را پس چه مراد باشد بعضی غلات گویند که مراد اولیای متقدمین و متاخرین میباشد و تیز
میگویند که اولیای وقت مراد است این تمول سالم است و تاویل ضرورت نیست و اشکالی
لازم نمی آید و در صورت شق اول لازم می آید که صحابه و ائمه الهیبت و مهدی آخر الزمان و عیسی
علیه السلام و خضر علیهما السلام در تحت قدم و در ایند و این بے ادب است و الله علم بحقیقه
الحال بالجمله انتخاب افضل البشر در وقت خود بوده درین پنج تنگی و اختلاف نیست و با اعتقاد و معرفت
بعد از صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه الهیبت و مهدی آخر الزمان و عیسی و خضر علیهما السلام انتخاب
افضل البشر است اے یوم القیامه و شانزدهم الاولیاد کسان النبی صلی الله علیه و سلم فی الانبیاء
و ابن عبد البر که از مشاییر علمای حدیث است میگویند که مردمان آخر الزمان مکن است که از صحابه نیز
افضل باشند بدین دعوی حدیثی ایراد نموده گویند قبول او مقبول نیست و اگر انیقول او بر سواب
باشد بیشک حضرت غوث از سیار عام محابی در مرتبه قرب و ولایت افضل شدن می تواند
اگر چه صحابه بے تفضیلت صحابیت مخصوص باشد و الله علم بحقیقه الحال چون کرامات انتخاب بر زمان
جاری است اے یومنا هذا مردمان از ان منیض پای پیشوند پس کرامات سابقه که ایم سلف و کتب
با سے خود ایراد نموده اند از باز اعاود نمودن بے فائده دانسته ترک انکر و ما آنچه خود از کرامت و شاهده

نموده ام بے کم و کاست ایراد میکنم و بالبد التوفیق موقوف انجلیکتاب را معالده روی نمود شرح ان
ملوک است مختصر انیکه با تمام غیا ما نوز شده در عتاب سلطانے در ادم اندالت نسبت بمن حکم
قید مدت و دو سال با محنت شاقه بجهور دریای شور و ده هزار روپیہ جبرانہ صادر شد و نسبت
بنایب من بمون حکم الا انکه جبرانہ و سہ پانصد روپیہ صادر شد و زندگے و بال شد و بخود در ماندم و
از زمانے بود کہ استغاثہ ان بعدالت عالیہ ہائے کورٹ کم مے شیند با بجلہ توکل بر خدا نمود استغاثہ
بدانجا بروم و زانجا بپہل ہزار روپیہ دوران اصرار من گردید نہ روی رہائی و نہ پاسے گریز تو سل بھوت
غوث رضی اللہ عنہ بروم تا انکہ شبے بخواب دیدم کہ مکانے وسیع است و دوران تختے نہادہ و بران
تحت فرش مکلف زربفت انداختہ و کیہ زرد و زنی نہادہ بالای تخت شینے خوش رود خوش خوبتر
و کیہ زوہ من زبیر تحت زرد پایہ ان نشستہ حیرتم کہ این شخص باجلالت کیست ناگاہ معلوم شد کہ
حضرت محبوب سبحانے و قطب ربانی و غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانے اندیس انجیاب از کمال
خوش خلقے و خندہ روی بمن لکھا ہے کہ دو پرسیدام و زکدام روز است گفتم روز پنجشنبہ گفت فضیلت
این روز چہ باشد گفتم این یوم امت است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت این امت
بر سایر ائم با زیر سید کہ فضیلت روز جمعہ چہ باشد گفتم روز جمعہ یوم اللہ است پس فضیلت او بر سایر ایام
مانند فضیلت خدای تعالیٰ بر مخلوقات با زیر سید فضیلت روز دوشنبہ چہ باشد گفتم دوشنبہ
یوم البنی است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر سایر اناس
ازین جواب بسیار شادمان شد و بسمی نمودہ گفت تو مگر غیبہ اپو سہ مطالعہ کی گفتی گفتم ارے
بعد از ان فرمود کہ چون دوشنبہ یوم البنی است پس از روز ہرہ است و این سخن راستہ باز تکرار فرمود
چون از خواب در ادم فرستے و سروری بن روی آورد مگر بتعیر ان پے نبردم کہ چہ معنی باشد بعد از
تفکر بسیار اندک امید داشتہم کہ شاید خدای تعالیٰ بر روز دوشنبہ بمن فضل کند
و غرض در میان زندان بہین بیج و تاب بودم کہ معالہ نزد حکام ہائی کورٹ پیش شد
بعد از رد و کہ بسیار رای مستر کہنپ بران قرار گرفت کہ برای تجویز ثانی مقدمہ و الیس برو و و راے
مستر کلور بران قرار گرفت کہ حکم عدالت ماتحت بحال و برقرار باشد چون دو حکام باہم مختلف شدند
و معالہ باجلالہ کامل تفویض نمودہ شد چون خبر بمن رسید نہایت ملول شدم و از ان خواب کہ

که اندک میدویدم با کلک بوس شدیم چه حکام اجلاس کامل اگر بیکایین دورای موافقت نماییم حکام
تکام است اگر بالفرض رای تجویز ثانی نمی شود روی های ندارم در کمال بیداری بسر بردم چون شب داد
بجواب رفتم بعد نصف شب بخواب رفتم که در اجلاس کامل حکم عدالت ماتحت بحال گردیده و ما را
فرستادن بعبور دریا که شوارز نجس بردوان برآورده و نجس علی پور برده اند و از انجا قید بان بجزیره فرستادند
و چهار تنی طیارست بعد دو سه روز روانه خبر بره می شوم و آن نجس بغایت مستحکم است و دیوارها که او
اینقدر بلند است که اگر مردم در آن نظر کند دستار از سر بقیقه و دیوار از سنگ خاره است و دروازه بغایت
مستحکم و آینه است و مقدر و بشتر نیست که از انجا بدو آید من چیران و تفکار ایستاده با خود میگویی که از
بندگان خدا کس باشد که ازین زندان مارا بدر برد خدا یا اگر چه بکسی اینقدرت نداده که مرا از دست
این ظالمان بے ایمان نجات دهد مگر تو قادری که مرا نجات بخشه از تو این عجیب و غریب نماند
درین فکر بودم که دو کس سپاهی از بیرون متوجه دروازه زندان شدند و از کمال غضب دست و حلقه
زندان زده زور کردند تا آن دروازه اینچ برکنده شد از باز در افتند و دیگر است بسوی من اندر دویدند
دست من از دو جانب گرفتند و مرا کشان کشان بیرون میبردند من حیرانم که آیا ایشان کیستند آخر پرسیدم
که شما چه کساید و مرا کجا می برد گفتند ما سپاهیان سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه هستیم برادران
تو با ستفا شت بجزرت غوث رفته بودی حکم های نسبت تو صادر شده و ما را متعین فرمودند که از دست
انگیزیان تو را رهای می کنیم و ما را بدر بردند و گفتند برو هر جا که خواهی اکنون بپس را بر تو دوستی نباشد
و گفتیم اکنون شما میروید باز انگیزه پاسبان که اینجا می بینید مرا می گیرند ایشان را راجع فرموده گفتند چه ایستاد
برو هر جا که خواهی که کسی را بجز نظر کردن در تو قدرتی نباشد این بگفتند و رفتند و من سائے در انجا متفکر
ایستادم که شاید کسی مرا باز بگیرد بعد از آن دیدم که پاسبان و حکام منی تو اندک پیش من ایستاده است
خرامان خرامان بدر رفتم و بجای خود رسیده فقر را داد و هوش نمودم و از خواب برستم روز سیوم ان بود که
از اجلاس کامل حکم شد که حکم عدالت اسفل منسوخ و مستر و گردید فقیرا نامی بود رای یافت و ان روز
دو شنبه بود الحمد لله علی ذلک و تاریخ صد و دین حکم تاریخ ۱۳۰۱ سال ۱۲۰۲ هجری قمری ۱۲۰۲ هجری قمری ۱۲۰۲ هجری قمری
عالیه بانی کورث کلکته صادر شده دوم آنکه وقتی میون بودم و از تقاضا است و اینان تنگ بودم و
توسل بانجباب نمودم بودم که شب بخواب رفتم دیدم که حضرت غوث پاک اشرفین اوردند و گویا غایت نازم

کہ ازین دیار سفر کنند من پیش انجناب راقم بگریه نمودم و گفتم کہ پشت پناه من جناب شما بود و چون ازینجا
 بروید دیگر حال من چه باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت کہ دل نشاد و اگر سال ہر مقرر
 تو ادا خواہد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواهند یافت و دیگر ہم برائے امرے خالیف مباحث
 کہ چہ کروہے تو نہ سہیدار شدہ غلطی نہ ہم کہ بشارت ادای دین یافتہ مگر ازینجہ کہ دیگر ہم برائے امرے
 خالیف مباحث کہ کروہے تو نہ سہیدار شدہ ہم کہ شاید باسے دیگر ہمین متوجہ است مگر مال کا ذخیرہ است
 بہر حال بفضل الہی ان دین ہمدان سال سہولت تمام ادا شد و دین اتنا عید الدنیا نام شخصے ساکن
 پیشاور ناگاہ بیکرم جانکا چہ بیستیس ہای کورٹ کلکتہ مسرہ نار من صاحب راقل نمود و بان سبب
 ہا شتباہ آنکہ شاید او مسرتے دارم و این بسا زش من بوقوع آمدہ حاکم بردوان متکات نام و باجوبہ
 ما خود کرد و الوقت دانستم کہ بغیر خواب من چہ بود مگر الحمد للہ میرے تکلف بلا حرج رہای یافتہ و دانستم از ان
 تہمت پاک برآمد و حقے دیگر مرا مشکلی پیش آمد کہ برای دفع این بیچارہ نیدانستم از ہر طرف مایوس بودم
 و وسیلہ بحضرت غوث بر دم شے خواب دیدم کہ انجناب بر تختے وسیع نشستہ و نزد او سہ ظرف آب است
 و یکے از ان شربت ایمان و در دیگرے شربت علم و در دیگرے شربت پیرے است کہ یاد من نیست مگر
 انجناب چہوستہ از نظر فیکہ شربت ایمان ست مینوشد یکبار تو شیدہ ظرف بر تخت نہاد من دست
 فراز کردم و انرا گرفتہ و قدرے از ان نوشیدم بعد از ان با انجناب گفتم کہ این بود فضلہ شما کہ نوشیدم انجناب
 بسیار بخادمان شدہ و خندیدند بعد از ان از خواب بیدار شدہ و تعبیر نمود کہ حق تعالی ما و من برابر و بعد
 از ان بہرکت دیدار ہما چون او انکار شکل سہل ترین صورتے اسان گردید و مدعا بر حسب خواہش گشت
 علاوہ ہرین بار ہا برائے اموات مشکل انجناب ماہد نگاہ باری وسیلہ نمودہ ام و حضرت قاضی الحاجات
 حاجتم را روا ساختہ آرزویم سایندہ لد الحمد و المنۃ ایک ہم میدوار فضل و کرم فضل و بکمال بیاتسم
 و حضرت غوث را وسیلہ ساختہ ام و متصرفی نشستہ ام دیدہ باید از پردہ غیب چہ بظہور اید و وہ قول را
 آوردہ کہ صد کس از علما و ادکباے عراق با ہم متفق شدہ و ہر یکے سوائے مشکل از ہر قسم مادہ ساختہ
 برائے مناظرہ با حضرت شیخ ذرا اند چون پیش وے رسیدند ہیچ توانستہ گفت انجناب ہر یکے را
 جداگانہ فرمود کہ سوال تو اینست و جواب ان این و ہر یکے تعجب و حیرت بر گشتند و تفصیل مبنی قصہ
 در کتاب مذکور است رحمۃ اللہ علیہ مشائخ و علما و شعرا و مناقب انجناب قصاید و غزلیات و رباعیات و

و قطعاً انشا نمودہ اند بعضی از ان ہوت بیان مے ارم -

خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری کے گفتے

مومن حسب سبجائی مقدس قطب بنے	علی سیرت حسن ثانی محمدی الدین جیلانی
قداد و سرور و جانی بیش یا قوت رہنے	حدیث فیض حقانی محمدی الدین جیلانی
بجئے پیر کفائی بقدر یوسف ثمانے	ہمت شاہ مردہ محمدی الدین جیلانی
عطا بخش مہمانی خطا بخش مریدانے	شفای بخش مرصفا محمدی الدین جیلانی
مردیش شیخ ملتانی بلکہ عقل خاقانی	چہ خاقان عرش الوانی محمدی الدین جیلانی
بود برادر گمشدہ دانی بہاء الدین برابانی	بقدر دین حقانی محمدی الدین جیلانی

قدسی

برہ دست یقین ثانی لہ برستہ جیلانی	کہ دست او بود اندر حقیقت ستیزانے
ایک دست گیری غوث الاعظم قطب رہا	جیسے عالم زہی محبوب سبحانے
نشان شان چو بی بیان سرگنوں نے	بصورت مثل بنو بیت تقوی ثانی
کہ میگوی ترا وجہ نبوی یوسف ثمانے	کہ او محبوب یعقوب است محبوب سبحانے
نیاز اندر جناب پاک او از قدسی انانے	بود یعقوبش گراشد انجا ماہ کنعانے

ولہ ایضا

سرور کون و مکان منظور انوار خدا	منظر انوار یزدان نور چشم مصطفیٰ
سید و الانسب محبوب رب العالمین	قرۃ العین علی عالی ہمہ مشکل کشا
ہادی دوران نشان بادگار الہیت	والے جیلان بیخ خانہ خیر النساء
عالم علم شریعت واقف سر خفہ	سالک راہ حقیقت پیشوا علی تقفا
یوسف مصر صداقت عیسیٰ دین بنی	موسیٰ طوح صداقت ہم مقام اینا
پادشاہ دین و دنیا بیغ فضل و کرم	منع جود و سخاوت برج شاہ و گدا
عالم دنیا منور شد ز نور تہمت	مرحبا یا غوث الاعظم مرحبا صد رحبا

سید شرف الدین عیسیٰ بن قطب الاقطاب سید محمدی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

در تخریصه الاصفیا اورده کہ جمیع علوم را در خدمت بابرکت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ کسب نموده
درس حدیث و فقه و غلط میفرمود و کتاب جواهر الامر را در علم صوفیہ کہ شتمل بر حقایق و معارف است
تصنیف حضرت وی است و حضرت غوث صدیقی کتاب فتوح الغیب بجمت وی تصنیف فرموده
است و وفات آنجناب سنہ ثلث و سبعین و خمس مائتہ رحمہ اللہ تعالیٰ

سید احمد الرفاعی قدس سرہ کنیت دے ابو العباس حسینے است از اولاد امام موسی
کاظم رضی اللہ عنہ مردے بود فقیہ صالح شافعی المذہب از کبار صوفیہ سلسلہ خانوادہ قاضیہ بوس
منسوب است وفات وی یوم الخمیس الثانی والعشرون جن جادی الاولی سنہ ثمان و سبعین و
تمسک بام عبیدہ و مونی عمر السبعین فی تاریخ ابن خلکان ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس
احمد المعروف بابن الرفاعی کان جلا صالحا فقیہا شافعی المذہب اصلہ من العرب و سكن فی البطایح
من العراق بقریة یقال لہا ام عبیدہ و انعم الی خلق عظیم من الفقراء و احسن الاعتقاد فیہ و تبعوہ الطائفة
المعروفة بالرفاعیة و البطایحیة من الفقراء و نسبوہ الیہ و الاتباع احوال عجیبة من اکل الحیات و دے
جنتہ و النزول فی التنازیحی تنفرم بالناس یخفونہا و یقال انہم فی بلادہم یکون الاسود و مثل ہذا و شایع
ولہم مواضع جمیع عندہم من الفقراء عالم لا یعد ولا یحیی و یقومون بکفایتہ کل و لم یکن لہ عقب و انما یعقب
الانیہ و اولادہ یوارثون الشیخ و الولا یثبہ علیہ ملک الناحیة الی الان و امورہم مشہورہ مستفیضة
و لا حاجۃ الی اللطائف فیہا و کان الشیخ احمد مع ما کان علیہ من الاشتغال بعبادۃ شرفہ علی ما قبل -

ادجن لیلی تمام قلبہ بذکر کم و فتویٰ سحاب میطر الیہم و الاستی سلام عمر و کیف بات اسیر ہا فلا ہو مقتول ففی القتل راحتہ	انج کسانج الحمام المطوق و تختی بجاء للموسے سند فقی نفک الاساک و و نہ و ہو موثق ولا ہو ممنون علیہ فیعتق
---	---

و لم یزل علی ملک الحال الی ان توفی و الرفاعی کبار الروافضیہ و فتح الفار و بعد الالف عین مہملتہ ہذہ النسبتہ
الی رجل من العرب یقال لہ رفاعہ کہذا نقلتہ من خط بعض اہل بیتہ و ام عبیدہ بفتح العین المہملتہ و الیہ
الموجہ و سکون الیاء المتشادہ من تحتہا ثمان مائتہ و بی عدہ قری مجتمعتہ فی وسط الحما و بین واسط
و البصرہ و لما مشہورہ بالعراق و اللہ اعلم و فی النسخات للجامی سید احمد بن ابی الحسن الرفاعی قدس سرہ

ذوال مقامات العلویه والاحوال السنیه خرق السد سحانه علی یریا العواید وقلب له الاعیان وانهما العواید
 لکن اصحابه یقینهم الحید و الرد سے یہ فعل بعضیہم الزمان و یعیب بالعیات و بذاماعرفہ شیخ و لاسلمی و اصحابہ یخوذ
 بالسد من الشیطان و حی از اولاد بزرگوار امام موسی کاظم است یعنی السد تعالی عنہ و نسبت خرف
 و سے برج و اسطہ بشلہ میر سد ساکن ام عبیدہ یودہ از بطیاح ابو الحسن علی کہ خواہر زادہ وی است
 گفتہ است کہ یکروز بر در خلوت و سے نشستہ بودم و پیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
 و سے کسی نشستہ دیدم کہ ہرگز نشنیدہ بودم ساعی دراز یا ہم سخن گفتند پس ان شخص از روزی
 کہ دیو یا خلوت شیخ بود بر دوان آمد و چون برق خاطر در ہوا بگذاشت پس پیش شیخ و آدم و پیر
 کہ این مرد کہ بودہ گفت تو دیر ایدید گفتہ اسے گفت او کہے است کہ السد تعالی بحر محیط ابوی کا گفت
 میکند و یکے از رجال اربعہ است سہ روز است کہ وی مجور شدہ است اما نیداند گفتہ پاسید سبب
 مجوری وی چہیت گفت و سے در یکی از فرایہ بحر محیط مقیم است انجا سہ شبان روز متصل بالان
 بار یہ بخاطر و سے گذشت کہ کاش این باران در عمرانات بود و بعد انان تنفکار کرد و بسبب این
 اسے ان من مجور شدہ است پس من گفتہ پاسید ویرا بمجوری وی اعانہ کر و سے گفت نہ شرم داشتہ
 گفتہ اگر فرمائی من ویرا اعلام کنم گفتہ میکنے گفتہ اسے گفت سرور گریبان خود در کش در کشیدم و از
 بگوئم رسید کہ یا علی سہ برابر سر بر او دم خود را دیکہ از بجزائر بحر محیط دیدم در کار خود حیران شدم
 برخاستم و اندکے بر فتم ان مرد را دیدم برو سے سلام کردم و ان قصد را با وی بگفتم سوگند بر من داد کہ ہر
 ترا بگویم خیال کن گفتہ خیال کنم گفت خرفہ مرا در گردن کن و مرا بروی دندین میکش و منادی
 میکن کہ این سزائے اناس است کہ بر خدای تعالی اعتراض کند خرفہ را در گردن وی کردم و خواستم
 کہ دیرا بکشم تا قتی اواز داد کہ اسے علی ویرا بگذار کہ ملائکہ اسماں بروی تیرا سے دامند و گریان شنیدند
 و خداوند تعالی از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش
 خال خود دیدم والد کہ نہ انستم کہ چون رفتم و چون آدم و چون وقتے کسے از سیدے احمد تھوینی طلبیدے
 و کاغذ بیاوردے کہ بنویسد اگر سیاہی بنودے کاغذ را بگرفتے و بے سیاہی بنوشتے وقتے برائے
 شخصے بے سیاہی بنوشت و مدتے مدید غالب شد و بعد از ان ان کاغذ را باز آورد و بر سبیل استیلا
 و گفت اسے شیخ برائے من دعا بنویس چون دان کاغذ نکر سیت گفت ای فرزند این کاغذ

نوشته است و بوسے وادروزی دوتن از اصحاب وی بھرا رفتند و با ہم نشستند و حکایت میکردند
یکے از ان دیگرے را پرسید کہ تراورین مدت از ملازمت سید احمد چہ حاصل شدہ گفت تو بہر تئایک
میخواہی بکن گفت اے سید میخواہم کہ نامہ از اوے باز دوزخ ہمین ساعت از آسمان فرود آید
ان دیگرے گفت کرم خدای تعالی بسیار است و فضل وی بیست درین حال کہ ایشان دین
مقال بودند ناگاہ ورتے سفید از آسمان فرود افتاد و از برابر گرفتند و ان بیچ نوشتہ ندیدند پیش سید
آمدند (یعنی سید احمد) و از حال خود بیچ ناگفتہ النورق را بوی دادند چون سید (یعنی سید احمد) و ان وقت
بگفت خدای تعالی را سجدہ کرد و چون سر از سجدہ برداشت گفت الحمد للہ الذی ارانی عتیق اصحابی من النار
نہ الدنیا قبل الآخرۃ گفتند ای سید این ورق سفید است گفت ید قدرت بسیار ہی نئے نویسدین
نور نوشتہ شدہ است گفتند ویرا با کمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بودہ است فنش اشعار
المذکور و بعضے گفتند انکراین ابیات را از اقوال شنیدہ است و بران رفتہ از دنیا دیکجا روض الرحمن
مذکور است کہ البصیرت سید عبد القادر جیلانی نے رسیدہ و در خزینۃ الاصفیاء آورده کہ در آخر نجدت
حضرت غوث الاعظم حاضر شدہ فایده ہای عظیم برداشت و از غائب محبت والدہ اش را حضرت
غوث الثقلین ہمیشہ خود خواندے ویرا ہمیشہ زادہ خود گفتے و بار بار بارہ وی فرمود شعر۔

کنز ابن الرفاعے کان شے	لیسک لے طریقے و اشتغافے
------------------------	-------------------------

ابو عبد اللہ الصومعی قدس سرہ ملوسے بودہ حسینے جد مادری حضرت سید عبد القادر جیلانی
ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ و رفعت اورده کہ وی از بزرگان مشایخ گیلان و روسای زبوا ایشان
بود و عوارا احوال مالی و کرامات ظاہر بود و جماعتے از بزرگان مشایخ عمر را در یافتہ بود و مستجاب الدعوت
بود و متے کہ در غضب شک حق سبحانہ تعالیٰ از براسے وی زود انتقام کشیدہ بہرچہ خواستے خدای تعالیٰ
چنان کردے و بہر چیز کہ پیش از وقوع ان خبر کردے چنانکہ خبر کردہ بودے واقع شکر جماعتے از
اصحاب وی بقصد تجارت بسر قدر رفتہ بودند نزدیک بسر قدر جماعتے سواران بغارت ایشان بران
آمدند جماعت تا بھران شیخ ابو عبد اللہ را او از او ندیدند کہ در میان ایشان ایستادہ است و بگویر
سبع قدوس ربنا اللہ و در شویای سواران از میان ماہر سواران متفرق شدند و ہر کس
موانست کہ اسب خود را نگاہ دارد بعضے بکوہ بافتا و ندہ بعضے بوادیا و دوتن از ایشان با یکدیگر

جمع توانستند شد از شریانشان برستند بعد از آن شیخ را در میان خود طلبیدند و میفرمودند چون گیلان
 بازگشتند و قصد بازگشتند صاحب شیخ گفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد رحمه الله تعالی
 ابراهیم بن سعد العلوی الحسینی قدس سره کینت وی ابو اسحاق است جامع بود و در میان شریعت
 و طریقت و علم و روح و رفقات مذکور است که وی شریف است حسینی از قدیمان مشایخ است از اهل
 بغداد و از انجا بشام رفت و انجا متوطن شد و صاحب کرامات ظاهر بود و نیکو براهیم و ابراهیم شیخ الاسلام گفت
 که هزار و دویست و اند شیخ شناسم از بن طایفه و علوی بوده انیکو ابراهیم بن سعد دیگر مرده علوی
 صاحب کرامات تنبیه این قول مقتضی آن میشود که در میان علویان بغیر این دو کس کس و س
 صاحب کرامت نباشد و حال آنکه چنین نیست این قول او اگر بظاهر بگیریم چنان مستفاد میشود که
 از میان مشایخ که با ایشان معرفت میدارم دو کس علوی بوده اند درین پنج اشکال نیست که میتواند
 که مشایخ علوی بغیر این دو کس یاد آشنا بودند و اگر این مراد باشد که از بن طایفه فقط همین دو کس تا
 زمان او و س بوده اند این قول خطای فاحش است فخر بنتمی و هم در نفقات آورده که ابراهیم سعد
 او استاد ابو الخارث اولاسی است ابو الخارث اولاسی در ابتدا س را در ابتدا س را در ابتدا س را در ابتدا س را در ابتدا
 بود بے یاران پیش ابراهیم سعد رفت و وی در راه بود پای بے براب نهاد و ابو الخارث را گفت دست
 بیا و دست بوی داد پای وی در آب فروش ابراهیم گفت پاسب تو در خاکین و بخت است باین
 سخن و ایضا مطایبه و غتاب کرد بران کار پس گفت تو نه جوینده این کار س برو و از خلق عزت گیرد
 فراغت دل جوئی و کردار کرد و هم ابو الخارث گوید که ابتدا س دیدن من ابراهیم سعد را آن بود
 که در غیر ابراهیم موسم از اولاس بغیریت که بیرون ادم در راه بسد تن باز خوردهم گفتیم که من هم با شما هم
 دو تن از ایشان جدا شدند من ناظم دیک تن دان ابراهیم سعد علوی بود شریف بود و همیشه گفت
 تو کجا میری و گفتیم بشام گفت من بکوه لکام میروم بعد از آن جدا شدیم اما همیشه کثامت وی چنان آمد
 و هم گفته که هر روز س با ابراهیم سعد علوی از کوه لکام می ادم مشکری در از گوش زسن را گرفته بود و آن
 زن بکا استغاثه کرد و ابراهیم بان شکر س سخن گفت قبول نکرد و عا کرد و آن شکر س و زن هر دو بقیان
 بعد از آن زن بر جناست و شکری بر دهن گفتیم دیگر با تو مصاحبت نکنم که تو مستجاب اله عوفی
 میترسم که از من بے ادبی ظاهر شود و بر من دعا کنی گفت ایمن نیستی گفتیم که پس و میست کرد

گفت تا بتوانی بکمر چپه ساز دنیا قناعت کن و بهم وی گفته که روزی در ادلاس نشست بودم
 بهجت بیرون رفتن در حرکت آمد بیرون ادم دیدم که شخصی در میان درختان نماز میگزارد و در آن
 او فرو گرفت چون نیک نظر کردم بر ابراهیم سعد بود نماز را کوتا ماه کرد و سلام داد و بکنار بجا آمد و لب بچنانند
 ما بیان بسیار صفت کشیده روی بوی نهادند بخاطر من گذشت که صیتا دان کجا اند هر متفرق شدند
 پس گفت اے ابو الحارث تو مرد این کار نه بر تو باد که درین یکما از خلق پنهان باشی و بقیله از
 دنیا بسازستی تا ازل تو برس و غائب شد دیگر ندیدم و اوانتهی قصه ملاقات ابو الحارث با ابراهیم
 در راه غمام و بعد از آن جدا شدن و من بعد از کوه لکام با هم فرو آمدن تطبیق شے یا بر شاید که چون یکم
 بر کوه لکام رفت ابو الحارث بسوے شام رفت بعد از آن ابو الحارث بکوه لکام آمده بصحبت وی
 رسیده مدتی تعلیم یافت من بعد چون از آنجا فرو دمی آمد بدیدن حالات و س از و تبر رسید و جدا
 شدند و نه ملذذی و مقله فایگینه و غیره راست نمی آید و السلام اعلم بحقیقه الحال -

حمزه بن عبد السلام العلوی الحنفی قدس سره کینت او ابو القاسم است فی النقاات ساخر
 فی الہادیۃ علی التوکل سنین یقال لم یضیع جنبه علی الارض سنین فی الحضر و کان لا یکل معنی
 اسفارہ رکوة ولا یفتر فی الذکر حمزه علوی شاگرد بوایخ تینا فی است وی شکم گرسنه در بادی بروی
 گفته شکم سیر از معلوم است وی گفته صوفی را در بادی ان نگاه باید داشت که در حضر که صوفی در سفر
 در حضر است رحمہ اللہ تعالی -

امیر سید علی بن شہاب بن محمد الہمدانی الملقب بعلی الثانی قدس اللہ تعالی سرہ
 فی النقاات جامع بوده است میان علوم ظاہری و باطنی و بر او علوم اہل باطن منقحات مشہور
 است چون کتاب اسرار النقط و شرح اسماء اللہ و شرح قصص الحکم و شرح قصصہ نزو فارسیہ و ذخیرۃ الملوک
 و غیر ان و سہ مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد اللہ المزدغانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب
 البرین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد چون شیخ تقی الدین علی از دنیا رفت باز رجوع بہ شیخ
 شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجہ کرد و گفت فرمان انست کہ در انصافی بلاد علم
 بگردی سہ نوبت بن سکون را سیر کرد و صحبت ہزار و چہار صد و سہ را در یافت و چہار صد را
 در یک مجلس در یافت و در سادس ذی الحجۃ سنہ ست و ثمانین دسجاتیہ نزدیک بولایت گرفت

فوت شد و از آنجا بختلانش نقل گرد و در جسد الهی تعالی علامه الانبیا رملکفوی لسان المعصی سید ابوالفتح
النسیج عن البیاض الناصبیه و المتوسل الی البجعات العلما بیه الشیخ العارف الربانی و العالم المصنف
امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی قدس الله تعالی سره کان جامعاً بین العلوم الظاهریه
والباطنیة و لم یضف کثیرة فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقط و ترجمه اسماء المعصی و شرح
قصص الحکم و شرح قصید و تمزیه فارسیه و غیره و من خلفاء الشیخ العارف الربانی خواجہ شجاع الحقانی
و الشیخ السید الامیر عبد الدین برزش آبادی جد السید الامیر المحترم اقیب الملکة النبیة کان اقیباً فی
دولة السلطان سلیم خان استاذ المبرور و نسخة اربع و ثمانین و تسعمائة و کان السید علی الهمدانی
جمع الادرا و اختارها من اوراد و المشایخ الذین کانوا فی عصره و شرف بجمعهم و باس ایاہم الشرفیة
و اقیس من الوارث المقدس سید و نتیجتها من جوامع کلماتہم الانبیة و سماها الادرا و الفحیة و ہی ایوم
اوراد الاخوان الکبریة و الشیخ الخلیل السید علی الهمدانی اخذ الطریقہ عن نفی الدین علی دوست و الشیخ
محمود المزدغانی و ہما عن علامہ الدولہ السنہ نے دہو عن نور الدین عبد الرحمن الاسفراہینی دہو عن الشیخ جان الدین
احمد جوزقانی عن زینی الدین علی اللام عن الشیخ الکبیر ابی الجنا ب نجم الدین الکبیر عن الشیخ اسماعیل الفیہر
عن الشیخ ابی الخبیب ضیا الدین عبد القادر السمر و دے عن ابی الفتوح عن الشیخ احمد انوار الے
عن ابی بکر النسیج عن ابی القاسم الکراکانی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی
الرودبار عن السید الطالیف ابی القاسم حبیب البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکراکی
عن داؤد و الطالی عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہم التمی میگوید
فقیر مولف این کتاب کہ معروف کرخی را دو نسبت حاصل است یکی کہ بیان شد تعجب است از
کفوی کہ نسبت قوی را ترک نموده و ان اینکہ معروف کرخی عن الامام علی بن موسی الرضا عن ابیہ الامام
موسی الکاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد الباقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن
ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی اللہ علیہ وسلم عن ابیہ امیر المؤمنین علی الرضا عن ابیہ النبی صلی اللہ علیہ
وسلم الامام جعفر الصادق ایضا انتساب الے جدہ الے اما القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انشی ثم قال الکفوی سمعت
شیخنا و سیدنا المولے العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف الکراکی السمر قدس سرہ یکے عن شیخ محمد

عبدالمطیف الحجازی عن شیخ الخدومی الاعظم حاجی محمد الجوشانی عن شیخ شاذبید اوزی من شیخ زید
الملقب بالرشید عن شیخ السید الامیر عبد الله الیزیش ابادی من شیخ المرشد الکامل والشیخ المکمل الحجازی
الغلامی من شیخ قدوة العارفين ولیل السالکین منبع الممارف الربانی معدن اللطف السجانی السید
علی الهدانی لائق اوراد الفقیه ونبیها من جمیع کلماتهم القدسیة علی حسب ما کاتم الانسیة ای
منه من امر ان الملائکة فی رتبه ثنائیة شعبه جبارکاه ویلوفون حول العرش و فی ایدیه طلق من نور کاه
من الاما و الجواهر نیر و ن تم قال الشیخ محمد السمرقندی و لهذا مشایخنا کما فی القرون فی شعبه جبارکاه
و من تصانیف و خیر الملوک و بکتاب لطیف و انشاء شریف تتل علی لوازم قواعد الساطنة الصوره
و المعنوی و یبنی علی ذکر احکام حکومته و الولاية و تحصیل السعاده الدنوی و الاخری و مرتب علی عشره
ابواب الی اخره ذکر السیر و سید محمد الی کر خلیفه وی بود در عمل خود خواهد آمد.

سید پربان الدین محقق السمرقندی قدس الله تعالی سره وی جامع بود در میان شریعت و طریقت
و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود فی النفحات الی سید هست حسینیه از ترنماست از مریدان و تربیت
یا تمامگان مولانا سید الدین ولد و سبب اشرف وی در خواطر در خراسان و ترنم سید سران شهر
بود و ما نرود که مولانا سید الدین ولد فوت شد وی در ترنم یا جمیع نشسته بود گفت در یفا که حضرت استاد
و شیخم ازین عالم رحلت فرموده بعد از چند روز بجهت تربیت مولانا جمال الدین بقونیه متوجه شد
و خدمت مولانا مدت نه سال در خدمت و ملازمت وی نیاز مندی و ترنم یا یافت گفت اندک چون
خدمت شیخ تمام الدین سهروردی بودم آمده بدیدان سید پربان الدین آمد سید بزرگاستر
نشسته بود از جای بخیس شیخ از دینم کرد و بنشست و منحنی واقع نشد مریدان پرسید بزرگ چه جواب
سکوت پدید شد شیخ فرمود که پیش اهل حال زبان حال نباید زبان قال پرسیدند که ویرا چگونه یافتی
گفت که در یافتمست حاج پربان در معانی حقایق نمیدی بغایت آشکار و بغایت غایت پنهان و
خدمت شیخ صلاح الدین رحمہ الله از جمله مریدان سید بوده و سید بفرموده که عالم را بشیخ صلاح الدین بخشیدم
و عالم را بولانا و ترا بیدر سید و در الفقه قیمیه است سلام الله و تحیات علیه علی جمیع عباد الله الصالحین -

سید عبد الله الیزیش ابا وی قدس سره علوی بود حسینیه شافعی المذهب شری المقدرات
و اعلام الانبیاء و اچو در مناقب او و در بعضی ان زیست الشیخ الی ارف الربانی والمرشد الکامل

الصمدانی مجمع الفنون الجاهزة منبع عیون المشاهدة نقل کتور الحقائق مصباح روز القایح شرف المیزان
 السيد عبد الله بن زین ابادی کان فخر زمانه و مقدم اوانه سباً و سباً و کان نقیب السادات الاشراف
 بمملكة خراسان و کان نقیب المملکة السيد المحرم المکون فیصل سباً و سباً و هو جد اجداد الشيخ
 الاعراف بالله عبد اللطیف الجانی المحدث لما قدم هذه الیای طلبه السلطان الفارسی سلیمان خان
 فدخل علیه فقال ان السلطان المکون اخذ هذه السائقین و کان مریداً له فنهى انشاء الصلوة
 عن سبب سبب الشيخ اے مستطیفة فقال فبنا اسے هذه البادرة الوباكية لزياد
 فخذونا السيد محترم فانه نخل الشيخ الاعظم السيد عبد الله بن زین ابادی و هو رجل عظیم القدر و شريف
 النسب اخذ السائقین و ادبر المطر فقیمة من نوابه اسحاق التلمیسی عن الامیر السيد علی الهدانی عن الشيخ
 محمود الفاروقانی عن عبد الرحمن الایسی عن بال الدین احمد الجوزفانی عن بنی الدین علی اللاعن عبد الدین
 البومادی عن نجم الدین الالبکی عن اسماعیل القصیر عن شهاب الدین السمرقندی عن احمد الفزلی عن
 ابی بکر النسیج عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی عثمان الغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودبار
 عن جنید البغدادی عن مری السطی عن معروف الکفری الی اخر النسب کما مر مخفیة فانه ذکره کسید علی همدانی
 این نسبت بانطور نوشته شد که اسماعیل قفیری از ابوالنجیب سهروردی و وی از ابوالفتح و وی از احمد
 غزالی و در اینجا بجای ابوالنجیب شهاب الدین نوشته و نام ابوالفتح ترک نموده گوییم النسب که در ذکر
 علی همدانی گذشت و السيد اعلم و شیخ رشید خرقه از سید عبد الله پوشیده بعد از ان گفت شیخ عبد اللطیف
 که بدان ای سلطان که سید عبد الله صحیح النسب و کثیر المحسب بود و له مقامات عالیة و کرامات سامیة
 مع ذلک بود و نقیب الاشراف و در یار خراسان و بود کسی و از نجیب محرم که یاد کند غیظم و تفهم و را
 نزد سلطان و ارکان السلطنة تا اینکه باند شد امر او دکار او بالا گرفت تا اینکه نزاع نمودند و بالا نشد
 و اعیان در شیخ الاسلام مفتی الانام موسی المنظم استاذ العالم ابو السعد و العمادی و بود که اول ملازمت
 میکرد و در روزها و بگذرد و روزه و حاشی او و بود و من که در بعض از روزها و شب با حاضر میشد و در مجلس
 عالی او پس نشینم بارها که در آن میکرد و بان خود را بروی و بیشتر طعن میکرد و را و میگفت ای اعیان
 چه میگوید شیخ الاسلام و نفعی الانام و زکوة و حج بیت الله الحرام و بود شیخ الاسلام صاحب ثروت
 غیظم طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس زخصت داد و توفی السید احمدی و تا بن تسامیه

رحمه الله تعالى -

خواجہ ابو احمد بدال چشتی قدس سرہ علوی بود جسے از علمای اتقای طایفہ صوفیہ ذوال مقامات العالیہ
والحالات السنیہ صاحب سماع وجد و حال بود و خزینۃ الاصفیاء نسب او بنیگونیہ ذکر نموده کہ ابو احمد بن
سلطان فرسافر بن ابراہیم بن یحیی بن حسن بن محمد المعالی المشور عبد المعالی بن ناصر الدین بن عبد الله
بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنہ مخفی نامہ کہ عبد الله محض پسری ناصر الدین نام
نداشت نمائیکہ در بنام چند کس دیگر فرو گذاشت شدہ باشد و صاحب خزینہ در بیان سلسلہ نسب
غلطی نموده مگر اینکه علوی و حشہ است درین شک نیست چرا کہ دیگر متقدمین برین قبایل اند فی النہایت
وی پس سلطان فرسافہ است کہ از شرفای حشہ است و امیر نو لایت بودہ و پراخواہری بودہ بجا بیت
صالحی شیخ ابو اسحاق شامی بخاندی امدی و طعام وی خوردی روزی ویر گفت کہ برادر ترا فرزندی خواہد
بود کہ دیر نشانی عظیم باشد می باید کہ بحافظت حرم برادر خود کنی تا در ایام حل چیزے کہ در آن حرستے
و شبہ باشد بخوردان ضعیفہ صالحی بموجب فرمودہ شیخ ابو اسحاق بدست خود در میان لیستے و ببازار
فرستادی و بفروختی و با محتاج حرم برادر خود میاوستے تا در زمان خلافت متعصر بالله خلیفہ متولد شد
و همان صالحی او را در خایه فروش از وجه حلال پرورش میداد و گاہ گاہ کہ شیخ ابو اسحاق بخاندی امدی
و دیاوان میسے کہ خواجہ ابو احمد را بدیدی گفتے کہ ازین کودک بوی ان می آید کہ از دی خاندانی بزرگ
ظاہر کردہ و احوال عجیبہ و آثار غریبہ مشاہدہ افتد و متے کہ خواجہ ابو احمد بسبب سالی رسیدہ
بود ہمراہ پدر خود سلطان فرسافہ بقصد شکار بجانب کوه رفت و در انشای شکار از پدر و اتباع جدا
افتاد بمیان کوهی رسید دید کہ چهل تن از رجال السد بر سنگ ایستادہ اند و شیخ ابو اسحاق شامی بمیان
ایشان است حال بروی بکشت از اسب فرود آمد در پای شیخ افتاد اسب و سلاح ہرچہ در دست
بگذاشت و پنہینہ در پوشیدہ با ایشان روان شد ہر چند پدر و اتباع وی او را طلب کردند نیا
بعد از چند روز خبر آمد کہ دی با شیخ ابو اسحاق در فلان موضع از ان کوه ہا بودہ است پدرش جمعی را بفراستاد
تا و را و در نہر چند نپند و اندد و بند نہا و ند و برا از انچہ در ان بود باز نتوانستند او را گویند پدرش را نخواستہ بود
روزے فرصت یافت با نجا و را مدد و در انرا حکم بست و قہار را شکستن گرفت پدرش را نگاہ کرد دید بام
برادر از غایت غضب سنگ بزرگ برداشت کہ از دوزنہ بالای بام بروی زندان روزنہ فرستاد و

سنگ را گرفت باز سنگ و بهر اطلاق بایستاد و در این صحنه نوعی آفتی ترسید چون پدرش انحال مشاوه کرد بر دست دی توید کرد و زوی امثال این کرامات و خوارق عادات نه چندین ظاهر شده است که تفصیل ادای ان توان کرد ولادت او در سنه ستمین و مائتین و وفات دی در سنه خمس و نهمین و ثلثمائیه و عمر شریفش نو و پنج سال بوده و در خزینه روز ولادت را ششم رمضان سنه مذکوره روز وفات غره جمادی الثانی سنه مذکور گفته در خزینه آورده که خلاصه اش اینست دی چون بهفت سالگی سید اکثر در مجلس سماع خواجہ ابوسعحاق شامی حاضر شدی و تعلیم علم ظاہری میز از وی یافتم و بعد از آن ده سالگی از تحصیل علوم ظاہری فراغت یافت و در مدتی خواجہ شد از خلق خلوت گزید و مجاہدہ بشا قہ پیش گرفت چنانچہ بعد بہفت روز طعام خوردی و وضو کردی و روزیادہ از سہ لقمہ بخوردی و بعد از چہل روز بقیض حاجت انسانی در بیت الخلاء رفتی پس بہشت سال ریاضت نشا کہ کشید و تا سہ سال پشت بر بستر خواب نہ نهاد و تا آخرتہ خلافت یافت چون کرامت او مشہور شد علمای عہد برادر و جسد بردند و در باب نشانی سماع زبان طعن بر خواجہ بکشادند و مخفیہ درین باب نوشتہ پیش میرنصر کہ حاکم عادل و خال مطلق خواجہ بود بردند و درخواست بحث نمودند چنانچہ مجلس عالی ترتیب یافت پس از اکابر و علمای عہد در اینجا جمع آمدند و خواجہ را ہم طلب کردند و او را در نوذند کہ چون خواجہ بیاید ویرا تعظیم نکنند بعد از ان چون وی بیاید بے اختیار تعظیم و استقبال بجا آورند و بر بالاسے صف نشاندند و بحث سلسلہ سماع آغاز نمودند و خواجہ محمود خاندہ نام خانمے داشت امی محض بود با و مخاطب شدہ فرمود کہ جواب بدہ او خود را در ان وقت چنان یافت کہ محدث نرو فقیہ ترا زوی در ان زمان بچاکس نبود و جواب شافی داد کہ علما خاموش شدند و خجل و سرنگون گشتند خواجہ برہر کہ نظر انداختہ صاحب کرامت شدہ و اگر مرضی بودے شفایافتے و حین سماع چنان نوری روشن از جبین مبارکش طالع شد کہ لو ان تابا بسمان رجب

و حالیکہ این احوال حضرت شیخ زار و وقت مخصوص و غلبہ حالت بودہ انکہ مدام بود و اندام بحسبہ الحال خواجہ سید محمد بن ابی احمد شپتہ قدس اللہ تعالی سرہ ولادت او بقول صاحب خزینہ لیستہ عاشق الحرم سنہ احدی و ثمانیہ و وفات دی بقول مولانا حامی سنہ احدی عشر و اربعائتہ روز وفات بقول صاحب سیر الاقطاب چہار و ہجتم ربیع الاول و بقول صاحب سفینہ فرہ رجب بالحد عشر شریفش ہشتاد سال کم و بیش و مولود و مدفنش چشت است فی النہات دی بعد از وفات

پدر تقایم مقام وی بود و بوجوب فرموده پدر بآنکه بستم و چهار سال پیش بنود تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده بود و در هر دو مع تمام داشت از دنیا و اهل ان بغایت مجتنب بود همواره بر بزرگواران دنیا تعرض نمیکرد و چون اول و آخر بزرگ دنیا خواهر بود و خود را از غرور و فریب وی نگاه می باید داشت و تنگای محمود و بیگین بنفرد و سوسنات رفته بود و خواهر را در و او نمودند که بید و کاری وی می باید رفت در سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شد چون انجا رسید بنفس سهاک خود با مشرکان و عبیده احصانم جهاد کرد و روزی مشرکان غلبه کردند و لشکر اسلام نپناه به بشیه آوردند و نزدیک بود که شکست برایشان آید خواهر را در چشت مریدیه بودا سیایان نمود که کونام خواهر او زردا و کاکا و دیاب در حال کاکا و دیدند که اضطراب میکرد و بخار بنمود تا لشکر اسلام نصرت یافتند و کافران هزیمت کردند و در همان وقت محمد کاکا و در چشت دیده بودند که کلکله سیاه رنگ داشته بر در و دیوار ستان می زد و از وی سبب پرسیدم بودند همین قصه را گفته بود استاد مردان رحمته الله علیه از قصه بنجان خواند از مردان خواجاست و سالها کلوخ استنجا و آب وضوی و پیرامینا میداشت روزی که او را براجعت بوطن امر کردند بگیا سیت و گفت که من طاقت سفارقت شما کجا دارم خواهر کرم نمود و گفت هر وقت که از از وی دیدار با باش حجابای حصانے و مسافت های مکانی مرتفع گردد و در مار ازها بخا بیند و همچنان بود و در اما استاد میگفت که من از بنجان چشت را می بنیم رحمه الله تعالی -

سید یوسف بن محمد بن سیمان چشتی قدس الله تعالی سره وی بقول صاحب خزینه حسن الحسین است و سلسله نسب او بدینگونه بیان نموده که یوسف بن محمد بن سیمان بن سید ابراهیم بن محمد بن حسین بن عبد الله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسكري بن علی النقی بن محمد تقی بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی بنی الله تعالی سلمه تعین صاحب خزینه در بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبد الله را پدر حسن عسکری شمرده و حال آنکه حسن عسکری بفرزند محمد که او را محمدی گویند اولاد دیگر داشت و باتفاق موضحین ثابت است که ائمه نسل حسن عسکری باقی نمانده مگر محمد که بزعم شیعه منفقود و زردا هاست و فات یافته و از وی نسل نمانده پس زردا هاست نسل او منقطع است و زردا شیعه منفقود است شاید سلسله نسب او بدینگونه باشد که عبد الله پدر امام موسی کاظم است الی انتر النسبه بالجد علوی بود و عالم و متوج و در اکابر صفویه معدود

است و صاحب سماع و وجد و حال بود و وفات وی ثالث رجب سنه تسع و خمین و اربعه مائت فی النفاث
 وی خواهر زاده خواجه محمد بن ابی احمد است و مرید و تربیت یافته وی خواجه محمد تاشعست و نجبال متاویل
 نشد و بود و همیشه داشت که خدمت وی کرده و خوردن و پوشیدن از دست رشته وی بود
 و سن وی پچاس رسید بود و بسبب خدمت برادر داشت تعالی بطاعت خداست تعالی یل نزوج
 نداشت شبی خواجه محمد پدر بزرگوار خود ابو احمد را در خواب دید که گفت در ولایت شاقلان مردی است
 محمد بن سحان نام تحصیل علوم کرده و روزگار بصلاح گذرانیده خواهر خود را بادی عقد کن خواجه ویرا
 طلب داشت و بمشیره را بادی عقد کرد و وی هم در چیست متوطن شد خواجه یوسف از ایشان
 متولد شد خواجه محمد بعد از شصت و پنج سالگی متاویل شده بود اما ویرا پنج پسر بزرگی نرسیده بود خواجه
 یوسف را بمنزل فرزند میداشت و تربیت میکرد و تحصیل علوم و سلوک راه خداست تعالی دلالت
 نمود و بعد از وفات وی قایم مقام وی شد خواجه یوسف را بعد از پنجاد سالگی بیل انزوا و انقطاع
 شد خواست که نزدیک بفر خواجه حاجی کنی که بسیار بزرگ بوده و شیخ ابو اسحاق شانی زیارت
 ایشان بسیار میکرد و پلخان در زمین بکند باشارت یافت غیبی ان مونس را که حال اجد خانه وی است
 اختیار کرد چون بیل و کندن او در زمین بغایت محکم بود چنانکه یکس از انرا نتوانست کند خواجه کلمه برداشت
 و بدست مبارک خود از پنجاه شنگاه تا نماز پیشین انرا با تمام رسانید و مدت ده از ده سال در آنجا بسر
 برد چنینان سکود و هشت و ده و حیرت بر وی تمام شده بود که گاه بودی که چون خادم اب و وضو برد
 وی ریخته و نامناست و وضو از خود غایب گشته و یک ساعت کا پیش در ان غیبت ماند و باز حاضر
 شد و وضو را با تمام رسانیدی در ان وقت که شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله الانصاری
 المرونی قدس سره السعاده تعالی بفرار چیست رسید و بود بادی ملاقات کرده است و بعد از حادث
 بهرات در مجالس و مناقص استخوان وی بیکروز و عمر خواجه یوسف بهشتاد و چهار سال رسیده و در
 وفات خود پسر هفتین خود خواجه تطلب الدین بود و در تحصیل علوم و صیبت کرد و قایم خود گردانید
 رحمه الله تعالی -

سود و دین یوسف حشمتی قدس سره تعالی سره در تفرینه آورده که در عمر هفت سالگی قرآن حفظ کرد
 و در عمر شانزده سالگی با تحصیل علم رسید و کتاب منابع العارفین و خلاصه الشریعت تصنیف

کرد حق تعالی او را قبولی عظیم داده بود چنانچه از بیت المقدس تا نواحی حقیقت و بلخ و بخارا و غیره میسر نمود و وزیر
 خلیفه داشت و مریدانش را حدی و نهایتی نبود و فراری محل اجابت و علاست و اولاد و غیره
 بوده اند چنانچه خط حقیقت از اولاد وی معمور است ولادت وی سنه ثلثین و اربعه و وفات وی
 سنه رجب سنه سیع و عشرين و قسما به و دقیقه پدرش وفات کرد و مراد انوقت سبت و نه سال بود
 در نفقات گفته که مراد انوقت سبت و شش سال بود و پناه هو الایح برین تقدیر ولادت او سنه
 ثلث و ثلثین و اربعه باشد مدت عمرش بقول ایح نو و چهار سال است و السلام علی النبی
 و آل و رس من هفت سالگی توان را با و نصحان حفظ کرده بود و تحصیل علوم اشتغال میداشت چون
 و اندر بزرگوار وی خواهر یوسف از دنیا برقت و وزیر بجای خود بنشاند و بیخبال حمیده موصوف بود و
 بافعال پسندیده معروف و مردم انولایت همه در مقام اعتقاد و محبت و انقیاد ارادت وی بودند و
 توفیق شرف صحبت و دولت تربیت شیخ الاسلام احمد از ولایت جام مبراة تشریف آورده بود خواص و عوام شاهده
 کرامات و خوارق عادات که از ایشان ظاهر میشد نمودند و همه مرید و معتقد وی شدند و این قصه در
 اطراف و اکناف انولاست انتشار یافت و از نواحی هرات متوجه فرار متبرک حقیقت شدند که خواهر
 بود و دوشسته مریدان بسیار جمع کرده است سیه آید ما شیخ الاسلام مراد ولایت بردن کند اصحاب
 شیخ الاسلام از او پوشیده میداشتند و وی خود از همه بهتر میدانست چون روزی بامداد سفره آوردند
 گفت که سائے هجر کنید که جماعت رسولان در راه اند چون سائے برآمد خادم و را که که انجماعت رسیدند
 ایشانرا و در و دند و سلام گفتند و جواب شنیدند و طعام خوردند و سفره برداشتند شیخ الاسلام گفت
 که شما میگوید با بگویم که شما بچه کار آمده اید ایشان گفتند حضرت شیخ بفرمایند فرموده که خواهی زاهد بود و
 شمار از ستاده است که احمد را بگویند که تو بولایت ما بچه کار آمده ای سلامت باز گرد که چنانکه باز باید گردانید
 ترا باز گردانیم رسولان تصدیق کردند پس فرمود اگر مراد از ولایت این دیهاست این ملک مراد است
 نه از ان ادست نه از ان من و اگر مراد از ولایت این مرگ مانند ایشان خود را علایم سخنند
 پس شیخ ایشانرا سخنر باشد و اگر مراد از ولایت است که من میدانم و اولیای خدا که
 عو و جل میسند فرما با ایشان نایم که کار ولایت چیست و چیست چون این سخن بگفت ابری

غیلم برآمد و شبانه روزی بارید و هیچ منقطع نشد روز دیگر بارید و شیخ الاسلام گفت که ستوان ساخته
 کنید تا برویم اصحاب گفتند که امکان ندارد که درین دوسه روز بعد از آنکه دیگر بار و هیچ مایه از آب تواند
 گذشت شیخ فرمود که سهل باشد که امروز ما ملاحتی کنیم پس روان شدند چون بهجرا برون از شیخ الاسلام
 نگاه کرد و دید که جمیع انبوه سلاها بسته همراه ایشانند پرسید که ایشان کیانند گفتند مردان و مجبان شما
 اند شنیده اند که جاعته بعد اوت شامی آیند فرمود که اینها را باز گردانید که تیغ و تبر کار سبزه است
 و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام باتنه چند روی برادر نهاد چون بکنار رسیدند
 آب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امروز قرار است که ما ملاحتی کنیم سخن از ملاحت نمودند
 چندان فوق بلد آمد رسید که هر دوازده جوان شدند پس فرمود که همه چشمها را بر هم بینید و بگوئید
 بسم الله الرحمن الرحیم ما را بازگردانید که چشم زد و باز کرد و پاسه افرازد کرد و هر کسی که دیر کشاد
 خود را بران طرف آب یافت پس پای افرازا ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
 تعجیل پیش خواجهمود و رفتند و این حال را باز گفتند کس باور ندارد که خواجهمود و دیاد و نیز از
 مرید سلاح بسته متوجه شدند و در راه شیخ رسیدند چون نظر شیخ بر روی افتاد از اسپه پیاده
 شد و بوسه برپایه شیخ داد شیخ دست بر پشت وی میزد و میگفت کار ولایت چون می بینی
 ندانسته که بولایت مردان چشم و سلاح نباشد بر و سوار شو که کودکی و نیندانی که چه میکنند چون
 بره در آمدند شیخ الاسلام با اصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجهمود و بامردان در ناله دیگر روز
 دیگر مریدان خواجهمود و گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد را از ولایت بیرون کنیم امروز
 با ما در یک دیدن نشست در نیمنه بهتر ازین اندیشه باید کرد خواجهمود و گفت مرا صواب جنان
 من نماید که با ما برویم و بخدمت وی رویم و اجازت خواهیم و باز گردیم که کار وی ز بقوت بازگردد
 با است مریدان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب آنست که با سوسه بر کار کنیم چون وقت
 قیلوله خلوت شود پیش وی کس نباشد تخته چند در خدمت تو برویم و دعای بنیاد کنیم و
 حالتی برانیم و در آن میان چیزه بر وی زنیم خواجهمود و گفت که این صواب نیست که صاحب
 ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیلوله شد اصحاب شیخ متفرق شدند
 خادم خواسته که جار خواب بگردد تا شیخ قیلوله کند فرمود که یک ساعت توقف کن که کاری در پیش
 است

انگاه کسے در بکوفت خادم چون در بکشا و خواجہ مود و در دید کہ با جمعی انبوه در آمدند و سلام گفتند و آغاز
 سامعی نهادند و فرمودند زبون گرفتند شیخ الاسلام سر بر آورد و گفت ہی ہی سلاکجائی و این سلام کسے
 بود و سر نشسته از قفلاکے نمایان و صاحب کرامات امیر پیوسته و خدمت شیخ الاسلام بودی ہم در خط
 حاضر شد و بلاگ برایشان زردایشان کفش دو ستار میگذاشتند و دیگر نغیند همین خواجہ مود و داماد عظیم
 نعل ریای نماست و با ستغفار سر برهنه کرد و گفت بر شمار و شناست کہ این نوبت من باین رضا
 نماشته شیخ الاسلام گفت ماست میگویی اما چرا با ایشان در آمدن موافقت کردی خواجہ مود و گفت
 بکردم عفو فرمایند شیخ الاسلام گفت عفو کردم بر دین قوم - باز گردان و در و خد شکار نگاه داشت
 روزی توقف من پیمان کرد پس پیش شیخ الاسلام آمدم و گفتم چنانکہ گفته بودی کہ مود دیگر چه میفرماید تا
 چنان کنم شیخ الاسلام فرمود کہ اول مصلا بطاق زور و عالم نمود کہ زہد بے علم من و شیطان باشد گفت
 قبول کردم و دیگر چه میفرمایند فرمود کہ چون از تحصیل فایغ شوی ایضا سے خانہ ان خود کن کہ ابا و اجداد تو
 بزرگ بوده اند و صاحب کرامت خواجہ مود و گفت چون مرا با جہای خانان میفرمایند ہم شمار و جہیک
 و بمن در اجلاس فرمایند شیخ الاسلام گفت کہ بیشتر از پیشتر آمد و ست وی گرفت و بر کنار چارباغ
 خود بنشانند و سه بار گفت کہ بشرط علم پس سه روز در خدمت شیخ الاسلام بود و خواہم بسیار گرفت
 و نواز شہادت و بامر گشت و بعد از ان باندک فرصت بمجتہد تحصیل علوم کمال معارف بجانب پنج و نجا از شہر
 برد و مدت چهار سال بقدر وسع و امکان در ان باب اجتہاد نمود و در ان دیار ہر جہاز وی آیات توحید
 و کرامات عجیبہ تفصیل ان بطویل فی انجا مذہا ہر شد بعد از ان بحضرت مراجعت کرد و تبریت مریدان
 و مستفیدان مشغول شد و از اطراف طالبان روی راوت بصحبت و خدمت وی آوردند انہی صفا
 خزینہ مملکت خواجہ مود و با احمد جامی از ملفوظات مود و دی بنو عبد گیر نقل نموده کہ بسیار سخنان عجایب
 ایست چون نزد ائمہ حروف قول صاحب نفحات مرجع است لاجرم ترک ان نموده انچہ مرجع دانست
 نقل نمود و والد علم بحقیقہ الحال -

احمد بن مود و دین یوسف الحشمتی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی در علوم ظاہری باطنی عالم دور
 ارشاد و ہدایت مقتدای وقت بود و بصحبت شیخ شہاب الدین سہروردی رسیدہ حضرت شیخ
 ویرانیم ذکر نمود و قبر و در پشت است و فی التفات و سہ بسیار بزرگ بوده و بعد از پدر عظیم

دی نشست و مقبول همه طوایف بوده و بر کافه انام شفقت عام و مروتی تمام داشته است گویند
که شیخ حضرت رسالت اصلی السید علییه و الدوسلم و واقعه دید که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق اینیستی ما
مشتاق تو ایم چون بامداد شد سیر موافق اختیار کرد و مجبول و اینجا که کسی ویرانشا سد بزارت
حرمین الشریفین زادها السید شریفیاد که بکرم متوجه شد چون اقامت ارکان و شریایج کرد و بحکم محترم
مدینه و روضه شریفه مصطفوی صلی السید علییه و سلم علی زوار با تحف التماسا توجه نمود و مدت شش ماه بجاوردت
کرد و گویند که مدامت و موافقت وی بجاوردت حرم خلواتا اگران اندو استند که دیر بر بنیامند
از روضه شریفه اوزاد چنانچه همه حاضران شنیدند که ویرام بنیامند که از جمله مشتاقان ما است و بعد از آن
از مدینه بجداد رسید و در خانقاه شیخ شباب الدین سهروردی قدس السید تعالی سره فرود آمد و
تعلیم و احترام بسیار کرد و خلیفه بغداد بنای جوانی که دیده بود ویرا طلب کرد و خطایف اکرام و احترام بجا
اورد و خلیفه انصاری جایگیر و موافقت پذیر گرفت و همه در محل قبول افتاد و بنوعی در و بند بخت تالاف
خلیفه محقر برداشت چون بیرون آمد بر فقر قسمت کرد و بجز اسان توجه نمود و ولادت وی در سنه
سبع و ثمانیته بوده و وفات وی در سنه سبع و سبعین و ثمانیته رحمه السید تعالی -

سید محمد بن علی الهمدانی قدس سره و کرد و الدیز گواش غم غریب گذشت و رانت مال را با و رانت
حال جمع نموده و ارث حقیقه پدر بزرگوار خود کشته جامع بود در میان شریعت و طریقت نسب عالمی و حسب
و افرو داشت موصوف بود و کمال زهد و علم و وسع و وفات وی در سنه تسع و ثمانیته بجداد پرست
و چهار سال زندگی کرد در تبریزه الامصفا و در آنکه وی خلیفه اعظم مدینه و است و ابر بخت و دو سال بعد
وفات پدر عالیقدر و کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایت خلق و ترویج اسلام معروف ماند و سلطان
قطب الدین و سلطان سکندر بت شکن حلقه اطاعت دی بگوش جوش خود انداختند و سیه ساله
بجبه تلخ خاتون بنت سید حسن بهادر البقعه نکاح وی در دادند و آن عقیقه تا پنج سال تجت انحضرت
مانده بر محنت حق میوست و دختر ملک سبیه - وزیر سلطان که بعد از شریف بر می انحضرت خلعت اسلام
پوشیده بخطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود و بقیه نکاح وی در آمد و حضرت سید رساله
در علم تصوف برای سلطان نوشت و کتاب شرح منطق در مدت یک شب بنام سلطان سکندر تصنیف
فرمود و بدین غایت رواج احکام شرح و کشمیر حرج بشد که ساء و خرابی یک قلم از آن خط موقوف

و در اول سوای دروازه سلطانی هیچ جای نواختند و سلطان سکندر با سخا طر نجیب خانقا هے
بر سر چشمه بون بنا کرد که آغاز انمارت در سال هفتصد و نود و هشت و تمام در هفتصد و نود و نه بود و
حضرت سید یکده بنوا هر عمل بدشته که برادر داشت تبرکات سلطان سکندر عطا فرمود و در سال هشتصد
سید محمد از کشمیر روانه بیت الله گردید و وقت رخصت سلطان برای ترویج اسلام تاکید فرمود چنانچه
سلطان حسب الحاکم نجیب بدینجا یت مروت بانیکا بنیر شد که بنیاد را بنیادخانه اسماء کرد و خلیف بنیاد
را داخل اسلام نمود و در آن تواریخ عظمی است که سلطان سکندر بت شکن سه خردار رسته های زنار
از گردن افکار برادر رود سد بار بدوخت و چون سید محمد مدانی بعد ازی جج کجبار در خطه کشمیر شد بمقام کمولاب
جای که حضرت این کبریا بر حمت حق پیوسته بود رسید رخت اقامت ازین دار برافشید بر رست و
در جوار غار پر بر بزرگوار و قفن گردید بر قمار الله تعالی

سید ابوالحسن المغربي الشافعی قدس سره و تبحر است الانس او رده کرنام وی علی بن عبدالله است
شریف است حبشه ساکن اسکندریه بود است و جمیع کثیر از فاضل صیحت وی پیوسته اند از کبار اولیا
الله و عظامه بشایخ است تونی سنه اربع و خمین و ستمایه سلسله عالییه شافویه بوی نسب
است ذکر وی در نجات طول است رحمه الله تعالی

سید شریف علامه تبرجانی قدس سره کنیت او ابوالحسن است و علوی بود صحیح النسب در جمیع
علوم عقل و نقل یکانه روزگار و فرزانه اعصار کتای زمان ولی تفر و روان وحید عصر و فرید و هر بود
و جامع بود در علم و درع و صاحب تصانیف عالییه کثیره بود در تفسیر و نحو و شرح فارسی بر کافیه و مغربی
و کبریه و میرالسیاحی و میر برقیله و غیره از فاضل شرح میراجیه و در فرائض و شرح موافقت و حاشیه کثافت
و حاشیه سرالشرع و غیره از تصانیف او است و ولادت وی سنه اربعین و سی و هجده
وفات وی سنه ثمان عشر و ثمانایه اخذ علم از مولانا قطب الدین رازی که صاحب قطبی است
نموده و بصحبت اسی علمای کبار و شایخ نامدار از صوفیه رسید و اخذ طریقت از خواجه علاء الدین
عطاء نموده و وی از خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری الی اخر النسب و بصحبت مولانا نظام الدین غلامش
و شایخ زین الدین علی کمال از صوفیه رسید و بیس نواید پروا شسته فی النفات و در ذکر خواجسته
علاء الدین عطاء است کتاب میگوید که این فقیر از بعضی عزیزان شنیده است که قدوة العلماء

واسوۃ الکبر والتمقین صاحب التصانیف الفایفہ والتحقیقات الالیقہ السید الشریف الجرجانی رحمہ اللہ
 کہ توفیق انحرط و سبک اصحاب حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ یافتہ بودہ است و نیازو
 اخلاص تمام بخادمان و ملازمان ایشان داشتہ بارہا میکفتہ تاسن بصحبت شیخ زین الدین علی
 کلزال کہ از مشایخ شیراز است نہ رسیدم از رفیق ز رستم و ما بصحبت حضرت خواجہ علاء الدین نہ
 پیوستم خدایہ را نشانتم و نہ الرشحات یعلی بن الحسین الواعظ الکاشف حضرت خواجہ علاء الدین
 قدس سرہ خدمت سید شریف را بصحبت مولانا نظام الدین خاموش افرمودہ بودند و خدمت سید
 شریف تفرمودہ حضرت ایشان ملازمت مولانا نظام الدین خاموش علیہ الرحمۃ می نمودند و میفرمودہ
 کہ خدمت مولانا نظام الدین خاموش فرمودہ اند کہ چون خدمت سید شریف جرجانی بصحبت حضرت
 خواجہ علاء الدین پیوستند حضرت خواجہ ایشانرا قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجہ تاسن نمودند
 کہ مرا صحبت با کسے فرمایند از اصحاب خود کہ بواسطہ وی ہمیت این مجلس حاصل کنم و مناسبت باہل
 این نسبت پیدا سازم حضرت خواجہ ایشانرا بصحبت ماحوالہ کردند و خدمت سید بعد از فراغت درس
 سے آمدند و پیش اسے نشستند و سکوت میکردند روزی نشستہ بودند مراقبہ کردہ ناگاہ بی خود
 و بی طاقتی از ایشان ظاہر شد چنانچہ تمام از سر ایشان افتاد بار خاستیم و تمام بر سر ایشان نهادیم
 چون بحال خود آمدند سبب ان بخودی پرسیدیم گفتند ہم آرزو بود کہ یک ساعت لوح در کہ من از نقوش
 علیہ پاک شود و زمانے دل من از اندیشہ معلومات خود خلاص یابد درین ساعت بکرت این صحبت
 ان منہ دست وادار غایت زوق و لذت ان مرا بخودی روی نمودہ و از من بی ادبی صادر شد
 و نہ اعظام الانجبال کانوی سید الدہر و نہ اعظم استاذ البشر و العقل الخاوی عشر قدوۃ المحققین و
 اسوۃ المدققین اخلاطون الالہی لہمان اعلمہ بو علی الشیخ خا لہی القطنۃ صاحب النفس القدسیۃ
 العالم الرانی المولے الفاضل الکامل ابو الحسن السید الشریف الجرجانی استر آباد ولد سید الشریف قدس سرہ بلدۃ
 جرجان من فی لایۃ استر آباد سنۃ البین سبعۃ و اتم بیلدہ شیراز و من بیالوم الایعالم اسوس من بیت
 سنۃ عشر و تمانتہ و ہوا بن ست و سبعین سنۃ ذکر وی بشیخ و بسط تمام و اعلام الاخبار
 رحمہ اللہ تاملے -

معین الدین حسن الحسینی بختی قدس سرہ درائین البری آورده خواجہ معین الدین

حسن چشتی پور غیاث الدین حسن از سادات حسینی و حسن است در سال پانصد و سی و هفت در قصبه سنجران و در رحمتان نزد پانزده سالگی پدر او را ہی انجمنانی شد و ابراهیم قنذری را که از الهی زبویگان بود بدو نظر افتاد و برق و اسونگی و در زمین و البتکیا در زود و در جستجوی بنیون شد و بارون که وی سی است در نیشاپور بصحبت خواجه عثمان چشتی رسید و بر باضت گری بر پشت و خرقه خلافت یافت سپس در مکار و و بطله برآمد و از شیخ عبدالقادر جیل و بسیار بزرگان فیض اندوخت و در سالی که معز الدین سالم دلی برگرفت بدانجا رسید و ابیگالش غزلت گزینے باجمیر شد و فراوان پرباغ برافروخت و اندوم گبرائی او گروها گرو بهر برگرفتند و در شنبه ششم ماه چپ سال ششصد و سی و سه بملک تقدس خرامش فرمود و دامنه کساران خوابگاه شد امر وزیران خود و بزرگان استی سلسله طریقتیه او و بنو جیهست که معین الدین من ثمان بارونی عن حاجی شریف نندی عن مودود چشتی عن ابیه یوسف چشتی عن خاله محمد بن ابی احمد عن ابیه ابی احمد بادل چشتی عن ابی اسحاق السامی عن محمد بن ابی یوسف عن ابیه البهره عن حذیفه المرعشی عن ابراهیم الاوهجم عن نفیس بن عیاض عن حبیب النجفی عن حسن البهره عن ابیه المومنین علی المرتضی عن ابی العباس علی بن ابی حمزه سلمه کذا فی شجره مشایخ الجشت و در تاریخ فرشته آورده کوی بعد از منظر نظر شدن ابراهیم قنذری که بخدیو که بود درستی در عمر قنذری و بنیای حفظ قران و کسب علوم ظاهری مشغول بوده بعد از تکمیل آن متوجه عراق شد و در قصبه بارون بصحبت خواجه عثمان بارونی رسید فیض یاب گشت بعد از آن بصحبت شیخ ابو عبد الدین کرمانی سهروردی و شیخ یوسف همدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و غیر هم رسید و بر باضات شاق کشیده و بنیای از کفار بیدایت او دین اسلام قبول نمودند کفار باجمیر از بزرگت او و بشرف ایام شرف شدند و جوینم سلال بخدمت عثمان بارونی بسر پرود و ذکر او در آن کتاب طول است اتمی در اخبار الاخبار آورده کوی سر حلقه مشایخ کبار و اقدم سلسله چشتیه اندیشه است و اهل عصر او از خلفا و مردیان و غیر هم تعلیم پذیرفته بیست سال در خدمت خواجه عثمان بارونی قدس السلام بود و در سفر و حضر جامه خواب او نگاه داشته آنگاه بخدمت خلافت مشرف گردید و در زمان تیمور اساس هند و ستمان باجمیر اند و بعبادت مولی مشغول شد و تیمورا نیز در آن زمان و باجمیر بود و در تیمور مسلمانان را از پیوستگان خواجه قدس سره بسبب از اسباب

رنجایندگان مسلمان التجا بخندست او او درخواجه بشفا عت بر او گفته فرستاد تیمور گفته شیخ را قبول نکرد
و گفت این مرد دینخواه راست نشست سخنان عیب میگوید چون این سخن بخواجه رسید فرمود و گفت تیمور
را نزد گرفتیم و دادیم همدان ابامشکر سلطان مغزالدین شام از غزنین رسید و تیمور مقابل لشکر
اسلام بایستاد و بدست مغزالدین سام ایستاد و از آن تاریخ باز درین دیار اسلام شد و پنج
کفر و فساد متاصل گشت و فوات وی سادس رجب سنه ثلث و ثلثین و ستائمه و قبل فی
ذی الحجه و الصبح هو الاول و لاجیر که موضع اقامت او بود مدفون گشت انتی بالکله دیار هندوستان زمین
مقدم او پرست و معبود است در میان کبایر علماء و اولیاء موصوف بود و کمال درع و تقوی و بی
از علماء بصحبت رسید. ابامشکر پیش گرفته و از مقر بان درگاه الهی شدند و کرامات و خوارق و
اسبیاء از وی سرور و تندرستی را برآورد و تقوی و هدایت خلق معروف ساخته و تاریخ فرشته
آورده که چون ترا و بنده سالک رسید و به الدین محمد که دختره بانغ داشت بخواب دید که امام مفر
صادق یعنی المدینه نبوی میگوید که ای فرزند اشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدینگونه است
که دختر خود معین الدین خشیته بهت که او را و اهلان درگاه الهی ست و بمیان خاندان رسالت پناهی
است چون ان خواب بیدار شد بخواجه معین الدین گفت بخواجه گفت عمرم باخر رسیده مگر چون
اشاره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم فرمان امام تمام بخاطعت چاره ندارد پس بقتضای
شرعیست اندک ترا بمقتضی کل خود را و او را و بعد از تأمل هفت سال دیگر بزیست از و فرزندان شدند
انتی سلاطین هند کمال اعتقاد بوی میداشتند و گروهی و تاریخ فرشته و دیگر کتب طول و طویل
ست ما اختصار را کار کردیم رحمہ اللہ تعالیٰ اما نسب او صاحب خزینة الاصغیاء بنو جهم بیان کرده که
معین الدین بن عیاش الدین بن کمال الدین بن احمد حسین بن طاهر بن عبدالغزیز بن ابراهیم بن ابیام
علی الرضا علی آخر النسب کما مراراً مکرر بقول صاحب روضة الشهدا نسل امام علی رضا از امام محمد
جاری است اینجا مستند میشود که از دیگر فرزندان او عقب نامند پس از نسل ابراهیم بن ابیام
شمرن چه معنی دارد شاید باختلاف روایت از ابراهیم بن نسل بوده باشد و الله اعلم بحقیقۃ الحقا
مگر انکلیب بنی فاطمه است درین شک نیست چرا که باتفاق مورخین او را حسین بنو سیند و نیز میگویند که
پسر خاله سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه بوده ازین سبب صاحب دین اکبر او را هم بنی فاطمه میگویند

عمر داشت و مادرش که دیکمال عفت و عصمت بود و دوا را می پرورید و در کتاب خیر الحیاس شیخ نصر الدین
او و سه مسطور است که چون آنحضرت فرستاد پنج سالگی رسید به ما منی داشت و الله اش
او را طلبیده و قبر سه فرما در طبقه نهاده پس را همراه او کرده التماس نمود که بعلی بسیار و ناگاه در غنای
راه پیگیری پذیرد روشن ضمیر و چهار شده احوال ان فضل پر سید تمیزه ای گفت که از خانه ان اهل
صلاح است اما پدرش در گذشته و مادرش ازین درخواست نموده که او را بکشتی برده بعلی بسیارم
پیر گفت اینکار را بمن واگذار تا من او را بعلی برم که برکت انفاسش این پسر خداوند کمال
گردد و بسیار بطبع و رغبت راضی شد الغرض در قصه او ش معلی بود و بوجفص نام پس نزد او برده
با اتفاق هسایه بدو سپرد و گفت این طفل از جمله اولیا خواهد شد نظر شفقت و تربیت از او دریغ
مدا و بعد از آنکه ان پسر رفت ابو جفص از بختیار پرسید که ان پسر که ترا با اینجا آورد که بود گفت
منیدانم مگر ان پسر و غنای را آنحضرت بدو تسلیم و صحبت شماسرت گردانید ابو جفص گفت ان پسر خیر علیه السلام بود
از ان خواهر و در حدیث کلام میامخت و ادب شریعت یاد گرفت و در تهذیب اخلاق نمایری باطنی
گوشیده از علم طریقت بهره تمام یافت انست در زمان سلطان نجم الدین التمش بهلی آمد پادشاه و
دیگر اراکین و اکابر همه بمقام اعتقاد او درآمدند و از او مردم روز بروز بیشتر میشد و کار بار سختی
او رواج و رونقی تمام یافت چنانچه شیخ الاسلام شیخ نجم الدین صفری را بر و حد پدید آمد و با کماله
بسیار کسان از او هدایت شده فیض یاب گشتند و بار کنندستان از او کرامت و پادشاه و سایر
شبان روزی دو بار ختم کلام مجید میگردد و وصیت و پنجاه رکعت نماز میگردد و سه هزار بار درود بر خوا طاهر
صلی الله علیه و سلم میفرستاد و حسب الامر مادر خود و عقیقه را نکاح کرده بود و مقتضای شریعت
با و سه شب بسر بر و که در روز دفنوت شد همدان ایام رئیس احمد نام شخصی خواب دید که این
مصوره فی الصدقة از جانب سید کائنات با و میگویی که سلام الله و تعالی علیک و علی آئین برسان
و بگو که هر شب تحفه که میفرستاد سه شب است که با نرسد نرسیده چون این پیغام بار رسید
زن را اطلاق داد و بشغل خود رجوع نمود و کذا فی تاریخ خورشید و اخبار الملاحیه او رده که دی خلیفه
مینگ خواج معین الدین چشنی است مناکا بر اولیان و اجله اصفا است قوه عظیم داشت
و حیایت ترک و تجرد و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی

چون کسے زیارت اوامدے زمانے پاتے تا خود باز آمدے انگاہ اندر مشغول شکر اگر ارحام
خود با حال اندر چیزے بگفتندے گفتے مرا معذرت و دراید و باز بجی مشغول شکر اگر کیے از اولاد
او بروے او از ان خبر شکر مگر بعد زمانی نفیست که وی و راول عمد بعد غلبه خواب قدیمی بختے و در
انفرمان ہمہ بیداری بدل شد و شیخ محمد نور بخش در سلسلہ الذہب ذکر او چنین کرده است تخمیناً از اولاد

کمان من الاولیاء و السالکین الزمانین المجاہدین بالخواص و الغرہ و قلمۃ الطعام و قلمۃ المنام و قلمۃ الکلام
والذکر بالہ دامن شہ الامریعیات و لدنہ احوال الباطن شان کبریا میں المکاشفین ذکر تاریخ فرشتہ
آور و مکر و مفط قرآن نموده و از عمر متاہل شدہ و از فرزندان بود و در بغایت فانی بود و ہرگز از مرقا
فخیرہ نیکو داندچہ بے بافتہ ما زور مرت میکرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و در کار بصلاح
و تقوی گذرانیدہ و بفتح معین الدین چشتی رسیدہ و اند طریقت از وی نمود و بعد از ان بصحبت
شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوحہ الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی گنج رمان
گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی ہجستانی رسیدہ و با خضر علیہ السلام و حال الغیب
ملاتے شدہ و سلطان دہلی شمس الدین الشمس و شیخ الاسلام دہلی جمال الدین بسطامی و قاضی حمید الدین
ناگوی و شیخ بدیع الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود مومینہ و زوق الدین منور و غیر ہم
از مریدان و معتقدان اویند و شیخ فرید الدین خلیفہ دیست و وجہ تسمیہ او بیکاک انست کہ کاک نان تنگ
گویند و چون و گفتہ بود کہ دیگر قرض نکنی بوقت ضرورت از خزان طاق بسم اللہ کہوی و کاک بکیر بخوان
شد کہ فرمود بود و روزی قوالے این بیت بخواند کشکان خیر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است
سہ روز برین بیت تواجد داشت بہمان وجد بود کہ و سہ در تاریخ فرشتہ و غیرہ طویل است
رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش قدس سرہ کہ او را شیخ جلال الدین تبریزی
میگویند انجناب علوی بود و یاد در کتب تواریخ کہ ایک پیش نظر است تصریح دیدہ شدہ چون انجناب
الماک فراوان و در نیملک بنگالہ وقف نمودہ و فقیر اباعن جد متولے ان اوقات کہ مسہ پر گنہ بایں
ہزارے یعنی بہست و دو ہزارے متعلقہ ضلع مالہ و دنیا چہور است میباشد و سند ای
شاہے کہ بجد اعلاے من مرحمت شدہ سید نوشتہ و در دفاتر نیز سید بنویند و سیادت

او مشهور و معروف است لاجرم برانست و اوقات انجناب علوی است انجناب جامع بود در میان شریعت
 و طریقت و در میان علم ظاهری و باطنی و دینیه و دنیوی و ترک و تجرد و عنایت بے نظیر و در شجاعت
 و استقامت دین اسلام و ترویج شریعہ عظیم الشان بود و اوقات شریف خود را بر جادہ شریعت مستقیم
 داشتہ پیوستہ عبادت و ہدایت خلق مہر و تداوستہ و باوصف دولت و لباس فقر
 زندگی کردی چون نیا مطلقہ جد بزرگوار دی حضرت شاہ ولایت کرام اللہ و ہم بودہ لاجرم نکاح او با انجناب صورت طہبت
 زال دنیا را چنان زد پشت پا تا نیاید در نکاح ادیسا
 رئیس کبری آمدہ کہ وی مرشیخ ابو سعید تبریزی است پسر نگرہ دین دوستیخ شہاب الدین سہروردی افاد و از سرگن
 پرستاری خلافت رسید و بخواجه قطب الدین شیخ بہاد الدین زکریا ازادان دوستی داشت شیخ نجم الدین
 صغری کہ شیخ الاسلام دہلی بود یکین او بر خاست و از ناتوان مینی ناپار سازنے را بران داشت
 کہ شیخ را دامن الوتومت گرداند و از دم کربلی شیخ بہاء الدین زکریا را دوستی گفتار پیدا نے
 گرفت از انجا بہ بنگالہ شتافت خواہنگاہ او بندہ و عمل است خفی نماز کہ دیو محل علاقہ گوار است
 و رہایخ فرستہ آوردہ کہ چون شیخ جلال الدین تبریز سے بار دوم از تراسان بغداد
 آمدہ خواہہ قطب الدین بختیار کاکے را ویزہ محبت بسیار ہم رسانیدہ خبر خواہہ معین الدین چشتی
 را با داد و کہ از تراسان ہندوستان شریف برودہ اکنون در بلکہ دہلی است پس بعیت خواہہ
 قطب الدین نامہاں آمد و بصحبت بہاد الدین زکریا رسید بعد از ان قطب الدین سمیت
 دہلی و شیخ جلال الدین سمیت غزنین رفت انتہی در تاج ریاض السلاطین کہ تاریخ بنگالہ است
 آوردہ کہ وقیقہ کہ سلطان علی مبارک الملقب سلطان علاء الدین از قرب حضور ملکہ
 فیروزہ دور شد سمیت بنگالہ وہاں گردیدہ در اثنا سے راہ بعالم رویا با حضرت محمد و مشاہد جلال الدین
 تبریز سے قدس سرہ و غور و بحر و فضا نمودہ حضرت محمد دم را خوش ساخت تا حضرت محمد دم
 فرمودند کہ ما را صوبہ بنگ دادم ما را سے ہام مکانی است خواہی کرد علی مبارک انگشت قبول
 بریدہ نہادہ پر سید کہ در کلام جاہلہ نماز ساختن مکان میشود فرمودند کہ در بلکہ پندوہ جاسیک
 سرخشت بالاس ہم بیابے و یک محل صدر برگ نازہ و وزیر ان خشت با ہمینی جا بنجا باید ساخت
 چون علاء الدین تبصیلیدہ در ان کتاب منہج سے بر تحت بنگالہ نشست بعین و حضرت

مشغول شد فرمان حضرت مخدوم رافع موش کرد تا شبے باز حضرت مخدوم را بنجاب وید کہ میفرماید
ای علاء الدین سلطنت بنگالہ یافتہ و حکم ملا فراموش ساختہ علاء الدین روز دیگر تخلص نشان
عشرت ہا نمود چون مطابق فرمودہ حضرت مخدوم ہر اسے العین مشاہدہ کرد ہا بنجا مکانے کہ ایوم
انماران موجود است راست کرد انتہی در اخبار الاخبار اورودہ کہ دے از کس مشایخ است مناقب
او از انچہ در کتب مشایخ چشتیہ شدہ اند معلوم توان کرد و خواہد افواہ نقل از سلطان المشایخ
میکند کہ شیخ جلال الدین تبریز سے مرید شیخ ابو سعید تبریز سے بود بعد از وفات پیر و خدمت شیخ
شہاب الدین سہرورد سے افتاد خدمت ہای کہ کردہ ہیچ بندہ و مرید یا میر نشود گویند کہ شیخ شہاب الدین
ہر سال بسفر حج رفتہ پیر شدہ بود و ضعیف توش کہ ہر اسے او میداشتند چندان ہر فرج او
موافق نبودہ است شیخ جلال تبریز سے نوے کردہ بود کہ دیکہ اسنے و دیگی ہر سہ کردہ می برد و تیشے
وران کردہ و چنانچہ سرا و سوز و تا چون شیخ طعام طلبیدے طعام گرم پیش بردے و دی بنواہ
قطب الدین و شیخ بہاد الدین مودت داشت و کردہ و رقب مشایخ چشتیہ بسیار است و
بہر از ان مان خواہد بدلی تشریف اورودہ بود شیخ نجم الدین مغرے شیخ الاسلام دہلی کہ قریب در برابر قریب
برہان الدین بلخی است ہا و نقاری پیدا کردہ و اورا ہر سے شیخ شہم ساخت و چنانہ انکشت
کہ اورا جانب بنگالہ روان کرد چون در بنگالہ رسید کہ در برابر آب نشستہ بود بر غاسق و تجدید
و منور کرد و حاضران را گفت بیا نیند تا بر جنازہ شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم کہ او این ساعت نقل
کرد و چنان بود کہ ہر زبان اورفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد و سوے حاضران کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دہلی را از شہر بیرون کرد شیخ ما اورا از جہان بیرون کرد میگوید مولف کہ از بنجا
معلوم مے شود کہ انجباب شافعی المذہب بود و در نماز بر جنازہ غالب نگذازدے و ہم در خواہد
افواہ نقل از سلطان المشایخ میکند کہ فرمودہ شیخ جلال الدین تبریز سے قدس سرہ چون دہلی
آمد بعد از چند گاہ روان شد میگفت کہ چون من درین شہر ایدم زمرت بودم این ساعت
نقرہ ایدم تا پیشتر نہ خواہد شد و ہم در انجا نقل میکند کہ اندر انچہ شیخ جلال الدین تبریز سے در
رہسپردہ زسہ در دہلی خانہ نشستہ بود و دے جزات فروشتہ کہ تہ جزات ہر سہ کردہ پیش
ان در بگزشتہ و این جزات فروش از جماعہ قطع طریق بود کہ در نواشتے ہا و ان میباشند چون

نظر ابرو سے مبارک شیخ جلال الدین افتاد ہم در اول یقینہ درود نہ او بگشت چون شیخ در تیرہ بدید
گفت در دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجمن برادران ہم بیبا شند بر نوایمان اور شیخ اور اعلیٰ نام
کرد چون او مسلمان شد در خانہ رفت و یک لک جلیل خدمتے اور شیخ قبول کرد و فرمود کہ
این سیم را ہم تو نگاہ در آنجا کہ خواہم گفت مہرے رسانے شدہ انجا ازین سیم ہر کس می بخشد یکے
را صد درم میفرمود و یکے را پنجاہ درم و یکے را کم و یکے را بیش و ہر کرا از کہ فرمودے پنج جلیل فرمود
افل تصدق شیخ پنج جلیل بودے تا چند گاہ بر آمد ان سیم پنج شد یکہ درم ماند یکے میگوید کہ
در ول من گذشت کہ بر من یکہ درم میش نمازہ است و اقل بخشش شیخ پنج درم است اگر کسے را
چیزے خواہند فرمود من چہ خواہم کرد ہمدین اندیشہ بودم کہ سایے بیامد و سوال کرد شیخ و گفت
یکہ درم اورا بہ ہم دروے نقل میکند کہ شیخ شہاب الدین سہروردے وقتے از سفر ج باز آمدہ
بود اہل بغداد بخندمت ادا مند ہر یکے خدمتے اور داند نقد و جنس بسیار درین میان زائے
بیامد گرہے از چاد کہ نہ خود یکشت او یکہ درم پیش اور شیخ شہاب الدین ان یکہ درم بستد و بالائے
ان تحف و ہدایا نہاد ان گاہ از خانہ از ان ہر کہ بود فرمود کہ شمارا ہر چہے باید از تحف و خدمتے برگیرید
ہر یکے برینجا ستند نقدے و مرز و کالائی بر میگرفتند شیخ جلال الدین تبریزے طیب اللہ
ثرا حاضر بود اور اشارت کرد کہ تو ہم چیزے برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکہ درم
کہ ان زال اور وہ بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون ابن بدید گفت اینہ تو بروے چنین کویند
کہ شیخ جلال الدین تبریزے و شیخ بہاء الدین مکر یا با ہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتیکہ بشہ
شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بہاء الدین را روش چنان بود کہ چون بمنزل رسید
عبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شہرے بر آمد شیخ فرید عطار را دید کہ کثرتہ است
محو انوار کلمات او شد چون آنجا بگاہ باز آمد شیخ بہاء الدین گفت کہ امروز شاہبازے را دیدم
کہ از خود رقم شیخ بہاء الدین فرمود کہ جمال با کمال بر پاو کردے گفت کہ باوجود او از ہج چیز باو نہامد
از ان نایخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بہاء الدین مفارقت افتاد و در فواید انہما و نقل
میکند کہ شیخ جلال الدین تبریزے مکتوبے بجانب شیخ بہاء الدین نگاہار رحمۃ اللہ علیہ فرستادہ
است و رانجا نوشتہ من احب انما ذالسا ولم یفعل ایدا و نوشتہ است کہ ہر کہ کل برین

صنعت بندگویی صابر عبدالدین اور جامع الکامالات سید محمد لیسو و از راست پیرو سید کریم
فرید الدین قدس سرہ (مراذین شیخ فرید الدین گنج است) در کودکی بیشتر شغول و مشغول
بودے تا آنکہ مردم اور آقائے بچہ دیوانہ میگفتند بارے شیخ جلال الدین در آن منزل سید پر
در بخاور ویشے هست گفتند کہ کودک است دیوانہ شکلا کہ در مسجد جامع افتاده میباشد شیخ
جلال الدین بدین او امر وانا سے بدست او داد و صایم بود و آخر بخلق قسمت کرد یکدانه افتاده
نامزد وقت انظار ہم بدان دانه روزہ بکشاد از روز فریاد و ترسے بالاتر یافت با خود گفت کہ اگر ان
تمام انار بخورم چه فرید با میبود چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست انجکایت کرد و شیخ فرمود
یا بابا فرید هر چه بود در آن یکدانه بود براسے تو داشتے بودند و سیر الاولیا بنویس کہ در شناسے
آنکہ میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین یکا لہ برفت شیخ فرید الدین بنیایت جامعہ پارہ داشت
ہر بار باد میزد و شیخ بدین چران محل از پارہ سے پوشید شیخ جلال الدین در یافت فرمود کہ
در ویشے در بخارا تعلیم مشغول بود ہفت سال از در تن نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار
تا چہ شد و سلطان الشیخ امیر فرمود کہ شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر
شیخ جلال الدین تبریز سے در نکالہ است نیز از و تبرک بہ قدس اللہ تعالی سرہ استے در
خرنوبۃ الاصفیا اور وہ کہوے از غلما سے مشایخ پشت است بصحبت خواجہ معین الدین حسن
سجری و بختیار کا کے رسیدہ فیض صحبت اندوخت بحدیکہ از خلفا سے طریقہ عالیہ چنیت
نامور شد و رکشف و کرامت بے نظیر و در ترک و تجرید بے مثال بود و ہفت سال بخدمت
شیخ شہاب الدین سہروردی بودہ کہالات رسید و از شیخ او حد الدین کرمانے منقوست
کہ وقتے در سفر کعبۃ المدجراہ شیخ جلال الدین تبریز سے بودم چون در صحرا سے بنی الامام بیہم
راہی از بس معصوب بود از پیادہ رفتن عاجز ادیم درین میان بخاران گلہ شتران برای فوختن
اور دند و ہر شتر را بست اثر نے قیمت کردند از اہل قافلہ و دایکہ مالدار بودند اثر خرید کرد و باقی
دل بر ہلاک نہادہ پایادہ روانہ شد شیخ جلال الدین چون باین چنین بدید و یافت حال
شتران کرد معلوم شد کہ پانصد شتر دیگر نزد قحطیان باقی است پس از بیچ و یک خائے کہ در آن
طعام بچند طلب کرد یک اثر نے در آن و یک بنیادخت و وہان و یک بچادر پوشید و ہر بارہ

اسم بالطف میخواند و دست در دیک میگرد و دست شرفی بر دهن می آورد و همچنان قیمت با نفع میخواند
 کرده باطل قافله عطا فرمود تا همه اهل قافله بر اثر سوار شدن نمودند و پیاده روان گردیدند و گفت که چون
 شیخ جلال الدین تبریز به دلی تشریف آورد سلطان شمس الدین التمش با استقبال او برآمد و در
 ایام شیخ الاسلام دلی شیخ نجم الدین مغری بود و او نیز همراه سلطان بود سلطان چون شیخ
 را بدید از اسب فرود آمد و پایا به پیش و دید چون داخل شهر شد سلطان نجم الدین مغری فرموده که
 حضرت شیخ ابقا می فرود آید که نزدیک تر از مقام من باشد از استماع انجمنی نجم الدین راکر حسد
 بجنید و رهپلوی قهر شاهی خانه بود که ضیاء و رانجا ساکن بودند و دمام مقفل بود و به بیت المین
 داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد که اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را در بیت المین
 فرود آید. یکم چرا که اگر دلی است از اسب نخواهد یافت و اگر دلی دروغ است بسزا می خورد خواه
 رسید بنور سلطان بچواب پذیرا خسته بود که شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شده و فرمود
 که کلید بیت المین زود بیا و چون کلید حاضر شد عوالی را دادند و فرمود که در بیت المین برود و او را
 که اسب سکناس بکلیت حالا شیخ جلال الدین تبریز در نجاسه آید شماران و پیش گیرید و خود
 و رانجا تشریف برده نزول اجمال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در مرتبه بود
 نجم الدین همچنان در التمش حسد و بغض میسوخت و در صدد آن بود که از اسب به نسبت شیخ جلال الدین
 بسته او را از نجاده و تبریز اندازد تا آنکه روزی شیخ جلال الدین در بیت المین بعد نماز با مادر
 مبارک پوشیده بر چارپای دراز بود و غلامی ترکش خوب روپای مبارک میسایید و در آنوقت
 شیخ نجم الدین ویران بالاسه قهر سلطان بدید و دست سلطان بخود کشیده گفت که سلطان چنین
 کس اعتقاد دارد که در بنوقت که شرعاً ممنوع است خواب میسکند و غلامی ماه روپایش میساید پس مقفل
 که میخواند که خال زشوت باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاه شد چو از روی مبارک
 برانداخت و باو از بلند گفت که نجم الدین اگر پیشتر میدید که این غلام را در بغل من بسته نجم الدین
 از وقوع اینحال بسیار متعجب شد لیکن از آنکه شیخ باز نیامد و او را در آن کرد که تنه عظیمی پاکند
 تا شیخ از دلی بدترین احوال برود و خاطر سلطان بکلی از طرف شیخ پریشان گردید پس از آن
 برانگیخت که در شهر دلی سطر بزنند و فاحشه که امر او ملوک را بزان میسایید تمام بود و گویند به

نام داشت نجم الدین اورا نزد خود طلبید و گفت که اگر تو بزرنا و شوق شیخ جلال الدین معرفت شوی پیش
 بادشاه آواز کنی که شیخ جلال الدین با من مذاکره است یا نصف دنیا ز سرخ جو خواهم داد و بخوان
 نصف پیشگی ادا نموده نصف باقی بر دوکان احمد نامی بقال امانت برداشت که بعد انجام کار نزد
 چون کار این بهتان بخوبی استحکام یافت نجم الدین ان فاحشه را نزد سلطان برد و اقرار زنا به نسبت
 شیخ زبانه آن زن سبع سلطان آریا بند سلطان گفت این زن اقرار زنا از زبان خود میکند لایق
 اغفر است و هنوز اثبات جرم زنا به نسبت شیخ نبوده و تو که خود مدعی شده خالها کس
 دیگر می باید که درین باب حکم کند و تجویز شد که براس تحقیقات حین امر محض، عالی از شاخ نظام
 جمع گردد و بعد بخص حال به نسبت هر کس که جرم عاید گردد ولایت تغیر است چون شد باین شیخ بهاء الدین
 ذکر بامتناسی و شیخ جلال الدین رنجش بوقوع آمده بود (چنانچه بالا گذشت) نجم الدین معوی شیخ بهاء الدین
 زکریا را از طرف خود درین مقدمه حاکم ساخت و امید داشت که این شیخ بهاء الدین بسبب بخش خاطر
 خود حاکم بخلاف شیخ جلال الدین درین باب نافذ خواهد یافت چون شیخ بهاء الدین از ملتان داخل
 در بنی شد بعد ادای نگار ظهیر حلیه شیخ نظام در مسجد جامع اندر شیخ نجم الدین انظر به احاضرا و ردو
 ندادن طلب شیخ جلال الدین فرستاد چون شیخ تشریف آورد بدروازه مسجد پا پوش از پاشیده
 بنمکه مشایخ با استقبال وی شتافتند و شیخ بهاء الدین زکریا کفش شیخ جلال الدین بدست مبارک
 خود برداشته در بغل خود گرفت از وقوع این حال هر چند مجلس حیران بماند شیخ بهاء الدین فرمود
 که مرد واجب است که خاک کفش شیخ جلال الدین را سر بر چشم خود کند که شیخ جلال الدین تا بهشت
 سال در سفر حضرت با شیخ الشیوخ شباب الدین سمرقند و پیر روشن منیر من محبت داشت پس
 ان مطربه را و بردن خود طلب کرد و گفت که جالبی و ربیع الباطل ان لباطل کان له جو قاحالات نام اعمال
 راست راست بگو و نه جان بر نخوای شد مطربه باو از بلند گفت که حق سجایه تامل حاضر و ناظر
 است که این معنی محض بگفته شیخ نجم الدین و طبع یا نصف دنیا که نصفی ازان گرفته هم نصف باقی نزد
 احمد بقال امانت است به نسبت شیخ جلال الدین دروغ و افترا و تمسک با حق لبسته ام چنانچه
 احمد بقال باهم دران مخفی حاضر او مدعا و هم قبول نمود که دو صد و پنجاه و نیا نجم الدین که براس وادون
 مطربه نزد من امانت داشته بود و زدم موجود است در وقت از غایت انفصال شیخ نجم الدین

بخود گشت و سلطان هانوقت او را ز عمده شیخ الاسلامی مرفول نموده بجایش شیخ بهاء الدین نکر با
 مقرر گشت نقلت که فیما بین قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین غیبی بود روزی شیخ
 در خانه قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی و نماز بود از خادمان حال قاضی پرسید گفتند در نماز است
 فرمود که قاضی شما نماز خواندن میداند این گفت و بمنزله خود مراجعت نمود روز دیگر قاضی بخدمت
 شیخ آمد و از سخن و دیروز که شیخ در باب نماز قاضی گفته بود سکایت انکار نهاد فرمود که بان نماز تو
 نیست که تا کعبه را بچشم نمی بینی کعبه را و نه لیکن می بینی و این نماز درجه اول ایشان است چون برتر
 عظیم میرسد بر عرض عظیم نماز کنند اگر شما هم این حال سیر است نماز کردن پیدا نیز و الا قاضی قاضی
 چون این سخن بشنید در دل خود بچید و هیچ نگفت پس بعد از آن شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
 بر عرض منظر نماز میکند علی الصبح بخدمت حاضر آمده عذر با خواست و سبقت الدین پیر خود را
 به بیعت شیخ مشرف ساخت نقلت که چون شیخ جلال الدین از بردن غایت سمت بکمال
 کرد علی نو مسلم که بین عنایت شیخ خواست اسلام بپوشیده و افضل دره ایشان شده بود و پس
 انحضرت میدوید و گرد میگردد و شیخ فرمود که ای علی برگرد گفت بیعت خواهم در بیعتانم باندن منظر خود را
 فرمود که برو این مقام احوال تو کردم و ترا قطب بن شهر گردانیدم و من هر وقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند
 من تو جانی نخواهم بود پس عیان دفع آمد که علی قطب وقت شد و بهر وقت که خواست صورت شیخ را پیش خود حاضر یافت
 و شیخ چون در بنگال رسید تمام ثوابی اندر بر جوی بوی آوردند و شیخ در اینجا خانقا سه تعمیر ساخت و
 تعمیر شد و چند باغ و زمین ز خرید نموده لگام عام بر اسب خدام خاص و عام وقت که هزار با مسافر و
 بقوه از خوان نعمت انگریز نامان نمودند و در اینجا بت خان قدیم بود شیخ بگرامت خود ان بت هار شکست
 و در اینجا مسجدی بنیاد نهاد و بت بر ستانها گذاشت گردانید چنانچه فرار بر انوار و سبب بجا
 بت خان و اتمعت وفات و سبب انشین بعین ستایه مدعاه انخیال ورده جلال الدین عمده از مسادات انشی
 تبریز است و از افاضل شعرائی نجاست پدرش و زلفان لطف سلطان محمد بن مظفر مقدم سادات ولایت نمودند
 بنوعی خود مظفر بکشت ابد جلال الدین او دیگر بار وی چون او و دو گیسوی سیاه خط منوشت معلم پرسید که این جوان کیست
 گفت پسر سید عقیق تبریز است و جلال الدین نام دارد دین من نبی فضایل کسب کرده و انواع شعر انفاخت نمیکند
 میداند اصناف خط را خوب بنویسد محمد بن مظفر گفت بیتی بر برید گویی بنویس شعرا خط را ملاحظه کنم جلال الدین

فی القوارین قطره بلفت و نوشته پرتش داد سلطان از لطف شعور حسن خدای تو تیر شد و نظر تربیت برد
گماشت و بیایه تقرب سرفرازی داد و بی نده -

چاپیزیت که در سنگ اگر جمع شود	لعل و یاقوت شود سنگستان خالی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد	تربیت کردن سمر خاک مینا سئ
درین این صفت هست کنون بایر	تربیت از تو که خورشید جهان آرا می

باید دانست که شیخ جلال الدین تبریزی کجی روان کجی بخش همین جلال الدین ابن عقد است باینه مقام رسید
چرا که تحلیکس از موفین نام و الدامجد انجانب تصریح نموده در مقام و احتمال دارد و بدو اندک و نفس ملحد
باشند و احتمال دارد که شخصی واحد باشند اگر شخصی واحد باشند پس سیادت انجانب نیز از نوشته مره نمایان
بوضوح پیوست و نیز معلوم شد که انجانب باوصف اشتغال با مهربانیت خلق و عبادت خالق گاه گاه
از مشرب شاعری نیز مذاقی بود و الله علم و آنچه صاحب اخبار الاخیار گفته که قمری و درنگا است غلط است البته جلوه خانه
او در مقام نیزه و تعلق به صلح مالدیه بوده است مالدیه بقاصه کرده و واقع است پس یقین مالدیه نیست بمقام راجع
که تخت گاه مجرب بجای بود و نوراناران باقیست از ریل فردا و بعد از آن پیکر که دریا نیست و سیح و مشهور عبور نمایند از انجا مالدیه
کرده است شارع مستقیم است و این اقرب اسهل طرق است و راه دیگر نیز هست که بمقام دنیا چو راز ریل
فردا آیند از انجا مالدیه راهی که زفته است پند و در انساے راه واقع است جای مشهور و معروف است
از دنیا چو زنا پندیده است و هفت کرده است پس روزی سرسند در انسانی راه از پند و دنیا چو راز ریل و جلوه خانه
مخدوم سید جلال الدین تبریزی واقع است کی که دیو بلا نام دارد و دیگر موضع تشریفاتی باطله مولف یکتاب
متولی تمامه اوقاف انجانب که در بنگاله است و یا شد خوب و اوقات است که قبر انجانب بنگاله نیست هر جا که
استاد هست چله خانه است مگر چله خانه تیر کشیده است که پیشتر دود و موضع چله خانه است و هر جا که است فیض
جلالیت بنود و اهل اسلام اند یا بهر عقده و فیض باب مقدمه تشریفاتی بر وزن انجانب و در لایت بنگاله حاصل نمودن محال
موقوفه برگنه بائین خزاری طوی اردان از انجانب که سبکی حاکم لکهنوتی بود و زبان سکر کثیف شده و این اجه به حضرت مخدوم
کمال اتفاق داشت و پیوسته ملازمت میکرد اگر خدا خواهد کتاب بغایری ترجمه نموده خواهد شد و مخفی نماند
لکهنوتی از نام همین راجه لکهن سبن اشتها یافته لکهنوتی و اصل لکهن سبن نام داشت یعنی ساخته
لکهن بعد از آن کثرت استعمال ترکان بلکهنوتی اشتها یافت و لکهنوتی که از انکو زیز گویند و تحت گاه سلاطین

جدول غلطنامه و اصلاح مصطفی من از بارالمقنی

نیم	غلط	صحیح	نیم	غلط	صحیح	نیم	غلط	صحیح
۱	اشتریت	اشتریت	۱۲	نیم	یتیم	۲۰	متندر	متندر
۲	پن شده	پن شده	۱۳	ایضا	ایضا	۲۱	سنگند	سنگند
۳	العمر	العمر	۱۴	عنه	عنه	۲۲	زیا ده	زیا ده
۴	محمد قاسم	محمد قاسم	۱۵	بس	بس	۲۳	در	در
۵	اتفا	اتفا	۱۶	قابل	قابل	۲۴	از سیخج	از سیخج
۶	ارسی	ارسی	۱۷	یرز	یرز	۲۵	لایجوز	لایجوز
۷	پایه	پایه	۱۸	المندق	المندق	۲۶	مندی	مندی
۸	پاسیدن	پاسیدن	۱۹	الایه	الایه	۲۷	مشتش	مشتش
۹	نیت	نیت	۲۰	بالله	بالله	۲۸	م	م
۱۰	مشتیان	مشتیان	۲۱	ایه	ایه	۲۹	المهم	المهم
۱۱	نمودند و حاکم	نمودند و حاکم	۲۲	المیته	المیته	۳۰	دمن ابن	دمن ابن
۱۲	خوف	خوف	۲۳	میغضنی	میغضنی	۳۱	جهاش	جهاش
۱۳	عسکری	عسکری	۲۴	نیغتمان	نیغتمان	۳۲	والهمن	والهمن
۱۴	رایض النفرة	رایض النفرة	۲۵	الجنیه	الجنیه	۳۳	لما	لما
۱۵	کیار	کیار	۲۶	باجدکن	باجدکن	۳۴	الی	الی
۱۶	نمک	نمک	۲۷	اذا تمیت	اذا تمیت	۳۵	طفا	طفا
۱۷	نفات	نفات	۲۸	خلیفی	خلیفی	۳۶	سرن	سرن
۱۸	الموسم	الموسم	۲۹	اصحابکم	اصحابکم	۳۷	جسوا	جسوا
۱۹	ربهم ولا خوف	ربهم ولا خوف	۳۰	دو آئی	دو آئی	۳۸	منیره	منیره

معنی	فصل	معنی	فصل	معنی	فصل	معنی	فصل
درین	۱ ۵۳	ثلاثه	۳ ۳۰	فنا	۱۶ ۲۳	فنا	۱۶ ۲۳
بخشد	۱۲ ۵۳	حبیب	۴ ۳۰	رنج ذلک	۲۰ ۳۰	رنج ذلک	۲۰ ۳۰
سخریت	۸ ۵۶	بسط	۱۶ ۳۱	دینه	۲۳ ۳۰	دینه	۲۳ ۳۰
قطع	۱۰ ۵۶	این را	۱۶ ۳۱	دلم و سلم	۲۰ ۳۰	دلم و سلم	۲۰ ۳۰
دشوار البرز	۱۹ ۵۶	ورد	۱۸ ۳۲	من	۱ ۲۵	من	۱ ۲۵
آورد	۱۳ ۵۶	سلام آورد	۴ ۳۳	قردا	۴ ۳۳	قردا	۴ ۳۳
متعجب	۱۳ ۵۶	ان سرور	۱۲ ۳۳	الصواعق	۱۵ ۳۳	الصواعق	۱۵ ۳۳
تفتیش	۱۸ ۵۶	بضعة	۲۰ ۳۵	امیر	۱۹ ۳۵	امیر	۱۹ ۳۵
یا هم	۴ ۵۹	بضعة	۴ ۳۹	استینا	۱۱ ۳۵	استینا	۱۱ ۳۵
خاص	۱۳ ۵۹	حسن	۴ ۳۸	فیها	۲۲ ۳۵	فیها	۲۲ ۳۵
ابوک	۳ ۶۲	من نفقة	۱۲ ۳۹	سیریت	۵ ۳۹	سیریت	۵ ۳۹
بست	۸ ۶۳	اجما	۱۳ ۴۰	علی	۲۲ ۴۰	علی	۲۲ ۴۰
یخلب	۱۰ ۶۳	محل	۴ ۴۱	که	۲۰ ۴۱	که	۲۰ ۴۱
لدر	۱۲ ۶۳	المهم	۲۰ ۴۲	شاه	۲۰ ۴۲	شاه	۲۰ ۴۲
الفتیان	۱۴ ۶۳	حمله	۴ ۴۲	شده	۲۲ ۴۲	شده	۲۲ ۴۲
فانا	۸ ۶۶	الجنة	۱۱ ۴۲	انگاه	۳ ۴۲	انگاه	۳ ۴۲
در	۱۳ ۶۶	التکلیل	۱ ۴۹	نزد	۱۱ ۴۹	نزد	۱۱ ۴۹
معیت	۲۰ ۶۶	موسی و صاحب	۳ ۴۹	لمجسم	۱۳ ۴۹	لمجسم	۱۳ ۴۹
میقتا	۹ ۶۶	انگاه	۹ ۴۹	الامه	۲۱ ۴۹	الامه	۲۱ ۴۹
پیشانی	۴ ۶۸	فینصرف	۸ ۵۰	الا کاذبا	۲۳ ۵۰	الا کاذبا	۲۳ ۵۰
کذاب	۳ ۶۹	صبر	۵ ۵۱	او نفرا	۲۳ ۵۱	او نفرا	۲۳ ۵۱

بها	غلط	صحیح	بها	غلط	صحیح	بها	غلط	صحیح
۶ ۶۹	شما نامه	شما و نامه	۱۵ ۱۰۶	راجله	را حله	۲۲ ۱۳۳	انزین	الذین
۲۱ "	منق	فق	۱ ۱۰۵	الاول	الدول	۱۵ ۱۳۳	دودر	دودو
۱۶ ۵۳	بجته	بجشه	۹ "	الهم	للهم	۲۰ "	دودو گوش	دو غنی دودو گوش
۲۲ ۵۶	خلاف	خلافت	۱۵ ۱۰۹	الزبیر	الزبیر	" "	برای شتر	برای دفع مشرات
۱۵ ۵۹	شار	شار	۱۶ "	المدائی	المدائیه	۵ ۱۳۶	بسیام	بسیار
۲۳ "	الامه	لامه	۲۱ ۱۱۱	الاسام	الامام	۱۳ "	قدر	قدر بر
" "	من بولاه	من بولاه وانه	۱۶ ۱۵۱	نوی المین	زی المن	۵ ۱۳۵	زیتم	زینم
	تروجما بعدا به		۲۱ "	الصدق	الصدق	۲۰ ۱۳۶	جانش	جانش
	تیرید مولی بیه		۲۲ "	"	"	۲۳ "	الحس	الحس
۲۲ ۵۳	مقضم	مقضم	۵ ۱۶۱	الش	الش	۶ ۱۳۸	اهل غافر	غافر اهل المغفره
۲۳ "	اهل	اهل	۵ ۱۳۳	غزیم	غزیم		المغفره	
۱۴ ۵۶	آورد	آورده	۱۰ ۱۲۵	تلبسون	تلبسون	۲۰ ۱۵۰	وابن	ابن
۲۰ ۵۹	لابیک	لابیک	۱۹ "	الجنه لسه	الجنه لسه	۴ ۱۵۶	ولا ازوجه	ولا ازوجه
۵ ۹۳	ایزدی د	ایزدی د حق د	۲۲ ۱۲۹	برای نامی	برای اوانمی	۱۵ ۱۵۸	بر	پیر
۱۶ "	چون بخیل	چون البخیل	۱۲ ۱۳۰	صیت	وصیت	۲۳ "	غزیر	غیر
۹ ۵۵	فرموده	فرموده	۶ ۱۳۲	میزیم	میزیم	۱ ۱۵۹	غزیر	غیر
۱ ۹۹	ادینه	ادینه	۱۵ ۱۳۳	نقال بن	نقال شد عدل	۲۱ "	چایک	جایک
۴ "	شانی	شامی		بن	من ان کبر علی	۲۳ ۱۹۰	نکر	نکر
۲۰ ۱۰۱	بانیا	باز نیام			و ک نفقت	۵ ۱۹۱	شامت	شامت
۸ ۱۰۳	نقارت	نقارت			و ک نفقت	۲ ۱۹۲	بستد	بستد
۱۱ ۱۰۴	نماند ازیم	نماند ازیم			نقال	۱۵ "	بولایت	بولایت

معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ
۱۶۵	یقین	یقین	۱۱	۱۶۵	یقین	یقین	۱۱
۱۶۶	غلبہ	غلبہ	۱۹	۱۶۶	غلبہ	غلبہ	۱۹
۱۶۷	سابقہ	سابقہ	۲۱	۱۶۷	سابقہ	سابقہ	۲۱
۱۶۸	ہائیکہ	ہائیکہ	۱۱	۱۶۸	ہائیکہ	ہائیکہ	۱۱
۱۶۹	میکر	میکر	۲۳	۱۶۹	میکر	میکر	۲۳
۱۷۰	نشتہ	نشتہ	۱۹	۱۷۰	نشتہ	نشتہ	۱۹
۱۷۱	زوجہ	زوجہ	۳	۱۷۱	زوجہ	زوجہ	۳
۱۷۲	زنان	زنان	۱۱	۱۷۲	زنان	زنان	۱۱
۱۷۳	زہرہ	زہرہ	۲۲	۱۷۳	زہرہ	زہرہ	۲۲
۱۷۴	غیر	غیر	۲۰	۱۷۴	غیر	غیر	۲۰
۱۷۵	برخ	برخ	۳	۱۷۵	برخ	برخ	۳
۱۷۶	ما یفعل	ما یفعل	۶	۱۷۶	ما یفعل	ما یفعل	۶
۱۷۷	ولا یکن	ولا یکن	۱۰	۱۷۷	ولا یکن	ولا یکن	۱۰
۱۷۸	مرا	مرا	۱۸	۱۷۸	مرا	مرا	۱۸
۱۷۹	سلوک	سلوک	۱۶	۱۷۹	سلوک	سلوک	۱۶
۱۸۰	بوسید	بوسید	۱۶	۱۸۰	بوسید	بوسید	۱۶
۱۸۱	رفتم	رفتم	۲۱	۱۸۱	رفتم	رفتم	۲۱
۱۸۲	معتد	معتد	۵	۱۸۲	معتد	معتد	۵
۱۸۳	بالیا	بالیا	۲۰	۱۸۳	بالیا	بالیا	۲۰
۱۸۴	اکنوں	اکنوں	۲۰	۱۸۴	اکنوں	اکنوں	۲۰
۱۸۵	دھنک	دھنک	۱۳	۱۸۵	دھنک	دھنک	۱۳
۱۸۶	پس	پس	۲۱	۱۸۶	پس	پس	۲۱
۱۸۷	بسن	بسن	۱	۱۸۷	بسن	بسن	۱
۱۸۸	پانچ	پانچ	۹	۱۸۸	پانچ	پانچ	۹
۱۸۹	مورین	مورین	۱۶	۱۸۹	مورین	مورین	۱۶
۱۹۰	قصیہ	قصیہ	۱۱	۱۹۰	قصیہ	قصیہ	۱۱
۱۹۱	نظر	نظر	۱۵	۱۹۱	نظر	نظر	۱۵
۱۹۲	طعام	طعام	۱۱	۱۹۲	طعام	طعام	۱۱
۱۹۳	فلک	فلک	۶	۱۹۳	فلک	فلک	۶
۱۹۴	امرتہ	امرتہ	۱۱	۱۹۴	امرتہ	امرتہ	۱۱
۱۹۵	بانہ	بانہ	۱	۱۹۵	بانہ	بانہ	۱
۱۹۶	اندرخت	اندرخت	۳	۱۹۶	اندرخت	اندرخت	۳
۱۹۷	بیت	بیت	۱۳	۱۹۷	بیت	بیت	۱۳
۱۹۸	خیرا	خیرا	۱۲	۱۹۸	خیرا	خیرا	۱۲
۱۹۹	اشد	اشد	۱۶	۱۹۹	اشد	اشد	۱۶
۲۰۰	برند	برند	۱۰	۲۰۰	برند	برند	۱۰
۲۰۱	بندی	بندی	۱۶	۲۰۱	بندی	بندی	۱۶
۲۰۲	مال	مال	۹	۲۰۲	مال	مال	۹
۲۰۳	عداوت	عداوت	۳	۲۰۳	عداوت	عداوت	۳
۲۰۴	نسب	نسب	۱۲	۲۰۴	نسب	نسب	۱۲
۲۰۵	عظیم	عظیم	۵	۲۰۵	عظیم	عظیم	۵
۲۰۶	دور	دور	۱۰	۲۰۶	دور	دور	۱۰
۲۰۷	خود	خود	۱۲	۲۰۷	خود	خود	۱۲
۲۰۸	پس	پس	۲۱	۲۰۸	پس	پس	۲۱
۲۰۹	بسن	بسن	۱	۲۰۹	بسن	بسن	۱
۲۱۰	بلغا	بلغا	۱۸	۲۱۰	بلغا	بلغا	۱۸
۲۱۱	نغمنا	نغمنا	۱۹	۲۱۱	نغمنا	نغمنا	۱۹
۲۱۲	سبحی	سبحی	۱۳	۲۱۲	سبحی	سبحی	۱۳
۲۱۳	خیز	خیز	۱۹	۲۱۳	خیز	خیز	۱۹
۲۱۴	انہ	انہ	۲۲	۲۱۴	انہ	انہ	۲۲
۲۱۵	عسا	عسا	۳	۲۱۵	عسا	عسا	۳
۲۱۶	عظم	عظم	۱۳	۲۱۶	عظم	عظم	۱۳
۲۱۷	مختا	مختا	۲۲	۲۱۷	مختا	مختا	۲۲
۲۱۸	یکدہ	یکدہ	۱۶	۲۱۸	یکدہ	یکدہ	۱۶
۲۱۹	نخبر	نخبر	۶	۲۱۹	نخبر	نخبر	۶
۲۲۰	مقدتہ	مقدتہ	۱۱	۲۲۰	مقدتہ	مقدتہ	۱۱
۲۲۱	جلہ	جلہ	۲۰	۲۲۱	جلہ	جلہ	۲۰
۲۲۲	خیر	خیر	۵	۲۲۲	خیر	خیر	۵
۲۲۳	انی	انی	۱۹	۲۲۳	انی	انی	۱۹
۲۲۴	بشفر	بشفر	۲۱	۲۲۴	بشفر	بشفر	۲۱
۲۲۵	سوزے	سوزے	۱۱	۲۲۵	سوزے	سوزے	۱۱
۲۲۶	فتمو	فتمو	۲۳	۲۲۶	فتمو	فتمو	۲۳
۲۲۷	علی	علی	۶	۲۲۷	علی	علی	۶
۲۲۸	پایہ	پایہ	۲	۲۲۸	پایہ	پایہ	۲
۲۲۹	برائے	برائے	۱	۲۲۹	برائے	برائے	۱

صیغ	غلط	بها	صیغ	غلط	بها	صیغ	غلط	بها
تغذ	تغذ	۲۲ ۲۶۰	آمند	مند	۲۱ ۲۴۶	رضی الله تعالی	رضی الله تعالی	۴ ۲۳۲
صحب	صحب	۱ ۲۶۱	میگوئید	میگوئید	۵ ۲۴۷	چون	چون	۱۳ "
تغذات	تغذات	۳ "	لقبه	لقبه	۱۷ ۲۴۸	انطب	انطب	۱۲ ۲۳۳
ان دیار	ان دیار	۳ ۲۶۲	ابو اسامه	ابو اسامه	۱۹ "	لقب	لقب	۱۴ "
مرات	مرات	۳ ۲۶۳	شریت	شریت	۵ ۲۴۹	آورد	آورد	۹ ۲۳۴
المنی	المنی	۳ "	فخار	فخار	۱۶ "	واسر	واسر	۱۷ "
راس	راس	۶ "	ارزانی	ارزانی	۹ ۲۵۰	اورا	اورا	۲۲ ۲۳۵
باسرور	باسرور	۱۰ "	فرمود	فرمود	۱۱ "	الراحت	الراحت	۵ ۲۳۶
زیب	زیب	۱۲ "	ان لایین	ان لایین	۲۰ "	راحت	راحت	۹ "
لطیفه	لطیفه	۱ ۲۶۵	سورخ	سورخ	۵ ۲۵۱	انترم	انترم	۱۲ "
شده بود بدو	شده بود بدو	۷ "	نقل	نقل	۲۲ "	اذل	اذل	۱۳ "
شیخ	شیخ	۱۷ "	فرقتین	فرقتین	۱۱ ۲۵۲	اسم	اسم	۱۵ ۲۳۷
ابو مرین	ابو مرین	۱۸ "	سته	سته	۲ ۲۵۳	وان غلام	وان غلام	۱ ۲۳۸
انسلخ	انسلخ	۲۲ "	لقب او	لقب او	۷ "	کردن	کردن	۱۱ "
در هر	در هر	۲ ۲۶۹	نشده	نشده	۵ ۲۵۴	بردار	بردار	۱۳ "
غوث	غوث	۱۵ ۲۶۷	و حتمایه	و حتمایه	۱۴ ۲۵۵	معرفة	معرفة	۱۸ ۲۳۹
مصارف	مصارف	۲۰ ۲۶۸	وضع	وضع	۱۷ ۲۵۶	سته	سته	۱۳ ۲۴۰
اظهاره	اظهاره	۱۹ ۲۶۹	فقد	فقد	"	سن	سن	۱۹ "
لسان	لسان	" "	سنه	سنه	۱۳ ۲۵۹	ایشان	ایشان	۲۱ ۲۴۱
راتبه	راتبه	۱ ۲۷۰	پنین	پنین	۱۰ ۲۶۰	رهنوی	رهنوی	۶ ۲۴۲
بوطن	بوطن	۱۷ "	ستون	ستون	" "	بیار	بیار	۱۷ "

نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح
۲۶۰	۲۱	نقاۃ	۲۸۵	۵	فرقت	۳۰۴	۱	نزد
۲۶۱	۹	نخبات	۳۰۵	۴	مناقہ	۳۰۵	۴	نار
۳۰۴	۲۲	ایم	۳۰۶	۵	نقائے	۳۰۶	۵	نکایت
۳۰۵	۲	بنجا	۳۰۷	۶	مردماند	۳۰۷	۶	سیر
۳۰۶	۱۸	ایشلم	۳۰۸	۱۱	باست	۳۰۸	۱۱	نجات
۳۰۷	۱۹	دوریش	۳۰۹	۳	بزیارت	۳۰۹	۱۸	دوریشاد
۳۰۸	۱	بودین	۳۱۰	۸	برافت	۳۱۰	۵	مناہل
۳۰۹	۱۶	انجباب	۳۱۱	۴	پرست	۳۱۱	۴	جاست
۳۱۰	۱۴	دزین	۳۱۲	۱	المدققین	۳۱۲	۲۳	یاسی
۳۱۱	۱۲	غائب	۳۱۳	۳	زبودکان	۳۱۳	۱۸	کزارموز
۳۱۲	۱۵	وایرا	۳۱۴	۱۳	کوک	۳۱۴	۱۸	کرده
۳۱۳	۲۱	الامام	۳۱۵	۲	میگوید	۳۱۵	۸	نہست
۳۱۴	۲۳	مخض	۳۱۶	۴	نہورا	۳۱۶	۲۲	بایاے
۳۱۵	۲	اتقیای	۳۱۷	۶	دزایخ	۳۱۷	۲۰	فرزند
۳۱۶	۳	اسنیہ	۳۱۸	۱۱	فرشتہ	۳۱۸	۱۹	منظف
۳۱۷	۶	خرینہ	۳۱۹	۱۱	رجالہب	۳۱۹	۲۲	دافر
۳۱۸	۱۰	دیشانی	۳۲۰	۱۲	المنش	۳۲۰	۲۱	بلخ
۳۱۹	۲۱	تاورکوند	۳۲۱	۱۲	تحن	۳۲۱	۳	قبول
۳۲۰	۱	ترسید	۳۲۲	۲۲	شیخ	۳۲۲	۱۰	رنت پور
۳۲۱	۶	مینر	۳۲۳	۴	نیر	۳۲۳	۱۶	دوست
۳۲۲	۱۱	نیر	۳۲۴	۱۱	بیت الجن	۳۲۴	۶	ویراشر

صحيح	غلط	نہا	صحيح	غلط	نہا	صحيح	غلط	نہا
اجداد	اجداد	۱۶ ۳۸۱	غزل	قول	۱۹ ۳۳۸	مسموہ	مسموہ	۱۲ ۳۲۸
برآورد	برادر	۵ ۳۸۲	پسر	بیر	۲۰ "	دیار	دریاد	۱۳ "
اولاد	اولاد	۱۱ ۳۸۳	درس	دراس	۱ ۳۵۰	دبا وجود	دبا وجود	۱۱ ۳۳۵
منابہت	منابہت	۶ ۳۸۶	نیز	نیز	۲ ۳۵۳	یتبرک	تبرک	۱۳ ۳۳۱
مخدوث	مخدوث	۱۲ ۳۸۷	بہاگیری	بہاگیری	۱۳ "	ایمہ انشاء	ایمہ انشاء	۱۸ ۳۳۲
گراسا	گراسا	۲۳ ۳۸۸	العازنین	العازنین	۶ ۳۵۴	اشاعت	اشاعت	۲ ۳۳۶
ہسان	ہسان	۶ ۳۸۹	تاس	تاس	۴ ۳۵۶	سارہ	سارہ	۱۱ ۳۳۷
جا	جا		ابوالعالم	ابوالعالم	۸ ۳۵۷	تردد	تردد	۲ ۳۳۹
مانخو	مانخو	۱۰ ۳۹۰	خود	خود	۱۸ ۳۵۹	درپیش	درپیش	۳ "
زایکامہ	زایکامہ	۲۰ ۳۹۱	جاگیر	جاگیر	۱۳ ۳۹۰	بیبکہ	بیبکہ	۹ ۳۴۲
شیخ	شیخ	۲ "	شش الدین	شش الدین	۱۲ ۳۹۱	رسالہ	رسالہ	۱۴ ۳۴۳
ستائہ	ستائہ	۳ ۳۹۵	بیرون	بیرون	۲۱ ۳۹۲	شرخی	شرخی	۱۵ "
الفر	الفر	۱۷ ۳۹۷	مہیب	مہیب	۷ ۳۹۷	نیز	نیز	۸ ۳۴۵
والدہ	والدہ	۲۳ ۳۹۸	آوردہ	آوردہ	۲۳ "	مشائخ	مشائخ	۲۱ "
لشد	لشد	۳ ۳۹۹	ہمان	ہمان	۷ ۳۷۱	رتبہ	رتبہ	۲۳ "
بجارت	بجارت	۱۲ "	بقالیم	بقالیم	۲۳ ۳۷۲	بیر	بیر	" "
الحدود	الحدود	۲۰ "	قادی	قادی	۶ ۳۷۳	سنی	سنی	۱۳ ۳۴۶
منورہ	منورہ	" "	زیارت	زیارت	۱۵ "	ہمت	ہمت	۲۷ "
چیل و	چیل و	۷ ۳۸۰	طا	طا	۴ ۳۸۰	بازید	بازید	۱ ۳۴۷
بقصد	بقصد		پروان	پروان	۱۱ ۳۷۵	عجیبہ	عجیبہ	۲ "
ایسیم	ایسیم	۱۹ ۳۸۴	توانان	توانان	۲۰ ۳۸۰			

بنگالہ بودا زیندہ نہ کر دو فاضلہ دارد بالجمہ در اطراف و اکناف پندہ و اسلام بسبب حضرت سید جلال الدین
تبریزی شیعہ یافتہ و انجذاب را در بعضی مقامات با ہندوان اتفاق جماد نیز افتاد چنانچہ در دیو بلاو
ملو و اورا و غیرہ چون از توجہ انجذاب اسلام در اندیشہ و ع یافت پرگنہ بامیس ہزار می بدست او آمد انحال
را دقت میدوید متوکی بر انگاشت باز در کسوت فقر راہ سفر پیش گرفت و اتفاق مراجعت نیقا و انجذاب
سابل شد و چنانست کہ از انجذاب عقب نماندہ و بعد علم بحقیقہ الحال انکار مات و خوارق عادت
از انجذاب الی بدست باز بسیار جاریست بخلاف شیعہ کہ در اطراف بابان پندہ بکثرت بود حال اہم مستگیر بسبب
ابو انی اندک کلم شدہ است گاہی در احاطہ انجذاب کسی را نگشتہ دیگر اگر اکثر اجتماعان با ستانہ چندانہ
بیر زندگی حاجت مینماید حق سبحانہ تعالی و مای الترس را حاجت میفرماید موافق این اوراق وقتی بواقع
مجوس شہ چنانچہ بر تہ اہل حبس در زکر کرامات سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ گذارش
نمودہ ام در ان وقت سہ بار انجذاب بخواب دیدم اول روز یکہ حکم بنام من صادر خواہد شد ہون شب انجذاب
دیدم کہ بنظر غضب من می بیند روز دیگر حکم قیدرت دوہ سال و دو ہزار روپیہ برمانہ صادر شد و دوم روز بعد نماز
تہنیتہ بودم کہ از تہنیتہ بکلمی سیادہ نشہ آمدن رفتہ پای اورا گزافم انجذاب پای خود را و کشیدہ باز دیگر
گرفتہ باز کشیدہ بار سوم کہ بودہ گرفتہ و حکم ہر چہ یکین من شمارا نگذاہم پای شاد و ست من این بار ہر چند کہ خواہند
کہ باز دستم بکشد نہ چنان کہ نہ بودم کہ نتوانستہ از انجذاب نیز امنی شدند و قرار رفتند و پای انجذاب بدست
بود کہ از خواب در ایدم و سیادہ نہایت ایزدی شد م بار سوم خواب دیدم کہ انجذاب بر پشتہ تابیکہ متسلل مکان
فقیر است زیر زنتی ایستادہ اند نہایت خوب رو خوش خلق و ذی مروت و کم سخن معلوم میشود و از خود
طلب کرد و چون نزدیک شد م زیر لب چیزہ گفتند کہ نفہیدم گفتہ چارشتاد میشہ و بعد انان دست مبارک
بر آورد یکبار دو کشتہ یکبار نہ کشتہ بن بود و دیگر چیزی بنرمود چون بیدار شد م با خود گفتہ ام این خواب پس مبارک
ست مگر بعیرش چہ باشد ایہ چہ منی دارد بعدہ در سہ سال رہای ایہم یاد میان ۱۰۰ سہ ماہ باروسہ
ہفتہ یادوسہ روز رہائی ایہم یاد و کس رہای ایہم آخر ہین شد کہ کس رہای ایہم کہ کس کہین
جماعت بودیم از رہای کور رہا شدیم الحمد للہ مدلی ذلک بخین چند بار در امور ات دیگر نیز اتفاق افتادہ
کہ شیعہ ہر یک از ان طوبیہ دارد نوید گیرانست کہ ہر روز و راستانہ با سہ انجذاب چنان فرود می شود
ان چراغ بعد پاسی از شب بسبب روغن خاموش میگردد مگر وقتی کہ اسے حاوۃ بخانہ متولی رو مییہ

نظامی گنجوی قدس سرہ و نسب علوی بود خباکینہ و میگوید۔

تران به ای پیک غلوسه خراو
گر گرد جهان بزرگ دوسه جو باد
در نفحات الانس اورده که خلاصه اش اینست که ویران علوم ظاهره و معطلات رسته بهر
تمام بویه است اما زهره دست هم داشته بوده است و وی در حضرت حق سبحانه تعالی اورده و گردان
را از اول تا آخر بقیامت و نقوس و غولت و انزادگان زاینده است و هر که چون سایه شوال از غلبه
حرص و هوا ملازم است از باب دنیا نگردد بلکه سلاطین روزگار بر وی تیر که میبستند نشویند
چنگا زد و به که بر پنج گنج اشتها ریافته است اکثر آنها با ستمد عا سلاطین روزگار
واقع شده که انبیا دارے آنرا که نام ایشان بواسطه نفوس بر صوفیان گذارند است عا

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت افشاهاست از روی حقیقت کشف حقایق و بیان معارف را
 بهمانه است تیارخ اتمام سکند ز نامه که آخرین کتاب های وی است منہ الثمنین و تسعین و خمسایه
 بوده است و عمر و س در آن وقت از شخصیت گذشته در مرآة الخیال آورده که بیان فضایل و کمالات
 او که نامور قیامت بزبانها جاریست درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در آخر عمر منروی گردیده
 بود با مردم اختلاط کم نمید و خیا نچه در آن باب میگوید -

گل رعنا درون غنچه حسرن	نخوسن گشته اعشکات نشین
------------------------	------------------------

آتابک قزل ارسلان را از روی صحبت شیخ پیرا شد خواست که بحضور طلب نماید ارکان دولت
 گفتند وی منرویست بسلاطین و حکام صحبت ندارد آتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
 شیخ بنور ولایت بر او وی مطلع گردید از عالم غیب شد بر دیده اش جلوه گر ساخت آتابک
 و بد که تنگه مکلن بجوهر نهد اند و شیخ مثل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر با کمر باس
 مصرع و حاجیان و ندیان بر پاس ایستاده چون نظر آتابک بران عظمت و شوکت افتاد عوشت
 خواست که از روی تو اضع قدم او را بوسه درین حال شیخ از عالم غیب شهادت ادا آتابک دید
 پیری ضعیف بزپاره مندر بر در رخاری نشسته و صحیفه قلم و دوانی و مصالح و عصای پیش نهاده
 آتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ منتبه بر و حواله کرد از ان باز پیوسته بدین
 شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خمر و شیرین بالتماس قزل ارسلان نظم
 کرد و صلا ان چهارده قریب دروغ نذر خادمان شیخ نمود انتهی مگر آنچه در آخر کتاب شیرین خمر نوشته معلوم
 میشود که فقط قریب چهارده و نیا که جاسه ابادان چندان نبود با و رزانی داشت چنانچه میگوید ده حد و نیا
 خاص من کرده الے تو انباش طول و عرضش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم بملاقات
 قزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید -

چنان تنم که سوی کعبه حجاج	چنان باز آمدم کا محمد ز معراج
---------------------------	-------------------------------

انتی در جای احوال علم و فضل خود میگوید -

که دیدست بر سبج رنگین گل	ز من عالے اوازہ تر بلبل
پذیرفته از بهر تنفس روشن	جدا گانه در هر نفس یکفن

و در جائے دیگر بایک عبادت خود میگوید -

بروز جوانی و نوزاد گے	•	زوم لاف پیری و افتاد گے
کنون کے بغم شادمانی کنم		پیرانہ سرخین جوانی کنم
چاہیوں چیل کشت و خلوت ہزار		بہرہم آمدن دو - باشد ز کار

و در جائے دیگر نیا طبع حضرت رب العزت میگوید -

جواد لب شب انک خواب ادرم		بہ سبب ما ست شباب ادرم
چو در نیم شب سر برام ز خواب		ترا خوانم در نیم از دیرہ آب
اگر روز و شب ہست و گر باداد		تو بریادی از ہر چہ دارم بیاد

و صاحب معارج النبۃ و الاقدارہ المتکلمین گفتہ وی رحمہ اللہ تعالیٰ خود گفتہ -

چو برہستے تو من ست راسے		بسی حجت آئی ختم و کشتاے
-------------------------	--	-------------------------

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے باتبات وحدانیت او تعالیٰ تصنیف نمودہ و تصدیق قول صاحب معارج میشود و اللہ اعلم -

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معذوہست در میان صوفیہ کرام و بصحبت شیخ صدر الدین علی بنیہ و شیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ و خواجہ عبید اللہ احرار بصحبت وی رسیدہ اند و تحصیل علم و تربیت نمودہ بودند و مولانا ظہیر الدین خاوتے نیز با وصیت میداشت ذکر او و نفحات طویل ست کوئے سنہ سبع و ثلثین و ثمان مائتہ و قمر و در خربہ و جام ست رحمہ اللہ قاسم سید امیر کمال بن قمر قدس سرہ در تربیتہ الاصفیاء درودہ کوئی در علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیائے عمہ گوئے سیفت برود و تاریخ وفات وی از رشحات مغلنمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بامداد ہشتم جاوی الاول سنہ ثلثین و سبعین و سبع مائتہ است مگر در رشحات در ذکر امیر کمال و فرزندان و سے اصلا کدائی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر ضمن ذکر دیگرے مذکور باشد و اللہ اعلم و ہنہ النفحات وی خلیفہ خواجہ محمد بابائی مذکور است (سنہ باباے ساسے) و خدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت و تعلم ادب سلوک طریقت و ملقین ذکر از ایشان است و فی الرشحات ایشان اکمل و افضل بہ خلفا و مہاجرا بخاند

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت انسان است از روی حقیقت کشف حقایق و میان معارف را
بهمانه است تاریخ اتمام سکنه نامه که آخرین کتاب ای وی است منہ الثمینی و تسعین و خمسمائده
بوده است و عمر و س در آنوقت از شخصت گذشته در مرآة الخیال آورده که بیان فضایل و کمالات
او که تا دور قیامت بزبانها جاریست درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در آخر عمر منفردی گردیده
بود با مردم اختلاط نمی نمود و خیا نچه در آن باب میگوید -

گل رعنا درون غنچه خسرین	همچون گشته اعتکاف نشین
-------------------------	------------------------

آتابک قزل ارسلان از روی صحبت شیخ پیداشده خواست که بحسب طلب نماید ارسلان دولت
گفتند وی منور است بسلاطین و حکام صحبت ندارد آتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
شیخ بنور ولایت برآوده وی مطلع گردید از عالم غیب شمه بر دیده اش جلوه گر ساخت آتابک
و بد که تختی سکلن بجوهر نهاده اند و شیخ نسل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر باکر با س
مهرت و حاجبان و ندیان برپا س ایستاده چون نظر آتابک بران عظمت و شوکت افتاد عوشت
خواست که از روی تو اوضاع قدم اول بود درین حال شیخ از عالم غیب شهادت ادا آتابک دید
پیری ضعیف برپا رنمده بر درخاری نشسته و محفوف قلم و دوانی و مضاعف عصائی پیش نهاده
آتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ منتها بدو حواله کرد و از ان باز پیوسته بدین
شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خسر و شیرین بالتماس قزل ارسلان نظم
کرد و سلان چهارده قریه پذیرد و نذر خادمان شیخ نمود انتمی مگر آنچه در آخر کتاب شیرین خسر و نوشته معلوم
میشود که فقط قریه حمد و نیان که جاس ابادان چندان نبود با دوازانی داشت چنانچه میگوید ده حمد و نیان را
خاص من کرده اے تولا انباش طول و غنمش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم ملاقات
قزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید -

چنان خیم که سوی کعبه حجاج	چنان باز آمدم کاحمد ز معراج
---------------------------	-----------------------------

انتمی در جای احوال علم و فضل خود میگوید -

که دیدست بر سر زنگین گله	ز من عالمی اوازه تر بلبله
پذیرفته از هر رفتی روسته	جدا گانه در هر رفتی یکفنه

و در جاسے دیگر براسے عبادت خود میگوید۔

بروز جوانی و نوزاد گے	•	زودم لانسپیری و افتاد گے
کنون کے بغیر شادمانی کنم		بیرانه سرچین جوانی کنم
چاپیون چیل کشت و خلوت هزار		بہرزم آمدن دو۔ باشد ز کار

و در جاسے دیگر نجی طبع حضرت رب العزت میگوید۔

جواد لب شب انبک خواب ادرم		بہ تسبیح ماست شتاب ادرم
چو در نیم شب سر بر ارم ز خواب		تراخوانم و رزم از دیدہ آب
اگر روز و شب هست و گر باداد		تو بریادی از ہر چہ دارم بیاو

و صاحب معارج النبۃ اولاد قدوۃ المتکلمین گفتہ دوی رحمہ اللہ تعالیٰ خود گفتہ۔

چو برہستے تو من سست راسے		بسی حجت انگینم و کشتاے
--------------------------	--	------------------------

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے اثبات وحدانیت او تعالیٰ تصنیف نمودہ و تصدیق قول صاحب معارج میشود و اللہ اعلم۔

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معدوہست در میان صوفیہ کرام و بصیحت شیخ صدر الدین علی بنی و شیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ و خواجہ عبید اللہ احرار بصیحت وی رسیدہ اند و تحصیل علم و تہذیب نمودہ بودند و مولانا ظہیر الدین خلوتے نیز باو عجت میداشت ذکر او و نفحات طویل ست کوثر سنہ سبع و ثلثین و ثمانمائتہ و قیروس و خرب و جام ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید امیر کمال بن قمرہ قدس سرہ در تہذیب الاصفیا درودہ کہ وی در علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیائے عہد گوئے سیقت برود و تاریخ وفات وی از رشحات نقل نمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بامداد ہشتم جمادی الاول سنہ ثمانین و سبعین و سبعمائتہ استہ

مکرور رشحات و ذکر امیر کمال و فرزدان و سے اصلا کہ ای تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر دشمن ذکر دیگرے مذکور باشد و اللہ اعلم و ہنہ النفحات وی خلیفہ خواجہ محمد بابای مذکور است (پسینے بابا کے سانسے) و خدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت و تعلم ادب سلوک طریقت و یقین ذکر از ایشان است و سے الرشحات ایشان اکمل و افضل ہر خلفا و مہاجرین ہند

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق رشاد و رشاد فرموده و وفات دی در غره شوال سنه ثمان ثمانین و ثمانائیه و مولانا حامد الدین شاشی بخاری که زکبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین میدانی اومیر خور و اومیر بزرگ و بابا شیخ مبارک بخاری از خلفائے اومیر محمد المصطفیٰ علی -

امیر شاہ بن سید امیر کلال بن سید حمزہ قدس سرہ در شحات اورده کہ دے فرزند سید امیر کلال بوده است و طریق دی و کسب معاش ان بوده کہ از صحرانک سے اورده و میفرودختہ و از ان مرمعاش میگذا رانیدہ و از دنیا بقدر کفایت فقرت میکرده میفرمودہ کہ ہر گرفتار را جواب گفتن و عقوبت است و ہمیشہ بخدمت بندگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت نجات مردم سعی و اہتمام داشتہ و از تعدد خاطر ہا و نگاہ داشت و لما و قیقہ فرود میگذاشتہ و امیر کلال تربیت ویرا حوالہ شیخ یادگار کردہ بودہ اند کہ یکے از خلفائے امیر است -

امیر عمر بن سید امیر کلال بن سید حمزہ قدس سرہ در شحات اورده کہ دی فرزند چہارم خدمت امیر است صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات بی غفل احتساب قیام مینمودہ و امر مروت و نہی منکر بکمرہ و بغایت غیور بودہ میفرمودہ کہ اکابر گفتہ اند چون گا و را وقت سر بریدن آید بر خرمن این طایفہ گذارند و چون نزد بان وقت سوختن رسد بر دیوار این طایفہ نهند و ہر کراخوا ہند کہ بر اندازند باین طایفہ در اندازند خدمت امیر کلال تربیت ویرا حوالہ شیخ جمال الدین و پتھانے کردہ بودند کہ از خلفائے قدس امیر است و وفات امیر در شہور سنہ ثلث و ثمانائیه بودہ است -

سید احمد سیوی معروف بسید اتا قدس سرہ در شحات اورده کہ دی خلیفہ دوم زنگی اتا است و ایل حال در یکے از مدارس بخارا تحصیل علم مشغول بود کہ ناگاہ ویرا داعیہ سلوک این ماہ و ارادت طریق از خاطر سر برزدہ علی الصبح خانہ باران باراج وادہ از مدرسہ روی بھجرانما وہ جانب ترکستان رفتہ و بحیثیت زنگی اتا اقدام و چون زنگی تا نگفتہ کہ شما و طلبہ پیر سرگردان ہستید غیلا ز من در چہ جہان امروز کے نیست کہ شمار اتر میت کن درین محل سید با ناظر گذرانید کہ من سید و عالم باشم کے تابعی این سیاہ گاہجران میشوم بعد از ان تبصرن زنگی اتا و حلقہ اطاعت او برآمدہ بھجیت دی پیوست چون ویرا خود با و ریاضت شاقہ پیچ کشو دی بندید نزد زوجہ و عہد اتا رفتہ و در غیبت شفاعت نمود غیر اتا قبول نمود و بر طبق وعدہ چون سپارش نمود کہ سید احمد دے فقیر و سید و عالم است بر درحم کہند زنگی اتا ہم نمودہ

کہ سیادت و علم دی سدا دی شدہ روز اول کہ او دین اور انجو نشان داوم بل گفت کہ من سید
و عالم باشم کے تابع این سیاہ کاوچران باشم اما سیاہ طرہ تو از سر جرم او دنگز ششم بعد از ان مشول
عواطف ننگی تا گشتہ انچه مقصود وی بود بروی منکشف گشتہ و ابواب مواہب مفتوح شدہ و بزرگ
فرستہ بدرجہ ارشاد و کمال رسیدہ و بسے ناقصان را بدرجہ کمال رسانیدہ و با حضرت غزینی صاحب
وادی مفاد ضما و واقع شدہ و صاحب کرامت بود تفصیل احوال وی در شجرات مذکورست و الحمد للہ
و اما در زمان ترک بزرگ را گویند

سید نور الدین بن سید مبارک غزنوی قدس سرہ در اخبار الاخیار آورده کہ پدی خلیفہ شیخ
شہاب الدین سہروردی است مقفدا و شیخ الاسلام دہلی بود در زمان سلطان شمس الدین اورا
سیر دہلی میگفتند و فات وی سنہ ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰
محمد اجل شیرازے کہ از اولیاے وقت بودہ گشتہ و نعمت و نواید یافتہ صاحب کشف و کرامت بود
گذاشتہ کتاب المذکور رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید جلال الدین بخاری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے از سادات صحیح النسب بخارا
بود در ہندوستان تحقیق کہ از سادات بخارا است سلسلہ ابائے کرام دے بوسے می پویند و تاریخ
ولادت او بقول صحیح سنہ ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰
منظر جلالی نقل میکنند کہ چون وی بمدینہ منورہ رفت سادات مدینہ انکار سادات او نمودہ از دے
سند صحیح طلبیدند آخر قریب بران یافت کہ از روضہ سید کانیات استفسار نمایند چون سید جلال الدین
رو بروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا والدکم از قبر شریف او را کہ علیک السلام یاد کرد
و تفریحینے و سراج کل امتی انت منی و عن اہل بیتہ باستماع این حدیث ہائے مدینہ محترم سیادت
او گشتہ تبخیر و توقیر او پروا خندان بخا بکہ مغلکہ اندہ با دے مناسک سج قیام نمود و بعد از ان پھر
ربع مسکون پرداخت بسے خلائیق را ہدایت نمود انتہی در تاریخ فرستہ آورده کہ سید صحیح النسب است
نسبت او با نام علی النادی چنین میرسد کہ سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد
بن محمود بن عبد اللہ بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی گونید از بخارا ببلقان اندہ بخا تھانہ شریف
قریب الدین گنج شکر فرو دادہ از سہاء الدین زکریا خرقہ خلافت یافتہ بمسکونت بلیدہ انچہ ما موشد و فرودی

در انجاست ائسی در اخبار الانخیا اورده کہ اورا سید جلال سخ نیز گویند میرد شیخ الاسلام بہادار بن است
 وی سید جلال کہ ملقب بخدوم جانیان اسعت از بخارایہ بکر تشریف آورد و در ان شہریت آقامت
 کرد و سید بر الدین بکر سے کہ انرا کار و اعیان انجا بود و صلت کرد و گویند کہ در خواب از جانب حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشہر شدہ تبرج سفیر سید بر الدین و سید بر الدین نیز باین دولت
 بشارت یافت جگر گوشہ خود را بوی عقد تزویج بہت و از انجا بیکہ حسد و نزاع اخوان بجانب
 اچہ تشریف آوردند و سید جلال الدین را اولاد صوری و منوی بہم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی
 او متفوح شد تبر او ہم در اچہ است رحمہ اللہ تعالیٰ مخفی نہاند کہ صاحب خزینہ جلال سے اورا کہ جعفر
 بن امام علی نقی سے است این امام محمد تقی گفتہ بنود و چرا کہ امام محمد تقی را پسر سے جعفر نام نمودہ اچہ
 و تالیخ فرستہ بود هیچ دانستہ تعلم نمودہ شدہ و اچہ او گفتہ کہ در ہندوستان ہر کس کہ از سادات
 انجاریہ است از نسل وی است خداوند کہ این صہر اورا انجا معلوم شدہ بالجلد سید جلال الدین بخاری
 صاحب علم و تقوی و کشف و کرامت بودا ہائے دیار ہندوستان کمال افتخار و ہوسے وارند و اہر کہ
 موجب اعراض از باب شریعت باشد و ان از وی منقول شدہ و اللہ اعلم بحقیقہ الخال۔

سید جلال الدین حسین بن سید اکبر بن سید جلال الدین بخاری قدس سرہ الملقب بخدوم
 جانیان و آئین اکبر سے نام پروردگار سید نمودہ شدہ و در تاریخ فرستہ سید احمد بکر گفتہ شایہ بزر
 نامہ داشتہ باشد و اللہ اعلم و آئین اکبر سے اورده کہ وی مرید پر خود ست و این شیخ کن الدین
 ابو الفتح سرور می خلافت یافت گویند جہان نور سے پیش گرفت امام یاقینی و سید سے را یافت
 و در دہلی شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را دید و در خانوادہ پشت خلیفہ او گشت و اخبار الانخیا اورا
 کہ سے جامع ست میان علم و ولایت و سیادت او میرد شیخ الاسلام کن الدین ابو الفتح است
 و خلیفہ شیخ ابو الدین محمود با امام عبداللہ یافعی رحمہ اللہ علیہ در کہ مغر محبت داشتہ و در خانہ جلال سے
 کہ از ملفوظات او است از سے بسیار نقل میکنند در تالیخ محمد بن یونس کہ وی اول خرفہ انعم خود
 شیخ صدر الدین بخار سے پوشیدہ و کلاہ از دست و جوبہ تبرک از شیخ الاسلام سند الحدیث شیخ
 عیفت الدین عبداللطیف در حرم شریف بنو سے علیہ السلام و انجمن پوشیدہ و درت و وسایل
 در صحبت او ملازم بود و کتاب حوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمودہ و اخذ طریقت کرد و تلقین

ذکر یافت و عندوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادیه کمال محبت است و در خزانه جلالی میگوید
 که شیخ محی الدین بعد از اقامه جیلانی بیفراید طوبی لمن رانی و لمن رای من رانی و لمن رای من رای من رانی
 و وی قطب است و صادق است درین قول مرا امید داری بسیار است که بوجوب این کلام حق تعالی
 مرحمت کند بعد از ان سلسله را که بیک واسطه شیخ شهاب الدین سهروردی میسر شد غیر از سلسله
 شیخ بهاد الدین زکریا ذکر می کند و میگوید من فلان را دیده ام و دو شیخ شهاب الدین سهروردی را
 و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین بعد از اقامه جیلانی را انتقی الی بنیامین اخبار را اخبار مختصره و تاریخ
 فرشته آورده که سید احمد کبیر که بنیاد نهشین پدر خود بود و از دو و دو فرزند سعادت مند بوجود آمدند که
 عندوم جهانیان سید جلال الدین بخارے دوم صدر الدین را بوقال است سید احمد کبیر سید جلال الدین
 حسین بخار برادر هفت سالگی نزد شیخ جمال نجندے که از مریدان شیخ بهاد الدین زکریا بود برده است
 بوس او شربت ساخت پس شیخ جمال نجندی طبق خرمای حاضر ساخت و باهل مجلس قسمت نمود سید
 جلال الدین حسین بخاری خرمای را باخته خورد و شیخ جمال نجندی متفطن گشته پرسید که خرمای را چرا با
 خوردی گفت زیرا که از دست شما برسد خسته ان نتوان انداخت شیخ گفت توان پیرے که خاندان
 خود را تا قیامت منور دارے سید جلال الدین حسین بخاری عالمی متبحر بود و در علوم عقلی و نقلی شغقت
 بسیار کشیده بود و مقید بان نبود که هر یک کس بجای دیگر رجوع نماید و میگفت که جمیع فضلا و شیخان
 را باید دید و از هر کدام فیض باید ربود و از پدر خویش شیخ احمد خرقة خلافت یافت و دیگر از شیخ
 رکن الدین ابوالفتح و نقل است که سالها او را خدمت کرده بجانب کرمه مدینه و مصر و شام و بیت المقدس
 دردم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد و از اجماع شش حج ابر نمود و در
 مدینه رسول الله سلطان العلماء استاذ المحدثین عقیقت الدین بن سعد الدین علی الشافعی المینی
 را ملاقات کرده مدت دو سال در آن مکان شریف بلازم است آنجا بود و نه عوارف و غیره پیش
 او گذراند عقیقت الدین خرقة از شیخ رشید الدین محمد ابوالقاسم صوفی پوشیده و وی از شیخ
 الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنا سفر به محبت شیخ حمید الدین بن
 محمود الحسینی سمرقندے رسید و از وزیر خرقة فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نسایی
 و دو شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخارے در اثنا

سیر و سلوک سیدہ و چند اہل کمال را دریافتہ از ہمہ فیض کلی نصیبت گشت و مخدوم جہانیاں سیدہ
جلال الدین حسین بخار کے کسی را بر میدی نہ گزشت و میگفت کہ ایک کار سچاک از انبیا مکرم و از مذہبے
ہر گاہ کہے بقصد ارادت بخدمت او آمدی سیدہ گفتی من از انہا نیستم کہ بتختہ را می کہم اما بقصد اخوت
یکم بتختہ را خدمت نبوی بہرادرے میگیم و در اخبار را اختیار اورہ کردہ اور عمدہ سلطان محمد بن
بنصب شیخ الاسلام و سند خانقاہی محمدی در سیوستان باصفانات مجنوس گشت
و بعد از چند گاہ ترک ہم کردہ سفر کعبہ مبارک اختیار کردہ و در عمدہ سلطان فیہ ذکر کرات از خیرہ سہاچہ
در حضرت دہلی آمد و سلطان فیہ فرما اسم الحقا و اخلاص انچہ باید بجایے اور دانستی ذکر او اخبار را
و تاریخ فرستہ و خزنیتہ الاصفیاطول و طول ست ما اختصار را کار فرمودیم با تہذیب انجباب عالم متفق
و صاحب کشف و کرامت بودہ بسیار سہاچہ کرات او و تاریخ فرستہ مذکور است و انجباب را
مخدوم جہانیاں جہان کشت میگویند و زنگالہ نیز جاجا میگویند کہ استانہ مخدوم جہانیاں ست
در انجباب بجز خشت چند دیگر علامت عمارت چہیزے یافتہ نیست و چنانچہ در مہوضہ بہار کہ سکین مولف
ان کتاب است جانب غربی مکان فقیر محلہ بخاران ست و انجباب نیز میگویند استانہ مخدوم ست
و در چوگرہ کہ کفریہ ست بقاصد سہ میل از بوہار نیز استانہ ست معروف با ستانہ مخدوم و سہاچہ
ولاوت او شب برات ستہ سبع و سبعائتہ و وفات او در عید قربان ستہ خمس و ثمانین و سہائتہ
و مدت عمر او ہفتاد و ہشت سال و قبر او را چہ ولایت ملتان ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جہانیاں جلال الدین بخاری قدس سرہ جامع بودہ ریان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت و ولایت و تہذیب عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم سید تمام الدین
مشترکہ کو بندہ اولاد و سہ از ذکر و اناث یکصد بودند و از انبیاں انا کہ عمر دراز یافتند بہت و یک
پسر و دو دختر بودند و خلق کثیر بکلمہ ارواوت او در آمدند و اخذ نسبت از پدر خود نمودہ و خلیفہ دی بودہ وفات
او در سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ست رحمہ اللہ تعالیٰ خرنیا از مطایح الولایت۔

سید عثمان ابن محمود البخاری الاسفجی قدس سرہ از اولاد مخدوم جہانیاں ست نسب بہ انبیا علی
بد و میر سہ کہ عثمان بن محمود بن سہاد الدین بن حامد بن محمد بن کن الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جہانیاں قدس سرہ و سہ از اہل بلاہور آمد و خلق کثیر مقتدا و شنیدہ۔

و قبولی عظیم یافت و علمای سید محمد نیز اطاعت او نمودند و پیش و همسرش کدور متعهد و مردار گشتند و او بای
ادعای سهروردی میباشند و وفات وی بتاریخ بیستم رجب الاول سال نصد و دوازده در زمان حکومت
سلطان سکندر بودی و قبر وی اندرون قلعه لاهور درت خانه است رحمه الله تعالی خزینة -

سید محمد رالدین بن سید احمد کبیر بن سید بلال الدین بخاری قدس سره الملقب بوجو قال بخاری
برادر حقیقی محمد دوم جهانیان است و اینک اکبر سوره کرده کدی مرید و خلیفه پدر خود است و از برادر
خود محمد دوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابوالفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز را و افرادان بزرگ داشته
و در تبار الانجیرا آورده که بعد از برادر خود محمد جهانیان بر سجاده خلافت نشست محمد دوم جهانیان بابا
برزبان مبارک میراند که حق بجزای تعالی ما را بخلق مشغول داشت و شیخ را برادر بخود پیوسته در عالم شغور
بودی و با خلق انبساط و اختلاط نکردی و بیشتر پیرو مردم سلسله را درت خدمت بوساطه او است و بعضی بوساطه
ولد او شیخ ناصر الدین نمود نیز میر سید بزرگ بود و صاحب معرفت انتی در تاریخ فرشته آورده که او بعلوم طریقه
و باطنی شهرت تمام داشته و صفات جلالت او غالب بود هر چه بر زبان آوردی چنان شکر انتی آنچه
در تاریخ فرشته آورده از ان معام و مشهور که چون قیصر غضب بودی کس نگر میست فی الحال برودی هاتاک
لقب قتل بر او از ان سبب افتاد که است و خوارق عادات بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات
او دایمین اکبر سنده است و ثمانیة گفته و در خزینة شائره هم جادی الاخر سنده بیست و هشتمین ثمانیة
شب سده شنبه گفته الاول بود الا حیح و قبر او در اچ است -

سید برهان الدین بن محمد بن سید بلال محمد دوم جهانیان قدس سره بقول صاحب تاریخ نام پدر
ناصر الدین محمد انتی نام و کنیت قطب عالم و کنیت او ابو محمد و لقب برهان الدین سید برهان اکبری
آورده که در مقصد و خود بزراد وفات دومی هشتصد و پنجاه و هفت و قبر وی در بقعه احمد آباد است مرید
خلیفه پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کتونی نیز خلافت دارد و در زمان سلطان محمد که بدو اسطپور سلطان منتظر
است بفرموده پدر بزرگوار و بزرگی صورت و معنی یافت و او را بازده پسر بود -

سید کبیر الدین اسماعیل سهروردی قدس سره و خلیفه حضرت محمد دوم جهانیان است و بعد
وفات انتخاب شد سید محمد رالدین برادر محمد جهانیان و آخر شده کار خود بیکس رسانید و در ولایت
مقام علی و بیکام است و خودی اشتها گرفت و اوایل عادت او ان بود که نیم شب بنیز خود محمد دوم

جایان میرفت و نماز تجدید و تهنیت کلام الله میکرد و گرد و وقت شد و بعد از قیام فرار با گشت شبانه و دو منقح مسدود میکرد تا آنکه شبی بمی نمود و باین با جزا دیده بخدمت سید صدر الدین ظاهر ساخت بکبر الدین با تشراف خاطر خود این را جزا داده یافته انرا برای درس حاضر شد حضرت سید و از نزد خود طلبید و اغوا و اکرام او نمود شیخ سماء الدین خلیفه وی است وفات او در سنه هشتصد و سبت و پنج رحمة الله تعالی خزینة -

سید عبد الشکور و سید عبد الغفور شیخ سید کبیر الدین اسماعیل قدس الله امره هم هر دو باین جمال ظاهر و باطن بودند در علوم شریعت و طایفهات عالم و عامل و کامل و کمال و کمال بودند و ارادت بخدمت والده بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و مغوی از پدر گرفته و در روز وفات پدرش هر دو از نزد خود طلب شد ترقه خاص خود عطا فرمود و گفتن هر گاه شما اشکلی پیش آید بزرگوار من امد ظاهر کرده باشد که جواب صواب خواهد یافت چنانچه بعد وفات او همچنان بصل می بودند و به آب یافتند رحمة الله تعالی خزینة -

سید محمد ابن قطب عالم قدس سره لقب او شاه عالم است ولادت او ببلدة القاسم و الله شریفین نومی القعدة سنه سبع و عشرين ثمانیة و دو فایه و عشرين بن هادی الثانی سنه ثمانین و ثمانیة و قزاق و رسول آباد و احوال او در همین اکبری اورد که از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بوالا پایه ولایت برآمد و شکر خوارق عادت سازد و بر گذارد -

سید محمد ابن سید ابوسعف الحسنی الدلهوی قدس سره لقب سید گیسو و از در همین اکبری اورد که وی میر و خلیفه شیخ نصیر الدین چنانچه دلی است و سوره سوره اگهی اند و وقت بفرموده پیر از دلی بکن ابد و که و مریدان یافتند و قری و دگر گزینی و شیخ اوست او صاحب خزینة از معارج الولايت نقل نموده که سنه عشرين و سبعمائة و فایه و سی و عشرين و ثمانیة و عرووی یکصد و پنجاه و قبر و بشهر گلبرگ انتهی و از شمار الانبیاء و ده که وی جان است میان سیادت و علم ولایت شانی رفیع و بقی نفع و کلامی عالی دارد و او در میان شیلخ پشت مشرفه خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقه مخصوص است و در او بصل حال هم بصلی شریعت داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار کمن رفت و قبوس عظیم بایست اهل این دیار بهر بنه قادیان و گشتند و هم در آن دیار از دنیا انتقال فرمود و در سید گیسو و از گزینة بجهت و باین لقب برانچو شنیده شده است انست که روزی او با چند و دیگر از مریدان با یکی شیخ نصیر الدین محمد و برداشته بودند در وقت برداشتن گیسو سید بسبب درازی که داشت در پایه پاکی بند شد

و بسبب حمایت ادب و استواری عشق و محبت به بر آوردن گیسو مقید نشد و هم بر آن وضعی که واقع شد مسافت بیهوده قطع کرد بعد از آنکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت حسن صنیعت او افتخار نمود و در حال این بیت فرمود که -

هر که مرید رسید گیسو دراز شد | و الله خلاق نیست که او عتقا ز شد

خدمت میرزا ملفوظات است منسج بجامع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز مخد نام دارد جمع نموده در نجاشی اردک خواج محمود بقا از یاران مولانا بر بان الدین غریب بود ما و او نشسته رساله فیشری مقابل میکردیم و من در آن ایام سخت کودک بودم خواج را جابرق رسید آمد و نشست سخن آغاز سیده بود که قول عالم تمام است ناسه مرگ نچشنه بجائی نرسی مرگ سفید مرگ سرخ و مرگ سیاه مرگ سفید گرسنگی مرگ سرخ تحمل مرگ سیاه فقر خواج را جاز من بطریق امتحان پرسید که بچه سبب مرگ سفید و سرخ و سیاه شد گفتم جوع نسبت به بقا دار پس مرگ سفید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان و هم است از بهر انتقام و حلم فرو خوردن غضب پس مرگ سرخ باشد اما فقر نیامد بر میزاید علیه السلام فقر سو او الوجود فی الدارین البته فقیر میان خلق شمرنده و تحمل و نسکیر می باشد و فقر و مرگ سیاه باشد فرمود سفر اگر شست باطن نیارد مبارک باشد و الا مراد و فایان خبر فرستاد دل و جمع هم نیست اگر کی ساعت لطیف دل با خدای خویش حاضر نشود ان بهشت است بلکه نزار بهشت خدا آن ساعت باید کرد هنوز لیگان بدست آمده باشد -

بفرغ دل زمانی نظرنجی بروی | به زانکه چتر شاهی بر همه می دوی

فرمود چون در مسائل کلامیه سخن و فصل صحابه افتد من هیچ مباحثه شروع نکنم بنا بر اتهام ابا بر خلعان اصحاب و سقنه اگر چنانچه کرده ام بعد از تا کید سو گند عقیده من بدل راست است که فضل صحابه ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی اما بحث لفظی هر آنچه اد گفته میشود و با خلق بیگانه انقدر بهم نکرده ام فرمود علما اختلاف کرده اند که مسلمان را موت بهتر یا حیات بعضی حیات گفتند بعضی حیات اما با من نیست که که در ایام حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حیات بهتر بود و بعد از وی حیات فرمود شخصی علی را از اصحاب علی پرسید صف لنا اصحابک فقال عن تسالون فقالوا اعمارنا فقال مومن علی ایانا مشاشه قالوا و سلمان قال عنده علم الاولین و الاخرین قالوا و اخذ فی قال صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عنده علم المنافقین قالوا و انت یا علی قال و ابای تردیدون قالوا نعم قال اذا سالتنا عظیمت و اذا سکتنا تبدت بر چه خواهم بیایم و اگر خایوشا

شوم او یاسن سخن گوید تا خواهد که چیزیش خواهم و حقوه القلوب بنویسد و هذا مقام محبوب المراد سخن در مخالفت قیسمان با صوفیان بود و فرمودند خلاص صوفیان ازین طایفه خبر بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند پس بداند که چه معنی است که گفته اند العلم حجاب الله اکبر فرمود که ما سوئے الله تعالی حجاب اما حجاب ما سه دیگر تفتیح و تفتیح اند و علم حجابی لطیف است نخست از ان نیک و شوار باشد و مراد ازین علم مخموم و معرفت و حدیث و فقه و تفسیر نیست مراد علم بالهدیست و ان علم ذات باری و صفات باری بربل و برهان بلکه مشاهده و عیان فرمود که این دو چیز خاصه بدعت است سوال اصلی علمت یک صورت قلند دوم آنکه لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و آنرا که او را انجان غریز تر بود و ایشانرا یکشند و یک کال پر کال سازند و زنان و فرزندان ایشانرا سیر سازند و رسوا کنند و منصب سازند و ایامانی باقی باشد زهی ایمان زهے دین و یکی از مصنفات سید محمد گیسو در کتاب سماست صاحب اخبار الانبیاء از ان کتاب قدری نقل نموده معلوم میشود که او تصانیف دیگر نیز دارد و الله اعلم -

سید محمد جو پوری قدس سره در این کبری آورده از فرادان روحانیه فیض برگرفته و بر سر و سر و علم هر دست از شوریدگی دعوی ممد و تبرک کرده و بسیار مردم را گردیند بسا خلق از او برگذازند و سر شمر ممد و تبه او از جو پوری گجرات است و سلطان محمود کلان بنیایش برخاست و از رنگ چشمی مانع بند نیارست بود و گوش ایران نمود و در قرقه و گردشت و هانجا اسود -

سید علی قوام قدس سره در این کبری آورده که زاده دوم اسوانه میر خلیفه شیخ بهاء الدین جو پوری شطاری است و برخی گویند از شیخ قاضی شطاری فیض برگرفت و چند سیه بر اندک او را با بهر خانواده ها درست نیست است در سال نهصد و پنج از کشاکش خشیجان دارست خوا بگاه جو پور -

حاجی سید عید الوهاب بخاری قدس سره در این کبری آورده که وی مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری است انظار و باطن آگاه در این و اخبار را اختیار آورده که وی از اولاد سید جلال الدین بخاری بزرگ است که بعد سید جلال الدین مخدوم جهانباں است او را دو پسر بود سید احمد بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جهانباں پسر سید محمود است و حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید احمد بزرگ بود و موصوفه بجام عمل حال و محبت و در اوایل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیر و مستاد و صنف خود سید صدر الدین بخاری نشست بود و از وی شنید که گفت و و نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق

جمع نعمت است و لیکن مردم قدران و وقعت را نمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل انعامات غافلند
 یکے انکار وجود مبارک محمد صلی اللہ علیہ وسلم بصفت حیات و در دنیا موجود است و مردم این سعادت را
 در نمی یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است و دوی سبحانہ تعالیٰ جو اسطبدان متکلم و خلق از ان عالمند
 وی بجزو شنیدن این کلام از پیش پریر جفاست و قصص زیارت مدینه درخواست و براہ خشکے زیارت
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بشناخت و این سعادت را در یافته باز بوطن اصلی عود نمود بعد از ان بتقریب
 بعضی سوانح روزگار اتقال نموده در عمد دولت سلطان سکندر لودھی بدلی اند سلطان سکندر را
 پوی اعتقاد عظیم پیدا شد و انچه از شرایط تجمل و تغیر بود رعایت نمود و را با شاه عبدالہ نسبت محبت و نیاز طلب
 و استر شاد چندان بود کہ انچه میگویند کہ فانی الشیخ میباشد انچنین ذواہر بود نسبت صحبت و با وی بطریق
 مناسب حکایت مولانا رحمہ است با سمش تبریز قدس اللہ سرہ رحمہ و بار دیگر از بدلی قصد زیارت حسین
 کرد و مکرراً این سعادت عظمی رسید بر شاہ تہا از جناب حضرت خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم شارت
 یافته باز بدین حد و حدود فرمود و وفات شیخ در سنہ ثمانین و ثمانین و تسعمایہ کہ عدد عبارت شیخ حاجی موفق
 انست و مقبرہ ایشان در جوار مقبرہ شاہ عبدالہ است و حاجی عبدالوہاب را تفسیر سبیت کہ اکثر قرآن بلکہ تمام
 انرا ارجاع بہت پیغمبر و ذکر او کرده صلی اللہ علیہ وسلم و بسیار از وقایع عشق و اسرار محبت در انجا دیج کرده
 است غالباً وقوع ان در غلبہ حال و استغراق وقت بوده است و بدین محبت و بعضی مواضع جانب ظاہر
 لفظ و عبارت نامرعی مانده است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید جمال الدین سہروردی قدس سرہ برادر سید عبدالوہاب بخاری مذکور است وی از مشایخ
 عظام و سادات ذوی الاکرام بخارا است مرید و خلیفہ برادر خود عبدالوہاب است جامع است در ولایت
 و سیادت و در عبادت و ریاضت مقامات بلند و بدایح ارجحہ داشت و شیخ حمزہ کشمیری از وی تخطی
 نمود وی در آخر عمر سلطنت سلاطین کشمیر و انجا امده عالمی را مستفیض گردانید بعد از ان بدلی امده و رسائل نصیحت
 و حیل و مہشت و فحاش یافت رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ

سید ابراہیم بن معین الدین بن سید عبدالقادر الحسنی القادری الا بر جے قدس سرہ در اینک
 اور وہ کہ از ادب ابرج مرید شیخ بہاء الدین قادی شطاری از ہر دانش فراوان بہرہ داشت و در گزیدہ
 کاری کم ہمتا (یعنی بے مثل) جہان نور ویدہ و رزمان سلطان سکندر لودھی بدلی اید شیخ عبدالہ دہلوی

و میان لادن و مولانا عبدالقادر صاحبون گردید کار کارگزاران تا مور به بزرگی او را میزد و در قصد و پناه و سبب
 هشت جان بخشی باز پرس و در آنگاه دلی و راقبا را لاخیار آورد که وی بزرگ بود و متبرک و دانشمند کامل و ساری
 مایه عقل و نقل و رسمی و تحقیقی عبور نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و شیخ فرموده و مشکلات ترا چنان
 حل کرده که هر کار ادنی مناسبه باشد نظر و کتاب او کافی است و اشیاء استاد نیست الحقی در دلی و زبان
 او یکسجرتش او بود چندان کتب و اکثر نخبه او را کتابخانه او برآمده که از حد و ضبط خارج است انصاف نیست
 که هر که حاضر بود از وی استفاده نموده قایل نشد علیه ابی انصاف است او هم بعلمت جبل و بی انصاف
 و نایق شناسه اهل روزگار همیشه در او بود مطالعه و تبحر کتب شنول بودی و درس کم گفته و مردم
 را از افاده محروم داشته و کتابت را یکس کتروای نگارنایکس را خلاص یافته خداوند که ویرا در نیاجه منظور
 بود شیخ عبدالعزیز حسن و سونیان دیگر پیش او از علوم قوم بلند کردند و از شیخ و علماء مردم بزرگ بزرگ
 شناسند و او چنانچه از فنون علوم ماهر تر از نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلسله شیخ و
 خانواد هاسه ایشان او را در اشتغال و ادکار و دعوات و طرق تربیت و ارشاد نیز متبحر کرده بود و نسبت
 او بسلسله علیه قادریه بر همه غالب است و میر شیخ بهاء الدین قادری شطاری است در سال که شیخ
 بهاء الدین در طریق شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی بیا سطر شیخ نظام الدین
 در عالم خرقه یافته است و در مجلس سماع حاضر نشد و فرمود او در دلی و را و آخر سلطنت سلطان سکندر بود
 در حد و دست عشیرین و تسعایه و وفات و در حد دولت اسلام شاه ستمه ثلث و تحسین و تسعایه و قبر
 او در مقبره سلطان الشیخ در خانقاهی که پادشاهان روزگار میسر دست علیه الزمت و انخدان -

سید محمد بن سید محمد کرمانی قدس سره در خزنیه ادره که وی از ماسه السحاب به اهل احباب
 حضرت گنج شکر است و در انجبار الاخیار ادره که او از کرمان تجارت در لاهور آمدی چون بازگشته در
 اجودین شده سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بکلمان رفتی و در زمان آنکه او بود نام سید
 کرمانی و درین امد و شد و او را با خدمت شیخ فرید الدین ختمی پیدا شد بسیار با اهل کرمان و بعضی از او در میان
 پیش عمر خود و از انجا بقصد اوست شیخ نعمت ابو دین نمود و او را گفت که شیخ السلام بهاء الدین زکریا هم
 عزیز است سید محمد کرمانی گفت محبت ازینا نمیشود با جو دین امد و مدید شد و در باضتها کشید و بعد از شیخ
 فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین امد و داخل پادشاهان علی شد و در شب جمعه ستمه اهدی عشر و ستمه

رحلت نمود و در پایان چو ترو مدخون شد رحمتہ العزیز علیہ -

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الحقیقی قدس سرہ در اخبار الاخبار اورده که وی جامع کتاب سیر الاولیاء است و انکتابے است جامع احوال مشایخ چشمہ پتہ اور زمان صغر شریف بیعت شیخ نظام الدین مشرف شدہ و بعضے مجلسا را دیده و بعد از دور خدمت خلفائے او بود و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافته بارها در خواب بجمال شیخ مشرف شدہ و تجدید بیعت کردہ پیر و اعظام و اجداد او از نزدیکان شیخ بودہ اغوا کثر از آنچه در ان کتاب نقل کردہ بواسطہ اباء و کرام خود کردہ جزئہ العزیز علیہ منتی و وفات او بقول صاحب خزینہ سنہ سبعین و سبعمائتہ -

سید محمد بن جعفر الملکی الحنفی قدس سرہ و سہ جامع ست میان شریعت و طریقت و صاحب علم و نقوی و جود حال بود در اخبار الاخبار اورده که و سہ از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاء است در آنچه او از احوال ظاهر و باطن خود نوشتہ ست عقل حیران است اگر اینها ہمہ بے شبہ تاویل و صرف ظاہر مراد ست پس از کمالان وقت خود است قدس سرہ او را تصنیف است مسہ بہ بحر المعانی در دی بسیاری از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کردہ سخن راستانہ میگوید و بہ کتاب دیگر کئی حقایق المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز وعدہ میکند خداوندانہما نیز تصنیف یافته اند ایانہ و او را تصانیف دیگر نیز ست رسالہ دارد در بیان روح در سالہ است مسہ بہ پنج نکات و بحر الانساب کہ در انجا بیان نسب اہل بیت رسالت کردہ است و نسبت ابا و اجداد خود را ثبت نمودہ وی کثیر الدعوی ست و از آنچه از احوال خود بیان کردہ است محقق میشود کہ دعوی اوست عمر و از مافقتہ بود در زمان سلطان محمد تغلق نازمان سلطان ببلول در حیات بود سن شریفیش از صد تجاوز بود بای کرامت و از شرفای کہ اند بعد از ان در دہلی آمدہ و در سر ہند اقامت کردہ الحال مقام و (یعنی قراو) در ہان ہنرا و در بحر المعانی میگوید کہ مدت شصت سال در علم ظاہر بودم و در کسب کلمات میگویشیم ذکر و کتاب اخبار الاخبار بطول ست و وفات وی بقول صاحب خزینہ سنہ احدی و سبعین ثمانیہ و ہمہ در اخبار الاخبار اورده و سہ ذکر ابدال و اواد و انطباق و افراد و سایر رجال السربیان اعداد و اسامی و مراتب و احوال و اقسام ایشان از بنی تفصیل دادہ و تشخیص نمودہ است کہ فوق این تصور نیست و گفتہ کہ ہر ملاقات

سید اشرف بن سلطان ابراہیم سنانے قدس سرہ کہ اور اسید اشرف بن سلطان
 سیکونید صاحب کتاب مکتوب اشرف جہانگیر سیت دلفونیات جہانگیر کے یکے از مریدان
 اوتالیف نمودہ صاحب علم و ورع و تقویٰ بودہ و یکے از مشاہیر مشائخ ہندوستان است
 و راخبار الانبیا آورده کہ وی از کاملان است و صاحب کرامات و تصرفات و سیاحت با اہل سید علی
 ہمدانی قدس سرہ رفیق بودہ عاقبت بجانب ہندوستان آمدہ در حلقہ کرامات شیخ علاء الرحمن
 درآمد و اورا پیش از ارادت مقامات عالیہ از کشف و کرامت حاصل بود و در حقایق توحید
 سخنان عالی و اود اورا مکتوبات مستمشغل بر تحقیقات غریبہ با قاضی شہاب الدین
 دولت آبادی کہ صاحب تفسیر بحر مواج است معاصر بود و غالباً قاضی از وی تحقیق بحث
 ایمان فرمود کہ در خصوص اشارتے بدان واقع شدہ است کردہ بود و اورین باب مکتوب
 نوشت قبر او در یکے از قسریات جوہور است کہ اورا کچھ نچہ گویند بسی مقام بغیر
 در میان حوض واقع شدہ نام سید دران دیار و رفیع جن بغایت مؤثر است و اورا مکتوبات
 است کہ یکے از مریدان او جمع کردہ رحمہ اللہ تعالیٰ و زخیرہ انچہ آورده خلاصہ اش انیسٹ کہ وی
 پدرش بادشاہ سنان بودند و او ترک سلطنت نمودہ فقر اختیار نمود و رحمہ صفت سالکی قرآن مجید
 را باہفت قسرات حفظ نمودہ و در چہارہ سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت نمودہ و
 بصحبت بسے از اکابر مشائخ رسیدہ مثلاً سید علی ہمدانی و شیخ زکریا الدین علاء الدین سنانے
 و سید جلال الدین بخاری ملقب بچروم جہانیاں جہان گشت و شیخ بدیع الدین
 و خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری و غیرہ ہم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بنگالی گشت
 شیخ کہ سید بہانہ ہم مستفید شدند بسیار کرامت و خوارق عادت از وی بطور آمدہ و وفات و
 بتاریخ بست و ہفتم محرم سنہ ثمان و ثمانمائتہ بودہ و قبر او در روح آباد و عمر او یکصد و بست سال
 است و اورا تصانیف بسیار است چون بشارتہ المریدین و المائت اشرفی و مکتوبات و کتاب
 خانہ رائدین و غیرہ ہم رحمہ اللہ تعالیٰ
سید پیر المد قدس سرہ راخبار الانبیا آورده کہ وی بنیر سید محمد گیسو دراز است و خلیفہ اوست
 شہر عشق و محبت بروی غالب بود و نقل است کہ وی خور و بود و ز سے سید طاہرہ محمد را از

برای مسج را آورده نهاده بود که سید هاشم آمد و چنانچه عادت اطفال باشد طاقیه را بر داشت
بر سر خود نهاد و سید فرمود ترا این خلعت مبارک باشد الحمد لله امانت بابل خود رسید بعد از آن هر را
بر روی قول کردی انابت بسید هاشم فرمودی و تربیت و تلقین و ذکر خود نمودی گویند که سید هاشم
باز فی ابتلائی محبتی واقع شده بود. فی محبت او دلباس کترو عفاف مستور بود آخر آن زن را در
جای عقد خود در آورد و وقت سحر حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میداد و میخیز
آنکه نظر سید هاشم بر جمال او افتادگی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی بر کشید جهان سخن تسکیم
عروس در محض نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را
بهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمة الله علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره در اخبار الانبیا آورده که وی مرید شیخ نور قطب
عالم است سید بزرگ بود در ولایت نیشابور و طعن داشت و کبر اس بود عمر او بعد و پنجاه سال
رسیده بود بجناب خواجہ حسین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین درازی عمر و عیال
کوچهای اجمیر اب بنی داب من نمیداشت چه جای بول و غایط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در
در وازه شهر سکونت کردی و اگر در شهر درآمدی طهارت کامل کردی و چون وضو و گران شدی زانو
بدر رفتی تا سباده انقبض وضو شود رحمة الله علیه و وفات وی بقول صاحب خزینة سنة احدى
و ثمانین و ثمانین

را بجه حامد شه ما پیکوری قدس سره در اخبار الانبیا
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت و حسن و حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان
سلطان شمس الدین التمش دو برابر از سادات گردید بدلی قدم آورده بودند یکی سید شمس الدین
و او دین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در اینجا مانده اند و دیگر سید شهاب الدین که از اجناد
اوست یعنی جد راجی حامد شه چنانچه در خزینة تصریح بدست بزرگان ایشان مغرور مکرم بوده اند
و در زبان مردم آندیا بر ایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در اوایل حال در لباس پیران
بود و از خضبت شیخ حسام الدین رسیده و ریاضت شاکه کشید صفای باطن و حضور و تقوی
او گردید وی از علم ظاهر بقدر بایستج کفایت کرده بود و لیکن دانشمندان اسیر حلقه ارادت او

بودند گویند که وی اگر خواستی که از سعادت و کشف ضمیر چیزی ظاهر کند حکایت از سر گذشت احوال خود
بیان میکرد و در ضمن آن مقصود طالب حصول انجاسید قبر او در مانگبدست و وفات بقول صاحب
ختم احدی و تسبیح رحمة الله تعالی

راجی سید نور بن راجی حامد شمس قدس سره در اخبار الانبیا آورده که او نیز مثل
بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاگری را غش و در حال مشغولی باطن ساخته قبر او نیز
در مانگبدست در رحمة الله تعالی

سید محمد اچمی بن سید شاه اسیر بن علی بن سود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب
بن الامام الشریفة و الطریقه عبدالقادر الجیلانی قدس سره او را میخواست نیز گویند در اخبار الانبیا
آورده که وی صاحب عظمت و کرامت و اہبت و جلالت بود و سطوتی ظاهر و عظمتی باہر داشت
جامع علوم معقول و منقول و شمول نعم ظاهر و باطن و جامع فضائل حسی و حسی از ولایت روم
بخراسان تشریف آورده و از انجاسیلتان شرف قدوم از زانی داشته ببلدہ اچہ توطن فرمود و یکبار
سیر اکثر سمورہ عالم بر قدم تجرید و نفعت بی تعلقی نموده بار دوم باخیل و شتم بسیار و توابع و لواحق پیشانی
درین دیار شرف یافت و توطن از زانی فرمود و بادشاہ وقت در حلقہ ارادت او در آمدہ غایت متبر
بندگی و اخلاص را نسبت بہلاران و مرعی داشت و در یالمتان و ران او ان قطر جلال افاضل
و علما و اکابر بود و خدمتش مقتضی غرت ذاتی و علوفطرتی از بہرہ تصب اسبق در ر بودہ بر سندانقاز و
افقر و جادداشت و او را عالم شریف میگوید و اکثر مناقب حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ و مضمون
است و ذیوان غزل نیز ترتیب داده قادر بر تخلص میکند و ترجیبات دارد و زبان ذوقی و سقمہ مخموم
در اچہ است و تاریخ وفات او صاحب خزینہ از شجرۃ الانوار نقل نموده کہ شصت و شصت و تسعین
و شصت صاحب خزینہ میگود کہ مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہ اشعار بجانب و میفرستادہ رحمة الله تعالی
احوال فرزند آن عالمی بنبار او مذکور میگردد

سید عبد الدین سید محمد الجیلانی الہامی قدس سرہ در اخبار الانبیا در ضمن فرمود
بزرگوار وی آورده کہ وی در فضیلت و لطافت طبع و سلامت قریحہ در زمان خود نظیرند داشت گویند
کہ حضرت مولانا عبد الرحمن جامی با شماع خبر فضائل او بجانب و اشعار میفرستادہ تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینه نمان و سبعین و تسعائیه

سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الایچی قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی
سید عالمیقام بود از ایشان خلقی مانده که نام ایشان میران گویند بغایت مسن و متبرک در
لاهور سکونت دارند انتی و در خزینه نام آنجناب میران سید مبارک گفته بعد از آن میگوید که وی
صاحب زهد و تقوی و عبادت ریاضت و ترک تجرید و جامع سیادت و نجابت و عشق و محبت و
ذوق و شوق بود و خرقه خلافت و اجازت از پدر عاقل قدر خود داشت چون جذب استغراق بفرام
آنجناب غالب آمد در حالت سکر از آنچه برآمد و در لکهای مشکل مجذبه شست بیکه احدی را از نبی آدم
نزد خود نداده و از صحبت خلق بغایت خیز بودی تنها و بویاد خالق مشغول ماندی و چند سال
در انحال گذرانیدی و در انحال اگر نظر او بر کسی افتاد می بود و بویاد و بویاد و بویاد و بویاد
نظر او نبود و شیخ معروف چینی که از اولاد شیخ فرید الدین شکر گنج است بعد از باضات و مجاهدات
در انحال بخدمت سید رسیده و یک نظر کمیابتر سید که بروی افتاد و درجه کمال رسید و در آخرت
نصبت نمود و بشارت داد که از تو خانواده جدید پیدا خواهد شد چنانچه خانواده نوشاهی از و پیدا گردد
و قبر او در اچست و وفات او در سنه ست و خمسین و تسعائیه

سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الایچی قدس سره ملقب به الدقا و زمانی در اخبار
الاخیار آورده که وی صاحب کرامات ظاهره و احوال بابر و مقامات عالییه و مناقب جللیه بود
بود کمالات ظاهره و باطن بر مانی ساطع داشت و نور سیلاب و حالی با کمال و کمالی فوق العاده
و انجیال بسیرا زعصاه و کفار بشا به جمال مایه کمالش بسعادت توفیق میر سید و بینه
ایمان مشرف میشدند وی در ولایت دار الشیخی حضرت غوث الثقلین است و در کمالات تابع نمیشد
و لند او را عبد القادر مخدوم ثانی گویند هر چند که آنحضرت ثانی ندارد و کدام درجه عالی تر از آن باشد
که کسی ملقب باین لقب باشد و عنقریب انجناب لغایت منعم و ترنم نمودی و با سبب همیشه مطرب بسا
التفات فرمودی و چون بر سجاد و شیخ و تمام تربیت شست بکلی از آن معتق و معتر گردید و مرید
و طالبان از استیلا منتفی و خود بر کبر و منعم میفرمود و در ذری والد امجد او را بر ای امری از راه تربیت
عقاب فرموده بعد از ان شب حضرت غوث الثقلین را رضی الله عنه خواب دید که میفرمایند که بعد از

فرزند مست تربیت او من میگویم ترا فرزندان دیگر هستند تو ایشانرا تربیت کن ترا با عبد القادر بکار نیست
 ازین واقعه حالت جذبه و نسبت توبه او مود و مقرر شد دست از جمیع سواد لذت بعیش باز داشت و نسبت
 بر انقطاع کلی برگماشت فراز برالات لغتی بشکست و جانوران شکاری دور کرد و مخلوق شد و بسک
 طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی مخدوم (یعنی والد امجدش سید محمد) سخت اقامت ازین سر
 فانی بجا نم یافتی بر دین منصب سجادگی و مقام خلافت از میان برادران بسبب کبریا او بجهت او
 متعین بود ولیکن بسبب آنکه ترک ملازمت بادشاه نموده بود برادران هنوز در سلک ملازمان و
 انتظام داشتند ازین برکنار بجا رسیده بر چهره اخلاص بادشاه نسبت بخدش نشسته بود ایشان
 جمیع فرامین و اسامیند موجب و وظایف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را با اینها حاجتی نمائند بهت
 بهر که میخواهند بپارند سالها بهرین حال میگذرانیدند و بهر چه از دست اغیار از شد اند روزگار میسرید
 صبر میفرمود و نقل است که یکبار بادشاه عمدا ایشانرا پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
 مجلس ما را بحضور فایض النور شرف سازند عین سعادت و محض کرم خواهد بود و با وجود ایشان که
 باشد که دعوی شیخت و بزرگی نماید هر چه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرموده شود
 این حد و مشورند آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

پیش بآب ازین باب روی گشتن نیست	هر آنچه بر سر ما میسر و مبارک باد
کسی که خلعت سلطان عشق پوشید دست	بجلمای بهشتی کجاست شود دل شاد

و این واقعه مشایبه اشیا است که سلطان سنجر ماضی بجانب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
 نوشته بود که اگر عنان توجه باین صوب منقطع گردد و لایب سیستان که ملک نیم در دست تعیین
 لشکر خانقاه حضرت ایشان کرده آمد و آنحضرت در جواب نوشت

چون سپهر سنجر به رخ خشم سیاه باد	جز فقر اگر بود هوس ملک سنجر م
ز آنکه که با خشم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بیک جوینم خرم

نقل است که ایشان را در ابتدا سه حال باور او اعمال و عبادت ظاهره اشتغال بسیار بود
 تا بعدیکه نام روز فرصت محکم بداشتند و در آخر خندان استخراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
 او اسه فرایض و سنن روایب جز مر اقبه کار دیگر نبود بعد از ادای قضا و اشراق در بحر مر اقبه مستغرق

می بودند و بعد از ادای اشراق ناچاشت و همچنین با همین جمیع اوقات صلوات و اندک قبله که میکرد
 بر همان بوریائی که در مسجد افتاده بود واقع شد می وقت با بودی که نفس نفس خود اذان افامست
 میفرمود و امامت میکرد و یکبار در میان حلت طاعون حادث شد مردم اینجا از گریه می کردند در
 موضع و نمویی ایشان رسته بودند شفا می یافتند و یکبار در اچه و ملتان در دستخوان بهلول محبت پیدا
 شد که بجز حادث در مردم ملاک میگشت و اصلاً تکلف نمی نمود غیبت الدین نام شخصی شقی و ستور
 شیشه کائنات را اصلی المد علیله و سلم بخواب دید که مقدار یک سینه پاره بوی عطر فرمود و گفت
 ابن را بفروزندم عبدالقادر بدیده و بشارت ده مراد را که هر جا که این فی را برساند و ده بار قتل هوالله
 احد بخواند حق تعالی فی الحال شفا دهد و این جانب سید نیز بخواب دیدند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میفرمایند که امانت نزد غیبت الدین سپردم از بگریه و بکار دراز و چندان آثار ازین فی بطور آید
 که از جبهه قبر بر تپه پیر و نیست و این حکایت در دیار ملتان مشهورست و الله شریفه او سید بود
 بنیت شیخ ابوالفتح که از اولاد سید صغیر الدین خواهرزاده شیخ ابوالاسحاق گارزونی است عمر شریفش
 هفتاد و هشت سال است و وفات او شرب دوم ربیع الاول سنه اربع و تسعمایه در قبر و شریف بود
 در مقام اچه مشهورست نیز از دیگر باده و او را دو پسر بود که مذکور شد و تاریخ ولادت او بقول صاحب
 سنه اثنین و ستین و نه نامایه و عمر او هفتاد و هشت سال و تاریخ وفات سنه اربعین و تسعمایه
 و صاحب شجره الانوار هم تاریخ وفات همین اخیر را نوشته و الله اعلم

سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلانی الاحمدی قدس سره

خلف الابرار و دست و صاحب فضائل و مناقب و مفاخر بنیته عالی شست و نشانی عظیم وی در وقت
 رحلت حضرت محمد م حاضر بود بسبب بعضی از جماعت بجانب ناکور شریف برده بود و در آنجا که
 نشسته بود فرمود که امروز بنیگی مخدوم مرا از او داده اند و پیش خود طلبیده تا واقع چه باشد چون
 اندک تاخیری در توجه بدان حدود راه یافت در وقت رحلت نتوانستند رسید بعد از چند روز قدم
 آوردند و بکلم وصیت و الله ما جدلباس فرموده از آن خلافت و نعمت میمنت شریف شدند و وفات
 او در جمعه جادی الاخر سنه اثنین و اربعین و تسعمایه کذا فی اخبار الانصار

سید زین العابدین بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلانی الاحمدی قدس سره

پسر دوم سید عبدالقادر ثانی است در اخبار الاخبار آورده که در حین حیات مخدوم از عالم فتنه و
 دالده ایشان از مصاحبات و وفاتات بود و از ایشان خلفه ماند مسمی بسید محمد و در خزینه آورده
 که در راه ناگوار از دست قطاع الطریق شهید شد.

سید محمد بن بن العابدین بن سید عبدالقادر ثانی قدس سره که اورا محمد غوث
 نیز گویند و بالیر لقب است اخذ طریقت و علم از جد خود نمود و در اخبار الاخبار آورده که وی بنظر
 عنایت و شمول شفقت و مرحمت بندگی مخدوم بودند در خزینه آورده که وی از اسادات عظام
 و مشایخ ذوی الاکرام بوده و در عبادت و ریاضت و کرامت معروف و بصفت اولیا مومن
 بود و تعلیم علوم ظاهری و باطنی از جد بزرگوار خود و عبدالقادر ثانی یافت بسبب بخش خانگی با این
 محم خود سید حامد از او چه برآمده به مقام شگوه که تقیه مشهور در پنجاب است سکونت و زید و بهجت
 خلق مشغول گشت و بهمانجا تاریخ پنجم شوال سنه تسع و خمین و تسعمایه در عهد سلطنت اسلام شاه
 بن شیر شاه وفات یافت و مزار و سوره شگوه است

شاه اله بخش و برادران ایشان که در لاهور ساکنند فرزندان ایشانند و شاه اله بخش
 بسے باخلاق حمیده و صفات برگزیده موصوف بود و در سنه اربع و تسعین و تسعمایه در ولایت
 بنگاله بر ریاض رضوان خراسید رحمه الله تعالی کدانی اخبار الاخبار و این تاریخ وفات شیخ اله بخش
 است که نوشته شد.

سید حامد بن عبدالرزاق بن عبدالقادر الثانی قدس سره مشهور
 بجایگزین بخش که اورا مخدوم شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جد و پدر بزرگوار خود نمود و نزد
 شیخ شیر علی و شیخ سید داؤد کرمانی و غیر جماد بسے خلافت راهب ایت نمود و در اخبار الاخبار آورده که
 و سے صاحب سجاد و برحق و خلیفه مطلق حضرت غوث انقلابین رضی الله تعالی عنه بود و بزرگ
 و عالیشان و رفیع المکان منظر کبریا و جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت و انبساط
 جلالت بود چته بس عالی داشت و مقامی بس بلند از سماع و نیادی از هر قسم که تصور کنند قسط
 و افراد حاصل بود لیکن هرگز مالک نصاب است که شرط و وجوب کوه با خد فاشده و سے
 مرید خود و سید شیخ عبدالقادر ثانی است قبول عظیم داشت و در زمان خود کوس بزرگ و شریف

و خلافت ابن سلسله علیه نیز دو هر که باو می مخالفت ز کار می از پیش نبرد و غیر از پیشانی حاصل وقت خویش ندید و وفات او با صبح عشر ذی القعدة سنه ثمان و سبعین و تسع مائه و نود و دو و او چه در خزینه آورده که خلق کینه بخلق او داشت او در امد بود و سلاطین زمان نیز معتقد می گشتند تمام عمر بیا و خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی اللاحی قدس سره لقب اوجمال الدین کنیت ابو الحسن است در آنجا از اخبار آورده که سید حامد در حالت جیات خود از خلافت و سجاده نشینی را بولد شریف خود سپرد و اعنی به سید و سندی و شیخی شکاکه مصباح الاحدیه مرآة جمال الحقیقه المحمدیه النبویه

الازهر الاطهر و السر الاقدس الاطهر صاحب الجود و الفاضل کامل الباطن و الظاهر المتعالی بجمیة المصطفی خلق با خلاق المفضی الشیخ الوصی الرضی البی جمال الدین ابو الحسن شیخ موسی سلمه الله تعالی و البقی و جمیع موازم و توابع این امر شریف را از ارشاد فال باطن و اوضاع ظاهر لوی تفویض فرمود و از بیت محبت و رضای حضرت مخدوم را که بوسی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجودش نفیض معاینه فرمود و از بیت صریح اولیاد دالالت آن که از حضرت علیه قادریه درین باب یافت و بعد از تفویض و تالیفین در اندک مدت رحلت فرمود و وی سلمه الله تعالی در خلق و خلق و ارث حضرت نبوی است صلی الله علیه و سلم و در زمان خود صاحب سجاده راستین سلسله علیه قادریه است او را بزرگوار حضرت

غوث الثقلین رضی الله عنه در ای نسبت طینی نسبتی دیگر نیست که اهل خصوص را باشد یا با ثبات رویت آنحضرت و حضرت عالم نباه صلی الله علیه و سلم شریف شده و بجهت خدمت و عبادت ائمه ثانی بطریق کشف قبول ملاقات نموده و بشرف بیعت او مشرف گشته است و در شجاعت سنی و علم و حلم و ارث حضرت مرتضویه رضیه است و در حسن صورت و سیرت نقاد و ایمه انبی عشر و در دار که حدیث کانت فی عینی موسی ملاحت من راه احبه را صدق است و سیرتی که این انگه

علی خلق عظیم را صدوق نور الله العالم بنور جمال مادام بقال اللهم صلی علی محمد آله و عجلین **سید اسماعیل بن عبید العبدین محمد الجیلانی اللاحی قدس سره** در خزینه آورده که دس عالم عامل بی شیخ کامل و صاحب علم و علم و زهد و ریاضت و از عالم مشایخ و کبرای آید و حمد خود بود و از ادب بخدمت پدر بزرگوار خود داشت چون آوازه که است و خوارق عادات را

اتعمای عالم افتاد و کبر بادشاه مشتاق ملاقات او شده و او را در لاهور طلب داشت یکبار یک زمین زری
در علافه فیروز پور زندگن را نید و حضرت سید در لاهور بقام کلمی مجازا قامت نمودند و قبول تمام یافتند و غلق
انجا بکلمه اسوت او در آمدند و اگر چه امر او پادشاه بوی سپید داشتند و بختی سپید داشت و دل را از غیر حق جدا
میداشت و وفات او در سنه ثمان و سبعین و تسمایه که سال وفات پدر بزرگوارش بود بوده و
تقدیر و بقام کلمی مجازا لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی -

سید بهاء الدین شاه مشهور بهماول شیر قدس سره از اولاد امجاد سید اسماعیل است و امکان ترین
بزرگان او چنانست که وزیر پشت گورستان میانه غروب رویه موضع مرگ کوه عبد الله شاه واقع است
که ذاتی انحرافیه و نسب او بدینگونه بیان میکنند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی سید بهاء الدین
بن اسماعیل رحمهم الله تعالی -

سید میر میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچاقی قدس سره در خرنیه آورده که وی مردی بزرگ
صاحب علم و حلم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود که راست و خوارق و ولایت مورد شرف داشت
خرقه خلافت و ارادت و اجازت از پدر بزرگوار خود پوشیده از ترز مقام او چه در لاهور و چه در قوسه عظیم یافت
و سر رشته تعلیم و تلقین جاری کرده خلق خدا را بکلمات ظاهری و باطنی رسانید و در سنه ست و پنجاه و نهم
و تسع و بیست و هفت وفات یافته در فوق گورستان میانه مدفون شد رحمه الله تعالی -

سید صوفی علی بن بدر الدین بن اسماعیل الجیلانی الاچاقی قدس سره در خرنیه آورده که وی صاحب
همت و قوت و شجاعت و توکل بود قدیمی راسخ و غنی متحکم داشت معروض کلمات ظاهری و باطنی
و موصوف بود جماعت شریعت طریقت و توحید و صدای طالبان خدا بخدا رسیدند و در لاهور بزرگوار
شریعت گرم داشت وفات وی سنه ثمانین و الف رحمه الله تعالی -

سید عبدالقادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبدالقادر ثانی بن محمد الجیلانی الاچاقی قدس سره
الملقب بعبد القادر الثالث او را سید چون نیز میگویند در خرنیه آورده که وی و سادات عظام و اولیا
نوی الکرام گیلانی بے نظیر و لامانی است شیخی بزرگ و متقی و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرف
و شجاعت و سخاوت زاید از حد داشت سید عبدالقادر ثالث مشهور گشت تربیت و تکمیل ظاهری
و باطنی از والد امجد خویش سید محمد غوث بالا پیر صاحب سکره (که ذکر او بالا گذشت) یافت و بعد

وفات پدر بزرگوار بر اقصای هندوستان تشریف برد و نوایده محبت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در لاہور آمدہ میروان شہر لاہور بقیام گذر بنگر خان قوطن فرمود و محلہ نو آباد باسم رسول پور آباد کرد
و با بنیاد رستہ آئین و اہل وفات یافت و قبر او در لاہور بقایمکہ عالمابروقتہ حضرت شاہ تراغ ابن
عبدالوہاب بنیرہ وی مشہورست بودہ است و او را دو پسر عبد الوہاب و محمد نام و دو دختر فاطمہ نام
مشہور بکھان بے بے زوید میران محمد شاہ موج دریا بخاری و سبے دولت زوید سید نظام الدین
بن سید میر میران بن سید مبارک بودہ -

سید عبد الرزاق بن عبد الوہاب بن عبد القادر ثالث قدس سرہ مشہور است بشاہ چراغ لاہور
و خزانہ آورده کہ وی از کبرای اولیا و عالم مشایخ قادریہ است و جامع بود در بیان علوم ظاہری و باطنی
و شجاعت و سخاوت خرقہ ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود داشت چون متولد شد جد امجد او در حیات
بود فرمود کہ در خانہ با چراغی پیدا شدہ است کہ خانہ ما از منوگر دو پس از ان روز بخطاب چراغ شاہ فاج
گشت. و آنحضرت سیاحت بسیار کردہ و بزیارت حرمین مشرف شدہ و از مشایخ انجا نوایده برگرفتہ شاہ جهان
بادشاہ کہ مقتدا بود و ہر چند خواست کہ دختر خود را با پسر او ازدواج کند بمقبول نیفتاد و وفات او ثانی و آخرین
بن ذی القعدہ سنہ ثمان و ستین و الف و قبر او متصل قبر جد پدر او بود شاہ جهان بر او کرامت عالی خست
رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید مصطفیٰ بن عبد الرزاق قدس سرہ و خزانہ آورده کہ وی در بیان برادران خود کہ ہفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خوارق بود و وفات او ثالث عشر شعبان سنہ اربع و ثمانین و الف
بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید داؤد بن فتح العبدین مبارک الکرمانی قدس سرہ صاحب خزینۃ الکتاب شجرہ الانوار العظمیٰ بودہ کہ
او از اولاد امام موسی کاظم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و در اخبار الانخبار آورده کہ وی مرید و حلیف سید علی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ است صاحب حال صحیح و کشف میج بود و در صین سلوک ریاضات شاقہ و مجاہدات فوق الحد
کشیہ ابتدا سے حالت ادا و ان کہ در خانہ تحصیل علوم قاید توفیق الہی بجانب دیگر برد و بطریق ریاست
و مجاہدہ دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر غلات مراد او رفت کہ از حد تقریر و تحریر قیاج
باشد تا خاطر ظیفرن از جمیع وسادس و تعلقات اسودہ شد و فقر و تشویش از باطنش زنت برست

آنگاه از برای اقامت سنت انابت و بیعت که طریقه مسلوک طریقت است متوجه بنجاب قدس متوجه شد
و اشارت به بیستم پنجم نمود و بیعت نموده بخانقاه مشرف شد وفات او سنه
۸۸۵ و ثمانین و تسعمایه که عبارت مشتاق منان متضمن حصول انست و قبرا و در شیرکوه ولایت پنجاب
است که محل سکونت او بود و از او مطاف عامه خلق اندیاز گشته رحمہ اللہ تعالی ذکر او در اخبار الانبیاء
طویل بود مختصر نمودم -

سید محمد با ششم بن سید صفی علی اچمی قدس سره و خزینه آورده که دی یکصد و بست سال عمر
داشت و دوازده سال در میر ملک عرب و بم و شام و عراق گذرانید و صحبت بسیار از مشایخ عظام
مستفید و ستیفین گشت و بلاهوراد و قیو لے عظیم یافت و خلق کثیر بجلقه اراوت او در آمدند و وفات
او بر روز جمعه سالع محرم الحرام وقت الضحوة سنه سبع و ثمانین و الف و دفر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالی -

سید جعفر بن محمد با ششم بن صفی علی قدس سره و خزینه آورده که دی جامع ست میان سیادت
و کرامت در وقت خود یگان زمانه بوده و خرقه از پدر خود میداشت ولادت او بر روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی
سنه احدی وربعین و الف و وفات او بر روز شنبه نهم جب سنه سبع و دایه و الف بوده رحمہ اللہ تعالی

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سره و خزینه نسب بدینگونه بیان نموده که سید اسماعیل بن سید
ابدال بن نصر بن محمد بن موسی بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن خوث الثقلین سید
محمی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ و سید اسماعیل اهل کمال و عالم صاحب قال شیخی صاحب
حال بود انتی و اخبار الانبیاء آورده که سلسله ایشان منتهی میشود بحضرت شیخ عبد الرزاق بن خوث الثقلین
شیخ محی الدین عبد القادر الحسنة الجیلانی رضی اللہ عنہ و درین دیار سلسله سجادگی آنحضرت راضی اللہ عنہ
ایشان بر پا داشتند شیخ محمد حسن و شیخ امان و دیگر در ایشان غایت بندگی و نیاز نسبت بملازمان سید
اسماعیل رعایت میکرد و وفات او سنه تسعین و تسعمایه و قبرا و در رتپور است رحمہ اللہ تعالی -

سید قیص بن سید ابی الحیوة قدس سره نسب او صاحب خزینه از شجره الانوار بدینگونه نقل نموده
که قیص بن ابی الحیات بن تلح الدین محمود بن سید الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین
علی بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن خوث الاعظم محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ و اخبار الانبیاء
آورده که ایشان نیز سلسله نسب خود را بحضرت سید عبد الرزاق میرسانند از ولایت بنگاله در لباس

فقیر و بخت بد و دین دیا قدم آورده در قصبہ سالور و خضر باورخت اقامت نہاد مدتہم موضع فقر و بخت بد
 یگذازند سید نصر اللہ مردی بود عالم و عامل و صاحب حال و متبع سنت و مستقیم جگر گوشہ خود را و عقد
 نکاح او را و دو بعد از وقوع این تعلق او را توکل و سکونت ہما بخا اختیار وقت افتاد قبولے تمام و
 شہرتے نام نصیب او شد و خلق کثیر از نو اہی اندیدار حلقہ ارادت و عقیدت او را ماند و جمعی در ایشان
 اہل نیز خجہ مش انتساب نمودند و از انجملہ شیخ عبد الرزاق المشہور شیخ بہاول مرید و خلیفہ اوست حاجت
 میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشاء عبادت و تقوی و صلاح برادرہ و بر نعمت ذاسنے
 نشو و نما یافتہ و بعد تحصیل علوم دینی تہذیب اخلاق و تبدیل صفات موفق شدہ و الحق و دین زمان
 در مرہ و درویشان و سالکان نختین مردم در سلوک این طریق و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت سید المرسلین
 صلی اللہ علیہ وسلم نادر و عزیز الوجود اند و وفات شاہ قمیس در ولایت بنگالہ واقع شد بمقربانکہ
 سلطان محمد انیشا زاد را بخا فرستادہ بود از انجما ثالث ذی القعدہ سنہ اثنین تسعین و آسمان تہہ ہم
 بسالوہ آورده مدفون ساختند رحمۃ اللہ علیہ۔

سید شاہ محمد فیروز اباومی در اخبار الانبیا آورده کہ او از میان این نسب جالی است و او را
 درین دیار قصہ غیب و حکایت عجیب است کہ شنو است و محل کیفیت احوال او انست کہ او مردی
 بود و زمان سلطان ابراہیم بن سکندر بودی از جانب دیار دکن بدلی آمدہ و عجمی نسب حضرت غوث
 الثقلین رضی اللہ عنہ نمود بملا خطاین نسبت عالی با حمیرہ خراب او ضلع و اطوار او از عظمت سورت
 و استغنا و ہمت و جہت و اشتغال طریقہ دعوت و او را با ظہار رعایت نہایت لہارت و لطافت
 و اظہار دعوی بلند و نسبت عجمی بخبا حضرت رضی خلق اندیدار بے اختیار معقدہ او شدند سلطان
 ابراہیم نیز برای امر جمع نمود فایدہ بران مترتب شد و بعد تلموز سلطنت تلمیر الدین محمد بابر بادشاہ ہم
 درینجا در عمارت ہائے قلعدہ فیروز آباد ساکن بود در عہد سلطنت ہمایون بادشاہ نیز قدرے و غنہ شہت
 و نہایت علو و جہت و شوکت مشیخت او در زمان اسلام شاہ بن شیر شاہ بود و او نہایت معقدہ گوشت
 بعضے امرائے وقت نیز تہجیت بادشاہ بکلمہ اعتقاد او را ماند و بعضے در ایشان نیز توجہ ارادت و
 خلافت نے آوردند بالہما کار و بار مشیخت و ہزگی او نہایت رواج و رونق بود و دین اتنا و سیدہ کنی
 سید شمس الدین محمد دیگرے سید ابو طالب عراقی کہ ہر دو بعضات حمیدہ موصوف بودند نیز بزرگان

برآمدند و محو ایشانرا بنجانه خود همان برد و کمال غلوس و محبت پیش آمد و پیغام نکاح و خستہ ان خود
 بایشان نمود ایشان انکار نمودند و ہمین اثنا شبے این ہر دو سید را بنجانه او کشتند و خود را میان خلائق
 بے اندازہ افتاد و عیبیت روز کر ہمارا سرتازہ شد زن و مرد جابر چاک خاک بر سر نہودہ نمود
 نمودند و نعم باقیل۔

باز این چنگام دایچہ حسین ایچہ کرلاست عاشورا نیست ورنہ قضیہ بعینہا ست ابن تیغ باز بر سر شیر خدا کمر است باز ایچہ بجز ایچہ فراق ایچہ ابتلاست باز ایچہ فتنہ در سر کون و مکان نجاست باز این بنجاندان ہمہ ستم کہ خواست دین داغ خشک و گرا زبر کہ پوست کلاست ز نمار دل بند برین کار و بار او	باز ای خلک نہر خدا این چه ماجراست باز ایچہ کو فدا ایچہ فرات ست ایچہ وقت ابن زہر باز با حسن محبتہ کہ د ا و باز ایچہ و در ایچہ عالم ایچہ محنت است باز ایچہ غصہ و بجز انس و جان شست باز این با بلیت نبوت کہ ظلم کرد ابن ریش کشتہ را و گرا ز سر کہ تازہ کرد اسے واسے بر محبت دینا و کار او
--	---

و این ہر دو را در حرم رسول دفن نمودند و الا ان قبازند و بزرگ مزار و مطاف خلائق است
 کان ذلک نے سنتہ خمس و تسعین و تسع ہند بعد وقوع اینوا تو اکثر مردم بلکہ ہر نسبت این قتل بشاہ محمد
 کردند و جمع خلائق ازو سے برگشتند و مقتدان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و بخان
 نفور حکام تخلص احوال حاضر آمدند و منکر افتاد کہ این از من نشدہ است و برضائے من بلکہ ہو قوف
 من حد و رنبا تہ و زہ ان در خانہ درآمدند و انیکار کردند خبر با سلام شاہ رسید او اشارت بعلماء کرد کہ سلا
 شرعی و دینا ب چہ باشد بران عمل نمایند جمیع علمائے لاہور و دہلی و جو پور حکم سلطان وقت اجتماع
 نمودند و محضر ساختند و خود منکر مطلق افتادہ ہو و چون در مجلس حاضرے آوردند میگفت کہ بکنید ہر کتید
 من مظلوم و سگیناہ و از تصویر این معصیت معز و مبرا مظلومی و بے عزتے و بچرتے اہلبیت امرے
 قدیم است و بطریق وراثت بما رسیدہ است ہر چہ بر سرے آید بدان صاحب ہم علمائے وقت و حقوق
 قتل او مختلف او قتادہ و ہر چند تردید و مذہب نبوت شرعے کہ شبہ را در ان مدخل نباشد نہر سیدنا
 مدت مدید بر سر این قضیہ غوغا بود و را مقید و سجون نگاہ میداشتند و از اہانت و خواری ہر چہ

نصیب او بود چیز سے فرنگه آشتند نقیست که شیخ امان پانی سچے را درین محضر ہر چند تکلیف کردند
و طلبیدند حاضر نشد و میفرمود قدم امان در دوزخ چراترود که در ستر کہ اہلبیت پیغمبر را آوردہ خوار و گرجا
و پیش بیتادہ کنند و من در انجلس مغزو کہم نشسته باشم و میفرمود کشته شدن حضرت امان حسین
است و خوار کردن ایشان نیز حیف دیگر از ان نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطریم و میفرمود
جنیان انجمن کار با بسیار میکنند معاذ اللہ کہ انان ایشان انجمن معصیت سر برزند بالجلد بعد از چند گاہ در زندان
بمردم و مردم بعد از مردن پاسے اورا بسته در بازار کشاکش کردہ در یک گوشہ انداختند آخر در زیر قلعہ دہلی
نزدیک تر کہوشک برزوفن یافت انا لہ و انا الیہ ما جعون نقیست کہ جلیدہ ہمانان میشا و بودند
و طعاقم تناول سیکہ بندیکے از ایشان میل جرات اظہار کرد و سے طرف جرات بستہ بیرون اور دپوش
ہمانان نہاد در جہن اٹمانزے گرہ کنان اند کہ یکے غلام چہ سیما ہی سرتن بر بند و یک جرات مرا
کشیدہ در حرم سراسہ حضرت اور وہ چیز سے بان زن دہا بند و باز گردانیدہ میگفتند کہ انما بسبب پیغمبر
جن بودہ است کہ او داشت و اورا مردان و نفا بسیار بودند بعد ازین واقعہ کتر کسے بر محبت و انتقاد
اور اسخ ماندہ باشد شیخ محمد عاشق کہ در سنبل پور بود و مردے بغایت نیک دورویشے صاحب
ذوق و حالت و ہمت و مجاہدہ بود و شیخ حسن سرمست کہ در شہر کانو بود و مردی بود رحمۃ اللہ تعالیٰ
مولانا سید سماء الدین الہامی الدہلوی قدس سرہ نیزہ خدمت جہانیاں سید جلال الدین البخاری
است میرد شیخ کبیر ست و گویند کہ تلیند مولانا سماء الدین کہ از تلامذہ میر سید شریف جرجانی ست چون
از ملتان بسبب بعضیہ و قایلج کہ در ان دیار واقع شدہ برآمدہ تھا و زمینور و بیاض و غیر ان گذرانیدہ
بعد از ان بدہلی آمد و وطن کردن کبیر داشت و از غرض حاسہ بفرش رفتہ بود حق سبحانہ تعالیٰ ہو بسط
علاج بصارت را بوسے رد کردہ و سے بر لمعات شیخ فخر الدین عاتقی حاشیہ نوشتہ کہ بکل معانی
ان وافی و کافی است و در سال دیگر دارو مسے بمفتاح الاسرار اکثر ان بعینہ منقول از رسائل شیخ
غزنی شفا ست و و سے جامع بوہ میان علوم ربی و حقیقہ و تقوے و ورع از دنیا زیادت بر قدر
باحتیاج اختیار نکردہ وفات او ہفتہ ہم تادی الاول منۃ احدے و تسعا یتہ و مقبرہ او بالاحوض
شے است و انجا ضووف مغفوف از اولاد او خفتہ اند رحمۃ اللہ تعالیٰ کذا فی اخبار الاخبار -
سید عبد العزیز مولانا سماء الدین الدہلوی البیابانی قدس سرہ و اخبار الاخبار اور دہ

و سے از باد وقت بوده بغایت تجرید داشت و با ابتدا سے حال تزوج کرده بود چون آنرا مانع حضور وقت و فراغ عبادت دید با اختیار از و سے مفارقت کرد باد شاه عمدتو سے ۱۱ سیر کرده بود در آن میان بچا از سادات نیز اسیر شده بودند و سے رفت و بباد شاه گفت که سادات را بگذر باد شاه گفته قبول نکرد و سے گفت حرام باد سکونت در شهر که تو بباد شاه انشهر باشد بعد از آن بمنده وقت و باد شاه انجار اید و چیز باد شاه پیشکس کرد قبول نکرد و گفت مرا باین کار سے نیست بجا کم فلان ده فرمان ده کرد فلان بیابان و اجادید و تشویش نبد و ظلم کند هم در بعضی قریات مند و مقام کرد الان قبر او هم در اینجا است و تاریخ وفات او بقول صاحب خزینہ سنہ ست و ثمانین و تسما تیرہ بوده -

سید کبیر الدین سن النجاری قدس سرہ در خزینہ آورده که و سے از سادات عظام انجار است و فیض و افرا زخان حضرت محمدوم تہائیان یافت و بکلمات رسید و در اخبار الاخیار آورده که و سے سیاحت بسیار کرده بود بعد از آن در اچہ سکونت کرد گویند کہ و سے صد و ہشتاد سال عمر داشت و بعد اعلم گویند کہ از و سے خوارق عادات بوجودی ادا عظم و اشہر خوارق او انجاء کفار بود از کفر کیو اسلام و بیع کافر بعد از مرض کردن او اسلام را برو سے طاقت نماند سے و د قبول اسلام بے اختیار شد جماعہ جامع کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند و گویند کہ این نسبت در بعضی اولاد او نیز موجود بود و وفات او در ہشتصد و نو و شش و قبر او در اچہ است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید عبدالحی معروف بسید شاہ محمد میرک قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی سید بزرگ عالمی نسب و از اولاد میر سید شریف جہان سے است در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم و عامل بود و در اخبار الاخیار آورده کہ و سے در جزئیات فنون و نوادر امور بے نظیر است و سید عالمی نسب از اولاد میر سید شریف جہانی است و در تاریخ وفات وی گفته ست انقطع -

نادر العصر شیخ عبدالحی	کہ بوصفش مرا زبان نبود
وقت نزاعش بسیر رسیدم من	گفتم ای چونتو در زمان نبود
سال تاریخ خویش خود فرما	کہ جز او در در زمان نبود
گفت تاریخ من بود نامم	بنده و تہی کہ در میان ۹۵۹ نبود

یعنی چون عدد بعد از شیخ عبدالحی اسقاط کنند و حاصل آن نہصد و پنجاہ و نہ باشد یعنی وفات ہشتصد و

تسع و تحمین و تسمائے -

سید سلطان بٹراچی قدس سرہ صاحب اخبار الانوار ازہ و اندو نقل میکنند کہ وہی میگفت کہ سید سلطان درویشی اہل دل و فاکسار و صاحب ہمت مرید شیخ علاء الدین ابو ذہبی بود اما تلمیق و اثنا از شرب شطاریہ داشت از لباس اکفابستر عورت داشت و در اکثر اوقات سر بہ ہمی بود و گاہے با جماعت فقرای بود و گاہے تنہا و بعالم ہم مقین بود ذکر جہر بسیار میکرد استی و در خزینہ تایخ و وفات وی سنہ تسع و اربعین و تسمائے گفتہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید علاء الدین قدس سرہ در اخبار الانوار آوردہ کہ وی سید عالی نسب است و تبرک بود و ہذا ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقہ ہند و تونسہ تمام داشت شعر ہم میفرمودند این غزل از دارا وقت ادست -

ندائیم آنکل خندان چو رنگ و بو دارد	کہ مرغ ہر چمنے گفتگوے او دارد
بحسب وجوے نیاید کہے مراد دے	کہے مراد بیاید کہ حبست وجو دارد
نشا با دیرستان ہشتما بر سید	ہنوز ساتے مابادہ ورسبو دارد
حدیث عشق تو تنہا ز من ہمیںگویم	کہ ہر کہ ہست ازین گوے گفتگو دارد
شاع دل بکفت دبرے بدہ تو علا	کہ این متاع گر انما یہ را نکو دارد

سید محسن الدین مکی قدس سرہ در اخبار الانوار آوردہ کہ وی صاحب تفسیر نشانی است و اولیایا مجاور مدینہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ہنوز از اولاد وی در کہ منظر ساکن اند و این تفسیر تفسیر است موجز و متق و مفید در سایل دیگر در تصاصد جزئیہ مثل بر تحقیقات غریبہ نیز دارد و شیخ صفی الدین عبد الرحمن کہ نسبت بوے سلسلہ ایشان از سادات صفویہ گویند نیز از اجداد او است از مشایخ حدیث قدوہ للتحققین مولانا جلال الدین دوانی است و ایشان از سادات سلامیہ نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضہ مقدسہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از جواب سلام شنیدہ بود استی ذکر او و ذکر سید زینع الدین کہ از اولاد او است مذکور است و ذکر رفیع الدین مذکور شد -

سید رفیع الدین صفوی قدس سرہ در اخبار الانوار آوردہ کہ خلاصہ اش اینست کہ وی علمای بود میان تفصیل حسیہ و نسبیہ و اباسے کرام ایشان ہم علما و صلحا و تقیا بودہ اند و سید معین الدین

نکود و سید نفی الدین عبد الرحمن از اجداد اوست و در مقولات شاگرد مولانا جلال الدین صحنی است
 و در حدیث شاگرد شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن النخاوی الحافظ المصطفیٰ است که از
 محققین ارباب حدیث و قدوة متاخرین ایشانست و بالتشافیه حدیث را از وی شنید و مدت پانز
 نمود و او دانشمند و محدث بود و بنهایت جود و سخاوت و خلق و لطف داشت و در زمان سلطان سکندر
 بدلی آمد و سلطان سکندر را در حق او اعتقاد عظیم پیدا شد و حسب اشاره سلطان با گره سکونت
 نموده مگر سلسله او منقطع شده و کسی نمآند و وفات او سنه اربع و خمیس و تسعایه و قبرا و هم در آنجا
 است که خانه او بود رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن سید عبد الحمید سالوری قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وے
 مروے بزرگ و متبرک و من بود و بتدریس علم اشتغال داشت بعد از ان بمبیکه و در کتاب مذکور
 است حالتی در باطن او پیدا شد که بی اختیار از همه برادر و بطاعت و عبادت مشغول شد و در بحث
 و مطالعه و دست باز داشت مات رحمه الله سنه خمس و ستین و تسعایه و قبرا و هم در سالوره است
 سید عبد الاول بن علاء الدین بنی الدلوی قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی مرید یحیی اولاد
 سید محمد گیسو در آن است که در کن اند و دانشمند بود و جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و در سب و حقیقه و در اکثر علوم
 تفصیفات دارد و بر صحیح البخاری شریحه نوشته مسی نفیض الباری و رساله فرائض سراجی را نظم
 کرده و بر ان شریحه تعلیق نموده و رساله دیگر دارد و فارسی در تحقیق نفس و معرفت ان و آنچه متعلق است
 بدان بنمایت محققان نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادت و
 بر اکثر کتب حاشی و شروح و تعلیقات دارد بنمایت سن و عمر بود و در آخر عمر نسبت انکسار
 و عزیت و شرب بر حال او غالب آمد و از علوم ربمیه فی الجمله دهنوی دست داده بود از همهم
 کتب بسیار داشت ابای سید از زیو پور بوده اند که قصیده ایست از مصنفات جو پور بعد از ان بولایت
 و کن رفته و تولد او هم در آنجا شد و همانجا تحصیل علوم نمود و مکرم و مسبل شد و در آخر حال بگجرات آمد و از
 آنجا بحرین شریفین رفت باز با حمد آباد و نمود و در آخر عمر با استدعای خانانان محمد پیر خان شید
 که در شفقت بر خلق خدا و محبت در ویشان و تربیت علما و فضلا بان علویشان و رفعت مکان کوی
 داشت بنیطیر عالم بود متوجه ولایت مہلے شد پیش از آنکه ملاقات و اتع شود مدت دو سال

کامیش در شهر دہلی در صدر حیات بود آخر در سنہ ثمان و ستین و تسمائے بر حمت حق پیوست قبر او
 در ون جلو دہلی است نزدیک کپوشک در میان گورنویان افتاده ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 سید محمد بن احمد العلوی العباسی السمرقندی قدس سرہ وی از اولاد عباس بن امیر المومنین
 علی مرتضیٰ است و کینت او ابو شجاع است نسب او بدینگونه صاحب اعلام الاخبار آورده کہ محمد بن احمد
 بن حمزہ بن الحسین بن علی بن عبد اللہ بن الحسن بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ السید الامام
 شیخ الاسلام ابو شجاع احوال او کفوے در کتاب مذکور بطول آورده مختصر اینست کہ وی یکی از ائمہ فقہائے
 حنفیہ است و سمرقند را علی بن الحسن السمرقندی و امام القاضی الحسن الماترید سے معاصر بودہ و بود معتز
 زمان شان کہ این ہر سہ در فتویٰ مجتمع میشوند و اتفاق ایشان حجتہ قاطعہ بودہ و در وقت و نیند مذکور
 کیسکہ مخالفت ایشان نمود و ریاست اصحاب حنفیہ بر ایشان منشی شدہ بودہ و در وقت و سبب از فقہا
 بر فتوای حضرت سید اعتمد نمودہ اند و جامع و مبسوط ہر دو کتاب از تصنیفات او است و سیر
 و سبب ابو الفاضل محمد کہ ذکرش سے آید و امام طبرانی بن مرغینا نے صاحب قناد اسے طبرانی اصول
 و فروع شاگرد او و بند رحمہ اللہ تعالیٰ۔

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ کینت او ابو الفاضل است احوال
 پدر بزرگوارش عنقریب گذشتہ و نیز مانند پدر بزرگوار خود حنفیہ و فقیہ بودہ و حسب وصیت پدر از کفر فتن
 یح بالونہ اعتنا نمودہ و اعلام الانبیاء آورده کہ وی اخذ علم از پدر خود نمودہ و روایت ارتقا فی
 جمال ریاض نمودہ و دوسے از ابو زید و دوسے از ابو جعفر است و دوسے از ابی بکر
 محمد بن الفضل و دوسے از دوسے پسرش سید اشرف و دیگران اخذ علم نمودند و بعد از حج بسم قندہار
 گشت و بعد رسے سمرقند مدرس شدہ و اشتر علم نمودہ و بعد از ان بسبب حجاز و بغداد رفت و باز بسم قندہ
 آمدہ و نشر علم منیو تا آنکہ در سنہ احدی و تسعین و اربعمائتہ در ماہ شوال وفات یافت و ہو بن
 اربع و خمسین سنہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ نے اعلام الانبیاء
 دے یکے از ائمہ مشہورین است در فروع و اصول و نیک از متنبین ست در معقول و منقول و بود
 پدر او سید ابو الفاضل و جد او سید ابو شجاع از کبار فقہائے حنفیہ کہ ذکر شان بالا گذشتہ غازی

بالعلم و نشاء فی حجر الفضل و جل علی الکائنات الایمۃ کفیل بہ ابود و رباه و علمہ الادبۃ صباہ ثم تفقه علیہ و اجتہد
 و اشتغل ثم لم یغ رتبۃ الفضل و برع فی العلوم و کمل و حفظ مبسوطا جیدہ سید الامام ابی حجاج محمد بن
 سار اسناد الجمانۃ و مقدمۃ الطایفۃ و سید العصر و وفی الدہر و من تفقوا علیہ الامام العالم الفقیہ خاصی
 بلا الدروم عبد المجید بن اسماعیل (ثالث و علاء الدین السمرقند) کان فاضلا متبحرا صاحب عالم بالادب و طرائف
 سند نیاسن الطریقۃ کبر الشان و ذکر فی الفصول العادۃ فی الفصل الثانی و الثانیین فی التلخیص فتواء
 سید ناصر الدین بن یوسف الحسینی السمرقندی قدس سرہ و سے شہید ست و کینت ابو القاسم
 و معروف ست بابی القطن و اعلام الاخبار آورده کہ وہ امام کبر و عظیم القدر جلیل المجل جلیل العمل است
 و نام و مشہور و ثناء و مذکور است در بطون و اوراق و ظہور افاق و کیا سے وقت خود است در علم
 و ادب و مجتہد زمان خود است در طریق خلافت مذہب و صاحب تصنیفات کثیرہ ست و کتاب المنافع
 و مختصر المیارک و رفقہ و کتاب الملتقط و رفقاوس و منشور و جامع و خلاص المفتی و کتاب الاحقاق و مصباح
 السجل و مجملہ و غیر ذلک از تصانیف او ست و ذکر او در کتاب مذکور بطویل ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 سید عماد الدین احمد بن یوسف الحسینی الحلی قدس سرہ کینت ابو ابو عباس است و شیخ خفیفہ
 است فی اعلام الاخبار تفقہ علی احمد بن محمد بن محمود الغزنوی ست و کان شیخ الخفیفہ فی عصرہ و خرج من
 حلب لے مصر صین و صل تر من بلاد الروم سنۃ اربعین و ستائۃ الے حلب و مات فی ہذہ سنۃ
 و کان ولده سنۃ نیف و ستین و ستائۃ۔

سید ام الدین بن علی بن حجاج الحسینی السقانی قدس سرہ و اعلام الاخبار آورده کہ خلاصہ
 ترجمہ اش انیسٹ کہ بود و سے فقیہ جدے نوے اخذ نمود از بغداد وانی و غیرہ و در فقہ شاگرد امام
 حافظ الدین بخارے و امام فخر الدین یامرغی است و از وی اخذ فقہ نمود و امام قوام الدین محمد کا کے
 و شیخ اکل الدین و امام سید جمال الدین خوارزمی کرمانے و نہایت شیخ ہدایہ و شیخ تمسید کیوے و کافی
 شرح اصول فقہ بزودے و شرح مفصل از مصنفات او است و داخل شد در بغداد و درس
 داد و ہمیشہ ابے حنفیہ بعد از ان متوجہ دمشق شد حاجانہ علما نے سنۃ عشر و ستائۃ و با خاصی
 و انصاف ناصر الدین محمد در حلب ملاقات نمود الے اخرہ ما یطول ذکرہ انتہی بالحدیثے بود و عالم و متفقے
 عدیم الثل و در زمان خود کمالا نیفے رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علی عجمی قدس سره کفوی در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والنخیر الکمال
واقف الحقایق کاشف الدقایق الموعی سید علی العجمی و در اعلام الاخبار ذکر وی طویل است خلاصه
ترجمه ان اینست که دوشهر مرتقد بر علمای عصر خود مکنه نمود و بر افران خود فایق شد و ما هر شد و علوم
و گفته میشود که قرأت نمود بر سید شریف علامه و اخذ علم نمود از وی و از شیخ اکمل الدین و گفته میشود
که قرأت نمود بر عارف زبانی مولانا عبد الرحمن الجانی قبل ازین حاضر شد بدرس موسی بن حنبله
و شنید از وی شرح منقح و شرح مطول قبل ازین مولانا عبد الرحمن جانی بهجت علامه موسی بن حنبله
مشهور است بقاضی زاده رومی رسیده و چون شنید سید علی عجمی رغبت سلاطین عثمانیه را در علم و حد
ایشان و انتظام ایشان و در دیار بزم ناب انقلاب بود در وقت بسوئی روم پس ادریشتر سلموئی
پس اکرام کرد و او را دایه اسماعیل بیگ بود غایت اکرام بعد از ان رفت در شهر ورنیس داد و او را
سلطان مراد خان مدرس جد خود سلطان یلدرم بایزید خان بشهر برد ساد زندگی کرد تا زمان سلطان
نور محمد شد نزدیک او با علمای زمان خود و بحث کرد با ایشان و ظاهر شد فضیلت او در بیان
انها و حواشی حاشیه شرح تفسیر و حواشی بر شرح مطامع سید شریف و حواشی بر شرح موعظ
سید شریف از تصانیف او است و خط نیز نیک مینوشت و وفات او سنه سستین و هفتاد و هجده
رحمه الله تعالى -

سید عجمی بن الیه برهما والدین الشرفان قدس سره کفوی در اعلام الاخبار در القاب او
چنین نوشته که الشیخ العارف بالهدی والمتوجه بالکلیه الی المدققة الطالفة الخلوته اسوة الشیوخ
الکسوتیه فخر العترة الحسینیه بحر المعرفة الیقینیة بعد از ان آنچه میگوید خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از
اهل شهر و ان بود متولد شد و شایع شد شهر لیس از ولایت شروان و نشو و نمایانیت در انجا و بود خوب
رو و خوش نوعی صاحب غنچ و دلال و بازی میکرد و بچگان پس وید شبی در خواب چیزهای که
متغیر شد بان احوال او پس درید بر وی نیم توفیق و لجا گرفت بصحبت شیخ صدر الدین خلوتی که
از اعیان شایع بود و لازم گرفت خدمت او را و پدرش مکروه داشت انرا و منع کرد پس را از صحبت
او پس تمنع نشد از ان بعد از ان پدرش نیز مقتقد شد و بود سیدی که تربیت میافت از شیخ
مذکور تا آنکه رسید بمرجه کمال در تبه ارشاد و کرامات و ظاهر شد از وی حالات و در شرح نیز زاده

کہ از اصحاب شیخ مذکور بوجہ بجا الزکاح در اور دیس از وفات شیخ صدر الدین نقازی مابین خسرو داد و
واقع شد چرا کہ خسرش از مدت قدیم بصحبت شیخ صدر الدین بود و مہندار جومات مردم بسو کسید زیادہ
بود پس خدمت سید از شاخ بشہر باکو کہ از ولایت شہردان بودہ نہضت نمود و توطن اختیار
نمود و آنجا نیز اورا بقولے تمام دست داد و مقدار دہ ہزار کس معتقد او شد و منتشر شد خلفائے
او با طراف داد میگفت اللہ خلفا جنت تعلیم اداب طریقت جایز است مگر مرشک کہ بعد از او
قایم نام او باید شد زیادہ از یک جائز نیست مولانا شیخ علاء الدین خلوتے و شیخ عمر ایدینی
و شیخ حبیب قرمانے و شیخ محمد جمال حلبے از کبار خلفائے شے بودہ اند و وفات او سنہ ثمان
او تسع و ستین ہجری ثمانیہ در باکو بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی بخارے الشہر بامیر سلطان قدس سرہ در اعلام الانبیاء القاء
و احوال او چنین نوشتہ کہ قطب العارفین و دعوت السالکین القا یم بحقوق اللہ علی الاستقصاء
و المراقب بذکر اللہ فی السر و العلان و العلم النافع و العمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان
میخندہ العرفان و ترجیہ احوال او نیست کہ بود و کس عارف باللہ و عالم کتاب و سنہ و زاہد متورع
و بود و زاہد بقرہ و کس و حالت ستے و قدم راسخ و تصوف و اقوال طریقت و او و جامع میان
دو علم شریعت و حقیقت متولد شد بشہر بخارا و پدرش تربیت او نمود و ظاہر شد کرامات او در
حالت طفولیت و بر خاست زاہد متورع متقی ظاہر الذیل و اہم الذکر مصیب الفکار و اقباء اللہ تعالیٰ
فی حرکات و سکنات و مقبول السیرت و محفوظہ خصلت و ملاقات نمود با کبرائے مشائخ و صحبت داشت
با ایشان و فائدہ گرفت از ایشان و رسید بسبب ان بمقامیکہ رسید از وصول و فروع و قال و
حال و اورا احوال فائزہ و کرامات ظاہرہ بود و بعد از ان رحلت نمود بسو کوم و سکونت نمود بر سر
کہ شہر سیست در ولایت روم و قرأت نمود بر مولانا شمس الدین فخرے و دیدم بخط او کتاب
مفتاح الغیب را کہ از مصنفات صدر الدین تونیو لیست کہ قرأت نمود بر مولانا فخرے و نوشت
بر و کس اجازت بخط شریعت و کس بعد از ان اہلے برو سا بمشاہدہ کرامات و غلیم و دستش نشند
و بودند کہ استمداد می نمودند نہایت او در مشکلات خود و استغاثہ می نمودند بجاتی او در تنگے خود پس بود
سید و مت خود و سر اللہ مابین خلق او و مشہر شد نزد ایشان بامیر سلطان و از بطل عیان او

دختر سلطان بابزید بن سلطان قازی مردوخان بود تا اینکه نکاح کرد و او را حاصل شد از او اولاد
 و او را حکایات عجیب و غریب بود دست که بسطورست در مناقب او بعد از ان سلطان ثمانیه چون
 شاهزاده کرامات او نمودند شدند از اصحاب او و دوستان او و عظیم و کرم او و بنمودند و معتقد گشتند
 بعدیکه چون قصد سفر میداشتند بر گشت سجد برباعی او و قلاوه بنمودند از و سه شمشیر را و از غایب
 حکایت او انست که چون امیر تیمور بر برو سارفت و نسا کرد و در انجا ابای اندیا ربوی استقامت نمودند
 و عرض احوال خود نموده دفع ان از وی التماس نمودند پس فرمود که بروید بلسکر او و انجا شهنشاه
 باین شکل و نشانان خواهد یافت او را سلام من رسانید و بگوید که از تو در حال سوال میکنم پس چون
 ابن پیغام باد رسانید نگرفت معاد طاعتاً انشاء الله تعالی پس روز دیگر امیر تیمور بلسکر خود از انجا
 بر رفت بطوریکه با از سر شناخت و وفات او بشهر برو سار در سنه ثلث و ثمانین و ثمانی و واقع شده
 مدفون شد و انجا و قبر در انجا مشهور و مطاف فراز اندیا است برکت میگردد و محل حاجت عا و نزول بکثرت است خصوصاً
 ابایی قریب سال پیش می نید و طواف بارت میکنند و نزدیک قبر و جامع دعوات در سه بوده است رحمة الله تعالی -
 سید احمد بن عبد الله القرمی الحنفی قدس سره صاحب اعلام الاخیار در مناقب احوال او
 چنین گفته که المونس العالم الفاضل و الجوال الفایق الکامل جامع الفروع و الاصول فارس میدان
 المعقول و المنقول شمس الملتی شمس الایمان خرم الواسع شرف الالبای و مختصر ترجمه احوال او انست
 که لمند نمودند و مولانا شرف الدین بن کمال قرمی که از تلامذه ابن بزازه است و بدو سید احمد که دیافته
 بود ابن بزازی را و قرات نموده است بروی بشهر قریم و بود در انجا چند سال و نشر علم نمود و در انجا درس
 گفت بعد از ان رفت بسوی ماوراءالنهر در سنه ست و ثمانی و واقع نمود کل علوم از شرف الدین
 و رسید نزد او بدرج کمال و گرفت فروع انوی و سلسله لمند او بدینگونه است اخذ الفروع عن شرف الدین
 عن البرزازی عن ابیه محمد الکروری عن السید جلال الدین الکلوانی عن صاحب النهایه میرزا محمد علی
 عن حافظ الدین الکبیر الخراسانی عن شمس الایمان الکروری عن صاحب الهدایه پیران الدین
 الرضیانی عن نجم الدین النسفی عن ابی البسر البردوی عن ابی یعقوب السیاری عن ابی اسحاق النوفلی
 عن ابی جعفر المندوانی عن ابی القاسم الصفار عن نصر بن کبی عن محمد بن سماعه عن ابی یوسف
 عن الامام الاعظم ابی حنیفه رحمهم الله تعالی و هذا احدی الطریق بعد از ان اند بملک - دم در عهد دولت

سلطان مراد خان پس داد سلطان مدرسہ مرزینون و بودوی زعمہ الد عالم عامل و فاضل و کامل محدث مغربیہ مناظرے نیکونوی ذی اخلاق و ایم الذکر مصیب الفارنجوی اصولی خلائی جدی و حاشیہ تیاج و حاشیہ شرح عقاید نسف و حاشیہ شرح لب سید عبد اللہ از تصانیف اوست و وفات حضرت سید در اوایل دولت سلطان محمد شہر قسطنطنیہ واقع شدہ ہما بخاندون گشتہ قبر او مراد متبرک است و محل اجابت دعا است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سرہ در اعلام الاخبار اور بود کہ دی مروی بود عالم عامل صالح و عابد و زاهد با دین و قانع و صابر پیرش سید حمید الدین از وی اولاً اخذ علم نمود و احوال پیش مذکور میشود و مدرس بود در مدرسہ مرو ساد زمان سلطان مراد خان رحمہ اللہ تعالیٰ۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سرہ ذکر والد امجد و بالگذاشت در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ الموسی البارع الفاضل و العالم العامل الکامل مجتہد الاطلاق السنیہ و خزانہ الادب الزکیہ شرف العترۃ الحسینیہ شریف النسب لطیف المحب صاحب الید الطولہ فی العلم و الادب اتممت الیہ ریاستہ التقوی و المدح شیخ الاسلام و المسلمین الموسی حمید الدین و احوال او انچہ نوشتہ خلاصہ ترجمہ ان اینست کہ بود رحمہ اللہ عالم عامل فاضل و کامل خوش خوی و پاکیزہ طبع و صابر بر اذیت خلق و جامع علوم دینی اصولاً و فروعاتاً و ماہر فنون عقلی و اقوال افضل سلیم العقل و ایم الذکر مصیب الفکر چون حاضر میشد در مجلس بودی مشار الیہ و چون واقع شد مشکلی بودی مرجع وی آمد متاوس از اقطار عالم بسوی دی کہی اندپے در پے و بود از نیکان زمان خود در علم و تقوی کم تر دیدہ چشم ہا مثل او در دین و تقوی اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولامیان علوم با بعد از ان سہل نمود نزد علمائے عصر خود و بجد و جد مشغول شد و حاصل نمود فنون را و سید مجتہد است او موسی بکان و اخذ علم نمود از وی پس شد مدرس بمدرسہ سلطان مراد خان غازی و در شہر مرو ساد و غل نمودہ شد از ان در اوایل دولت سلطان محمد خان و رفت نزد سلطان پس شناخت او را و گفت نوئی بسر سید افضل الدین گفت بلی گفت بدہم اورا مدرسہ پدر خود سلطان مراد خان بشہر مرو ساد مقرر شد برای دی پغاہ در ہم ہر روز و طعام از مطبخ کہ گھایت کند اورا بعد از چندے بقضائی قسطنطنیہ امور شدالی ان توفی سنۃ ثمان و تسعمایۃ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد الحسینی النجاری قدس سره در اعلام الاخبار القاب اچنین نوشته که الفوت الکبیر و وارث خیر البشر بحر الشریعۃ شش الحقیقه و برهان الطریقۃ الشیخ العارف بالمد والتموج بالکلیتۃ الی المذوال و آنچه نوشته مختصر ترجمه ان اینست که نشو و نما یافت بشهر نجارا در سید یحیی مت قطب العارفین خواجہ عبید المد تمقند و اقامت نمود زود و زاید از شش سال و پود شیخ که تعظیم او نمود غایت تعظیم و تعین نمود و او را برای امامت نماز و میگذازد و نماز بر او بوضوے مشا چون وفات یافت خواجہ عبید المد بجای او بنیشت تربیت طالبان و ارشاد مریدان نمود و مردمان اصحاب مناصب صحبت ویرا لازم گرفتند و بود طریقہ و عمل بالغزنیہ و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خف و عزالت از خلق و قلت طعام و کلام و اجابے لیائے و هوام ایام و آداب مجلس او این بود که نمی نشست با هیبت و قیام و مردمان گرد و حلقه رده نمی نشستند با ادب تمام کان علی رسوم الطیر بود و مشرف بر خواطر و نیگذاشت در مجلس او کلام و بنا اصلمات رحمہ اللہ سنۃ اثنین و عشرين و تسمانیہ و مدون شد نزد یک مسجد خود و قبر او در انجا مزار و متبرک است رحمہ اللہ تعالیٰ -

مولانا سید ابراهیم عجمی الرومی قدس سره در اعلام الاخبار القاب اچنین نوشته که المولی الفضل و العاقل الکامل الجامع بین علمی الشریعۃ و الحقیقه سلطان الطریقۃ و برهان اهل الشریعۃ ذو النسب الباقی و النسب الطاهرۃ و احوال او آنچه نوشته مجمل ان اینست که پدر او از سادات عجم بوده بعد از ان انتقال نمود بسو ولایت روم و توطن نمود در قریۃ ازناو است اما سید که گفته میشود از اقربا یکی گفت صاحب شقایق که بود پدر او از سادات عجم از اولیا المد و صاحب کرامات سنن نقل نموده میشود و از وی خوارق عادات کثیره و امارات ناب اندیشیده متعوض ان نشدم و بخله ان اینکه نابینا شده بود وی رحمہ اللہ دوازده پیش سید ابراهیم سر خود برهنه نموده بود گفت ای ابراهیم سر برهنه مساز که ترا ضرر میکند هو اسے بار دیس گفت پیشش که چگونه دیدے و او حال آنکه باین حال هستی گفت از خدا سے تعالی و درخواستم که روی مرا نمایا مار پس المد تعالی بصارت من بمن باز و او اکنون بازگرمت دیند شد ششم من چنانکه بود و سید ابراهیم و جعفر بن خود با عفت و صلاح تربیت می یافت بعد از ان انتقال نمود از انجا برای طلب علم بسوی شهر بسوا ملکه نمود و نزد شیخ سنان الدین که جد حضرت اعلام الاخبار است بعد از ان اشتغال تحصیل علوم نمود تا آنکه رسید بخیر مت مولانا حسن السیاسیونے و تعین نمود و او را برای تدریس پس قبول نکرد تدریس را و غایت

نمود بخندست موی نوا جزاده و رفت بستوی وی بجالت تدیس او بمدرس ازین پس شد مدراس در انجا بعد
 قصای قسطنطینیة و بود و خدمت او مدت کثیره پس او استاد نمود وزیر عهدیاشا قرمانی برای تعلیم
 سپهر خود پس تعلیم نمود مدت بعد از آن معلّم شد برای سلطان قوا تو و بن سلطان بایزید خان در حیات
 سلطان محمد بعد از آن بمدرس مرزلیفون مدرس شد بعد از آن بمدرس قره حصار بعد از آن بمدرس مصطفی
 باشا در شهر قسطنطینیة مدرس شد بعد از آن بمدرس سلطان بایزید خان بمدرسه امامیه مدرس شد و بن
 شد برای او هر روز هشتاد و درهم و امرا فتای انجایوی منوف شد بعد از آن ترک تدیس و افتاد
 و معین نمود سلطان بایزید و در آخر سلطنت خود روزی نه صد و درهم بطریق تعاهد و چون نوبت سلطنت
 سلیم خان رسید برای او سرائی در جوار اربابوالبوب انصاری رضی الله عنه خرید نمود و اکنون نامکان
 وقف است بر موی مذکور پس ساکن شد انجا تا آنکه وفات یافت سنه ثلثین و تسع مائه و عمر او بنود سال
 رسیده بود و انجانب نابل نکرده و از مردم منقطع بود که بسبب علم و عبادت و بود و از اهد متووع و کس
 او را بر بیلو خوا بیده ندیده نوم میکرد نشسته و یکس را بر اے کار خود امر میکرد و متواضع و متواضع بود و ترحم
 بر صغیر و تجلیل کسب نموده و صلوات نموده و مسجد با جماعت میگذاشت و رحمه الله تعالی -

مولانا سید محی الدین محمد بن عبدالقادر العلوی الفاطمی الحلی قدس سره و اعلام الانبیا و ائمه
 و چنین نوشته که الموصی الفاضل المحقق و المجرب الکمال المدقق حلال الشکات الدینیة و رفع الشبهات
 ایتقینیة جامع الفروع و الاصول حادّی العقول و المنقول صدر الافاضل بحر الفضایل شریعت الاصل
 لطیف الاستیایل زبدۃ الی الرسول صفوة الاولاد العتول اقتحار الیسین السید محی الدین محمد در کتاب مذکور ذکر
 او بس طول و طویل است مختصر ترجمه ان اینست که بود وی رحمه الله عالم فاضل نظار فارس در بحث
 چون حاضر میشد در محفله بود که مشارالیه و رجوع نمیداد و در مشکلات بود که بود وی که میشکافت موی
 را در بار یکی سخن و وسعت داشت و تقریر و فصاحت در جمل و خصوصیت و بود صاحب عقل و وسیع
 و زد و فهم در عقول و قدرت داشت بر تفهیم بود او استاد علی الاطلاق و المتفق علیه و انجمله الیه بلا شفا
 و اخذ علم نمود از جماعت علمای زمان خود مانند مولانا صالح الدین حلی و مولانا محی الدین حلی قماری و علامه
 شمس الدین احمد و علامه نور الدین قرا صوی صابر و در سید نزاد و بدرجه کمال و در بدرجه بر و سادرس
 شد در وزیر او و سبب پیچ و درهم مقرر شد بعد از آن بمهر قاضی شد و داد عدالت و داد و بود و قبول

سیرت و بطریقہ سلف سلوک بنمود و تا بوز و زور و سلاطین مغزو و محترم بود تا آنکہ وفات یافت در سنہ ثلث و ستین و تسعمایہ و مد فون شد نزدیک دارالافتاء و حلب و ان موضع مشہور است و اللہ اعلم۔
سید محمد بن سید محی الدین بن سید عبد القادر الجلی العلوی الفاضل قدس سرہ ذکر پیر بندگوارش بالکذشت در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ صدر الموائے و الاشراف سالک مسالک السالکین و طریقۃ الاسلاف جامع العلوم و المیزان فی المقول و المقصود عارف الانساب و اقطاب الاحساب الفاضل الحبيب و الکامل الشیخ السید محمد علی النقیب نے المالک الثمانیہ انتہی بالجہل مردسے بود جامع در میان سیادت نسب و وفہ حبیب و علم و ورع و اخذ علم نمود از پیر بزرگوار و رحمہ اللہ تعالیٰ
سید ابو الفضل بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و علوم ظاہرے و باطنیہ از والد ماجد خود کسب نموده و در بغداد در سنہ تسامیہ و وفات یافت و قبر او در اینجا است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محی بن سید عبد القادر الجیلانی نے قدس سرہ کنیت او ابو زکریا است و در خزینہ آورده کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و کتساب علوم فقہ و حدیث از والد بزرگوار خود نموده فاضل و کامل عالم و مقتدا سے زمانہ گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنہ تسعین و تسامیہ و وفات او در شب برات کہ پانزوم شعبان باشد سنہ تسامیہ و قبر او در بغداد متصل قبر برادرش سید عبد الباقیاب بودہ است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید سیف الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ لقب دی عبد الباقیاب است وی بزرگترین فرزند حضرت غوث الاعظم است و بسیار کرامت و الہامیہ و از وی حدیث در خزینہ آورده کہ وی بر سجادہ حضرت غوث نشسته بہدایت خلق مشغول شد و در مدرسہ معلی و عظیم میفرمود و از وی منقول است کہ میفرمود کہ وقتی در بلاد عجم مسافر بودم و بعد حصول علوم بنجد ایدم و از والد ماجد خود اذن خواستم کہ در حضور ایشان و عطا گویم نصحت دادند بالاسے منبر بر ایدم و انواع علوم و ادب عطا بیان کردم بکنیس را در دل اثر نکرد و اب از دیدہ برینا اہل مجلس انحضرت والدہ خواست کہ رونکہ و عطا فرمایند من فرود ایدم و حضرت ایشان بر منبر بر آمدہ فرمود کہ ہر یک کلمات است کہ از بندہ در وقت تنول بلا بوقوع آید از اسلحہ انیکلہ از اہل مجلس فریاد و فغان بر فاست چون مجلس سو قوف شد

از ظهور اینجی رسیدم فرمود که تو هنوز تکلم هستی بخود من تکلم بغير ولادت او در ماه شعبان سنه اثنی عشر و خمسایه و وفات او بخت و پنجم شوال سنه ثلث و ستایه و او را دو پسر بود ابو منصور عبد السلام و ابو الفتح سیلان نام که در وقت خود عالم و عامل و شیخ کامل بود و جمیع ائمه تعالی و در تاریخ وفات و اختلاف است و را عراس از بیعت الاسرار نقل نمود که وفات او بخت و پنجم شوال سنه ثلث و تسعین و خمسایه بوده در بغداد بمقبره حلبه مدفون شد و وی از پدر خود و شیخ احمد بن حسین البنادیر غیر ایشان علم فقه آموخت رحمه الله تعالی -

سید ضیاء الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو نصر و لقب او موسی است وی از فرزندان حضرت غوث الاعظم است در خزینه آورده که وی تحصیل علوم بخدمت والد خود نمود و عالم عامل و عارف و کامل و فقیه و محدث شد و از بغداد بمشقرفته متوطن شد با نجادفات یافت ولادت او سلخ ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و خمسایه و وفات او بیست و غره جمادی الثانی سنه ثمان عشر و ستایه رحمه الله تعالی -

سید ابراهیم بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو اسحاق است وی نیز فرزند حضرت غوث الاعظم است در خزینه آورده که وی قدوه اولیا و اکمل اقیاب و کسب علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگ خود نمود و خلق کثیر از فیض محبت او بکمال حال و قال رسید تفکر و سکوت بر مزاج دی غالب بود و بدو و ربع به مرتبه کمال داشت از فرط حیا و شرم بر در و کار تا سی سال سر بالا نکرد و ولادت او سنه تسع و ثمانین و خمسایه و وفات او ششم شوال سنه ثلث و عشرين و ستایه و قد فرمود والد اجداد است رحمه الله تعالی -

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو بکر است وی نیز فرزند و لبند حضرت غوث الاعظم است و سلسله رزاق شاه بی بوی منسوب است وی از اعظم اولیا است از اولاد او بیس اکابر دین هستند که مقام تعجب است که احوال شریف او در کتب تواریخ که انیک پیش نظر مولف دیده نشد مگر شهرت او از دیگر فرزندان حضرت غوث زیاده است و وی از مشاهیر فرزندان حضرت غوث است در اخبار الانیسا را آورده که روزی حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه و عطا میفرمود و را شناس کلام فرمود که کلام من بر مردان غیب است که حاضر میشوند از پس پرده کوه قاف قدمای ایشان در هواست و دلمای ایشان در آتش از شدت شوق و لهب اشتیاق که

بہرہ و کار خود دارند را وی گوید کہ درین مجلس کہ این سخن میفرمود ولد او سید عبدالرزاق در پایا اخیر دین بر قدم
اوستہ بود و سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس سبوش افتاد و جامہ و دستار او سوختن گرفت و آنحضرت
از کرستہ فرو آمد و اطفا سے ان ناکر دفرمود کہ تو نیز امی عبدالرزاق از ایشانے و بعد از قیام مجلس کیفیت
انحال را از شیخ عبدالرزاق پرسید او فرمود چون نظر بالا کردم دیدم کہ در ہوا مردان غیب ایستادہ و کما کتہ ہن
و تمام افعی با ایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفتہ است بعضی از ایشان صحیح و بعضی در
تو اجد و بعضی بجائے خود و بعضی بر زمین می افتند در اعراض از سبجہ الاسہ از نقل میکنند کہ ولادت
او در وی القعدہ سنہ ثمان ہجری و ثمانیہ و وفات او سادس خوال یا فاس رمضان سنہ
ثمانت ہجری و علّٰی شلّٰخ قادریہ بر فاس رمضان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید بن عیدہ الرزاق بن نغوث الاعظم علم القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ رحمہ دی از اعیان شاہ
قادریہ است و اعراض از سبجہ الاسہ نقل نمودہ کہ ولادت او ربیع و العشرین من ربیع الآخر سنہ اربع و
ستین و ثمانیہ و وفات او سادس عشر شوال سنہ ثمانت و ثمانین و ستائیتہ بودہ و قبر او در باب
حرب است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبدالخالق بن سید عبدالواحد بن سید الملک سبکبیری قدس سرہ و خزینہ ادرہ کہ وے
میر و داماد سید محمد حضور است صاحب خوارق و کرامت بود و وے تالابے مختصر دلاہر کندیدہ و بسید
سرہ و سوم نمودہ تا حال ہر بیماری را کہ در آنجا غسل میدہند اکثر شفا میابند و بوقت رفتن قدری غلہ
جرت بریان کردہ ہمراہ میبرد و بعد غسل بقرآن قسّم نمایند و وفات او سنہ سیج و ثمانیہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ فیروز جیلانی قدس سرہ و خزینہ ادرہ کہ دی جابح ست در علم و علم و سیادت
و نجابت و ریاضت و از سادات عظام گیلان بود و در لاہور سکونت داشت اول جد بزرگوار دی بطریق
سیر از بغداد در لاہور تشریف آورد و از بنیاد دہلی و غیرہ رفتہ زیارت مقابر اولیائے عظام و شایع کرام
پر داشت بوقت معاودت باز بلاہور آمد و ہمین جا سکونت ورزید چون بر حمت حق پیوست شاہ فیروز
بر سندارشاد و تدریس جلوس فرمود و تمام روز تعلیم علم طالب علان و تدریس پرداختہ و علوم فہ
و حدیث و تفسیر و رس وادی و از آغاز شام تا نصف شب توبہ و تلقین از باب معنی مشغول
ماند و بہرہ جو بہرہ نماز جماعت و عہد و غلہ و فہم و معروف بود وے و غلہ کثیر بوسیلا جمیلہ و کمال

ظاہر و باطن رسیدند و سلسلہ طریقہ ابدیہ جو بہت کثرت پذیر و زکین جہدہ شاہ عالم عن نور الدین عن
 الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبد الرزاق عن عبد اللہ الحمیلانی عن احمد عن سید میر عن سید سعید
 عن السید علی عن السید صوفی عن ابیہ سید عبد الوہاب عن ابیہ غوث الطہلین سید عبد القادر الحمیلانی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و وفات دے در سنت ثلث و ثلثین و تسعاۃ و قبری در لاہور ست تیکہ
 و نہایت گران تر اللہ تعالیٰ۔

سید شمس الدین غوری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی مشہورست شمس العافین غوری
 موسوی و از اولاد اہم موسی کاظم ست رضی اللہ عنہ در علوم ظاہر و باطن عارف نامی و اسناد
 گرامی ست و سید نوید غوری قدس سرہ پیراوست کہ مذکور میشود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری حضور قدس سرہ ذکر و الہیہ و بالاکدشت و خزینہ
 آورده کہ سلسلہ اخذ طریقہ او اینست کہ سید محمود اخذ الطریقہ عن ابیہ سید شمس الدین عن سید یعقوب
 عن عبد القادر بن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید صوفی عن ابی الفرج عن السید
 عبد الوہاب عن ابیہ امام الشریعہ و الطریقہ سید عبد القادر الحمیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و دے
 بعد از وفات پدر بزرگوار خود از ولایت غور بطریق سیر دار ملک ہند شد و بلاہور آمدہ و محلہ حلبہ
 سوا سے بیرونی شہر کہ حالاً از دست سکمان جابل رہو پورانی آورده سکونت در زیرہ و چون از وہ
 شہر گشت و کرامت وی در اقصائے عالم فساد خلق کثیر دست بہ ایمان ارادت دی زدند و سبب
 لقب او بحدیثی انست کہ طالب بروز اول بیعت بدیدار سید کائنات شرف میشد انداز اورا
 حضور سے میگفتند (این دیدار بخواہ بود نہ بیداری) و او قبولے تمام یافت و بخش در دہما سے
 خلق جاسے پذیرا و دے وفات دے بقول شیخ سنتہ اشہین و اربعین و تسعاۃ و قبرا در لاہور در
 مقبرہ سید جان محمد حضور سے ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید نوید نور سے حضور سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے
 از غلامے مشایخ طریقہ عالیہ قادریہ است نسب ابامام موسی کاظم رضی اللہ عنہ سید چنانچہ
 بالاکدشت دے تربیت ظاہر سے و باطنی از پدر بزرگوار خود بافتہ و چہر کسیکہ مریدان گشتے روز
 اول در خواہ بزیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم شرف گشتے و وفات او در سن اربع و شصتین الف بودہ

سید سرور الدین بن جان محمد حضور می قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی شفق و صاحب مقامات
بلند و کرامات ارجند بود و مرید پر خود است و وفات او روز جمہ احدى و عشرين من شوال سنہ
۱۰۱۰ و العت بودہ و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سرور الدین حضور می قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی در نہد و تقوی
شانے بلند و مقامے ارجند داشت و در لاهور بہدایت خلق اشتغال بنمود خلقی کثیر از وی بہدایت
بافتہ وفات او روز جمہ احدى و عشرين من شوال سنہ احدى و ثمانین و ماہیہ و العت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ
سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی لاهور سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی
فخیرے روشن فیر و صاحب نعمت ظاہرے و باطنی بود ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت
و در بغداد و متوطن بود بعد از ان بطریق سیاحت بہندوستان آمد و غلامہ ایک در لاهور قیام پذیر
گردید و بہدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقع می آمد و اورا سہ پسر
بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین شاد و بہ دولت شاہ بنجامان غیاث الدین لاولہ شدند
و وفات سید عبد القادر ثامن عشر ربیع الاول سنہ اثنین و اربعین و تسماثیہ و قبر وی متصل محلہ
قدیسے بر غریزہ رنگ واقع است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد الخالق بہاگیرے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ از اعظم سادات
و کبرائے مشائخ طریقہ قادریہ است صاحب مقامات بلند و مدایح ارجند بود و ارادت و خلعت
از پدر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات بطیم علوم و تدیس فقہ و حدیث مشغول ماند و وفات او
سنہ ثلث و اربعین و تسماثیہ و قبر وی در لاهور قریب روضہ سید جان محمد حضور می است رحمہ اللہ تعالیٰ
سید عبد الوہاب بن سید عبد الرزاق بہاگیرے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی جامع
بود میان علوم ظاہر و باطنی و کمالات صوری و معنوی و در سلسلہ مالکیہ قادریہ بیعت بہ پدر بزرگوار
خود داشت و بعد پدر تمام عمر بہدایت خلق مصروف ماند و وفات او در سنہ ثمان و تسعین و تسماثیہ
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد القادر بن سید عبد الوہاب بہاگیرے قدس سرہ از سادات عظام و اولیائے
ذوی الاکرام است جامع علوم ظاہر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود و وفات او

بقول صحیح سنہ شمس وربعین و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی الخرنیتہ۔

سید عبد المدین سید عبد الوہاب سہاگیری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی بقیع بزرگ منہی
دعالم و مستجاب الدعوی بود و دوم مبارک او برای شفا کسمرضی اکسیر اعظم بود و لاہور علم شجاعت افراخت
و طالبان حق را بجن رسانید و فات او قاسم رمضان سنہ تسعین و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید رحیم المدین سید عبد المدین سہاگیری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی مرید پدر خود است
و در سلسلہ قادریہ شیخ صاحب ہدایت و ارشاد بود چون مرخصی نزد وی آمدی از دعای وی شفا
یافتہ و چون لا ولدی بنماے اولاد نزد وی آمدی بدعاے وی صاحب اولاد گشتہ مستجاب الدعوی
بود و فات وی سابع عشر محرم سنہ اربعین و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ و قبا و در لاہور است۔

سید نعمت المدین معروف بسید مبارک لاہوری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از اعلا علم
مشایخ قادریہ بود و نعمت فقر از سید عبد القادر ثانی او چہ حاصل کرد (و ذکر عبد القادر ثانی بالا گذر)
و ترقی خلافت یافت و خلق کثیر را بارادت خود مشرف ساخت و بپای تجرید و تفرید میراج مسکون
نمودہ باز در پنجاب تشریف آورد و در لاہور تشریف از رانی داشتہ علم شجاعت افراخت دعای وی
در حق طالبان دنیا و عقبہ مستجاب بود ہر کس کہ بر زبان حق ترجمان وی جاری گشتہ همان طور بوفج
آمد و خلفاے وے در اقاہیم و ویراز نقند و طالبان حق ابحت رہا گشتند و فات وے
باتوال صحیح و رسنہ اشین و ستین و سہماتیر بودہ در اندرون حصار لاہور مدفون شد کہ اکنون
ان قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشتہ و المد اعلم۔

سید بہاء الدین کیلانی آخر مشہور بہا اول شیر قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از سادات
عظام و مشایخ ذوی الاکرام قادریہ است و نسب او بحضرت غوث الاعظم محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ بانطریق میرسد کہ بہاء الدین بن محمود بن علاء الدین المشہور بزرین العابدین بن مسعود بن
بن صدر الدین بن ظہیر الدین بن شمس الدین بن مومن بن مشتاق بن علی بن صالح بن عبد الرزاق
بن سید عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ ہم و وے شیخ بود جات کالات ظاہری باطنی
وزیر و عبادت و عمر دراز یافتہ کہ زیادہ از دو صد و پنجاہ و کم از دو صد و ہشتاد و پنج سال بود مولاد
بغداد است ہمراہ پدر در اوان صغر بنند و ستان آمد و در پادان توطن گرفت ارادت و خوف

خلافت از پدر داشت و وفات دس با خوال معتبره که از خزینه الاسرار و شجره الانوار نقل نموده نامش عیسی
شوال سنه ثلث و سبعین و تسعایه و قدیمی بمقام حج و زیارتگاه خلق است رحمه الله تعالی فله
او در خزینه الاصفیا طویل است ما اختصار نمودیم -

سید محمد نور بن سید سها و الدین نذکور قدس سره فرزند کلان و صاحب سجاده بدر بزرگوار است
در علوم ظاهری و باطنی از دیگر فرزندان پدر گوئی سبقت ربوده مادرش دختر حضرت شاه کمال
نجاری است که در قصبه چوبی سکونت داشت و به پیر جهانیان مشهور است وفات سید محمد نور
سنه ثمان و ثمانین و تسعایه است که زانی خزینه الاصفیا -

سید محمد مقیم بن ابوالحسن بن محمد نور بن سها و الدین گیلانی قدس سره لقب او حکم الدین است
در خزینه آبرو و کندی از اعظم خلفای میر حیات جمال الدین خدای است و جات بود و زبان علوم
ظاهری و باطنی و کمالات نبوی و معنوی و سیادت و نجابت و تقوت و شجاعت در عهد خود شیخ زمانه
و مقتدای یگانه بود بعد از تحصیل علوم حلاله روح جوده سید سها و الدین بن محمد است سید جمال الدین که از
اولاد حضرت غوث الثقلین است رسید از یمن توجه او که تفصیل این در خزینه است بدرجه کمال رسید
و صاحب کرامت و خوارق است و در سنه خمس و خمیس الف وفات یافت و عمر او چهل و دو سال
و توبه او و توبه است رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن ولی الدین الحسینی القادری الشاذلی المدنی قدس سره دس
اهل علم و تقوی و زهد و عبادت بود شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره بهجت دی رسیده کمال
اعتقاد زیات او میداشت و میرا بوده و سید عبد الوهاب سفر بسیار کرده و بهجت بسیاری از علما
و صلحا و مشایخ کبار رسیده و چهل و چهار حج گذاشته مدت میدور که ساکن بود و اهل حرمین و شیخ
یمن و مصر و مشام معتقد و لایت و علوشان او بوده و طایفه او در باب کتب حقائق و توحید مثل نفوس
و اشال ان توقف و تسلیم است اینها را دس نیگفت و بدان اشتغال نیکرد و انکار هم نیکرد و بیگیت
چنانچه عادت فقها است بطین و تشیع پیش نمی آمد و میفرمود که اول باید که اعتقاد خود را اظهار و باطناً
باعتقاد اهل سنت و جماعت راست سازد و راسخ گردانند بعد از راسخ این عقیده از هر چه پیشان
گفته اند و نوشته اند محروم نماید کتب ایشان را که در حقایق و اسرار نوشته اند نیز مطالعه نکنند و آنچه

زمان جهانگیر بادشاه وفات یافته و قبر در موضع مسانان علاقہ قتیالہ زیارت گاہ خلق است۔
سید خیر الدین بن رحمت الدین بن فتح الدین اکرانی قدس سرہ کبیت دی ابو المعالی
 است از سادات صحیح النسب کرمان ست خلیفہ و برادر زادہ شیخ داؤد ست کتاب تحفہ القاد
 در مناقب سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و کتاب حلیہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از تصنیف
 اوست و در شعر ہم بذاتے داشته دیوان شعرا و وجود است صاحب کرامات بلند و مقامات
 ارجمند و زبدم مرج و تقوی و ریاضت بود و در مدیہ و خلیفہ خود بوده ولادت او با قوال صحیح بر زرد شنبہ
 ذہم ماہ ذی الحجہ سنہ ستین و تساتیر و وفات او شانزدہم ربیع الاول سنہ اربع و عشرین و
 الف در عہد جهانگیری واقع شدہ و قبر وی در لاہور است و در اشکوہ و رسفیتہ الاولیا از ملا شاہ
 نقل نمودہ کہ روزی بہر ایام خود خود ملا گفت اللہ کہ عالم و عامل بود زیارت شیخ ابو المعالی رفتم
 شفعہ یحیی پیش شیخ ہدیہ اور و شیخ آنرا قبول کرد مرا بخاطر گذشت کہ اگر شیخ اشرف خاطر دارد باید کہ
 این تسبیح بہمن و بدو چون از وی مرخص شدم و برخاستم مرا پیش خود خواند و تسبیح بہمن داد و گفت اگر
 توانی ہر روز صد بار در دہرین تسبیح بخوانی تا مرا و ترا و انکہ این تسبیح او و اور ابواب عظیم حاصل کرد
 گذارنے خزانہ الاصفیاء اللہ اعلم۔

سید عبد الدین عمر ہشتی اجمیلانی قدس سرہ از اعظم سادات کیلان ست نسب وی
 بسید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ بانظر اقی میرسد کہ عبد الدین عمر بن حسن بن عثمان بن مبارک
 حسن بن عبد الباسط بن شہاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علاء الدین علی بن شمس الدین
 بن یحیی شہید بن احمد بن نصر بن عبد الرزاق بن نوث الاعظم سید عبد القادر اجمیلانی رضی اللہ تعالی
 عنہم اباسہ وی خرقہ اداوت از دست پدران خود اوچہ شہیدند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند
 و وی بجز پانزدہ سالگی بطلب حق از بغداد برآمدہ بہند و ستان آمد و اکثر مشایخ این دیار را دریافت
 در علوم ظاہر و باطن کہاں رسیدہ و موضع بہت کہ از توابع دہلی است طرح اقامت انداخت و
 ہمیشہ در بحر مراقبہ مستغرق مے بود و خلقی کثیر بکلفہ الاوت وی درآمد و کہ است و خوارق بسیار از
 وی بطور اچھا پنچ صاحب سفیتہ الاولیا سیکوید کہ چون در وی بارہ زنی ارادہ اہل موضع بہت
 میکرد و راہیرون دہ و دہ بانہنیا میافستہ و احدیر قدرت بنود کہ ہماہا لے انوضع دست تھاول و

ظلم در گذشت و وفات او ستمه سیخ و شمشین و اعلت بوده و عمر او یکصد سال و قبرا در موضع بہت بکنار
در باکے جون است رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی خزنیۃ الاصفیاء۔

سید غلام غوث البخاری الاوچی قدس سرہ و خزنیہ آورده کہ وی از اولاد سید الدین
بودہ و از اجلہ اولیائے سید نبیائے گبر و شاہ جہان بودہ قبوے عظیم یافتہ خلایق از دور و نزدیک بہت
اومی آمدند و مریدیکشتند و مستجاب الدعوتہ بودہ و وفات و سہ در ستمہ شمس و اربعین و اعلت
بودہ و قبر و سہ قریب لاہور بموضع علیہ پست کرامت بہنوز از موضع قبرا جاریہ است
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ بلاول بن عثمان بن علی القادری قادیانی قدس سرہ و خزنیہ آورده کہ
وی از کبرائے مشایخ متاخرین و عظامائے اولیای دین بودہ بغایت متقی و متشعشع و صایم و قیام و
عابد و زاهد و متان الوقت بودہ و قراوت و خلافت از سید شمس الدین قادیانی لاہوری یافتہ کہ
خلیفہ شیخ ابواسحاق لاہوری بودہ و از محبوب الواصلین کہ کتاب است فقط در مناقب سید بلاول
نقل میکنند کہ بزرگان شاہ بلاول ہمراہ ہمایون بادشاہ از ہرات بہند آمدند و در موضع پنجپورہ کہ دیہی
بفاصلہ دہ کردہ از لاہور است از پادشاہ جاگیر یافتہ ہمایون سلطان شہد نمود شاہ بلاول نیز از ہمایون
بود وی دلی مادر او بود چون بمرہفت ساگی رسید روزی طفل ہم عمر ہمایون وی یافت یافت آنحضرت
بر بالین وی آمد و فرمود اوی یا یحییٰ بے وقت چہ منے دارد و بنیض تا با ہم بازی کنیم طفل متوسلے
فی الحال خیم باز کرد و بر خاکست و ہمراہ او روان شد با سماع این حال جد بزرگوار وی سید علی
ویرا برای تحصیل علم در لاہور فرستاد و از حسن تربیت شیخ فتح محمد کہ اعلم علمائے لاہور بود و از بزرگان ایام
بکمالات علوم ظاہرے موصوف شد بعد از ان بطوریکہ در ان کتاب مذکور است بصحبت شیخ
شمس الدین رسید و مرید گشت و کسب طریقت مشغول شد و بعد از ان حسب حکم او بچہ شاہ
ابواسحاق چند سال خلوت نشین شد و ادا ی صلوٰۃ و صوم و دوام و تلاوت قران مشغول ماند و
انواع کرامات نمود و شد کہ تفصیل بعضی از ان در خزنیہ از شجرۃ الانوار نقل نمودہ و تاریخ و وفات او از مخبر الواصلین
و سفینۃ الاولیاء نقل نمودہ کہ کان ذلک وقت الفتن و لیلۃ الاثنین عثمان و عشرین من شعبان سنہ
ست و اربعین و اعلت عمرہ سبعین سنہ و قبرا و بیرون در وازہ دہلی ست و چون در سنہ یکہزار و چو

اب دریا نزدیک بقبر سید بخون تلف قبر صدوق نعش او برآورده بجای دیگر نزدیک ترازان دفن
نمودند و الله اعلم

سید عبدالقادر القادری البخاری الاکبر ابادی قدس سره در خزینة آورده که وی از غلیظ
شیخ خاندان قادریه عظیمه است در اکبر اباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال و علم و عمل و زهد و تقوی
و ریاضت و عبادت اوقات خود تقسیم نموده که در تمام روز در ریس و نصف شب در تلهین و توجیه
مردان و نصف در عبادت (اوراد و تلاوت و امثال ان) گذرانید و سوامی قیل و نصف النهار
خواب می کرد و از روز بلوغ قناعات در در طعام نخوردی تاریخ وفات او از مجر الواصلین نقل نموده
که به سنه خمسین و الف واقع شد و قبر وی در اکبر اباد است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید محمد امیر جیلانی قدس سره و از سادات صحیح النسب جیلان است جامع بود در زبان
شریعت و طریقت و مقتدای وقت خود بود از اولاد سید بهادل شیر طبرستان است و صاحب کشف و
کرامت و خارق عادت بود در زبان تمدن و رنگ زیب عالمگیر بادشاه علم شیخت برافراخت و قوس
تمام یافت وفات او الساب و العشرین سن جمادی الثانی سنه اشین و مائت و الف و در خزینة ذکر او
طویل است از اینجا مختصر نمودیم -

سید نور محمد بن محمد امیر جیلانی قدس سره در خزینة آورده که وی ولی مادر زاد است و سر
دختر او مادر و جان کمالات نیا هری و باطنی و در سخاوت و شجاعت نظیر نداشت بعد وفات پدر
بر سجاده مشیخت حضرات جبره نشست و بهائے خلق گشت از کتاب سلج الاولیا نقل نموده که خود
میگفت که در ایام طفلی بخشین پاره قرآن متنی قرآن بروی مکشوف بوده و وفات او تاریخ نو بهم
ذی الحجه سنه ست و عشرین و مائت و الف و عمر او هفتاد و سه سال بوده و الله تعالیٰ -

سید عبدالحکیم بن یزید جیلانی قدس سره در خزینة آورده که وی جامع ست در میان
شریعت و طریقت و نسب شریف وی باین طریق بحضرت غوث الاعظم میر سید عبدالحکیم بن یزید
بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن فهد الدین بن بهاء الدین بن یعقوب بن یحیی بن
قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبدالرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبدالرزاق
بن سید عبدالقادر الجیلانی رضی الله تعالیٰ عنه وی بعد از تحصیل علوم ظاهری و باطنی خلافت

از عبد القادر یافیت و هو عن شاه فیروز عن شاه عالم عن نور الدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاه
امیر عن احمد عن السید عنی عن عبد الوهاب من ابیه عنوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہم
سید عبد الحکیم بنایت کمال و پرده پوشے شمار خود میداشت و تنے کے از مردان دمی اور ادبوت
نمود اتفاقاً در شیر پنج بجایے قند نمک سو افاد چون پیش او اور داد از بخور دینج بر روی نیار و
چون پس خورد و ترک گرفتند و استند که نکین است صاحب خانہ بعد از پیش آمد سید گفت که من
شیرین خوردہ ام نہ نکین و من خبر ہم نمیدارم ولادت او در سنہ ثلثین و الف و الف در عہد جہانگیر بادشاہ و
وفات او سنہ ثمان و دمانہ و الف و الف و عمر او ہفتاد سال بودہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد فاضل المتوکل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آوردہ کہ وی در توکل ریاضت
و عبادت یگانہ زمانہ و مقتدای خلق بودہ و ترک و تجرید شہرہ آفاق با دنیا و اہل ان کاری نہ داشت
و تازندگے از خانہ بیرون نیامد و از اہد و عابد و متوکل و دایم الصوم و دایم القیام و عالم و عامل بود
و بادشاہ عالمگیر معتقد او بود نقد و جنس و جاگیر داد قبول یقتاد وفات او دوم ذی الحجہ سنہ ثمان
و عشر و مائتہ و الف و الف و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آوردہ کہ ذی شیع با وقار و اعلم روزگار و مجتہد
وقت خود بودہ و در ساکن نسبت قادریہ رسالہ دارد کہ اگر طالب بران عمل کند مطلوب رسد و عطا یار
ہاست نیز کتابے تصنیف کردہ کہ یکس را بران اغراضی نیست ولادت او در سنہ احدی
و ثلثین و الف و وفات او بروز یکشنبہ سادس عشر شعبان سنہ خمس عشر و مائتہ و الف بودہ
و قبر او در لاہور است۔

سید عبد القادر بن عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آوردہ کہ خلاصہ اش اینست
کہ وی جامع بود در میان شریعت و طریقت و عالم و عامل بود مدت العمر زہد ریاضت بسر برد و بشکاک
سئل تمام داشت و نہایت قوی و زور او بودہ بحدے کہ پنج شیر را گرفته بود شیر حرکت کردن نموانست
چون او را در افکنند ہر دو بند دست شیر از ہم جدا شد اکثر شب ہاتھماے گذرایندی بسو اہل در ہاتھما
عبادت مشغول ماندہ خرقہ خلافت در طریقہ قادریہ از پدر خود داشت و صحبت سید عبد العزیز
و سید عبد الرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینی رسیدہ مستفیذ گشت و از سید محمد سند کتاب جوہر

و سراج السالکین و علم جبر و غیرہ گرفت کسب علم طب از شاہ عبدالرسول زنجانی لاہوری نمود و سند حدیث و تفسیر و فقہ از خصال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صوفی علی بیلا گرفت کتاب کثرت اللہ صغیر و کثرت اللہ کبیر و رسالہ اسرار الکلمات و در علم حقایق از تصانیف اوست و سید محمد یار دہانف بلاتی و محمد خان از اصحاب او بودند و ولادت او بر وزنجہ دوم شہر فی الجبہ بوقت یکپاس روز سال یکہزار و شصت و سہ و وفات او شب شبہ نہ سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار است او را چہار پسر بودند سید یوسف شہید و محمد غوث و اسفندیار علی مولف کتاب شجرۃ الانوار و ابو صالح رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید حسن بن عبداللہ الجیلانی الپیشاوری قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی شرفیت و کرامت ولایت موروثی داشت دومی بزرگی بود صاحب نفرت و زہد و ورع و تقوی بود و سیاحت با فرت بسیار نمودہ و بصحبت بسیارے از اولیاء اللہ رسیدہ فیض باب گشتہ در وجہ وی نیز از اولاد سید علی محمد است کہ در طاعت و بندگی را بہ عفو نمودہ و در نسب او حضرت غوث الاعظم بابن طریق میرسد کہ سید حسن بن عبداللہ بن محمود بن عبدالقادر بن عبداللیاس بن بدالدین بن شہاب الدین بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بکی بن احمد بن صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ وفات او سنہ خمس عشر و ما تہ و الف بودہ و قبر او در پیشاوار است۔

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبداللہ الجیلانی الپیشاوری قدس سرہ وی جامع بود در میان علوم ظاہرے و باطنی کاشف رموز طریقت و حقیقت بود و در طریقہ قادریہ خلافت از پدر خود سید شہاب سیر ہندوستان نمودہ و بصحبت بسیاری از شیخ بریدہ مستفید گشتہ و اجازت تالیف و تالیف و نقشہ بندی ہم میداشت خوارق و کرامت بے اختیار از وی سر نیزد وفات او بقول جمع سنہ اثنین و خمین و ما تہ و الف بودہ و قبر او در لاہور است کذا فی الخزینہ۔

سید محمد صالح قادری نوشاہی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از سادات عظام و شرفا کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمد نوشاہ است و عنایت حضرت حاجی و حق و زیادہ از حد بودہ و چنانچہ اکثر سیر نمود کہ مرث و کس لطلب خدا بخت صادق نزد ما ند از انبیان یکے محمد صالح است و ایشان بہرہ وافر و نصیب کامل از مابا فتنہ وفات او بقول صاحب تذکرہ نوشاہی و سہ شمان عشر ہا تہ و الف بودہ و قبر او در یک سادہ کہ از کجرات خورد پنجاب بفاصلہ دو کردہ واقع است۔

سید احمد بن عبد الرزاق الجبلانی الشہید شیخ المندقدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی از عظامی شایخ
قادریہ ست از تعجب بہند آمد و پر خجابت قریب وزیر آباد کہ دیہی است بنام کوٹلا آباد کہ در انجا سکونت
ورزید نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید احمد بن عبد الرزاق بن یحیی بن شمس الدین
بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محی الدین بن علاء الدین بن شمس الدین احمد بن صالح بن
نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجبلانی یعنی السید تعالی عنہ وفات او در سنہ ست و ثمانین و
مائتہ و الفت بودہ و اولاد و فی خان پور فیما بین کشمیر و اکمل بودہ اند و سید یاسین کہ و سہ مشہور است
از برادران وی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید بدر الدین بن علی بن محمد ہاشم الجبلانی الملاہوری قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی
دوے دقت در عالم تشبہ و متوکل بود در س میگفت و گاہ گاہ بو خط ہم پروا نختہ شیعہ بود با غیب
و ہیبت کہ روبرو سہ و سہ اہدی را تاب کلام نبود دی گذران قاندرانہ داشت و سخن بے باکانہ
میگفت بہادر شاہ بن عالمگیر بادشاہ یک لک روپیہ نقد و چندہ قطع زمین بوجہ جای گیر با و داد قبول
نفرمود و تاریخ وفات او از شجرۃ الانوار نقل نمودہ کہ در سنہ ثمانین و مائتہ و الفت بودہ و قبر او در لاہور است
و مادرش از اولاد سادات بخارا بود۔

سید عبد الدین اسماعیل بن قاسم بن صوفی بن بدر الدین بن اسماعیل بن عبد الدین
ربانی قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی از مشاہیر مشایخ لاہور است شب و روز بتدریس علوم و
تلمیق اہل حق معروف میماند و اب ذکر یا خان ناظم لاہور با و اسے خود از معتقدان و مریدان او بود
وفات وی در سنہ اہدی و ربیعین و مائتہ و الفت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ حسین بن نور محمد بن شاہ امیر قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ خلاصہ اش اینست کہ
وی سجادہ نشین مجرب بود و دے از عظامی شایخ قادریہ است و در کرامت و خوارق و تمذیب اخلاق
نگاہ افاق بود از شش برادران خود در ظاہر و باطن گوے سبقت برده و حقے اسپش را بسبب
زنجہ چشم از حد فیران افتاد فرمود کہ زود انچشم را در حد قرہ او نہاد بہینید بچنان کرد بعد از اسامی
چون کشادہ درست شدہ بود و حقے در سفر بود و زردان زخت او را زوی نمودند خادم چون بخت
حضرت سید این افرط ہر نمود فرمود کہ باکے نیست انا کہ مرده واپس نخواہند داد و بعد ساعتی وزدان

دیوانه شدن با سباب واپس آوردن و مانند مکان عمومی که در چون قدری آب از آفتاب گرفت و بر روی ایشان زد و به بوش آمدن و تاب گشتند و وفات او بتایخ نسبت و یکم جمادی الثانی سنه یک هزار و دو و دو و قبر او در جرحه ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عبد الرزاق بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی برادر سید حسین صاحب جرحہ است مگر مقام تعجب است کہ حسین صاحب جرحہ پسر سید نور محمد است و سید الرزاق را پسر محمد ہاشم میگوید پس چگونه این ہر دو برادر باشند ہاں کہ در بیان این نسب بنیانگذار اکثر بنیاد عادت او است غلطی نمود باجلہ در تجرید و تغرید فی الدہر و در زہد و تقوی و سید العصر بنیاد اہل ان رغبت نہ داشت وفات او در سال یکہزار و ہشتاد و چہار است و عمر او ہفتاد و چہار سال بود و پچہار پسر بودہ صدر الدین الملقب بشیر خدا و سعد الدین ثابت قدم و سیف الدین شہید کہ در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و شصت شہادت یافت و طالب الدین جہم اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عظیم قادری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی از اولاد شاہ سید مقیم حکم الدین حسنا جرحہ است و منظر کرامت و ذوق و جامع کمالات ظاہری و باطنی بودہ طالبان حق را بحق میرسانید و بمقام کوٹ بیگم سکونت داشت نقل است کہ چون حادثہ تاراج افغانان کابل بر لاهور رسیدند و میدید ان نواحی بجزمت دی آمدہ معروف داشتند کہ سکنائے لاهور از خوف افغانان با مال و متعلقان خود رو بفرار نہادہ اند و در باب ماچ حکم میشود و فرمود ہر کہ در کوٹ بیگم بیاید در امان است مردم فوج فوج در کوٹ بیگم در آمدند افغانان متوجہ انجا نشدند مردم امان از مال و ناموس در امان ماندند و توفی شد اسد نے سنہ احدث و کاین وایتہ والے۔

سید صدر الدین بن محمد عبد الرزاق قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی سخی و شجاع بود و بکار سپاہی کے سیلے تمام داشت و بغیر و پیکار کفار کمر بستہ ماندہ و در کشف و کرامت اشتہار داشت و تمام عمر در ہدایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و ہر کہ بجزمت وے حاضر شد کہ عمر و مرنے ولادت او در سال یکہزار و یکصد و ہشت و دو وفات او در سال یکہزار و یکصد و نو و دو و عمر او شصت و دو سال بودہ۔

سید سعد الدین بن عبد الرزاق صاحب جرحہ قدس سرہ ذکرہ الامجدی و عنقریب گذشت

در ترقیته آورده که وی صاحب صدق و صفات معاین بود و سخا و مخزن خلق و حیا بود تمام عمر در جهاد ظاهری و باطنی و اکبر و صغر گذراند حتی الامکان و در فروغ دین بین کوشید و خلق کثیر را به هدایت رسانید و در سینه یک هزار و یکصد و نود و پنج از دنیا بردفت -

سید عادل بن فاضل بن محمد ششم الجیلانی قدس سره مشهور بسید تموزکری ابای او بالاگشت در ترقیته آورده که وی عالم و عامل و عارف کامل بود در زهد و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر وقت خود بوده و ولادت او در سال یک هزار و یکصد و ده و وفات او در سال یک هزار و دصد و بیست و عمر او یکصد و سی و دو سید بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری قدس سره از اعظم خلفای شیخ فریدالدین گنج است و از مشایخ کاملین عهد خود بود در ترقیته از سیر الاقطاب و معارج الولايت نقل نموده که شہوت پیوسته که وی مردی بود مقبول و منظور و در علمای دهر نمانی نداشت اول در بخارا تمام پذیر بود آخر برای بحث علمی و حل مشکلات چند از بخارا به بلخی آمد چون در بخارا نیز در باب سیال تسلی خاطر نشد ناچار باز پس از راه لمان روانه بخارا گشت و چون بمقام اجدین رسید همراهیانش اراده فرمود بخدمت حضرت گنج شکر گردند او منکر درویشان بود و قبول نکرد و از برادر همایان بخدمت شیخ آمد چون حضرت شیخ بنور باطن از حالش آگاه شد اول جواب سیال او داد که خاطر نشین او شد بعد از آن فرمود چون لایق کار یافت بخدمت باطنی بخود کشید و فرمود که شما چرا برای دیدن ما نمی آمدید اگر چه صحبت علما کسیر اعظم است اما با مسکینان دور و ایشان نیز خجسته کردن از شما لطیف مردمی است بدرالدین چون این سخن بشنید سر بر قدم او دو بار اودت باطنی میرشد و غم فتن بخارا موقوف ساخت و خدمت خانقا آنحضرت اختیار کرد که هر روز بهیچار رفتی و پشتاره بنیم بر پشت خود برداشته بیاوردی تا آنکه کارش تکمیل رسید و ترقی خلافت یافت و بعزت و فرزندی مغز گشت و وفات او ستمه تسعین و ستمایه و کتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتی بالجمله دی عالم و متقی بود و از اقران نظام الدین اولیا است رحمہ اللہ تعالی -

داتیال بن بدرالدین العلوی العباسی قدس سره ملقب بولانا عود بود و در ترقیته آورده که وی از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضی است رض و چون ابای وی عمر دراز یافتند چنانچه پدرش سید بدرالدین صد و چهل و دو سال عمر یافت و از پنج واسطه بخدمت امیر المومنین علی مرتضی رسید

باین طریق که دانیال بن بردالدین بن محسن بن حسن بن عبدالعزیز بن عباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ دوی ورا عاظم فافای شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است اولاً بصحبت قاضی مدلل رسیدہ تحصیل علوم پر دست چون قاضی ویرا شایستہ یافت بغرض مذی قبول نمود و باو خبر خود نمود و اج نمود بعد ازان بجدب بااذب حقیقی بصحبت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی رسید و کمالا ظاہری و باطنی ممتاز شدہ و شیخ ترقی خلافت داد و اورا رخصت وطن داد بمقام سیانہ کہ مکان قاضی بودیدہ مع اہل و عیال خود مشوج وطن شد قریب بوطن خود رسیدہ بود کہ رہ زنان بروی غارت اوردندہ اورا شنیدہ سافختند و خواستند کہ اہل و عیال اورا نیز بکشند کہ ناگاہ داری ممیت از سیم بے سرو ظاہر گشت نے الحال راہ زنان نابینا گشتند در راہ گریہ ہم ندیدند بہرست حکام ماخوذ گشتند و قبضاص رسیدند و تش اورا خادمان او بمقام سترگ مولدا و بود آدودہ مدفون ساختند و این حادثہ در سنہ ثمان و اربعین و سبعمائیدہ سہ بس تحریر کردیم درین بریر پاباد بالآں نبی ہر کہ در افتادہ در افتادہ سید کمال الدین الحسنہ العلامہ قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دوی از اولاد امیر المومنین حسن مجتبیٰ است و از کبرائے اولیاد اعظم فافای شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است و خواہر زادہ حقیقی دوی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقه و اصول طاق و یکانہ افتاد بود لہذا بنحطاب سلامتہ مخاطب گشت و تاریخ وفات دوی از شجرہ چشتیہ و شجرہ الانوار نقل نمودہ کہ در سنہ ہفتصد و پنجاہ و شش بودہ و قبر دوی در دہلی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید نصیر الدین محمود بن محمد بن عبداللطیف الحسنہ الاولاد ہی الحشتہ قدس سرہ معروف بہ چراغ دہلی و مخاطب بنحطاب گنج شمرت و تاریخ فرشتہ آورده کہ امام عبدالعزیز باغی گشتہ کہ مشایخ دہلی ہمہ بجوار رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیر الدین محمود او ہی کہ چراغ دہلی است ماندہ بنابران بنحطاب بہ چراغ دہلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم بنیانان بصحبت دوی رسیدہ و فیض آید گشت و عمر شیخ نصیر الدین ہشاد و دو سال بود و سید محمد کیو دراز کہ از مریدان دایست حسب وصیت او او نفیصل و تکفین و تدفین نمود و بروی نماز گزار دوی جامع علوم نظامہری و باطنی بودہ باخلاق حسنہ اتقان داشت و از کثرت فیصل و دانش او را گنج معانی میافختند و او بغایت سخن و صابر بود و بجاہ نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود و در خزینہ آورده کہ دوی

از سادات حسنہ است و مادرش نیز علویہ و عابدہ بود و بصحبت مولانا عبدالمکرّم شردانی و مولانا افتخار الدین گیلانی رسیدہ بہرہ وافر از علوم ظاہری گرفت و بعد از ان بصحبت سلطان التیام شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ مدتی ملازم بودہ لقب چراغ دہلی و گنج شرف یافت از عمدہ طفولیت آثار ترک و تجربہ مجاہد اخلاص و مجاہدہ نفس از نا صیہ حال او عیان بود و نماز باجماعت گاہی از وی فوت شدہ و دایم صائم بودے و اکثر اوقات بہ برگ سبنا لو کہ گیاہے مشہور در ہندست انظار نمودے و بعد چہل سالگی بصحبت شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ و سید محمد کیو دراز و سید محمد بن جعفر الکی (کہ ذکر ہر دو بالا گذشت) و سید علاء الدین برادرزادہ مخدوم جانیان و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری قاضی محمد سادری و سید جلال الدین بخاری لقب مخدوم جانیان و شیخ انے سراج و شیخ حسام الدین و سید کمال الدین علامہ وغیرہم از اصحاب و خلفائے وی اندو در اخبار الاخیار آورده کہ وی اشہر و اعظم خلفائے شیخ نظام الدین اولیاء است و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دہلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بنایت اتباع شیخ داشت و طریقہ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود و وفات او ثامن عشر رمضان سنۃ سیح و خمین و سبعمائتہ بودہ ذکر احوال او در خزینۃ و اخبار الاخیار و تاریخ و شتہ طویل است از ان جا انتخاب نمودیم۔

سید سراج الدین بن کمال الدین علامہ چشتی قدس سرہ ذکر پدر بزرگوار وی غمقرب بالا گذشت و در خزینۃ آورده کہ وی اعظم خلیفہ پدر خود است بنایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و در حقیقت کرامت و خوارق خود کو شیکر و وفات او اول جمادی الاولی سنۃ اثنین و ستین و سبعمائتہ بودہ و قبر او در پیران پٹن احمد آباد است۔

سید فریل بن عبد الوہاب چشتی قدس سرہ در خزینۃ آورده کہ وی از اکابر سادات ہندست چون سید فریل در عمر جوانی بخدمت پیر خود رسید بریاضات و مجاہدات مشغول شد و فیض تامر حاصل نمود صاحب خوارق عادات بیہیہ و کشف و کرامت غویہ شد تا پنج وفات وی از شجر چشتیہ نقل نمودہ کہ در سنہ خمس و عشر و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد کالپوی قدس سرہ در خزینۃ آورده کہ وی اول بخدمت میر ابو الاعلیٰ نقشبندی ملوک آورده کہ کسب طریقہ نقشبندیہ نمود بعد از ان چون بہندوستان آمد از روح پر فوق خواجہ معین الدین

چشت فیض یاب گشت در سماع غلو تمام داشتے و پیوستہ ہند بس مشغول بودی از صحبت افغانیا
محرز بودی و بتواضع فقط بر خاستے و سلاطین را تعظیم نکردی و در سال روای و تفسیر سورہ فاتحہ تالیف
اوست وفات دی در سال یکہزار و سی و یک است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید علی غواص ترمذی قدس سرہ در ترقیہ آورده کہ دی از کل راولپای عصر و شیخ عظام است
مرید و خلیفہ شیخ نظام الدین ترائیہ است بیحد کبیل شیخ اورامبلک یوسف زری رخصت نمود
اورامبلک زفتہ بسیار سے ہذا امتحان را ہدایت نمود و قبولے تمام یافت و مولانا دروزہ و پسر
شیخ عبد الکریم میدان دی اندر کتاب مخزن الاسلام تقریرت وے بسیار نوشتہ و گفتہ کہ حضرت
سید در زمان خود ثانی ثروت الاعظم بودہ اند یعنی بدرجہ قطبیت و غوثیت رسیدہ اند و سماع بلا فاہر بشنید
و چون غواص دریای معانی بود لاجرم از نزد شیخ خود باین خطاب مخاطب گشت و وفات او در سنہ
یکہزار و چہل بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد گیسو و از ابن سید محمد مدی کابلوی قدس سرہ در ترقیہ آورده کہ دی مرید ہر خود است
جامع علوم ظاہر و باطن و سکر و جذبہ و حقایق و معارف و صاحب سماع و وجد بود و اشعار ہندی فاکتا
گفتہ و با شکران و مدح بیان نہا کردہ مناظرہ کردے و سایل توحید و مقدمات شیخ محی الدین عربی
را علانیہ تقریر کردے و بعد ادای نماز فرایض بہ باد کلمہ توحید با و از بلند گفتے و چون نقشند بہ با و بسئلہ
توحید مناظرہ کردندے از ایشان متغیر بودے و ادرا با خواجگان چشت خصوصیت خاص بود و بعبت
ایشان نمودے و سید محمد گیسو در اندک بسیار دوست داشتے و متابعت وی لقب خود گیسو در از نہادہ
و جوامع الکلم شرح اسمائے حسنہ و مشاہدات و حقایق و معارف ہر دو تصنیف اوست وفات دی
در سال یکہزار و پنجاہ و ہشت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

خواجہ سید حسن قدس سرہ از اعظم اصحاب خواجہ عبید اللہ احرارست و مادرش بعد وفات پدرش
اورا بچہ سالکے خدمت خواجہ عبید اللہ اور دو براسے تربیت تقویٰ نمود شیخ اور قبول نمودہ ہوتا
نمود تا آنکہ کامل و مکمل شد وفات دی در سنہ نہصد و نہ ہجودہ ست رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی الخرنہ۔
خواجہ علاء الدین عطار محمد بن محمد البخاری قدس سرہ در ترقیہ الاصفیاء ذکر خواجہ خادہ سلو
کہ خواجہ علاء الدین عطار از سادات عظام خوارزم است و نسب دی از یک جانب بسید اما و از دیگر

جانب شیخ فرید الدین عطار میرسد (ذکر سید آقا بالا گذشت) مگر در مقام ذکر علاء الدین عطار اصلا بیان
نسب او نمیکند که علوی بود یا نه و حال آنکه در اکثر مقام طریق او نیست که بیان نسب سادات مینماید و
در نفحات و رتحات اصلا اشاره بسادات او نرفته و الله اعلم بالجملة در شیخ نقشبند پیشینی معروف و مشهور
و اهل علم و تقوی بوده و حال می نمود و در خزانه خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند بخارسی است و حضرت خواجه در ایام حیات خود از تربیت بسیار از طالبان بایشان میکرد
اند و در آخر خود را بوی ترویج نموده خلیفه خود ساخته بود و علاء الدین اول تحصیل علوم ظاهر می گوشتید و بعد
از آن بصحبت خواجه بزرگ رسیده و او جامع کمال ظاهر و باطن است و در نفحات گفته که چون خواجه
نقشبند خود از تربیت بسیار از طالبان بایشان میکرد و آنکه میفرمودند علاء الدین خیلی بار بر من سبک کرده
است تا جرم انوار ولایت و آثار ان علی الوجود الا تم الکمال بایشان بنمورد میروست است و بمن صحبت
وی ایسب از طالبان به مرتبه نقض یقرب و کمال رسیدند و سید شریف جرجانی که عالمی مشهور است بصحبت
و سے رسیده بنشین یاب گشته (چنانکه در ذکر سید شریف گذشت) و خواجه محمد پارسا کلمات ویراج نمود
معه از ان تذکره میگردد که میفرمود سابقه عنایت از منی باید دید و از امید داری بان عنایت
بے غلت و طلب ان عنایت لخط غافل نی باید بود و از استغنا خود را نگاه می باید داشت و اندک
حق را سجده بزرگ می باید نمود و ترسان و لرزان باید بود و میفرمود از مزارات مشایخ کبار زیارت
نکنند بهمان تقدافیهل سے تواند رفتن که صفت ان بزرگ را شناخته است و بهمان صفت توجه
نموده و در ان صفت در آمده اگر چه قرب صوری را و زیارت مشایخ مقدم بر صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم که صلوا علی ختمائکم بیان و بر بان این سخن است و مشایخ صور مشایخ
اهل قبو یکم اعتبار دارد و در جنب شناختن صنعت ایشان و ان توجه و در ان زیارت و با این همه
خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمودند مجاور حق سبحانه تعالی بودن احق و اولی است از مجاورات خلق
حق عز وجل و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشته که

تو مانی گور مردان را پرستی بگر و کار مردان گردی درستی

مقصود از زیارت مشایخ اکابران دین می باید که توجه بحق بود و سبحانه روح ان برگزیده حق را وسیله کمال
توجه بحق گردانیدن چنانکه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه

باشند و هر که توابع باطنی نگاه پسندیده افتد که خاص مرغاب را باشد غرض با نیست که ایشان را ظاهر آثار قدرت و حکمت بنید و الا ان حضرت بوده توابع و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم جب شسته سینه اشین و شام ناهفته بوده و در خزینه آورده که وقتی علمای بخارا و باب رویت حتی سجاد تعالی با هم اختلاف نموده بخواجه علاء الدین رجوع نمودند که چه میگوید اینجا ب از سکران مملکت سه روزه گرفته بنکران رویت فرمود که شما سه روز متواتر بعد وضوی جدید بوقت طلوع آنها طریقت نزد ما بنشینید انیم سلسله خواهد شد ایشان بدان عمل نمودند و در سیوم انچنان حالت بر ایشان طاری گشت که خود بخود فریاد برآوردند که رویت حق راست بعد از ان دست ارادت پادشاه انحضرت زده صحبت او اختیار نمودند و بدایح عالی رسیدند رحمه الله تعالی و او را نزد خواجه بهاء الدین نقشبند چهارمیر بود حسن عطار و شهاب الدین و خواجه مبارک و علاء الدین نام داشتند -

سید محمود بن سید شریعت ثور زنی البخاری الکشری قدس سره و شسته دست بخواجه خاوند حضرت ایشان در خزینه آورده که وی از اولاد خواجه علاء الدین عطار است (ذکر او بالا گذشت) نسب باطنی بخاطر میرسد که محمود بن شریعت بن ضیاء بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره و صاحب خزینه بر حسب عادت خود در بیان این نسب هم غلط نموده چرا که در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی مذکور شده در ان ذکر تاج الدین بنود پس درین مقام اقرب به جواب ان نماید که گویند تاج الدین بن علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند که حضرت عطار بیخار و خواجه نقشبند زوجه دیگر داشت که از بطن او تاج الدین متولد شده درین هم قیاحت است چرا که نسب توابع انچه پیش نظر است بطن مذکور و تزویج دیگر بیخار و خواجه بهاء الدین مذکور نیست و الله اعلم بالجهادی جامع کمال ظاهری و باطنی و ظاهر جمال صورت و مغوی بوده و در طریق نقشبندی رتبه عالی داشت و مرید خواجه اسحاق نقشبندی بود علاء الدین نسبت وی نیز داشت باین طریق که محمود من رقیع خواجه بهاء الدین نقشبند عن عبدالحق انجند و انس عن یوسف الهمدانی عن اسفه علی الفاریدی عن ابی القاسم الکمرکانی عن ابی عثمان البغری عن ابی علی الکاتب عن ابی علی السمرودی عن ابی جعفر بن البغدادی عن ابی اسحاق عن ابی معروف الکرنی عن داود الطامی عن حبیب البعینی عن حسن البصری عن ابی المونی عن ابی کریم السدوجه و دی صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و تفصیل بعینه از ان در کتاب

رنتہ ہدایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعلیٰ در محرم سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج است و قبر وی در شیر
مزار است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ -

سید اوم بنوری الحسینی قدس سرہ از خلفای شیخ احمد ہمدانی است و از مشاہیر شایخ
مجدویہ است در خزینہ آورده کہ اول از حاجی خضر تعلیم طریقہ گرفت بعد از ان بخدمت خواجہ احمد ربیعہ
کمال پیوست در او اہل حال از علوم ظاہرہ بہرہ داشت روزی در واقعہ دید کہ با تفتہ فیسی باد
میگوید کہ ای اوم قرآن چرا نخواند عرض کرد کہ الی تو قاعدے حال ہم تعلیم فرمای فی الحال دست
نورانی پیدا شد و بر سینہ بے کینہ وی نس نمود قرآن حفظ نمود و علوم ظاہرہ کے تعلیم گرفت و مولانا ابوالحسن
مہضفت کتاب الحفرت میگوید کہ اوم بنوری باوصات اتباع سنت و برہد دعوت موصوف و
بکمال استقامت شہدیت و طریقت سعادت بود ہزاران طالبان حق توجہ دی بکمال رسیدند
در خانقاہ و سہ ہزار طلبہ بودند طعام با ایشان میداد و او از جانب پدر حینے بود و جد ماری او اوم
بظاہر با افغان شہرت داشت مگر اوم سید صحیح النسب بود و از اولاد امام موسے کاکم چنانچہ خود اوم
بنوری در کتاب خود تفصیل این نسب نموده و بسیار کسان معتقد او شدند و قبوے تمام یافت
چنانچہ شاہجہان بادشاہ از کثرت اجتماع مریدان او متوہم شدہ بشورت وزیر خود سعد الدفغان
اقامت او در لاہور بخیر نمود و گفت شما بوطن خود رو بردا و با شماع این حکم فی الحال متوجہ وطن
خود گشت و اندانجا بسفر مجاز رفت و بعد او ای جج بزرگ یارت ندینہ منورہ رفت و انجا بر حمت حق پیوست
و قبر او در جنت البقیع ست نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ و صاحب کشف ذکر است
و خوارق عادت بود معینی از اسناد خزینہ مذکور است و در کتاب ذکر اولیوہل است اینقدر از انجا
لمنھن نمودم و کتاب الحفرت و تذکرہ اومپہ و مناقب الاولیا و مناقب الحفرت و تذکرہ الاولیا و
سنوۃ الاتقیاء و رفته الاسلام از مناقب او پراست و وفات او نیز دہم شوال سنہ یکہزار و پنجاہ
و سہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید عثمان مجدوی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از عالم خلفاے شیخ احمد است نہایت
بزرگ و جامع بود در بیان سادات و شرافت و نہذ و ورع و علم و علم و دہانت و در طریقت و بصیرت
قدیمی حکم پای رسوخ داشت و بسیاری از دسے ہدایت شدند و بدرجہ کمال رسیدند و صاحب کثرت

و خوارق عادت بود و وفات او بتایخ پنجدهم صفر سنه یک هزار و شصت و در مجرای احوال صلین بجاود
بهشت نیز گفته رحمه الله تعالی -

سید عظیم الله قدس سره دی از عالم خلافت سید اوم نبوی است و از کبرای اولیا و سید
حسین و نهایت تنقی د کامل و عالم و عامل بود و در اتباع سنت لائانی بلا بعد الحکم سیالگوئی
میگردید که در تنه حضرت سید مرا کرد و پیغمبر غایت نمود از او کیسه خود انداخته تا چند سال از او پیرو کیسه
من بماند بر برکت ان گاه که کیسه من از او پیرو خای نبود و هر قدر که بچ میگردم از غیب پیدا میشد تا
او در سال یک هزار و هشتاد و یک بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید نور محمد بدانی قدس سره دس عالم بود معلوم مروت و نحو و منطق و معانی و حدیث
و تفسیر و جامع بود و در شریعت و طریقت خرقه اجازت از شیخ سیف الدین داشت و ابناء سنت
جدی داشت که در تنه اول پاسبان راست و بیعت اخلاص ازین سبب تا سه روز منقبض ظاهر
ماند و از دنیا د اهل ان بغایت بخت و محترم بود و زبان خشک گفتا نمود و صاحب تهرمت
قوی و استجاب الدعوت بود و در تنه پیر و شیخ آمد و اظهار نمود که دختر باکره داشتیم از چند روز منقبض
گشت شیخ بعد مرقد و فرمود که دختر تو فلان وقت خواهد آمد ان شاء الله تعالی چون از قریه بموت وقت
رسید گفت در فلان صحرای قبیله جلیان بودم که امر در بزرگی رسید و دست مرا گرفت و اینجا رسانید
زنی فاحشه می که از میدان شیخ را به ام خود در آورده چون وقت کار رسید صورت شیخ در میان
مرد و زن جائل گشت زن بکجایت دان مرد تائب شد و وفات او بقول شیخ زکریا جان جانان
بتایخ عادی عشر ذی القعدة سنه خمس و ثلثین و مائت و الف بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید شاه ابوالقاسم سر و جامع بود در علوم ظاهریه و باطنی و موصوف باوصاف صوری
و معنوی از شیخ عبدالوهاب نجدی فیض یاب گشت و از کمالان وقت گردید و زیارت
حرمین الشریفین فایز گشت و در سنه یک هزار و یکصد و سی و شش بر حمت حق پیوست و قبراو
در کثرت است رحمه الله تعالی خزانیه -

شمس الدین معروف به راجیان جانان این مرد جان قدس سره علوی بود از اولاد محمد حنفیه
ابن امیر المومنین علی مرتضی رضا ابا و اجداد ادا مرا سه نامدار یاد شای بود و در وفات بجا نماند

سلاطین محمودیه پیدا شدند چنانچه امیر عبدالرحمان که جد وی بود و نیزه دختر کبریا و شاه بود و بدوی
 دختر اسد خان وزیر است و بدوی از ادلیا سے وقت بود شیخ جمادات گوش وی میر سید و پدرش
 مرزا جان ترک دولت و منصب شاهی نموده و خاندان عالیہ قادریہ مرید شاه عبدالرحمن قادری شد
 و بزهد و تقویٰ عمل گزید و چون مرزا جان جانان متولد شد به تربیت او مشغول گشت تا آنکه از جمیع فنون
 و علوم ظاہر سے بہرہ کامل حاصل نمود چون بزرگواران و سائلی رسید پدرش بر حمت حق بیست
 و مرزا جان جانان اول بسلسلہ نقشبندیہ مجددیہ و انداد دل بھجت سید نور محمد و بعد از ان حاجی
 محمد افضل و حافظ سعد الدین و محمد عابد پیوست و کمال ولایت رسید و او صاحب کشف و کرامت
 و خوارق عادت و مستجاب الدعوی بود چنانچه روزی از راه بیابان میرفت ناگاہ بارانے شدید
 نازل شد و ہوا سرد گردید حضرت شیخ دوست برداشت و گفت الہی پنج اہم کہ باران بہ باران من
 نیار و من باز نفا خشک بمنزل نمود سبحان تعالیٰ دعای دی مستجاب نمود چنان است کہ اگر کسی
 بود یا ران بشدت می بارید و یک قطرہ بر او و پر یا ران او بیفتاد ولادت اور و زجہ و تسبیح ہما نشین
 رمضان سنہ احد عشر و مائتہ الف و وفات لیلۃ التاسع محرم سنہ خمس و تسعین مائتہ و الف بود و تاریخ ولادت او تولد
 صاحب شیخ و تاریخ وفات او عاش حید و مات سید نوشتہ اند پرستہ ہا میگو کہ آسمی آرز و یکم برادر وی بدرجہ رفیعہ شہاوم
 برسان بچیان شد کہ شبہی سخی مغل بہر اسے و کس دیگر نوز و شیخ آمد و شیخ تواضع پیش ان بکنست
 پیش آمدنشی گفت مرزا جان جانان توی گفت اسے اور از غم گولہ پیچہ زد بعد سہ روز بہمان زخم
 شربت شہادت نوش فرمود رحمہ اللہ تعالیٰ خزانیتہ۔

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوہانی قدس سرہ معدون بلبل شاہ باز قاندروسے از
 ساوات عظام حسینے ست و نسب او با نیر طوقی بام حسین امیر سدر کہ سید عثمان بن کبیر الدین بن
 بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاہ بن خالد بن عجب بن مشتاق بن نور الدین بن اسحاق
 بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 طریقت او این ست کہ سید عثمان مرید سید ابوالہجیم ست و دس مرید شیخ عاقل شبیر از سکن
 شہید از مرثیٰ بجائے از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگو یہ موافق کہ سلسلہ طریقت ایچہ
 بیان نموده شدہ نہایت ضعیف و بغایت بعید است چہ در نسب او با نام جعفر بہ نہ واسطہ رسید

از وی تا امام جعفر صادق یازده طبقه است و بسلسله طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است
 بنا بر بیان احدی الطریقین چیزی غلطی واقع شده و ائمه اعلم بحقیقه الحال استی و وی صاحب کلمات
 ظاهری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بوده و خوارق و کرامات از وی بے اختیار بنظر می آمد و
 خلیفه شیخ الاسلام سید الدین زکریا ملتانی بوجون جذب و مستی بغایت داشت پانصد احکام شریعت
 نبود و وفات وی در سال هفتصد و بیست و چهار است و قبر وی در سند است که اشهر مزارات اندبار
 است و قبوئے تمام داشت از هزار وی نیز اکثر اوقات خوارق ظاهر میشد و انتی خرمی و ذکر او خارج از
 وضع این کتاب است لیکن چون شهرت وی در مرز و اولیا و در دیار هندوستان بر وجوئیم است لاجرم
 در این کتاب ذکر نمودم و ائمه اعلم بحقیقه الحال

سید میر ماه بن سید نظام الدین السمرودی البغدادی البلیغی قدس سره وی از کمالین
 روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پدر او سید نظام الدین در حادثه بلا کو خان از بغداد بدبار
 هندوستان افتاد و قیصر بهرامی متوطن گشت و پسرش میر ماه بعد تحصیل علوم ظاهری بخدمت
 سید ملا الدین جادو سنه که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب الدین سمرودی است و با سلطان الشیخ
 نظام الدین بلادی بمعرفه بود و حاضر شد و کلمات و مقامات بلند رسید و نیز از سید اشرف جہانگیر
 سنه سنه چشتی فیض کمال حاصل کرد و وفات او در سال هفتصد و هفتاد و ست و قبر وی در براج
 هزار است و وی عمر نهایت و از یافته چنانچه از زمان سید نصیر الدین محمود چرخ دہلی تا زمان اشرف
 جہانگیر در حیات بود و بنیاد انتی میگوید مولف که تعجب است از صاحب خرمیه که میگوید میر ماه عمر در یافته
 از زمان سید نصیر الدین تا زمان اشرف جہانگیر نرزد و بود و حال آنکه از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا
 تاریخ وفات سید اشرف پنجاه و یکسال در میان است چه وفات نصیر الدین در سنه هفتصد و پنجاه
 و هفت و وفات سید اشرف در سنه هشتصد و هشت و بیست و یکسال پس مراد از زمان چه باشد اگر
 او را بمهر سید نصیر الدین گوید اندک بر محل میگوید و الا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میر ماه
 طفل صغیر باشد نیز بطولت عمر موصوف نگردد چه از تاریخ وفات نصیر الدین تا تاریخ وفات میر ماه پنجاه
 و یکسال در میان است کما لا یخفی -

سید علیم الدین پلانی قدس سره از بزرگان روزگار است و اصل وی از نرندست

و اولیاس الفیاض سلوک میگردانید. اصحاب و خلقای مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری است و بصحبت مخدوم اسنے راجحیر کے کشتے مشہورست رسیدہ و ادنوکر سلطان ابراہیم بود و پتہ پلاون جاگیر یافتہ باشارہ مخدوم اسنے جیشید سکونت نمود لیکن بحسب غایبہ ہنود جمعیت دست نمیداد و لاہرم از مخدوم جیشید استمداد نمود و در قلعہ پلاون آمدہ قلعہ را استحکم ساخت و دعا کرد کہ سادات پلاون تا قیام قیامت در اینجا باشند و سال و نفلت سید اشرف و علم الدین یک است کہ در سنہ ہشتاد و ہشت ہر دو وفات یافتند و باہم نہایت محبت دار بتباط و خط و کتابت میداشتند در جمیع امور و کما ترون سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سرہ معروف بچولہ شاہ ذکر سید عثمان ابن محمود در محل خود گذشتہ وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است دی اچہ وفات پذیر خود از مقام اچہ رودانہ پنجاب شد و بمقام جبک سروراک از مضافات کلاں نور است رسیدہ بخدام فرمود کہ اسبان و مویشی را اب و ہند ایشان حسب فرمود و اب را اگر تہہ بر چاہی سسہ سارنگ کہ زمیندارانہ بود و بقتند از میدان اجازت نداد باستماع ابن خیر حضرت سید بر اشفت و نیزہ دستے خود بزمین زونی الحال چشمہ اب نمود اگر گشت و چاہ سارنگ خشک گشت و بمیانہ ابن کرامت پیش حضرت سید آمد اسلام آورد و بدست او بخت ارادت نمود وفات انجباب احدی عشر ربیع الثانی سنہ احدی عشر و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید بہاء الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود البخاری الاوچی قدس سرہ ذکر پید بزرگوارش عنقریب بالا گذشت و نسب او بخدوم جهانیان میرسد بطوریکہ در ذکر سید عثمان بن محمود گذشت وی در زمان طفولیت منظر کرامت و خوارق عادت بود و دلی ماورزاد است و در ادان صغر غیبت خاطر او باسب بسیار بود ہر گنیکہ اسب گلی پیش او روئے دعا کردے تا حاجت او روا گشتے این خبر فاش گردید و جوق جوق مردمان پیش او سے آمدند و بمقاصد خود فایز میگشتند پدرش ازین سبب بنجید و گفت اے ابن پیر کہ باعث کشف اسرار اے است اندیابر دار دعاے پدر در حق او مقبول افتاد بمرہ سالکے بر حمت حق پیوست ماوے عشر ربیع الاول سنہ ثلث و الف رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید میران محمد المشہور بموج دریا ابن صفی الدین البخاری الاوچی قدس سرہ دی از سادات

عظام و مشاہیر شایخ سہروردی است نسب او بخندوم جانیان بنہ واسطہ باین طرفی میرسد کہ میزان
محمد بن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین
بن جلال الدین خندوم جانیان وی در زمان خود شیخ العمد و مقتدا می زمانہ بود در ولایت قدر بلندیہ
ارجند داشت و ادحسب الطلب جلال الدین اکبر بادشاہ بمقام چہور گدھ آمد و در باب فتح قلعہ چہور گدھ
آمد و عافرمود چون قلعہ فتح شد بے عظیم یافت و بادشاہ مقصد وی گشت و جاگیر کشیر بجلالتہ پنجاب
بجلالتہ پر گزید پیا لہ عطا کرد کہ تا حال فرامین عطاے جاگیر مزین ہوا میر شاہی نزد اولادش موجود است
چون بعضی دیہات او در لاہور بود انجناب خود در لاہور سکونت نمود و سہ جالنگر خانہ یکے بلا ہوزوم
موضع خان قما سبوم تمام سپیان و الجاری نمود و بمساکین و مستحقین نان از مبلغ او میر سید ریزی
تخصے در محفل از بلبل پنجابے گفت کہ سید سنے نباشد و ویک چوبین نباشد و نیز از سابق
مشہور است کہ سید دانش نے سوزد این چنین سید صحیح النسب و اصل کجا است با ستماع این سخن
حضرت سید در جلال آمد و ویکلی از چوب طلب فرمود و ہر دو پارا ویکہ ان ساخت و دانش از وقت
و برنج پختہ پیش او نہاد و گفت کہ بہین کہ سید سنے ہم میباشد و ویکہ ہم چوبین میشود و دانش ہم سید
را سنے سوزد او را سہ پسر بود صفی الدین و بہاد الدین و شہاب الدین نام داشتند و کوشای الدین
سے آید ولادت سید میران محمد در سال نمصد و پهل و وفات سنہ یکہزار و سیزدہ و سہروردے
ہفتاد و سہ سال رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید سلطان جلال الدین حیدر بن صفی الدین بخارے الاوچی قدس سرہ برادر حقیقہ
میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کمالات کھور و منوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و دنیا
و اہل دنیا کارے نہاشت و در تجرید و تفرید یگانہ روزگار بود ہر چند کہ برادرش بخو خواندے چون وے
برینا ہم اشتغال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز در ویرانہ بعبادت حق میر برے
وفات وی در سال یکہزار و شانزہ و قہریش در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن عثمان البخارے الاوچی قدس سرہ از مشایخ عظام و سادات
فودی الماکرام ست و بخوارق و کرامت مشہور شخصے پارہ سنگ پارس کہ خاصیت ان سنگ بن
است کہ اورا چون بآہن دس رسانند زخا لہس میگردد (از راہ امتحان با و داد گفت انرا زیر صلا می

من نبه او بنه و برفت چون بعد از مدتی باز آمد و طلب سنگ نمود و گفت از جای که نهادم بردار چون
مصلحان را برداشت دید که صد بل سنگ پارس زیر مصلای او موجود است گفت سنگ من کدام است حضرت
سید سنگ او را بدست آورد و آن شخص بجایم این کرامت از انکار توبه نمود و مرگشت وفات وی
باتوال معتبر سند مکنز ارمی و نه قبری در لاهور است رحمة الله تعالیٰ خزینه

سید شهاب الدین نهران میران محمد روح دریا بخاری الادبی الاهی قدس سره سیادت
دولایت و کرامت موروثی داشت یگانہ وقت خود بود و طلب زیانہ خود است تمام عمر در ذوق و
شوق و هدایت خالق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظهور آمد لعلست که شیر شاه حاکم پنجاب خود را
صحیح التمیم انست و دیگر کس از سادات ہندوستان را بخمال نہ اور دو از راه فرط غرور و اغما
سادات شیرے را بنفس کرد و تبری از چوب و زنجیر از این مہیا ساخت و تنوری از این است
کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیدہ تکلیف میداد و میگفت کہ اگر شما حسین بن حنیب و اسمیل امیر
شیر بر وید و در نور گرم در آید و بر تبر چوبین را بجزیر اہنی را بشکافید و ہر کس از سادات کہ این کار بشکافد
مجبوس میساخت چنانچہ بسیار کس از حضرات سادات نزد وی مجبوس گشتند چون ابن خیر حضرت شهاب
رسید خود بایک غلام رفع نام منجہ مقام شیر شاہ گردید و نزد نفس شیر رسید نفس را کشادہ گوش
وے گرفته بیرون کشید و گفت حیث است کہ چون تو شیرے در نفس باشد ہر جا خاطر تہ خواہد بود
شیر راہ بیابان پیش گرفت بعد از ان زنجیر اہنی را از تبر چوبین بشکافت شیر شاہ باستماع این خبر حاضر
شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد کہ شما از سادات کرامید یک نشانے دیگر کہ عبارت
از داخل شدن نور است باقیست فرمود مضائقہ نیست پس ہمانوقت نور گرم شد و حضرت
سید رومال خود بحدیر رفع عطا فرمود و اشارہ کرد کہ در نور برود بگو یا نا کہ کوسے بر داد و سلاما علی ابراہیم
محمد رفع حسب فرمودہ بعمل آورد و از نور گرم سلامت بیرون آمد بادشاہ بجایم این کرامت مقصد
و مرگشت و از ہمد مال الملک خود بر خاست و سادات مجبوس را راہ دادہ اموال خود با ایشان بخشید
و بصحبت حضرت سید موسی تا آنکہ وفات یافت و وجہ خطاب نہر انست کہ منے فقط نہر
شیر است روزیکہ نفس شیر بشکست از شیر شاہ این خطاب یافت و بعضے میگویند بسبب انکہ بیات
نوبصورت و با جمال و با عیب بود و بچکس رو بروی او در علم ظاہری و باطنی طاقت گفتگو نہ داشت پدرش

دیر بخت نیر خاں طلب ساخت ولادت و با قول صحیح در سنہ نہصد و شصت و پنج و وفات او در سال یکہزار و چہل و یک و بیسے ہفت گفتمہ اندو قبر دے در بہو گے دال خرا غلق است و تعمیر خچہ بر کنند او نمودن ممنوع است و کیسکہ عہدت پختہ نمود بیلہ مبتلا گشت رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیہ۔

سید عبد الرزاق علی قدس سرہ از مریدان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الدنیا و زاہد و متقی جامع کمالات ظاہری و باطنی بود و از سادات عظام سبزواری است اول از غزنی و پشاور و بعد از ان بدلی رسیدہ و منقرض سپاہیان بادشاہ مسلک گشت بعد از ان بچہب جاذب حقیقہ بچہ صمت سید میران محمد رسیدہ تارک دنیا گشت و ویران دینا و اہل ان بغایت نفرت بوقوع آمد تمام شب بعبادت خود گذرانیدے و تمام روز و چہرہ بعبادت حق مشغول ماندے و وفات وی در سال یکہزار و چہل و ہشت و قبری در لاہور است کہ بگنبد نیلگون اشتہار دارد و رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ جمال قادری سہروردی لاہوری قدس سرہ شیخ بود جامع کمالات ظاہری و باطنی سلسلہ اوبانی طریق شیخ شباب الدین سہروردی میرسد کہ شاہ جمال اخذ طریقت از لکڑا بیگ و وی از شاہ معروف از جعفر الدین از قیصہ الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش سہاب الدین نکر یا لکڑا از شیخ الشیوخ شباب الدین عمر سہروردی رحمہ اللہ تعالیٰ و وی از سادات حسینے است اولاد دوسے در سیالکوٹ ساکنند و او صاحب کشف و کرامت و ستیاب الدعوتہ بود چنانچہ دو و حل نام شخصے ہندو از قوم کترے بامید اولاد نزد او آمدے تا شیخ دعا بکنند کہ حق تعالیٰ او را اولاد عطا نماید روزے چند خربوزہ آورد و شیخ انرا قبول نمود و از نمایان دو خربوزہ بوسے داد و بنماز عصر مشغول گشت او پنداشت کہ شاید شیخ ابن دو خربوزہ براسے کندین پوست پس دادند تا بعد نماز تناول فرمایند اندام مشغول کندین پوست گردید و یک خربوزہ را تراشید شیخ از نماز فارغ شدہ گفت ہی بیکروی ابن دو خربوزہ براے ان بتودا دم تا بازن خود بخورید و حق تعالیٰ دو پسر شجاعا فرماید اکنون یکے را کہ تراشیدے خوب کردے دو پسر توانان متولد شوند یکے مسلمان کہ مرید من خواہد گشت و دیگر ہندو کہ سپہر تو باشد بہیمان شد کہ شیخ فرمودہ بود کہ بعد از نہ ماہ دو پسر تو ام متولد شدہ ندیکے از ان بیان محتون بود و دو دل سپر محتون بحضرت سید رسا یند سید اورا بفرزندے قبول نمود و نخر الدین نام نهاد و بدولت ظاہری و باطنی رسا یند ہنوز ہم اولاد نخر الدین بودہ اند کہ خود را منسوب بانجناب میسازند و نخر الدین

بجمله جزای مورور و لاهور سکونت داشت رحمه الله تعالی قصه وفات او اینست که در اربعین نشست بود و در خانه حجره را سد و نموده بود بعد از روز و پنجوار پیش حجره بسبب بارش بقیاد خدام خواستند که دروازه را کشاده حضرت سید را بیرون از نه که ناگاه دراز آمد که هر چه شنیده بود شد قریباً بالا این حجره تعمیر کنید و این را مدفن انصور سازید پس ازان روز نشان قبر بالا سقوف ان حجره راست کردند فان حجره را بحال خود گذاشتند و این حادثه بتابع چهارم ربیع الاول سنه یک هزار و چهل و نه در عهد دولت شاهجهان رخ داده و انحضرت غرطویل یافته که زیاده از صد سال بود رحمه الله تعالی خزینه سید محمود بن محمد بن عثمان البخاری الاوی الاوی الهوری قدس سره که مشهور است بشاه نور برادر حقیقی سید عماد الملک و پسر نیم سید محمد بن عثمان است که ذکر او بالا گذشت در فقره حجره شانی عاے در تیه بلند داشت از دنیا و اهل ان محبت و مستغنی و طالبان حق را بحق رسانیده و مطالبان غریب حق رغبت فرموده دعاے دے و بحق بیمار ان براسے شفا نایه تمام داشت و فرموده بود که هر مریضی که خاک قبر انچو دریا سنگریزه ان در گلو باویزد شانی مطلق او را شفا خواهد داد و انچنانچه از رسم هنوز جاری است وفات وی در سال یک هزار و پنجاه و سه و قبر او در لاهور است رحمه الله تعالی خزینه -

سید زنده علی بن عبد الرحیم بن صفی الدین بن میران محمد بیج دریا بخارے الاوی قدس سره ذکر میران محمد در محل خود گذاشته دے عابد و زاہد و متقی بود سلسله ارادت بخندت اباسے کرام خود داشت بعد وفات پدر بر سجاد مشغلت قیام نمود نقلست که در جاسے مقبره جذبو مبران محمد اب چاه باسے ان سرزمین بنایت شور و تلخ بود سکناے انجا بذریعہ خدام او شد عا دعاے اب شیرین نمودند گفت که چاه نو بکنند که شیرین خواهد شد انشاء الله تعالی چون چاه نو کنند شد اب شیرین و سرور آمد بعد ازان تیدیم شوریت اب ازان سرزمین دفع گشت ملاوات او در سال یک هزار و پنجاه و وفات او در سنه احدی عشر و مائت و الف و قبر او بیرون مقبره بیج دریا بخارے که بخانه زنده امام مشهور است رحمه الله تعالی خزینه -

سید مسعود بن ساہون عطا الله البهرامی قدس سره علوی است از اولاد محمد بن الحسن و خواهرزاده سلطان محمود سیاهنشین است نسبے عاے و حسبے دافرداشت و القاب پیرو سلیم و

سالار و میان غازی و بالائی و بالا پیر و اخیلا و سلطان شیبہ و سید الشہد است سالار
مسعود غازی نیز اشتہار دارد در اتفاقات و شجاعت ممتاز و وقت خود بود پدرش میر ساہو و اولو
کاہلر بود و بسے او بسے فتوحات نمایان واقع گشتہ کفار ہند شکستہ و خستہ گشتند و وقتیکہ سلطان محمود
سہو منات رسیدہ بغزو کفار مشغول شد سید مسعود با فوج کاہلر بجزمت اور رسید و بسے
بلوغ نمود و سلطان پنجاب گشتہ تیان را زیت خانہ برادر تاشکند بت پرستان ہنود
بوزیرا و حسن مینکہ التماس نمودند اگر سلطان این بت ہا و ان شکستہ با واپس و در بوزن بت
جو اہرات پیش کش میدہم حسن را ضے شد و سلطان معروض نمود کہ از شکستن این
بت ہا چہ فایدہ بت پرستے دفع نخواہد شد بلکہ اگر استدماے ہنود ہرجہ قبول رسد
نفعی فیظم و در بیت المال مسلمانان روید ہر سید مسعود کہ حاضر مجلس بود گفت اے وزیر
میخواہے کہ از راجہ تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان محمود بت شکن
است بعد ازین بت فروش مشہور خواہد شد ازین سبب وزیر خجل گشت و باو شاہ
نیز از ان امر اداہ باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جاے داد و با انتظار فرصت
سے بود سلطان این امر را معلوم نمودہ اقامت او نزد خود مصلحت ندیدہ او را بکاہلر نزد
ماہر و پدرش رخصت نمود و بکاہلر رسیدہ شکرے فراہم آوردہ بردہے تاخت نمود
بفضل اے قبلے مع توابع کہ در دست کفار ہنود بود و دست او فتح گشت شش ماہ در
انجا بسر برد و از انتظام ان نواسے فراغت نمودہ بہت میر پڑ رفت دان ناحیہ نیز مفتوح گشت
و اہائے انجا اطاعت اہل اسلام نمودند و بعد از ان متوجہ قنوج گشتہ با کفار انجا محاربہ نمود و ان
ناحیہ نیز مفتوح گشت و خود بتمام شتر کہ قیام نمودہ میر حسن عرب را بطرف جنوب قصبہ مند بہ واکاسی
باشکر گران فرستاد و سید حسن در انجا شیبہ شد بعد از ان سید اعوان دین را بطرف گویاموہ
نواسے ان تعیین فرمود و نیز بعد عار بہ عظیم در انجا شیبہ شد و چون خبر بلو اے کفار در بہراج
مسموع حضرت سید گشت متوجہ انجا شد بعد رسیدن او در بہراج فتنہ انجا فروخت پس سید
مسعود بہراج و پدرش میر ساہو در شتر کہ قیام نمودند و بعد از دو ماہ پدرش بعالم بفاخر سید چون خبر فاش گشت کفار
باز کنشائش فتنہ نمودند و جنگ ہای عظیم نے مابین لشکر اہل اسلام کفار بوقوع آمد و ہر ذریعہ جنگ برین متوال بود تا آنکہ

تایخ چهارم رجب سنه چهار صد و بیست و چهار تیری در گلوی انجناب رسید و بدانصیب از اسب بفتاد و جان بحق تسلیم نمود قبر و در بنزایح است مشهور و معروف مزار و مطاف خلق است و بیس خوارق و کرامت از مرقد و جاری است در سالی بوقت عرس خلق کثیر زیارت و میروند و حاجات خود از خدا بخواهند و انجناب بکلمات ظاهری و باطنی رسیده و معاصر و محو چشتی و ابو یوسف چشتی بود چشتی گویند که بانو اجماعین الدین چشتی معاصر بود رحمہ اللہ تعالیٰ ذکر او در خزینہ طویل است اینقدر مختصر از انجا است -

سید احمد بن زین العابدین ملتانی قدس سره وی از بکر اسے شیخ و قد حامی دیای خط ملتان است و نسب او بانظر بن بامیر المومنین علی مرتضیٰ میر سید کاظم بن زین العابدین بن عمر بن عبد اللطیف بن سہاء الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن عیسیٰ بن صالح بن عبد اللطیف بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داؤد بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق الی آخر النسبۃ از طفلی اثنا بزرگے درنا صیہ او ہویدا بود از پدر خود او لادستفایض گشته بعد از ان بصحبت قطب الاقطاب سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ رسیده بدرجہ کمال رسیده بعد از ان زمانے بصحبت شیخ الشیخ شہاب الدین عمر سرور رومی بسر برد بعد از ان بصحبت بود و چشتی پیوستہ خرقہ خلافت یافت و در علم ظاهر تلیم محمد اسحاق لاہور سے است پیوستہ طالب قوت حلال بودے شبانے کردے گو سپن ان چرائیدے و بکار کشکارے پر دختی و موضع سودہوہ کر دیے ست متصل وزیر آباد رفتہ بکنارہ دریا رفت اقامت بنہاد و بعبادت حق مشغول گشت و خلایق بسیار از وہرہ دارین یافتند از انجا کہ حاجتمندان از وہے محمد مرتضیٰ لاجرم لقب سخے و سرور گشت و او صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و عمر بخش نام شخصے بیمار شد چون متعلقین او از محنت او مایوس شدند بامید دعا بخدمت سید آمدند بے انکہ سخے بگوید انجناب قدرے خاک برداشت بدیشان داد و گفت این را بخورائید انشاء اللہ تعالیٰ شفا خواہد یافت چچنان گردند او شفا یافت روزے بایکے از روساے سودہوہ گفت کہ در وہ شہانہ زہد فلانکس ماہان ہے خوب است اگر تیر و شہزادہ کم چون این سخن ہالک سبب زندہ تنہو کرد و گفت من اسب ندادم سپے دو بھا نہان سخت چون این خبر رسید رسید گفت اگر او اسب نداد اسب خود بخود خواہد آمد چچنان شد کہ اسب

خود بخود بر او حاضر گشت و انجناب بر او سوار شد نمود اغلب ملک اسب را بعد از آن بنوعی از خود را بنوعی ساخته روزی شخصی چون نام که رئیس بود بخدمت سید التماس نمود که پسرم مفقود و گم شده و عاقل گشته که بیاید فرمود که امر فرمود که آمد همان روز بیاید بچنین کرامت او بسیار است و انجناب دختر سید عبد الرزاق و دختر کنتوفان حاکم التماس از بنی گرفته بود حاکمان ازین سبب قصد جهان او کردند و او را مع برادرش و زوجه و پسرش سید سراج الدین بے سبب بدرجه رفیع شهادت رسانیدند شهادت او در ستمت سبع و سبعین و نفسا بتمه بوده و قبر او زیارتگاه خلق است دعای خلق در انجا مستجاب میشود و رحمة الله تعالی فرمیده -

سید احمد بن علی الرندی اللاهوری قدس سره ملقب بتوفته دے از مشایخ عظام و سادات لاهور بود نسب وی باین طریق بامیر المومنین علی مرتضی میرسد که احمد بن علی بن حسین ثنائی بن حسین محمد بدخشی بن ناصر بن دوسه بن علی بن علی الصغری بن علی بن الحسین بن ابی المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم دے از ترمذی هندی و ستمان آمد و در لاهور بجله چهل بے بے سکونت و زید و سبب ملقب وی بتوفته انست که شیشه شیخ وی ویرا از اندرون حجره او از داد و نذر خود طلب نمود چون بر در حجره حاضر شد در دوازده حجره از اندرون بسته بود وی از غائب ادب اطلاع حاضر شد خود نداد و تا مصلح بر در حجره ایستاده ماند شیخ وقت صبح چون حال بد انموال دید بنایت خوشتر گشت و بتوفته ملقب ساخت و معنی توفته بزبان ترک ایستاده است وفات دے در ستمت شش صد و دو قبر دے بجله چهل بے بے اندرون طویل علامت نئے الدین قریشی است رحمة الله تعالی فرمیده

سید یعقوب بن علی صدر دیوان زنجانی اللاهوری قدس سره دے از اعظم مشایخ و کبرائے اولیای لاهور است و جامع بود در میان علوم ظاهری و باطنی از اولاد امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه دے در ستمت پانصد و سی و پنج از ترکستان در لاهور آمد و سکونت نمود و هنگام مہ شیخت گرم ساخت و کرامت و خوارق عادت بسیار از وی بنظر آمده علما لاهور مسافر و متفرقین و دے گشتند و قبورے تا من یافت و خلق کثیر بجله ارادت او در آمدند و حضرت خواجہ معین الدین حسن السجری اچھتے را بادی بسیار محبت بود و نو قبر او می نمود وفات وی در محراب

سند شش صد و چہارست رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ

سید حسین خٹک سوار شہیدی قدس سرہ از سادات مشہدست نسبت ارادت سلسلہ
ابا سے خود داشت و برای سفر حال در لباس اہل دنیا بود و بصحبت اغنیاء بر سر ہر دو کالات
مغفوت ہم کسب کردی بہ نسبت شہادت ہمداد سلطان عز الدین سام در ہندوستان آمد
و سلطان بعد فتح ہندوستان اورا ہر فاقہ قطب الدین ایک در دہلے گذاشت
قطب الدین اورا بجلو متاجری کہ چنگاہ را سے تہوار ابو داما مور ساخت چون وی در اجیر رسید
با خواجہ بزرگ سید معین الدین جسے قدس سرہ نسبت در زید و از یاران خرم انجنا بگشت
و چون سببی او خلقے کثیر ہو و انداز نر و خواجہ بزرگ بخلعت اسلام مشرف شد نہ لا بر مہنود را
عداوت و مے یا او پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت وقت شب اورا مع
اصحاب او بقتل اور نہ و وقت صبح خواجہ معین الدین مع اصحاب خود برا و نماز گزارد و با جمیع شہدا
بر بلند کوه مدفون ساخت و این واقعہ بقول صاحب فہرچ اولایت در سال ششصد و
و دہ ہجری بمقام خزینہ

سید عزیز الدین بی اللہ ہورنی قدس سرہ از سادات عظام و اعظم علما و کبرا اہل دلیا
اہل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفہ المصطفیٰ اصل دی از بغداد است و سلسلہ
طریقت وی بسید الطایف جنید بغدادی میرسد اول از بغداد و مکہ معظمہ آمد و تا دوازہ سال در
انجا قیام نمود و بجا ورت بیت اللہ معکف ماند و بخطاب پیر کے فاطمہ کشت (ظاہر اہل علم و را
باین لقب خوانند) بعد از ان عازم ہندوستان شد و در سبب این و سخاوت کہ
سلطان شہاب الدین غوری بجاہرہ الہو قیام پیدا شد و اورا لاہور گشت و حسن و ملک بن
طہیر الدولہ کہ حاکم اولایت بود از محاصرہ پتنگ آمد و دستار دوازہ سال فرمود کہ شہاب
سال دیگر تر امانست بعد از ان حکومت ایندیا بقبضہ ملوک غوریہ دادہ اند چنان شد کہ حضرت
سید فرمودہ بود کہ انسال سلطان شہاب الدین بے نیل مقصود باز گشت و اچہ شش سال
فتح نمود و حضرت سید در لاہور سے و شش سال تہذیب علوم و لمحقق طالبان معروف ماند
و خلقے کثیر را بحق رسانید تو نے رحمہ اللہ سنہ ثانی عشر و ستا تہ قزو سے در لاہورست خزینہ

سید اسحاق کا زونی لاہوری المشہور میران بادشاہ قدس سرہ پیشہ است صاحب

مقامات بلند کرامات ارجحند بود شیخ اشیرخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ ابو محمد الدین کرمانی داشت از گارزدن چون بلاہور آمد مدتی مدید بہدایت نلق و معرفت اندر علما و سادات لاہور و علاقہ اطاعت اور آمدند و ہمہ مات ظاہری و باطنی بوی ربیع میداشتند در تحفہ ابو صلیب آوردہ کہ او عطر طویل یافتہ ہر یک یکہ نزد سے اسے ہدایت شدہ شیخ نے نزد وی آمد شیخ بوی التفات نفرمود انشئیں مغایرت آغاز کرد و شناسم داد و حضور مجلس گفتند کہ باید کہ در حق او دعائی بکنے کہ بجزی خود رہے حضرت شیخ دعا نمود انشئیں ہوش بفتاد چون ہوش آمد تبارک شد و شیخ اعتقاد آورد فرمود در حق وی دعا سے نیکو کہ در دم تاقی توائے اور چشم عطا کرد کہ مرا بشناخت تا رخ وفات و سست و ثمانین و سبمانیزہ بودہ و بعضی بسم الرحمن الرحیم را تا رخ وفات و سست گفت اندر قتلہ

سید اسحاق و سے کریم	گشت چوزین و ہر بخت مقیم
سال و صاحبش عجب مدزدل	بسم اللہ الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البیہقی الرشیدی الادبیہ الکثریہ قدس سرہ مشہور است بہ بابا امیر حلیہ پرنمود است و از بابا ہلال کشمیر سے تفریق گرفت چون از تحصیل علوم ظاہری و غنیان شہاب فراغت یافت سلطان زین العابدین داسے کشمیر خواست کہ دختر خود بوسے دہدی یا ستاع این خبر جو در کوہ میردار کے متوار کے گشت و بعبادت مشغول شد تا کمال ظاہر و باطنی پیدا وقتے سلطان زین العابدین جتنے عظیم نمودہ بود و حضرت سید نیز در انجا مدعو بود چون در ان جشن بعضی امور غیر مشروع بعل آمدہ حضرت سید را غضب مستوے شد و خود را در آب نہا ہر چند خواص ان حکم سلطانے تلاش او برداشتند نیاقتند سلطان را عیش شغف شد و ہر نہاد چون برابر باغیکہ بر کن راجوی ست رسید دید کہ حضرت سید برب اب بد و خن خرقہ مشغول است کہ دمہ بمعانیہ این حالت از صدق سر خود بر پاسے او نہادند و بالبحاج تمام او را بکشتے اور دند و چون از کشتے فزاد متصل محل بخوشاہ قیام نمود و سلطان خانقاہی عالے در انجا بنا فرمود و توشہ شہاد او در تواریخ اعظم آوردہ کہ چون سادات بہیق را در امور سلطنت کشمیر اختیار کلی حاصل گشت

جبی از امر احمد و اس گزیر شد و مستعد قتل ایشان گشتند تا بوقت فرصت در خانه پادشاه سید حسین وزیر را با چهارده کس متعلقیش تقبیل اورزند و بآنوقت جمع از مفسدان بھو معہ خود امین و راہ انجناب را شہید نمودند انجناب در آنوقت این اشعار نے البدیہ بر زبان اورد

منم ان رنہ جہانگرد مسیحا نفسی
کہ من این ہر دو جہان را بنہارم بخشی
اگر از عشق تو ام سر بردہ گو برود
نیکن این سر نہان تو گویم کیسے

من فارغ از مصلحت اہل رنہ نگار
میدان یقین اگر گشتن این ہست بکنیہ
اکنون بیا و شعر بخوان بر فراز من
تا روی ظالمان سنگبار شود سیاہ

و فرمود کہ براے غسل من تختہ از غیب ظاہر شود و مرا بران غسل دہند و بجا ک سپارند پس علی الصباح دید کہ تختہ مندر این بر روی دریا قابل خالقہ برابر موجود است برداشتند و بران غسل دادند و در خالقہ دفن کردند و کان ذلک نے سلج ذمی القعدہ سنۃ تسع و ثمانین و ثمان مائتہ و شہید کشمیر تاریخ وفات او است رحمۃ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید محمد غوث متیشاپوری گواہیاری قدس سرہ از اعظم مشایخ و کبراے اولیاءے متاخرین ہندوستان است انہ بطریق از حاجے حمید از شاہ قاذون از شیخ عبداللہ شطارے نمود و تربیت باطنی از روح پر فوق غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ یافت و جدا از سادات نیشاپور بود و وی سیاحت بسیار کرد و از بسیارے از مشایخ نفیس یاب گشتہ و وضع سیاحت او این بود کہ کوزہ آب مقدار سیو بر کتف و مصلی و بغل و عصا و دست بگردیدے و جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ او را آرام کرد و در کنار گرفت و نصیر الدین ہمایون بادشاہ مقتدا و بود و او را تصنیف بسیار است چون جو بہر خمسہ و او را دو غوثیہ و بحر الحیات و معراج نامہ لیکن بر معراج نامہ علما مقررین شدہ و مقررین ساختہ قصد ایزدے او نمودند چون از وی سوال نمودند گفت این در وقت بیہوشیہ نوشتہ شدہ پس از قصد ایزدے او باز آمد و وفات او در سال منہد و ہفتاد و چہار است رحمۃ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید وجیه الدین گجراتی قدس سرہ علوے بود از کبار و شیخ متاخرین است جامع علوم
 ظاہرے و باطنیے بر اکثر کتب در سے و اشے و تفسیر و نوشته مرید سید محمد غوث گویا باری است
 کہ ذکر او بالا گذشت چون علما سے گجرات بسبب معراج نامہ بر سید محمد غوث مقرر من شدہ فتویٰ
 قتل او دادند و موافقہ خود بران ثبت نموده از شیر شاہ اجازت قتل او خواستند پادشاہ متاثر
 شدہ این امر را موقوف بر سید وجیه الدین گذاشت و چون این فتوا بر اے دستخط فرمود سید
 وجیه الدین رسید سید وجیه الدین فی الفور بدین سید محمد غوث رفت و بادل دیدار مقصد او
 گشت کاغذ فتویٰ را پارہ نمود و بعلما سے معصرت گفت کہ این بحالت بیہوشی نوشته شدہ این اعتباری
 نیست و فوات دی در سال نہ صد و ہشتست رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید غیاث الدین دولت شاہ گیلانے لاہوری قدس سرہ دی مردی بزرگ و متقی بود
 و طریقت خانیقہ پذیر خواستہ از دیگر شیخ سلاسل بہرہ کامل و حصہ دافر فیض او گشتہ و وہ
 احب اولاد پذیر خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان بہاگیر سے کہ از امر اے دولت بہا پونی
 ست بودہ و نسب او این طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ غیاث الدین بن عبد القادر
 بن جمال الدین بن جمال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن اوہم بن محمود بن اسماعیل بن
 داؤد بن فتح بن نصر بن عبد الرزاق بن انوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 و پسرش سید کرام الدین خلیفہ او بودہ بعد وفات پدر بر بند شیختہ و ارشاد شست و وفات
 او در سال نہ صد و نو دسہ بودہ و قبر او بیرون لاہور متصل بقبر پدر او بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد غوث بن فتح محمد بن ابو بکر بن عبد القادر ثانی گیلانے لاہوری قدس سرہ
 از سادات کرام و شیخ عظام لاہور است بعد وفات پدر بر بند ارشاد شست و غلطی کشیدہ بچاق
 راوت و اعتقاد او در اندہ وفات او در سال یکہزار و چارہ بودہ و براہ متصل قبر پدر خودست و نواب
 محمد زمان خان کہ از اجلہ امرای اکبر سے بود گنبد عالی بر قبر او بنا نموده رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد بن احمد کھلمی کشمیری قدس سرہ از اعظم خلفاے شیخ یعقوب صغے کشمیری
 است بعد وفات شیخ بر بند شیختہ و ارشاد شست و ترک و تجرید و تفرید لگانہ زمان
 و در توکل یکتا سے وقت خود بودہ بحدیکہ تمام سال گرما سہ ماہ یک فیص بسر بردی باشند عا

والی کبیلے از شیراز بخارفت و توطن در زید وفات وی رابع محرم سنہ احدى اونس عشر و الف بود
رحمہ اللہ تعالیٰ خزنیہ۔

سید یوسف محمد باطنی کشمیری قدس سرہ اول از تجاران کشمیر بود بعد از ان جاذب عشق
حقیقہ اور ابو خود کشید تا کبلے ناک شدہ بخدست شیخ یعقوب نمونی رسید و حسب اجازت او
بچرمین اشتریفین رفت و از بسیارے مشایخ استفادہ نمود و بعد از ان بکشمیر معاودت نمودہ و قریب
بارہ مولد توطن گشت و ما بخار در سنہ احدى عشر و الف بر حمت حق چو ست و تارنج وفات و
اججد مشایخ بود و گفتہ اند رحمہ اللہ تعالیٰ خزنیہ۔

میر صالح المتخلص کشفی قدس سرہ صاحب انوار بلیہ و مدایح عالیہ و جامع علوم دینی و دنیاوی و
صاحب حواشی و کرامت مشہورہ بود و طلیف شاہ نعمت اللہ بسلسلہ عالیہ قادریہ بود و در دیگر سلاسل
ہم اجازت تلقین داشت و در حالت ذوق اشعار نیکو گفتہ وفات وی در سال یکہزار و شصت
است رحمہ اللہ تعالیٰ خزنیہ۔ و دیوان کشفی کہ دیوانی است لطیف از تصنیف اوست۔

سید ابوتراب المعروف بشاہ گدا الحسینی الموسوی القادری الشطاری الشیرازی
اللاہورے قدس سرہ اصل وی از شیراز است حسینہ بودہ از اولاد امام موسی کاظم رضی اللہ تعالیٰ
عندہ و از خلفائے سید و جمیع الدین گجراتی است و نسب از باین طریق با امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
میرسد کہ ابوتراب بن نجم الدین بن شمس الدین بن اسد الدین بن زین الدین بن یونس بن
عبدالوہاب بن عبدالہادی بن ابوالبرکات بن انور علی بن عبد اللطیف بن محمد شریف بن ابوالمنظف
بن عبد الباقی بن ابوالحسن بن عبد الغفر شیرازی بن عبد اللہ بن محمد امین بن قدرت اللہ بن موسیٰ
بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن ہارون بن امام موسیٰ
کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم
و نسبت سلسلہ او بطریق شطاریہ باین طریق میرسد کہ ابوتراب از جمیع الدین گجراتی از محمد غوث گویا
از شاہ حمید از شاہ قاذن از شیخ عبد اللہ شطاری قدس اللہ سرہ و در سلسلہ قادریہ باین
طریق است کہ ابوتراب از جمیع الدین گجراتی از محمد غوث گویا سے از شیخ طبع نور جابجے از شیخ
ابوالفتح ہدایت اللہ از شاہ قاذن از عبد الوہاب از عبد الرودن از شیخ محمود از عبد الغفار از محمد

عبد الرحیم از ابو بکر بن حاجی ابوبکر بن عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و قاضی محمد لاہوری شیخ فاضل دہلوی و شاعر جمال رہتا کسے ولس گدا و احمد گدا و شبناز گدا کہ ہر سہ دلا ہوا سودہ انداز خلفائے دی اند و وفات دی بتاریخ چہارم شوال سنہ یکہزار و ہفتاد و یک است و قبر دی در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید محمد علی بن محمد تارک القادری الکشمیری قدس سرہ ادراسہ برادر دیگر بودند از ہنر خود بود لیکن اہمیت و بزرگی خدا داد از ہمدہ بود اول سلسلہ قادریہ از پدر خود بیت نمود بعد از ان از شیلخ وقت در سلسلہ سہروردیہ و غیرہ فیض یاب شدہ بخطاب پیر سلاسل مخاطب گشت و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سہروردی خلافت طریقہ نقشبندیہ و مجددیہ یافت اما کثیر تر بود ہندو کہ پیشکار علی مردان خان ناظم کشمیر بود سوختہ بودند ازین سبب ناظم کشمیر یعنی بخدمت شاہ جہان بادشاہ فرستادہ بادشاہ جمیع علماء و مشائخ کشمیر اطلب نمودہ خدمت سید ہم در انیان مانودہ شدہ بالاخر بدعائے دسہ ہر کس از ان بلیہ نجات یافتند وفات دی در سال یکہزار و ہفتاد و دو بودہ و قبر دسہ کشمیر است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید حمید بن سید بن فتح محمد بن حاجی ابوبکر بن عبد القادر الجیلانی الایہوی قدس سرہ از سادات عظام و مشائخ کرام است جامع علوم ظاہر و شرف است است تمام مہر ہدایت و ارشاد سہروردی وفات دی چہارم محرم سنہ یکہزار و نو و ہودہ و بمقبرہ آباسہ خود مدفون گشتہ جسہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

میر ہاشم نور آبادی قدس سرہ از عظامہ خلفائے سید محمود نو کشمیری است تحصیل علوم ظاہری از علامہ عبد کشمیری نمودہ و حضرت علامہ ویراستہ ساخت و بفرزندی بنواخت و بعد خود قائم نمود و وفات غنی سال یکہزار و نو و ہفت است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید محمد بن عبد اللہ الجیلانی الکشمیری قدس سرہ نسب دسہ حضرت غوث الاعظم بانظرین میر سدا کہ محمد بن عبد اللہ بن محمد بن عبد القادر بن عبد الباسط بن حسین بن حسن بن احمد بن شرف الدین قاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثانی بن علی بن شمس الدین محمد بن یحیی بن شہاب الدین احمد بن عابد الدین ابن ابو صلح نصر بن عبد الزانی بن غوث الاعظم سید عبد القادر

الجلالی رضی اللہ تعالیٰ عنہم دسے اول تجربہ میگزاریند و پس مناکحت و اختلاط بانسوان نداشت آخر
بایما سے غیبی نکاح کرد و بسال بگذارد و نوذ از نامار بکثیر آمد و قریب صد کس از یسایال و دندانم با وی بودند
و وی مقتدا سے اہل توکل بود و بظاہر هیچ دخلی نداشت آنچه از فتوحات میر سید محمد تقی بن میرزا بکر
فردا چیز سے نگاہ نمیداشت باین و بطریق زندگی میکرد و فیض سلسلہ قادریہ موروثی ار بود و سواسے
ان از شیخ سمر دیہ کردیہ بمقام کشیر فیض یافت وفات و سے در سال بگذارد و یکصد و ہفتہ ست
رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید طاہر بن الحسین بن عبد الرحمن الادل الزیدی قدس سرہ ہوا ولی الشیر سید
الشریعت العلانیہ ذوالولایت والامامۃ الحنفیۃ علیہ السلام مسند الدینیا مالک از منہ الترت العالیہ محدث
الدیار الیما نیزہ و فقیہا جامع البریہ ولادت او در سنہ نہصد و چار و وفات او در چہار شنبہ شہرہ ہجری
ربیع الاول سنہ نہصد و نوذ و ہشت (برین تقدیر عمر او نوذ و چہار سال بودہ) و قبرا و شہرہ بیدریہ باب
سہام نزد یک مشہد شیخ ضیا و ست و البیج داین زیاد و طبندادی و غیر ہم از شیلخ او نیدر رحمہ اللہ
تعالیٰ اعواس از نور اسافر۔

سید عبد الرحیم بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کنیت
ادبوا القاسم است محدث و فقیہ بودہ و سماع حدیث و تلمذ باقی علم دین از ابوالفتح بن عبد الباقی بن احمد
و غیرہ نمودہ وفات و سے سابع ربیع الاول سنہ ست و ستانہ بودہ و قبر وی بیاب حرب بغداد
است رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از ہیجۃ الاسرار۔

سید عبد الدین علی بن عبد المد عیدروس قدس سرہ ہوا سید الکامل العالم العالی
مختر اسادات العیدروس و نقطہ پرگار سادات علویہ توفی فی لیلة الخميس خامس عشر ربیع الاول سنہ
خمس و ثلاثین و مائتہ الف و قبر و سے در سورت است و تاریخ وفات او مولانا علی شاطرے
و سید عارف عبد الدین جعفر ہر از لفظ تنعم فی الجنات بر آوردہ اند و قصیدہ طویلہ سید مدہ در
روح او گفتہ و تلمذ و مرید و سے سید علوی بن شیخ با عیود در قصیدہ طویلہ از لفظ فخر الاکابر استخراج
نمودہ رحمۃ اللہ تعالیٰ اعواس۔

سید عمر بن عبد الرحیم الحسینی البصری المکی الشافعی قدس سرہ ہوا سید المجلس فی الجلائل

والاھل البیت فاما تحقیق شیخ الاسلام المسلمین شمس المعارف والعلوم رحمان المنطوق والمفہوم المتفق
 علی امامتہ والجمع علی ورعہ وجلالتہ وفات وی وقت اذان ظهر در یکہ مظہر روز پنجشنبہ بہت بیستم ربیع الثانی
 سنہ یکہزار و ستہ ہفت است شمس الدین ربلی و احمد بن القاسم حادے وغیرہما شیخ
 اویند و شیخ عبد العبد بن سید باقیر و شیخ علی بن جمال وغیرہما یکمذاہبند رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر
 سید اسعد البلیخی المذنی قدس سرہ او و شیخ المعارف احمد الشادہی و تحقیق و توفیق ہمسرہ بہمنان
 بودند و ہر دو از سید صفتہ العبد اخذ نعمت نمودند و او از سید روح اللہ و سید اسعد را کتابے است
 بر خصوص محمد بن اسحاق القوی کہ بروضوچ پنج تویم دی و اہانت یکمذہب وفات روز شنبہ دوم
 ربیع الثانی سنہ یکہزار و چہل و دہینہ منورہ بوقوع امده رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر
 سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی بکر بن احمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقا
 الملکی قدس سرہ ہو امام المرشدین داستہ او امامستان و شیخ الاسلام والمسلمین المعارف بالمد
 الدینی الی رب العالمین غوث النہاد وغیرت اکمہ اور زمان خود همچون جہندہ در علم طریقت و مانتہ غزالی
 در شریعت و مثل این غیبیہ در علم حقیقت بود و ولادت او بہ ہند ر شجر در سنہ یکہزار و دو بود و وفات
 او یکمذہب بعد نماز جمعہ چہارم ربیع الثانی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک بود (برین تقدیر عمر شصت و نہ
 سال بود) اخذ علم نمود از سید باہر الدین احمد و فقیہ علی و چند دیگر از سادات تریمہ و از سید عبد العبد بن
 علی صاحب و ہرگز نیکو ترین صورت ابراہیمیت نمہ و پستہ ماودت نمود بحرین شریفین و در انجامد
 رس کامل یافت و ضلایق بسیار بوی ربیعہ اور دندودی و دام مستعد بودے بر خیر و بجز از طاعت
 یک ساعت ہم شمول بغیر نبودے و وفات او روز شنبہ در نایمہ تبرام المومنین خدیجہ الکبریٰ بودہ و
 اشراق رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر

سید احمد بن ابی بکر بن سالم بن احمد بن شیخان العلوی الکی قدس سرہ وی سید علیل و
 معارف بالمد و از اولیایہ صاحبین ست و اخذ علم از پدر خود و از علمائے عصر خود در حرمین نمودہ و وفات
 او روز جمعہ ہفتم ربیع الثانی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک در مکہ بودہ و قبر او در معلاۃ بمقبرہ بنہ علوی
 است رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر

سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن البیض باعلوی قدس سرہ ہو سید علا متہ الصلوٰۃ

از پدر خود و از دیگران تربیت یافت و وفات وی چهارم جمادی الاول سنه سبع و عشرين و ثمانمائه بوده
و قبر وی در زینل است زیار نگاه عام است رحمه الله تعالی اعراض از کتاب الغر

سید شیخ بن عبد المدین شیخ بن عبد المدین شیخ بن عبد المدین یزدی
قدس سره هوا سید الجلیل العلامة الشریف وفات دی روز شنبه نیم چرخ سنه یکم از چهل
و یک و قتی که بجز میت دولت اباد از شیول سفر کرده بود پس نفس او را در دولت آباد برده هجتم
رجب دفن نمودند و کتاب سلسله از تصنیفات او است رحمه الله تعالی اعراض

سید شیخ بن با علوی بن عبد الصمد با علوی قدس سرہ و سید جلیل ست
و عالم عامل و عارف بودہ از طبقہ سید احمد بن عمر المذون ست دفات وی نزدیک مشہد حمزہ رضی
الہ تعالیٰ عنہ دو از درجہ سید یکنہار و یکصد و بیست بودہ شب نیا کہ جمع میشود دران اہل تہذیب
برائے زیارت مشہد مذکور و شیخ حرم اجازت داد کہ دفن او ہمدرا نجا شود لیکن سادات ال با علوی
بدان راضی نشدہ حسب وصیت او نعش او را در مدینہ بردہ و برقعہ نزد قبۃ الحبیبیت دفن نمودند چہ

المدتعاے . اعراض

سید احمد شیخان باجمہود الملکی قدس سرہ ہوا سید الخلیل الشریف ذوالحسین الباقی المصنف
ولادت اور بندر بنی بودو سے از اکابر مشایخ صالحین و اولیائے کاملین بود و حاتم زمان در کرم
وجود و پہلوان وقت در علم و عفو و وی قدس سرہ ہر اسے اکثر سے از اصحاب خود نقد و لباس
سالانہ مقرر داشت و حق تعالیٰ اور اور تجارت چنان برکت عطا فرمودہ کہ صاحب املاک دولت
گردید و در کہ سکونت و زید وی نابینا شدہ بود بعد از ان بزبارت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رفت
و بخدمت یکی از اولیاء کہ حضرت نبی راجع ہا ویدی ہر رسید و درخواست کہ از حضرت رسالت پر
کزیارت و مقبول شد باز بشرط مقبول شدن درخواست نماید کہ یک چشمش بینا شود پشیمان
ان ولے از حضرت بنے ارشاد شد کہ زیارتش مقبول ست و دو چشمش بینا خواہد گشت
بچنان شد کہ حضرت رسالت فرمودہ بود و فائش روز جمعہ ناسن جب سنہ خمس و اربعین
والت در جہدہ بودہ بعد از ان پسرش سید اسمٰئلش اور اور کہ اور وہ در مقبرہ ال باعلوی بمبلاۃ
دفن نمود رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجاہر

سید عبد السلام بن عبد الوہاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ ولادت
اولیائے نامن ذی الحجہ سنہ ثمان و اربعین و تسمائیہ و وفات وی ثالث ربیع سنہ احدى عشر
و ستمانت و ہمان روز وربعہ و بمقبرہ حاجہ مدفون شد کہ فی الاسرار نقل عن بیۃ الاسرار و
رحمہ اللہ عالم متقی و متون بود از عالم طرافیت از پدر عالم بقدر خود نمود و از وی اولاد وی و غیر ہم نمودند
و با بود بربادہ شریعت مستقیم بود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علوی بن محمد ابو با علوی والد عبد اللہ الحداد قدس سرہ توفی لیلة الاثنين
غرة جب سنہ اثین و سبعین و الف رحمہ اللہ تعالیٰ اعاس ان غایۃ القصد والمراد فی مناقب
عبد اللہ الحداد

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الترمی قدس سرہ ہوا سید الجلیل العارف
بالسہار کبار اولیائے اللہ بود ولادت او در سنہ ہشتصد و ہشتاد و ہفت و وفات شب چہار شنبہ
چہار و ہجتم شعبان سنہ نہ صد و پچہل و چار تبریم بود و ہما بخا مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعاس ان نور السہار
سید احمد بن شیخ العیدروس الترمی قدس سرہ دی عارف کامل و صاحب احوال باہر و
کرامت ظاہر بود و از اجلہ سادات نسبت ولادت او در بلدہ تبریم روز شنبہ چہا جادی الاخر سنہ
نہصد و پچہل و نہ و وفات او در جمیعہ ہجتم شعبان سنہ یکزار و سبت و ہما در بندربروج واقع شد
و دفن او در ہما بخا دین خانہ گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعاس ان نور اسافر

سید عبد اللہ بن محمد با علوی المدنی المتقی الحنفی قدس سرہ دی عالم محال و ولی و عارف
بودہ ولادت او در بلدہ قم کہ شہر سبت از شہر ای حضرت مروت در سنہ یکزار و پانزہ و وفات وی
روز چہار شنبہ اول شعبان سنہ یکزار و ہشتاد و پنج و مدینہ بودہ و وی در بلدہ مسم بحد بلوغ
رسیدہ قرآن و اندکے از فقہ درس گرفت و بعدہ بکتب قوم (ظاہر ائمہ از قوم صوفیاست)
مشتغول شد و در طاعات کوشش بلین نمود و از گروہی از علمائے شہر تبریم کہ گوش از ہر شل ایشان
فتنیدہ و چشم فلک ہما کے ایشان مزیدہ اخذ نمود و اکثر ملازمت صاحبین و صاحبیت عارفین
کردی بعدہ تصدیج بیت اللہ المحرم زیارت پنیامیر علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و بجا حدت مریدان
نمود و رابطہ شہر را و ہجرت خود قرار داد و در وسط جہ از مردمان منزوی شد و سیوای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روز سه در رفته خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام قنبدلی که بالای تفریح
او زبان بود و میان محاطه قبر و افتاد چون در مدینه در آن زمان ازو سے فاضل تری بنود لاجرم
باستصواب و اتفاق اہل مدینہ و فرمان سلطان او مخصوص شدہ قنبدلی را برابر در مدینہ بے
اساس از عقد بجا آید

سید حسین بن الحنفی سید محمد بن محمود الکرمانی قدس سرہ وی جامع کمالات ظاہری و باطنی
بود و در مطالعات و تالیفات بے نظیر بود و در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دست تدریس مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب ہجر رسید بدین سید را خلیفہ خود کرد و بر
ازاجات نوشت و علاوہ سلاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ بسوی اورفتہ جلالیوسف اورامشادہ
نیز در ازبکستان و ازبکستان دی استراوی کہ در وفات وی بہت و یکم شعبان سنہ ہفتصد
و پنجاہ و دو بود و در مدینہ قالی اسراس ازبکستان

سید محمد زین علی بن علوی بن الفیضہ مقدم محمد بن علی باعلوی الشیرازی الدوبلیہ قدس
سرہ وی وفات در شب است وفات دسے روز و شنبہ و ہم شعبان سنہ ہفتصد و شصت
و پنجاہ و دو

سید مصطفیٰ بن عمر بن عبد اللہ بن عبد روس قدس سرہ وی سید ذات کرام و واسطہ عقد
کائنات بین نظام ست و عالم دہال و عارف و زاہد بود و وفات و شب شنبہ سنہ یکتر و یکصد
و پنجاہ و دو و در صورت اتفاق افتادہ جمہ الصدقائے اعزاس

سید احمد بن علوی بن المعلم محمد بن علی ندب باعلوی التریہ قدس سرہ وی سید حللی
در شریعت و در علم و عبادت و زہاد است و وی شدت و ع و نقیض داشت و او را زہد
و تقویٰ از دنیا خطایات است کہ شاید در او نیامی کہ با مثل ان یافتہ نخواہد شد و ایشانرا سوائے
سبقت زمانے دیگر هیچ فضیلت بڑی نبود و از جمله کرامات اوست کہ چون بچ میرفت و زمان دیدند
کہ از آب دریا سہ شہر می نوشتند چون البیہ اب نظرت او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت
جدیع چنان باد رسید کہ از خود رفت و عقل او مثل گشت مگر سب عادت نماز گزاردی و چہ از ان
از حمایت تلبیہ شش بقصا سے اینما تو انتم وجہ اللہ اکثر چنان بودی کہ بغیر سست قبلہ نماز گزاردی

و چهار روز باین حالت بوده روز شنبه پنجم رمضان سنه نصد و بنقا و دسمه در بلده تریم رحمان
نمود و رحمه الله تعالی اعواس از نور اسافر

سید شیخ بن عبد السمیع بن شیخ بن عبد السمیع بن سالتی الاعمده ابادی قدس سره دی
عالم و عارف و صاحب کرامت است و کتاب عقد النبوی فی مناقب بنی باعلوی از جمله تصانیف او است
حیدر بن عبد السمیع السندی و مناقب او کتابی تالیف نموده و علامه احمد بن علی الیسکری المکی بکتاب
نزهة الارواح و النفوس گوید نموده و ولادت او در بلده تریم در سنه نصد و بنقا و دسمه در بلده تریم
سنه نصد و بنقا و دسمه در بلده تریم و در محرم خان خود مدفون گشته و بالایی تبر او قبه عظیم است رحمه الله تعالی

اعواس از نور اسافر السید عبد القادر که پیشش بوده

سید عبد الرحمن بن احمد شهاب الدین بن عبد الرحمن بن علی باعلوی السیدی قدس سره
دی عالم و فقیه و عارف و جلیل القدر است از جمیع فقه و تصوف نور و ملازمت و اله و بر خود لازم
گرفت مردمان برای اخذ علم از جمیع اطراف و دی و روز و وقت و بی مشکلی پیش می آوردند
و او با حسن وجه حل ان می کرد و سوای این محاسن وی بسیار است و وفات وی روز و شنبه چهارم
رمضان سنه یک هزار چهارده بوده و در مقبره تریم مدفون گشته رحمه الله تعالی اعواس از عقد المجره
سید عبد السمیع السیدی بن ابی بکر بن عبد الرحمن الشافعی باعلوی السیدی قدس سره دی
سید شریف دوسه است عمرش پنجاه و پنج سال بود و ولادت او در شهر اول ذی الحجه سنه اصدی
شهر و ثمانینه و وفات او قبل از ایل روز یکشنبه و در دهم رمضان سنه خمس و ستین و ثمانینه است
و قبر او در تریم باز نگاه خلق است رحمه الله تعالی اعواس از کتاب الغر

عبد السمیع بن محمد بن احمد الشافعی باعلوی قدس سره دوسه از ابرق و مریدان خال خود
سید علی بن عبد السمیع السیدی دوسه است و در جمیع علوم ظاهری و باطنی از وی انتفاع عظیم گرفت و وفات
دوسه آخر در روز شنبه پنجم رمضان سنه یک هزار یکصد و سی و سه و شب چهارشنبه قریب قبه
خال خود مدفون شد رحمه الله تعالی اعواس

سید علی بن عبد السمیع بن احمد السیدی دوسه السورتن قدس سره دی عالم دوسه است و در
علامه میگویند صاحب بند سورت است این پنج ولادت او از افضال شمس مشرق یعنی سنه یک هزار و چهل و پنجم

و عمرش از لفظ یازدهم یعنی ششاد و شش سال و وفات او از لفظ بحر الفضایل با کتاب مولانا که سنه
یکهزار و یکصد و سه و یک باشد می برآید و وفات او شب و دوشنبه بیستم شوال سنه مذکور بود
رحمه الله تعالی اعاس

سید ابوبکر بن عبد الله المعید روس الترمی العدنی قدس سره دی سید کبیر و علم شریف است
از اکابر اولیاست بلکه قدب زمان خود بوده از ترقی تانوب جمله عارفین شاگردان یعنی اندوالات او در سنه
هشتصد و پنجاه و یک در بلده تربیم و وفات او شب سه شنبه چهارم جمادی الثانی سنه نهصد و چهارده
در مدین بوده و قبرش در آنجا مشهور است و زمان از دور و از زیارت او می آیند رحمه الله تعالی اعاس

از نورالساغر

سید نورالدین علی بن عبد الله المدین احمد بن ابوالحسن علی السمرقندی قدس سره کینت دی
ابوالحسن است از اکابر علمای خدیش است شیخ عمید الحق خدش دهلوی در بیست از مقامات از وی تذلل
نموده خصوصاً در جذب القلوب است و بارالجبوب قدم بر قدم او رفته و در لفظ سمع و اختلاف است
سهو و یا سمنو دون قبل میم است و اعاس همین دو قسم گفته شیخ عبد الحق در جذب القلوب سمنو و
و سمنو دون را بعد میم همین دو قسم گفته و الله اعلم و اعاس از نورالساغر نقل نموده که وی نزول یافته
و عالم الان بود و کتابج اهل القدرین فی فصل الشرفین کتابج الوفا فی اخبار دار المصطفی و کتاب الخلاصه فی اخبار دار
المصطفی و غیر آن از مصنفات او است و او در صفر سنه شصت و چهل و چهار و وفات او
روز پنجشنبه بیستم ذی القعدة سنه احدى عشر و تسمانیه بوده برین تقدیر هم عزیزش شخصیت بیست
و ده ماه باشد اعاس میگردد بر این کتاب عقد الفیض فی مسائل التعلیل و تصنیف است و در آن کتاب تعلیل بر حق باطل است و روز صد و
سید عبد الله المدین شیخ بن عبد الله المدین شیخ بن عبد الله المعید روس الترمی قدس سره

کینت او ابو محمد است هو السید الجلیل بحر المعارف و الاسرار و مطلع شمس الانوار و صاحب
الاشارات الدقیقه و عبارات الرشیده شیخ الطریقین امام الفریقین ولادت او بیست
نهصد و چهل و پنج در تربیم و وفات او هم در تربیم در روز پنجشنبه چهارم ذی القعدة سنه یکهزار و نود و
در سیه نماز عصر بوده و نماز جنازه او بعد نماز جمعه خوانده شد و در مقبره تربیم قریب مسجد او که نور نام دارد
مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر والد

سید احمد الهادی بن عبد الرحمن بن شهاب الدین باعادی التریه قدس سره و بسید
الجلیل امام النقول و العقول الهام فی الفروع و الاصول و سید الطراب رب و نزاع الملمع فی التفسیر
بالطاعنه للسدر و جبل و المنصوع لدری و الاقطاع و ولادت او در ترمیم بود بحرین شریعین رفته در کربلا متوطن
شد و مادر آنجا مقیم بود و بلازمت سید عمر بن عبد الرحیم البصره شیخ احمد علان قیام نمود و وفات و صباح
روز ششم ذی القعد سنه یک هزار و چهل و هفت بوقوع آمد و در محله بحدود سادات بنی
علوی مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید سالم بن احمد بن شیخان باعجو و باعلوی المکی قدس سره و سید جلیل عارف
بالمدیهت و وفات و سید جاشنگاه روز یکشنبه ذی القعد سنه یک هزار و چهل و شمس بوده و
در محله نزدیک قبر پدر و جد خود مدفون شد (و و سید اخضر لطیف از شیخ احمد بن علی الشادوی که از کتب
مشایخ بود نموده چنانچه ذکر شیخ احمد ذکر است) اناضل السید علیم الرحمه اعاس از عقد الجواهر
سید نعمت الله المندی المکی قدس سره و سید جلیل عارف بالمدیهت و سید
در سنه یک هزار و چهارده از هند بکربلا سیده بجا درت میت المحرم قیام نموده ساله چند در مسجد و
سکونت بسر برد و بالاخر در شعب عام استقامت نمود و مناکحت فرموده آنجا و را چند پسر متولد شد
و عوام الناس و طایفه اناث معتقد و گشتند و چون از کسب چیز میخواست و انکس می رانید
میگفت برای تو پسر میفرستم پس شخص را بپا لایق میشد و وفات و سید نجشینه سید و هم ذی القعد
سنه یک هزار و چهل و هفت در کربلا بود و بجلد خود در شعب عام مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر
سید زین الدین بن عبد السدر بن عبد الرحمن بن احمد باحسن باطلو سید التریه قدس سره
جدوی مشهور است بکمال اللیل و سید جلیل عارف بالمدیهت و دو که در کربلا مدفون است و از احوال بیکم
متولد شد و با حاجت آنرا و لیبای صاحبین بنیاد ایشان جد اداری خود سید عقیل بن محمد باحسن محبت
داشت و سید محمد العید او صاحب سورت از جمله شیایخ او است بعد و حج کرد و در مدینه منوره
اقامت نموده بعد از آن اوقات و بوقع مدفون شد و دی بیک از مال دنیا پیش خود داشته بلکه بلای
بوسه رسید با نفور خرج نمودی و بخشش های فراوان کردی و نعمت عجیب از عالم غیب پوی بر سید و وفات
دی ششم ذی القعد سنه یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید محمد بن علی بن عبدالمعین محمد بلیقہ باعلوی ایچمد روستے الکی قدس سرہ وی سید
 طویل عمارت باندہ است بکایتولہ شد و ہم در انجا بجد شد رسید و پرش و براتر بیت نیکو نمود و انجی
 از وفایں و خزانہ پیش خود داشت بوسے عطا فرمود و دوسے با کابر علم و محبت داشتے و بزرگان نیز کجہ
 وی آمدند و از دست برکت او استادی خود استندہ وی سرگردہ صاحب دلان بود و وفات وی بکے
 بعد نماز جمعہ ہادی عشر ذی القعدہ سنہ یکہزار و شصت و ششش بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر
 سید عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الادریسی المفسر بالمقرب
 بالچوب قدس سرہ وی سید عمارت و صاحب کرامات است دسے در سنہ یکہزار و چہل لقبہ
 حج و رکا آمدہ و مجاورت انجا اختیار نمود و بعدہ بقصد ملاقات اولیا و زہارت قبور الصغیا بمن رفت و انجا
 با سید عبد الرحمن بن عقیل باعلوی صاحب مخار و بسیار از اولیا و اندہ ملاقات کردہ بکے مراجعت نمود
 و سکونت انجا اختیار فرمود و ملا ذیل انداز و لطایف مسافرت ہر اقطار گردید و براسے ہر خاص و عام
 طعام لذیذ میبایست ساخت و اکثر از مملکت ہند و مغرب و شام نذر ہا برای وی سے آمد و وی آنرا بیچ
 فقرا مینمود و مردمان را بکمال و تمایل خود بہسوی خود میخواند و خود زہد و ان تالستان و زمستان خیریک
 پارچہ قلع و پابجا و کفش و دیگر چیز نمی پوشیدہ و الباسا سے فائزہ و نقد بسیار بدیگران عطا مینمود
 و اگر ارامات بسیارست و ولادت او در مغرب سنہ یکہزار و سبت و سہ و تاریخ ورود او در کدہ سنہ
 یکہزار و چہل دسے کہ عمر او وقت سبت سال بود و وفات او در پنجار شنبہ ہجہم ذی القعدہ
 سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج کہ عمر او شصت و دو سال بود و کدہ اتفاق افتاد و قبر او در زوایہ سید
 سالم شیخان کہ انرا از اولاد او خریدہ برای دفن خود در انجا وصیت نمودہ بودہ است رحمہ اللہ تعالیٰ
 اعزاس از عقد الجواہر

سید محمد بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ وی عالم و متقی است از والد
 ابجد خود و شیخ ابی القاسم سید بن احمد البنا عالم فقہ اموخت و وفات او بیت و پنجم ذی القعدہ سنہ
 ششصد و پنجاہ بود و ہما ز در بمقبرہ حلبہ مدفون شدہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از پنجم الاسرار
 سید غفور الدین باعلوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلو سے قدس سرہ وی سید طویل و
 عمارت باندہ صاحب احوال و کرامات است وفات او روز جمعہ دوم ذی القعدہ سنہ ششصد

و شصت نبوده رحمه الله تعالى اعراس از کتاب الغر و کتاب الشیخ

سید شجاع الدین عمر المحضار بن عبد الرحمن السقاقلی الترمی قدس سره دی سید جلیل و عارف بالله است وفات او در سجد که نماز ظهر روز دوشنبه دوم ذی القعدة سنه هشتصد و هشتاد و سه و قبرش بجهان بشاره تربیم محمد و سه سوار است و کارانش عظیم است رحمه الله تعالى اعراس از شیخ و عز

سید عبد المدین القطب الغنیة المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سره دی سید جلیل و عارف بالله است وفات او شب دوشنبه و هم ذی القعدة سنه هشتصد و شصت و دو بوده رحمه الله تعالى اعراس از کتاب الغر

سید عبد المدین علوی بن محمد الحو باعلوی الترمی قدس سره دی سید جلیل و امام و عارف بالله است و مناقب او بسیار است ولادت او شب دوشنبه پنجم صفر سنه یک هزار و چهل و چهار که از افظ ولد تربیم امام کریم متفاد میشود بوده و عمر او هشتاد و هشت سال و نه ماه است که از افظ و سه جلے سید براید و وفات او بعد از تربیم بعد گذشتن ثلث اول شب شنبه هفتم ذی القعدة سنه یک هزار و یکصد و سه و دو که از افظ شمس الکرامات مستنبطه شود بوده رحمه الله تعالى اعراس از کتاب غایب السعد و المرافی مناقب عبد المدین الحداد

سید محمد بن عبد المدین الحداد قدس سره دی سید جلیل و شریف و علامه و عارف بالله است ولادت او در بلده تربیم سنه هشتاد و دو و دی و سه نهصد و هشتاد و نه و در بندر سورت آمد و قبه او در مسجد کبیر نشینش شیخ عبد روس بی بندر سورت بناماده بود و شهورت و دعای مردمان و ران بجا جواب میشود و وفات او شب شنبه هفتم ذی الحجه سنه یک هزار و سی و در بندر سورت بوده رحمه الله تعالى اعراس از عقد الجواهر

سید ابو بکر بن سالم بن عبد المدین عبد الرحمن بن عبد المدین السقاقلی باعلوی الترمی قدس سره و سید کبیر و سه مشهور است و ولایت او اجماع و اتفاق گشته مردمان از اتفاق بزیارت اوی آیند و وی از شیخ افراد بود و عالی از بركات او متفق گردیده وفات او شب شنبه بست و هفتم ذی الحجه سنه نهصد و نو و دو و در قریه عنیات که بفاصله نیم مایل از تربیم بوده رحمه الله تعالى

اعراس از نور اسافر

سید محمد بن علی الباعلی الملقب بالقیه المقدم الیه فی فقه و هو اقطاب الوجود الکریم الشاطیه کل موجود بحار المعارف والجلو والمیس زمانه و یازید عصره و اداته ذوالاحوال الفخریه و الکرامات الباهره و الکماله الظاهره و ذات الشک شبیه مملوئی بحججه شصده و پنجاه و سه بوده و بر او بمقبوله ترمیم زیارتگاه عظیم است و حوالی مردمان را تریق مجرب است رحمہ اللہ تعالیٰ - اعراس از کتاب العز

سید محمد بن حسن المعلم بن علی بن محمد بن علی المقدم المشهور بالشیبه و صاحب و غه قدس سره و سید خلیل و عارف بانداست و فاته او شب و دوشنبه هجری ۱۰۴۵ قمری الیوم سنه هشت صد و چهل و پنج بوده و بمقبوله ترمیم مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب العز و در کتاب العز ذکر او دراز است -

سید عطاء الدین فضل الدین عبد الرحمن الشیرازی النیشاپوری المعروف بحال الدین المحدث قدس سره وی از مشاهیر محدثین است سلفا و خلفا و آبا و ابناء و نیز محدث بوده اند و فته الاحباب فی سیر الہدی و الال و الاصحاب سہ طبعه و اربعین فی مناقب امیر المومنین و شرح صحیح مسلم و غیره و محققات اوست تمامی اوقات عمر خود را بتدریس طلبه و تصنیف کتب معتبره و دو عطا و نصیحت و عزت انیشی و خلوت تکرار صرف نموده و فته الاحباب کتابیت جامع کمال آن کتابی مبسوط در سیر مصطفوی و در تفسیر و اولاد و اکرام ایشان از نظر اتم حروف نگذشته و خود در آخر جلد اول بمجا طبع سید کائنات صلی اللہ علیہ و سلم می گوید

چه گویم یا رسول اللہ ازین بشیر	که من عاجز شدم زین گفته افویش
تو میدانی که از اہل سیر کس	چنین جمع نکرد الا من و بس

غیاث الدین محمد در حبیب السیر آورده کہ امیر جمال الدین عطاء الدین سلمہ اللہ و ابقاہ سہ سینه اش ملاطفت اکابر و اشرف است و عقبہ علیہ اش مجمع اعظم اولاد اجداد خیر الانام لوح ضمیر منیر منور و پیش مطرح سئو انوار سر کتب الہی و صیقله خاطر عالی تاثرش بمطالع حقائق اخبار حضرت رسالت پناہی گنجینه سینه اش بجوہر تراجم علوم مشون و عقود و رکعات در مخزن باطن خجسته میانش مخزن نیز شامل نبوی از شارح جمال خجسته تالش طالع و ششہ آثار فضا ل تفسیری از مطالع خصائص علم و کمالش لامع رای علم آرایش کائنات اسرار عالم تزل و طبع شکستایش حلال معضلات موافق تاویل -

زبانش نظم اسرار تحقیق	ضمیرش نظم انوار تدقیق
-----------------------	-----------------------

جمال دین مزین زاهد تماش	علوم شرع حاصل از کلاکس
و توضیح بیان شگفته روشن	بر اهل علم هر شکل زمهرن
<p>و آنحضرت مانند غم بزرگوارش امیر سید اعیان الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی و انواع فنون یقینیة احمد ثمان با استحقاق در گذشته چند سال در مدرسه شرقیہ سلطانیه در گنبد بک کمالا مقبره حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه مدرس و افادہ اشغال داشتند و در بر منقبه یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنه بہر تعلیم دیت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر انواع خواطر اعالم اشرف و اکابرے نگاشتند اما الحال بنا بر حسب عرت و گوشه نشینی با مثال این امور اتصالات نمی نمایند و تمامی اوقات منجست ساعات را متفرق طاعات و عبادات ساخته با ذخائر ثوابات اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین امام و حکام اسلام با قدم ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمت واجب می دانند و در ترفیہ حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقیہ اشفاق میزدول میدانند بر اینچہ می توانند از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت نسبت روضۃ الاجاب فی سیرۃ الہی والال والاصحاب در اقطار آفاق اشتہار تمام دارد و بی شبهہ عقل ادراک نظیر آن کتاب فادات مآب در اینہ خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کہ بیکر شاه مشہور شدہ اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث بیکار زمانہ اند و بموجب تعیین حضرت واقف اندازند بر ماند و مقبره منورہ مذکورہ قائم مقام بدر بزرگوار خویش بودہ بلوازم درس و افادہ قیام می نمایند و زمرہ اطلبیہ ملازمت آن درس نوہ از نتایج طبع نقاد آن حضرت مستفید و بہرہ مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوۃ گفتہ لاکان کتاب مشکوۃ المصابیح الذی الفہ مولانا ابوالعلاء و البحر الفوائد نظر الحقائق موضع الدقائق الشیخ العقی نقی ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی الی قولہ لکن لکون ہولاء الا کا بر غیر خطا الحدیث الشری و لم یکن فی ابدیم اصل صحیح بقدر علیہ العبد الضعیف و الشرح ما اعتقدوا الا بضبط بعض الکلمات و کانت البقیۃ عند ہم من الواضحات ما طین قلبی و لا انشج صدری الا بان لم یحببت انشج المصحح و المرقوۃ المسموۃ لمصرۃ المتی تصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف لا استناد فیہما نسخہ ہے اصل للسید اشیر الدین و السید جمال الدین و نجلیہ السید میک شاه المحدثین المشہورین ازین عبارت ظاہرست کہ سید جمال الدین محدث ارشدین مشہورین است و افضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از نمبی از عید مذکورین مثل علامہ</p>	

شیخ عظیمی و سید زکریا شیخ غنی متقی و بعد فاصله بسیر از عبارت سابقه در اول مرقاة گفته شد انی قرأت این کتاب
 احادیث مشکوٰه علی منبع بحر العرفان مولانا جلال الدین شیرازی التمیمی کلان و هو قری علی دبه المصنفین و عتق المذنبین
 میرک شاه و هو علی والده اسید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب وقتة الاجاب و هو علی عمه اسید صیل الدین
 التیمیزی روی از او که من العلماء اعداد ثمانین منهم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد بن الحزنی و الشیخ محمد الدین الطیفی ابان
 و اعلم ان السید الشریف الجرجانی و سمع منه مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی الی آخره -
 و نیز در مرقاة در شرح حدیث لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تحابوا گفته اند ان الشیخ مشکوٰه المصنوعه المعتمده المقروءه علی
 المشائخ الکبار کالجزی و اسید صیل الدین و جمال الدین المحدث و غیر باسن الشیخ اعانه فکلها بحذف النون -
 و محمد بن علی بن منصور الشنوائی و در رسیده فیما علی الالاسانیده اشنوانیه در ندرت کتاب مشکوٰه میفرماید که بعضی این است
 که ابوالبرکات سید میرک شنیدم تدری الشیخ خود عاتق بالله صغفی الدین منی و ابانرت و او را از شیخ خود ابوالموهب بنوی
 اتیمین سید عفتقر نروانی و عبدالرحمن الهاشمی و سید عفتقر از میرکلان از نسیم الدین میرک شاه از والد خود سید
 جمال الدین محدث از هم خود سید صیل الدین الی آخر الاسناد و شیخ ابوالعلی محمد تقوی در رساله در مخرج الالاسانیده
 مشکوٰه المصابیح للخطیب التبریزی از شیخ ماندگوست بسندان بسوی شیخ سالم بصری از شیخ ابراهیم کردی از احمد قشابی
 از احمد شادی از عبدالرحمن الهاشمی و سید عفتقر نروانی و سید عفتقر از میرکلان از نسیم الدین میرک شاه از پدرش
 سید جمال الدین محدث از عیش سید صیل الدین الی آخر الاسناد و شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة در
 بسیاری از مقام از وقتة الاجاب استناد نموده و در شرح سفر السعاده نیز در بعضی مقام از او استناد کرده
 بالجمله این خاندان عالیشان در علونسب سمو حسب بنظیر است از حال این همه اسناد معلوم می شود که کبریا
 این خاندان درین شریف حدیث استنادات شریفند این خانه همه اقارب است سه مراتب اقارب چه متعلق بیعت و نسب
 خاتمه الکتاب در ذکر آباءی مؤلف و نبذی از احوال پراختلال و بایر داشت که رسم چنان افتاده است که کتابیکه
 تالیف یا تصنیف میشود مردمان برای طالبان نوال مصنف و مؤلف میشود لهذا سطر چند را احوال خود و آباء
 تحریر کرده ام و الا قایت آن نه اتیم که درین کتاب بگویم که من سکین این فقیر موضع بویار است و بویار قریه است
 از قری برودان و برودان شهر است از شهرهای ولایت بنگال که دارالامارت آن مملکت است و بویار از بهاری
 فاصله میل واقع است جانب شمال آن و بهاری آتشین ایستادن این بویار مملکت و اگر از راه دیبا
 نهند که در بویار پیدا باید که در کلان ادرستی فرود آیند و کلان شهر است بکنار دریای گنگا که کلان تابرودان شریف است

بود با بفاصله چهارده میل بجانب مغرب کلمان در شاهی همچون شام و قنست و مکان فقیرترین بر بنیاد است
 از مملکت تا کمان هر روز بطریق معینی مجاز دهانی شد تا بیکند و اگر خواهند که خطی بموقت نویسند در دهانه بود و است باید که
 این نشان نویسند که جز آنکه بود با متعلقه ضلع بردوان برسد اما نسب این کینه با امام موسی کاظم باین طریق رسید که
 شیخ صدرالدین احمد بن کریم الدین احمد بن فیض الدین ابن صدر الدین ابن محمد صادق ابن محمد بن ابن محمد بن علی
 ابن محمد بن محمد یوسف ابن فتح الله ابن مولانا عبدالحکیم ابن بازید ابن قمره ابن سعادت ابن برهان الدین ابن
 مسالم الحق ماکپوری ابن حاجی نور ابن حاجی عادل شاه ابن قاسم ابن یار الحق ابن شهاب الدین ابن ابی العباس
 باقر ابن نظام الدین ابن ابوطالب ابن محمد طاهر ابن قمره ابن حمزه ابن امام حسن بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
 ابن امیرالمؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مخفی در شجره خاندان خود یافتند چون آن شجره معض کنند در حین
 و کرم خورد و بود لهذا باین حسام الدین رسید نور قدری کاغذ کرم خورده است معلوم نیست که فیما بین آن نامها
 چند بوده یا عبارت دیگر مرقوم بود و الله اعلم زوجه امیرالمؤمنین علی مرتضی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سیده فاطمه العالمین است و زوجه سیده الشهدا امام حسین شهر بانو بنت یزید در دشتیار آخر طوک عماد نسل نوشیروان کسری
 و زوجه امام زین العابدین علی بن الحسین فاطمه ام عبد الله بنت الحسن بن علی و زوجه امام محمد باقر بن علی ام فروه بنت ابراهیم
 بن محسن بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و زوجه امام جعفر صادق حمیده بربریدم ولد بوده و زوجه امام موسی کاظم ام ولد
 بوده که از وی حمزه متولد شده سید حسام الحق ماکپوری با دختر حضرت شاه برادر فرزند شاه که خدا گردیده برگشته
 رنشی که سالانه ملک و سیمه حاصل است بوجه تمیز یافته بتمام آن که از او با بفاصله و میل بجانب شرقی قنست
 سکونت نمودند بعد از آن چون سلطنت بنگاله بدست سلاطین میوریا انتقال یافت آن پرگنه نیز ضبط گردید و
 رسیدند که از آن بجا ای قتلعت پراکنده و منتشر شدند بعضی از آن بپلهر رفتند از پلهر سید محمد صادق بمقتضای خود
 فتح کرم الله مساهله ای بی بی که خدا گردیده در بومار سکونت نمودند و از وی سید صدرالدین که بنام محمد اقم حروست است
 و سید سراج الدین متولد شدند این هر دو برادر نهایت ذمی اقبال و جامع صفات حمیده بودند نه ذی اراحوال سید سراج
 رفروده کلک بیان میگردد و باید است که بعد از سید حسام الحق چند طبقه که بدست نشان پرگنه رنشی بوده کمال آنجا
 بسر میزدند چون آن جای از دست نشان بدست و کسرت و کلی باجماعت او یافت از آن شیخ محمد صادق سید ایشان
 پای صید و این قناعت دراز نموده بجهتی از ملک موروثی که از جای دیگر بپرسیده گذران واقعات نمودند بعد از آن چون
 با دختر خال خود مساهله ای بی بی بنت شیخ کرم الله حروم که خدا شده اند اهلک شیخ کرم الله حروم نیز بدست آمدنم

قد لیل بوجای بی بی نهایت عابد و صالح بود و کثیر الصوم بود و خواجه زکریا علیه السلام در توالی روز و شب
بعد صید انظره شوال نیز صایم بودی و در ماه محرم زکریا عاشره ده روزه داشتی و در ماه ابان صیوم سه روز و هفت
پنجشنبه و عید و در صایم بودی و این از زبان یحیی بن عیسی مسموم مرگ و از وی فوت نشد الا آنکه مرض بودی یا ایام
معهده متنفذ زمان اذان از خود راحات داشتی و در شب با خرب بر خاستی و اگر حاجت غسل بودی در گرا و سر
غسل نمودی و تا زمانیکه شوهر و اید وقت خواب تا آب غسل میانی کردی بر سر شوی خود زرقی تا اگر حاجت افت
غسل نماید بعد از آن نماز تجدید کردی و بعد نماز تلاوت قرآن مشغول شدی تا صبح و میدی و بعد نماز فجر بکار و بار
خانه داری مشغول شدی این عادت او نیز مانند صوم او و غیر ایام معذوری از وی فوت نشد او را پیوسته آرزوی آنکس
که تقی‌تالی پسری ذی قبایل و صالح بوی عطا کند که بسبب آن رفع عسرت و گردد و نتایجات میکرد که خدا یا از کرم خودین و زنده
مسحود ذی قبایل عطا کن که رفع عسرت نماید و بطول طلای اطعام دهان بر فضل تو بعینیت پیوسته وقت افطار بعد از این دعا میکرد

که نمیکند از عادات سال	که راجابت مستحان ذوالجلال
گر گران و گشتا بنده بود	عاقبت جوینده یا بنده بود
سایه حق بر سر بنده بود	ز آنکه جد جوینده یا بنده بود

تا آنکه سید شاه غلام علی دستگیر ساکن شاه بازار که از مشایخ اشراف انزلیان و از کاملین انوقت بود
انها قاور و دوار کشت بسیار کسان دست ارادت بدامن او در آن گردنهایشان زلف شوی
هر دو یعنی سید محمد صادق و ماهی بے بے نیز بعلقه ارادت او در آمدند ماهی بے بے از شیخ استاد
دعا برای فرزند خود نمود شیخ گفت امر طهارت و بیدار و آنچه مقتضای وقت باشد بعد نماز
صبح تقدیم رسانیده خواهد شد ایشان هر دو منتظر ماندند و از اولدی خود که پیوسته ملول می بودند ملا
شان اشوب زیاده گردید و دیگر شیخ بالیشان بشارت داد که اے مادر تو همیشه یک پسر
از خدای تعالی بخواستی حق تعالی دعای تو اجابت نمود و یک پسر دیگر از فضل خود تو از زانی دارد و پس
بے هم مختصیب حق تعالی تو از زانی دارد و خاطر جمع دارد منتظر لطف اینزدی باش اگر چه هر دو ذی قبایل باشند
مگر یک از آن بدیم که شل چشم باش او کمتر دیده باشد وجود اید این گفته شیخ بطریقیکه بخواست بدرفت
بعد از آن بانکه روزگار می این هر دو برادر سید صدر الدین و میراج الدین یک بعد دیگر وجود آمدند بعد
از آن سید محمد صادق از بنحان نانی و گذشت بی بی بی را الغیر این طفل صغیر یکپس نبود با وصف عسرت علم جو کی نیز

علاوه آن شد و کار خود حیران ماند انقضی بجز تکلیف بجز اوقات نبود تا آنکه پسران او سه و چهار سال شدند
 بخاطر او که نشست که بابتی بخود شیخ خود بر دم و طفلان را نیز سعادت قدس بوسی او حاصل کنان این کیفیت
 و فرجه راه می نمود و مرغ و مرغ و غیره آنچه تقدیر و بود برای مرشد خود برسم بدو چهار گرفته پالکی سواره
 مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ بدین طفلان او نهایت خوش حال گشته گفت الحمد لله که بشارت مرگ است
 شد بعد از آن دست دراز کرد طفل خود و سلج الدین را خواست که باغوش گیرد و سلج الدین تبر سید و به زنجیر
 بعد از آن شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد و بے تامل باغوش شیخ رفت و از بازی
 خود حضرت شیخ را چنان مخطوط کرد که بے اختیار از زبان شیخ برآمد که این پسر شیر فعلت است ای مادر این
 پسر همان پسر موعود و مطلوب است این شیر است مثل اوی و اقبال و جاه کمتر دیده باشند بعد از آن قلمیکه با
 تعویذ می نوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگاله و هندوستان بگرد و سه بار بر زبان
 شیخ این الفاظ تکرار یافت انقضی ما می بے از نزد مرشد خود شادمان و خندان بیرون آمده بخانه
 خود رسیده پس در پیش طفلان خود مشغول شد و منتظر لطف الهی میبود بعد از آن طفلان را بکتابچه جو گریه
 فرستاد و جو گریه قوی است متصل و پسر از بهار بفصل و وسیل واقع است در آن قریه ملا صاحبان
 رئیس آنوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک مکتب که طفلان ملا صاحبان نیز تعلیم میکردند
 بحد تمام تحصیل علم مشغول شدند روزی در شامی باز بایک از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین
 چنانچه رسم کودکان باشد گفتگو و زد و ضرب واقع شد طفل ملا صاحب نزد پدر خود شکایت اینی
 نمود ملا صاحب که بطلب صدر الدین فرستاد تا آداب نماید در آن زمان سید شاه مراد الله
 قدس سره صاحب تفسیر مرادیه که از خلفای شیخ منظر جان جانا است و از مشایخ مشایخ مجرب و
 است از اتفاقات وقت از چند و احوال جو گریه بود و بیدایت خلق مشغول بود و مردم اند بار بکلی
 متقاعد بودند بچای ملا صاحب بیامد بعد از آن صدر الدین نیز حسب الطالب در مجلس رسید
 حضرت سید عظیم بن خا است و او را بلا نشان در میان از مشایخ آن حال تخریب شد بعد از آن
 حسب الایا شیخ صدر الدین را رخصت انفراد و او بعد رفتن او از شیخ پرسیدند که این جنین طفل
 محقر انعم نمودن چه سنی داشت گفت خدا او را عزت بخشیده است و عاصی سید شاه غلام علی دیگر
 و ملا صاحب در حق او مستجاب شده غمگین بپایه روح خواهد نمود اگر شاعر و باو که امی انعام است

پیش می بردید بر وقت او متقاعد مت با و دشوار بودی ز نهار که از تو چنین مکنید و ممانا کن بر عایت
 خاطر او گوشتید سیدنا دهیم است شمارا ثواب آخرت نیز حاصل خواهد شد بعد از چندی سید مودت
 بعد از نیکه خواست از چو گریه سفر نمود باز یکبار با اطفال ملاصاحبان و او همین طور معالیه در تماشای بازی
 پیش آمد باز ملاصاحبان نصیحت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را باز از ندانین اراده اطفال هم
 نوکران خود بقصد اذیاء او در مکانیکه سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان داخل شوند
 خود کار غلام غوث قدس سره ساکن ترین پور که قبلاً متصل چو گریه از خلفا سید همدان قدس
 سره بود پیش آمد گفت بی شما چه خیال دارید همدان نصیحت حضرت شیخ فراموش کرده اید زنده پیرایون
 این کارگردید زمانه خروج او قریب رسیده است این گفته ایشانرا باز کرد و ایند بعد از آن چون عزا و
 بیچاره سالگی سید بر وزی نزد مادر خود آمد و طعام طلب کرد اتفاقاً از دروز خان تا خوش نبود مادرش
 بر داشت و گفت از خدای تعالی بپوسته بخوابم که پیری مناجبات بمن عطا کند که مرا بغرف طلای
 طعام دهد آنکه بخیر است بر عکس آن و با یک طعام تمام شد و این که صدر الدین را ازین سخن نهایت نیرت و این
 حیت گرفت گفت ای مادر راست گفته اکنون اینچو میسر آید ملایمه بعد ازین انشاء الله طعام من ترا
 همیا کردن خواهد شد پس مادرش اینچو میسر شد و وقت او را پیش او و او طعام خورد و پارچه مستعمله
 خود بر هم بسته مادر گفت که من از تو رخصت شدم اگر خدای تعالی مرا باز از دروز تو خواهم آمد و الا این
 دیدار باز نیست است مادرش گریان شد و گفت کجا میروی و چه خیال داری گفت او را تحصیل علم منیام بعد
 از آن تلاش روزگار خواهم نمود اگر گامیاب شوم بقدم سوسه تو باز ایمن والا نمی ایمن مادرش گفت مگر خیال
 نوکر سوار سس گفت ارے گفت اباسے تو پیوسته پای صبر در این قناعت چیده داشته اند
 و یاد صفت قلت معیشت یکس بندت سوال یا نوکر سس تن در نداده اند گفت ای مادر سوال که هرگز
 نیکنم و در باب چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم والا نزد دیگر سس ما بعد از این نخواهم کرد خاطر
 جمع و این گفت مادر او دواع نمود و بی زار و راه و بی رفیق طریق مرشد آباد که وقت و دارالامارت
 ولایت بنگال بود پیش گرفت پرس پرسان بنزار تکلیف در انجا رسید اتفاقاً با یکی از درو ساسے
 اشهر و راه ملاقات گردید آن میس از سس پرسید که تو کیست و از کجای و بیخیال انجا رسید گفت
 من سید زاده نویم و از راه در راهم و اراده تحصیل علم سید ارم مگر بیج سبیل ان ندارم درین شهر با یکس

آشنائی سے تم نیکو نام لکھا کروم درکار خود میرا نام ان رئیس بشیندہ میں بختان بروی مہربان گشت وہ دور
 ہمارہ خود گرفتہ ہوتا تھا خود بروی باطفال خود سپرد و گفت کہ این سیدزادہ طالب العلم را نیکو داریہ ایشان
 درخاندان او سکونت نموده بمدرسہ نظامت تحصیل علم مشغول شدند اتفاقاً مدرس نیز بملاحظہ جودت و
 دکادت وی نہایت مہربان شد برین منوال تحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راہ او از زیر مکانیکو مش
 زادہ یعنی نواب زادہ انجا سکونت داشتہ واقع بود و مدرس زادہ مسیر محمد جعفر علی خان
 ہر روز او را میدید و روز بروز سال محبت او در سینہ خود نیشاندانہ کہ روزی او را
 طلب کرد و پرسید تو کیستے و از کجائی و چہ شغل میدارے گفت سیدزادہ غویمہ و از علاقہ برو دایم
 و تحصیل علم مشغول فرمود من نیز تحصیل علم مشغولم اگر تو نرغبت باشی طعام با من خوردے و از پوشش خود تو
 دہم و بر خاقت یکدیگر تحصیل علم نمایم او ساکت ماند پرسید کہ چرا ہیچ جواب نیکوئی گفت این
 امر کہ حضرت شافرموذن در حق من نعمت غلطی و موبہیت کبرے است لیکن از دو امر سیرم اول آنکہ
 در صحبت دالے ملک باشم شاید از من بے ادبے سرزد شود و ثوقت بغضب سلطانے گرفتار شوم
 کہ طاقت تحمل ان ندارم دوم آنکہ انوقت من وقت تحصیل علم است نہ وقت مصاحبت شاید حد
 شما بر اس مصاحبت مرا اختیار کند و از تحصیل باز مانم نواب زادہ فرمود کہ ہرگز ترا از تحصیل باز ندارم
 و بے ادبے ہاے تو نیز عفو سازم و انماض نمایم سید مذکور چون این شنید کمال اطمینان بخدمت
 مدرس زادہ رسیدہ اوقات بمسیر میبرد و بعد از چندے ریاست نظامت
 مدرسہ آباد بر میر محمد جعفر علی خان قراریافت سید موصوف را بعدہ ششے گرمی سر فرستاد
 اولابشا ہرہ صدر و پیہ مقرر نمود سید مذکور کار مفوضہ خود بحسن خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
 تخواہ و مرتبہ او تہرتے اور دنا آنکہ بعدہ بہر ششے مقرر گشت و بعد از ان مدارالکمام بہ نظامت مقرر
 گردید و ششے یکم نیز بروی بسیار مہربان شد و بملاحظہ امات و دیانت او او را بہ خواہندی و بعدہ
 دیوانے خود با دو مفوض ساخت چون سید موصوف را از ہمہ جانب مرفو الخالی بہم رسید و مال دولت
 و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست کہ بملاقات مادر بیاہد و از احوال برادر نیز خبر
 بگیرد و برین فکر از نواب ناظم بنگالہ رخصت چند روزہ گرفت
 و چون ارشے یکم صاحبہ کہ با در کپتے مشہور بود استدعاے رخصت نمود یکم صاحبہ پرسید کہ بچہ حضرت

میردی گفت که دو ضرورت دارم اول دست است که از ملازمت مادر محروم مانده ام و حال آنکه
 مادر پیوسته این آرزو داشت که بطرف طلالی طعام خور و این وقت که خدای تعالی مراد صحت داده و نظر
 طلالی پیش او برسد دیگر آنکه که خدا نکرده ام بخوابم که خدا شوم بگم حاجه فرمود که پس مبارک است مگر برای
 مادر خود و طرف طلالی بهم رسانیده برای عروس خود زیورات طیار ساخته مرا بجا گفت که نا حال
 چیزه ساخته ام بوطن رفته طیار خواهم ساخت پس بگم حاجه از سر کار خود زیورات طلالی مرصع سازد
 عروس و طرف با طلالی که یک کس طعام خوردن تواند مع سامان نقرای مانند سلعت چاق و انبار
 با و مرصع فرمود پس مذکور زحمت انصاف یافته شادان و خندان بوطن مالوف رسید مادرش بقدر حیا
 بود بر سلاست احوال و دولت اقبال پس سجدات شکریه بجا آورد و سید برادر خود را دید که او هم از تحصیل
 علم فارغ گشته هر دو برادر یکدیگر را دریافته بیست خوشحال شدند و هر دو برادر که خدا شدند صدر الدین مقام
 جمیل که قریب است از فراسه برودان با مساعده دولت مناسبه بے منت قاضی حافظ طالب الدین که پیش
 انقریه بود که خدا شد و بیاج الدین بمقام نژاد آنکه که قریب است از قریای هوگی متصل است بیست با خندان
 بی بے منت سید خندان بهادر حسین که از اولاد سید شاه نظام الدین قدس سره بودند که خدا کرد و بعد
 از ان قرار بران یافت که بیاج الدین با مور خانه داری معروف ماند و صدر الدین بر سر روزگار خود در در
 کار و بار بر همین و تیره بود اقبال و دولت هر روز رو تیرت شاد و ماهی بی بے مقصود خود و فایز گشته
 باندک زمانه شادمان و شکر گذار حضرت رحمن بچار رحمت ایزد منان پیوست و تقریب فائز او طعام
 مساکین و داد و هوش بی انداز و توقع اما چهل روز هر روز جوق جوق مساکین می آمدند و طعام می خوردند
 بعد از ان چون نوبت حکومت انگریزان درآمد اولاً فوجداری ذمه دولت انگلستان شد لاد کلافت
 اول گورنر جنرل هندوستان برای عهد نامه با نظامت در مرشد اباد رفته صدر الدین از جانب
 نظامت برای گفتگوی این امر با مور گردید مگر هیچ نوع گورنر مذکور ایشان را بدام خود آوردن توانست
 هر چند که قطع و تخمین نمود فایده بران مرتب نشد تا آنکه به نظامت گفته فرستاد که رای من باری
 سید موافق نیست و باید که ناظم شخصه دیگر را باین امر نام زد فرماید ناظم بر طبق ان عمل نموده شخصه دیگر را
 باین امر مقرر فرمود اما حسب خواه انگریزان که در ان حج نظامت بود عهد نامه نوشته شد و بی حضور سید و دستخط جان بین
 بوقوع آمد با کمال نظامت مرشد آباد از عهد صوبه میر محمد جعفر علی خان و نواب نجم الدوله و نواب سیف الدوله
 و نواب مبارک الدوله سید مبارک علی خان بهادر میر و جنگ پیچ از معتمدین بشد و جرح حسن خدمت

اوقا با ارگاه اسان چاه حضرت نعل سخانی سلاله امیه تورگرگانے سلطان ابو الطغر جلال الدین شاه عالم
بادشاه غازی نورالدین منجیه که انحر ملوک تیمور پست رسید نهایت مسرور شده سند تولیت برگشته بایر
بزرگ یعنی بست دود و هزاری محالات اوقاف حضرت مخدوم سید شاه جلال الدین تبریزی گنج رواف
گنج بخش قفس هرگاه و اجمال مخدوم گونبد و سندا یم برگشته نشی که سابق جدا و سید علم اتقی در عهد دولت
نصرت شاه بادشاه بنگال من وجه جبر یافتند بودند عطا فرمود نفس برود و سنده در خرابین نفس داده
خواهد شد و بعد از ان از نظامت متواتر خطبات از جانب نواب ناظم بنگاله یافتند چنانچه مکانات
کلکته و ایمه چک سرکیشن مکر که سالانہ محاصل ان پنجاه روزه به انگریزی مجد ادای خراج سالانہ چهار صد
دست و پنجاه و پیمه میباشد و سند تولیت همون برگشته بایس هزاری و هشت شد بعد از ان چون
درین ملک دولت انگلشیه قائم شد و عمل دیوانی بدست انگریزان آمد ستر باربل صاحب همده
اجتنه مرشد اباد امور شد سید موصوف را همراه خود گرفت و از حسن خدمت او نهایت مسرور شده
مزد و لاد و ان هشتک صاحب که گورنر جنرال مهندستان بود سفارش نمود گورنر مذکور که بایان فرستد
قبول نمود و بعد از قابلیت او نهایت مخلوقا شد و حسب مشورت لیتین اقامت کلبته امور نمود و روز بروز
سید موصوف نزد او و برقی نهاد و در بند و بست ساله هر سه جلات بنگاله بهار و اوسیه شریک نمود یکی از مشیملکت
گردید برین اقتدار پایداری باند ازین جهان رحلت نمود و سند تولیت برگشته بایس هزاری از دولت
انگلشیه نیز حاصل کرد کار خبر از سید موصوف بسیار جاسه شد و بواسطه مدرسه نیانامه و بحر العلوم
ملک العلماء مولانا عبد العلّی محمد ابن مولانا نظام الدین احمد الکنوی الانصار س را به شاه و یکم از پرتو
مدرس اول مقرر نمود مدت شانزده سال بحر العلوم دین مدرس بهر بر بند و مسلمانان بنگاله
که پیشتر ازین تحصیل علوم عمیر از هند و ستان میبودند از ان مشقت باز رستند زبان عربی
در بنگاله گویند از همین مدرس جاری شد و هزاران کس ازین نفس متبرکه بحر العلوم تربیت یافتند چنانچه
مولانا سید معظم حسین مفتی اضلاع هفت ضلع برهوان و برادرش مولانا سید محمد سعید مدرس اول
عالیه کلکته و قاضی سید محمد ساکن بنگاله به مفتی اضلاع مرشد اباد و راج شاهی برادرش قاضی سید
حامد الدخان قاضی القضاة بنگاله مقام کلکته و برادر علاتیش قاضی سید عبد الوود و قاضی القضاة
مدرس و دیگر خلائق لایق و لایق تلامذهی تلامذہ بحر العلوم اند ازین مدرس تحصیل علم نمودند و اولانند به

کتابت بود بعد از آن در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و نه مدرسه بنیاد شد و در منزل تعمیر نمود تاریخ این مدرسه
در کتاب این نوشته اینست

که چون تعمیر راندین مبارک مدرسه	شد اساس علم قائم زین مبارک مدرسه
فدا شد تاریخ سال از عالم بالا عزیز	علویان گفتند روشن این مبارک مدرسه

اندر سه آگهی بان شان و شوکت بنست عهد الحمد لله که تا این زمان جاری است یعنی از احباب
بطور خوش مزاج بن گفتند که بقیه که در وقت جد بزرگوار تو مدرسه جاری بود اینوقت چرا نمیکنی گفتیم که

فیض روح القدس از بازندد فرمایند	دیگران هم بگفتند آنچه مسیحا میکرد
---------------------------------	-----------------------------------

و سید موصوف در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت مسجدی متصل مدرسه بنا نمود کتاب مسجد اینست

سید بے نسبت راندین	کرد مرتب چو حرم خدا
گفت سر دوش پنهان تاریخ ان	وقت نماز است مسجد بیا

و سید موصوف بنید بصوم و سلوای بودند و ادام الحیات گردن ساسه نگریده اند از غنویان شایب
تا دم مرگ نگاهی نانا و استحال مکررات نکرده اند نهایت متواضع و ذل خلق و جواد بودند و مسافر
زنان بنام نهاده اند و زوجه ای است دو که خدای فرموده بود و چون از زوجه اول که مسافه دولت النسانی
بے بنت حافظ طالب الهه باشد اولاد نشد و در مرشد آباد با جگنا بے بے بنت سید و احمد علی
موجود که یکی از ایمان انشور بود و موصلت نمود و از این جگنا بے بے یک پسر سید کفیل الدین که بعد
راقم در وقت است و یک دختر مسافه بنت الفاطمه بود و از دولت النسا بے بے عقب نازده
پس سید موصوف بین پسر و دختر را وارث گذاشته و میراث فردان از هر قسم ترک نبوده و بنیاد
و پنج سالگی و چهاردهم رمضان سنه اصد و عشر و مائین و الف انتقال نمود چنانچه تاریخ وفات
او اینست -

زنجیری الف و دصد و باز ده	زر رمضان بوده شب چهارده
---------------------------	-------------------------

و قبر او در کانی که قدم رسول صلعم است بوده متصل مسجد بوبار و قبر زوجه تین او در د پهلوی او
است و از برده و محاسن سید بسیار است برین قدر گفته نمودیم بعد از وفات او سید کفیل الدین
صغیر بود اما که او تا زمان بلوغ او بچفا طاعت گوشت رفت که از کورث آف دارد و س گوشت

بعد از بلوغ او همه املاک و اعیان یاقت نقد و روان بدست او افتاد و خیل جا و برادران وجود و سخاوت
در گذشتہ بدرجہ اسراف رسید و با تمکین روزگار سے انہ نقد بر باد رفت و نو بہرہ از نقد او بجا
احوال صرفت نقل میکنند و ائمہ علیہ السلام را دے کر یک لک روپیہ بید روز صرفت نمود و اہل علم اگرچہ
بلا اباے گذشتہ مگر در آخر عمر دارک ان نمود و از جمیع معامی تا یب شد و نیز شاہ نور محمد چچہ بیکہ دلی
کامل و مشہور از زمان بود و او را پنج بند از ان گویند کہ ہر روز پنج چہ طیارہ را از ہنر بہار نہ سیفر رفت یک از
اسباب پنجہ بید و یک از فقر امید و یک از بخا دم خود میداد و یک از بخراک خود صرفت می نمود
بر بہمن و تیرہ زندگ کرد و مشاہل نشدہ و اوقات عزیز خود بصلی و تقوی گذرانیدہ بیعت نمودند و ان
سائے چند کہ بزیست صوم و صلوات و تلاوت قرآن و نماز بنجہا وی قوت نشدہ و اوقات عزیز خود
را باوصف بودن املاک کثیرہ بقتل کتاب مصروف داشت و لباس سخن پوشیدہ و با دختر خود کار مید
محمد ساکن چپکا علاقہ فلع بیگلی کر از اولاد سید شاہ معین الدین کرمانی است و سجادہ نشین انجا بود
سماء زبیدہ بے بے وصلت نمودہ یک پسر سید کریم الدین امہ را کہ بدراقم حروف است و ارث
گذاشتہ در حد و دسہ ثلث و اربعین و اربعین و اربعین انتقال نمود و عمر او اوقات قریب چہل
و سہ سال بود و در وجہ او پانچمین مکان قدم رسول است جانب شہرستے زمینہ شامے
در یک محوطہ سید کریم الدین وقت وفات پدر خود بمر سیزدہ سالگی رسیدہ مگر بسکندری ہوش مائل
و متملم بود در بہان خود سائے از انتظام خود ہمہ دیون پدر او نمود و و اما کہ ترقی ہا نمود و نبولیت
حالات اوقات حضرت محمد سیدہ جلال الدین تبریز سے قدس سرہ مانند بد پدر خود برداختہ
حسن انتظام تمام نمود و مدرسہ و مسافران بطور شالہتہ جاری داشت مدرسہ سابق کہ بحر العلوم
در ان سکونت میداشتند شکستہ شدہ باز از تجدید تعمیر ساخت اکنون پچان مدرسہ او قائم است
و کتاب مدرسہ سابق برین مدرسہ نصبت با بخلہ و برین دیار بقتل و فراست ہر کسے اور اسے ستود
و عطلای روزگار اورا بہ خود ترجیح سے شادند و بشہرت او تعلق میبودند و اعیان در و سائے اطراف
آبا و کمال محبت و اتحاد واقع شدہ و نہایت خوش خلق و صاف طالب و مقید بصوم و صلوات
بودہ و باخیر النساء بے بے بنت مولوی محمد ساجد صمدی سے کہ بعدہ منصفہ مامور بود کہ خود اگر دید کہ
پسر کہ را قم حروف دہر و در اولش سید سراج الدین و سید صفی الدین دیکہ خرم معصوم بے بے را

دارت گذاشته تبارخ بخت و بستم سانون سنه یکمزار دودصد و شصت چهارم بنگالے مطابق سنه
یکمزار دودصد و هفتاد و چهارم بزم از نیمان فانی در گذشت شعرا و علمای تاریخ وفات ویرا بطو توفیق شد
اندر بنجلان دو تاریخ مذکور میگردد و مولوی سید رسول بخش حسین مرحوم مغفور ساکن پنجاه متعلقه ضلع جوگلی
که مدرس اول مدرس جلالیه در انوقت بودند و این تقریر بجهت ان تمیند اوست این قلمه گفته

کریم دین کو خوش خلق بود بسبب ان	در دن باغ جنان رفت گفته لبم الله
چون خواستم که تبارخ سال و آتش	بگفت بافت غیم و بیخ واد و پلا

و مولوی حبیب الدین صاحب سلمه الدنقالی که پیشتر قاضی عدالت برودان بودند و کنون بجای
مولوی رسول بخش مرحوم مدرس اول در مدرس جلالیه اند قصیده و تاریخ وفات و گفته بودند که بیت انرا این است

گشت تاریخش از میان حساب	دخل الخت به المادے
-------------------------	--------------------

و قبر او در زیر قدم رسول متصل مسجد بوبار جانب نبی زیند شائے که دفن جمیع اقارب و ابا و اوست
بوده است بحکم الله تعالی اما اتم حروف بماه اسن سنه یکمزار دودصد و چهل و نه از سنین بنگالے
مطابق سنه یکمزار دودصد و پنجاه و نه بجزی متولد شده چون بس تیز رسید برای تحصیل علم داخل مدرس
جلالیه شده از مولوی سید رسول بخش مرحوم استفاده نمود چون خبر پانزده سالگی رسید انوقت فواید بسیار
یعنی شرح مولانا عبد الرحمن جاسے بر کافیه بخواندم که پدرم رخت اقامت بسری جادوانی بر بختکس از
بزرگان چنان شفیق بنود که کار و بار خانه داریم بر سر گیرد و مرا برای تحصیل علم فارغ گذارد و لاجرم اوقات
خود بخش نمود و بعضی از ان تحصیل علم صرف نمودم و دیگر اوقات مشغل خانه داری بسر میردم ازین طرف راه
درسم زینداری نیز هیچ نمیدانستم بجز درت بشورت عمال پرکار با سر انجام میدادم و در و سال دوران امر
کنون کار و داشتم و از تحصیل علم بایه ضرورت فارغ شدم مگر بچوینده اوقات خود مشغل کتاب بنی مقرر
داشتم هیچ گاه خود را ازین مشغل معذور نداشتم اشتیاق من بطلالو کتب تواریخ و سیر زیاد شد و در ضمن ان
انکه بظرف کتب حدیث نیز مشغل نمودم بعد از ان حسب گردش روزگار ناچار به بصریاب گوناگون بملا شدم
گاهی با مراض سخت بملا شدم که است برگ از وین خوب و مرغوب بل گشتم و متواتر فرزندان و برادران و بزرگان
و برادران خود را در علم پیروز نمودم و قتی بسبب کج فتنی حکام نجوس نیز شدم مگر الله تعالی انان بلیغ اتم داد و زیاده چیل
بزاره رو پیهران حرمت شد و حکم تحت فرخ دستر گردید بنیان کو بیان عاود خود کنم ذکرش ناکردن ولی ترا

انست که این فقیر از مولوی سید رسول بخش ساکن بوس محلّه نخلات پند و خلع موکلی که مدرس اول در سوره جلاله
 بود و بداند که فقیر را من جد متولی آن و بهت نمند نمودی از مولوی محمد و بیترش اول در سوره عاقله و دوی
 مولوی سید محمد سعیدی ساکن جویمه مدرس اول در سوره عاقله و دوی از برادر خود مولانا سید علم حسین مفتی
 بهفت اطلاع بردوان و دوی از برادر علوم ملک علما مولانا عبدالحی لکهنوی الانصاری مدرس اول در سوره جلاله
 بود و روزان جلاله ای را تم حروف بود و دوی از برادر خود مولانا نظام اندین صاحب شرح سلم الثبوت و غیره و
 از برادر خود مولانا قطب الدین قدس الله سرهم و انما من علینا فیوتم در کاظم و آخر دعوانا ان الحمد لله
 رب العالمین و المسلمه و الاسلام علی خیر خلقه سینه محمد و آل و احوایه اتباعه و شیاعه اجمعین ای یوم الدین
 سند شاهی بابت و رسمت امیه بوبار

شاه عالم بادشاه غازی
 دستخط ابوالنظر جلال الدین محمد



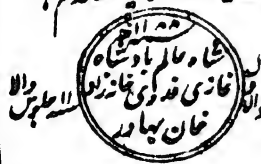
دین وقت میمنت اقربان فرمان والا نشان واجب لادعوان صادر شد که موضع بوبار و رسمت علیگری نهی
 متعلقه چکله بردوان سرکار ساکن مضاف صوبه جنت ایله و بنگاله که مبلغ دو صد و ششاد و پیه حاصل است
 منجمه محال خالصه شریفه رای مصارف علما و فضلا و مدرسه قلمانه و خدمه بقعه شریفه و در جلاله عام التمار و سیاه
 سیر صدر الدین باقر زندان بمبانی تصدیق دیا داشت و توفیر و ایجا و حسن تردد و بر جن آن بغیر این از
 آستان بیج تنگوریل حسب الفهم مقرر باشد باید که فرزندان نادر کارکنار و آلاتبار و روزرای ذوی الاقدار
 و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مهمات و دیوانی و تکفلان حاملات
 سلطانی و جلایه و ازان کرویان جان استقبال بیا و موبدا و استقرار و استمرار این حکم مقدس علی کوشیده موضع
 مذکور را در رسمت نسلا بعد نسل و بطا بعد بطین خالده و مخلصه و بقصر او با فرزندان باز گذارند و از صد و مگر غیر
 مصون و محروس و انسته بعلت پیشکش صوبه داری و فوج داری و مال و جبات و سایر اخراجات مثل قلعه
 محصله و دار و خانه و شکار و پیکار و دهنی و مدعی و صد دوی قاتونگونی فراخ و متروص نشوند و اول تکلیف
 دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و مرفوع اقامت نماید بابت تاکید اکید و قدغن مبلغ دانسته هر سال
 محمد و نظمیند از یرین کر است بلین و اتخلف و اتخلف نوز و بدین پنج تا و ششم هر سال اول سال است یکم از طوبی الزیبت تحریر است

سعه شرح معنی موجب سیاه و زعفرین بدو قرار داده حکم صادر شده که موضع بوبار در سبت علمه برگشته رشتی
متعلق بچکله بردوان سرکار ساکام صفات هو به حینت ابلا و بنگاله محله محال خالصه شریفه برای مصارف
و فضلا و مدرسه و قلعه و خدمه بقوه شریفه در وجه انعام التعماد سیادت پناه میر صدر الدین با فرزند ان سلا
بعد نسل و بیضا بعد یطین بمعانی توفیر تصدیق و یادداشت از نشان بیع شکوه نسل مرحمت فرمودیم
واقعہ الیه محادی الاول سلطنته بیا یک

نقل خط انور

منتهی بیان مسند کرده بدینند

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه میر صدر الدین آنکه زما گزشتہ روز به معانی از دیار غدود دولت بگاہ
آئمی استقامت نمایا و جماعه کثیره همراه وار و افضل خسران امیدوار است که موضع بوبار در سبت علمه برگشته رشتی
متعلق بچکله بردوان سرکار ساکام صفات هو به حینت ابلا و بنگاله محله محال خالصه شریفه برای مصارف
و فضلا و مدرسه و قلعه و خدمه صادر و وار و در وجه انعام التعماد سیادت پناه میر صدر الدین با فرزند ان سلا
مرحمت شود و بنام تصدیق بدین و تحکم فرین شوند که فرمان والا شان و عزیزان را تیار کرده بدینند
شرح و تحکم نایب وزیر الممالک جمیلہ المملک مدار المہام آنکه مطابق دستخط بعل بیا رند
بریکه شرافت و نجابت مرتبت امانت و ایالت منزلت فرزند لوی شوکت و حمت طرازند بسا اوست و
اعضا و خلافت و فرزندانی اعما و سلطنت و کشور کشانی ظفر سیرای معارک جهان بانی عیش آرای محافل
کامرانی جو به مراتب حقیقت و وفا فرزند شمع بیکرنگی و صفای بدم دگشتی مجلس خاص محرم خلوت ساری صدق
اخلاص کار فرمای سمیت و تقلم تبریر امور عالم زبده فدویان خوانین ملیند مکان عمده امرای عظیم الشان
وزیر صائب تدبیر ممالک یا مدار امیر شهنشیر عالم بقدر لازم الاختصاص و الاغراض و اجبالا احترام والا استیاز
رکن السلطنه بادشاه سلیمان آقندار وزیر الممالک جمیلہ المملک مدار المہام اعتماد الدوله آصف جاہ بایان المملک
ابو المنصور خان صفدر بیگ شجاع الدوله بی خان آصف الدوله بهادر بزرگ یار وفادار سپه سالار تمامند



تاریخ ثبت

سند شاهی بابت تولیت برگزیده بامیس هزاری

دستخط پادشاه



متصدیان محلات و متقبال وجود این قانونگویان و رعایا و مزارعان و سایر سکنه و عموم متوطنه محلات
 اوقات برگزیده بامیس هزاری اعلام کند حسب حکم جهان طلع آفتاب شعاع گردون ارتقا تولیت روضه مبارک
 قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید جلال تبریزی قدس الله سره مع محلات اوقات که از قدیم و حرمت حضرت
 روضه مبارک مذکور است بساوت و نجابت پناه شرافت و رفعت و متنگاه است و مثل پایگاه سید محمد الدین
 مفوض و حرمت گشت مشارالیه تسلماً بعد نسل و بطناً بعد بن تولیت روضه مبارک پیونده مقرر بوده در تمامی اوقات
 اوقات مع مشیها و دریاها متعلقه برگزیده مذکور و لواحق آن قابض و تصرف و جعل باشد باید که در اسرار
 ندی الاقارب و امرای عالی قدر و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان محلات دیوانی و متکفلان
 معاملات سلطانی و درویشان حال و متقبال بدار و موبدادرست قرار و استمرار این حکم مقدس و علی کوشیده برگزیده
 را خالیه و محله تصرف تولیت او با فرزندان باز گذارند و از صلوح تغییر و تبدیل مصون و محروس و انسته بعلت پیش
 صوباری و قویرداری و مال و جهات و سایر از اجابت مثل قلمه و محصلانه و دار و خانه و تشکار و بیکار و ده نمیشد
 و صدودی قانونگویی مزاحم و محض نشوند و از کل تکلیف بیانی مطالبات خاقانی یکبارگی معاف و مرفوع و تعلیم
 شمارند و دست بردار باشند و هر سال سند مجدده طلبند و دیگر برایشه یک سهم شارالیه ندانند و موسی الیه را الیق و
 متولی متقبل روضه مبارک دانند و از سخن صلاح و صواب بد موسی الیه که هرگز این مفرد و نخبه و حسنا باشد بیرون
 نروند و بمیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقات مذکور را بخرچ اعاس روشنی و تزییم و تعمیر روضه منوره و
 تدیس طلایه حسب خیار خود در آورده بدعای دولت ابدت شافل و متعلق باشند و موسی الیه غیر نیست که
 کسی را کلامی اشیا متعلقه برگزیده مذکور استماری یا مقرری الیم جمعی ببدینها تاید کید و قهر و تلخ دانند و حسب المظهر
 آرند و از حکم قضی تم و الا تخلف و انحراف نوزند - فی التایخ تخیم شهر محرم الحرام سنه جلوس و الاقل می شد
 ضمن فوید

هفته هفتم با هم صدرالدین منصب تولیت روضه حضرت مخدوم شاه جلال تبریزی قدس سره مع محلات

اوقات واقع پرگنه بامیس هزاری سرکاریست آباد مضاف صوبه حبت البلاد بنگاله -
 بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر حصول کل رسید داخل نموده شد
 بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر سیاه مشور است داخل فیست نموده شد
 بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر دیوان اسفند سنه العالمه رسید موافق فیست است
 سند نظامت مرشد آباد بابت مکان کلکته

شاہ عالم بادشاہ غازی
 ندوی موتمن الملک مبارک اللہ
 سید مبارک علی خان بیادور
 فیروز جنگ

مقرری زمین با دست سرکاری موتمن الملک مبارک اللہ و سید مبارک علی خان بیادور جنگ تحویل شد منشی سید عبداللہ بنیک
 سوازی چهار سوہ زمین با دست واقع مقام کلکته کرمج مانہ چار و پید سالانہ چیل و پشت رو پید شہان زمین مرقومہ
 با محدث مکانات و عمارات پٹہ مقرری داده شد باید کہ نسبتاً بعد نسل با دای مالکنداری و خیل و متصرف باشند گاه
 و پنج ایام مجمع مرقومہ را بدو طلبی و غیرہ لازم خالصہ شرفہ عمل نخواہد کہ و نیز خزانہ بشی نخواہد شد - تحریرانی اتالیق ہفتم ہجری

مقدار زمین چار سوہ و در اربعہ

جنوب غازی موتمن الملک مبارک اللہ و سید مبارک علی خان بیادور جنگ تحویل شد

جوبی انعامی منشی زمین سرکاری زمین سرکاری کو چہ نافذہ

سند نظامت مرشد آباد بابت تولیت پرگنه بامیس هزاری

نواب عالم سنہ بنگاله

تعمید پان محلات عالی استقبال چودہ ہریان و قانو نگویان در عایا قہ ہزار عانی سائر کنہ و علوم متونہ محالات
 اوقات پرگنه بامیس ہزاری متعلقہ پڑوہ مضاف صوبہ حبت البلاد بنگاله بدانند کہ خدمت تولیت رضیہ
 منورہ قطب الاقطاب حضرت شاہ جلال تبریز قدس سرہ محالات اوقات آن از تعمیر میر احمد بیادور بتاریخ
 سید صدر الدین حسب الضمن بنفوس و نقد گشتہ باید کہ عمومی الیہ الامتولی و رضیہ منورہ مذکور و محالات اوقات آن
 بلاصوادم تعمیر و تبدیل نسبتاً بعد نسل و بعداً بعد نسل متعلقہ امور متعلقہ اخبار عمومی الیہ

مستحق شناسند و بسیل متولی مذکور اینکه عامه رعایا و کافه برایا محالات اوقاف مذکور ذرائع و خدو و وضعه
متوره مسطور را اوجس سلوک خود را ضعی داشته بتقدیم امور تولیت کما حقیه پردازد و حاصلات محالات اوقاف
مذکور را مطابق معمول بخرج عرس و روشنی و تدبیر طلبیه و ترسیم روضه متوره در آورده بدعای دولت مطلق
باشد و بدین باب تاکید داند بتایخ دوم شهر جمادی الثانی ساله قلمی شد
مقرر ضمن خدمت تولیت روضه متوره قطب لاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره مع محالات
اوقاف ان از تقبیر مبارک بیاد و نجابت پناه سید صدر الدین مقرر گشته
ساله جلوس بابت تاریخ ۲۴ شهر جمادی الثانی ساله جلوس بتایخ دوم شهر جمادی الثانی و نقل
نقل بدیوانی رسید معاینه حضور شده

سند گور متنبه انگریزی بابت تولیت پرگنه ایس هزاری



مستفیدان مهمات حال و استقبال و چو در بیان و قانون گویان و رعایا و فرامغان و سایر سکنه و عموم متوطنه
محالات اوقاف پرگنه ایس هزاری متعلقه پنجاه مضاف صورت بجهت البلاد جنگاله بدانند که تولیت روضه
مبارک قطب لاقطاب محمد شاه جلال الدین تبریز قدس سره مع محالات اوقاف که از قدیم و تحت تصرف
روضه مبارک مذکور است آنرا من ابتدای ساله جنگله از روی سند ناظم بیاد و نجابت پناه سید صدر الدین
مقبوض و حرمت گشته درینو لا سند مطابق آن بمهر دیوانی دارالاستیفاء کمپنی انگریز حسب الصفت بموجب الیقینات
شد مشار الیه نسلاً بعد نسل و بطناً بعد طین بتولیت روضه مبارک مقرر یوده در تمامی محالات اوقاف معمولی
قابض و تصرف باشد باید که آنها موسمی الیه را الیق و متولی مستقل روضه متوره بلا صلوا و تمعیر و تبدل نیست
لوازم و لواحق امورات متعلقه آتائه مبارک و محالات اوقاف مذکور را با متعلق شناسند و هر سال سند مجید و تملک
و دیگر برایشه شمر یک مشار الیه در آن صلح و هو ابید موسمی الیه که بر آنیه مقرون بخرید و حسات باشد بدین
زود و بسیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقاف مذکور را بخرج اعراس و روشنی و ترسیم و تمیر روضه مبارک و
تدبیر طلبیه در آورده بدعای دولت ابدیت شافع و متوطن باشد درین باب تاکید داند

منقصی شده است که برای آن مجیستر پاریش نموده بودند چرا که آن مغزین که این سند با خود میبردند
تاریخ گذشته اول جنوری فهرست شان مرتب تمام شده است.

نهایت ممنون چاکر شما

ایس جی کرو فور اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

نسبہ ۱۸ از محکمہ کنشری بردوان تاریخ ۱۶- فیوری ۱۹۰۶ نقل مٹھی مورخہ پنجم فیوری نمبر ۱۸ نیز مجیستر
بردوان فرستاده شود حسب الحکم کالی پدو مکھرجی پرنسپل اسپنٹ کنشری بردوان

نسبہ ۱۹ نقل خط ہذا سید صدر الدین احمد داده شود تاریخ ۲۴- ستمبر ۱۹۰۵ عیسوی

چیمٹی برات از پاس سلاح

۱۰- جنوری ۱۹۰۵ عیسوی پری کرات این آستمار اول کلاز مطابق ۹ دان (۱) کہ آزار ہر کلنسی گورنر
یا جلاس کونسل ۶- مایچ ۱۹۰۵ بقانون الحکم ہندوستان ۱۹۰۵ مقرر فرمودہ جناب لفٹنٹ گورنر
بادور این حکم نافذ میکنند کہ سید صدر الدین احمد ساکن بوہار تھانہ تنکیمپور علاقہ ضلع بردوان راسع جہاں
طراز دانش با تشنای آن دفعات کہ برای توپ اسباب تار پٹ و دیگر بھالی بان آلات ساختی ملواریات و دیگر
تعلق است در تارہ و امرواوی کارروائی و علمہ زبردبری کردہ شود کہ بقانون مذکورہ بالا یہ دفعات ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
جی ویراڈکا ریجٹ سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

برای انکاهی کنشری بردوان متعلق خط شان نمبر ۱۳ (جی) مورخہ ۲۳ جنوری ۱۹۰۵ عیسوی صدر الدین احمد
و ماتحت ڈویژن شان مجیستر ہر ضلع و سب ڈویژن برای نمودن خط و کتابت ارسال نموده شد
بحکم جناب لفٹنٹ گورنر بنگالہ مقام کلکتہ ۱۸- جنوری ۱۹۰۵

آرڈر بلیو کارلائل قائم مقام اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ نمبر ۲ جی + جی +

از دفتر کنشری بردوان ڈویژن ۱۶- فیوری ۱۹۰۵ عیسوی مجیستر بردوان کہ متعلق آن مر ۱۸ نمبر ۱۸
جی مورخہ ۵- دسمبر گذشتہ منتم شدہ است بر او نفیت سید صدر الدین احمد مجیستر ان رقبہ زیان ضلع نقل فرستادہ شد

انوار پرنسپل اسپنٹ کنشری

سرکولر نمبر ۲ جی بردوان مجیستریسی ۱۲- فیوری ۱۹۰۵ برای اطلاع سید صدر الدین احمد نقل فرستادہ شد

مجیستر بطلم ان + ای + پار چیٹر

از جانب کلکتر بردوان فیومی پراپوٹ سکرٹری گورنر جنرل بہادر ہندوستان
منقذ نام بردوان ۲۰ نومبر ۱۳۶۱ء

ای عزیز برآمدہ خط ہذا سید صدر الدین احمد برای یافتن اجازت بہت عافری بیوی گورنر جنرل بہادر
مزدوم سندی شد من دین ضلع بعدہ کارگزاری از جانب گورنر جنرل زائد پانچ سال مقرر ہستم من گفتن میفرم
کہ آن شخص معزز مقام اغاز را قابض شدہ اند و فی الواقع ایشان در میان ہمہ مسلمانان اینجا از ہمہ کس
مقدم اند و برای رفاہ عام اعانت می نمایند و من اقامہ میکنم کہ ایشان با مثال نواب عبد اللطیف دوست
اند برای آن ہر قدر کہ من میدانم گفتن میتوانم کہ خواہش سید صدر الدین احمد برای عافری بیوی منظور ہر دو شود
متمم شد تا ڈیلیو آر لار منی کلکٹر بردوان

سندامیہ بنام شیخ عبدالباقی کہ جہد موری سید صدر الدین بودند

بسم اللہ الرحمن الرحیم
و تخطیادشاہ محمد شجاع

صاحبقران ثانی
شاہ جهان بادشاہ
عنازے

دین وقت نشان والا نشان سعادت عنوان شرف تھا دیات کہ چون بعض امور رسید کہ موجب
سند رفت پناہ احمد بیگ سوازی یک صد بیگہ زمین مزین و اقارہ از موضع یک بیگوتی پور و غیرہ من
اعمال پرگنہ نمئی سرکار ساکنام در وجہ مدد معاش شیخ عبدالباقی و غیرہ مقرر است بنا بران امر والا قدر
جلیل نشان شرف صد دریافت کہ سوازی مذکور از محل مسطور حسب الصمن بدستور سابق بشرط قبض و تصرف می
وقام در وجہ مدد معاش آنما حمت فرمودیم کہ حاصلات آنرا صرف میشت خود ہا نمودہ بدعای دوام دولت
ابہ پیوند آنتھال نمودہ باشند باید کہ حکام و عمال و جاگیرداران و کرویران طالع تقبال در آئندہ اہتمام کوشیدہ
الاضی ضروریہ را تصرف آنا و گذشتہ اصلا و قلعاً قیصر و تبدیل بقوا اعدان راہ نہ ہند و بعلت مال و وجہات
سائر ارجاعات و محترقہ و بیکار و تشکار و زراعت و باغات و قندی و فربداری و شقداری و زمینداری
و قافوگونی و چودھاری و سلامی و پیشگی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
ہر سال سند مجبور طلب نہ دارند

فی تاریخ ۲۴ شوال ۱۳۶۳ء

خلاصه شرح منن اینک بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بیستم شهر رمضان سنه ۱۳۰۵ جلوس مبارک و هیات
موازی یک صد و یکمین زمین مزروع و افتاده واقعه موضع بیلگونی پورین احوال برگنه رشتی سرکار سلطنت در و
مد معاش شیخ عبدالباقی و غیره حرمت فرمودیم باید که بدوای دوام دولت قاهره امتحان نموده باشند

خاتم الطبع

روایح از بار کلام محمد و شکر ببار آفرینی ست که گلستان جهان را بگلشای گوناگون فریبانسته و بوستان جهان را
بنهمای بوفلون مرتب ساخته و تلویح انوار من صلوته و سلام بر سید انامی که از این گلشن ریالت از دست میزبان
پسندید با دست محمد و آل اعظام و صحابه کرام الی یوم القیام اما بعد درین ایام نقضات انعام حدیقه خبرت
اولیا و روضه سیرت اصفا یعنی کتابیاب موسوم به **روایح المصطفیٰ** من از بار امل نصی که تسلیم بر محمد و
احوال برکات آسمان حضرات اهل بیت اطهار و عترت کبار جناب سید ابرار و اخبار اخیارست و از نخلبندی
نخلبند گلزار معانی و فصاحت و آشناری روش بند چین بخار ربانی و بلاغت عند بگلشن نقبت آل طهار
در هزار داستان چین در دست اصحاب کبار عالم حایل محفل نبیل فرید عصر و حید و در و الامتاقب جناب مولوی سید
صدرالدین احمد صاحب کتابی مدرسه جلالیه بوبار رئیس اعظم و متوطن قصبه بوباصلم بردوان

ادامه الله السبحان بالفیضان و صانه عن طوارق الزمان چین جاوید ببار گلشن بخار شده حسب
اسمای مصنف ممدوح الهی و باری انتظام کل کلا از اخلاق حمیده و ثمر شجر اشفاق پسندیده عالی مناسبت
برادرم معلم حاجی شیخ محمد تقی صاحب لکهنوی مالک مطبع احمدی و آشنای تمام
احقر الانام عاجز محمد علی الصمد عفا عنه ربنا الاحد نبیره حاج میرزا محمد مصطفیٰ خان
حسب مقتضایه نظر ثانی و صلاح کاپی و بیرون از حضرت مصنف بطور
نقل کامل از ریختن مطبع احمدی واقع کانپور در سال
مجموع احرام کتبه از حدیث نبوت علیه صلی الله علیه و آله
والله اعلم بالصواب و التمهید و التمهید و التمهید
و مطبع و میراب
شد



فہرست کتاب وائح لمصطفیٰ بن ہار المصطفیٰ

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۸۸	امام محمد نقی	۸۲	مناقبہ	۲	ریحانہ
۱۹۳	من کلمات القدسیہ	۸۷	زبدہ وعبادۃ و عبادتہ	۷	مقدّمہ الکتاب
۱۹۵	امام علی نقی	۹۷	من اخبارہ	۱۰	باب اول احوال میلہ منین علیہ
۱۹۶	فی مناقبہ	۱۰۳	کرامات و خوارق عادتہ	۱۱	فصل فی آیات کثرۃ فی شائد
۲۰۱	کراماتہ	۱۰۷	امام محمد باقر	۱۷	فصل فی الاحادیث الواضحة فی نفسہ
۲۰۵	امام حسن عسکری	۱۰۹	فی مناقبہ	۲۲	فصل فی علمہ
۲۱۱	امام محمد ہدیس	۱۱۵	کراماتہ	۲۷	فصل فی خلافتہ
حرف الالف		۱۲۱	علیہ	۲۸	فصل فی شہادتہ
۲۷۳	آدم بنوہی	۱۲۱	امام جعفر صادق	۲۹	فصل فی کون فقیہ الصدیق اکبر
۲۱۶	ابراہیم بن محمد عینہ	۱۲۲	امامناقبہ	۳۰	فصل فی کرامتہ
۲۲۸	ابراہیم و محمد بن عبد اللہ محض	۱۲۵	من اخبارہ و کلمات و وصیئہ	۳۵	خلاصۃ الامیر اسیدہ شاہ علی بن
۲۲۹	ابراہیم عجمی	۱۳۰	خوارق عادتہ	۳۷	امام حسن
۲۳۵	ابراہیم بن حسن	۱۳۶	امام موسیٰ کاظم	۴۰	فصل در کرامات امام حسن
۳۲۲	ابراہیم بن بری	۱۳۷	مناقبہ	۴۱	سید الشہداء امام حسین
۲۷۹	ابراہیم بن سعد	۱۳۹	سخاوتہ و علمہ	۵۰	فصل فی ملاقات شہادتہ
۲۵۲	ابراہیم بن عبد اللہ جیلانی	۱۵۹	کرامات و خوارق عادتہ	۵۴	من کراماتہ
۲۵۹	احمد طباطبائی	۱۶۳	امام علی رضا	۵۷	من اخبارہ و اعلاقہ
۲۷۶	احمد نقاشی	۱۶۶	امامناقبہ	۶۸	ذکر زیدہ و عبادتہ
۲۹۰	احمد بن محمد و شہیدی	۱۷۰	ولی عمدہ	۶۹	فصل باب در انت
۳۳۹	احمد بخاری	۱۷۸	اخبارہ	۷۷	امام زین العابدین

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۴	پان محمد غوری	۳۱۳	امیر شاه	۳۰۴	احمد ترندی
۳۶۴	مرزا جان جانان	۳۶۴	ابو البقار	۲۹۳	احمد بن حسین
۲۴۹	جعفر بن امیر المومنین علی رضی	۲۹۸	ابو بکر ترمی	۲۹۶	احمد ترمی
۲۳۶	جعفر بن محمد ششم ادبی	۴۰۲	ابو بکر بن سالم	۳۶۴	احمد بن عبد الرزاق
۳۱۴	جلال الدین بخاری	۳۸۹	ابو تراب شیرازی	۳۹۵	احمد میردوی
۲۹۸	جلال الدین تبریزی	۲۹۲	ابو حسن شاذلی	۳۹۴	احمد شیخان
۳۶۸	جلال الدین ادبی	۲۶۰	ابو عبد الله محمدی	۳۴۷	احمد ترمی
۳۲۲	جمال الدین سرور	۳۵۱	ابو الفضل بن عبد القادر جیلانی	۳۶۶	احمد گیسو دراز
۴۰۲	جمال الدین محدث	حرف الباء		۳۸۳	احمد تانی
۳۸۰	جمال لاہوری	۳۶۶	برادر الدین بخاری	۲۹۹	احمد دوی
۳۱۵	مخدوم جہانگیر	۳۵۸	برادر الدین گیلانی	۳۱۳	احمد سیوی
حرف الحاء		۳۶۴	برادر الدین لاہوری	۳۹۲	احمد بن ابی بکر گیلانی
۳۳۲	حامد بن عبد الرزاق	۳۶۰	بلال لاہوری	۲۵۱	اسحاق بن امام جعفر صادق
۳۲۶	حامد شاہ مکیوری	۳۳۴	بہار الدین	۳۸۶	اسحاق کازرونی
۳۴۴	حسام الدین ستانی	۳۵۶	بہار الدین بن بھاول شاہ	۲۹۶	اسعد بنی
۲۶۷	حسن بن محمد حنیفہ	۳۷۷	بہار الدین ادبی	۲۵۱	اسماعیل بن جعفر صادق
۲۲۷	حسن بنی	۲۸۲	برهان الدین محقق	۳۳۶	اسماعیل بن ابدال
۲۳۲	حسن مثلث	۳۱۲	برهان الدین بن ابی کلال	۳۳۳	اسماعیل ادبی
۲۵۳	حسن بن زید	۳۱۸	برهان الدین بخاری	۳۴۳	اشرف بن محمد سمرقندی
۲۶۳	حسن پشاور	حرف التاء		۳۲۶	اشرف جانیگر
۳۶۹	حسن	۳۲۵	تاج الدین شیر عوار	۳۴۸	افضل الدین حسینی
۲۳۳	حسین صاحب فنی	حرف الجیم		۳۳۲	الدرخش

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
حسین بن زید	۲۵۳	زیر شهید بن امام زین العابدین	۳۳۶	شیخ بن باطلو	۳۹۴
حسین بن امام زین العابدین	۲۵۴	زین العابدین	۳۳۱	شیخ بن قلی الدین شیرسوار	۳۲۵
حسین بن نور	۳۶۴	زین الدین تربی	۳۹۹	حرف الصاد	
حسین مشدی	۳۸۵	زفره علی ادبی	۳۸۱	صالح تفتی	۳۸۹
حسین کرانی	۳۹۶	حرف السین		سید احمد	۳۹۳
امیر حسینی	۳۰۸	طالم کئی	۳۹۹	سید الدین قتال بخاری	۳۱۸
حسین بن عبد الله	۲۸۰	سراج الدین بن کمال الدین	۳۸۶	سید الدین بن عبد الرزاق	۳۶۵
حمزه بن امیر کلال	۳۱۲	سرور الدین صفوری	۳۵۵	مروانی علی ادبی	۳۳۴
حمید الدین بن فضل الدین	۳۴۸	سعد الدین صاحب مجوه	۳۶۵	سید الدین افغانی	۳۸۴
حمید بن هروی	۳۹۰	سلطان تبریزی	۳۴۱	حرف الضاد	
حرف الحاء		سما الدین دهلوی	۳۳۹	شیخ الدین بن عبد القادر	۳۵۲
خیر الدین کرانی	۳۵۹	سیف الدین بن عبد القادر	۳۵۱	حرف الطاء	
حرف الدال		حرف الشین		طاهر زیدی	۳۹۱
دانیال علوی عباسی	۳۶۶	شجاع الدین تربی	۴۰۱	حرف العین	
داود کرانی	۳۴۵	شرف الدین بن عبد القادر	۲۴۵	نبی بن امیر المومنین	۲۵۰
حرف الواو		شرف جرجانی	۲۹۲	میرزا بن امیر المومنین	۲۵۰
رحیم الله بباگری	۳۵۶	شمس الدین طاهر	۳۲۴	قمان بن امیر المومنین	۲۳۹
رفیع الدین صفوری	۳۴۱	شمس الدین بخاری	۳۴۶	عمر بن امیر المومنین	۲۳۸
حرف الزاء		شمس الدین فوری	۳۵۴	عون بن امیر المومنین	۲۳۹
زید بن الحسن العلوی	۲۳۵	شهاب الدین ادبی	۳۴۹	عادل بن فاضل	۳۶۶
زید بن الحسن بن علوی	۲۳۵	شیخ بن عبد الرحمن	۳۹۳	عبد الاول دهلوی	۳۴۲
زید بن امام حسن	۲۵۴	شیخ بن عبد الله	۳۹۴	عبد الحکیم جلیانی	۳۶۱
				عبد الحی	۳۴۰

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۶	عطاء الله	۳۸۲	عبدالله پزیرش آبادی	۳۵۳	عبدالحق سباگیری
۳۴۲	عبد الوهاب لوری	۳۳۹	عبدالله بن ساء الدین ادبی	۳۹۱	عبد الرحیم جیلانی
۳۵۵	عبد الوهاب غوری	۳۵۴	عبدالله سباگیری	۳۹۲	عبدالرحمن بن احمد
۳۵۵	عبد الوهاب سباگیری	۳۵۹	عبدالله عقی جیلانی	۳۹۴	عبدالرحمن تربی
۳۵۴	عبد الوهاب تفتی شادلی	۳۶۳	عبدالله ربانی	۴۰۰	عبدالرحمن نجوب
۳۷۸	عبدالله بن محمد	۳۹۱	عبدالله بن علی	۳۵۲	عبدالرزاق بن عبدالقادر
۳۴۱	علاء الدین	۳۹۳	عبدالله بن محمد کی	۳۵۵	عبدالرزاق سباگیری
۳۹۹	علاء الدین عطار	۳۹۳	عبدالله بن باعلوی تربی	۳۳۱	عبدالرزاق ادبی
۱۵۵	علی بن امام خضر صادق	۳۹۵	عبدالله عید رسی	۳۳۵	عبدالرزاق ادبی آخر
۳۵۴	علی بن محمد	۳۹۵	عبدالله مفری	۳۸۰	عبدالرزاق کتے
۳۸۰	علی سیدانی	۳۹۴	عبدالله تربی	۳۶۲	عبدالقادر جیلانی قدس سره
۳۳۱	علی قوام	۳۹۴	عبدالله عید رسی	۳۲۹	عبدالقادر ثانی
۳۲۵	علی عجبی	۳۹۴	عبدالله شاکر باعلو	۳۳۸	عبدالقادر ثالث
۳۶۹	علی غوامس تربی	۳۲۰	عبدالله ادبی	۳۵۵	عبدالقادر لاسوری
۳۹۴	علی سورتی	۳۹۴	عبدالله تربی آخر	۳۵۵	عبدالقادر سباگیری
۳۱۴	عثمان بن محمود بخاری	۳۰۱	عبدالله تربی آخر	۳۶۱	عبدالقادر اکبر آبادی
۳۴۵	عثمان سیو حانی	۳۰۱	عبدالله باعلوی	۳۶۳	عبدالقادر بن عمر
۳۴۳	علیم الله	۳۹۵	عبدالسلام بن محمد القادر جیلانی	۳۲۶	عبدالله بن محمد خلیفه
۳۴۶	علیم الدین پلانی	۳۱۹	علیشکو و عبدالغفور بن کبیر الدین	۳۲۸	عبدالله محقق بن حسن شیشه
۳۸۵	عزیز الدین کتے	۳۴۸	عبدالملک ادبی	۳۲۸	عبدالله بن محمد
۳۴۳	عماد الدین طبری	۳۳۱	عبد الوهاب بخاری	۳۵۵	عبدالله بن امام زین العابدین
۳۵۶	عمر بن امام زین العابدین خوالی		عبد الوهاب بن عبد القادر جیلانی	۳۶۰	عبدالله بن احمد طابا

[illegible]

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
محمد اوجی	۳۳۲	فرز بن عبدالوہاب چشتی	۳۶۰	نعت اللہ لاہوری	۳۵۹
نعمت بن عبدالقادر جیلانی	۴۰۰	مسعود غازی بٹراچی	۳۸۱	نعت اللہ ہندی	۳۹۹
نعمت بن علی باعلوی	۴۰۲	میرزا بہرہ بچی	۳۶۶	نہمان مجیدی	۳۷۳
محمد بن الحسن ابوالم	۴۰۲	میران محمد اوجی	۳۶۷	حرف الواو	
محمد بن علی ہمدانی	۲۱۶	میرسیران اوجی	۳۳۴	وجیہ الدین گجراتی	۴۰۰
محمود بن شمس الدین غوری	۳۵۴	حرف النون		حرف الہاء	
محمود غوارزی	۳۷۱	ناصر الدین بن قدوم جہانپا	۳۱۷	باشم منور آبادی	۱۹۰
نعمود اوجی	۳۸۱	ناصر الدین سرقندی	۳۴۴	سیب اللہ شجری	۲۶۲
مسعود چشتی	۴۰۷	نصیر الدین عبدالقادر جیلانی	۳۵۷	حرف الیاء	
موسیٰ الجون	۲۳۲	نصیر الدین چراغ دہلی	۳۶۷	یحییٰ بن زید شہید	۲۶۴
موسیٰ بن حامد اوجی	۳۳۳	نور الدین غزنوی	۳۱۴	یحییٰ بن عبدالقادر جیلانی	۳۵۱
مصطفیٰ بن عبدالرزاق اوجی	۳۳۵	نور محمد بن محمد امیر جیلانی	۳۶۱	یحییٰ مشروانی	۳۴۵
مصطفیٰ عبدالرؤسی	۳۹۶	نور محمد بدوانی	۳۷۴	یر اللہ	۳۶۶
محمی الدین علی	۳۵۰	نور الدین ہمنودی	۳۹۰	یوسف بن محمد چشتی	۲۸۶
مسین الدین حسن سجوی شہیدی	۲۹۳	راجی سید نور	۳۶۸	یوسف مشہدی	۳۳۵
مسین الدین بکی	۲۴۱	نظامی گنجوی	۳۰۹	یوسف کشمیری	۳۸۹
مسین الدین خوارزمی	۳۷۲				



اشتهار

بفضل و عنایت بیغایت پروردگار این وصفه جاوید
 و صدقه بخیران و بخیرین کتاب فیض نصاب رواج المصطفی
 من الجواهر القدری منقذ من تراجم و احوال بركات آستان
 آل طهارت جناب سول محمد و اخبار صد مکتب اولیای کبار
 منی غنیمت الله العزیز العفایة علی بنیاز زند با نگاه هدایت
 احمد العلوی الموسوی مفتی القادری البوماری البردوانی تصحیح و تالیف
 عاجز و مطبع احمدی حاتم کانیو طبع در برکشید و حق تصنیف
 محفوظ است کسی بدون اجازت من یا دار نام قصد طبعش نفرماید
 تاوان مستران عدد و یکی سرکار احقر از نمایند هر قدر نسخ مذکور
 مطلوب بود از کترین به مقام قصه بوی بار ضلع بردوان طلبان
 و هر کتابیکه برخاسته او حقر را بجانب ثبت نباشد مال مستحق
 بدانند و قطعاً از خریدار ایشان احتراز و پرهیز فرمایند فقط
 المششر

عاجز کترین سید صدر الدین احمد البوماری حقر

البردوانی

